

بسم الله الرحمن الرحيم

لحمه نفیس عتیقه منازره یکی از اقدم تفاسیر
قرآن مجید بزبان فارسی که تا بحال نگاشته آن
در آخر سوره آل عمران ۱۹ جلد اول ۸۹۸

قد شده است

من را به بار عتقه بکار کرده
لدر الزامی و غفرانه استیلا علی و صاکی
الاصناف و قد استر فی غیر غایب
و کلمه علی نو کلاما

بازرسی شد
۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۶

۱۱۲۳۴-۱۱

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب تفسیر فارسی قرآن		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	
موضوع	شماره قفسه	۸۷۷۴۹
۳۰	۱۱۹۶۵	

خطی - فهرست شده
۱۱۹۶۵



خطی - ف

پشتر مفسران گفته اند که این آیت در شأن منافقان آمد و ما در کتب
 رحمه الله در حق آن الزمان آمد جناب که سلمان گفت رضی الله عنه که
 آیت در حق قومی آمد که نیامده اند و معنای وی چون بگویند مرا ایشان
 که فساد میکنند در زمین با ظهار رند اهنت و آوردن معصیت و
 سنت بگویند که ما صلحانیم با آوردن طاعت و نگاه داشتن ملک
 ابن عباس گفت رضی الله عنه چون بگویند مر جودان را که فساد میکنند
 در زمین به باز داشتن مردمان از دین محمد گویند ما صلحانیم با
 میکنیم حق میکنیم و عطا ابن ابی رباح گفت که چون بگویند مر جودان
 که حکم میکنند بخلاف حکم محمد گویند ما نوریت حکم میکنیم **الانتم**
للمفسدون ولكن لا تسعرون بدانند که ایشان
 اند مفسدان و لیکن نمیدانند که ایشان مفسدان اند و کلامه اذا ما
 را مستقبل فردا اند و از مستقبل را ماضی گرداند و انما عا د است
 جناب که خدای عز و جل فرمود واذیرفع ابراهیم القواعد من الهيئت
 وان تراکید را و ما صلحه را و معنای وی کلامه انما و کلامه را با
 و استقامت را و کلامه و لیکن مبنی است بر سه حرف لام نون و کاف مر خط
 و نون مرا ثبات خبر را اگر نون مشدد بود از بس خود نصب کند و اگر
 تخفف باشد رفع کند و ان الکافین و علامت رفعی است و اصل
 قوله بوده است کسانی و هشام و حماد الله بر رفع و بضم فاق می خوانند
 ما شام و دیگر آن بکسوف خوانند و **اقبل اللهم امنوا اما امر**
الانتم الا انتم من امن السلفها ولكن لا تسعرون
 گفته اند و ما نقل نموده اند در جمیع کتب که این کفرشان جودان که رسول صلوات الله

علیه و سلم مر عبد الله مسعود و جعفر طیار را رضی الله عنهما که بگفته
 استاد نیز نجاشی بر سالت کاروانی پیش آمد مرا ایشان را از جودان
 در میان ایشان عبد الله سلام بود عبد الله مسعود رضی الله عنه
 خواند که یا رهبا الذین اوتوا الکتاب الایه عبد الله سلام دست
 بر روی خود مالید تا بنگرد که صورت او متغیر شده است پس بپوشید
 ش رسول علیه السلام و اسلام آورد و گفت یا رسول الله من یمن
 نه ام و ایشان مرا بزرگ میدارند ایشان را بخوان تا اسلام آرند جو
 اسلام من بدانند پس رسول علیه السلام مرا ایشان را بخواند و عبد
 الله سلام در خانه بنهان شد پس از ایشان رسول علیه السلام
 رسید که عبد الله سلام چگونه مردی است در میان شما گفتند که
 مهمتر است و بهتر زاده ما است و عالم ترین مردان که بماند اند
 بر روی زمین و بکتاب خدای تو که فرستاد به موسی کلمه علیه السلام
 پس رسول علیه السلام گفت اگر ا و ایمان آورد من کرد گفتند که او
 جو کنا سلام نیامد تو گفت رسول علیه السلام اگر بیارند گفتند هر کس
 نیارند ابارها می گفتند رسول علیه السلام ذکر میکرد و ایشان میگفتند
 او اسلام نیارند پس عبد الله بیرون آمد و گفت یا اعد الله ای ستمان
 خدای خدای تعالی با شما چندین نیکویی کرد چنین کرد و راسب
 بگفتند ندیدید در تورات نوحیت محمد علیه السلام بظان وضع
 جواب گفتند که تو اهل آن نبودی که ما بر تو ثنا گفتیم و لیکن تو
 غایب بودی که راهیت داشتیم که ترا غیبت کردیم و اگر فی تو نبیند
 تو بر ما بی و جاهل ترین مایی این آیت بیامد معنی وی چون بگویند

مرا نشان داد که ایمان آوردید چنانکه ایمان آورد. (مرد آرمینان یعنی عبدا
و جانشی و غیر ایشان جواب کویند که بگویند ما و ایمان آوردیم
ایمان آوردیم اندکی خردان و جاهلان بدانید که ایشان اند جاهلان
خردان ولیکن عیدانند قاده و سندی گفتند درجه الله که این آیه
در شان منافقان آمد که چون ایشان را گویند که راست کوی دار
تان مر محمد را چنانکه راست کوی داشتند یا ران او ایشان گویند
کوی داریم چنانکه آن جاهلان داشتند خدای عزوجل اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ
بِدَانِد که ایشان تا دان برکن صدیق رسول علیه السلام در سر
که ایشان جاهلان اند و السفه اصل الخفة و هنا خفة العقل و کله
کرد عا و سخن را باشد **وَ اِذَا قَالُوا الَّذِيْنَ مَنَوا قَالُوا**
وَ اِذَا اخْلَوْا اِلَى شِيَاظِنِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّا كُنْ
کلیه گفت رحمه الله که سبب نزول این آیه جنان بود که روزی
ابی سلول منافق و یاران او لعنهم الله بدیدند مر ابوبکر و عمرو علی را
عنهم عبدالله ابی سول لعنهم الله مر خود را گفت شما نظاره کنید که
من این جاهلان را بازی کردیم ازین ملت و میاموزید این
آمد و دست ابوبکر را گرفت و گفت مرحبا بسید بنی تمیم ثانی اثم
اذها فی الغار الباذل نفسه و ما له علی رسول الله علیه السلام لیس
عمر گرفت و گفت مرحبا بسید بنی عدی القول فی امر الله
اعلار العنونه الله الباذل نفسه و ما له لرسول الله ثم اخذ بیه
علی رضی الله عنه و گفت مرحبا بسید بنی هاشم ما خلا رسول الله
نفسه و ما له و دهه السابق الی اخرجت امور المؤمنین علی گفت رضا

عنه

عنه گفت یا عبدالله اتق الله و لا تنافق فان المنافق شر خلیفه الله
الله ابو سبیل منافق گفت چرا میگوی این سخن و الله که من گویم ام بخدا
بر رسول وی چنانکه شما گویید و یس حون ایشان باز گشتند عبد
الله ابی سبیل منافق گفت مر یاران خود را گفت چگونه دیدید با من
را ایندن من اینها را از شما ایشان جواب دادند لا تزال کثیر عیشت
تا بس را گشتند یا ران رسول علیه السلام خدمت منظر علیه السلام
او را خرد دادند این آیه بیامد و معنای آیه آنست که چون به پند
ساز را گویند ایمان آوردیم بخدای و چون خالی بشوند با شیاطین
خود گویند ما با شما ایم ما افسوس میکنیم بر محمد و یاران وی کلیه گفت رحمه
که این شیاطین پنج کس بودند از جهودان یکی کعب شرف بود مدینه
و دوم ابو برده الاسلمی در اسلام بود و سیم ابوالسود و الشام بود همان
عبد الذار در جیمه و نجم عوف بن عامر در بخاسد و قاده گفت
شیاطین یاران ایشان بودند از منافقان و برادران ایشان از سر
قال گفت رحمه الله بنو نظیر و قریظه بودند و معنی الی مع است کفر
الی من انصاری الی الله ای مع الله و اصل الی و السیرة و هو طلب
شیء لا حقیقه و له کاللاعب الله کستم و بهمن و مدح
لَعْنَةُ اَنْهَارٍ یعنی خدای تعالی جزای استهزاء ایشان
آن ساند شاه مفسران عبدالله بن عباس گفت رضی الله عنه
شمار خود مر ایشان را در ری از بهشت و ایشان در دوزخ باشند
ریشکان گویند منافقان را بیاید ایشان بر اسید الله تا از انش دور
پروان آیند چون بآن در رسیدن در بسته شود و در دیگر میماند از

ساطر بهشت نظاره میکنند و میخندند بقول تعالی وجهه الله میان ایشان
و مؤمنان پاره بدید آید در باطن این باشد معنی الله یستمر بهم ان رحمت
و بر طاهر آن عقوبت و منافقان بگویند که اهنسته تر باشید و ما را سطر
باشید تا از نور شما بضییی گیریم بگویند مرا ایشان را باز کردید دنیا و نور را
چو بید بر وجه استمرا ایست خرای استمرا ای که خدای عزوجل بیان میکند
بقول شیخ حسن بصری رحمه الله لغیرد آتش و دوزخ لغیرد آتش و دوزخ
بر مؤمنان فرشتگان گویند که همان که خورده اها له در دنیا
گویند بر گذرید برین راه مؤمنان بسلامت بگذرند و منافقان
اسفل فروروند بقول دیگر همه را از صراط گذرانند تا باستانه بهشت
برسانند و چو در تصویر و پیرامعینه کنند و اشجار و انهار را از نظر ظاهر
مطالع کنند پس مویهای گرفته شان باز کشانند و همه را بدر کاسفل
و سانند تا احسرت ایشان زیاد شود و لفظ استمرا از برای آن است
که در خرای استمرا بود و جز را بنام مجزی یاد کنند چنانکه گفت حق تعالی
و جزا رسیه سته مثلها و جای دیگر گفت حق اعندی علیکم فاه
بمثل با اعندی علیکم و معنای میدهد هم فی طغیانهم یعنی
مرا ایشان را در سراف ایشان و از جد گذشتن ایشان تا مستحیرتری شود
بقول دیگر شاه مغیران عبدالله عباس رضی الله عنه ملت دهد ایشان
و انتقام خواهد از ایشان بقول دیگر عرا ایشان در از ذکر
خود مستحیر کرد و خدا خشن گفت رحمه الله معنی میدهد ای یخد اللهم بقول
فر و گذارد مرا ایشان را در ان طغیان ایشان قاده گفت رحمه الله فی ضلالتهم
یلعبون و اصل المذاکر و قیل المذاکر و العله الخیره و این استمرا

عزوجل

و جل رفاسقان و منافقان را که عرا ایشان در از کرد اند و نشان
و ایشان در مصیبت زیادت میکنند تا چون وقت عذاب آید ایشان
عذاب بزرگتری بنیابت کرد و بقوله عزوجل **أُولَئِكَ الَّذِينَ**
الضَّلَالَةُ نَالُهَا هُدًى مَّا رَكِبَتْ خَيْرًا لَّهُمْ وَكَانَ
لَهُمْ آثَانُ که اهل این ضلالت اند ایشان اند که اختیار کردند
و این برده را است تعالی گفت رحمه الله و خشن هدایت را
تا پیش از آنکه گرییده بوده اند محمد رسول الله چون رسالت او
شدند و جمعی وی را اختیار کردند بقول دیگر سدی گفت
و ضلالت را گرفتند و هدایت را دست باز داشتند و معنای
و اقوم سر و نگرند بدان بازگشت ایشان و بود ند راه یافتگان
تجارت اضافت کردند و مرا دازان ناچار را خواست چنانکه فرمود
فی فاذا عزم الامر و قوله تعالی بل اللیل و النهار و قول العوب لیلکنا
و کبر صایم و قال الرویه فاده عزوجل جارف قد فرحت عفی و قیام الی
عزوجل **الَّذِي سَيُوقِدُكَ أَهْلًا أَصَابَ** و قول
بندار بنور هم و تر که هم فی ظلماتی لا یضرون
نمی است منافقان را و معنی مثل ایشان و صفت ایشان یعنی
ن جنان است که مثل آن کسانی که برافروزند آتش در تاریکی از برای
و نا ایمن شوند از دکان فلان انهارت ساحوله چون روشن
آتش کرد وی است ذهب الله بنورهم ببرد خدای عزوجل نور ایشان

سید

رسول علیه و یاران او و کلمه اسلام میگوید همچنان که انکس که از نور آن ایمن شود از دکان بجهنم منافق از تبع مؤمنان جنایه اش ببرد آن مرد مسافر در تاریکی تنها باشد همچین منافق غریب در ظلمت کوته باشد جنایه از مسافر راه نیابد یا بجا منافق نیز در نیابد بجا هدایت رحمة الله اضارن انشاقبال ایشان بود بایمان و زدها ب نور ایشان اقبال ایشان بود بکاران و ترک ایشان در ظلمت تا دیدن حق و ایمان بود قوله عز وجل **صُمُّوا لَعَلَّكُمْ تَرْجِعُونَ** گزاشند که حق را نشنوند و در نیابند و گنگانند که حق را نگویند یا سنجند که راه حق را نه پسندند قوله دیگر گزاشند بگوش دل گنگانند یا سنجیم دل و معنی هم لایرجعون ایشان باز نکردند از کم بودی راست بقوله دیگر گانم صم بکم و فی الحدیث لیس الاعی من غمی بصیر الاعی من غمت بصیر بقوله عز وجل **وَكُصِيبٌ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ زُرْعَةٌ وَتُزْقَىٰ تِرَاقِيصٌ يَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِي آدَانِهِمْ مِنَ خُذْرِ الْمَوْتِ وَانَّهُ مُخِيطٌ بِالْكَافِرِينَ** هم بیان مثل منافقا و معنای وی یا چون بارانی که از آسمان میاید و صیبت بارانی باشد بسیار آید و بزرگ قطره مانند و اصل از صون است که چیزی از به بستی و کلمه او مرکب راست به مرتشک که شک در صفات خدا تعالی روا باشد یعنی خواهی بدان مثل سائنده کن خواهی بدین و فیه ظلمات و زعد و برق در آن باران تا و یکبار و زعد و برق باشد محملون اصابعهم فی آذانهم بکنند انگشتان را بر آذنی در انداختن

برادر کوشهای ایشان من الصواعق خضر الموف از آوازه های زعد و در فشنیدن از بیم مرک دهلا که را همچین منافق مثل او با محمد و قرآن جناب است که چون باران است که باران زمین را زنده کند و قرآن دل را زنده کند باقی چون بیان فتنهاست در قرآن بقوله دیگر ظلمات چون مشتبهات است و ابتلا مؤمنان بجهنمها و زعد چون زجر و تکوین است و برق بوی ده و بیان حق است جنایه سازان انگشت در گوش کنند همچین نگاهبان در گوش آردند تا وعده و عید قرآن را نشنوند تا دل ایشان بر آن بر آید و چون مرک باشد شیخ حسن بصری گفت رحمة الله این تشبیه لایم است به باران که باران زمین مرده را زنده کند و اسلام کافر را زنده اند و خمار منافقان بظلمات مطر تشبیه کرد و زجر را و کفر را بر عد و ظلمت را به برق و صواعق را آب بر جهات و معنای و الله محیط بالکافین ذی القوی داناست منافقان و جمع کردن ایشان در آتش و زعد نام زشته انرا می راند قوله دیگر او را بر است و گفته اند که زشته است شیخ و یذ نام وی زعد و برق زدن آن زشته که تا زیاده اش را بر بر میزند بن عباس رضی الله عنهم البرق ضرب الملك بالجراف علی السحاب و هو فی الجرید تنقح منه النار بقوله دیگر برق روشنایی زشته است که در امیر اند و هب مننه را سوال کردند از ابن کعب سیحیر را مکان بر کسی ندانند که مران را مگر خدای تعالی و هم الرعد و البرق و الخیث بقوله دیگر عدا صطکاک احرام ابراست که چون مقدر تقدیر تقدیر بحکمت و از آواز بدایع صنایع قدرت در فصل بر سب که جرم شاد روان عنبری را زنده کردند همه اغیر را که کلز را کدورت است افلاک کند تا از کدورت افلاک

و حیض خلک منصفه جلوه گرا مخدرات کل برسانند تا چون برده نغمه را بر سر
کل از پیش جبهه خود کشف کند مشاطه قدرت کلفتی زینت بحسن تربیت
بر رخساره وجود او کند عاشقان بلابل صدای و لوله عشق و ندای را
آیات بر خواندن گیرند تا خطبه توحید بر زبان جمله مخلوقات روان گردد
سبحان الذی خلق الارواح کلمات دایه بر رافیه مان آید تا مایعات سیاله را
از وعار حلت یان بار کران بر دارد پس باد صبا با دست عرضیت به
بستان ابر بر جالده تا قطرات البان بید و دایه سحاب را بدو ان اطفال
قطام زده ماه دی رساند لاجرم در آن وقت انبساط قطره نقاب سحاب
در جو صبو که بیکدیگر آسیبی زند آوازا تضکاک و الحکاک از کشته آوازان
از آن ظاهر شود و آنرا رد گویند بقول دیگر رعد آواز باد است که در میان
ابر تخنق شود و برین ظهور آنرا قطرات البان شده و دایه سحاب را
بدو ان اطفال باران است که منعصر شود همچنین روایه آمده است
از عبد الله عباس رضی الله عنهما و صاعقه آوازی است که در وی است
باشد و نصب حذر الموت نزع المافض یعنی لحظه الموت و قبل الله مقصد
و الحاطة علی نوعین الحاطة علو و الحاطة نذرة و هی ادراک الذی قوله **لَا**
يُكَادُ الْبَرُّ يَخْطُفُ ابْصَارَهُمْ كَلَا اَصْأَرُ لَهُمْ مَشْهُوَا
فِيهِ وَاِذَا اَظْمَرَ عَلَيْهِمْ قَامُوا و معانی گفته اند رحمت الله خواسته
و نزدیک بود که بزدی برین پناهیهای ایشان را بقول دیگر نزدیک

برق بر باید پناهیهای مسافران را همچنان میان تر آن خواهد که
پناهیهای ضلالت مسافران را تا دین را نه بدیرند بقول دیگر خواهد که
جتمای تر آن پناهیهای ظاهر مسافران را و معانی قوله کلا اصابهم مشوا

هر بار

هر بار که روشن کند برق راه مسافران را بر وند در دوشبائی او و اذا اظ
طلمع قلوبا یعنی و ان قطع عنهم الهمم و قفوا استخیرین فی ظلمة و چون نادید شود
و ایشان با سستد و سحر گرددند همچنین مسافران چون ایمان آورند بر وند
ایمنی در میان مسلمان بسبب ایمان بریان پس چون بر ما بمانند در تارک
بقول دیگر هر بار که ظاهر شود عزت و بصر مر اهل اسلام را بیا و آمدن بر
و چون برسد نکستی و هزیمتی چون روز زحرب اخذ بر کردند و با سستی
برگزینان که در جبر است که در روز زحرب بدر که چون استقامت اعلام
در شکر اسلام را بدیدند جهودان میگفتند این رسول آخر الزمان است
و چون در روز زحرب اخذ شکست و هزیمت بر اهل اسلام بدیدند از آن
بار گشتند و گفتند نه چنان است عز وجل **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ**
بِأَسْمَاءَ وَابْنِ مَرْثَدَةَ وَابْنِ نَدْبَةَ وَابْنِ نَدْبَةَ وَابْنِ نَدْبَةَ
سَاكِرَانِ را بر عدد و پناهیهای ایشان را برین همچنین اگر بخواستی خدای عز وجل بزدی شتوا
بزدی شتوا پناهیهای مسافران را و پناهیهای ایشان را برین و عید و تاه
بر و گوشتندی بظاهر و باطن قوله عز وجل **إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**
قَدِيرٌ بدرستی که هر ایند خدای عز وجل بر همه چیزها تواناست از غیب
و عقوبت اما بیان لغتها یگا دکله تقریب است کاد یگا دکید و دود خوار
و نزدیک شدن باشد چون کو بی گاد یفعلوا استی که بکند و نکرد باشد
لله ای تکاد السموات و الارض یفطن و لم یفطن و چون کو بی گاد یفعلوا
تخواست که بکند و آرد کرده باشد لقوله تعالی فذکوها و اکاد و یفعلوا
و قد فعلوا ذلک و الخطف السلب اصار ان اصارت است و شکر کردن
در روشن شدن باشد و اظلام تاریک شدن باشد یا ریتها الناس

اعْبُدُوا إِلَهَكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ای آدمیان پر سید مرخدا را عزوجل که شما را
و شما بنودید و بپایزد آن کسانی را که پیشتر پیش از شما بودند تا مگر شما
از عذاب و عقاب گفت سبب نزول این آیت آن بود که یعنی در شان من
وجود ان است که ایشان مرخدا را بوجدهایت یاد نکردند کلمی گفت رحمه
فرمان بر دار باشید و مراد از عبادت انعام است و تذکر انعام یا اح
نما است و ای اسم بهم است بر ضم و هاء مرتبیه راست چون منادی باله
و لام باشد یا رتھا کریند و الکر بی الف و لام باشد یا کریند محمد علی
ترمذی رحمه الله گفت که یا حرفی نماست بر دل را و ای مرجان را و هاء
را باشد که فعلت از تن خیزد که ان النفس الامارة بالسوء و کلمه تنبیه
مرتین را باشند و بعضی گفته اند که مخاطب اینجا مردان اند و ایشان بر سر
فریق اند سابقان و مقتصدان و ظالمان اند یا مر سابقان را یعنی مر مقتصد
و هاء مر ظالمان را بقول دیگر لعلم یقون ای لکی تقوا لھا صی و ضحاک گفته اند
الله لکی تخافوا بقول دیگر هاینه امید داردید که بعبادت او بیدار بید
ای که کلمه لعل در صفات خدای عزوجل مر توجیه را باشند و عزوجل
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ بَنَاءً وَمَعْنَى وَیَ أَن
باشد بر سید مران خدایی را که بگرد مر شما را از زمین بساطی و خوا
که بر منش نکرد اند تا در وقت رفتن بای بابا یکاه باشند و نیک در
و سخت نیافرید زمین را تا در وقت خفتن خواب را از گاه باشند و بر برو
آب که صفت او اضطراب است این تراش را منبسط گردانید و بقله تلال
و جدالی را و ثابت و مقرب و کردانید تا ساکنان بروی قرار باشند بر

بامنت خود را بر بیا یاد کرده که الذي جعل لكم الارض و السماء بنا
مر اسقف این تراش کرده بنا آن باشد که از زمین مرتفع باشد شاه
ن عبد الله عباس گفت دخی الله عنه که آسمان از بخار بخار بپایزد
که برداشته هفت طبقه بر زیر یکدیگر و دامن قبه آسمان دنیا را با
بیونند و هواسمانی را دامن او با آسمان دیگر پیوست و زمینها
دیگر و دارند این هه خدای عزوجل فرمود عزوجل و ائمه من السماء
اخرج به من الممرات و قال لهم فلا تجعلوا الله
دلائلکم فاعلمون و فرستاد از آسمان ابی یعنی از سوی آسمان
رسید و از ابر بر زمین رسید و مسافت ابر از زمین یک رستگ
رستگ پیش نیست بقول دیگر آفرید کار عزوجل با را را هم در ابر فرید
دیگر از دریا ابر آب بردارد پس در هوا گسترده شود پس باز منزل
پس قطره های باران از وی خدا شود و معنای فارخ به من الفراق
کم پس بیرون آرد باب باران آن میوه های ملوف هر یک بر یک دیگر
ت دیگر روز قالکم روزی مر شما را و منافع روزی خلقان از آسمان و زمین
تا و بیایند که آفرید کار زمین و آسمان یکست که اگر خدای آسمان
بودی و خدای زمین دیگر منافع از زای خلقان از آسمان و زمین
ظلم کشنی این دلیل است بر وحدانیت او و معنای فلا تجعلوا الله
دلائلکم خدای را امثال و مانند و بقول دیگر ممران خویش را اطاعت
انکه خدای عزوجل را مانند نیست ضحاک گفته رحمه الله شما میدانید که
ن بیان نموانند که بیزی بیا فریضند و یک قطره باران فرستند بگویند
یک میگویند و جعل بمعنای خلق است درین موضع بلکه بمعنای وصف

همچنانکه در قرآن مجید و در حدیث و تفسیر و در کتب و کلام
همه احکام و احکام و معصیتها میکنند در زمین انما که باین صفت

باشند ایشان اند زیان کاران جا و دانه و راسخ و الحاسن الذین ذکرت و الله

بالله قال معانی رحمه الله الحاسن الذین ذکرت و الله چگونه کار می شود

هم خداوند تعالی و توحید و لفظ استقامت است و معنای وی عجیب و توخیم

لحم من انفسکم کیف تجدون بواحد الله تعالی قوله عز وجل وکنتم

مواتا یعنی و قد کنتم نطفاتی اصلاب الابرار و ارحام الابرار و لیکن انما

اذا الحاله و معنای وی و بودید شما مردگان یعنی آب منی در بشت بدلتان

و الله عز وجل فاحکم بفس زنده کردانید شما را در رحم مادران قوله

و جل ثم یمنکم عند النطفه احکم بفس بپیرانید شما را از دل شدن

جلی های شما قوله عز وجل ثم یمینکم فی القبر یعنی بفس زنده کردانید

ما را در قیامت ثم الیه ترجعون پس برای وی باز کردانید شما را

قرب و عقاب عید الله عباس عفا و کنتم امواتا و شما بودید شما حال

فی آدم صی پس زنده کرد شما را صفا که گفت رحمه الله و کنتم امواتا و بودید

ما را و در بشت آدم پس زنده کردانید شما را یعنی در اید شما را در

بشتان ثم یمنکم پس باز بر د شما را به بشت آدم ثم یمنکم پس زنده کردانید

ما را تا قیامت از پس یکدیگر قوله عز وجل هو الذی خلقکم مانی

و ص جمیعاً معنی وی او پان خدا نیست که بیا فرید از برای شایع

نما را و مصالح و معاش شما را و طریق استدلال شما را آنچه در زمین

ست همه یعنی همه چیزها و درین آیت مجت نیست مراهل اباحت را الله

این بیان است از آفریدن و از بهر استدلال و اعتبار است ازین کلمات

بس بجای دیگر بطریق خلط و تحلیل آن بیان کرد که در هر جزوی از هر جزای
مخلوقات خداوندان خود نظاره کند ششم آنها از دل آواره کند که
هو که سقف آسمان را بیند مرصع سیوا قبت کواکب و بساط زمین را که
بر روی آب متحمل چندین دلیل بمناکن داند که این را آفرید کاری باشد
و تخصیص سناغ از اجزای مخلوقات که میفرماید که مخلوق لکنه جنانست
که اگر آسمان است نظاره گاه آدمیان است و اگر آفتاب است شاید
لذت و پزند سیوهای بوستان است و اگر ماه است وقتی مدور که
کرد و وقتی چون جنبر شود از بهر داشتن حساب بحاسبان است و وقتی
نکته و جج و رمضان است و اگر ستارگان اند بعضی دلیل متحرانند و بعضی
راه بر متحران اند و بعضی با سببان آسمان اند که دیوان دایره ها اند و اگر
شب است لباس باش و جای خلقان است و اگر روز است وقت معاش
مخلوقان است و اگر آب است باک کنند و نجاست و مطیعا نیست اینست
معنای هو الذی خلقهم **ثُمَّ اسْتَوَا إِلَى السَّمَاءِ** پس بیاورید آسمانها
و آقان و و دی بود یعنی شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما
دستید انفرزمان او با آسمان و کله است چون تعدیه بکله ای باشند و از
از وی قصد و ادا د باشد چنانکه گویند فرغ من بلد کذا ثم استوی
الی بلد کذا و چون تعدیه او بکله علی باشند مراد از وی استیلا و کتول
الشاعر قل استوی بشر علی العراق بن غیر سیف و کرم غیر او
یعنی مقاتل رحمه الله این استوی یعنی خلق است و ایجاد بقول دیگر
الی السماء یعنی استوی السماء بالله لا بنفسها و استوی در لغت عرب بر
آید مر تامل جوانی را استوار گویند و مر تامل قوت را استوی گویند و ازا

شدن بر چیزی را استوار گویند و فرا به گرفتن بر چیزی استوار گویند چنانکه
بیان کرده شد و بعضی گفته اند که این را تفسیر نشاید گفت عمر عبدالعزیز را
رحمه الله سوال کردند از بعضی این آیت گفت ایمان بوی واجب است و چگونه
از خدای تعالی و از صفات او منفی است و سوال از وی بدعت است یعنی
از مفسران گفته اند که استوی بجزی از مخلوقات روی آوردن است بیان
چیز و از خدای تعالی آفریدن است و کله شمه از بهر ترتیب خبر را یا د کند
بس گفت که زمین را هست کردم پس آسمان را بیاوریدم خدای بودم و
خلق بنود چنانکه بود و باشد که هرگز دان و صفات او متغیر نکرد و از
برای اظهار قدرت و توحید گویند را در مقام عبودیت خلق را بیاورید
و هو را هست کرد و جوهری از عدم ظاهر کرد پس آن جوهر بکدام است
انظر هیبت جلال ذوالجلال پس عرش را بیاورید و زمین آب مایع
نهاد و آب را بر زمین یا دنگه داشت پس دخی مرتفع گشت و کنگر بر
روی آب ظاهر گشت از آن دخان آسمانها را بیاورید و از آن کنگر آسمانها
را بدید آورد و جرم هر یکی به نصف ساله راهست و هوای هر یکی به نصف
ساله راه و آسمانها بمصباح کواکب روشن کرد و زمینها را بریا حین
کلشن کرد و آید چنانکه خدای عز و جل خبر داد و گفت قوله عز و جل
فَوَسَّطْنَاهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ يَكْمُلُ عَلِيمٌ پس بیاورید
هفت آسمان و راست کرد و آید جرم هر یک را و هوای هر یک را و بر
هم چیزها داناست قوله عز و جل **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ**
إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً بلی و زحاج گفتند رحمه الله کله
و اذ کرد و روی مفسرانست هر یک در زمان کله اذ یاد کرد و از بود وی

اذکر در وی مضمر است هر جا در قرآن یعنی یاد کن یا محمد چون گفت خدای
 تو عزوجل مرا فریشتگان را که من در زمین خلیفه من آفرینم و این جماعت زمین را
 در زمین بودند و ابلیس علیه لعنه هم را ایشان بود و قیسه او بخان و
 ابلیس در اصل خلقت از فریشتگان بود و از پیش او از نش بود و دیگر فریشتگان
 از پیش از نور بود و بعضی گفته اند که او از جنان بی لبان بود و از نسبل ایشان
 بود چون ایشان را از زمین بیرون کردند ابلیس خورد بود مرا و را برداشتند
 و هم در میان مفریان پرورده گشت و او پس چنانی در عبادت و طاعت چید
 کرد که مخصوص گشت این عبادت و مشهور شد بطاعت آخر حال باصل خود
 باز گشت اما بیشتر بر آن اند که او از جمله فریشتگان بود که نام ایشان جن بود
 که خاک زمان جنان بودند و بعضی از مفسران روایت کرده اند که از نسبی زمین
 مخلوقات تا بالای عکین هیچ موضعی نبوده که او در آن موضع طاعت نکرده بود
 و در روایت دیگر در هر زمینی و در هر آسمانی هزار سال خدا را عبادت
 کرد پس خازن بوی داده اند و آندها را سال از خزان جنان بود پس
 سالها در زیر عرش مرا و را کوسی گرامت نماده اند و آستانه صومعه
 او مکتب مقربان آسمان گشت تا مرا ایشان را از آداب طاعت تعلیم میدادی
 پس بعضی از مخلوقات و معلومات نکست خطوط لوح محفوظ را بر وی عرضه
 کرده اند پس مرا و را سلطان فریشتگان آسمان کرد اینده اند چون در
 فیله جانی بی الحان فساد ظاهر کردند زمین آمد تا ابلیس با هفتاد و یک
 زیر هر علی هفتاد هزار فرشته زمین آمدند و مرا ایشان را از روی زمین
 بیرون کردند و هم در زمین آرام با وی گرفته اند و سلطنت روی زمین
 بود و حال شد تا جمله اهل آسمان و زمین متیقن گشته اند که بهترین

مخلوقات عزرا بل است و او خود معلم از کس بر اند و در آن وقت که خطیب
 بر این خطاب بایشان رسانید که ای جاعل فی الارض خلیفه من که خداوند منم
 آفریننده ام درین زمین خلیفه منی هست کرد ام خلیفه منی یکم زمان بعد از من
 علیه السلام نقض خاک از زمین مخصوص کرد چون زمین غرامت عاقبت بدست
 نضرع و زاری نمود جبرئیل با ز گشت و گفت خدایا نضرع زمین دانستی و دیدی
 و شنیدی زمان هست تا با وجود نضرع آنکه از عذاب قومی ترسد این قبضه
 خاک بردارم زمان آمد که تو بگذازی پس اسرافیل و میکائیل هم برین جمله مرتب
 رفتند و باز گشتند پس ملکه الموق را علیه السلام زمان آمد تا یک قبضه
 خاک بردارد چون آمد زمین هر چند زمین نضرع کرد و سوگند داد و وی باز
 نکشت و یک قبضه خاک از روی زمین برگرفت زمان آمد از جلیل و جبار
 فراسه که چون قبض این قبضه خاک از تو در وجود آمد قبض جان ایشان
 هم بر تو قبض کردیم پس یکم آنکه خاک روی زمین مختلف بود بعضی در
 بعضی نرم و بعضی سبز و بعضی شوره و بعضی حلیت و بعضی سرخ و بعضی
 زرد و بعضی سیاه و سفید فرزندان آدم بخان مختلف شدند هم بالوان
 و هم بصورت و هم بطبع و سیرت و بعضی گفته اند که یک قبضه خاک از جمله
 روی زمین بخان برگرفت که زمین را چهل کن نقصان بدرست آنکه از خاک
 بیان طایف و سکه چهل سال بنهادند پس قطران یا ران ابر حکم آمد و او
 ملال با آن رسانید تا کل گشت پس بر وی روزگار بگذشت و متباقین شد
 قبری بدید آمد چهار مسنون گشت پس صلصال گشت پس چون سفا گشت
 تا آنکه خدای عزوجل فرمود که پس صلصال کافرا بقول شایع من
 بد الله عباس رضوان الله عنهما در میان سکه و طایف چهل سال بنهادند و

ابلیس با هفتاد و یکم از فرشتگان بروی کدشت عجمه خرم بهشتی بر سر حله
اخضر منور در برابر سب بهشتی نشسته چون بکلید آدم رسید از
بیاده شد و دست بر شکم وی زد بانگ میباید گفت شما که خلقتان صلوات
هیکل این شخص را اقبالی باشد که چنان می بینم که او مبتلای شکم گردد
و کارها را و از تقاضای خوف او بدید آید اگر چنان باشد که خدای
تعالی او را بر ما مسلط کند شما حکو بالله باشید جواب گفتند که باسمع الطامع
زمان بر دار باشیم ابلیس خود را ندیده کرد که من باری زمان بر دارم با
که نواخته که بی سابقه طاعتی بی وجود بخودی بر من خواجگی نتواند ندان
بسی روی فرشتگان آورد و گفت که از خاکی است که شاد و غافلین ماره
سبیل باشد شخص نبیل نتواند کرد تا قرآن خبر میدهد که و کان من الکاف
چون فرشتگان خطابانی جاعل فی الارض خلیفه بشید ند جواب گفتند قوا
عز وجل قالوا الخجل فیها من نفس فیها ویسفک الذیاء
وکن نقد من کک گفتند فرشتگان یعنی ملائکه که در زمین بودند
بقول دیگر هر فرشتگان آسمان و زمین بودند که گفتند او می یازد در زمین
کسی را که فساد کند در وی و خون بناحق ریزد و مابعد پاک یابد میکنم مرترا
و حد میکنم و نماز میکنم مرترا و نقد من لکن بعض من نسیک الی القدوس
و هی الطهارة و السلام زانده قول دیگر هیچ کس را و ند که کس را و ند
نقد من کک نیز هک ملا بلیق یک قوله عز وجل قال انی اعلم ما لا تعلمون
گفت خدای عز وجل که من دایم آنچه شما کنید یعنی من بدانم که در میان ایشان
پیغامبران اند و مصلحان اند بقول دیگر من بدانم از آدم صنی طاعت و از
ابلیس معصیت بقول دیگر من بدانم که آدم از شما عالم تر خواهد بود و بگوید دیگر

سعی و

شما

رسید آیند که ایشان گناه کارانند من میدانم که من ایشان را آفرینم و
اختلاف کرده اند که ایشان چه دانستند از حال فرزندان آدم علیه السلام
مران عبدالله بن عباس گفت رضی الله عنهما که قیاس کردند از دنیا
چون بی الحان و بقول دیگر آنچه گفتند بطریق استرشا گفتند یعنی که کسی
زینی که فساد کند یا مصلح باشد الا انک یک طرف را یاد کرد و آن دیگر را
دنکرد و قیل ما را وجه حکمت در آفرینش ایشان بنمای بقول دیگر ایشان
حوال اعمال در لوح محفوظ دیده بودند از آن گفتند و بهترین اقاویل آفرینش
ه خدای تعالی مرا ایشان را اعلام داد که من خلیفه می آفرینم که فرزندان
و هر زمین فساد کنند و در خبر است که چون کلم را فریاد که بنویس اعمال
فرزندان آدم بنوشت که قوم نوح چه کنند و ایشان را بآب عذاب غرق
نم و قوم هود را بباد هلاک کنم و قوم صالح را به بانگ جبرئیل و قوم شعیب
با تشر هلاک کنم و معاصی هوانی را و عذاب ایشان می نوشت چون بفضل
این امت رسید مرا داد و نور کشت بس معصیت های این امت از همه امتان
راشته بیشتر نوشته شد بس قلم منظر من بود تا عذاب این امت بختر من
عذابها بنویسند و زمان آمد که الکتب یعنی بنویس امت مدینه و در
غفور چون فرشتگان آن شنوده بودند گفتند الخجل فیها من یفسد
فیها الایه و بعضی گفته اند که این کوریند ابلیس بود و لیکن این درست
نیست که خدای تعالی جواب همه فرشتگان داد و لق الله تعالی انی اعلم
لا تعلمون بقول دیگر این خطاب فرشتگان در آن روز کرد و ند که قایل
مرها بیل را بکشت و اگر کسی سوال کند که با فرشتگان چرا این خطا کرد
و در آفرینش هیچ شخصی و خلقی دیگر با ایشان گفت جواب زیرا که از ابلیس

نور عجیبی دانسته بود خواست که آن سزاوار ظاهر کند و جواب دگر از
بر تخیل آدم را و عن سلمان رضی الله عنه قال لا خلق الله تعالى آدم بد
با عله ثم باسفله فقال يا رب عجل خلقي قبل الليل فذلك قوله تعالى خلق
الانسان من عجل فلما نفخ فيه الروح عطس فالحمد لله تعالى فالا الحمد
قال الله تعالى يرحمك ربك نعمتا الملايكه بجمع ملايكه وكان في الاصل ملايك وهو
من الاولاد وهي الرسالة يقال الكفى اي ارسلى وقال لبيد و غلام
ارسلته امه بالوك فبذلنا ماسا لثم صار ملاكا فطرح الهمزة فصارت
ملاكا و الهاء في الملايكه للبيان والکسرة وانما سميت لها لانهم رسل الله
وقيل انه جمع ملايك والخليفة اسم لمن يخلف غيره واصله الخليف والها
للبيان وانما سمي آدم به لانه خلف عن اللين وقيل انه اسم لمن يحكم
بالعدل وبعضى از علما گفته اند که این سخن از زشتگان که با جمل
فيما زلت ومعصيت بوده که ایشان این سخن بر بر ايق ايساط و استنکار
گفتند تا جواب آند را بيشان بر سبيل توبيخ که اني اعلم ما لا تعلمون الا انك
این سخن بر سبيل هفوت رفت بر ایشان سقوط درجه تعاضا نکند
و بعضى گفته اند که نشاید که بر ایشان زلت و معصيت رود و این از
ان ایشان زلت نبود که خدای تعالی در کلام مجید می فرماید که لا یعصون
الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون الا انک چون زشتگان از اوصاف
این فساد بداند این استنکار بر آدمیان آوردند که با ملائک
زاجر و نعمتای خدای تعالی بر ایشان چگونه معصيت کنند فرمایان اند که
انني اعلم ما لا تعلمون قوله عز وجل و علم آدم الاسماء كلها و
خواست آدم را بر جمله زشتگان جلوه کند بعضی که ایشان را از مقام ملائک

آن عاجز آیند بعلش بیاراست اگر چیزی از علم شریفتر بودی
ادم را بآن صفت آراستی شاه مقران عبد الله عباس و مجاهد
گفتند رضی الله عنهم که جمله لغتها مرورا بیا موخت کلبی و مقاتل
گفتند رحمهم الله که جمله نامهای خلقتان تا بقیامت بیایند از
خوش و طیب و جندبند کسان زمین و سوره و ان واقشه
و امتعه تا عزاره و سکوره مرورا در موختند بقول
ابو العالیه رحمه الله دیگر نام همه فرشتگان یا مومنین
مراد مراد ایشان از این هیچ کس نام خود ندانسته بودند
تا آدم گفت بقول دیگر مراد از این نام فرزندان است
تا قیامت بقول دیگر معانی هر چیزی از مخلوقات که
این چیست و مرچو شاید بعضی گفته اند که نام همه مخلوقات
در بیان همه لغات که مرفر زندان او را خواست بود پس مرفر می
لغتی مخصوص گشتند و وجه تعلیم آن جناب بود که جلای
حالی در دل آدم علیه السلام علم اسمی خلقتان بیا فرید و آنها
ادامه را بداند بقول دیگر معانی علم عز و
باشد قوله عز و الله ثم عرضهم علی الملائکة
پس عرضه کرد ایشان را یعنی خداوند نامهای را بر فرشتگان
فقال انیسونی باسماء هوکذا ان کتم
صادقین پس گفت خبر دهید مرا بنامها و این
چیزها اگر شما راست گویانیت در آنچه خبر داد ایت که
من باینهم خلقی از شما فاضلتر بقول دیگر این آمد

تجرات تاجت باشد مرکباتی را که تکلیف ما را مطابق
روادارند تا عجز ایشان ظاهر شود و بداندستند که آن خلیفه از
ایشان فاضلتر است لهذا آدم را نام آدم از برای آن نام آمد که او را
از آدم و حوا فرید خلیل بن احمد گفت رحمه الله که آدم سیاه
فام باشد وَالْعَرَضُ هُوَ الْأَلْطَمُ اِنِّي قَوْلٌ عَرَضُهُمْ لِيَقْطَعَ
الْعُقْلُ اَوْ لَا يَفْهَمُ مَنْ يَعْقِلُ وَفِي حَرْفِ اَنِّي بَنَ كُفَّ رَضِيَ
عَنْهُ ثُمَّ عَرَضَهَا الْخَطَّاءُ بِرُجْعِ اِلَى الْاَنْبِيَاءِ وَفِي حَرْفِ اِنِّي
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ عَرَضَهَا قَالُوا اسْتَحْجَاكَ لَا
عَلِمْنَا اِلَّا مَا عَلِمْتَنَا اَنْتَ اَنْتَ
الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ گفتند فریشتگان
یا ای مروتو خدای راست از همه غیبها و نیست دانست ما
را مگر آنچه تو ما را بیا موخته که تو خدای دانای به همه
چیزها و حکم کننده بصواب در میان بندگان و
بقول دیگر علیمی که هست نیلوزانیت حکمی صواب
گفتار و صواب کردار بقول دیگر حکم بذات
خود آن باشد که بداند حقیقت همه چیزها و حکم کند در میان
همه خلقان موصوفی با در موضع جوش **قَوْلُهُ عَرَضَهَا**
قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
عجز فریشتگان ظاهر شد خطاب کرد مراد را که ای آدم
خبر کن سرایشان را بنامهای ایشان بقول دیگر بنامهای
همه مخلوقات **قَوْلُهُ عَرَضَهَا قَالُوا اَنْبِئْنَا اَنْبَاءَهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ**

و آن خبر داد آدم بنامهای ایشان و معنای مجبزی که موجه را شنا
لغت هر یکی **قَوْلُهُ عَرَضَهَا قَالُوا اَنْبِئْنَا اَنْبَاءَهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ**
وَالْاَنْبِئْنَا اَنْبَاءَهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ و ما کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
نعت خدای تعالی مروتو شکا را انکس مروتو شمار که من بدام بر
همه آسمانها و زمینها و بدانم آنچه ظاهر ملکیت شما و آنچه پوشیده داشتید
منی آنچه ظاهر ملکیت از طاعت و آنچه پوشیده دارید یعنی معصیت
لمس شیخ حسن بصری گفت رحمه الله که فریشتگان با یکدیگر در
حکف بودند که هر کز او فرید که را ما هست نکند خلقی از ما گرامی تر
و عالم تر نیست معنای این آیت ما تَبْدُونَ و ما کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و بر وایت دیگر این سران بود که ای ایسرایین مروتو شکا
گفت که اگر آدم را بر شما فضل نهی چه کنید شما ایشان را گفتند
نُطِيعُ رَبَّنَا اِلَيْهِ لَعِينُ دَر سر یا خود اندیشه کرد و گفت اَلَيْسَ
فَوَيْلٌ لَّكَ اَلَيْسَ لَكَ فَضْلٌ عَلَيَّ لَعْنَتُهُ قَوْلُهُ عَرَضَهَا
وَاَذَقْنَا لِلْمُؤْمِنِينَ اَلْاُخْرَى اَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ اَلَا اِلَيْهِ لَعْنَتُهُ
وَأَسْتَكْبِرُ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ یا دکن یا محمد
چون گفتیم مروتو شکا را که سجده کنید مراد ما را سجده
کردند مگر ایسرایین باز بود از سجده کردن و تکرار کرد و شد از کافران
دو وقت در فرمان بقول دیگر بود در سابق علم ازل
از کافران بقول دیگر کافر گشت در آن وقت که بیندیشید
که آدم را مطیع باشم و قیل صَادِرٌ مِنَ الْكَافِرِينَ بَرِئْنَا
شتمل است برده وجه یکی آنکه فرمان سجده کردن در کدام وقت
بوزود و مرد بکدام موضع بود و سوم این فرمان موجه و شکا
بود یا بعضی را چهار فرمان سجده کردن از هر چه حکمت را بود

مجد مرآدم را زو بود یا فی و ششم ما مور تحقیقت مج
بود یا آنچه بمعنای او بود و هفتم ابلیس که کافر گشت بترا
مجد گشت یا بمعنای دیگر و هشتم فرشتگان کدام مجد
و نهم چه حکمت است که ما را فرمان با آوردن دو سجده
و یکی رکوع و دهم بسجده فرموده بنوع دیگر از برای تعظیم
فاما افضل اول در کدام وقت بود فرمان در آن وقت
بود که آدم را نظام صورت قوام بدفت و بر تخت صفا
بنشست و خطبه اساسی مخلوقات بر خواند و عجز ایشان
گشت پس فرمان آمد که حرمت علم او زیادت از چشم
همه مراد بسجده کین و اما بیان فضل دوم آنست که این مجد
کردن در زمین بود چنانکه خدای تعالی فرمود **وَإِذَا سَأَلَ**
وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ محرف
یا کرد و آن مرتعقب را با شدنی فضلی بقول دید
این مجد بر آسمان بود و بعضی گفته اند که خدای تعالی منبر
آفرید از نور مرآدم را بس فرشتگان آن منبر را بر کتفها
نهادند بر عرش بریدند و نهادند و همه محرمت در پیش او
در پیش گرفتند پس فرمان آمد که مجد کینیت مرآدم
همه مجد کردند مگر ابلیس نا آوردن یک سجده طاعت همه
ابلیس هیا و منشور گشت اگر با آوردن هفتاد اگر با آورد
هفتاد ساله مجد طاعت معصیت ما مغفور کرد از فضل او
هیچ دور نباشد یک خلاف فرمان ابلیس مطرود گشت ای صمد
هزار فرمان را خلاف کرده نه تری که سرور و کوری که ما زو
عن ابن عباس رضی الله عنهما انه سئل ما ثواب مجد واحد

فقال الاشيا تعرف باضدادها بترك سجدة من ابليس
طاعته و اما بسجدة لله تعالى ارجوا ان يعفرك
بيع معصيتك و اما بيان وجه سوم اختلاف
ه اندر روی بعضی گفته اند که این فرمان مرفرشتگان
در و لیکن فرشتگان زمین را که ایشان گفتند
بل فها من یفسد فها بقول دیگر این فرمان مرفر
مستگان را بود چنانکه فرمود **فَسَجِدْ لِلْمَلَاَئِكَةِ**
أَمْرًا جَمْعًا و این دلیل است که عالمان فاضل تر
عباد آن که علی علم فضل ندارد و علم بی عمل فضیلت نیابد
ما روی عن انس بن مالك رضي الله عنه عن رسول الله
ﷺ و سلم متعلم كسلاك افضل عند الله تعالى من سبع عماله
و اما بیان وجه چهارم آنست زیرا که اول چیزی که
ما را فرموده مجد بود و آخر چیزی که از عبادت فرموده
ده کردن خواهد بود **لِقَوْلِهِ تَعَالَى يَوْمَ يُكْشَفُ**
عَنْ سَائِرِ الْعَالَمِينَ و اما بیان وجه پنجم
گفته اند که این مجد مرآدم را بود **إِلَّا أَنْ تَكُنْ تَحْتَ**
ت و بعضی گفته اند که مجد مرخدا را بود و لیکن
بود و این قول درست نیست چون فرمود که
سَاجِدِينَ و لم یقل لی بمعنای وی از وجه دیگر
آن مجد کردن مرخدا را بود یا ابلیس که تکرار
دیگر مرآدم را ازین مجد تواضع و خضوع بود چنانکه
ن یعقوب و سران وی مر یوسف را صلوات الله
عین بقول دیگر این مجد مرآدم را بود و تحقیقت

مجدد بود نه تواضع وان همچنان بود که مصالحت در میان ما و
دیان روزگار مجدّد گردید مریکد مکرز و ابوری و در شریف
ما آن کشت باخبا در دست امتا کنا اگر کوفتن و قبله دادن
نیست در شریعت ما نه بر روی و نه بر دهان و نه بر چشم و نه بر
و نه بر سر و نه بر پیشانی مکرزند در حق مادر و پدر و شاک
را در حق استاد و امتا بیان وجه ششم در وی خلافت
در وجه نهم گفته شد و امتا بیان وجه هفتم آن است که
کافر بترک مجده شد یا چیزی دیگر بعضی گفته اند که بترک
کافر گشت و این قول خارجیان است و باطل است که بترک
نشود لقوله تعالی و تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ
نام ایمان باقی داشت با معصیت و بعضی گفته اند که
اذا نكح فرمان خدای را نه پذیرفت و در فرمان کفر شد و
گفته اند که ازان که فرشته خدای را عزوجل بجهل نسبت کرد و حاکم
چنانکه می فرماید از کلمات ابلیس خلقتی من نأرو خلقتی
طین و امتا بیان وجه هشتم بیان کرده شد در بیان وجه
امتا بیان وجه نهم زیرا که فرشتگان چون یک مجدّد بیاور
ابلیس را دیدند بصورت مسخ گشته بود و پیش او پیش شده و بر
چون موی خوک برآمده و دیگر باره مجدّد آورند شکی
نکه مادران فرمان آمدن مجدّد و آدم اقتدا با ایشان یکی می نمود
را و در مشقه حضرت توفیق رحمن را و امتا بیان وجه
نهم بیان کرده شد و ابلیس را پیش ازین عقیان عزرا بیاید
و این نام ابلیس مشتق از انلاک است یعنی نوسید شد و از رح
تعالی بقوله دیگر این نام غی است نه عزیزی فان قبل جوت ا

سل بنو دا بلیس را از کجا آمد قلنا نسل و ازین مسخ او
چنانکه از مجاهد رحمه الله آمده است که چون ابلیس مسخ
شد خدای تعالی دوا و شهوت آفرید پس شهوت او غلبه کرد
و در صحبت کرد چهار ماده از وی حاصل آمد پس جمله درین
ازان چهار ماده حاصل گشت محمد احقاق گفت رحمه الله که
یسر علیه اللعنه ان مادر را که در خوف او در آمده بود در برشت
نی کرد و با وی صحبت کرد نسل او ازان ظاهر شد و این دلیل است
هر که مرعالمی را چشم حقارت نکرد از طاعت می نمود بر بخورد که
قال کی که مجدّد گردید آدم را اسرافیل بود بقوله دیگر جبرئیل بود
ایشان یعلم و می نصیحت کنند و عیب او نجسند لاجرم در خبر است
حاکم قرآن بر خسته جنه اسرافیل بدید آمد و آن مرد و مقرب حمت
مقدست سبقت گرفتند بر همه فرشتگان و عزرا بیاید حمت
و عیب گفت و علم آن عالم را تعظیم نکرد بدید لاجرم ملعون آید
نشت تا عالمیان بدانند که هر که در عالمی چشم خدای را در نکرد و عیب
وجود کرد و او کوید و علم او را نبیند قدم بر موافقت ابلیس می
هد و خطر آن باشد که عاقبت از مزادین خود محروم گردد و چنان
که گفت علیه السلام من مات و فی قلبه بغض العباد یخلف
بالنار و باید او هر که در وی عالمان محرمت و بزرگواری و تعظیم
کرد و عیب ایشان نه جوید که آدمی بی عیب نباشد ولیکن عیب
ابلیس را و بوشد قدم بر موافقت جبرئیل و اسرافیل می نهاد میداد
بمقتضای ایمان بر سید القوا علیه السلام من سره ان نظره

اَلَيْسَ تَعْلَمُ اَنَّكَ كُنْتَ فِي الْمَدِينَةِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ
 وَقُلْنَا يَا اٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
 وگفتیم ای آدَم را مرا تو و همسرت تو در بهشت و اختلاف کرده به
 گفته اند که این بهشت همان بهشت است که حق تعالی آماده
 است از بهر مطیعان را بقول دیگر این بوستان بود در زیر
 بنفلسطین از برای ایشان را بیا فرید و طایفه از قدری آن
 همین می گویند که بوستان در زمین بود که در بهشت تصاع
 و ابتلا نمودی و لکن این درست نیست که حق تعالی مرایشان
 تا در بهشت آرام گیرند و آن و لام یا ذکر که الف و لام مرتبه
 بود و بهشت معروف معلوم بود و سرای رضوان است که
 هفت طبق آسمان است فِی الْجَنَّةِ فَوْقَ سَبْعِ سَمَوَاتٍ و
 تحت الارضین السبع و بعضی از مفسران گفته اند که حق تعالی
 سر فرشته مکان را در روزادینه تا تختی بنشین بیاوردند و آن
 برای تخت نشاندند و حله از نور در بر و تاجی از زر و مکرر
 با قوت و کوه بر سر و دودست بر نحس مکرر در دست
 دو خطای مرقع مکرر در پای او کردند و مکرری بلو و لوح
 آراسته و در میان او بستند و در وقت جانشین آیدند
 آن تخت را نهادند و خاتم گفت رَحِمَهُ اللهُ جاشنگاه در آمد
 دو نماز بیرون آمدیم روز از روزها و آخرت که با نصد
 در بهشت بود و بعضی گفته اند که حواء را پیش از در آمد
 در بهشت آفرید که از جنات آفرید چنانکه می فرماید اِنَّهَا

وَجَلَّ الْجَنَّةَ و بعضی گفته اند که چون آدم را به بهشت
 آوردند بهر جیری موافقت می گرفت غنودن بر چشم او
 حق تعالی از بهر وی جب آدم را یکی استخوان خردید و در دست گرفت
 حواء را از وی بیا فرید چون آدم حواء را بدید و جمالا و راستا همه
 در آوی موافقت گرفت و فرشته کان حواء را از بهر امتحان
 و ال کردند که نام همه چیزها را دانستی نام او چیست آدم گفت
 برای آنکه او را از دنده بیا فرید و در خبر است که اصل خلقت زنان
 از استخوان کمر است اگر خواست که مرایشان را راست کنی نتوانی
 اگر در مخالفت آن کوشیت بشکند و حواء را از فرج گفت می حرف
 آورد و با شده نام زوجه هم بر مرد افتد و هم بر زن و باری
 ی جنت و قرین باشد قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَالْمُتَّحِدِ
 عَدَا حَيْثُ شِئْتُمْ اَوْ تَحْوِیْتُمْ ازان بهشت فراخ
 دارند بر شما بقول دیگر در جناب جنات خواست
 با نجا که خواست و اَلرَّغْدُ هُوَ الْعِشْرُ الْوَاسِعُ وَقِيلَ
 اَلرَّغْدُ هُوَ الْعِشْرُ الْوَاسِعُ وَقِيلَ
 شَجَرَةٌ فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ
 یکی می گفت این درخت را یعنی مجوریت از وی که
 مجوریت باشد از زبان کنندگان تو خود را بقول
 اَلرَّغْدُ هُوَ الْعِشْرُ الْوَاسِعُ وَقِيلَ
 وَتَجْعَلُهُ يَمِينِي فَلَمْ يَلْحَظْ جِزِي بَاشَدَنْد در محل خود و اختلاف
 در آن درخت بقول شاه مغیران عبد الله عباس

رضی الله عنهما درخت کند مر بود و هفت بن مشیت لذت
رحمة الله که هر کند می روی چون کرده کما وی بود درم
تراز مسکه و شیون تراز عسل و سبید تراز برف بقول
امیرالمؤمنین علی بن ابی الله عنه درخت انگور بود بقول قتاده
رحمة درخت انجیر بود و بقول دیگر درخت کافور بود
و بقول دیگر درخت چنظل بود بقول دیگر شجره علم بود
و ابلیس گفت در وقت سوسه هر که از وی بخورد هرگز نگیرد
و خیر و شربدانند و بهترین آقا و پل قولی خواجه امام ابو منصف
ما تری دی است رحمة الله که درختی بود مشغول فکرم بنا
وی که حق تعالی مطلق یاد کرد و اختلاف است که چگونه خورد بعضی
گفته اند که نهی را فراموش کرد و مدتی برآمده بود و خوا
بیشتر خورد و زیانش نداشت و ابلیس سوسه کرد و سوسه
یاد کرد چون این همه جمع شد آذمازی بجشید و بهترین قادیان
ایست که آدم را نهی بود که ازین درخت مخور و مراد از آن
از جنس آن درخت بود نه از عینی یک درخت او اجتهاد کرد
و ای او بران قرار گرفت هم نوش و ابلیس هم مخور و در حق
مقالست او که نهی را یک درخت است حکم این تاویل بخور
می بایست که توقف کردی تا از جبریل سوال کردی چون
نخورد از وی آن زلت آمد و روا باشد که نهی را یک جنس بود
و مراد از آن از جنس آن چیز باشد چنانکه رسول علیه السلام
روزی زروا بریشم گرفته و می گفت هذان نخسرو مار

علی ذکورا متی حل لا نا شهر یعنی ایشان حرامند بر مردان
امت من و حال اندیزان امت من و مراد ازین نهی مخور
آنرا خورد و بعضی گفته اند که این نهی کراهیت بوده نهی تحریم
فان قيل چون این قدر زکی که از ایشان آمد و چرا مرایشان را عتلا
نوع لباس و جویمان چنان آمد الجواب قلنا زیرا که معانی
همه از بهر عظم اخطار ایشان و علو اقدار ایشان باید که باندگی مرا
بوند که آنچه از بزرگان و خاصه کسان گیرند از عامه بگیرند
قوله عرق جل فاذلهمما الشیطان عنهما بس لغزاید
آدم و حواء ابلیس از بهشت بقول دیگر طاعت خدای تعالی
بقول دیگر از دقا هیت عیش و منزلت و زینت و تفرات
جزیه رحمة الله فاذلهم یعنی دوز کرد ایندایشان را قتل عرق
فاخر حهما ماکا نافییه بس بیرون آوردند
ایشان را از آنجه بردند در وی از فراخی عیش و خوشدلی و ابلیس
اضافت کرد بیرون آوردن ایشان را از برای آنکه بسبب بیرون
آمدن ایشان بوسوسه ابلیس بود بوی حاکه کرد و اختلاف
کرده اند در آن شاه مفسران عبدالله عباس و هفت بن مشیت
جماعتی گفته اند رحمة الله که ابلیس علیه السلام بدر بهشت
آمد و سوسه کرد تا طافش خبر او را رسانید و مار آمد و
ابلیس را دید و مان خود جای داد و در بهشت درآمد و ابلیس
نخن می کت در دهان مار و آدم چنان می بنداشت که مار سخن
می گوید و از جمله حیوانات که در بهشت بودند هیچ حیوانی

بحسن صورت زیبا تر از مادرش بود و مادرش را بیشتر توانست با وی بود
بدان سبب مغرور گشت از غرور و سوسه ابلیس بقول دیگر
ابلیس در بهشت در دنیا مدام آمده و خواهد در بهشت رسیدند
ابلیس برایشان را سوسه کرد بقول دیگر در زمین بود
که سوسه کرد و سوسه ابلیس آدم و حوا رسید قول که عزوجل
وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَكُفْتُمْ
ما که فرود آید بر زمین ای آدم و حوا و ما بعضی گفته اند که ابلیس
و طاوس با ایشان بود و بر وایت دیگر ابلیس را بر ایشان از
آسمان بگروان کرده بودند شاه مقتدران عبد الله عباس گفت
رضی الله عنهما چون آن کند مرا خوردند خنکها از تر ایشان
جدا گشت نه چنان که عورت ایشان را دیگری بدیدی ولیکن
خود دیدند چنانکه خدای عزوجل می فرماید فَبُكِّتْ لَهُمَا
سُوءَ أَهْمًا وَبِشْرَازَانِ بَوسَتِ انْدَامِایشان منور بود مثل
ناخن از بعد آن متغیر شد پس آدم و حوا درختی که بر می گشت
آن درخت در سر آدم می جدا و بخت آدم گفت که این چیست درخت
جواب دادی هَذَا جَزْأٌ مِّنْ يَّعْضِي اللَّهِ تَعَالَى بَعِيْ أَلَا أَدْرَأُكَ
بِئْسَ مَقْعَدٌ لِّلظَّالِمِينَ از بهشت بیرون آمدای صد هزار کبیره
کرده نمی ترسی که از بهشت و از رحمت حق محروم شوی پس
ابلیس را از بالا در انداختند مسح گشته و با حلل عریانه
افتاد و مادر با صفا و طاوس و میسان و آدم و حوا و حوا
و با آدم که بر زمین آمد عصای بود از جوب برود در بهشت و بدان

و کلبتان و بعضی از تخمها چون تخم انکور و غیر آن ابلیس
علیه السلام چون از تخم انکور رسید بدزدید آدم و حوا ابلیس
گفت وَبِحَالِكُ از بهشت سرای بیرون آوردی و در زمین نیز مرا
بسلامت نمی گذاری ابلیس گفت انکور میان من و تو مشین
ست کنند و او را و باقی مرترا پس جبرئیل آمده آدم را
زراعت در آموخت و آهنکری تعلیم و یک مشت کند بوی
تا آنرا یک کار و کما وی بوی تسلیم کرد تا گشت کند
کما و با آدم و حوا و کما و چون آمد که مراجرای زنی آمد گفت
از برای آنکه فرمان من نمی کنی کما و ای سنا زعت کرد و گفت
تو زلتی کردی خداوند تو ترا نزد مراجرای زنی که اِنَّكَ تَخَالِفْتِ
رَبَّكَ فَلَمْ يُضِرْ بِكَ آدَمُ شَرًّا هَلْ يَسْتَوِي
بِكُوبَتِ بِنِ بَارَةَ اَزْ اَنْ كُنْتُمْ كَمَا نَدَه بُوْد هُوَ اَدَا
تَابَكَ اَرَدَ جَوْنِ اَوْ بِيَكُشْتِ وَ تَخْمُ بِيَدَاخْتِ دَرِخْتِ كَدَمِ
ظاهر شد چون نباتات او رسیده شد خون پدید آمد آدم علیه
السلام گفت این جبرئیل آمده گفت این از برای آنست
که دست او بیشتر بدان درخت رسیده و با این همه بسنده نیست
که بیستاد کردندش محض و بعضی گفته اند که مرغیانی که
بر آدم سلام گفت بر فرزندان او حلال گشت پس نباتات
کند موجود خوشه پیر و مرغ آدم خواست که از وی بخورد جبرئیل
علیه السلام نهی کرد تا رسیده شد بدو دیدند که کوفته شد
و آرد کردند و بختی برایشان را در آموخت چون تاختند خواستند

خوردند و باز رسیدند بود جبرئیل علیه السلام از حضرت عزت
در رسید و گفت که خدای تعالی می فرماید که اگر خواهید خوریت
و اگر خواهید صبر کنید تا آفتاب فرو رود تا سه خلعت دم
شمار ای ای آنک خشنودی خود که از بعد آن هرگز خشم نباشد و در
آنک بیا من و شما را که هرگز عتاب نباشد سیوه در هشت در
در و شما را که هرگز زوال نباشد گفتند این ما را است خاص
فرمان آمد که این بر شما است خاصه و بر فرزندان شما را است
عامه پس بدان شب از ایشان چیزی حاصل آمد که در وقت حاجت
آدمیان ظاهر شود و بوی ناخوش هشام ایشان رسید گفتند
یا جبرئیل این بوی ناخوش از حیت جبرئیل گشت از ذلت شما این
القاح حیب روایت کرد از کعب اخبار در حمها الله که در
سیصد و یکصد سال آب کمر است و صد سال خون کمر است
و صد سال دیگر قح و در آب کمر است تا توبه او را قبول کند
پس تو شکر نعمت خدای تعالی را بگوی که بیک زلت نی قصد که او
کرد سیصد سال کمر است تا توبه او مقبول گشت اگر تو
ال معصیت کنی بیک قطره آب دیده و ندامت و بشما می تو
همه مغفور گردد و توبه مقبول آید و معناه قوله بعضکم
لبعض عدو بعضی از شما بر بعضی دشمن باشند چنانکه
دشمنی آدم و حوا و ابلیس و ما را است و در خبر است که هر
دشمنی باز را و بشما می که کنا هت مقصود شد و توبه
مقبول گردد قال — اننی علیه السلام ما سلمنا

مَنْ تَرَكَ شَيْئًا مِنْ خِيْفَةٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَجَوْن طَاوُش
 ی گفت و بای خود بر رفت حق تعالی لذت آواز او از او
 دور فرم مسخ برای او کشید و ما را در او صورت او را مسخ
 آیند و خورش او خال که در و بایهای او را در شکم او نهان
 کرد قوله عز وجل **وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ**
مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ و مرشادات در زمین قرار جانی و موضع
 اقامت و بر خورد آری تا هنگامی که اجل بقول دیگر تا قیامت
 قوله عز وجل **فَلَكُمْ فِي آدَمِ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٌ فَتَابَ**
عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ کلمی گفت رحمة الله
 که داده شد آدم را از خدای خود کلمها ابو عیدیه گفت که
 می بردت آدم را از خدای خود کلمها بقول دیگر می بردت
 آدم و التلقی هو التلقی لعلم و اختلاف کرده اند درین کلمها
 که چون آدم می رفت و میگفت خدای عز وجل توبه او می بردت
 کلمی و مجاهد گفتند رحمهما الله که ربنا ظلمنا انفسنا
 بود و این قول شاه مفسران عبد الله عباس است رضی الله عنهما
 مقاتل و سعید جبیر رحمهما الله گفتند که این کلمات آن بود
 که آدم گفت یا رب اَلَمْ تَخْلُقْنِي بِدَكَ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ اَلَمْ تَسْخَرْ
 مِنِّي وَجَعَلْتَ اَلنَّحْلَ يَمْسِكُ حَنَّتَكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ اَلَمْ
 تَسْبِقْ رَحْمَتَكَ غَضَبَكَ قَالَ بَلَىٰ قَالَ اَدْرَأْنِي اَنْ تَسْبِقَ
 وَصَلْتَ اَتَدْرِي اِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ نَعَمْ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَكَذَا
 وَقِيلَ **تِلْكَ الْكَلِمَاتُ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ**
إِلَّا أَنْتَ رَبِّ عَالَمِينَ سُبُّهُ أَوْ ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي إِنَّكَ
أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ امیر المومنین گفت رضی الله

هر که این کلمات را بگوید و مرا و اکنهان مانند
آورد شود بقول دیگر آدم علیه السلام گفت که خ
گناه و ذلّت که رفت جیزیست که من گودم را خود را تو نوشته
می از آنکس یا فریدی مرا خطاب رسید از حضرت عزت جل و علو
من نوشتن بر تو پیش از آنکه یا فریدی مرا آدم گفت که چون تو نوشته
بودی بر من یا مرز مرا بس توبه مرا قبول کرد بقول دیگر آدم علیه
السلام نام محمد را علیه السلام با نام آفرید کار عزوجل نوشته
دیده بود بر ساق عرش آدم گفت که بحق محمد علیه السلام که توبه
مرا قبول کنی خدای تعالی توبه مرا قبول کرد الت را از این کثیر
رحمه الله آدم را بالتصیر و کلمات بالرفع والیا فریاد
و کسر التاء و معناه فتلقى کلمات آدم را که من تلقا
فقد تلبثت و معناه التوا بالرحیم و است آن خدایی که پند
توبه است و رحمت کند و قوله عزوجل قلنا اهبطوا منها
جميعا فاما يا ايها الذين آمنوا فممي هدي ومعناي و ي بكنتم
فرودیت از وی جمله این خطاب مراد و جوار است خاصه و
مبطوط اول از بهشت بود است با آسمان و مبطوط دوم از آسمان است
بر زمین و بعضی گفته که مردود را معنی یک است ولیکن از بهر تاکید
در یاد کرد قامت یا تبتکم می هدی کلمه ماصله است و
معنای و نی اگر بیاید شمار از من بیان را به است یعنی از رسولان
و کتابها من قوله عزوجل فمن تبع هدي
فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون هر که
متابعت کند مرسلان مرا و مرا کتابها و مرا و بر او
نیست ترسی برایشان از عذاب دوزخ و نه ایشان اندویشان

کردند

کردند در وقت مرگ بقول دیگر باشد مرا ایشان از خوف نیران
و نه اندویشان ز فورت جان بقول دیگر باشد مرا ایشان خوف
ضلالت در دنیا و نه اندوه شقاوت در عقبی قرأتها قرأ يعقوب
رحمه الله فلا خوف بالتصير وقراء فمن تبع هدي بغیر الالف
والبا فون بالالف قوله عزوجل والذين كفروا
وكذبوا باينا اولئك اصحاب النار هم
فيها خالدون و آن کسانی که مشرک شدند در میان
ما را و دوزخ گوی داشتند آیتها را ما را ایشان اندام آتش
و ایشان در آن آتش جاودانه باشند لغتها كفروا ای سترو
نعم الله تعالى والآيات جمع الآية وهو مشتق من الايا
هو الضياع قوله عزوجل يا بني اسرائيل
اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم
ای سران یعقوب یاد کنید نعمت مرا آن نعمتی که دادم شما
و او منت نهادم بر شما یعنی بریدان شما بجات از ظلم
وال او و تظلیل عمام و انزال ترنکین و مرغ بریان
و چشمها بآب روان از سنک و غیر آن بقول دیگر
این نعمت فرستادن محمد بود علیه السلام در وقت اختلاف
آزبان با طله تا راه حق را بنمودشان و سبب نزول این
آیت آن بود که جهودان از جهت نفع دنیا دست از شفاعت
عقبی برداشتند و دل از حق برداشتند و صفات محمد
علیه السلام که در توحید بود گردانیدند و دیگران را از
ایمان آوردن محمد علیه السلام منع کردند این آیت بیان
که نعمت من خدای یاد کنید و حق نعمت مرا بگزارد و وفا

مرا خلاف مکنیت و به بیغامبران من ایمان آرید و عهدی
که با من کرده اید تمام کنید **قوله عز وجل و اوفوا**
بعهدی اوف بعهدکم و وفا کنید
عهد مرا تا من عهد شمار اوفاکم یعنی وفا کنید عهد مرا
به بیش بردن فرمانها و باز بودن از نهیها بقول دیده
در تودیت عهد کرده ام باشما که می نامبری آید شما برین صفت
بوی بگویند شما آن عهد را قبول کرده اید و اکنون آن عهد
وفا کنید چنانکه می فرماید و اذا اخذنا من النبیین
الاية بقول دیگر وفا کنید بعهد من و بگویند بیغام
بیغامبران من تا من وفاکم بعهد خود و شمارا بهشت دادم
بقول دیگر وفا کنید بعهد من در سرای محنت بر بساط
خدمت تا وفاکم عهد شمارا در سرای نعمت بر بساط قدرت
در سرور رؤیت و قال الامام جعفر الصادق رضی الله
عنه اوفوا بعهدی وفا کنید بعهد من و بکار آید آنچه فریضه
کردم بر شما تا وفاکم یکی داده در سرای عطا بقول دیگر وفا کنید
بعهد من بدو بودن از معاصی تا وفاکم من شمارا نجات
دادند از دواهی بقول دیگر وفا کنید بحفظ اشرار من تا وفا
کم بدو آوردن بهشت و شمارا بایندکان ابرار من بقول دیگر
وفا کنید وفا کنید بعهد من در استقامت عرفان من تا وفا
کم بعهد شما بدو استقامت احسان من **قوله عز وجل**
وايتاي فازهبون و از من خدای ترسید
در ترک طاعت من بقول دیگر ترسید از عقوبت من
لغتها یا ای اسرائیل نوبت بیفتاد از زمین از برای اضاافت

یاد کردن یا در زمین از سرانست که بداء اضاافت است و اشر
بلغت سوریائی بنده باشد و یا یل الله باشد و معنا و اسرائیل
در محل کسراست از بهر اضاافت را الا انک منصوب نیست
که عجمه است و الیه الحوف و حذفت لیا من
آخرها الفواصل الایات **قوله عز وجل**
وامنوا بما انزلت مصداقاً لما معکم
این آیت در حق کعبه اشرف آمد و یاران وی و حتی آن
اخطب در بنی قریظه و جهودان و خیبر و رؤساء ایشان
لعنهم الله از جاهلان قوم خود در شوقی گرفتند و حکم خدای را
می گردانیدند که اگر بخیزی گویند ندان خطام دنیا و حرمت از
ایشان می رفت دنیا اختیار کردند و خود را از نعمت عقی
زیان کار کردند این آیت بیامد و معنی وی است که بگرویت
بآنچه فرستادیم از قرآن و بیغامبری چون محمد که راست گوی
دارنده است و این کتاب شمارا که با شماست یعنی توبت
قوله عز وجل ولا تكونوا اولیاء قریبه
و عاشیدان و اول منکر شوند بوی یعنی یاران تا دیگران
بشمارا افتد انکند بقول دیگر این ها کتاب محمد است علیه السلام
قوله عز وجل ولا تشرؤا با یائی ثمناً
قلیلاً اختیار معصیت بر آیت مایه های اندکی از دنیا
در مقابله عقی اندک است **قوله عز وجل وایائی**
فاتقون و از من خدای ترسید یعنی از خطای
و جرم او بگریزید و تقوی و چهار وجه است تقوی عالم
و آن از شرک باشد و تقوی خاص است و آن باز بودن از معصیت

و تقوى عارفاست و آن ترک توسل است از دون حق و تقوى
اهل صفوت است و آن کوفتن است از حق بحق تا خالص گردد
حق را ابو العالی گفت رحمه الله که بخريد بايات من اندياز
دنیا را یعنی مستانید بر تعلم آیات مژدي دنیاوی و این نوشته
است در کتاب ایشان که علم محي انا كما علمت محي انا
یعنی بیا موزد یا یکان جنات که اوخته کشته را یکان
لغنا مصدقا نصب علی الجبال و کافورا و جدران یاد کرده
فریق در وی مضمرست **قوله عز وجل ولا**
تلبسوا الحق بالباطل و تکتبوا الحق
و انتم تعلمون این آیت هم در شان علماء
جهودان آمد جنات که گفته شد و معنای وی و میا میرید
حق را که بشما فرستاده ام از صفات محمد علیه السلام
بباطل که شما بدست خویش می نویسد از صفت دجال و
مبوشانید حق را که آن صفت محمد است و شما می دانید که او
پیغامبر حق است شاه مفسران عبدالله ابن عباس گفت که
داست را با دروغ میا میرید و آن ایمان است بعضی و کفر آن
بعضی و قیل الحق ما ترکوه و الباطل ما غیروه و تکتبوا الحق
مخوذانه جزم علی النبی یعنی لا تکتبوا و بجود انصیب
بکلمه ان یعنی جمع نکنید و لا تلبسوا الحق بالباطل
ان یکتبوا الحق میان لیس و کتمان و اللبس الخبط و افعل
لیس لیس و اللبس لیس و الفعل لیس لیس و فعل بن عبدالله
شعری رحمه الله گفت که میا میرید کار دنیا را با کار حق
شیخ ابو منصور ما تریدی رحمه الله گفت که حق را بصورت

باطل می نماید و باطل را بصورت حق آشکارا میکند ابو القاسم شعری
رحمه الله گفت که کمان میرید که دو ضد با یکدیگر جمع شوند یعنی
حق و باطل و لا تلبسوا الحق تلبس و تکتبوا الحق تکتب و انتم
ان حق الحق تقدیس **قوله عز وجل و اقيموا**
الصلاة و اتوا الزکوة و اركعوا مع
الراکعين نماز را برای دادید یعنی در وقت
او و تمام گزارید بار کوع و سجود او و زکوة مال بدهید در وقت
و نماز کنید جماعت نماز کنندگان و رکوع را یاد کرد
و سر اذان و اقامه را خواست و گفته اند که جهودان علیه السلام
رکوع نیارند حق تعالی این فرمان را مخصوص کرد بر کوع
بقول دیگر ایشان نماز تها می آوردند که جماعت یک
مرا ایشان را با جمع مؤمنان اقترا کردن به برگزیده عالمیان
محمد صلی الله علیه و سلم بقول دیگر نعمت اخدای تعالی است
جیز است نعمت دین و نعمت مال و نعمت تن پس پیوسته بر
توحید باقی تا شکر نعمت دین گزارده باشی و نماز را بگزار
تا شکر نعمت تن بجای آورده باشی و زکوة بگزار تا شکر
نعمت مال بجای آورده باشی **قوله عز وجل انما امر**
الناس بالبر و تنسوا انفسکم
و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
او می فرمایید مردم را بر این کوی و آن ایمان است محمد
علیه السلام و فراموش می کنید و می گزارید تنها
خود را و نمی گوید و شما می خوانید کتاب را جزا بشار
می بندید خود را بقول دیگر شما نمی دانید که و شما حجت با

سبب نزول این آیت هم در حق عالمان جهودان بود که می گفتند مرد
خویشان خود را در سیر محمد بگرویت که او رسول حق است و ایشان
خود نمی گویندند تا ریاست و رشوت با ایشان ماند بعضی
با گفته اند این استغفار بمعنی تهیاست و معناه لا تأمروا
الناس علی وجهی تترکون انفسکم و قیل تدعون
الحق الینا و تعدون عتایمی بخوانید خلق با ما و خلاف
می کنید شما از ما **قوله عز وجل** استمعنوا
یا الصبروا لصلوة کلبی گفت رحمه الله که یاری
خواهید در دین بصبر کردن بر گزاردن فریضها و بر پا کردن
تنهای خود از گناهان و یاری خواهید بنماز مقاتل گفت
رحمه الله که یاری خواهید بروزه داشتن و نماز گزاردن
قوله عز وجل و انهم لکثیرة الاعمال الحنا
شعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم
و انهم لیه راجعون و هرینه
این نماز گزاردن بجانب کعبه سخت است و کران است
بقول دیگر بزرگست این بجهودان مکر مومنان را
که یقین می دانند که ایشان رسد کنند بحزای خدای تعالی
بقول دیگر ایشان می دانند خدای تعالی را که بخوانند دید
و ایشان بحزای خدای تعالی باز گردند کنند بحزای هر یک
با ایشان رسانند بقول دیگر و انهم لکثیرة بصبر و صلوة
است لیکن یکی اضافت کرد و مؤراذان ذر و سیم را خواست
بقول دیگر و انهم لکثیرة یعنی دست از ریاست باز
داشتن کا بی بزرگ است خدای تعالی از آن نمی گرد و مقهور

باستعانت بصبر کردن و آن باز داشتن نفس آماده است
و فی الملک ان رئیس بنو الراس و لا ینوکی الریاسة
بقول دیگر یاری خواهید بروزه و نماز تا سبک کرد و بر شما
عبادت بی نیاز بقول دیگر بروزه و نماز در طلب اخوت
بقول دیگر یاری خواست بصبر و نماز که پیش رو دعای
حاجت شماست **قوله عز وجل** یا بنی اسرائیل
اذکرو نعمتی الی انعمت علیکم فقلی
فضلکم علی العالمین ای سران
یعقوب یاد کنید نعمت خدا را عز وجل که منت نهاد
بر شما و من شما را برگزیدم و فضل نهادم بر همه عالمیان دوز
کار شما آیت اول در بیان نعمت و نهی از کفر و معصیت
در جهودان که در روزگار رسول بودند علیها السلام
و این آیت خاص در حق بدران ایشان است و نعمتهایم
فراوان که مرایشان را داده بود و این فضل نهادن مرایشان
بر عالمیان بوجود مملکت و ریاست بود که از نسل
ایشان بود که عالمیان بر سه وجه بودند آدمیان وریان
و دیوان و فریشتگان و گزیدگان آسمانند پس فضل
ایشان برین سه فریق دیگر ظاهر بود اما بر دیوان وریان
سبک نیست و اما بر آدمیان که حق تعالی نبوت و
مملکت و ایمان و معرفت نصیب ایشان کرد اند
لاجرم ایشان بر عالمیان در روزگار ایشان بفضل
بزرگ کردند **قوله عز وجل** و اتقوا یومنا
لا یخزیکم نفس عن نفس شیئا یترسید از عذاب

روزي که جزاندهد تي از تي چيزي کلي رحمه الله گفت
سود نکند هيچ بددي مرفزند خود را و نه فرزند مريد خود
دام مکرله فرمان خدای عزوجل باشد مقاتل گفت رحمه
که با داش ندهد هيچ تي کا فر مرتين کا فرا جيزي و معني
لاخري لا تعني ولا تنيث ولا مملک بود و قيل لا تنفع
وقيل لا تنفع و قيل لا تنفع ولا تنفع في قوله
عزوجل ولا يقبل منها شفاعه ولا
يؤخذ منها عدل ولا هم ينصرون
و بدفته نشود از تي کا فري شفاعتي و گرفته نشود از
بهر تي فدائي و نه ياتي کرده نشود يعني نه باز داشته از عذا
خدای تعالی کلي گفت رحمه الله که اين مرفرا اهل قتل را
بود مقاتل گفت رحمه الله اين مرکا فران را باشد جناب
جاي ديگر فرمود که ما الظالمين من خميم ولا شفيع
يطاع اما مرؤمان را شفاعت باشد و از رسول
عليه السلام و از عالمان و نيک مردان و فدای مرؤمي
کا فر دوزخ رسانند لغتها العدل هو الفداء اما
المال و اما النفس و العدل هو المثل و الشفاعه
من الشفيع الذي هو ضد الوتر و معناها التماس
الخبر للغیر و قرأ ابن كثير و ابو عمرو و لا يقبل
بالشأن لان الشفاعه مؤنثه و قرأ الباقر
بالشأن لان نائيتها ليس حقيقي قوله عزوجل
ولا نجيناكم من آل فرعون يسومون
نكم سوء العذاب يا دکنيد که چون بر شمايم

شمارا

شمارا ازال فرعون يعني اتباع او که مي رسانند شمارا بد
تيرين عذابها مقاتل گفت رحمه الله که عذاب مي کردند
شمارا سخت ترين عقوبتها کلي گفت رحمه الله يسومون
عميدون و قوتكم و قيل يقصدونكم
بق تعالي بيان کرد که آن چه عذاب بود قوله
عزوجل يا نجونا بناكم و ليستين
نسائكم في ذلکم بلاء من
ربکم عظيمي گشتد بيران شمارا در
خردني و خدمت مي فرمودند دختران شمارا در بزرگي
قتي گفت باقي مي داشتند دختران شمارا از بهر خدمت و
که تن بيران و خدمت فرمودن دختران بالاي بزرگ بود
يعني محنت بزرگ بود از خدای شما قول ديگر اندکان چه
برهائيد خدای تعالی بر شمارا ازال فرعون نعمتي بزرگ بود و لا
هو الاختيار و هو من الاضداد و ينال النعمة في
الحنة و قيل البلاء ممدودا هو النعمة و مقصودا
وهو الحنة و سبب گشتن فرعون لعين مرفزند
بنی اسرائيل را آن بود که فرعون شبی خواب دید که آتشی از جانب
بيت المقدس در کوشک مملکت وي افتاده بود و جمله بالا
و بنی اسرائيل او را بسوخت و خدمتکاران او را که مقصوب
بنسبت قه طيان بودند ده راهلا کرد و جمله بنی اسرائيل
بسلامت ماندند و قول آن خواب دادن شبی قرار شد که همان
و معبران را بخواند و از تعبیر آن خواب بپرسيد جواب گفتند
که از نبی بنی اسرائيل از بيت مقدس مردي بيرون آيد که

هلاک مصر و قبط و ملک تو سبب وی باشد پس تدبیر کردند
اتفاق ایشان بر آن افتاد که تا هر زاده که از بنی اسرائیل سر باشد
بکشند پس بر هر زن حامله صد مرد را موت کلد کرد تا مرد سران
را می کشتند و دختران را می گذاشتند بعضی گفته اند که روایتی
که کسی غیب داشتی و عکرمه گفت این روایت از ابن عباس است
و سعید تجبیر از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرد که وقتی ندما
فرعون و جلسای وی در پیش وی حکایت کردند که خدای
آسمان مرا بر ابراهیم با وعده داده است که از نسل تو یغما میران و
بادشاهان بیرون آدم فرعون بیندیشید که روا باشد که از نسل
ابراهیم مرود ما نذبح در ملک وی بدید آید فرمود تا هر کجا که زاده
از نسل بنی اسرائیل سر آرد مرا و راهلا کنند تا مملکت او را منادعی
شود پس خرد کودکان نرینه را می کشتند و پیران ایشان را مرگ می
رسید سروران قبط مر فرعون گفتند که این که در نسل بنی اسرائیل
افتاده است کیا ایشان می میرند و صغار ایشان کشته می شوند
نمود باشد که کارهای که ایشان می کردند آن معنی مما سر این کنند
این واقعه بر سران ما افتاد اتفاق بر آن افتاد مر ایشان را که یک
سال می کشتند و یک سال می ماندند پس در آن سال که نمی کشتند
ها و در آن زمان در میان مردان سال که فوت کشتن بود مور از ما
براد و موت کلدی فرعون می آمدند و قباله موسی را گرفتند و بر سریدند
خواست که بگوید که درین خانه نیی زاده است حق تعالی بر زبان او
نزد سران وقت چون ایشان در آمدند حق تعالی موسی را در
عصمت نکاه داشت تا چشم ایشان بر وی نیفتاد و هاتقی او از
داد که مولد فرزند را شیرده و در تابوتی بنه و در دریا انداخته

بسلامت بقوا از سائیم علی ما نیتیم بعد از آن شاء الله
بنی و فرعون از ملک عمالقه بود و این اسم عجمی است لا نصیر
مر ملک کان مصر را و عمالقه را فرعون گویند چنانکه
ملک روم را قیصر و ملک فارس را کسری گویند و نام فرعون
لیل مضع بود و گفته اند که ریان بن ولیل بود بقول دیگر
مغصب بن ریان و بقول بعضی از مفسران این فرعون
هان ملک بود که در روزگار یوسف بود علیه السلام و جیا
صد سال ملک بی منازعت مرور اما مسلم بود تا آنکه که آن
را بدید پس حق تعالی منت دیگری را کرد و گفت **قوله عز وجل**
واذ فرقنا بکما الخرفان حنا کنو
اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون
یا دکنید چون کشادیم و جدا کردیم از بهر شما آب دریا
را و آن در و دمصر بود که آن را بحر قلزم گفتندی و الیاء
معنی اللام و قوله بحکم پس بر هانیدیم شما را و غرق
کردیم آل فرعون را و شما می نگرستید بایشان و آن قصه
چنان بود که چون رنج فرعونیان در بنی اسرائیل بسیار گشت
هر صاری که در قی دگانی بودی و نقل نحاسی بودی مر
ایشان را می فرمودند چون با ک کردن جای مستراح و جای
ستوان تا آخر روز صکار فرمودندی و آن گاه که داشتندی
مرا ایشان را و مرزد و آجره عمل دادندی و بران ایشان را می
گشتند و دختران ایشان را پرده می کردند و بعضی را بفاحشه

دست می رسانیدند تا جمله بنی اسرائیل محرابی عزوجل بنالیدند
و مر موسی را گفتند که اودینا من قبل ان تأتینا ومن بعد
نا حیثنا موسی دعا کت و هارون آمین کرد این بشارت
رسید که قد اُجِبت دَعْوَتُکُمْ ما جبریل علیه السلا
م یا مدد در شبی و مر موسی با فرمود تا جمله بنی اسرائیل با بیرون
بس موسی علیه السلام فرمود تا در آن شب بیرونهای قبطیا
عاریت گرفتند که فردا عید خواهیم کرد و فرمود تا در خانه ها
دبا فروختند تا سبیده دم و یکدیگر را آواز بانگ کنند و هر که از
خود بیرون شود در خانه را بکفی از خون بیالاید تا بدانند که وی
بیرون شده است بس موسی بیرون رفت و در آن شب قبطیان
را در خانه هر یکی با فرزند می فرود تا در آن مشغول گشتند تا اوقا
بر نیامد و قبطیان را خبر شد و بروایت دیگر چون موسی
بنی اسرائیل را بیرون آورد فرعون را خبر شد گشت فرعون
هم کس از بنی ایشان بیرون مَرَوید تا خروس بانگ کند در آن
شب هم خروس بانگ کرد چون بآمد روشن شد فرعون
لین فرمود تا کوسفندی بگشتند و گفت که چنان باید که
تا من بخورم این چکر کوسفند مشغول شوم و فارغ شوم
از خوردن چکر این کوسفند سیصد هزار مرد بر من جمع شده
باشند هنوز از خوردن چکر کوسفند فارغ نشده بود که
هزار مرد بیخون شوار شده بود و بروایت دیگر با فرعون
هزار و دویست هزار مرد کاردان بوده و بر آسمان گشتن

نشسته

نشسته و قوم موسی سیصد هزار و هفتاد هزار مرد
بودند و فرعون مرایشانرا اندک گفت لیکن الله تعالی ان هؤلا
اشر ذمّة قلیلون بس موسی علیه السلام با بنی اسرائیل
روی بجانب قلمزم نهادند و از مصر تا بوی نزدیک بود
هارون علیه السلام در پیشی رفت و موسی علیه السلام
از پس رفت و شع بن قوت گفت یا بنی الله ترا کجا فرموده
اند موسی گفت بجانب دزیا بس فرعون از پس ایشان بیرون
آمد با لشکر خود تا چند آنک یکدیگر را دیدند قوم موسی
علیه السلام ترسیدند و گفتند انا ملذذ کون ما را نکند آتش
ای موسی تا سلامت در خانه ها خورد بود می از پیش دریا
گرفت و از پس دشمن رسید موسی گفت مترسید که خدا
با ما است هارون پیش رفت و عصا بر دریا زد موج دریا
مرور طاعت نداشت و گفت که این کدام جبار است
که مرا می زند تا موسی علیه السلام بوی رسید گفت یا انا
خالذ همه اجزای امواج دریا مثل لطم باوی سخن آمد و
اجابت طاعت داری کور موسی علیه السلام عصا خود را
بر دریا زد موج سیاهه دریا کشاد گشت هر یکی و دوازده کعبه
دیدند و آب طاقی و رواق ظاهر گشت هر یکی بر شبه کوهی و آن
دیوارهای آب مشبک شد تا یکدیگر را می دیدند و بوی
دیگر هر کعبه آن آب چون قنطره گشت و بر هر یکی دریا
کشاده شد چنانک یکدیگر را می دیدند و سخن می گفتند

و سخن یکدیگر را می شنیدند پس بنی اسرائیل گفتند یا موسی
تا چه یکدیگر را نمی شنیم موسی علیه السلام برنجید و متامل
شد و گفت اللهم اعننی علی اخلاقکم الشیئة و حی آمد که
یا موسی بعضا خود اشارت کن از راست و انجب موسی
علیه السلام اشارت کرد پس در آب درجها کشاده شد
چنانکه همه یکدیگر را می دیدند تا همه بگذشتند پس فرعون
و قوم او بر رسیدند فرعون چون بنکرست دریا را
دیدد و از ده کججه کشاده شده مرقوم خود را گفت که می بیند
این دریا که از برای من چگونه کشاده شده است و مرا فرما
بردار کشته است تا دشمنان خود را دریا بم و همه را هلاک
کم خواست که فرعون از سر تر و زنجی کوید و باز کرد داب
فرعون کشتو بود و جبریل علیه السلام بر مادیانی بهشتی
نشسته بود پیش فرعون کرد و داب فرعون بوی مادیانی
یافت بسوی اخیل کرد فرعون لعین با او بر نیامد تا مرگ او
آید و دریا در حمله سیاه او در دریا درآمد جبریل
علیه السلام در پیش و میکائیل از سر و جهاد فرستاد
مسافت آب بود که کججه کشته بود تا چند آنکه آب پیش آمد
و دستها بکناده و دریا رسید و آب بسین و پایها بر کناده
دریا بود که فرمان آمد و دریا را که یکدیگر را از اوجها
دریا بر یکدیگر زدند و گفت و آواز خروش از مردان برآمد و
جبریل علیه السلام مرقوم فرعون را از غرق دریا در دهان

می آید در آن ساعت که فرعون گفت که ایمان آورد مرا
بدان خدای خدای که او یک خدای است و او را مثل نیست
و بنی اسرائیل بوی ایمان آورده اند و این در وقتی گفت
که غیب معاینه شده بود و ایمان با سر بر داد و می پذیرفته
نیا مدحق تعالی میسکائیل را فرمود تا او را سرزنش کرد
که هان ای سگ اکنون ایمان می آری و در خبر است که جبریل
علیه السلام گفت یا محمد من هیچ کس را از خلق جنان دشمن
نداشته ام که دو کس یا یکی از جن و یکی از انس است آنکه
از جن است ابلیس و آن دیگر که از انس بود فرعون
بود که می گفت انذار بکم الاعلی اگر دیدی قوم مرا و
دوران زمان که من غرق می آیدم مرد در دهان فرعون
از بیم آنکه نباید که کلمه شهادت کوید و سزاوار رحمت
حق گردد یعنی از غایت خشم که مرا بوی بود که خواستم که کجی
عموبت باشند مستحق نعمت پس چون آواز خروش
ایشان و بانگ موج آب شنیدند قوم موسی علیه السلام
موا ایشان را گفت که دشمنان شما را خدای عز و جل هلاک کرد این
گفتند یا موسی ما ترا از است گوی نداریم تا فرعون را بچشم خود
بنفیم هلاک شده چون می ترسیم که اگر ما را دریا بد هلاک
کند موسی موا ایشان را برب دریا باز آورد و مردان
و فرمان آمد تا فرعون را و قوم او را بر لب دریا انداخت
ایشان معاینه بدیدند از برای این معنی را از آن وقت باز

مردگان را برمی نداشتند و فذلک قوله تعالی قال یوم ننجیک
بیدتک لتکون لمن خلقک آیه بقول دیگر و حی
که خدای عزوجل بدو را که چون موسی عصا بر تو زد کشاده
شوی و او فرمان بردار باش بدان شب دیا بعضی می زد
اذا جزای خود از خوف آید کارها و علا و منتظری بود مر
فرمان موسی و علیه السلام و فی روایت عن ابن عباس رضی
الله عنهما یا ای البحر و کما فی کل ای دعدة کایدی سزای
جوانیه یضربه و معنا قوله و انتم تنظرون شاه مفسران
عبدالله عباس گفت رضی الله عنهما این نکرستی در وقت غرق
شدن بود ولیکن مرایشان را خوف بدو را بر داشت و ایشان همه
باید دیدند مقاتل گفت رحمه الله و انتم تعلمون انه اذ ذلک
قال ادیه اباهم کلای رحمه الله گفت و انتم تنظرون
الی انشقاق البحر بین لفظ البحر و کانی ذلک یوم عاشور
و قصاص موسی علیه السلام شکر الله تعالی قوله عزوجل
واذ واعدنا موسی اربعین لیلۃ ثم
اتخذتم العجل من بعده و انتم
ظالمون سب نزول آیت آن بود که مؤمنان
عجب می آمدند از اهل کتاب که با چند آن صفات محمد که داشت
بودند انکار می کردند فرمان آمده که ازین عجب تریا نکنید
که چون وعده دادیم موسی را چهل شب از وی روزی
القعده بود و ده روزی الحجه و این وعده که طوز بود

از بهر دادن توبیت را پس شما گرفتید و کوساله را بخدایان
بعد رفتن موسی علیه السلام و شما ظالمان بودید یعنی
زیان کادان مروت خود داشتان بین امة و امة
فامة موسی لما کتاب عنهم نبیهم اربعین لیلۃ مع
دوۃ المجرزات و مطالعة الآیات اتخذوا العجل
معبودا و امة محمد علیه السلام قدمی من وقت نبیهم
دماه میداد و لم یروا نبیهم و لا مجزاته ثبثوا علی الایمان
و بقی کل واحد علی عهد نبیهم محمدا لان موسی علم امة
الی اخیه هارون و سلم نبینا امة الی خالقته حیث
قال الله تعالی خلیفتی من بعدی و قصه
این آیت آن جناب بود که حق تعالی وعده داده بود
موسی را بپاداش توبیت تا سی روز از نماه ذی القعدة و
فرموده بود تا در روزه دارد از بعد سی روز که روزه داشته
بود مسوال هر حق تعالی فرمود او را بروزه ده روز دیگر
از اول ذی الحجه و موسی با آن هفتاد تن بطور رفته بود
پس بنی اسرائیل بیست روز شمرند و بیست شب جداگاه
تا چهل تمام شد چون موسی علیه السلام باز نیامد گفتند که تو
وعده را خلاف کردی و ما بری مرایشان را گفت که شما بیاورید
آل فرعون گرفته اند بحرام تا باز ندهید موسی باز نیامد و حق تعالی
موسی را باز نفرستاد و در تفسیر دیگر چنانست که چون
روز تمام شد و وعده این سی روز بود موسی علیه السلام

باز نیامد سامری گفت موسی را خدای تعالی باز نفرستد
تا پیرایه‌ها آل فرعون باز ندهند و پیرایه‌ها را بنزدیک
من باز آرید تا بسوزم تا موسی را با ما باز دهند و همه پیرایه‌ها
را در آتش افکند و بسوخت و او زرگر بود دانستی که زر
نسوزد پس از آن زر خالص کوساله ساخت و از آن جاکه آب
جبرئیل علیه السلام شمع بر وی نهاده بود و سامری مرغان را
دانسته بود که هر یک اسم آب جبرئیل علیه السلام بر سر
زنده شود پس وی قبضه از آن خاک برداشته بود پس آن خاک
را در دهان آن صورت انداخت آن صورت زنده گشت
و گوشت و پوست و استخوان بدید آمد پس بانکه کرد سامری
مرایشان را گفت که این خدای موسی است و خدای شما بیشتر
از ایشان مراد را سجده کردند و گفته اند که هشت و نیم سبط
گرویدند و کوساله را خدای گرفتند و اختلاف کرده اند
که جزا صورت کوساله کرد بعضی گفته اند که چون قوم موسی را
آب کدشتند قومی پدیدند که گا و کوساله می برستیدند
گفتند مر موسی را که اجعل لنا الهة کما لهم الهة
ما را خدای بکیو چنانکه ایشان است سامری بر موافقت
موای ایشان کوساله ساخت از زر و صورت او را وضع
کرد و جوهر و نیکو گفته اند که آن قوم می برستیدند بر
صورت عجل سامری دانست که ایشان آن صورت را
دوست می دارند و این سامری سودی بود از بی‌سواد

و در آن سال از ما در آمده بود که فرعون سرکودکان را می‌کشت
ما در وی ترسید و این کودک را در غاری پنهان کرد و در وی
برشاند جبرئیل علیه السلام می آمد و مراد را عذرا و او
می رسانید و گفته اند که از یک انگشت او شیر و دان شدی و از
دیگری عسل بچنان مراد را می پرورد تا بزرگ شد و جبرئیل
را در آن روز غرق فرعون شناخت مر جبرئیل را هر یک اسم آب
او بر سریدی آن زمین سبز شدی او برین تا و پیل دانست که
هر یک آن خاک بر سر خدای در وی حیوة بدید آمد پس خبر
و آوازه ایشان بموسی رسید علیه السلام حوال کرد که این کار
جیست فرمان آمد که سامری صورتی ساخت و قوم تواند که
بیشتر مراد را برستیدند موسی مناجات کرد که جان من
کوساله که آورد فرمان آمد که من آوردم فقال موسی انی
إِلَّا قَتَلْتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ یٰ کَذَّابٌ این مکر از ما
یشی از تو خدای تعالی مرایشان را قال الله عز وجل فَاِنَّا
قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِنْ بَعْدِکَ الْآیةِ چون موسی را
گفت روز فرود آمد مران گفتند کس را گفت از لعل خدای تعالی
مراد را خبر داده بود از کرامتها و مرایشان را خبر نداده
برستیدن آن صورت پس گفتند یا موسی ما یابان تو ایم
و هرگز ترا خلاف نکرده ام ما را بر یابان تو حقا است از برای
کرامت ما را بنمای آفرید کار ما را بجا آورده و معاینه چنانکه
تو دیدی موسی گفت وَاللّٰه که من ندیده ام و من خواستم دیدم

لیکن مرا خطای آمدی کن ترا نجیب و اثر تجلی بر کوه ظاهر
کوه پاره پاره شد ایشان درخواستند که دیدار خدای
باعذر و جل تاما ترا تصدیق کنیم آتشی با بانگ بیامد و
مرا ایشان را بسوخت موسی علیه السلام گفت یا رب قوم
من مرا امت کوی ندارند درین معنی ایشانرا زنده کردان تا
کوهی دهند پس باز خدای تعالی مرا ایشانرا زنده کرد ایند چون
باز گشتند و شنیدند آواز قوم خود را که گرد کوه ساله در آمده
بودند و آواز برداشته گفتند یا موسی مگر کار زاری کن
موسی گفت علیه السلام که این آواز فتنه است یعنی یو
کفر است که این قوم کوه ساله را بخدای گرفته اند چون
علیه السلام بمیان قوم اند آمد آن حال بدید اثر
برو ظاهر شد آن الواحی که تورات بر وی نوشته
بر زمین نهاد بعضی از وی شکسته شد و بعضی با
از غایت صلابت را و سامری را فرمود تا از محلت بن
بیرون کردند و کوه ساله را بسوخت پس ذره ذره کرد و
انداخت پس آنکاموسی بر قوم را گفت که انکم ظ
انفسکم بالخذلکم الجمل توبه کنید و حق
تعالی باز کردید گفتند توبه ما بجه باشد موسی علیه
السلام گفت بکشتن شما میگردم را چون دوزد یکسر شده است
کس از ایشان کوه ساله برستیده بودند همه تیغها برکش
و مرا ایشان را بفرمودند و از پیشینند از آنها

سینه و دستها گردانوا ندر آورده پس گفتند لعنت خدای
و فرشتگان بر سر دی باد که بکشاید آن عقده حیره
خود را یا بیای بر خیزد یا دست تیغ را از خود دفع کنه
گفتند آمین باد پس ایشان تیغ در یکدیگر می زدند از وقت
بر آمدن آفتاب تا نیم در زدن آن روز آدینه بود حق تعالی
تاریکی فرستاد تا پیش یکدیگر را شناختند و عدد کشتگان
صفت ده هزار رسید از سر آن تیغ کار نکرد موسی را خبر
دند پس موسی تعالی بایشان رحمت فرمود و فرستاد موسی
علیه السلام تا مرا ایشانرا وعده داد و مرده که رحمت
در و بفرمود تا مادی کردند که تنهاییان باز برید و پیش بر آمد
بدا کشید و مرکب کسان را در جبه شهادت گراست داد
مردندگان را توبه بددت و مغفرت داد و قدر آن
اذ و عدنا و المواعده بین الاشیاء و هاهنا
ن الله وعد و من المومنین المقبول قوله عز وجل
ثم عفونا عنكم من بعد ذلك
عالم تشکر و ن پس عفو کردیم از
با از بعد آن و هلا نکردیم مر شما را تا مگر شکر گوید و العفو
لحموا الشکر عرفان التوبه من المنعم و عن ابن عباس
رضی الله عنهما شکر العبد طاعته لله تعالی با اعضائه
لسبعة فی السر والعلانية قوله عز وجل
اذا آتينا موسی الکتاب

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و چون بدادیم موسی را کتاب
 چون تورات و الفرقان نصرت پر دشمنان بقول دیگر جدا
 کردن میان حلال و حرام بقول دیگر مساوی کردن در ریاضت
 بقول دیگر موسی را بدادیم تورات و محمد را فرقان یعنی توان
 تا مکر راه یابید و این خاص در حق است که راه یابد که اگر عجم در
 هیچ کسی هدایت نمائی و کلمه لعل انصوبت تعالی تحقیق باشد
 نه مرتشکک را بقول دیگر این فرقان ده صحیفه بود که پیش
 ان تورات موسی فرستاد و **اذ قال موسی لقوم**
مه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم
بالتخاذل چون گفت موسی
 سر قوم خود را که ای قوم من ستم کردید شما بر تنها و خود بیکدیگر
 کوساله را بخدای قول دیگر ستم کردید بر ستمیدن کوساله قتل
بوالی باریکم فاقتلوا انفسکم
 پس باز گوید با فرید کارتان و توبه کنید از بر ستمیدن
 کوساله و بکشید بعضی از شما بر بعضی یعنی آن کسانی که کوساله
 نه بر ستمیده آید بکشید سر کوساله برستان را قول دیگر
 کردن به مید بر کشتن را **ذلکم خیر**
لکم عند بارئکم فقاتل
علیکم انه هو القواب از ستم
 آن توبه و کشتن بهتر است و شما را این نزد آفریدگار شما را
 نیکو گویی دنیا بیدیر و توبه شما را و از شما در گذرد آنکه او ت

پند برنده

بد برنده توبه و رحمت کند و کان و در تفسیر می آرد که کوساله
 بر ستم کردن بر دردها و سزای خود نشستن و هارون
 با آن کسانی که نه بر ستمیده بودند تنها بر کشیده میامدند
 و موسی علیه السلام در پیش ایشان می رفت و می گفت
 ان هو لا و اخوانکم اتو حتم شاهدین سیوفهم قتلوکم
 کا تقول الله موا صبروا فلعل الله یجلا احوال حیوته او قمار
 من مجلسها و من طر فها لیهام و انتقام هم سدا و بر جل
 فیقولون آمین و بعضی گفته اند که جل هزار کس کوساله
 می بر ستمیدند و دیگران رضای دادند و امر معروف
 نمی کردند چون عذاب فرود آمد بر همه جل هزار کس
 از کوساله برستان و سی هزار کس از آنها که نه بر ستمیده بودند ملا
 شدند و قرأ ابو عمرو و بارئکم فی الحرفین با سکا الحاء
واذ قلتم یا موسی ان تو من الک حیه
نیری الله جهره کلپی گفت رحمة الله که آن هفتاد
 کس بودند که موسی علیه السلام برگزیده بود مرا ایشان را از
 بهر میقات را چون موسی با الواح تورات دادند و بنزد
 ایشان آمد گفتند ای موسی هرگز دست کوی نداریم ما ترا با
 تورات خدا ی نه بینیم آشکارا و بعضی گفتند از ایشان
 که تو دیدی خدا را با ما بنمای بقول دیگر ترا دست کوی
 نداریم بدانکه تو شنیدی کلام خدا را بر اوقات گفت هرگز دست
 نداریم ترا با و در تورات تا خدا را عز و جل ببیند و الحمره

الظهور يقال رجل جليل إذا كان ذا منظر قوله
عز وجل فاخذتكم الصاعقة
وانتم تنظرون بگرفت شما را صاعقه
يعني آتشی از آسمان و شما می نگریستید بآن آتش بگوید
این صاعقه مرکب است و شما می نگریستید با سباب
مرکب بقول دیگر این صاعقه آوازی بوده که شنیدند و
مردند قوله عز وجل ثم بعثناكم
من بعد موتكم لعلکم تشکرون
بس زنده کردم شما را از بعد مملاک شما تا مگر شکر گویند
قوله سدی رحمه الله بعثناکم بالنبوة حتی صار السیفون
کلهم انبیاء من بعد موسی و البعث الاحیاء و الرسالة
و فی اللغة اشارة الشئ البدن فان قيل جون رؤیت
جا نداشت چرا مرا ایشان را عقوبت آمد بسؤال رؤیت
قلنا عقوبت مرا ایشان را بآن آمد که تصدیق و ایمان
معلق کردند بدیدن آفریدگار نه از بهر استخالت رؤیت
دافات قیل چگونه توبه ایشان بدرفته آمد از بس
مرکب قلنا از برای آنکه زنده کردند ایندن در دنیا چون
بیدار شدن بود مرا ایشان را از خواب وجود
از بعد بیهوشی نه چون زنده کردند ایندن در
که سرای دنیا موضع قبول توبه است و سرای عقیق که
خانه قبول توبه نیست قوله عز وجل

و ظللنا علیکم الغمام و انزلنا علیکم
المئن و التسلوی و سایه کردیم بر شما
از آتشی مقاتل گفت رحمه الله که آتشی سبید بود
با مدازه لشکر که ایشان داشتی بر سر ایشان بمقدار همت
فرستاد قول دیگر آتشی بود بر مثال قبه و خیمه
که بر سر سر ایشان با ستادی تا از حرارت آفتاب ضری
ایشان نرسیدی و این در آن وقت بود که موسی علیه السلام
مرا ایشان را فرمود بر فرمان مولی تعالی برفتن شهر کفاوا
شهر حیثان بود و در آنجا قومی بودند از نسل ما ایشان تر
و موسی را گفتند تو برو ما اینجا بنشینیم کتوله تعالی
فادهب انت و ذلک فقاتلاناها هنا قاعدون
بس دیان تیه جهل سال بماندند موسی تعالی ابری فرستاد
تا سایه بان شد سرها و ایشان را عبد الله عباس گفت رضی
عنهما این غمام روز حروب بود مجاهد گفت رحمه الله
که روز قیامت باشد و امتداد من و سلوی اختلاص کرد
اند مقاتل و کجای گفتند رحمه الله المئن الترحمین
شدی رحمه الله گفت که غسل بود که از آسمان می فرستادند
فما لم یکن رحمه الله که مثل برف بود در روزی بیامدی
مجاهند گفت رحمه الله که باد سی من صفعات و آن ثمره
درختی است که در وقت محرمه درختی بدید آمدی عکرمه
گفت رحمه الله المئن شیء کما یقول دیگر نخبیل

بقول دیگر شده بود و چون بروغن بقول و هب بن
منبه رحمه الله الخبز الرقاق الحواری و السلوی طبر
فی الهند فرق الغصون بقول دیگر مرغیت بر شکل سماق
و هب منبه گفت رحمه الله که مرغیت مثل کبوتر بقول دیگر
سلوی بنزد عرب مرغیزی طیب را گویند یقال للظی
سلوان و السلوی ما سلاک من الغم بقول دیگر المین
ما من الله تعالى علی خلقه و قصته و جنات بود که هر
از وقت محروک تا وقت جاشگاه حلای ترکیبین و مع
بریان مرغی از ایشان با اندازه حاجت بیامدی بعضی
گفته اند مرغی با اندازه حاجت خویش آن روز در آن
روز و شب طواکر زیادت بر گرفتندی آن زیادتی متغیر گشتی
و گرم در قی افتادی و در روز آدینه مرغی از ایشان دو روز
بر گرفتندی و پیمانه زیرا که در روز شبیه نیامدی گفتند
یا موسی ما را شیرینی این طعام هلاک کرد خدای را بخوان تا
را گشت دهد پس موسی دعا کرد هر روز سلوی بر سر
ایشان مقدار سیل بنایدی به لاء یک کز و مرایشان در
نهی بود که طعام امروز صرف دارا منهد پس یکی روز بهتر
آمدی نهادندی از هر فردا را ناخوش روی گشت و گرم
خدا فتادی در خبر است که کولاً بنوا السوایل الخبیر
للحم و لم یخبث الطعام و هر روز بتری یکسوزده شدی
و سایه داشتی و هر شب عودی از نور ظاهر گشتی و در ایشان

روشنائی می رسایدی و چون ماه در میان ایشان و
با ایشان می رفتی و هر که از مادر برادی بدان تن او جامه
برتن وی پوشیده گشتی چنانکه انگبین می بالیدی آن جامه
با می می بالیدی و مییم گرفتگی و متغیر گشتی **كلوا**
من طيبات ما رزقناكم و ما
ظلمونا و لكن كانوا انفسهم
يظلمون و مرایشان را فرمان آمد
که بخورید از این باکیهای که روزی کردیم شما را قول
دیگر از حلالهای که بدادم شما را بقول دیگر
از طعامها و از یزد آنچه روزی کردیم شما را و ستم نکردند
بر ما که طعام امروز فردا را نهادند و خلاف کردند فرمان
ما را ولیکن برتن خود ستم کرده بودند و داشتی طعام
قول دیگر ستم نکردند بر ما که نرفتند بشیر و یقار و خلا
نورند فرمان ما را و فرمان رسول ما را یعنی آن ضد ظلم
ایشان باز گشت نه بما تعالی الله عی ذلك علواً کبیراً
تاجمل مادران بیایان محبوس شدند و **واذ قلنا**
ادخلوا هذه القرية فكلوا منها
حسب شئتم رغداً
یاد کن جرن به گفته که در ایام دیه دینه و بخورید
از وی از آنچه خواهید فراخ و گوارند بر شما قتاده و
سیدی گفتند رحمها الله که این دیه بیت المقدس بود

بقول دیگر ایجا بود بقول دیگر شام بود بقول دیگر
 از بعد جمل سال که بگذشت در آن شب موسی و هارون
 بر حجت خدای پیوستند و فرمان یافتند و بر زبان
 یوشع بن نون وحی کرد که در شهر ایجا روید و آن شهر
 نزد بیت المقدس **وادخلوا الباب**
مجددا در ایستادین در آن در مسجد انبیاء
 سیامبر و آن مسجد بیت المقدس بود و بجهت کند مکان
 بقول دیگر دینی بود که موسی و هارون و بنی اسرائیل روی
 بآن در آورده بودند در وقت نماز گزاردن **وقولوا**
حظة تغفركم خطاياكم و سبب **المحسنين** و بگوید
 کلمه استغفار را یعنی خطا یا گناه یا بیگناهی از ما
 خطاهای ما را بگوید دیگر معناه حظه کلمه توحید
 و قتاده رحمه الله گفت ایشان را بفرمودند بدو آمدن
 آن دینه سرها در پیش افکند و خاضع و خاشع و مرخدا
 و التسلیم گویند و آمرزش خواهند تا بیاوریم خطها
 شما را و هر آنکه زیادت کنیم مرگواران را در ثواب ایشان
 بقول دیگر زیادت کنیم موختان را جزاء **يا ايها**
 قرا بها قرا ابو جعفر و نافع رحمه الله **يا ايها**
 الیاء و فتح القاد و ابن عامر رحمه الله بضم الیاء
 و الیاء قون بالون مفتوحة و كسر القاء لغتها الخط و صبح

و قد انصب على الحال او على التغير و سجداً الذک و
 كلمة حطة رفع یعنی مسألتنا حطة و قوت یا
 التصب علی المصید و قد **الذين ظلموا**
قولا غير الذي قالهم پس بگوید اینند
 آن کسانی که ستم کردند و کافر شدند و آن قلمها که
 فرموده شده بودند و ایشان را گفته بودند که بگویند
 آن قول را خلاف کردند و هر که از ایشان نیکوکاران بودند
 چنان گفتند و بگردند آنچه که ایشان را گفته بودند و
 ظالمان ایشان چون بدان دژ در آمدند متحرف در
 نیمه درویشان ایشان در آمدند و فرسوس کنندگان
 قول دیگر نشسته گاه دایمی بنایند و می در آمدند
 و قيل **مزدخفين** علی استاهم و بر زبان می
 گفتند بجای جمله حطة **هظا ستمقانا** ای حنطة
 ستمکاران بلغتم علی سبیل الاستهزاء شیخ حسن بصری
 گفت رحمه الله که ایشان را فرمان بود تا بگویند حطة می
 گفتند حنطة و فرمان بود تا در آیند و کوع کنندگان و سر
 فرود آرند ایشان در آمدند بطریق از دکان استهزا
فانزلنا علی الذين ظلموا جزا
من السماء بما كانوا
يفسقون بفرستادیم بر آن کسان
 که ستم کردند عذای از آسمان آنچه از فرمان خدای

بیرون شده بودند و فاسق بیرون شونده باشد از حد فرمای
قول دیگر طاعتی بدید آمد مرا ایشان را بقول
کلی بحمد الله مراد از این صریح است که آن را میتوان خواند
و آن نوع است از طاعت و بیت و چهار هزار کسی میزدند
در یک ساعت بقول دیگر سرک مفاجا آمد مرا ایشان
را و هفتاد هزار کسی میزدند در یک ساعت القراءه قرئ
رجا بضم الراء و قيل الجزاء العذاب و اذا استسقى
موسی لقومه فقلنا اضرب بعصاك
الحی و چون بخواست موسی علیه السلام از خدای
تعالی آب مرقوم خود را و آن در آن وقت بوده که قوم
موسی را موسی تعالی از حد یا سلامت کدایند بود فرما
آمد تا بر زمین مقدسه روند گفتند یا موسی ما بکدام
مذت و آلت رویم بر زمین مقدسه و ما را نه سرک است
و نه زاد و نه طعام و نه شراب و چو آمد موسی علیه السلام
که یا موسی آسمان را فرمودیم تا بر ایشان ترنکین بآرد و باد
ما فرموده ایم تا مرا ایشان را ساوی آرد و سنگ را فرموده
ایم تا مرا ایشان را آب دهد و چشمها کشاده گردد بر روی
چون تو عصا بروی زنی و آردا فرموده ایم تا
کند و با ایشان میزد و چون بروند روی بر زمین
و جامهای ایشان را مسخر ایشان کرد ایم تا با اندازه آنک
ایشان را حاجت بود می باشد و کهنه و کتو کش کرد

نرا

الله و دعوا الی الارض حسدین
بس گفتیم مرا ایشان را که بخورید از این ترنکین و مرغها
و بخورید از این آبها و روان از روزی خدای عز و جل و علی
و فی یوم یوم شما و میزد در زمین بفساد یعنی کارهای ناسا
کنید قرآنها عشره عینا بفتح الشین و قری
بکسرهما و القراءه المعروفه بالسکون لغتها السین
الاولی للسؤال و الانفاذ الانشاق عینا نصب
علی التفسیر و عثایعثوا و عثی یعثی و عثایعث
کلمه واحد و هو اشترک الفساد و اذ قلتم یا موسی
ان نصبر علی طعام واحد
اد کنید چون بگفتیم که ای موسی ما هرگز صبر نتوانیم کردن
یک طعام هر چند که خورد شود و برد ولیکن هر دو را جز
دیگر یکسر نشنیدی و یک خودش کردند ی قول دیگر سکوی
آمد از شومی مخالفت ایشان قول دیگر معنای وی ما را
صبر نیست که ما یکسان باشیم و هر کس با یکی حاجت نیست
ما را کثرت روزی می باید تا بعضی بر بعضی منت باشند و آن منت
خان بوده که مدت بودن ایشان در تنیه در آنست و از خوردن
ن دو تن بملوک استند و این سوال کردند فادعنا
ریتک خرج لنا مما تنبت الارض
و بخواه از بهر ما را از خدای خودی تا بیرون آرد ازین
زمین از بهر ما را آنچه زمین آنرا می بویاند از گیاهها

قوله عز وجل وقتاتها وقومها
 وعرضها ويصلها وخيارا ووترها
 او يقول دیگر معنی آنچه از بابا برون آید و کند ما
 قول دیگر سیر او و نرسک او و بیاذا که ایشان هر
 دمانی بودند که ترزا زدند و خوردش ایشان بیا
 و سیر و خیابوری **قوله عز وجل قالت**
اقتبلون الذی هو اذنی بالذی
هو خير گفت موسی علیه السلام مرا بشناخته او بد
 می کنید آن چیزی را که کمتر است بآن چیزی که او
 نیکوتر است یعنی مرغ بریان و ترنگی را بسیر و ساند
 می کنید **قوله عز وجل اهبطوا**
مصرا فان لکم مما نسألكم
 فرود روید در شهری از شهرها که مر شما است
 آنچه می خواهید قول دیگر درین مصر روید که فر
 دوی بود قول دیگر چون مرا بشناخت از خورون
 بهترین نعمتها تخمیس ترین کارها و بدترین
 خورشها مخیر کرد لفظ مبطو یا کرده که از عزت
 می رفتند قول دیگر این خطاب بر ما
 تا بفریاد ایجاد آید بوقت برون آمدن
قوله عز وجل وضرب علیهم
 ۱۱۹ ۱۱۸

بر ما شد بر ایشان خوار از جزیه و ایشان جمودان
 و در و ایشان و اگر چه تو انگریز باشند در و ایشان
 مرا بشناخت **و یا قبا بعب من الله و**
 باز گشتند از آن بیابان بشو چشم خدای تعالی مرا بشناخت
 دریافت قول مقاتل رحمه الله سزا مند گشتند و چشم
 خدای را ذلک **یا نهم مکانوا یکفرون**
بآیات الله و یقتلون النبیین
الحق آن سرگردانی و درویشی و چشم خدای عز وجل
 مرا بشناخت را از آن رسید که ایشان منکر شده بودند آیتهای
 خدای را و محزونان محمد رسول الله را و یکشتند بدو ایشان
 بیغما بر حق باحق یعنی بی جرمی که کشتن واجب کردی کشتن
 بیغما بر حق باحق نباشد ولیکن اینجا از برای آن معنی
 کرده بظلم می کشتند و از بس حق جز ظلم نباشد و بعضی
 گفته اند که زشتی فعل ایشان را کرده **ذلک بما**
عصوا و کانوا یعتدون
 و آن منکر شدن و کشتن بآن کردند که ایشان عاصی
 شدند در فرمان خدای عز وجل و از حد فرمان گزشتند
 و آن کشتن زکریا و یحیی بود علیهما السلام بقول کلی علیهم
 در یکی روز سیصد بیغما بر علیهم السلام بکشتند و در
 آخر روز باز توبه را بر کار کردند یعنی کشتن بنزد ماهی خط
 نداشت قرآنها قرآن انا فاع بهم من النبیین و المومنین

وقف کرده
 بودم

بلا هز لغتها يخرج بالجزم لجواب الدعاء والدعاء هو
الطلب مصر فقرأ من قوله اذ به مصر من
الامصار ومن قراء غير منوية اذ به مفعولة مصر
فرعون والمسكنة من السكون وهوان يستكنه
الفقر واصل يامن النبوة وهو التمكن وقيل البؤس الرجوع
ان الذين امنوا والذين هادوا و
النصارى والصابئين
من امن بالله واليوم الآخر
معنى وى هر نه آن كسانی که ایمان آوردند بموسی و
عیسی علیهم السلام و نام ایشان جنود و ترسان بود و آن گشت
که جنودان و ترسایان بودند و الصابیین و ایشان قومی
بودند که ستاده می برستیدند و زبونی خواندند بقول
دیگر ایشان قومی بودند از ترسایان آنان دین برگشتند و
مسلمان شدند و قول دیگر ایشان از ترسایانند و میان س
بستردند و ابو حنیفه گفت رحمه الله حکم ایشان را چون حکم
اهل کتاب دارد بقول دیگر ابو یوسف و محمد رحمه الله
ایشان ستاده برستند و چنین گویند که این ستادگان
ند بر نهنگان جهان اند و قیل الصابیین الی الذین
عبدت ملأکمه و یقرؤن التور و قیل هم قوم بین
اليهود و النصارى و قیل هم قوم یذهبون مذاهب الذین
دقیقاً فرمود من امن بالله واليوم الآخر و من که ایشان

وله عز وجل

که و دیگر آنکه خدای تعالی و بروز قیامت و عمل
صلحا و عمل ناکند یعنی فریضه خدای را عزوجل بکنند
قوله عز وجل قلهم اجرهم عند
ربهم من مرایشان راست مرایشان بوزد آفریدگار ایشان
ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون
و برای ایشان ترس نیست در قیامت و نه ایشان اند و هکین
کردند در آنچه باندند در دنیا و بعضی گفته اند الذین آمنوا
سافغان اند که بزبان کلمه ایمان بگویند و ایمان آرند بظاهر
بقول دیگر الذین آمنوا مخلصان اند و معنی من آمن
ثبات بر ایمان است قرائتها قرانا فع الصابیین بلا هم و هو
مشتق من صبا یصبوا اذ اخرج من دین الی دین آخر و لا
اخذ نامی شافکم و رفعنا فوقکم
الظور و چون کوفیم با شما عهدی و آن عهد در پیش
بود بقول دیگر این میثاق در توبت بود و بزر داشتیم
بر زبر سرها و شما کوه را مجاهد گفت رحمه الله که کوهی بود
انکوها و نوبی زمین این عباسی گفت رضی الله عنهما ظور
کوهی باشد که در وی درخت باشد خلیل ابن احمد گفت رحمه
که این کوهیست معلوم که الف و لام معرفت در وی یاد کرد
و این برای آن بود که توبت را نبی بدو فستد و عهدها
و امروهای او را قبول نمی کردند و تعالی فرمود تا کوهی را
از کوههای فلسطین در خواشد و بر زبر سر ایشان قرار

نوا

و در فرسنگ باندازه لشکرگاه ایشان بایستاد و حی کرد
 خدای تعالی که اگر نه بدیدند که راه ایشان افکنم چون کورین
 گاه بدیدند نه در روی افتادند و یک نیمه روی بزمین
 نهادند و نیمه دیگری نکوستند از ترس آنکه گاه برایشان افتد
 و موافق را قبول کردند و از برای این معنی راست که خود این
 لعین سجده بر یک نیمه روی کنند **قوله عز وجل**
خدا ما اتنا کم بقوة و اگر ما
ما فله لعلکم تتقون بدیرویت و
 بگوید بقتوة یعنی بخدا آنچه بدادیم شمار یعنی نوریت را و یاد
 کنید آنچه در روی است از ثواب و عقاب تا مگر بر میزد
 از خلاف آن **قوله عز وجل ثم تولیتهم**
من بعد ذلک فلو لا فضل الله
علیکم و رحمته بسر بود ایندید
 روی از فرمان من بعد از ایشان و عهدی که کرده
 بودید اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر شما و رحمت
 او تا خیر کردن عذاب از شما **قوله عز وجل**
لکنتم من الخاسرین
 نبودید از زیان کاران ابوالعالیه گفت رحمة الله
 فضلی الله الایمان و رحمة القرآن **قوله**
عز وجل و لقد علمتم الذین
اعتدوا منکم فی السبت

و مرینه بداشتید آن کسانی را از حد فرمان در گذشتند
 از شما در روز شنبه **قوله عز وجل فقلنا**
لهم کونوا قردة خاسرین گفته بودیم
 مرایشان را در آنکه که باشید حمد و نه گاه در گذر کرده شده
 گاه از رحمت خدای تعالی بقول دیگر بگردانیدیم
 ایشان را حمد و نه گاه و خوار شد گاه و گفته اند که این امر
 تجرأت و تکبر و این در شهری بود که نام او ایله بود بر شا
 در میان مدینه و شام و در آن شهر از بنی اسرائیل بودند
 و فرمان بود مرایشان را تا در روز شنبه ماهی نگیرند و در روز
 شنبه ماهی بیشتری آمد و طیورها ساختند تا در روز شنبه
 ماهی در روی درآمدی و در روز یکشنبه ماهی بگرفتند
 خدای تعالی همه را مسح کرد سه روز بزیستند و هلاک
 شدند چنانکه از سر این بیان کنیم در سورة الاعراف
 ان شاء الله تعالی **قوله عز وجل فقلنا**
لهم کونوا قردة خاسرین و ما خلفها
 و موعظة للثقیین پس بگویم آن عقوبت
 را در سوابی مران کسانی را که پیش از ایشان بودند از اهل
 ذریعها و مران کسانی را از پس ایشان بودند از اهل ذریعها
 و آن دیگر مران کسانی که برستند گاه بودند از
 امتان پیش و آن امتانی که از ایشان اند بقول دیگر
 مران کسانی را بدیدند و مران کسانی را که ندیدند و این

قصه را بنده آمدند مردان کسانی را که از کبیره و کفر میزدند
 بالتصكال هو الفضيحة الشاهرة واصله المنع
قوله عرجل واذا قال موسى لقوله
انت الله يا مكرهم ان تدنحو بقرة
 و یاد کن که چون بگفت موسی مرقوم خود را که خدای
 تعالی فرمود مر شما را که بسمل کنید گاوی را **قالوا**
اتخذنا هزوا قال اعود بالله ان
اكون من الجاهلين گفتند ای بکیری
 ما را بفسوس گفت موسی نه ای کیرم بخدای تعالی که
 باشم من از نادانان یعنی از فسوس کنندگان و آن
 قصه چنان بود که عبد الله عباس گفت رضی الله عنهما
 که مردی بود در بنی اسرائیل و مرا و را مال بسیاری
 او را بسر عی میراث خوار این بسر عی مرا و ابکشت تا میراث
 او بکیرد موسی تعالی وحی کرد بموسی علیه السلام تا گاوی
 کشتند و بعضی آنان گاوی بر مرده زنند تا آن مرده
 زنده شود و مرایشان را از کشتند خویش خبر دهد
 لیکن ایشان بر رسیدند از صفت آن گاوی و کار بر خود
 دشوار کردند برای ایشان نیز دشوار گشت چنانکه در خبر
 از رسول علیه السلام که **والذي نفس محمد بيده**
لو انهم عمدوا الى ذئب اذني بقرة فدنحوا ما
اجبرت عنهم لکن شد دعا علی انفسهم بالمسألة

فشد را الله عليهم بالمنع بقول دیگر و برا در بودند
 مرایشان را بسر عی توانگر بود دختر عی با جمالی این دو برا
 بر رسیدند که این دختر عی مران بسر عی توانگر را خواهد
 مرده و برادر مران بسر عی توانگر را بکشتند تا میراث وی
 بکیرند و وی ازان دولت محروم شود و او دختر را نخواهد
 پس آن کشته را برداشتند و میان دودیه از دیبهای بنی
 اسرائیل بکداشتند چون با مداد شد اهل آن مرده دودیه
 را بگرفتند اهل آن دیه سوگند خوردند که ما ناکشته ایم و کشتند
 او را نمی دانیم از موسی علیه السلام سوال کردند و درخواستند
 که ما را معلوم گردان از کشتند او موسی تعالی وحی کرد که
 گاوی را بسمل کنید و بعضی ازان گاوی بران کشته زنید تا زنده
 شود و خبر دهد از کشتند خویش ایشان چنان بگویند
 که موسی علیه السلام این سخن مجد نمی گوید من تعالی خبر خود
 با ستمن امتم کردند و گفتند چنانکه خدای تعالی ازان خبر
 می دهد **قالوا ادع لنا ربك بيب**
لنا ما هي بگفتند قوم موسی مر موسی را علیه
 السلام بخوان از بهر ما را خدای خود را تا بیان کند ما را
 که آن گاوی کدام است و سال او چند است **قوله**
عرجل قال انه يقول انها
بقرة لا فارض ولا بكر عوان
بين ذلك فافعلوا ما اتوا عمرون

گفت موسی که او می گوید یعنی خدای می فرماید که آن کاویت
نه بیرون نه جوان بلی که میانهاست بکنید آنچه فرمود شده
است بوی الفارض الکبیر و البکر الفنی العوان الوسط
قالوا ادع لنا ربک یمین لنا ما لونا
گفتند بخوان خدای خود را از بهر ما تا بیان کند ما را که چیست
درنگ و قوله عز وجل قال انه یقول انها
بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین
گفت موسی که او می گوید یعنی خدای تعالی می فرماید
که کاوی است زرد بغایت زردی لون او کله گشت
زرد دست صافی بجا دهد گشت سم و شاخ او زرد بود اخفش
گشت سیاه بود زرد قام که صفرا یا دکنند و سلا از روی سودا
خواهند گفتوله تعالی جمالات صفرا ای سود و قوله
اول در ستر است که اسود را بفاع مؤکد نکلند کما قال
اصفر فاقع واسود حاک اخضر ناضر و ابيض
ناصع و اخضر فانی و زرد محیی و قوله لونها تسر الناظرین
این کا و شکست آرد بر نگرند کا را از نیکویی رنگ و قالوا
ادع لنا ربک یمین لنا ما هی گفتند بخوان از
بهر ما خدای خود را تا بیان کند ما را که چه کاوست
کا دکنند است یا کاونا کنند و قوله عز وجل
ان البقرة تشابه علینا وانا ان
شاء الله لمهندوت که آن کا و مشکرا می

بر ما و اگر خدای بخاهد آنچه راه یافتگان باشیم با کت
بقول دیگر باین کشند قال علیها السلام لولا انهم
استثنوا لما و جدوها قوله عز وجل قال انه
یقول انها بقرة لاذلول تثیر الارض
ولا تشیع الحزب گفت موسی علیه السلام
که خدای تعالی می فرماید که آن کا ویت که نرم کرده گشت
کند در زمین و نه آب دهنده گشت بدو لای **قال الله**
عز وجل مسلمه لاشیه فیها
مسلمه است از همه کارها در وی نشان دیگری کلی گشت
رحمه الله یعنی در وی سبیدی فی مقاتل رحمه الله گفت
جز زردی در وی هیچ رنگی فی قوله عز وجل
قالوا الان جئت بالحق فذکوها
وما کادوا یفعلون گفتند اکنون
آوردی راستی را و حقیقت و یو بیان کردی پس بسمل
کردند آن کا و خواستند که نکرند زیرا که هر یکی
می ترسیدند که نباید که کشند از قبیله او باشد پس
آن کا و را بیاقتند بجز مردی نیکو کا و ما در خود و کا
دار ما در او و هر شت در فراش آمدی و این بستر
سویالین او سیک از شب نشستی سیک سیک دیگر غا
کردی و یک سیک یکو خفتی و آن کا و از بقیه مالی برد
که مرا و را از بد روی میراث مانده بود پس از وی طلب

کردند و فروختن را وی بفروخت تا پایها او پیری بود
او نزد بوسید بروایت دیگر این کار ملک مردی مصلح
بود و مرا و را بسری بود نارسید و کار در مرغزاری
رها کرد و گفت خدایا من بتو امانت دادم این گوسفاله
را تا چون بسرمین بزرگ شود بوی رسانی آن گاوردان
مرغزار در عصمت خدای تعالی برده گشت و بزرگ
شد و مرد ده و سیاهی که قصدا و کردی از وی کرختی و کس
مرا و را نیافتی تا آن یتیم بزرگ شد بان مرغزار بیامد و
دستی با خود آورد آن گاو چون او را دید پیش او
باز آمد و مرا تمکین کرد تا در سن بزرگی بست و گاوردان
ساده را آورد تا چند آنک مریخی اسرائیل را معلوم گشت که
آن گاوان این کار است ما در کنت و اداه که مفروش این
گاوردان تا با من مشورت نکمی بی اسرائیل از وی طلب خرید
کردن او بفروخت ایشان این کار و دیها را اقل سی دینار
خواستند و فروخت و بعد دینار زدند رسانیدند و فروخت
موسی علیه السلام باز گشتند موسی گفت که بخیرید با آنچه
می توانید بیامدند و به دویت دینار زدند رسانیدند
هم فروخت و با صد رسانیدند و فروخت دیگر بار موسی
باز گشتند موسی گفت که بخیرید با آنچه می توانید تا بهای او
بهری بوست او زد بر رسانیدند آن گاه بفروخت ستری
گفت رحمه الله که خدای تعالی موسی را خبر داده بود دان

شمار تورت بوی فرستاده بود در میان دودیه که آنرا
دعه و راحت گویند در بنی سوایل گشته یا بید زمین را
بیامید بهر کدام دیه که نزدیک تر بود کشنده و
از آنجا طلب کنید اگر یا بید قصاص کنید و اگر یا بید بخواه
تن را از اصحاب آن خطه سو کنند دهید که بالله ما
قتلتم و لا علمتم له قاتلا چون سو کنند خوردند دیت بر
عاقله ایشان واجب کنید مرا و لیا قتل را این حکم
همچنین در شریعت ما باقیست و حکم تورت در بنی اسرائیل
همچنین بوده است چون این واقعه عامیل بن شریح
را بیفتاد که بسرائر غم او را بصحرای بردند بهانه مهمانی
و مرا و را گشتند و در میانه آن دودیه انداختند در
شب بر موسی آمدند و خون دعوی کردند موسی
اهل آن دودیه را بگرفت و زمین را به یهود بیک دیه
تفکیک نمود ایشان را بگرفت سو کنند خوردند بر ایشان
دیت واجب کرد گفتند چون دیت می باید ادنای
موسی بخواه از خدای عز و جل تایان کند که کشنده
موسی دعا کرد فرمان آمد که گاوی بکشید و باره از آن گوشت
آن گاوی بر آن گشته زنید تا زنده شود و بگوید که مرا و
که گشته است موسی با ایشان گفت ایشان را عجب آمده که مرا و
ناقص عقل و نادان بودند و از اینجا بود که احکام تورت
همه مسطور بود زیرا که ایشان را قوت استنباط نبود و بخلاف

این است از غایت نادانی و جهالت گفتند آنجا که
هز و آن کا و اطلب کردند این چنین کا و در دنیا
یکی بود و آن کا و از آن فرزندی بود که در حق مادرش
کار بود و به بیابان رفتی و هیزم آوردی و فروختی و بد
مردم بود نیمه از بهای هیزم به دوازده صدقه کردی
و نیمه دیگر بر مادر و تن خود نفقه کردی روزی این
مناذی شنید که در بنی اسرائیل که ماده گاوی بدین
صفت گراست تا بهر بهائی که باشد بخیرم بسریا ما در
حکایت کرد مادرش گفت که ترا از بدو ساله مانده
است بدین صفت بفلاک مرغزار دها کرده ایم برو و اگر
خدای عزوجل روزی تو کرده باشد بتورساند آن بر
آن مرغزار رفت و بانگ آن کا و بیامد و او را منقاد
شد تا بس بروی بست و او را بیاورد چون بنی اسرائیل
چون بنی اسرائیل دیدند برخاستند که از وی بخرند گفت
باشید تا ما در مشورت کنیم بخانه دد آمد مادر او خفته
بود گفت باشید تا بیدار شود گفتند هزار دینار بدهیم
بفروش گفت بنی دس توری مادرش و ششم چند بار دد آمد
مادر خفته بود و فروخت ایشان در بهای زیادت میکردند
و می فروخت و حق مادر نگاه می داشت تا بهای او را
بعوت همین کا و بر بوسه میدادند آمد مادرش بیدار شد
بود گفت فروش مالی این گشسته بخیرند که کشند کان

میراث خوانای بودند و محروم خواستند شدی خدای تعالی
این حکم فرمود نجر ایشان را و عقوبت ایشان که اگر مقدر
می آمدند قصاص بود و اگر مکر می شدند بدست
بود ثم فی هذه القصصه فوائد منها ان لا
تحرص علی الدنيا ولا تحبها فان العالم قفله
این عظمه من الحرص فی الدنيا و الحسب لها
و ان تشکر لله تعالی علی ان قصصید و ان
تک الذی یقتلک عن مالک کما لا یقصد
و ان تک بالقتل طمعا فی مالک فانه اذا
علم انه بحرکم کیسعی فی قتلک و قد شرع هذا
الحکم الی یوم القیامة لهذا و ان تشکر
للعقل الکامل الذی اعطیته فانهم کانوا
یستدیهون رؤیت المخرج ان نقصان
عقلهم و ان لم یروها ساعة از تدو عن دینهم
و ان بلا دویة معجزة و دعوة نبي و رؤیته
ثو من بالله و تثبت علی دینه و الحمد لله شکر
بقول دیگر این کا و ملک سدی بود نیکو
کار با پدر خود و از نیکویی او در حق بدایین بود که
مزدی مزواری دیدی آورد دیو را و تا بخرد و او را
بود و مروارید فروشی کردی و ازین صاحب سروارید
خریداری کردی مزواری دیدی بهفتاد هزار درهم و زیادت

می آذید ی بس این بسری کو بگریست بدو او خفته بود
و کلید صندوق در بر سر بریدر بود گفت مرا
فغان دهید تا بدم بیدار شود و ده هزار درم زیادت
آیدیدی و من نیز زیادت بدم آن بر وارید فرو شکفت
من خود ده هزار درم کم کنم تو بیدار آیدار کن آن کودک
گفت من بیست هزار درم زیادت کم تو بر آنک زمان ده
تا بدم بیدار شود آن مرد گفت که من بیست هزار درم کم
کنم بر آنک بدو بیدار کنی هم بر آن جله او کم می کرد و او زیاده
می کرد تا بده هزار درم باز آمد و بدو بیدار نکرد خداوند
عالم در کتب و کاد و برکت کودک تا آن کا و او را قیمت باین
مقدار بر رسید و قشیری رحمه الله آورده است چنین
دوایت این زیادتی هفت بوست گا و برسانند نه بهای
او را در مقابل او و او نبود رفت تا بهای او بنده چند روز
او نبرسانند نه سعید جبر در حجه الله گفت جمل سال
طلب کردند تا آنکا و با بیا فتد ابو العالیه گفت رحمه الله
که این گا و را بنزد کنده پیری بیا فتد بایتمان و اوقیمه
ایشان بهاء این گا و را باین مقدار برسانند مولا
تعالی از برای مویست روزگار آن بایتمان را العتیا الذ
لعل الذابیه المزیاضه یعنی ستور نرم کرده شده
الامارة تقلیت لادض للزراعه یعنی نرم
کرد آیدن زمین از بهر کشتاوردی را قوله

عز وجل و اذ قلتم نفسا فاذا اتم
فینها و چون بکشید تنی را و اختلافی کردید در
وی و این از روی معنی مقدمت بر ما قوله عز وجل
والله مخرج ما کنتم تکتفون
و خدا ای تعالی ظاهر کننده است آنچه شما پوشیده
بودیت و اختلاف ایشان آن بود که هر طایفه که از بنی
اسرائیل کشتی او را منگرمی شدند و بدیگری ضافت
می کردند و در بعضی از روایات جنانت که مسجد
بنی اسرائیل را دوازده در بود و هر گروهی را از این
این کشته را بیا فتد بر یک در و کشتایند بود و بدیگر
بس در آن اختلاف کردند قوله عز وجل فقلنا
اضرکوه ببعضها پس گفتیم که بعضی از آن گا و
بر مرده زیند تا زنده شود کلی گفت رحمه الله آن
بعضی بان دست راست گا و بود و بجا آمد گفت رحمه الله
که دم او بود او بیکر و ذاق گفت رحمه الله که زبان او بود
سری گفت رحمه الله که میان دو کت او بود چون
بر آن مرده زدند زنده گشت و گفت که کشنده من بود
غم من بود و نام این کشنده عامیل بود بهو یک دیگر
و بجا نام بود قوله عز وجل كذلك
یحيي الله الموتی و یریکم آیاتیه
لعلکم تعقلون همچنان که این کشته را

زنده گردانید زنده کننده صحرایان را و بنماید شمار اذلا
 توحید خود و آیات قدرت تا سرحد دریا بید و بدانید که
 اوقاد راست و در تفسیری آورده است که چون گشته
 زنده شد خون از دلگهای او می رفت و گفت که مرا این
 مرد و بر سر من گشته اند پس هم در حال از بالا آمد
 افتاد و بمرد و مرد و گشاده او را بگشتند **ثم قست**
قلوبكم من بعد ذلك فهي
الحجارة او اشد قسوة پس سخت شد
 دلهای شما از پس زنده کردن آن مرده و این دلهای شما
 چون سنگ است در سختی یا سخت تر از سنگ بقول
 دیگر خشک شد دلهای شما و درشت شد چون سنگ
 بل که از سنگ سخت تر یا مثل تشبیه نکرد دلهای ایشان را
 برای آنکه آهن با آتش نرم شود و مرا که سنگ نرم نشود و
 دلهای منافع بسیار بود و مستقیم بود و در سنگ هیچ
 نفع نیست و بعضی گفته اند که این او بمعنی او است کقوله
 تعالی وارسلناه الي مائة الف او يزيدون معنی
 دینزدون و گفته اند که معنی این او بمعنی او است که دل
 کافران از سنگ سخت تر است **قوله عز وجل**
وان من الحارة فلما تجر منه
الانهار و هراينه از بعضی سنگها آب بیرون
 آید و جویها روان شود **قوله عز وجل وان منها**

لما يشقق فخر من الماع و هراينه
 از آن سنگها سنگی باشد که بشکافته شود و آب از وی
 بیرون آید مگر از جویها **قوله عز وجل وان منها**
لما يهبط من خشية الله و هراينه از آن
 سنگها سنگی باشد که بیفتد از بالا به بستی از ترس خدای
 تعالی بعضی گفته که آن کوه موسی بود علیه السلام و بعضی
 گفته که آن افتادن سنگ بود از بالا مرخردمند متفکر
 را از ترس خدای تعالی بدل و رساند و بعضی گفته اند که
 افتادن سنگ از بالا ترس خدای تعالی می دانند و تمییز است
 و معنای این سخن آنست که سنگ از خدای تعالی می ترسد
 تا آب از وی روان شود و نرم شود و بر خود شکافد
 و دل کافران خدای تعالی نتوسد و هرگز نرم نشود و آب
 از وی نرود **وما الله بغافل عما تعملون**
 و نیست خدای تعالی غافل از آنچه شما می کنید قرائتها
 قرا این کثیر بعملون یا ایها و مراد ازین بعملون
 غیر مبنی اسرائیل باشد و قرا الباقون بالتاء مراد ازین
 مخاطبان اند لغتها القسوة الصلاة الحانف
 و بیا شفقته الخلق و نصبت قسوة علی الممیز
 و الهاء فی قوله منه یعود الی الحذر و کلمة ما للصلاة
 و اللام للتاکید من قرا اشد یا النصیب یعنی کاشیده
قوله عز وجل اف تطمعون ان

يُؤْمِنُوا لَكُمْ فطمع می دارد که راست گوی
دارند شمارا ای محمد و ای مومنان بقول دیگر
این خطاب موحی است علیه السلام و سبب نزول این
آیت آن بود که چون رسول علیه السلام مدینه آمد و جمعی
مدینه را بخواند و طمع باسلام می داشت که ایشان بگویند
و او را تصدیق کنند چنانکه در تورات نعت او دیده بودند
بس بیامدند و در رؤیاهما او را در گذرند و دیگران را
از تصدیق او بازداشتند این آیت میامد که ایشان نشانه
بودند بس تجر یصی کردند **و قد كان فريق**
منهم يسمعون كلام الله ثم يحرمون
قوله من بعد ما عقلوه وهم يعلمون
و در اینه بیش ازین طایفه از کدشکان ایشان شنیده
بودند کلام خدای تعالی را و دانسته که این حقت بی گزین
از بس آنکه فهم کردند و ایشان می دانستند که این کلام خدای
کلی گفت رحمه الله که موافقین آن هفتاد گس اند که با موسی
تمیقات گرفته بودند که ایشان را آن صاعقه بسوخت و
خدای عزوجل موافقین را از دگر داند بدعاء موسی گفتند
یا موسی ما را کلام خدای تعالی بشنویان موسی علیه السلام
سوال کرد و خواست از خدای تعالی بماند که فرمای ایشان را
تا غسل بدارند و جامه ها را پاک بشویند و روزه دارند چنان
کردند که فرمود چون موسی علیه السلام بطور برآمد از سبیدی

برز و سوا ایشان ظاهر گشت فسمعوا صوتا كصوت الثور
یک بار در سجده افتادند پس کلام موسی تعالی بی واسطه
شنیدند کلام موسی را قدیم نه مخلوق و نه محدث و نه حادث
که معتزلیان مخلوق گویند و جهسان محدث و گز میان آن
و آن خطاب این بود که ای ایا الله ربکم لا اله الا الله
الحی القيوم فلا تعبدوا الا الله غیری و لا تشركوا بی شیئا
و او صبیحکم بتر الوالدین و ان لا تحلفوا بکذبا و لا
تزنوا و لا تشرقوا و لا یقتل بعضکم بعضا و لا یفترق بعضکم
على بعض شهادة زور و اطعموا المساکین و صلوا الفرائض
و لا تطلموا الیئیم و لا تفترروا الضیف چون کلام
موسی تعالی شنیدند جانهای ایشان از تنهای ایشان جدا
گشت باد دیگر باره جان بنی ایشان باز آمد گفتند یا موسی ما
طاعت شنیدند کلام خدای تعالی ندادیم تو واسطه باش
میان ما و فریدکا و ما تعالی و تقدس بس موسی علیه السلام کلام قدیم
می شنید و با ایشان می رسانید بس چون باز گشتند آن کانی
ایشان پاکان بودند چنانکه شنیدند باز گفتند و بعضی از ایشان میگویند
بگو ایندند و گفتند که این همه گفتند فریدکا را لیکن در آخر گفتند
که اگر بتوانید نگاه داشتن فرما نهایی مرا و نتوانید باز کردن
از نهیها من مکنید هر چه خواهید اینست معنای ثم محرم
من بعد ما عقلوه الا که بعضی گفته اند که این در شان آن
جماعت آمده که کلام موسی تعالی از موسی علیه السلام شنیدند

و یقین بدانستند پس ترا بگویدند لغتها الالف لا
 استفهام و معناه الانکار و الظمع تعلیق النفس بما
 يتوقع من التمع قوله عز وجل واذ القو
 الذين امنوا قالوا امنا واذ اخلا بعضهم
 الى بعض و چون بنیستند منافقان و جهودان آن
 کسانی را که ایمان آورده اند بگویند که بگویند ایم محمد علیه
 السلام و چون خالی شوند بعضی ایشان با بعضی یعنی که متران
 ایشان با مهتران شان قالوا اتخذوهم بما
 فتح الله عليكم ليجأؤكم به
 عهد بؤكم افلا تعقلون بگویند
 آن مهتران ایشان او حدیث می کنید و خبر می دهید
 پادان محمد را علیه السلام آنچه حکم کرده است و بدید
 کرده است خدای تعالی بر شما یعنی در کتاب شما از محمد
 علیه السلام و حقیقت او حاجت کنند بر شما در قیامت
 بجز خدای شما یعنی در آن موضعی که حکم بجز حکم آفریدگار
 نباشد او می در نیاید که این بر شما حاجت گردد و سبب
 نزول آیت آن بود که رسول علیها السلام گفت روزی که از
 بعد این در مدینه بجز مؤمن دنیا بد که از درآمدن
 جهودان فتنه ظاهر می شود جماعتی ان جهودان مدینه
 می درآمدند با مداد که ما مسلمانیم و گویند ایم و نماز را
 کشتند و با مهتران خود کلمه گفتند گفتند این آیت یا

و از حال ایشان خبر داد لغتها الف الف کثافت باشد لیکن این
 با درسیا رجای استعمال کنند یفاک فتح الامینا لبلاد و
 فتح القاضي اذا حکم بهن الحضای و فتح القراءة علی الامام
 کتوله علیه السلام حين التفتت علیه القراءة فی الصلوة
 فلما فرغ فقال لاني من کتب هلا فتمت علی و جی یعنی
 التفتت و قيل فتح الله ای بین الله و قيل قضی الله
 و قيل من الله علیکم بما فی التوریه قوله
 عز وجل ولا یعلمون ان الله یعلم ما
 یسرون و ما یعلنون او می دانند
 که خدای عز وجل می داند آنچه ایشان بهنات می دارند
 از دروغ زدن داشتن محمد و آنچه ایشان آشکارا می کنند
 از راست گویی داشتن قوله عز وجل و منهم
 امیون لا یعلمون الكتاب الا
 اماتی و ان هم لا یظنون
 و ازین جهودان گروهی اند که خواندن و نوشتن نمی دانند
 و ندانند ایشان تودیت را که خدای تعالی فرستاد است
 مکر دروغهایی که از مهتران خود می شنیدند و قول دیگر
 ندانند کتاب را یعنی تودیت را مگر خواندن و نوشتن
 نیستند ایشان مگر که کانی می برند و یقین نمی اند
 لغتها الامی ان لا یعتر او الامانی یذکر و یزاد به
 الکادیب و یذکر و یزاد به ما یمنی المرء یعنی

يَتَقُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَيَذْكُرُونَ بِرَأْسِهِ التَّلَاةَ
كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ فِي صِفَتِ عَمَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
شَعْرَ تَمَنِّي كِتَابَ اللَّهِ أَوَّلَ لَيْلَةٍ
تَمَنِّي دَاوُدَ الزُّبَيْرَ عَلَى رَسْلِ الرِّسْلِ الْقِرَاءَةَ
عَلَى مَهْلٍ وَسَكُونٍ أَيْ قَرَأَ مَا يَقْرَأُ دَاوُدُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ قَوْلِ الَّذِينَ
يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ يَتَذَكَّرُ
أَيْنَ آيَةٍ دُرِّشَانِ عِلْمَاءَ جَهْدَانِ أَمْدُهُ اسْتَكْرَفَتْ
رَسُولَ رَأْعِيهِ السَّلَامُ بِكَوْدَانِ دَنُو شَتْنِ دِيكُونِ
بَنِي أَخْزَالِ زَمَانِ نَجْلًا أَدَمَ سَبْطًا طَوِيلًا وَصَفْتُهُ
فِي التَّوْرَةِ بِعَيْنِ صِفَتِ عِيٍّ دَرُورِيَّتِ جَنِينِ بُوْدَكِهِ خَلِ
رَبْعَةَ أَشْهُرٍ نَهْ دَرَاوَنَهْ كَوْتَاهْ وَكُنْدَمَكُونِ أَيْنِ آيَةٍ
بِيَامِدِ وَمَعْنَى وَآيِ مَرَانِ كَسَانِي كَهْ مِي نَوِيْسَنْدِ تَوْرِيَّتِ
بَابِ دَسْتَهَاءِ خَوِيْشِ كَلِيْهِ رَحْمَةُ اللَّهِ كَهْ وَيْلُ كَلْمُهُ اسْت
كَهْ مَعْنَايِ وَيِ سَخْتِي عَذَابِ بَاشْدِ بِقَوْلِ دِيكُوْهَالِكِي
بَاشْدِ بِقَوْلِ دِيكُوْهَادِي اسْتِ دَرْدُوْرِيْخِ كَهْ زَرْدَا
وِيْهَامِيْهْ دُوْرِيْخِيَانِ دَرُوْنِيْ دُوْدِ بِقَوْلِ دِيكُوْهَادِي اسْتِ
كَهْ جَلِ مَالِ بَابِيْ تَاكَافَرِيْ بِقَوْلِ دِيكُوْهَادِي اسْتِ
أَزْ رَسُوْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ
يَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
بَلَوْنِدْ كَهْ أَيْنِ اَزْ نُوْرِ دِيْخْدَايِ تَعَالِيْ أَمْدُهُ اسْتِ عِنْدِي

فرستاده است قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَشْرَ وَأَبَهُ ثَمَنًا
قَلِيلًا قَوْلِ هَمَّ مِمَّا كَتَبْتَ
وَوَيْلٌ لِّهَمِّ مِمَّا يَكْسِبُونَ
تَاخُورَنْدِ يَعْنِي اخْتِيَارَ كُنْدِ بُوِيْ بِهَائِ اَنْدِكِيْ اَزْ
دُنْيَا وَآنِ رِشْوَتِيْ بِرَدِ كَهْ عَالِمَانِ اِيْثَانِ دَرْدُوْقَتِ جَلْمِ
مِي كُوفْتَنْدِ وَهَدِيَهْ اَزْ تَوَاكُرَاتِ وَآيِ مَرَايْشَانِ رَا اَزْ
بَنُوْشْتِ دَسْتَهَائِ اِيْثَانِ وَوَآيِ مَرَايْشَانِ اَزْ اَزْخَرِ
مِي كُورْدَنْدِ يَعْنِي رِشْوَتِ مِي سْتَنْدَنْدِ وَكِتَابِ خُدَايِ
تَعَالِيْ رَا وَحْكْمِ وَرَايِ كُورْدَانِ دِنْدِ لَغْتَهَاءِ كَلْمَةِ قَوْلِ
صَوْتِ عِنْدِ زَوَلِ الْبَلَاءِ وَالتَّكْرَارُهَا مَعْنَى التَّكْيِيْدِ
وَالتَّكْبِيْرِ فَهَلْ بِجَلْبِ الْمَنْفَعَةِ وَيَرْفَعُ الْمَضْرَّةَ كَمَا قَالَ
الشَّاعِرُ شَعْرًا اِذَا خَانَ الْاَمِيْرُ وَكَتَابًا
وَقَاضِي الْاَرْضِ دَاهِيٍّ فِي الْقَضَاءِ قَوْلُهُ ثُمَّ وَيْلُ
ثُمَّ وَيْلُ لِقَاضِي الْاَرْضِ مِنْ قَاضِي السَّمَاءِ
قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالُوا لَنْ نَسْتَنَالَكَ
اِلَّا اِيْتَامًا مَّعْدُوْرَةً جَوْنِ آيَةٍ مَا قَبْلِ
بِيَامِدِ وَبِصِطْفِيْ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَيْنِ تَهْدِيْدِ بَايْشَانِ
دَسَانِدِ جَهْدَانِ كُفْتَنْدِ كَهْ نُوْرِ اَنْشِ دُوْرِيْخِ بِمَا كُورْدِ
هَائِيْ شُوْرِدِ يَعْنِي اَنْدِكِيْ اَيْنِ عِيَّاسِ كُنْتِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا
بِمَقْدَارِ بُوْسْتِيْدِ نَبْدَانِ مَا كُوْمَالَهْ اَوْ كَلْمِيْ كُنْتِ رَضِيَ اللَّهُ
اَيْنِ جَلْمِ دُوْرِيْخِ بِقَوْلِ دِيكُوْهَادِي اَيْنِ دِيكُوْهَادِي

نیست که بدین ایشانات توبه کرده بودند و ایشانرا عذاب
 نباشد مگر مه از عبد الله عباس رضی الله عنهم روایت
 کرد که بدین ایشانات چنین گفتند که ما را هفت روز باشد
 بقدر ایام دنیا پس بدین ما را شفاعت کنند مجاهد
 گفت رحمه الله که جهودان چنین گفتند که دنیا هفت هزار
 سال باشد بمقدار هر هزار سال یک روز ما را عذاب کنند
 و این مذهب جمعی است که ایشان عذاب را میخندند و گویند
 مگر آنرا و ذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله
 تأویل ایام الموعودة هی ایام التي غفر الله
 تعالى فیها لیكون وقت العقاب علی قدر
 وقت العصیان و قالوا ان زیادة قلم من الله تعالى
 علی ذلك و عقوبة الصغیر مؤبدة كما ان
 ثواب الایمان مؤبدة **قوله عز وجل قل**
اتخذتم عند الله عهدا قلن بلى
الله عهدا ام یقولون علی الله مالا
تعملون بگوی ای محمدا و گرفته اید
 با خدا ای قالی عهدی که مرا خلاص نکند خدای
 عهد خود را یا بدو می گوید بخدای عزوجل
 آنچه می دانید پس روز قیامت ایشانرا بدو رخ
 دیارند چون آن مدت بگذرد بگویند سر ایشانرا یا
 أعداء الله قد مضی الاجل و فی الاکثر انکار جهودان

پس که جاودانه در دوزخ بمانند لغت المسر
 الجامع بین المشیقین و لفظه الموعودة للتقلیل و الاثبات
 فی قوله اتخذتم لا تستفهم و معناه التوخیج و ما
 همزان فخرت احدهما الخیف قوله عز وجل
بلی من کسب سئئة و احاطت
به خطیئة بلی کلمه است مرد ما قبل
 را و ایشان ما بعد را و معنی وی نه چنانست که ایشان
 میگویند که ما را او روزی چند عذاب بود بل که هر که کسب
 کند پیدی را یعنی کفر آورد و کرد او در کبود خطای او و گناه
 او یعنی بسته شود بروی راه نجات و بمیرد بر کفرش
 رحمه الله گفت سئئة ذنوبست و خطیئة شرک است
قوله عز وجل فاولئك اصحاب النار
هم فيها خالدون ایشانرا اندل
 آتش دوزخ و ایشان در وی جاودانه بمانند قرائن
 و انافع خطیئاته لغتها کلمه بلی اصله بل الا و قال
 الفراء بلی جواب التثنی للایجاب كما ان نعم
 الاثبات **قوله عز وجل والذين امنوا**
و عملوا الصالحات اولئك اصحاب
الجنة هم فيها خالدون و انک
 که اقرا کردند و حدایت خدای تعالی و رسالت
 مصطفی علیه السلام و کارهای نیک کردند یعنی فریضها



بگزارند ایشانند اهل بهشت که در وی جاودانه بمانند
والاصحاب السواکن وعن رسول الله صلى الله عليه وآله
انه قال طاسكر اهل الجنة الجنة واهل النار النار
جئى بالموت على صورت كثر امل حتى يراه اهل الآ
فيعرفونه بانهم ذا قوة ثم تدخ ويقال خلود بلا ذنوب
فلو مات احد من اهل الجنة فراحلمات حين آمنوا ولو
مات من اهل النار اخبر جزالمات حين أسوأ قول
**عز وجل واذا اخذنا ميثاق بني
اسرائيل وبادكن يا محمد جون بكر فتم عهد يا
فرزدان يعقوب عليه السلام بقول ديكر سوگند داد
ایشانرا قوله عز وجل لا تعبدون الا
الله وبالوالدين احسانا** که مبرستید
جز خدای تعالی را و نیگوی کنید بامادر و پدر نیگوی کوردی
بقول ديكر وصيت کردم ایشانرا بنگویی کردن بامادر
**قوله عز وجل ودي القرني والسا
مي والمساكين وقولوا للناس
حسنا** و نیگوی کنید با خویشان و ندان ديكر این فرمایان
است بصله رحم و نیگوی کنید با یتیمان و یتیم نارسیده
باشد که مرا و را بدینا شد و با درویشان و درویش بعبیر
و گوید مومردمانرا بنگویی یعنی همه را در مخاطبه
ممشافه و مغایبه نگو گوید بقول ديكر این عتای

رضی الله عهده بگوید مومردمانرا تا بگویند لا اله الا
الله محمد رسول الله بقول ديكر
باموردمان سخن را بگذارا گوید بانیگو کایان و با
بدکاران بقول ديكر مومردان بگوید بصفه محمد را
کنت رحمه الله ای عالمان جهودان بگوید بصفه محمد را
بعامه شار مگردانید **قوله عز وجل واقموا
الصلوة واتوا الزکوة ثم یق
لکم الاقل لا منکم وانتم
معرضون** و بهای دارید و بکزارید غایز
را با حقوق و ارکان او و زکوة مال بدهید بسوی
بگردانید شما ای جهودان ازین عهدها مکراندر کم
از شما فان عید الله سلام بود و یاران او و شمار وی کرد
ندکان اید از عهد من خدای عز وجل و قیل معرضون
ای مصرون علی الاعراض قال التجاج رحمه الله
معن تولیت آبادیه او اللهم وانتم معرضون او اخرهم
قرائها قراء حمزة و الکسائی رحمه الله حسنا بفتح الحاء و
السين و الباقون حسنا بضم الحاء و جزم السين
و قرا آن کثیر و حمزة و الکسائی رحمه الله لا یبعدون
بالباء و الباقون بالتاء لغتها الميثاق مفعال
من الوثقه و هو عهد مؤکد باليمين و نصب قلیلا
بالاستثناء **قوله عز وجل واذا اخذنا**

میثاقکم لایسفاکون دماءکم
 ولا تخرجون أنفسکم من ديارکم
 ثم اقررتم وانتم تشهدون
 یا دکنید چون بگرفتیم عهد با شما ای جهودان که نپزینید
 خون یکدیگر را و بیرون نکنید یکدیگر را از سرایها تا آن
 بقول دیگر خود را از بهشت بیرون نکنید بفعل یکدیگر
 و بفکر شما محمد علیه السلام پس شما اقرار کردید که این
 عهد با شما گرفته ام و با او ایمل شما و شما گواهی میدادید که این
 در توبیت است و در بابا شد که ثم اقررتم این خطاب از اول
 ایشان را و انتم تشهدون خطاب مرا ایشان را **قوله عز وجل**
ثم انتم هولاء تقاتلون انفسکم
وتخرجون فرقا منکم من
ديارهم پس شما آن کسانید که می کشید یکدیگر
 را و بیرون می کنید فرقی را از شما از سرایها تا آن
قوله عز وجل تظاهرون عليهم
بالاثم والعدوان یاری می دهید دشمنان
 ایشان را بر ایشان تا به پشت شما می کشند و یکدیگر را
 بکینه و از خود رد گشتن **قوله عز وجل**
وان يا توکم اساري تفادوهم
وهو مخدع علیکم اخر ارجهم
 و اگر بیایند شما اسیران گرفتار شده و فدای خود را بپوشانید

و از خود و در توبیت فرموده بود فدای دادن و حرام کرده
 شد بر شما بیرون کردن ایشان **قوله عز وجل**
افتؤمنون ببعض الكتاب
وتكفرون ببعض ای می بگویند
 بعضی از توبیت و آن از خریدن اسیران است و کافران
 می شوند بعضی از و آن کشتن و بیرون کردن است
قوله عز وجل فما جزاء من
يفعل ذلک منکم الاخری
في الحیوة الدنیا پس نیست جزا
 آن کسی که بعضی از کتاب بگردد و بعضی نگوید یکدیگر
 خواری در زندگانی دنیا خزی بنی المظنیر اجلای
 ایشان بود و خزی بنی قریظه کشتن مردان و ببرد
 گرفتن زنان و فرزندان ایشان بود **قوله عز وجل**
ويوم القيامة يردون الى
اشد العذاب وما الله
بغافل عما تعملون
 و در روز قیامت باز گردانیده شوند سختترین
 عذابها و آن آتش دوزخ است و نیست خدای تعالی
 غافل از آنچه شما می کنید آن آیت در شان بنی قریظه
 و بنی نظیر آمد که بنی قریظه دوستان و معااهدان
 بنی اوس بودند و بنی نظیر معااهدان خزرج و چون

وَقِيلَ

اوس وخرنخ با یکدیگر کارزار کردند بی قریظه یا راوس
بودند بی نظیر وخرنخ دای گشتندی و بی نظیر مرداوس
و قریظه را نیز می گشتندی و اگر از بی قریظه اسیر می گشتندی
بی نظیر فدای دادندی و باز خریدندی و اگر بی نظیر اسیر می گشتندی
بی قریظه باز خریدندی عرب مرایشانرا سوزنش کردند که
چون اسیر بازمی خرید جرمی کشید موسی عزوجل این آیت
فرستاد و مرایشانرا نگوید چنانک بیان کردیم قسرها
قُرْآنُ أَهْلِ الْكُوفَةِ تَطَاهَرُونَ بِالْتَّخْفِيفِ وَقَفَّ الْأَثَاءُ
وَالْبَأْقُوتُ مَشْدَدَةٌ بِأَدْعَامِ الْقَارِيَةِ الظَّالِمُ قَرَأَ
ابْنُ كَثِيرٍ وَابْنُ عَامِرٍ وَاسَارَى تَقْدُومُ وَنَافِعٌ وَعَاصِمٌ وَالْكَسَالُ
أَسَارَى تَقَادُومُ وَخِمَزَةُ أَسْرَى تَقْدُومُ وَقَرَأَ نَافِعٌ وَابْنُ
كَثِيرٍ وَابْنُ عَامِرٍ يَعْمَلُونَ بِالْيَأْسِ وَالْبَأْقُوتِ
بِالْثَّاءِ لَغْتُهُمْ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ قَالَ الرَّجُلُ رَحِمَهُ اللَّهُ
فِي قَوْلِهِ تَمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ يَعْنِي أَنْتُمُ الَّذِينَ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ
وَقِيلَ تَمَّ أَنْتُمْ يَا هَؤُلَاءِ وَالْمُطَارِدَةُ الْمُعَاوَنَةُ وَاسْرِي
جَمِيعُ الْأَسِيرِ وَالْأَسَارَى جَمِيعُ الْجَمْعِ وَالْأَسِيرُ الْخَوْذُ بِالْقَمَرِ
قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخْفَفُ
عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
آن کسانی که اهل این صفت اند ایشانرا بخیر ندهی
اختیار کردند زندگانی دنیا را با آخرت پس سبک کرد بشود

وَأَعْرَبَ

از ایشان

از ایشان عذاب دوزخ و نه ایشان یاری کرده شوند یعنی
کسی عذاب خدای تعالی را از ایشان نکرد اند **قوله عز وجل**
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا
مِنْ بَعْدِهِ بِالرِّسَالِ هر آینه دادیم موسی
را علیها السلام کتاب یعنی توریت و از پس یکدیگر پیغامبران
فرستادیم ز بعد موسی علیه السلام کلی گشت که توریت را یکبار
فرستاد موسی علیه السلام نتوانست که برداشتی حق تعالی
بهر آیتی فرشته را فرستاد هم نتوانستند برداشتن پس
بعد در هر حرفی فریخته را فرستاد هم نتوانستند برداشتن
تا موسی را علیها السلام خدای عزوجل قادر کرد ایندا تا توریت
را برداشت **قوله عز وجل وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ**
مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ
الْقُدُسِ و بدادیم عیسی بن مریم را اینها
بیّنات چون زنده کردن مردگان و تنگ کردن پند
نابینا و قوی کردن وی را بحیرت با که فرمان بود بر حیرت
و تا بایوسته بزدوی می آمدی و مراد اعانت میکرد
و جهودان قصد کشش را و کردند بحیرت بیامد و مراد با سحر
آورد بقول دیگر قوی کردم ما سر عیسی را بجان پاک
جان او در پشت پدران و رحم مادران بود و آن قصه جانان
بود که در آن وقت که حق تعالی در بایر فرزندان آدم را از پشت
آدم بیرون گرفت و جان هر یک در وی آمد و پس چون عهد

وَقِيلَ

میشاق بسته شد آن دریا پر فرزندان آدم بلبه بشت آدم با
بود مکر آن ذره و آن جایی که در نفس عیسی علیه السلام نما
آمدن فرمان آمد مرجبیل را تا مرغان جان را در مکان
باکی باز داشت تا در آن روز که مریم غسل آورد جبریل
با فرمان آمد که تا آن جا نزد جیب او در رسید و از جیب
او بدل او رسید و عیسی در حالت گشت و جان بتن
او در آمد برودی جنات که کسی این کلمه کن بگوید و این روا
خواهد امام یوسف عز نوب است که او چنین در تفسیر خود
آورده است **قوله عز وجل افكلما**
انفسكم استكبرتم
ففريقا كذبتم و فريقا
تقتلون او همان گاه که بیاید بشمار سوار
با نجه دوست ندارد تنهای شما یعنی چون رسولی آید
که شما را بشمارد تکبر کنید و بوی نکر وید و فریق را دروغ
نفت کنید چون عیسی و محمد را علیهما السلام و
فریق را یکشمار چون زکریا و یحیی را علیهما السلام و قرآن را
قرآن را کثیرا القدر سکون الدالها الباقون یضم
الذال الخینها و التقفیه الاتباع و هو الحاق
بالشئ **قوله عز وجل و قالوا قلو**
بنا علف بل لعنهم الله بکفرهم

فقللوا

قللایا یؤمنون و گفتند چه بود آن
که دلتهاء مادر غلاف است یعنی باز داشته شده است
قبول قول محمد علیه السلام کیلی گفت قلوبنا
أوعیه لک لعلیم مقاتل گفت قلوبنا فی غطیه رد
کرد خدای عز وجل بر ایشان قول ایشان را گفت بعد از آنست
که ایشان می گویند بل که لعنت کرده است ایشان را خدای عز وجل
بکفر ایشان یعنی فرو گذاشت ایشان را و لطف خود از ایشان باز
داشت باختیار ایشان و کفر را تا جزای ایشان باشد پس اندکی اند
از ایشان که بگویند و آن عبد الله سلام بود و یارای او و بگوید دیگر
باندکی از کتاب خدای تعالی بگویند و بعضی دیگر بگویند و قاله
محمد بن علی الحکیم الترمذی رحمه الله اللغو من الله تعالی
فی حق الکافر التبعید من رحمة و فی حق المؤمن التبعید
من رحمة المطیعین من رحمة المؤمنین قدر این
کثیر ظلت یضم اللام و الغلف جمع الغلاف و قرا الباق
بحزم اللام موجه الاغلف و نصب قلیل علی نزع الحاش
قوله عز وجل و لما جاء هم کنا من
عند الله مصدق لما معهم و کانوا
من قبل یستفتحون علی الذین
کفروا فلم یاجاءهم ما عذرهم
کفروا به فلعنهم الله علی الکا
فرین و چون بیایند ایشان را کانی از نزد

خداي تعالی یعنی قرآن بفرمان خداي عزوجل راست گوي
دادنده بران کتابي را که بايشان است يعني توديت و بهيش
ازان ياري خواسته بودند از خداي عزوجل بحرمت اين کتاب
و ميغامبر آخر الزماي بران کساني که کافر شوند از ترسا يان و مشرکان
و غيرايشان و آن قصه جنات بود که انکشت بر صفت محمد رسول
نما دندی و گفتندي که بحرمت اين محمد که ميغامبر آخر الزمان است
اي آفرید کار ما را نصرت دهی بود شمنان در حال آن دعا مستجاب شدی
و ايشان جنان کان بردندی که ادنسل ايشان باشد و چون بياید با
يشان آنچه شناخته بودند حقيقت و با کافر شدند بوی لعنت خدای
تعالی بر کافران باد و اين دليل است برانکه يمان بجز در معرفت
که جودان مي شناختند چون بزبان اقرار کردند و بدل تصديق
نمودند مؤمن نبودند **قوله عزوجل يسما اشترؤا**
به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله
بدجيزي که اختيار کردند مروتهايم خود را آن کافر شدند
بآنچه خداي تعالی فرستاد مات تا جيزي از دنيا بگيرند و آن شد
بود که مشرکان ايشان انکتران مي ستانند **قوله عزوجل**
بغيا ان ينزل الله من فضله على من
يشاء من عباده ان يحسدوا آنکه خداي عزوجل از فضل خود يعني کتاب و نبوت بران کس که
انيندگان خود که اهل آن بود يعني محمد مصطفی عليه
السلام **قوله عزوجل فبا و ابغضب**

على غضب و للکافرين عذاب
مهين پس سرآمد گشتند بخداي
تعالی برخشم يعني اهل لعنت بر لعنت شدند از اول جودان
کافر شدند بعسم و دوم چون کافر شدند بحمد مصطفی
عليه السلام کلي گشت رحمة الله که لعنت اول سبب گفتار
ايشان بود که گفتند يدا الله مغلوله و لعنت دوم برانکار
نبوة محمد مصطفی عليه السلام و بر کافران راست
عذاب خوار کننده که خوارشان گرداند و **الغضب من**
الله تعالی لذنم و بغيا نصبت ينزع الباء و اللام و
البع الحسد و الظل قوله عزوجل
واذا قيل لهم امنوا بما انزل الله
قالوا نؤمن بما انزل غلبنا
و چون بگويند مرا ايشان را بچه جودان را که بگويد
بآنچه فرستاد خداي عزوجل يعني قرآن گفتند
که ما بگويم بآنچه فرستاده شده است بر ما يعني توديت
قوله عزوجل ويكفرون بما ورايه
وهو الحق مصدقا لما معهم
قل فليمقتلون انبياء الله
من قبل ان يكتفوا مؤمنين
و کافر می شوند بآنچه جزا از توديت است باين قرآن
و اين قرآن حقا است و راست گوي دارنده است بران

کفای را که ایشان است و آن تورات است و جمله کتابها
دیگر بگویند و میگویند ایشان را که اگر راست می گوید که بتورت
گرویده اند چرا می کشید بیغما بران خدای را عزوجل
ایشان را اگر راست گویانید و مراد ازین پدران ایشان بود
قوله عزوجل و لقد جاءكم موسى
بالبينات ثم اخذتم العجل من
بعده و انتم ظالمون و هر آینه بیاورد
بشما موسی علیه السلام مجتہای بیدا و آن نه آیت بود
که در سورة الاعراف است پس شما گرفتید کوساله را بخدای
از پس آن و شما کافر بودید پس چنانکه خدای تعالی قوله
عزوجل و اذا اخذنا ميثاقكم
ورفعنا فوقكم الطور خذوا
ما اتيناكم بقوة و جوت بقر فتم عهد
شما و برداشتم بر نه بر سر شما کوه را که بکبرید یعنی بیدیدید
آنچه بدادیم شما را بقوت یعنی بجد و مواظبت قوله
عزوجل و اسمعوا قالوا سمعنا
وعصينا و بشنود آنچه در وی است از حلال
و حرام و گفتند که شنیدیم قول ترا و عاصی شدیم در فرمان
ترا و اگر ترس کنی افتادن نبودى بر ما بنذر رفتن می گفتم
که ایشان بعد از دفع کوه این سخن گفتند بقول دیگر در طه
گفتند که سمعنا و در باطن گفتند عصينا قوله عزوجل

واشربوا

واشربوا في قلوبهم العجل حمرا

و در خورده شدند در دلها ای ایشان دوستی گویند که کفر
ایشان یعنی خدای تعالی بدل ایشان دوستی گویند که کفر
جزای کفر ایشان را چنانکه بای دیگر گفت بل طبع الله

بكم فرهم قوله عزوجل

قل بسم الله يا مريم كرم به

ایمان كن ان كنتم مؤمنين

بگوید یا محمد بد چیزی که می فرماید شما را بوی

ایمان یعنی بد ایمان است ایمان شما که می فرماید بر شما را بگاف

شدن اگر شما مؤمنانید بر ذم شما قوله عزوجل

قل ان كانت لكم الآيات لالا

خرقة عند الله خالصة من

دو ان الناس فتمنوا الموت

ان كنتم صادقين

بگوید یا محمد که اگر نیوزد اسرای آخرت یعنی بهشت

بند خدای تعالی خالص و خاص بجز آدمیان دیگر یعنی است

محمد پس از و خواهید سر را از خدای عزوجل

اگر شما راست گویانید تا زود تر به بهشت رسید

نزول این آیت آن بود که جهودان لعین چنین گفتند
مر رسول را علیه السلام که در بهشت در نیاید کسی جز ما
و ما بسوا از خدایم و دوستان و بیم این آیت بیا مد که گفته

قوله عز وجل ولن يتمنوه ايدا
بما قدمت ايدهم والله
عليم بالظالمين

وهر که آرزو نبرند مگر همیشه آنچه بیشتر ستاده
است دستهای ایشان از معصیتها و پوشیدن نعت
وصفت محمد رسول الله علیه السلام و خدای عزوجل
داناست بجزای ظالمان و دست لایا کرد و مراد از ذوق
همه تن را خواست لیکن بیشتر معصیت از دست باشد
بوی اضافت کرد پس رسول علیه السلام گفت بگوید ای خدا
ما ما با همیوان هیچکس نیارست گفتن فقال انی
علیه السلام و الذی بعثنی بالحق نبیا لایقولها رجل
منهم الا غصن بریقه الافمات مکانه بس رسول
علیه السلام گفت بآن خدای که مرا بر آستی مخلوق فرست
که تکلفی برین کلمه را کسی از ایشان الا که خبه شدی

در میان خود و ببردی قوله عز وجل
ولتجدنهم احصاء الناس
على حیوة

یعنی جمود آن را در بیست و نین مردمان برزند کاین
و این لام لام قسم است و ثبوت ثقیله مرا تأکید را یعنی والله
لتجدنهم و زجاج گفت و لیعلم ان لیهود اخر صر الناس
على البقاء قوله عز وجل ومن الذين

اشركوا

اشركوا اگر با شرکوا وقت کفی معنی می جنان
باشد که مازنه بخودان خریص ترا ندیدند کانی از هم آمیخته
و ان شرکان مقایسه کن گفت که این شرکان عرب اند بقرآن

دیگر این شرکان می مانند قوله عز وجل
یود احد هم لو یعمر الف

سنة و ما هو من حرجه
من العذاب ان یعمر
والله بصیر بما یعملون

دوست دارد یکی از ایشان را که او را عمر داده داده شود فلان
سال و اگر ابتدا کن از و من الذین اشركوا یعنی از نغان و از
شرکان جنان دوست دارد یکی از ایشان را که او را عمر داده
شود هزار سال که نغان سوزن را تر خود را چنین گویند که بزنی هزار
تقد و ز و هزار مهر جان و جوت کسی را عطا سه آید بگویند که نه

هزار سال ای عایشه الف سنة یعنی بزنی هزار سال و نیست
این نیست در دزد و دکننده مرایشان را از عذاب خدای عزوجل
داناییات آنچه ایشان می کنند لغتها نصب الف علی

الظرف و التحیزه الاذالة قوله عز وجل
قل من كان عدو لابی بکر

فانه نزل علیه علی قلبك باذن
الله مصدق لما بین یدیه و هذا
ولشركي لکومین

السلام الذي يشبه الآيات

سبب نزول این آیت آن بود که این صور بای اغور از قبيله
 قدك بود و جماعتی از جهودان با وی میامدند و گفتند یا محمد
 خواب تو چگونه باشد که ماداد آده اند از خواب بیغامی آخر الزمان
 رسول علیه السلام گفت چشم من در خواب شرد و دل من خنبد
 تنام عینای ولا ینام قلبي گفتند است کفنی آنکاه
 گفتند خبر ده ما را از فرزندی که از مردوات یا از زن رسول علیه
 گفت که استخوان و در کها و بیها از مردوات و تا کوث و خون
 و ناخن و موی از زن است گفتند راست گفتی آنکاه
 گفتند چیست حال فرزندی که مرغان خود را ماند و نباشد در
 شبه صورت از شبه خالات نشانی و بروایت دیگر گفتند
 چه کوفی در فرزندی که وقتی یاد در ماند و وقتی بید در رسول علیه
 السلام جواب گفت که هر کدام را ایشان او بیشتر و بیشتر باشد
 آن فرزند بوی مانند تر بود گفتند راست گفتی پس این صور
 اغور گفت یک سوال دیگر باقی ماند که کدام فریشتهاست که برزد
 تری آید رسول علیه السلام گفت جبرئیل علیه السلام این صور
 بای اغور گفت او دشمن ما است یزول بالقتال و
 الشدة و رسولنا میکائیل علیه السلام یأتی بالیسر
 و الرخاء فلو کان میکائیل یأتیک لاستیاءک
 فقال عمر رضي الله عنه و ما عداوته قال
 عاذنا میراد او اشد هال الله تعالى انزل علی نبیا
 ان بیت المقدس سیخرب علی ید یحیی بن یسار

جلید اللعنه

عليه اللعنه فلما بلغ حینه بعثنا من اقرباء بني اسرائيل
 فلقیه ببابل و احد من اقرباءنا ضعیفا فآخذه ليقترله و رفع
 عنه جبرئیل و قال ان کان هو ذلک الرجل فلا تقدر
 تغییر حکم الله تعالی و ان لم یکن ذلک فمأبک
 یقتل شخصاً بغیر حق فصدقه صاحبنا و ترک فقال
 عمر رضي الله عنه اشهد ان من کان عدو الجبرئیل
 فهو عدو لمیکائیل صلوات الله علیهما فنزلت هذه
 الاية و قيل کان لعمرین الخطاب رضي الله عنه أرض
 با علی المدينة و همزة علی اليهود فکل ما مر علیهم
 قالوا ما فی اصحاب محمد علیه السلام احب الينا
 منك فانهم یؤذینا و انت لا تؤذینا فقال عمر رضي الله
 عنه بالرحمن الذي انزل التوریه ان تجدون کذاباً فی
 کتابکم فسیکتموا ثم قالوا نعم و لکن صاحبه من
 الملائیکه الذي یاتیه الوحي جبرئیل عدونا فهو صاحبنا
 کل عذاب و قتل فلو کان بدله میکائیل لآمننا
 به فقال عمر رضي الله عنه اشهد ان من کان عدو
 لهذا فهو عدو الآخر و من کان عدو لهذا کان
 لله تعالی فانی عمر رضي الله عنه رسول الله صلی الله علیه
 و سلم الحیره فصدقته جبرئیل علیه السلام بالوحي فقال
 علیه السلام لقد وافقناک یا عمر و معنی الاية
 بکوی یا محمد که هر که با

فرستاد او را خدای تعالی بودل تو یعنی تادل تو یاد گیر دآن
وخی را که او برساند بر همان خدای عزوجل بقول دیگر که
باشد دشمن مرجبرئیل را تو باش دشمن مرجبرئیل را که او برانده
قرآن را بر دل تو تا یاد گیر دآن خود دنیا ورده است بر همان من آورده
راست کوی دارنده است سران کنانی را که بیش از وی بود یعنی هوا
آن و این قرآن بیان را راست و بشارت مرؤمنان را
بفیه گفته اند که این قرآن راه نمایند است و مزد دهند
بشواب مرؤمنان را و ذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله
تعلقت به الباطنیة انه نزل علی قلب محمد دل الله الامام
ان محمد انشا للاروف و آکسنة فاسد لقوله تعالی
قل انما اجتمعت الانس والجن الایه و الثاني انزلنا
قرآنا عربیاً و قوله لا تعجل بالقرآن من قبل
ان یقضی الیک وحیه الایه قوله عزوجل
من کان عدو الله و ملائکته
و رسله و جبرئیل و میکائیل
فان الله عدو للکافرین
هر که باشد دشمن مرخدا ی را و فریشتگان و راسولان
و رسل و جبرئیل و میکائیل را و کافر باشد و خدای عزوجل
دشمن کافران است و حروف و اوی یعنی او باشد اگر یکی
از اینها را دشمن دارد خدای تعالی دشمن او باشد و او کافر
باشد هر چند که نام فریشتگان مشتمل باشد بر جبرئیل و میکائیل

و این قرآن بیان را راست و بشارت مرؤمنان را
بفیه گفته اند که این قرآن راه نمایند است و مزد دهند
بشواب مرؤمنان را و ذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله
تعلقت به الباطنیة انه نزل علی قلب محمد دل الله الامام
ان محمد انشا للاروف و آکسنة فاسد لقوله تعالی
قل انما اجتمعت الانس والجن الایه و الثاني انزلنا
قرآنا عربیاً و قوله لا تعجل بالقرآن من قبل
ان یقضی الیک وحیه الایه قوله عزوجل
من کان عدو الله و ملائکته
و رسله و جبرئیل و میکائیل
فان الله عدو للکافرین

لیکن مرایشانرا بدک و مخصوص کردن جهت بزرگواری
ایشان را و این دلیل که هر که یکی پیغامبر را یا یکی فرشته را دشمن
دارد کافر شود بخود بالله قذراتها قرآن این کثیر و جبرئیل
بفتح الجیم و کسر الراء من غیر همزة و میسکال علی وزن
میساعیل و قذرا نافع و ابو عمرو و حفص عن عاصم بکسر
الجیم و الراء من غیر همزة و میسکال علی وزن میسکال بلا
همزة و ابو کریم عن عاصم بفتح الجیم و الراء و همزة مکسورة بعد
الراء و میسکال و قذرا حمزة و الکسای جبرئیل و میسکال
لغتها جبرئیل و میسکال ای عند ما سریا نیه یعنی بنده
باشد بلغت سریانی و اییل الله بود قوله عزوجل
و لقد انزلنا الیک آیات بینات و
ما یکفر بها الا القاسقون
و هر آینه فرستادیم بتو آیتهای بیدار یعنی قرآن که همه خلق
از آوردن مثل او عاجز شدند بقول دیگر این آیات
بینات مجزات چون کلام حجر و شقاق قمر و قمر اصغر شجیر
و غیر آن و منکر نشوند باین آیتها مکر فاسقان یعنی
چو دران لعین و غیر ایشان که از دین راست بیرون آمدند
قوله عزوجل و کما عاهدوا عهد
بنده فریق منهم بیل اکثم
لا یؤمنون
خدای تعالی عهد کردنی یعنی خود را بیکدیگر دادند

عهد را که می از جهودان بقول مقاتل شکند آن عهد
 با طایفه از جهودان بل که بیشتر ایشان نمی کردند و آنست
 الطرخ کما قال الشاعر **شعر**
 بطرف الی عنوانه فنبذته کنیزک بغلا اغلقت لیلک
قوله عز وجل و ما جاءهم رسول
من عند الله مصدق لما معهم
نبذ فریق من الذین اوتوا
الکتاب کتات الله
وراء ظهورهم کانهم
لا یعلمون و چون بیامد ایشان از رسول
 از نزد خدای تعالی یعنی محمد علیه السلام رسول ذات
 کوی دادنده مراد کنایه با ایشان است یعنی تودیت و
 موافق دی اصل توحید و در بعضی از شرایع بیفکند گروهی از
 اهل کتاب یعنی از جهودان کتاب خدای را از پیشتهای
 ایشان و گویند که ایشان نمی دانند و بعضی گفته اند قوله
 نوراً ظهورهم و این مثالی است مراد کنایه که کتاب کار
 کنند پس تودیت را فرو گذاشتند و کتاب جادوی کار می کرد
 این آیت بیاید **قوله عز وجل و اتبعوا**
ما تنزلوا الشیاطین علی
ملک سلیمان پس روی کردند قائلان
 جهودان سر جادوی را که دیوان میخوانند در عهد سلیمان علیه

و جادوی نکرد سلیمان علیه السلام ولیکن دیوان جادوی
 کردند قائلان الشیاطین علی ملک سلیمان
 ابن عباس گفت ما تتبع مقاتل گفت ما کانت تنزلوا
 الشیاطین فتنی گفت ما دوت الشیاطین
 و معنی علی ملک سلیمان کلی گفت فی ملک سلیمان مقاتل گفت
 علی عهد سلیمان و بعد از این شیاطین دیوان و بریان اند
 بعضی گفته اند که شیاطین آدمیان اند که هر وقت در جای را شیطان
 گویند بقول دیگر ما کانت تنزل الشیاطین علی ملک
 سلیمان و ما کفر سلیمان ای صناعتی الخ و گفته اند
 تحت السرور و این قصه جنان کردند که دیوان را بنوشتند
 بر آصف بر بستند و جنان نمودند که آصف بیاموخت و سلیمان
 را علیه السلام و آن نوشته ها در زیر کوس سلیمان و مضی آن
 نهادند در خانه که خزینه او دلی و وقتی که سلیمان را علیه السلام
 مبتلا کردند ندیدلنا آن دیوان را بدانستند که از وی کارهای
 مستحک و ناشایست بدیدند و گفتند که او رخت سلیمان
 بنشت و آن جادویها را در زیر رخت بنهان کرد چون سلیمان
 بملک باز بنشت آن دیوان برگشتند چون سلیمان علیه السلام
 از بنیان در گذشت و دیوان را معلوم گشت و قات و می آن نوشته ها
 جادوی با یرون آوردند و بمردمان که این علم سلیمان بود سلیمان
 ملک خود را باین میداشت نادانان این سخن را بدید و قصه کتاب
 خدای را از بر رخت انداختند و کتاب جادوی را بدید و رفتند

و مرجع اهلان قوم خود را می آموختند تا خطا ام دنیا می گرفتند
و هر که عالم بود این سخن را از دیوان نه پذیرفت و ملک سلیمان را
از فضل خدای می دانست نه از جادوی اینست معنای کلام خدا
که و ما کفر سلیمان یعنی و ما سحر قوله عزوجل و لكن الشیاطین
کفرنا و لكن دیوان کافر شدند و جادوی کردند قال المصنف
رحمه الله الکلام فی هذه الآية علی أربعة اوجه فی بیان
معانیها و بیان قضیته و بیان حکمتها و بیان قرائتها
است الوجه الاول فقد ذکرنا قوله عزوجل
**يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرُ وَمَا
أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ مِنْ بَابِلَ
هَارُوتَ وَمَارُوتَ**

دیوان می آموزند مردم ما را جادوی که در روزگار سلیمان
کرده بودند و جادوی سبک دستی و نمودن چیزی که نبوده
و جنان باشد که نماید چنانکه سراب بیند و آب بندارد و بعضی گفته
اند که جادوی شعبده گردان است که آن را حقیقت نباشد و بیشتر
جادوی دیوان کرده اند و ایشان بیرون آورده اند که ایشان لطیف
ترند در رخت تنگی و نازکی دارند که حرم ایشان کثافت ندارد
لا حرم صنعت شعبده و سحر بیرون آورده می آموزند
مرد ما را قوله و ما أنزل وأنجه فرستاده شد و در فرشته
بابل نام ایشان هاروت و ماروت است و مراد از فرستادن
الهام بود که بدلائل ایشان رسیدی بسبب معوق آن و بقول آخر

نموده باشد

ملکین

ملکین بکسر اللام و ان دو ملک بودند تا از دیان که مولى تعالى
سوا ایشان را مال را اسلام گماشت کرده بود لکن چون جادوی آموختند
و خلق را داد آموختند و مولى تعالى را ایشان از عقوبت کرده و الا که
أَصْحَابُ بَابِلَ دیگر این مافقی است و خود و عطف است بکلمه
و ما کفر سلیمان یعنی کافر شدند سلیمان و فرستاده نشد جادوی
آن دو فرشته و در اینجا تقدیم و تأخیر است یعنی لکن دیوان کافر شدند
و می آموزند مردم ما را جادوی بابل که هاروت و ماروت و مولى
تعالى فرستاد جادوی و آن دو فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل
ندید که جبرئیل گفت که خدای تعالی جادوی را فرستاد و سلیمان
بزرگان جبرئیل و میکائیل هاروت و ماروت را نام دو مرد کرده
بقول دیگر ایشان مهتران دیوانند و ایشان را طاع ایشان
جادوی کردند و آن دو دیو گویند که کافر مشوا و بعد از اظهار رنجت
درد و نقیامت و این قول قاضی ابوعامر عامرست و از شد
قتاس نیز روایت آمده است م برین وجه **قوله عزوجل**
**وَمَا يَعْلَمُونَ مِنَ أَحَدٍ
حَتَّى يَقُولَ أَلَمْ نَكُنْ فِتْنَةً
فَلَا تَكْفُرْ** و می آموزند کسی را جادو
تا آنکه آله نکویند ما فتدایم یعنی از مایه می کشیم شما را می آموزیم
تا ساز ما می که این کار کنید یا نکند پس گویند آن جادو که کار
مشویی جادوی میکن و این دلیل است
و لکن کار کردن بوی کفر باشد چنانکه

حق خود
دیگر

دعا باشد آموختن و لیکن کار کردن روان باشد **قوله عز وجل**
فیتعلمون منہما ما یفرقون
بہ بین المکر و الزوجہ پس کافران
 می آموزند از آن دو فریسته آنچه جدا کنند بوی میان شی
 و زن بقول دیگر افسون خوانند بر بند مردی را
 با جدا شود از زن و بر آتش کبر و جدا شود **قوله**
عز وجل و ما ہم بضارین
بہ من احد الا باذن اللہ
 و نیستند ایشان زیان کنندگان یعنی جادوان زیان
 کردن کسی مگر بفرمان خدای عزوجل **قوله عز وجل**
و یتعلمون ما یضرہم
و لا ینفعہم و می آموزند ایشان را
 جادوی آنچه ایشان را زیان دارد در دامن جهان و سود نکند
 درین جهان **قوله عز وجل و لیتد**
علموا لمن اشتریہ ما لہ
فلا یرجع من خلاق
 و هر آینه بدانند جهود آمران کسی را جادوی اختیار کند
 که او را نیست در قیامت نصیبی ازین **بقول دیگر**
 مرد و راستکاری بقول دیگر خدای میان ایشان
 از سخن جانی باشد که میان زن و شوی دروغ گویند تا جدا
 شوند بقول دیگر این زوج را حق است یعنی سخن جانی

میان دوستان جدایی افکنند و اما الوجه الثاني
 فی بیان قصتها ابو القاسم قشیری گفت ظاهر ترین دعا
 یتھا آنست که عبد اللہ مسعود و شاه مستران عبد اللہ
 رضی اللہ عنہم روایت کردند چون فساد و معاصی از فرزند
 آدم بسیار شد و طعن و تعمیر از فریشتگان نیز می شمار
 شد گفتند خدا یا کسانی آفریدی که در یکسانی تو شرک آید
 و معصیت می کنند و بخون با حق می ریزند و فریشتگان دعا
 ملاکت فرزند آن آدم می کردند فرمان آمد اگر شما حاجی ایشان باشد
 و در شما شہوت نیم شما همان کنید که ایشان می کنند گفتند سبحانک
 ما کان ینبغی لنا ان یفعل ذلک پس فرمان آمد دو فر
 از بهترین شما اختیار کنید هاروت و ماروت را اختیار کردند
 تعالی مرد و را بر زمین فرستاد و در آنها دایمان شہوت بآفرید
 و سرایشان را بزمورد آرد میان مردمان حکم کند هنوز مای
 برایشان نگذاشته بود که در فتنه افتادند و آن قصه جان بود
 که در بی بختی بزمورد یک ایشان آمد با جمال زخمی نام بقول
 دیگر این زخمی بر صورت زنی آسمان بر زمین آمد از بهر آسمانی
 ایشان را پس آسمان باز رفت بقول دیگر آدمی بود با جمال
 با قول نظری که در روی گردید مرد و عشق او مبتلا شدند و هر
 صبر کردند نتوانستند از وی باز بودند پس از وی تن او را عوام
 طلب کردند آن زن اجابت نکرد گفت می بخورید و در دین
 من در آید و خون ناحق بکشید تا من اجابت کنم شما را بعضی گویند

هنرمه کار را اجابت کردند و بعضی گویند که می خوردی را اجابت
کردند و چون می بخورند با وی زنا کردند پس همان مردی که کسی
ایشان را بدید آن کسی بگشتند مولی تعالی آن سزایشان را با فرشتگان
کشف کرد تا می نگرستند آن آسمانها در آن وقت که ایشان آن فاجعه
می کردند جمله فرشتگان برسیدند و فرغ در میان ایشان قیام
آنان وقت باز کار ایشان بجز آموزش خواستن آدمیان چیزی دیگر
نیت بقول دیگر آن زهره گفت شمار اطاعت ندادم
تا نام بزرگ خدای تعالی را برانیا موزید زهره آن نام بزرگ خدای
تعالی از ایشان بیاورخت و آن نامی بود که چون ایشان بگفتندی
بقوت آن نام آسمان برآمدندی و زهره آن نام بزرگ خدای را
عز وجل خواند و آن نام آمد و مسخ گشت و سازه زهره شد عبد
عمر رضوان الله عنهما چون زهره را بدید گفتی که لا مخرجاً به ولا
اخلاً که این دو فرشته را در عذاب افکند و می آید مومنین عمر رضی
عنه روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت لعن الله سهیلاً
فاته كان عسلاً ولعن الله الزهرة فانها فتنة الملكین
کلی کتب این سه فرشته بودند یکی عزایض بود و هو هادیه
و دوم عزایا و هو مافوت و سیوم عزاییل شربت را در میان
ایشان موبک کرد عزاییل بر رسید عزرا آمد و آموزش خواست مولی
تعالی و در احوال خویش باز بود چهل سال بحده کرد پس سواد سجده بر
داشت باز آن وقت باز سردر پیش افکند است از شرم خدای
را عز وجل چون این دو فرشته این خلاف کردند توبه کردند و نمود

ادریس سفیر علیه السلام رفتند بقول دیگر بنزدیک می
رفتند که او سفیر نبود و گفتند ما تو برین درگاه حرمی می بینم
داشاعت کن چون شفاعت کرد مولی تعالی برایشان توبه کرد
عذاب این جهان و عذاب آن جهان ایشان عذاب این جهان را عذاب
کردند پس مرد و را بویها ایشان بیا و بختند بقول دیگر
از بالاتا به بستی ایشان بندها بر نهاده اند یعنی از فرق تا قدم
ایشان و عذاب می کنند بقول دیگر در جای انباشته را آتش
تا در قیامت **سوال** روا باشد که بر فرشتگان گفت
و کعبه رود **جواب** بر رسولان ایشان روا
نباشد اما بر عامه و غیر ایشان روا باشد بقول تعالی
لا یعصون الله ما امرهم بر رسولان ایشان حمل کنیم
یا بر جماعتی مخصوص و همان فرشتگان عذاب اند
جواب دیگر تا بطبع ملاکی باشند
مرا ایشان را استقامت باشد و بآل بودند از عصیان و مرد
ایشان را استقامت باشد سیدی گفت که دیوان آسمان
بر می رفتند و هر یکی را مقام و مقامی بود که چون فرشتگان
می شنیدند و از مرگ آدمیان و غیر آن اخبار بکا هکذا می شنیدند
و در کماله هفتاد و دو غزوات می کردند و کتابها می نوشتند
آدمیان آن اخبار دیوان اعتقاد می کردند که دیوان غیب می
دانند سلیمان علیه السلام آن کتب را جمع کرد و در صندوق
نهاد و در زیر تخت خود نهادن کرد و گفت هر که بگوید که دیوان

غیب می داند بکشم او را چون سلیمان را علیه السلام وفات
رسید دیوان همچنان کاری کردند خلقت از معلوم گشت که دیوان
غیب فی داند پس عالمی که در روزگار سلیمان بیغام بر علیه
السلام بودند در گذشتند و از بعد آن قومی دیگر بیرون آمدند
از جهودان مثل دیوان بر صورت آدمیان و سیرت دیوانی
و گفتند که سلیمان جادو بود و ملک را ایجاد می داند
چنانکه بیان کردم تا آنکه اله که خدای تعالی مصطفی را
علیه السلام بر سالت فرستاد و این آیت فرستاد و برات سلیمان
از کفر و سحر ظاهر کرد و اختلاف کرد که بایں لجأت عایشه
رضی الله عنها بنزد یک کوفه است بقول دیگران بابل
بد ماوند است و اما فی بیان حکمتها الوجه الثالث
بدانکه جادوی کردن کفر است و اعتقاد کردن بآن نیز کفر است
و اما تعویذ نوشتن و افسون خواندن بر انواع است
مرجه مثل سحر ایل باشد چنانکه ایشان هفت ستاره
را می پرستند و اعتقاد می کنند که نوایب زمانه و حوادث
روزگار از ایشان است و هر که خیر و محبت و الفت خواهد
افسون تعبیر بر طالع مشتری سازد و هر چه سوختن
و بستن مردی و دشمنی و تحصیل شرور باشد بر طالع
نخل انکاه دارد و هر چه گشتن و طاعون باشد بر طالع
کنند و ایشان کافرانند و بعضی دیگر از جادوان دموی کنند
که آدمی را خروس و خر و شکوید انده بر خم و بر جاز و ب

بر نشینند و در مدت اندک مسافحه و قطع کنند و وقت نزدیکی
ایشان نیز کافرانند که تعبیر اعیان و تقلید اجسام گیتی تواند کرد
مکرد و الجلال والا کرام و افاضات قومی اند که مقدرات و وحدا
خدای عزوجل و بر سالت بیغام بران لیکن چنین گویند با سید
مان که بریان ما را فرمان برداری کرد و بد بخواند افسون و عوید
که در وی نامها و بزرگ خدای است عزوجل پس خبر بد میدادند
غیب که هر که چیزی بدزدد ما افسون خواهیم و در ناخن کنیم
بدانیم که کی برده پس صورت حیوان را بکشد اینم تا گویند که در
هوای بصریم و هم بالله تعالی کافرون لقول علیه السلام
مَنْ آتَى كَاهِنًا فَصَدَقَهُ فَقَدْ كَفَرَ مَا أَنزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ
علیه السلام چون مصدق او کافراست مدعی او اقلید
بود نوع دیگر آن که این دمویها میکنند و دعوی دارند غیب
نکنند اما بنام خدای تعالی افسون کنند و تعویذ
یا شبک دستی و شعبه سازند این کفر باشد فسق باشد
اگر یا احت او اعتقاد کند کافر شود اما امام اعظم صافی
ابو حنیفه گفت رحمة الله علیه که جادو را بکشند و توبه نری
قول نکنند اگر توبه کند پس تادیر شدن باشد بر وی چنانکه
توبه نرند و چنین آورده اند که کنیزکی بود در محضه راضی
عنها جادو بود و جادوی کرد و جادوی او را یافتند و اقرار کرد
که من کرده ام محضه مرعید الرحمن زید را فرمود تا آن کنیزک
را بکشد و اما الوجه الرابع فی بیان قسراتها قسرا

این عاصی و کسائی و لیکن الشیاطین و قسراً این
عباس ملکین بکرم اللام قوله عزوجل ولبئسا
شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون

و بدجیزی که فروختند جا دوان بان جادوی تنهای خویش را
یعنی اختیار کردند بر خود عقوبت دوزخ از بهر منفعت دنیا
اگر می دانند حقیقت داشت قوله عزوجل
ولو انهم امنوا واتقوا لمتوبه من
عند الله خیر لو كانوا يعلمون
و اگر ایشان یعنی جهودان بگویند و بپوشانند از کفر و جور با
خدای تعالی مرا ایستاد بجهنم و کفر و جور اگر می دانند و اما متوبه
منفعه من الثواب واصله الرجوع بسبب تقوی نبوی که جهودان
را که رسول را علیه السلام ناسزا می گفتند قوله عزوجل
یا ایها الذین امنوا لا تقولوا راعنا
وقولوا انظرنا و اسمعوا و لكافر
عدا بکم رب نزول
این آیت آن بود که جهودان علیه السلام لعنه الله علیه راعنا
از مسلمانان شوندند و ایشان را از آخرش آمد که این بلغت ایشان
چنین بود که اسمع و لا سمعت بایکدیگر گفتند که یا محمد را دشنام
می دادیم در سر پیش ازین بر این اکتون آشکارا بگویم
او ندانند و زی این کلمه را می گفتند سعد معاذا انصاری
رضی الله عنه این کلمه را بشنید و او لغت ایشان می دانست

گفت

گفت بدان خدای که جان محمد بن مریم است که اگر می شنوم
از مردی از شما که مرسل خدای را این کلمه گوید بگوشت
بزنم جهودان گفتند که شما نیز عین می گوید مولی تعالی این آیت
فرستاد و معناها ای الکسانی که گوید اییدیکانکی خدای
لا تقولوا راعنا مگویند راعنا ولیکن بگویند قولوا انظرنا
ولیکن انظرنا احقالاتی دارد که از نظر بود و احقالاتی دارد
که از انظار بود و معنای انظرنا و اسمعوا ای بنگرید با و گوش
دارید یا نه فرموده می شوید و مرکبان ذات عذاب در
ناک بعضی گفته اند که ایشان چنین می گفتند که راعنا و انان
را عی غم را می خواستند بقول دیگران کلمه
از دعوت می گرفتند چنانکه قرات شیخ حسن بصری است
راعنا بالتبیین من الوعونه و هی الحاقه لغتها المرافعا
الاصغا والاستماع و الحاقه ففوله عزوجل
ما یؤذ الذین کفروا من اهل
الکتاب ولا المشرکین
ان ینزل علیکم من خیر
من ربکم دوست ندانند آن کسانی
که کافر شدند ندانند جهودان مدینه و ترسیان بنی قریظ
و مشرکان عرب که فرستاده شود به پیغامبر شما ای
مؤمنان هیچ نیکنی از خدای شما از وحی و از شرع اسلام
قوله عزوجل و الله مختص بر حمته

من يشاء والله ذو الفضل العظيم
وخرای عزوجل برکنند و مخصوص کرد اند ثبوت و استقامت
انرا که خرامد و آن کس که اهل باشد ممان را بخدای تعالی خداوند
فضل بزرگ است بر آن کس که مخصوص کند به بیغما بر
اسلام دین آیت سه بار کلمه من یاد کرد اول ^{تجسوس}
دات و دوم موصله داوس سوم مو ابتداء غایت را که ابتداء
انرا الی خداوند باشد عزوجل و الاختصاص فقال ^{الخصوس}
وَمَا يُلَاحِظُ قَوْلَهُ عِزُّوَجَلَّ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ
أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا سَبْعُ ثَلَاثِينَ
این آیت آن بود که جهودان سرگردانیدن قبله را منکرمی
و می کنند که نسخ روا نباشد که این بشیانی باشد بر خدای تعالی
و بخدای عزوجل شیانی روا نباشد مای گویم این آیتها حکمت
و مولی تعالی این آیت فرستاد و معناها این عباس گفت
رضی الله عنهما که ما یدل کنیم آتی تا بگذاریم همچنان الاله همت
از منسوخ در ثواب و گفته اند که آسان تر از آن باشد بر مؤمنان
نیاج گفت که فدای آن در روز منسوخ گشت و قضا شروع
شد و ثواب آن بیشتر باشد و قال در سوره انفال منسوخ
و قتال یک مؤمن را در کافر مشروع شد او مثلای مثل آن در
ثواب یعنی قبله بیت مقدس را منسوخ کردیم و کعبه را مشروع
کردانیدیم **قوله عزوجل ان الله يعلم**
ان الله على كل شيء قدير

او نمی دانی یعنی می دانی که خدای عزوجل بر همه چیزها توانا است
از باطل و منسوخ و النسخ علی نوعین لغوی و شرعی فاللغوی
ثلاثة قيل هو ابطال شيء واقامة الاخری مقامه وقيل
هو الازالة يقال نسخت الشمس الظل اي ازالته وقيل
هو نقل الشيء من مكان الى مكان يقال نسخت
الكتاب اي نقلت من كتاب الى كتاب والنسخ في القرآن
على ثلاثة اوجه منها ما يكون رفع الحكم مع بقاء التلاوة
كقوله تعالى فقد موافق ^{الذي} بخوبكم
صدقته وقوله تعالى كتب عليكم
ان احضروا احداكم الموت
وقد يكون رفع التلاوة مع بقاء الحكم كما قال
ابو موسى الاشعري رضي الله عنه كنا نقرأ سورة
علي عهد رسول الله عليه وسلم ولم يبق تلاوتها وما اخنط
منها الا آية واحدة **كقوله تعالى يا ايها**
الذين امنوا لم يقلقوا ما
لا تفعلون فيكتب شهادتكم
في اعناقكم وتسالون وفي سورة اخرى لو كان
لان آدم وادريان من ذم لم يبق الا آية اخرى
والشيخ والشقة اذا نيا فانحوتهما البتة نكالا
من الله والله عز وجل حكيم والمثالث رفع التلاوة والحكم
صا الصلوة الى بيت المقدس وصوم عاشوراء فرائضها

قُرْآنِ عَامَرٍ نَسِخَ بَعْضُ الْقُرْآنِ وَالْباقُونَ بَقِيَّتُهَا وَكُلُّ الْقُرْآنِ
 وَنَسْخِهَا بَعْضُ الْقُرْآنِ أَيْضًا يَعْنِي نَسِيَانِ دَرْدِهَا دَارِمْ بِقَوْلِ
 دِيكَرِ فَمَا يَمُوتُ بَرَكَاتُ وَقُرْآنِ كَثِيرٍ وَأَوْعَدُ وَنَسَاكَهَا
 بَفَتْحِ الْقُرْآنِ وَالسَّيْنِ مَهْمُوزًا أَيْ تَوَجُّعِهَا وَالْباقُونَ بغير
 هِزْمَعِ ضَمِّ الْقُرْآنِ وَكَسْرِ السَّيْنِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ
 أَلَمْ تَعْلَم أَنَّ اللَّهَ لَهُ مَلَكُ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ
 اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ أَوْنَدَانِسْتَهُ
 يَعْنِي دَانِسْتَهُ كَمَا خَدَايَ رَأْسَ عَزَّ وَجَلَّ بِأَدْنَاهُ كَمَا نَهَا
 وَزَمِيهَا وَقَدَّرَتْ تَصَرَّفَ دَدِينِ هَرْدِ وَنِسْتِ مَرِثَمَا
 بِحَزْنِ خَدَايَ قَالِي دُوسْتِي وَكَارِ سَايِي كَمَا شَمَاسَازِ دُونَهُ يَادِي
 كُنْدَهُ كَمَا دَدِمَهَاتِ دَسْتِ كَبُرْدِ آيَتِ دَدَنَا كَيْدِ نَسِخِ آمَدِ
 كَمَا صَلَاحِ بِنْدِ كَانِزِ آيَتِ كَمَا مَصْلَحَتِ آيَتِشَانِ دَرْدَانِ حَزَنَاتِ
 وَقَتِ بَاشَدِ وَازِ بَعْدِ آيَتِ مَصْلَحَتِ بِيَزِي دِيكَرِ بَاشَدِ مَرَا نَزَا كَبُرْدِ
 كَمَا مَصْلَحَتِ أَوْدَانِدِ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمْ تَرِيدُونَ
 أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا
 سَأَلَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ آيَتِ دَرِشَا
 عَبْدَ اللَّهِ أَيْ تَحْزُونِي وَجَاعِي أَرْقُوشِ آمِدْ كَمَا دَرِشَا
 عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِجَا مَسْتَنْدِ كَمَا تَوَكَّرُومَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنْ
 الْأَرْضِ يَنُوعًا أَجَنَانِكَ تَسُودُهُ سَمَانِ
 يَادُودِ آيَتِ بِيَامِدِ وَمَعْنَاهَا يَامِي خَوَامِدِ كَمَا سَأَلَ كُنْدِ

ای جبروان

ای جبروان از رسول علیه السلام شما چنانکه سوال کردند موسی را علیه
 السلام که بیش ازین بندگان شما و آن سوال کنندگان بهشتا دتن بودند
 که گفتند اَرَأَيْتَ اللَّهُ جَعَلَ وَكُفْرًا كَمَا نَزَلَ سَوَالِ مِي كُنْدِ وَبِي بِرَسِيدِ
 از رسول علیه السلام از کیفیت خدای تعالی چنانکه قوم موسی
 از موسی کرده بودند و بعضی گفته اند که این امر معنی است
 قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَتَّبِعْ الْكُفْرَ
 بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ
 وَهَرَكَةُ بَدَلِ كُنْدِ كُفْرًا بِإِيمَانِ يَعْنِي إِيْمَانِ رَأْسَ بَازِ دَارِدِ وَكُفْرِ
 رَأْسَ اخْتِيَا كُنْدِ هَرَانِهْ كَمَا كَرْدِ بَاشَدِ رَأْسَ رَأْسَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ
 وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ رَدُّوا
 دُونَكُمْ مِنْ بَعْدِ مَا نَزَلَ
 كُفْرًا أَحْسَدٌ أَمْ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ
 مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ شَرَانِ
 دُوسْتِ دَاشْتَنْدِ بِيَايِ از آيَتِشَانِ يَعْنِي أَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا بَازِ بَرِيدِ
 از بَرِ كَرِيدِ شَمَا بَازِ حَالِ أَوَّلِ كُفْرِ آوَرْدِ چنانکه اَوَّلِ بَرِيدِ
 جَسَدِي كُنْدِ بَرِشَا از بَرِشَا خَمِشِ يَعْنِي رَقَامِي دَانْدِ از خَمِشِ
 از حَسَدِ كَرْدِ بِقَوْلِ دِيكَرِ بَقَرِ مَوْدِنِ آيَتِشَا تَرَا حَسَدِ كَرْدِ
 از خُودِ مِي كُنْدِ از بَرِشَا نَكِي كُنْدِ آمَدِ مَاتِ مَرِشَا از دُوسْتِ بِيَايِ
 مُحَمَّدِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرِ قَوْدِيتِ سَبَبِ تَزْوِيلِ
 آيَتِ آن بَرْدِ كَمَا فُتِحَ صَرْفُ كَاوَرْدِ وَكَوَرْدِ بِنِ قَبِيلِ كَمَا جَبْرُوانِ بَرْدِ
 مَرِ قَارِ بَازِ رَأْسَ رَأْسَ بَعْدِ بِنِ إِيْمَانِ رَأْسَ رَأْسَ كُنْدِ بَعْدِ

قتال احد که باز کردید از دین محمد علیه السلام بدین خویش
 یا بدین ماله می دانید که شایسته رسیدن درین حرب و بروایت دیگر
 حبی بن اخط و ابویاس بن اخط و کعب بن اشرف که سرور
 جودان بودند لعین الله علیه و الحنازی بن سخن گفتند
 عاریاب را و حذیفه که به دین ما دراید عمار گفت که من عهد
 باخدای تعالی که مرکز محمد علیه السلام کافر نکردم و وعید
 نقض عهد طاعت و حذیفه گفت که خدای من الله است
 و بیغایب من محمد رسول الله است علیه السلام و امام من
 قرآن است فرمان بردار باشم و خدای خود را و اقتدا کنیم
 به رسول خود و کار کنیم بکتاب فریدگار خود تا یقین من رسد
 یعنی مولک مراد را بجهودان لعین گفتند و الله قد اشرب
 قلبی که ما حبت محمد گفتند با الله که در خود ده شده است در لاه
 شهادت و سستی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم این خبر
 به رسول رسید رسول علیه السلام موبش از آنکه صواکت
 و دستکار گشتید پس این آیت بیامد چنانکه یاد کردیم
 و از آن اعتقاد جهودان خبر داد تا افشرا ایشان بر حذر را
قوله عز وجل فاعفوا و اصفحوا
حتى یأتی الله بامر بامر بامر بامر بامر بامر بامر بامر بامر
 بکرد آنند از ایشان تا بیاورد خدای تعالی فرمان خود را بآن
 ایشان بقول دیگر تا فرماید حضرت خدای تعالی شما را
 قریظیان و بیرون کردن بنی نظیر و کشادن خنجر بقول دیگر

روز قیامت را خواست **قوله عز وجل ان الله**
على كل شیء قدير که هر آینه خدای
 تعالی بر همه چیزها توانا است رسول گفت علیه السلام مرعا
 را رضی الله عنهما آن دین ما جسد تنها را یهودی گفت
 الله و رسول الله علیه السلام جسد و ناله علی القبله و الجمعه
 و آمین خلف الامام و السلام و قوله جسد انصب ینزع
 من و هو الام ای الجسد کفارا انصب یا لورد تقدیر برود
 نکم کفارا و قیل علی الحال چون مؤمنان را از صحبت جهودان نمی
 کرد بعضی فرمود از بعد از آن از آنجا که ایشان است در دین می نماید
 چنانکه گفت **قوله عز وجل قلها تو ابرها**
نکمان کنته صادقین
 بگوی یا محمد که بیارید حجتها و خود را برین گفتار که می
 گوید اگر راست گویانید پس حق عز وجل یان کرد که در بهشت
 که رود **قوله عز وجل یلی من اسلم وجهه**
لله وهو محسن فله اجر عند
ربه ولا خوف علیهم ولا هم
یحزنون که چنانکه است که خدای عز وجل می گوید هر که خالص
 گردد دین خود را و سرخدا را عز وجل نکو کار باشد قول دیگر
 هر که کردن نهد فرمای خدای را و دین زمین نهد و سجده کند و
 او کرده بود بیکای خدای تعالی و برسانت محمد رسول الله علیه

بگویند که اینها
 معقول است

و حقیقت قرآن اوراست مژدو بزر خدای عزوجل و آن
 بهشت است و ترس نباشد برایشان از دوزخ و اندوختن نکردند
 از قوت بهشت لغتسابی در دما قبل است و اثبات ما بعد
 را قوله اسلام ای اخلص و انقاد كما قال زید بن
 عروبن یمنی فی اثبات الاخلاص بالاسلام **شعر**
 وَاَسْلَمْتُ نَفْسِي لِمَنْ اَسْلَمْتُ لَهُ الْاَرْضُ خَيْرٌ مِنْ اَنْفُسِ الْاَسْلَامِ
 دَخَاها فَلَما رَاها اسْتَوَتْ عَلَيَّ الْمَاءُ اَزْ سَمِي عَلَيْهَا الْجَلَا
 وَاَسْلَمْتُ وَجْهِي لِمَنْ اَسْلَمْتُ لَهُ الْمَرْزُومُ نَحْلٌ عَذْبٌ اَزْ لَاجِلَا
 اِذَا هِيَ سَقَتْ اِلَى بِلْدَةٍ اطَاعَتْ فَمَحَتْ عَلَيْهَا سَحَابَا
 عَنَّا الْوَجْهَ عَنْ اَلَّذِينَ فَكَذَاهَا مَا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ
 وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ اَنْصَارِي عَلَيْهِ شَيْءٌ سَبَب
 نزول این آیت آن بوده که چون وفد بنی نضیران بزر در سواد
 آمدند علیه السلام اخبار یهودان بیامدند و با ایشان منا
 ظره کردند و آوازها برداشتند یهودان گفتند مژد ترسیان
 را که شما بر چیزی نیستید و رسالت عیسی را علیه السلام منکر شدید
 و ترسیان گفتند که شما یهودان بر چیزی نیستید و رسالت
 موسی را علیه السلام منکر شدید این آیت بیامد چنانکه گفته شد
 معنی وی آنست که یهود این گفتند نیستند ترسیان بر چیزی یعنی
 بر دین حق **قوله عزوجل و قالت النصارى**
ليست اليهود على شيء وهم يتلون
الكتات و گفتند ترسیان که نیستند

یهودان بر چیزی یعنی یهودین و ایشان می خوانند کتاب
 یعنی تورات را و انجیل را و می دانند که ایشان هر دو قریب
 چیزی نیستند که خدای و به بیغامبران و کتابها و آنچه که
 که بیغامبران محقت نمی کردند سفیان ثوری رحمه الله این
 آیت می خواند گفت و الله که هر دو فریق راست گفتند **قوله**
عزوجل كذلك قال الذين
لا يعلمون مثل قولهم قال الله
يحكم بينكم يوم القيامة
فما كانوا فيه يختلفون
 همچنین گفتند آن کسانی که نمی دانند کتاب یعنی مشرکان
 عرب و مغان مثل قول ایشان یعنی مثل قول یهودان که دین حق
 ما داریم پس خدای تعالی حکم کند میان ایشان در روز قیامت
 در آنچه یکدیگر را خلاف کرده باشند در وی یعنی غایب از ایشان
 را که بهشت جای کیست **قوله عزوجل**
ومن اظلم ممن منع مساجد
لله ان يذكر فيها اسمه
وسعى فخرها اولئك
ماكان لهم ان يدخلوها
الا خائفين این آیت در شان
 بن استیسیانوس المرومی آمده که زکریا و یحیی را کشتند
 علیهما السلام طوطوس بیامد با سباه روم و بیسی خلق را

از ایشان بکشت و بیت مقدس را خراب کرد و تورات بسوخت
 تا روزگار را میرالموئسین عمر رضی الله عنه خراب بود در عصر
 نوحی سمور شد و می را ممکن نبود که در آمدی از بن عاز
 او مکر ترسان که اگر بدانستندی مرا و را بگرفتندی و کشتندی
 حسن بصری و شدی و بعضی از مفسران گفتند که این
 تحت تصور بود که جهودان را بکشت و بیت مقدس را خراب
 کرد و مظلوم و زو میان با او یار شدند و ترسایان با ایشان
 بودند و بعضی گفته اند که این غلط است که تحت تصور
 از بابل بود پیش از عیسی علیه السلام و ترسایان از سر عیسی
 و امت اسمعیلیت آنست که گفتند کیست ستمکار تر علیکم
 کیست کافر تر از آن که می اندازد مردمان را از در آمدن مسجد
 و باز دارد از یاد کردن نام خدای تعالی در روی و بگوشد در خرابی
 او ایشانند که نباشد سرایشان را که در آیند در آن مسجد ها مگر
 این خواست معنی امر یعنی بترسایند ایشان را که در مسجد ها نیایند
 قتاده گفت که هیچ ترسار اینانند در بیت مقدس را که او
 بزنند و برانند قول دیگر این آیت در شان ایشان
 عرب آمد که مسلمانان را در عام خبیثیه باند داشتند
 از در آمدن مسجد حرام و از ذکر خدای در مسجد و این ستم بود
 در خرابی مسجد که عمارت مسجد در طاعت خدای تعالی باشد
 و مسلج در المظفر جمع یاد کرد از آن که هر گوشه از مسجد حرام
 مسجدهات علی حده بر قول اقل هر محرابی از بیت مقدس

مسجدهات قول دیگر مسلمانان در مکه مسجد ها بنا کردند
 چون ابو بکر و عمر از بهر خود هر یکی مسجدی ساخته بودند چون
 رسول علیه السلام بمکه آمد بدین مسلمانان از مکه بیرون شدند که
 مسجد ها را خراب کردند این آیت در شان ایشان آمد قول دیگر
 مراد این همه کافرانند که مسلمانان را از مسجد ها باز دارند و از موت
 که خدای تعالی با دروی قبادت و طاعت کند و در آمدن کافران در
 مسجد حرام پس از فتح مکه باین آیت بود که **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ**
فَلَا تَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بِالْآيَةِ **قوله عز وجل**
لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
 مرایشانراست در دنیا خواری یعنی
 سرزید بقول دیگر قطع مجید انصاری عن بیت
 المقدس بقول دیگر مراد ازین فتح قسطنطنیه
 است که وقت بیرون آمدن مهدی باشد که مکیان دوم
 از قسطنطنیه و غوری و غیران کشاده شود و ترسایان را
 بکشند **كما قال ابو هريرة رضي الله عنه لا تقوم**
الساعة حتى يفتح مدينة هرقل ويؤذن فيها المؤذنون
واشتغل الناس بالمال اذا ناهم آتي وقال ابن الجلال عليه
اللعنة قد دخل في اهلك فيلقون مالم ويبقائون و مر
 ایشانراست در آخرت عذاب بزرگ آن آتش و در آخرت است
الآيتين قوله عز وجل ولله المشرق

والمغرب فإينما تولوا فثم وجه الله

سبب نزول این آیت آن بود که قومی در سفر بودند شب تا دیکه گشت و ابرسیاه بر بالای سر ایشان ظاهر شد و ستارگان پوشیده گشتند و جهت قبله مشتبه شد تحری کردند و بعضی روی همین قبله آوردند و بعضی بسیار قبله و بعضی روی بر زمین قبله آوردند و بعضی با استدبار قبله و بعضی با استقبال قبله چون روز و هر یکی بدیدند که جهت قبله را غلط کرده بودند مکرانگی دل تنگ شدند چون بنزد رسول علیه السلام آمدند و از رسول علم سوال کردند از حال نماز خود این آیت بیامد و معنای وی سرخداي است عزوجل مشرق و مغرب هر کدام جانب روی آورده اند و آنجا قبله خدای تعالی بقول دیگر آنجا که روی آورده اید رضای خدای عزوجل یافتید قول دیگر آنجا که فرمان خدای تعالی که رسول علیه السلام نماز ایشان را قیاد داشت و نفرمود با ن آوردن

قوله عزوجل ان الله واسع

علیه السلام که مهربان خدای عزوجل فراخ گرداننده کار است بر بندگانش که در شریعت کار تنگ نکرد بر ایشان در قبله و دانات بر مصالح ایشان و قول واسع ای جواد نیست لا یمنع من رجا و لا یحرم من دعا و لا یمنع من شاکه و قول واسع بالمعصية و بعضی گفته اند که این آیت در نماز تطوع بر آجله آمد بقول دیگر در تحویل قبله آمد از بیت الله بکعبه عزوجل و قالوا اتخذ الله

ولدا سبحانه بل له ما في السموات والارض كل له قانتون

سبب نزول این آیت آن بود که چندان گفتند که عزیر بر خدای است و ترسایان گفتند که عیسی بر خدای است و مشرکان گفتند که فریشتگان دختران خدای اند این آیت بیامد در گفتار ایشان را و معنای وی آنست که گفتند که گفت خدای فرزندی باکی بر خدای ذات از آنچه گفتند نه جنات ایشان می گویند بل که سر او ذات آنچه در آسمانها و زمینهاست همه او را فرمان بردارند یعنی همه بنده اویند و همه می دانند که آفریدگار همه است بقول دیگر همه مقرر اند که بندگانش ویند بقول دیگر عزیر و عیسی و فریشتگان همه بندگانش خدای اند عزوجل و بنده کسی فرزندان کنی چگونه باشد قرا این عیسی قالوا یغیر الو او و الباقون بالوا و قول

عزوجل يدع السموات والارض اذا قضى امرا فانها تقول له كن فيكون

این آیت در شان ترسایان بنی محمدان آمده که وفای آورده بودند بنزد رسول علیه السلام نام ایشان سبیل و عاقب و اسقف و غیر ایشان مناظر کردند با رسول علیه السلام در حال عیسی رسول گفت علیه السلام که عیسی بنده خدای بود و رسول الله ایشان را بل گفتند که بر خدای بود و گفتند که هیچ کس خلقی بی

دیده آمده این آیت بیامد و معناها خداوند تعالی هست کننده
 آسمانها و زمینهاست بی انگشتان ها را مثلی بودی پیش از این و چون
 حکم کند هستی عاری را گوید مراد این باشد یعنی که درازل
 گفته است که باشد بکلام قدیم پس هر چیزی را در وقت ظهور کرد اند
 بقول دیگر چون کاری استوار کند گفتن درازل که باشد چنانکه
 کسی برودی هست کند چیزی را گوید کون عیسی همان هست کشت
 خواست را و بی بد معتزلیان گویند اکنون بگوید کون که هست
 خامد کرد و کلام خدای را مخلوق گویند و امر و نهی متعدد
 گویند و مذهب ما کلام او قدیم است و او متکلم یک کلام
 من الازل الی الابد و میان امر و نهی و تانی فی و تانی در ما شور
 و نهی باشد قدرتها قرا این عامر کن فی کون
 بالتصیب لایه جواب الامر بالقی و الیاقون بالرفع الخبر
قوله عز وجل وقال الذین لا یعلمون
لولا ینزلنا الله واتینا
آیه این آیت در شان یهودان مدینه بقول دیگر در
 شان ترسیان بنی نضال آمد و نادانی ایشان آن بود که خدای را فرزند
 بقول دیگر در شان مشرکان عرب آمد معنای وی آنست که گفته
 آن کسانی که نمی دانند چنانچه ما سخن نگوید خدای عز و جل را سبط
 که تو فرستاده خدای را بجز آنی که دلیلی باشد بر نبوت
قوله عز وجل کذلک قال الذین
من قبلهم مثل قوله لشایب

قلوبهم قد بینا الایات
لقوم یوقنون
 آن کسانی که پیش از ایشان بودند مانند گفتار ایشان یعنی قوم موسی
 گفتند که نگویم تا خدای را آشکارا بینیم و سخن او نشنویم و بگویم
 که موسی مغایر منست مانند یکدیگر آمد دلهای ایشان در خواستن
 محال هل ینبیدا کرد بنشانها بر نبوت تو مر قومی را که ایشان بی گمانند
 در رسالت تو **قوله عز وجل اننا ارسلناک**
بالحق بشیرا و نذیرا و لا تسأل
عن اصحاب الجحیم ما فرستادیم یا
 محمد بر راستی مژده دهنده مر مؤمنان را و بیم کننده مر
 کافران را و بر سیده کشی تو از اهل دوزخ سبب نزول این آیت بود
 که رسول گفت علیه السلام که اگر این یهودان و ترسیان را عذاب کند
 بگویند این آیت بیامد و اگر بقراءة نافع خوانی و لا تسأل یعنی التا و حزم
 اللام یعنی مبرر از اصحاب جحیم و آن قصه جنان بود که روزی رسول
 علیه السلام گفت کاشکی بدانستی یا مادر و پدر من چه کرده اند و
 حال ایشان چگونه است فریاد آمد که از حال ایشان مبرس که عذاب
 ایشان بیش از آن که تو می نداری و این نهی مرتفع عذاب ایشان باشد
 چنانکه گویند لا تسأل عن فلان فان حاله عظیم **قوله عز وجل**
و لئن ترضی عنک الیهود و النصارى حتی تتبع ملکم
 و آن قصه جنان بود که رسول علیه السلام خبری

برایمان آوردن اهل کتاب باین سبب رضای ایشان می جست
 این آیت باینکه هر که بخشنود نشوند از تو جهودان و ترسایان
 تائب روی نکنی کثیر ایشان را بقول دیگر تا باز نگردي بقبله
 ایشان **قوله عز وجل قل ان هدي الله هو**
الهدى بکوی یا محمد که راهی که بتکان را خدای عز وجل
 بوی خوانده است آن راه راست است که تو بران راهی نه ترسای و نه
 جهودی بل که دین حنیفا **قوله عز وجل ولي اتبع**
اهواهم بعدا الذي جاءك
من العلم ما لك من الله من
ولي ولا نصير و اگر متابعت کنی
 مراد های ایشان را یعنی کیش جهودی و ترسای را و قبله ایشان
 اختیار کنی از بعد آنکه بتو آمده است دانش یعنی قرآن که دیگران حق و
 باطلات و تشنگ کردن ملت ایشان در روی مذکور نشناختند
 ترا از خدای تعالی یعنی از عذاب خدای تعالی هیچ دوستی که ترا شفقت کند
 نه و یاری کنند که عذاب را از تو بگردانند و مراد ازین خطاب
 تمهیدات است هرگز رسول علیه السلام هوای ایشان را متابعت نکردی
 نه برخلاف حق که بنده اگر چه بزرگوار گردد از تحت امر و نهی خدای
 تعالی بیرون نیاید **قوله عز وجل الذين**
اتيناهم الكتاب يتلون
حق تلاوته اولئك يؤمنون
 این آیت در شان عبد الله سلام و یاران او آمده است و آن شیخ و کاتب

دیگر بودند که با جعفر طیار رضی الله عنهم از حبشه آمدند و بخیراء
 ناهت در میان ایشان بودند و هشت کیل از دهنانای شام با ایشان
 بودند در حق ایشان آمدن آیت بقول دیگر در حق همدیگر
 آمد و معناها آن کسانی که بدادیم ایشان را کتاب می خوانند آن کتاب
 سزای خواندن او یعنی متابعت می کردند کتاب ما را و جنان می خوانند
 که ما فرستادیم مجاهد گفت که متابعت می کنند قرآن را سزای متابعت
 او یعنی بوی کار می کنند او عبید که کت کلال او را حلال می دارند و ام
 او را حرام می دارند بقول دیگر می خوانند سزای خواندن او و الغناء
 میسر و در یافت معانی ایشانند که می گویند بوی یعنی محمد علیه السلام
 و اقلدی می کنند رسالت محمد علیه السلام **قوله عز وجل**
ومن يكفر به فاولئك هم
الخاسرون و هر که کافر شود محمد
 علیه السلام ایشانند زیان کاران بقول دیگر ازین آیتنا
 هم الکتاب است محمد اند و مراد ازین کتاب قرآن است و معنی تلو
 حق تلاوته آنست که کلال و حرام بگویند و مستجاب دانگاه
 دارند و بحکم کار کنند و مستجاب ایمان آرند و تاویل آن جزو موافقت
 حق و سنت و جماعت نکند **قوله عز وجل**
يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي
انعمت عليكم واني فضلتكم
على العالمين و اتقوا يوما لا تجزي
نفس عن نفس شيئا ولا يقبل

منها عدل ولا تنفعها شفاعة ولا هم
ينصرون ومعنى الاثنين قد يتناهما
مضى من قبل فلا تعيده والعدل الفداء بسحقا فرما
برداي ابراهيم خليل عليه السلام خبر داد که چو دان او را اعتقادی
داشت تا تحت باشد مرا بشا قوله **عز وجل** واذا تبلى
ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن
و یا دکن یا محمد چون آفریده کرد ابراهیم را خدای او بکلماتی
تخلصها بتمام کرد ابراهیم آن همه را شاه استغفران عبد الله عباس
گفت رضی الله عنهما آن ده شت بود پنج در سوره پنج در تراش
آن پنج که در سوره مضمره است شاق و مسوأل و موی بزدن
و فرق رات کردن چون بر سر موی باشد و آن پنج که بر تن بود ناخن
و خسته کردن و موی زیو بختن و بکندن و موی عانه ستودن و استغفار
بآب کردن و روایت دیگر از ابن عباس می آید رضی الله عنه که مو
تعالی مبتلا کرد ابراهیم بمناسک حج و آن وفوف عرفه مزدلفه بود و
طوافها و رمی جمات و سعی و غیره شیخ حسن بصری گفت
که مبتلا کرد خداوند جل و علا ابراهیم را علیه السلام بکارهای بزرگ همه
را تمام کرد و صبر کرد بر آن و دیگر ابتلا اول ستاره و ماه و آفتاب و غار
و دیگر ابتلا آتش نمود و در دیگر ابتلا هجرت که اتی مهاجرالی زنی
و دیگر خسته کردن بود از بس صدمه و بیت سال کی که نماز و روزه
ختن نفسه با قدم قبل الله اسم موضع و قبل الله
النجا این بقول محمد علی حکم ترمذی این کلمات سبی

بوده است دره سوره التوبه که التائبون الی آخره الیه و دره
سوره الاحزاب که ان المسلمین المسلمات الی آخره و دره سوره
سأل ما سأل الا المصلین الذين هم علی صلواتهم دائمون الی آخره
و قول دیگر این کلمات آن بود که **و اعبدوا**
الله ولا تشركوا به شیئا الیه بقول
این کلمات سواها و او است که در قرآن است یعنی دعاها بی
بقول دیگر آن بود که **الذي خلقني فهو يهدين** و الذي يهتدي
و يشقى بقول دیگر مبتلا کرد او را مال و فرزند و تن و دل مال
را فدای مهمانان کرد و فرزند را فدای قریان کرد و تن را فدای یزید
کرد و دل را فدای فرمان حسان کرد تا لاجرم منشور خلت بوی فرستاد
که **واخذ الله ابراهيم خلیلا** بقول دیگر
این کلمات سهام اسلام بود کلمه شهادت و آن بیعت است
و نماز و آن فطرت است و روزه و آن جنت است و زکوة و آن طهارت
است و حج و آن شریعت است و غزو و آن نصرت و طاعت و آن
عصمت است و جماعت و آن الفت است و امر معروف و نهی منکر
و آن بخت است فاتمهن پس این همه را تمام کرد و محافظت کرد تا اگر امت
امامت یافت **قوله عز وجل قال اني جا**
علكم للناس اماما فرما آن آیه که ما ترا پیشوایان
کردانندیم بقول دیگر ما کنده ایم مرتزایا مبرور خلق را تا
بنواقد کنندار میان بقول دیگر ما ترا پیشوایان کردانندیم
قوله عز وجل قال ومن ذریتی قال

لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

خلیل صلوات الرحمن علیه که از فرزندان من نیز امامان و خاندان
 کردن گفت خدای عزوجل یعنی به کدام قدیم که دنیا بد عهد من یعنی بنی
 من موصی کاران و کافران و منافقان گفت که دانست خدای تعالی
 بعلم آنکه از فرزندان او بعضی کافران خواهند بود چون جهودان و
 ترسیان از برای آن مرا و احباب تکرر در حق همه فرزندان او قضا
 قراء ابن عامر فی روایة هشام ابراهیم باللائق و الاستدرا
 علی المرحومین لحدیثها بالامر و الثاني بالجریة و از برای آن
 آنمود که در ابراهیم را تا آنجای که دانسته بود از وی ظاهر شود
 تا دیگران بدانند که سزای خلعت است **قوله عزوجل**

وَاجْعَلْنَا اٰیَةً مِّنْ اٰیٰتِكَ لِلنَّاسِ

و یا دکنید نعمت مرا چون بگویم ماخانه کعبه را بازگشت جای
 مردمان یعنی کعبه را موضع امان بگویم مردم را بقول سدی مراد
 از خانه حرم است و مراد از آیه آنست که هر سال از مردمان کعبه
 می آیند و ثواب می یابند بقول دیگر مراد از این مشابه آنست که هر
 مردمان بوی بازگویند و مرکز از وی دل ایشان تمام نشود و هر سال
 جان خواهند که بازگویند و حج کنند بقول دیگر المشافاة
 علی الجمع بحقوق الیه فی کمال علم و معنی قوله و اما وصف
 الایة بالامر و ادبیه الحرف قشاده گفت این ایمنی از خود
 و خطرات ضحاک گفت مراد از این ایمنی آنست که صید او را بگیرد و در

او را بر نکند و هیچ کسی با او نباشد که در مکه و حرم و دایم مکر و احرام
 و از آنرا و آنست که هر که از کعبه بیرون آید و شک قصد صید او نکند
 صید او را بگیرد و آنست که کسی حیاتی نکند پس صید او را بگیرد
 جنای آن جنات بروی قامت نشاید کرد تا آنکه آه که از حرم بیرون
 نیاید و در خبر است از رسول علیه السلام قال الا ان مکة حرام
 منذ خلقها الله تعالی یعنی مکه خلق الارضین لا تخفی حلالها ولا یعصده
 شجرها ولا ینقض صیدها و قد اجلت لی ساعة من النهار یعنی نیم
 فمکة قوله عزوجل واتخذوا من مقام

ابراهيم مصلی

ابن عباس گفت که مراد از این همه از کان حج است مجاهد گفت که مراد از این
 همه حرم است سدی گفت که مراد از مقام ابراهیم آن سنگ است که ابراهیم
 علیه السلام بای بران بران سنگ نهاد در وقت شستن سر و آن قصبه جنات
 بود که چون اسماعیل را و مادر او را در حرم مکه مقام ساخت هر دو قتی
 که زیارت وی آمدن برای رضای سارده و با سارده عهد کردی که از کعبه
 فرو نیام و قتی زیارت و اسماعیل علیه السلام غایب بود آن عیال اسماعیل
 را بر ابراهیم ساعات نکرد ابراهیم بازگشت و مردان رفتند گفت که چون که خدای
 قرا و آید بگوی که سوری برین همیشه آمده بود زیارت تو گفت که زیارت
 که آستانه و بگردانی چون آن پیام با اسماعیل رسید چشم او گریان شد و
 گفت آن خلیل از حرم بود بدین وجه تعصیر کرده که ناخستود باز
 گشته است آورد اطلاقی داد و دیگری را خواست چون بازگشت دیگر زیارت
 او آمدن بار نیز هم اسماعیل غایب بود عیال او محروم میشد و رفت و بخت

در پیش او ایستاد و انخدای شکر سپار گفت و نیشت در خواست کرد
 که ساعتی فرود آید تا غبار راه از روی مبارکش اری شود و غسلی بپا دید
 که هم اکنون بود که اسماعیل بر سیدش ابراهیم گفت که فرود آمدن سامان
 نیست و اشارت کرد که چون اسماعیل باید بگوید که آستانه بدل کن پس
 درخواست تا بای مبارک کند بروی نهادن اسرار و ایشیت و او بر مرکب
 بود قدم او در آن سنگ سخت اثر کرده بود چنانکه در خمیر کند که انگشتان
 پای او در آن بید آمده بود و فرو شده پس آن سنگ را از جانب راست
 برداشت و بجانب چپ نهاد تا بای بروی میفتد دیگر ایشیت و همان
 بر مرکب بود قدم او در آن سنگ اثر کرده بود و در رسول علیه السلام در مخرج
 سینه بر آن استود توقف کرد پس زکن بجای رفت امیرالمومنین علیه
 رضی الله عنه گفت یا رسول الله نه این سنگ مقام پدر ما ابراهیم خلیل
 است علیه السلام چرا این مقام ابراهیم را ما نازگاه خود نمی سازیم درین
 بودند که جبرئیل علیه السلام بیامد و این آیت بیاورد که واتخذوا من
 مقام ابراهیم مصلی و قیل هو الحجر الذی قام علیه ابراهیم
 علیه السلام حسن امرو و اذن فی الناس یالح و قیل
 هو الحجر الذی قام علیه عند بنا البیت حین ارتفع
 الاساس ای موضع الدعاء قیل مصلی قیل ای ندع
 لتولهم صلیت علی فلان ای دعوت که بالخیر قست ادکت
 که ناز کنید باین موضع دور گفت طواف را و غیر این چنانکه روایت غیر
 رضی الله عنه گفته شد **قوله عز وجل وعهد**
الی ابراهیم واسماعیل ان طهرا بیتی

لثان قدم و

سابع

للطائفین و للعاکفین و الکریم
السجوی و فرمودیم مرا ابراهیم و اسماعیل را که پاک
 دارند خانه مرا یعنی مسجد حرام را از نجاستها و از بیتان از بهر طرف
 کنند گان را یعنی عربان را و از بهر عاکفان یعنی معبران و بجا و دان
 از بهر کوع و سجود کنند گان را یعنی نماز کنند گان حسن بصری
 رحمه الله گفت که مراد ازین همه مسلمانان اند قرأتها قدر
 نافع و این عامر و اتحاد بفتح الحاء علی الخیر الباقون بکرها و الماثباته
 می المرجع و لها و للمیالذ و الطائف هو الدایر حول البیت و العاکف
 هو اللذین بالمكان **قوله عز وجل و اذ قال**
ابراهیم رب اجعل هذا بلدا
امنا قارزق اهلہ من الثمرات
من امن منهم بالثمن و الیوم
الاخر یا دکن چون گفت ابراهیم که ای خدای
 من بگردان این وادی و شهری ایمن و روزی ده مرا باشند گان
 و را از میوه ها هر که بگردان ایشان بتوحید تو خدای تعالی و بر تو
 قیامت ابراهیم علیه السلام چنان دوست داشت که طعام خدای را بجز تو
 نخوردند و تو تعالی مرا و را خبر داد که دنیا ما سرا و اصل و قیمتی ندارد بکار
 و من برسانم چنانکه خود را **قوله عز وجل**
قال و من کفر فامتعه
قلیلا ثم اضطره الی عذاب
النار و یس الی صیر

گفت خدای عزوجل مران کسی را که کافر شود بر خوردار دهم
اورا از نعم دنیا اندکی بی در مانده گردانم بعد از آتش دوزخ
و بعد از گذشت جایات دوزخ چون ابراهیم علیه السلام دانست
که نبوت را چون درخواست جایات مرجه فرزندانش او را نیامد
روزی را که آن بود که همچنان باشد فرمان آمد که روزی همه
برسانم که دنیا مرکب فر و مؤمن را شاید اما نبوت مرکب فرانش
قوله فامرته قليل لا لان الدنيا قليل قراها قرا
لقله تعالى قل متاع الدنيا قليل قراها قرا
ابن عامر فامرته مخففا من الامتناع والباقون
مشدد اوكلها واحد قوله عزوجل
واذ يرفع ابراهيم القواعد من
البيت واسماعيل ربي
تقبل منا انك انت السميع
العليم ویا دکن چون برداشت ابراهیم
خلیل صلوات الرحمن علیه یعنی بر آورد بنیادهای آن خانه
یعنی صعبه واسماعیل با او گفتدای خداوند ما بندهای ما را که
تو شنوایی و دایمی و مراد ازین تو آمد اصول دیوار را می خواهد
و بلندتر کند که مرجه از زمین بلند بکشد آن را دفع گویند
قصه بناء کعبه
و آن قصه چنان بود که این عباس گفت در خوابی غنه چون
آدم علیه السلام از بهشت بیرون آمد و بر زمین آمد فرمان آمد

آدم را داد که بر خانه دوزخ زمین حرم بنا کن و گرد آن خانه طواف کن چنانکه
فرشتگان بگرد عرش می کنند و می آیند گویای آدم تا آن خانه را قبله
تو و قبله فرزندان تو گردانم آدم علیه السلام از جانب زمین چند جانب
چرخ مقصد کرد حق تعالی زمین را دوزخ و قدم او در جایی که چنانکه نگاه کرد
یا کم یا بیش در میان دو قدم او می آمد و بهر جای که قدم می رسید
شهری گشتی و مرجه میان دو قدم او بود میابان شد تا برسد آنجا که
اسرو ز صعبه بروی بنا کرده اند جبرئیل بری با او فریاد کرد و عیسی
بدان موضع آمد بر زمین هفتم کشاده شد و فرشتگان سنگ می آوردند
هر یکی چنانکه سی مرتبه توانستی برداشتن و آدم علیه السلام بنیاد کعبه بر می
تا تمام شد این روایت در تفسیر نوسن گنجی می یاد کرده است اما در تفسیر
امام قشیری و تفسیر قاضی امام عبدالقادر غزنی آورده است که آدم
علیه السلام مرکب را بنا کرد چون وقت طوفان نوح علیه السلام آمد آن خانه
را با آسمان بردند و آن بیت معمورست در آسمان چنانکه بر بالای کعبه را از
نهاد انداختند که سنگی از وی جدا شود و فرو افتد بر نام کعبه افتد و ازین یاد
کعبه دوزخ می نامند بوده پس ابراهیم و علیه السلام فرمان آمد تا کعبه را ازین
کند ابراهیم و اسماعیل را گفت که مرا بگوئی که بکاری فرمان فرمود
اسماعیل گفت اطع و رنگ ابراهیم گفت تو مرا یاری دهی اسماعیل گفت دم مرا
گفت مرا بگوئی که بکاری فرموده به بنا کردن این خانه پس ابراهیم مشغول شد
که اصول و اساس بن گنجی باید نهادن مولی تعالی ای بر خیز تا با ابراهیم
صعبه استاد بر هیئات بر شیرینی یا حیات شجره بدید آمد
و سخن می گفت که ای ابراهیم بنای زمین بنا کن و بر روایت دیگر جبرئیل آمد

و مراد مواضع اقامه نمود بقول دیگه یاد ی قرآش
 و از یکسکه خدمتکاری در دست گرفته بود پس نشان آسایش خانه
 را با بروی خودی دفت پس ابراهیم شای کرد و دیوادی آورد و
 اسماعیل سنگی داد و فریشتگان از بوی که سنگ می آوردند از طور
 و زینا و جودی و لسان و جوی و قواعد و از جوی بنیاد بنهاد چون
 موضع محو شود بر سید اسماعیل با کت که سنگی نگویند که آن نشانی باشد
 سرور ما را اسماعیل سکی می آورد ابراهیم گفت بهتر این بیای اسماعیل
 برفت و می کشد سنگی طلبید کوه ابو قیس را و از اد که یا ابراهیم ترا
 بزد من امانتی است بگیر ابراهیم علی اللام در کنست سنگی دید سید
 منور از اوقات بهشت که آدم آورده بود علیه اللام از بهشت و جبرئیل
 علیه اللام در وقت طوفان نوح علیه اللام بکه ابو قیس را مانت فاذا
 بود پس روان سنگ را که امروزه اسود می خوانند ابراهیم علی اللام
 آن سنگ را گرفت و بجای او بنهاد و فی الحدیث ان الحجر
 الاسود یا قوه من بواقیه الجنة و لا یسقط منه المشرکون
 باخراجهم ما منه دو عامه الا شفاء الله عز وجل و گفته
 اند که از بسیاری مالدین کاروان و کناه کاران بخساره آن سنگ چند
 ماه تا آن سیاه گشته است جوهر جنت بیک ساعت صحت باطراف
 اهل معصیت خساره و سیاه می شود و رنگ سبید و تغییر و
 می کرد و خواه سال در مجاورت طواف خیانت کنند هت تترسی که در آن
 دم با ذبسن بشو می آن کناهان توسیه کرد و چون ابراهیم و اسماعیل
 علیهما اللام از بنا کعبه فارغ شدند بر اثری خدمت در آمدند و بتضرع

می گفت که زبنا تعقلی مای آفرید کار ما بشد بر او را و از برای آن
 قبول خواستند که این خانه از بهر آوازش و بودن میا و دره بودند
 بلکه از برای طاعت کردن بر آورده بودند پس بنا و او ماند طاعت
 کردنی باشد این تعلیمات دیگران را تا هر که طاعتی کند باید که بتضرع
 عزت قبول خواهد آنرا و بعضی گفته اند که ابراهیم علیه السلام را کرد و اسماعیل را کرد
قوله عز وجل ربنا واجعلنا مسلمین
لک ومن ذریتنا امة مسلمة
لک وادنا مناسکنا و تب
علینا انک انت التواب الرحیم
 ای آفرید کار ما بگردان ما را کردن دهنده و تخلص بر ترا دما
 و عبادت یعنی برین ده ما را و از فرزندان ما کو می بخلی کردن دهند
 گردان مر ترا و نمایا و جای مناسبی بیاموز ما را افعال احکام حج را
 عرفات و طواف و رمی جمار و مانند آن و بعد بر توبه ما را و در کمال تقصیر که در
 بنا و کعبه رفت با شد ما که توبه بد برنده بر توبه بر توبه بر توبه بر توبه
 بیامد و گفت که دعاء شماست حاجت شدی جبرئیل او را بر او بر توبه
 و بیاموز ما را افعال حج و نماز و دیگر را بگردان و شیطان
 آمده بود و خود را عرضه می کرد بر او فرمودش تا سنگی خند سبوی
 انداخت تا بکشت و مواضع سنگ انداختن ها بخاستن شد چون فارغ
 توان آمده و از آن یاف الناس بالحق ابراهیم را لای بر آمد و با استاد و
 آواز داد که یا تعالی الناس ان یکم یکما کما بیئتکم فی دینکم قال یا تعالی
 اخیبوا دینکم به یا دکت هم از پشت بد را نجات کردند و گفت علیکم السلام

لَيْتَكَ وَاَمْرُو زَانِ كُنْ كَهْجِ كَزَادَانِ دُونَ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 جَوَابِ دَادِهْ بُوْدُ قَوْلِهْ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا وَابْعَثْ
 فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ
 وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
 وَيُزَكِّيهِمْ اِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ای آفریدگار ما فرست در میان ایشان سیغامبری از ایشان یعنی
 در میان این امت ^{مسلمه} بقول دیگر فرست در میان عرب
 رسولی از ایشان یعنی سیغامبری از نسل ایشان یعنی در میان این
 امة مسلمه بقول دیگر فرست در میان عرب رسولی از
 یعنی از نسل ایشان و آن محمد بود علیه السلام ابن عباس
 گفت رضی الله عنه این دعا مستجاب شد و رسولی فرستاد
 از ایشان که مبعوثه بیغامبران بود علیه السلام تا بخواند برایشان
 آیتها و قرع یعنی قرآن بقول حجتها و توحید تو و بیاورد
 مسایشان از کتاب یعنی قرآن و مواظط و معانی آن و حکمت آن
 بیان فقه است و احکام حلال و حرام و قیل الحکمة
 هي السنة و بال کنا ایشان از کفر و از فحش بقول دیگر
 صلاح آرد حال ایشان را تا بندگان ذکوة از ایشان بقول دیگر
 بسیار کند اندایشان را بدعوت کردن باسلام خواندن بکثرت و غنای
 که تو عز و کثرت و انتقام خواهند و صواب کردار و صواب گفتاری
 بقول دیگر العزیز الذي لا يخله شيء و الحکيم الذي يحكم
 ما يريد كما قال النبي عليه السلام انا دعوة ابي ابراهيم عليه السلام

و بشارت آخري عليه السلام قراءتها قرأ ابن كثير و ابو عمرو
 و بروايه السوسي اننا مجرم الراي في رواية الدوي عن ابي عمرو
 باختلاف المناسك جمع المناسك و هو موضع العبادة و اصل المناسك
 الترخيب يصير كدخاى خلق ابراهيم و بنت ابراهيم عليه السلام
 كد برحمتك ان جنانك كنت قوله عز و جل
 وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيمَ
 اَلَّذِي سَفَا نَفْسَهُ وَ لَقَدْ صُطِّفَ اِيَّاهُ
 فِي الدِّينِ اَوَّلًا وَاٰخِرًا
 مِلَّةَ الصَّالِحِينَ
 و گشت که روی بگرداند از مِلَّتِ ابراهيم مگر آنکه نشاندن خویش را
 یعنی نداند که سر او را آفریدگار است و داد و قاهر قال الصلوة
 الاَمْنُ خَيْرٌ نَفْسُهُ زَجَّاجٌ كَفَتِ اَلْاَمْنُ يَحْمِلُ نَفْسَهُ فَلَمْ يَتَفَكَّرْ
 اَنْ يَلْجَا اِلَيْهَا اَخْبَرَكَ اَلْاَمْنُ سَفَا نَفْسَهُ وَ نَصَبَ
 التَّفَسُّرَ لِنَزْعِ الْخَائِفِ وَ قِيلَ خُتِبَ عَلَى النَّبِيِّ كَقَوْلِهِ تَعَالَى
 فَإِنْ طَلَبْتَ اَلْاَمْنَ مِنْ شَيْءٍ مَثَلُهُ نَفْسًا هَذَا قَالَ قُلُوبٌ سَفَا نَفْسًا
 و مرانه بر گزیدیم ابراهيم و هات و خلقت در دنیا و در آخرت ازینکه بود
 باشد یعنی ابراهیم را سیغامبران سیغامبر و رسول خود بود در مِلَّتِ
 يُقَالُ رَغِبَ عَنْهُ اَي اَعْرَضَ عَنْهُ وَ رَغِبَ اِلَيْهَا اَي مَالَ
 و الاصطفاة الاقتفال من الصفة و قيل لا يعرض عن دين
 الاسلام الا السقية الجاهل قوله عز و جل
 اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب

این متعلق است بما قبل او و معناها و لغت و اصطفاها فی الدنیا
چین قال المدینه اسم یعنی اخلص قال اخلصت لری العالمین
بالتوحید چین خرج من الحرب و ذاء الکواکب و الشمس و القمر
فما اتي و جئت و جهی الذي فطر السموات و الارض حنیفا قوله
عزوجل و وصی بها ابراهیم بنیه
و یعقوب و یفرمود آن ملت و کیش و همان دین
مسلمانی است و ابراهیم مربران خود را یعنی ابراهیم فرزندان خود را
وصیت کرد که نماز افطنت و ملائمت دین اسلام و یعقوب نیز همین
وصیت کرد فرزندان خود را گفت اند که بران ابراهیم همان تین بود
اسماعیل و اسحاق و مدین و بقول دیگر فرمود
بران را گفت کلمه لا اله الا الله و یعقوب را اگر منصب خانی
یعنی فرمود ابراهیم ملت اسلام مربران خود را و مرید پیره خود را
و اگر یعقوب را برفع خانی یعنی وصیت کرد یعقوب مربران خود را
چنانکه ابراهیم کرد و آن چنان بود که چون یعقوب علیه السلام مصر رفت
مراصل مصر دید که بعضی نلیشان بنات می پرستیدند و بعضی آتش
می پرستیدند یعقوب علیه السلام گفت مربران خود را که ای بران
من شادین سلامی را انصاه دارید چنانکه خبر داد از گفتار او
قوله عزوجل یا بنی ان الله اصطفی
لکم الدین فلا تموت الا و
انت مسلمون ای بران من مرید پیره
خدا ای تعالی پسندیده است موشمارا این دین یعنی دین مسلمانی

میرید مکر که شما مسلمان باشید یعنی مریدان مکر بشما و شاجن بر دین
مسلمانی باشید و حقیقت این سخن آنست که این امر است بر شایان اسلام
همیشه تا بقدر آخر قریب نافع و این عامر و اوصی بالان محققا و بالافق
بغیر انی مشدد این جهودان گفتند که وصیت کردید یعقوب مربران
خود را بدین جهودی این آیت بیامد قوله عزوجل
ام کنتم شهداء اذ حضر
یعقوب الموت اذ قال لبنیه
ما تعبدون من بعدی
قالوا نعبد الهک و اله ابائک
ابراهیم و اسماعیل و اسحاق
واحد او نحن له مسلمون
معنی وی یا شما که بعد از این حاضر بودید در آن وقت که مکر آمد یعقوب
را چون گفت مربران خود را که شاجه جین را خواص از بعد مکر
گفتند بران یعقوب که پرستیم ما سرخدا ی ترا و خدای بدلان ترا
ابراهیم خلیل و اسماعیل صادق و اسحاق حلیم و خدای را که یکا یکی صفت
دی است و مواد را شریک گفت و مثلانی و ما مواد را بندگان
و کردن دهند و مرفمانا و را و اسماعیل عم یعقوب بود و
هو کالاب از بهر این و را با بدلان او یا ذکر و قوله
الها واحد انصب علی البدل من قولک الهک قوله
عزوجل تلك امة قد خلت لهما
ما کسبت و لکم ما کسبت

وَلَا تَسْأَلُون عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آن کوهی بودند که گذشتند مرایشان را است جزای آنچه کردند از نیکی و پیدی و مرشاران است جزای آنچه می کنند و بر سیده نشوید ای مثنی

وَقَالَ أَكُونُ أَهْلًا أَوْ نَصًا

ای بختی که گفتند چه بود آن و ترسایان

مؤمنان را با شید جهودان و ترسایان تاراه راست یا بیدیان

آیت در شان جهودان مدینه آمد و ترسایان بخی خزان جهودان جو

کعب اشرف و غیره می گفتند که جهود با شید مومسلانان را و ترسایان

بخی خزان می گفتند که ترسا با شید تاراه راست یا بید فرما آن آمد

قوله عز وجل قل بل ملة

ابراهيم حنيفها وما

كان من المشركين

بگوی یا محمد که بل که متابعت کنیم موملت ابراهیم را حنیفا

مخلصا و ما الا عن الاديان الباطلة یعنی مخلص و میل کرده اند

دینها باطل و نبود ابراهیم را مشرکان لغتها را جز م تهند و ا

على حبيب الامر ونصب الملة على الامر يعني اتبعوا ملة ابراهيم

و تجوز بل تتبع ملة ونصب حنيفا على المال والحنيف المثل

وقال ابن عباس رضي الله عنهما الحنيف هو المائل عن الاديان الباطلة

الي الاسلام وقال الفصاح ان يكون مع الاسلام و قيل

الاستقامة على الحق قوله عز وجل

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

به فقد اهتدوا وان تولوا فانما
 هم في شقاق يس الكروند و نهودان و تر
 سايان بمانند آن كه بگويد ه ايد شما اي مؤمنان بوي هارنه راه
 راست يافند يا شيد بعضي گفتند فان امنوا مثل ما آمنتم به و شاي
 را زيادتي و ضلعه مي دارند كه قوله تعالى ليس كمثله شيء اي
 ليس مثله شيء و قرأ ابن عباس هكذا و اكر روى بگردانند
 اذ كرويدن بهد كذاها و در سولان هارنه ايشان در خلاف اند و ضلالت
 و عداوت قوله عز وجل فسيقفكم الله
 و بسنده كند ترا و كفايت كند شتر ايشان را خداي عز وجل و آن پيرو
 كودن بني نظير و كشتن قريظه و جزيره نهادن تر سايان بني مخران
 قوله عز وجل وهما لستميع العلم
 و او خدای شنوا و داناست و معنای شقاق معادقت حق است
 و الفاء في قوله فسيقفكم الله للتسوق للوجه
 بالكناية قوله عز وجل صبغته الله تبا
 كنيد دين خدای را و اي نصيب على التحريض است بقول
 نكاه داريد و نكاح دين خدای را و آن ختنه كردن است و تر سايان
 مريدان خود را چون مفت روزه شوند آب غمزه بشويند و گویند
 كه ما بعد از نكاح ساي مي دهيم خدای تعالى مؤمنان را گفت شما فرزند
 را ختنه كنيد بجاى آنكه تر سايان مي كنند قوله عز وجل
 ومن احسن من الله صبغته
 و نحن له عابدون و كيت نيكي ترين

ازان كس كه دين خدای تعالى دارد و ما مريدان برستند كه اينم با خلا
 و توحيد قوله عز وجل قل انما اتوا
 في الله و هو ربنا و ربكم
 بگوئی يا محمد كه حجت مي آيد با ما در دين خدای عز وجل
 و او آن يديكار است و آن يديكار شما اين آيت در شان اهل كفا
 آمده كه مي گفتند ما اهل كفا با قلين ايم و بسولان خدای و دوستان و ي ايم
 بخدای ما اولي تر باشيم اين آيت يابده قوله عز وجل
 ولنا اعمالنا و اعمالكم
 و نحن له مخلصون و مريدانست كودارهاي
 ما و مرشدارانست كودارهاي شما يعني جزاي كارها ما را باشد و جزاي
 شما ما را باشد و ما براى اهل مخلصاينم در ديني قوله عز وجل
 ام تقولون ان ابراهيم واسماعيل
 واسحاق ويعقوب و الاسباط
 كانوا هودا او نصارى
 يا حنين مي گويد كه ابراهيم واسماعيل واسحاق و يعقوب و فرزندان
 او بودند يهودان و يا تر سايان قوله عز وجل
 قل انتم اعلم الله بكم اي يا محمد شما دانائيد
 خداي تعالى و خدای عز وجل ما را خبر داده است كه ايشان همه
 مسلمان بوده اند و يهودان بوده اند و تر سايان بوده اند و شماي گويد كه
 ما متابعان ايشانيم جز اين اسلام دانست بخت نيك كنيد كه دين ايشان اين
 بود است كه قوله تعالى ما كان ابراهيم هوديا ولا نصرانيا

ولكن كان خيفاً مسلماً الله **قوله عز وجل**
ومن اظلم ممن كتم شهادته
عنده من الله ويكسب ستمكار

ترازان کسی که بپوشد کواهی یا بنزدیک وی است از خدای تعالی یعنی
ایشان مردین حق را و همان مسلمانی است بقول دیگران شناخت
رسالت محمد است علیه السلام که در کتاب ایشان است و ایشان عهد کرده
بودند که بگویند بوی بقول دیگر ایشان می دانستند که ابراهیم و بران
او مسلمان بودند و مخلصان بودند لیکن این علم بایشان می داشتند و
مکابله می کردند خدای عز وجل را ایشانرا آشکارا کرد **قوله**
عز وجل وما الله بغافل عما
تعاملون و نیست خدای تعالی غافل

از آنچه که شما می کنید قرآنها قرآن حضرت عاصم و ابن عباس
و حزنه و لکسانی را می قولون بالتاء و الماقون بالياء **قوله**
عز وجل تلك امة قد خلت لها
ما كسبت ولكم ما كسبت
ولا تسألون عما كانوا يعملون

آن گروهی بودند که گذشتند و ایشانرا بود جزای آنچه کردند از بوی
بدی و مرثا است جزای آنچه می کنید و نرسیده نشوید بای میروندان
از آنچه کرده اند **قوله عز وجل يسقون**
السفهاء من الناس و لیست
و لیست من قبلتهم التي كانوا عليها

این آیت در شان اشغال قبل آمد که از بود هجرت هفتده ماه پسوی است
المعدن سها کردند یا هر ده ماه بر قلم نقل شد بجانب کعبه و نعت
مصطفی علیه السلام در توریت صاحب التقلینین بر دس خبر داد از غیب
که هر اینده بگویند سفیرهای و بی خوردن از مردمان و آن خودای بودند
که چه کردند ایندیشانرا یعنی محمد و یاران او از قبله که بروی بودند نیش
ازین یعنی از بیت مقدس بجانب کعبه باز جرا گشتند و بر روی بروی

قوله عز وجل قل لله المشرق
والمغرب بهدی من یشاء الی
صراط مستقیم بگوی یا محمد که
مرد خدای راست مشرق و مغرب راه نماید که اگر او آمد
براه راست بقول دیگر این سخن کا فرمان مکه گفتند محمد قبله
ما باز آمد زود باشد که بدین ما باز آید و گویند که این سخن منافقان
گفتند و اندک المشرق است المقدس و بالمغرب مکه **قوله**

عز وجل و كذلك جعلناكم
اُمّة فسطا لتکونوا شهداء
على الناس و یكون الرسول
عليكم شهداء این آیت در حق محمد

جبرئیل آمد که خودان با و بی خصوصیت می کردند و می گفتند
که ما فاضل ترین معارف جبرئیل است ائمة عدل ما یم و ما بر حقیق این آیت
بیامد تقریر قول و ذاکه معنی که کرامی کردیم شمارا که مؤمنانید
اسلام به بنکوترین ملتها همین بگردم شمارا است و سطر یعنی گردان

وما كان الله ليضع إيمانكم
إن الله بالناس لرؤوف رحيم
 این آیت در شان جماعتی از بنی فجار و بنی سلمه آمد که نماز کرده بودند
 بجانب بیت مقدس و بعضی زده بودند بخون قبله سوی کعبه
 خویشان ایشان سوال کردند از رسول علیه السلام احوال نماز ایشان
 این آیت بیامد مقابلت گفت که در حق جهودان آمد کمی کنند خنجر
 ما را از نمازهای شما که بجانب بیت المقدس گذاشته اید که از ضلالت بود
 یا الهدایت و حال آن نمازها چگونه شود این آیت بیامد که نه جنات باشد
 که ضایع کند خدای تعالی نمازهای شما را که بجانب بیت مقدس کرده اید بقول
 دیگر نیست خدای تعالی ضایع کننده جزای ایمان شما را و کدشتگان شما را
 که هرگز خدای تعالی نخواستند است بریندگان و رحمت کنند و جمع
 میان این دو نام مرمی لغت را باشد و قیل الرأفة أشد
 من الرحمة قیل این کثیر و نافع و این عامر و حفص عن عامر
 لرفف علی وزن فعول و الباقون علی وزن فعل بس حق تعالی
 بیافکد که سبب تحویل قبله بکعبه چه بوده است **قله و جهل**
قد نری ثقل وجهک فی السماء
فلو لیتک قبله ترضاه
 و آن قصه جنات بود که رسول علیه السلام گفت روزی سر
 را که من جنات دوست می دارم که مرا خدای تعالی از قبله جهودان
 جبرئیل علیه السلام گفت من مثل قنبره ام از خدای تعالی نخواه تا بگرداند جبرئیل
 با شما برآمد و رسول علیه السلام بصرایون رفت سوی کعبه و آنجا رسید

نمازی آورد و کاه ایجا و کاه آنجا دو رکعت دیگر می گزارد و دعای
 کنت و چشم مبارک خود را بجانب آسمان تکرار کرده تا جبرئیل از آسمان با مقصود
 او بیاید همچنان بی رفت تا بنا حیه أخذ رسید پس سوی تعالی این آیت
 فرستاد در ماه و جب از بس زوال ایشان که از اردن طلاس شیخ ابو منصور
 ما تریدی گفت رحمه الله که در آن بودی سر قبله را که خدای تعالی فرموده
 بودی و ی آنرا که اهیقت داشتی چه یکی ما را توانا شد که آنچه خدای تعالی
 فرمود آنرا که اهیقت دارد پس از رسول علیه السلام چگونه دو بار باشد و اگر هر یک
 این خدمت باشد این بر که اهیقت طبع محول بودند بر که اهیقت اختیار بی که جمله
 ما نور لیت شرع بر خلاف طبع است تا چون بنده مطیع خود را فرو گذارد و
 مشروع شرع را بگیرد از هر رضای خدای تابشواب جزیل و صد بقول دیگر
 نغذ محبوب رسول بود علیه السلام و نهی آمده بود از نماز کردن به بیت
 مقدس رسول علیه السلام متفق می بود آمد جبرئیل با شما از کدام جانب گذارد
 این آیت بیامد که هرگز ما می بینیم کشتن روی ترا ای محمد بد آسمان یعنی چشم
 ترا می بینیم که نگر نیست در آسمان هرگز نکران روی ترا بجانب قبله که نشستی
 سواد را و اگر همان قبله بیت را هم و ضا اده بودی که آن قبله بسیار بود
 لیکن کعبه را قبله خواست مخالفت همه جهودان را و دیگران را برای نیکو بیکان
 محض گفتند که اگر محمد علیه السلام روی بکعبه آورد در میان ما همه بگویم و هر
 دوستی ایمان ایشان را کعبه را قبله خواست و دیگران کعبه قبله
 بدانند آنرا بود ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیه السلام آن را قبله خود
 خواست **قله عزوجل قول وجهک شطر**
المجد الحرام و حیث ما کنتم فقولوا

اینها تگو نو ایاء تکم الله جميعا

هر کجا که باشید میرانند شما و خدای تعالی پس یار دستان یعنی جمع کنندان
بقیات بقول دیگر این خطاب مکملانی را باشد که سوره قلای عمل از پی دانسته
بود که ایشان بکعبه نماز کنند یعنی هر کجا که باشید و معنی تعالی مرعاه را بکنند برین

قوله عز وجل ان الله على كل شئ قدير

هر این خدای تعالی بر همه چیزها توانا است قرا و این عامر و مرلیها
بالا انت یعنی قدر که آن بتولیه و بتوجه الیه و الیا قرن بالیا و کلمه
ایفای معنی لشرط بخزم ما بعد ما قوله عز وجل

ومن حيث خرجت فول وجهك

شطر المسجد الحرام وانه للحق من ربك

وما الله بغافل عما تعملون

پس دیگر از این صبر تا کنید یا اگر در روز انجا که بیرون آید روی بگردان
پسوی مسجد حرام و این قبله حقایق آن خدای تو نیست خدای عز وجل
غافل از آنچه شما می کنید قرا و ابو عمرو و یعملون بالیا خاصه
و الباقی بالثناء قوله عز وجل ومن حيث

خرجت فول وجهك شطر المسجد

الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم

شطره و این تکرار از جهت آنست که قبله گردانیدن کار

بند که در سه بار یاد کرد و در یکی این حالت را تا انچه تحویل آن در دهها
مقتدر کرد قوله عز وجل لا يكون للناس

عليكم حجة تانا شد مردمان را یعنی یهودان و نصاریان را شما

و در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

حجتي که نعت مصطفی با علیه السلام در کتب ایشان صاحب قبله است
و گفته اند تا مشکان را و شما حجت نباشد که محمد قبله بدو آن خورشید بگذا

قوله عز وجل الا الذين ظلموا منهم فلا

تحشوه و اخشوني مکر آن کسانی را استم

کردند مترسید از ایشان و مترسید از من یعنی آن کسانی که کافر شدند
حجت کنند بر شما بناحق و این استثنای منقطع است و قبل الا

يكون للناس عليكم حجة ولا الذين ظلموا منهم قوله عز وجل

ولا تم تعمتي عليكم ولعلكم تهتدون

و تا تمام کنم نعمت خود را بر شما و راه نمودن بقبله حق تا مکر شما را و باید سمع
بقول دیگر راه ذات یابید از کم بودی قوله عز وجل

كما ارسلنا فيكم رسولنا فلا تملوا

عليكم اياتنا ويزككم و تا تمام کنم نعمت را بر شما ای

عرب بگردانیدن قبله بکعبه چنانکه فرستادیم در میان شما رسولی
از قب شما تا کسی خواند بر شما آیتها ما را و با کعبه شما را از گناه و کفر

دیگر بصلاح آید کار شما را بستاند نکره قوله عز وجل

و يعلمكم الكتاب والحكمة

و يعلمكم ما لم تكونوا تعلمون

و بیا سوز شما را آنگاه معنی قرآن و علم فقه انبیان حلال و حرام
و بیا سوز شما را آنچه شما ندانسته بودید یعنی قصصا و بیغایران

که شده قوله عز وجل فاذكروني اذ

كركم واشكروني ولا تكفرو

یا دکنید مرا بتوحید و طاعت تا یا دکنم شما را بر حجت و مغفرت بگو
 دیگر یا دکنید مراد وقت رخا تا یا دکنم شما را در وقت بلا بگو
 یا دکنید مرا بشکر تا یا دکنم شما را بر زیادت بگو
 بصبر تا یا دکنم شما را اخلاص بگو
 دیگر یا دکنید مرا بدعا تا یا دکنم شما را
 با حیات بگو
 دیگر یا دکنید مراد دنیا با خلاص تا یا دکنم شما را در عقی
 خلاص بگو
 دیگر یا دکنید مراد میان مردمان تا یا دکنم شما را در میان
 فرشتگان و فی الجبر من اطاع الله فقد کرا الله ومن عصی الله فقد کفاه
 و دعا باشد که از همه قولها مراد باشد و الله اعلم و ذکر تفکرات از بنده
 دلایق قدرت خدای تعالی **یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر و الصلوة**
ان الله مع الصابرين ای آن کسانی که گروید
 یاری خواهم بر حجت مرادات آن جهان بصبر کردن و نماز گذاردن
 که خدای تعالی نصرت کند و فرج دهنده صبر کنندگان است بگو
 دیگر برون نماز بگو
 دیگر یاری خواهم بر گذاردن آنجه عبادتها لازم
 کرده ام بر شما بصبر کردن و گذاردن فریضها و با نبردن از هر چه و گذاردن
 گذاردن بر گذاردن بخ نماز که خدای عزوجل یاری کند که است و صبر
 کنندگان **قولهم عزوجل ولا تقولوا لما یقتل**
فی سبیل الله اموات بل احياء
ولکن لا تشعرون این است
 در شان شهیدان بدو اخذ که می گفتند که فلان مرد و فلان مرد

ان الله مع الصابرين

بگو
 ایشان آمده می خوانند معنای مگویند ای مؤمنان سران کسانی
 را که کشته شدند در راه خدای تعالی یعنی در حبس و کرب و غم و زحمت و زاری
 دین خدای که ایشان مردگان می پندیدند که زندگانند و لیکن شما می دانید
 حقیقت آنرا بیشتر مضرت آن می کند که زندگانند بحقیقت و آن قصه جنگ
 باشد که آدمی را جسم لطیف حواس در است که لذت گیرد و نعمت و محنت بچشد
 و جسم کثیف مرده چون جثات در وی پوشید چون لطیف را کثیف جدا
 شود کثیف متعین شود و نبوسد و جسم لطیف در شمع حیات آدم گیرد اگر سعید باشد
 و در عقوبت و عذاب فروخ یابد اگر شقی باشد و مرشیدان را زیادتی لذت
 و زندگانی باشد که غیر شهیدان نباشد کما فی الخبر ان الله تعالی
 جعل اذوا حیم فی اجواف طیر خضر تا کل من ثمار الجنة و انهارها
 و تا وی ای قنادیل من ذهب تحت العرش قالوا لایست اخواننا علموا و این
 قول قاضی امام عبدالقادر عزیزی است که آورده است بگو
 جسم او در نعم و لذت باشد و ما قربا و دایمی بینیم و لیکن نمی دانیم که در حیات
 جنان کشته بودند و در نعمت و لذت بودند و ما ندانیم و بقوله علیه السلام
 یفتح لهم من قعر جهنم بصره فیکون فی قعر جهنم فی حال الجملة
 یصل الیه طیب سجها و لایذنب لیسما و یقال له ثم قوما انهم
 فیضیون علی الکما و قعره و یفتح له باب سما لئلا یصل الیه
 من جهنم و یمنعها و یقال له ثم قوما المنهوس و قبل اطفاء
 اجزاء الشهد بقدر ما یقوم به البینه حیوانه فحسها الله
 یوصر الیهما الرزق و الله اعلم بذلك بگو
 دیگر و ایشان را لذت

و در عقوبت و عذاب

حیوة بر حال باشد و ثواب آخرت نیز باشد چنان باشد که می زند کاستند
قوله عز وجل ولنبلونكم بشئ من
الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والشر
الصابرين وعلیه بیا زمانیم شمارا یعنی با شاهان کنیم که
کسی آزمایش کند مگر بی باجی از دشمنان و نا امانی و کمرنگی یعنی
از عالم یعنی هلاک دنیا نهایی که در مال و دین اقتدایان نهایی که در تنها
اقتدایان و درک و دین میوه و نقصان آن از سوزنا و کوما و غیر آن
بقول دیگر مولد از قرأت اولاد را خواست که همیز بد با چختن استلا
کنیم تا بدینکه صبر که می کند یا جزع و برده و صابران را برین مصیبتها
قوله عز وجل الذين اذا اصابهم
مصيبة قالوا ان الله وانا اليه
راجعون آن کسانی را که چون برسد مرگشان تراستند
از سخت گویند ما بخدای و ایم و آنچه ما داشتیم همه ملک ملک است
و ما بوی باز کردند اسم یعنی بخدای او باز کردیم بقول دیگر تو می گانی
کردیم تا محنتها از ما بگرداند بقول دیگر ان الله اقررت بادشاه خدای
تعالی و ملک او انا الیه راجعون اقررت بر بندگی بنده و ملک او عن انی
بن مالک یعنی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عن جبریل
صلوات الله علیه عن الله جل جلاله انه قال اذا اوجعت العبد ربك
مصيبة في اهله او ولده او دينه فاستقبله بالصبر جميل
استحييت منه يوم القيامة ان ابشر له ديوانا او انصب

له ميرا انا قوله عز وجل اولئك عليهم
من ربهم ورحمة واقلئك هم المفلتون
ایشانند که برایشانست دُرودها انا فریدگار ایشان و رحمت
مایشانند که ایشانند راه راست یا فکشان اند بظاعت های
خدای تعالی بقول دیگر در جان هست امیرالمومنین رضی الله
عنه گفت که نعم العدلای و نعم العلاء یعنی نیکو اند این دُرود را در دُرود
خدای تعالی و رحمت او و نیکو سواد است و آن هدایت است و رسول
علیها السلام نبی شسته بود بجرع و جراح بود در پیش رسول الله
بست شد و رسول علیها السلام گفت انا لله وانا اليه راجعون
گفتند یا رسول الله این مصیبت است معترعا صلی الله علیه و سلم
گفت مرجه مؤمن را از این دفع رسد آن مصیبت است و بران ثوابیست
دعند قوله عز وجل ان الصفا والمروة
من شعائر الله راينه صفا ومروه از نشانیهای عباد
خداوندست یعنی از مناسک حج است و آن قفله جان بود که اساف
و ناله مژدی و زنی بودند از قریب طواف می کردند در جاهلیت حرام
که در طواف گناه با یکدیگر نزاع می کردند و علی تعالی هر دو را مسخر کرد این
و صورت ایشان را مسخر کرد این صفا دید قریش گفتند که اگر رفغان
بودی که خدای تعالی را رضا بودی تا هر دو صورت را بپرستند
ایشانرا مسخر نکرد ایندین اساف را دید که صفا نهادند و ناله را
بر مروه و چون طواف کردند در میان صفا و مروه هر دو را می
بسودندی و استلام می آوردندی تا چون اسلام ظاهر شد بر طلالان

دشواری آمد سعی میان صفا و مروه از هر دو مکان آن دو بیت را آیت
 باید که هر یک صفا و مروه از نشانیهای عبادت خدا باشد و چون
 یعنی از سلسله آیت قوله عز وجل فمرح البیت
 او اعترف فاجتاح علیه ان یطوف
 بهما مروه قصد خانه کعبه کند بعل شروع و همان از گنج
 یا زیادت کند شروع دیگری همان است نباشد بروی که سعی کند میان
 صفا و مروه یعنی لا یفرحوا لمکان الصفا و لا لمکان المروة
 فانه ولیت قوله عز وجل ومن تطوع
 خیرا فان الله شاکر علیم و هر که زیاده
 کند چیزی یعنی ریح اسلام دیگری زیادت کند یا در غزه زیادت کند هر یک
 خدای تعالی ساجد است بیدر عمل او را و دانست بخواهد و نیت او را
 صفا سنگ سخت را گویند و مروه سنگ نرم را گویند و بعضی گفته اند که این
 کوه صفا خوانند و آنرا که صفا نام است و مروه نام است و مروه
 نام مروه خوانند و بدانکه زین آدم که خوابود رضی الله عنها بروی نماز کرد است
 قال الفحاح شعرا لله ای حرمک الله وقال مقاتل
 فی المناکب الشعیر المعالی واصلها العاکمة وقرآن و الکتاب
 مطوع بالباء و تشدید الطاء و حرم العین الحکمة من و می للقطر
 علی هذا معنی القرون بالفاء مفتوحة التاء و العین مخففة علی الحیر
 و کلمه من معنی الذي علی هذه القرون من حی تعالی و معنی حرم
 این آیت دیگرها دو گشت قوله عز وجل ان الذين
 یکتبون ما انزلنا من الکتبات

والهدی من بعد ما یتناه للناس فی
 الکتاب این آیت در شان عالمها خبر داد و آنکه نعت
 رسول را علیه السلام و مرقیده را خود در مقام حکام را پوشانیدند و بخواهم خود
 نمی رسانیدند این آیت بیاید که مراد آن کسانی که می پوشانید آنچه ما فرستادیم آن
 تجتلهای پیدا میباید و راه راست اینست که بیان کردیم مژده ما را در کتاب همان بود
 و لعل بود بگوید دیگر در قرآن قوله عز وجل اولئک
 یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
 ایشانند که لعنت کند بر ایشان و خدای تعالی یعنی دور کندشان از رحمت
 خود و لعنت کند بر ایشان لعنت کنندگان و آن مؤمنان اند اندامیاد
 بریان و فرشتگان یعنی دوری می خواهند ایشان را از رحمت خدای تعالی
 بجا مکنات که مراد از اللاعنون ستوران و جنیدگان زمین اند که هر
 یکی از ایشان کوسنه شود و روزی در تریا بد لعنت کند بر خاصیان آن دنیا
 گویند که از شرمی گناه ایشان روزی بازداشته شد انما عبد الله معبود
 رضی الله عنه که چون مردی لعنت کند مژگی بیا ذی آن لعنت آسمان بر او
 پس بر خردان فرود آید این عیاس گفت رضی الله عنه که چون مردی را بد کند
 نیت فرود آید بر او و فرشتگان و جنیدگان و کوی بدگشت مراد از معنی
 بر زمین چنانکه جمله اهل عالم آن آواز عذاب بشنوند مگر آدمیان و بیان پس
 حدیث و طاعت کنند اینست معنی لعنهم اللاعنون و این دلیل است که هیچ
 عالم و شایسته و انکی بدیع نباید داشت بقوله علیه السلام
 من حکم علما یعلمه جاء يوم الیقین سلیم الحاکم من انار قوله
 عز وجل الا الذين تابوا و اصلحوا

وَيَتَنَوَّافُوا وَلَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ
 التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بگردان کسانی که توبه کنند
 انجهدوی و غیور آن و بصلاح آرند کارهای خود را و بیان کنند صفت
 رسوله را علیها السلام ایشانند که توبه ایشان را بپذیریم و توبه بدینند
 توبه و بخشایند و ام بر مؤمنان **قوله عز وجل**
الَّذِينَ كَفَرُوا أَمْوَاعُهُمْ كَقَتَارِ
أُولَيْكَ عَلَيْهِمْ لعنة الله و الملائكة
و الناس اجمعين هر آینه آن کسانی
 که کافر شدند و مردند و ایشان کافر بودند تا ایشانند که بر ایشان است
 لعنت خدای تعالی و لعنت فرشتگان و لعنت مردمان همه
قوله عز وجل خالدين فيها لا يخفف
عنهم العذاب ولا هم ينظرون
 جاودانه باشند در وی سبک نکند انداز ایشان عذاب را و نه ایشان
 زمان دارد و شوقی **قوله عز وجل و الهكم**
اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم
 سبب قبول این آیت آن بود که مشرکان را سیصد و شصت بت
 پرورد و کعبه نهاد بعضی از بت و بعضی از سیم و بعضی از دی و غیر آن
 این آیت بیاید که خدای شایسته است بت خدای مگروی که پروردگار
 خلق است و بخشایند بر مؤمنان است بپاکی ایمان و بخشایند بفرمان
 که ایمان برایشان نیکو دارد و بخشایند بر مردکان که تلغین بصواب
 شان کواست کند لا اله الا هو گویند فی الوحیت از آنکه مستحق خدایند

و اثبات الوحیت بر آن کسی که مستحق خدای بود چون کافران دلیل خواستند
 بر وحدانیت آیت آمد که ان فی خلق السموات لآیه بقول دیگر این
 در شان کوهی از میان آمد که ایشان را مانده خوانند و در حق ایشان
 بود چنین گفت که من این چیزها را جفت جفت می کنم چون روز
 و شب و نور و ظلمت و خیر و شر و خالق و غیر خالق شریک باشد
 بجهان را و خدای باید تا یکی آفرید و یکی بدی این آیت بیاید که گفتار
 ایشان را یعنی بیان کرد که آن خدای که سزا باشد از خدای را که دهنی
 و بیدی و بیتی باز کرد و او سزای خدای و ربوبیت است یک خدای است
 که مرا و او شریک نیست و او وحدانیت جهاد معنی منوم کرد و یکی از مکررات
 از تخری که مرجه متخری باشد واحد یا عدد دیگر و احوالات و استحقاق عباد
 و دیگر واحد است در صفات که او را شریک نیست و چهارم واحد است
 در استغای کفو و مثل که ای کس مثله شیء پس حق تعالی دلایل وحدانیت
 خود بیان کرد در آسمان و زمین **قوله عز وجل ان فی**
خلق السموات و الارض و اختلاف
اللیل و النهار پس درین آیت دلیل وحدانیت
 یادمی نگردد گفتار ایشان را هر آینه خدا فرستد آسمانها و زمینها و
 اختلاف شب و روز یکی روز و یکی آید که چون تا مثل آسمان استغنی
 بسند مخلوقی استغنی آراسته مصباح کو آب و هوا می بینند باز گسترده بر
 شایع و جفت می آید از جهان بقدر و معاد و مساکین و معارف بدیدارنده
 و معاد و امری که گویانند با ذراع آسمان او را و یا چنین که هر تفاوت نگردد
 از حقیر مصلحت ببدل بدیدار این دلیل است بر وحدانیت آفرینگار

وعدا اختلاف و در شب آمدن و شدن و نیا دقت و نقصان و تفاوت
 ألوان دليل است بر حوائج رحمتي قوله عز وجل والفلک
 التي تجري في البحر ينفع الناس وما
 انزل الله من السماء من ماء فاحيا
 به الارض بعد موتها ودليل دیگر رفتن بيشه
 است در میان امواج متلاطمه دریا تا آنکه کوهی او از صدف از من بار در گذرد
 و او متسفل نکرد و اگر کسی ببلد آب اندازی بر روی آب نایستد و
 و فرو رود و باد را مسخر گشتی که آید است تا هر جانب که می خواهد می راند
 ندش این دليل است ظاهر بر کمال قدرت قاهر دليل دیگر آنکه بر کسی نرسد
 تا قطرات باران را از آفواه مشک میخ بر زمین رساند از بس خوشی
 زمین و مردکی و وسایل از بند مگرداند در فصلی که آن باران بارد
 و بادش دند مگرداند و با ألوان آنجا در و افاع افوا را گلزار و گلزار شود
 و مشک از جود کوهستان و بوستان این دليل است ظاهر بر قدرت خدای
 عز وجل و لیسای حق در قیامت پس دليل دیگر یاد کرد و گفت قوله
 عز وجل وبت فيها من كل دابة
 وتصريف الرياح والسحاب
 المسخرين السماء والارض
 لايات لقوم يعقلون
 و بدانکه بندگان اند و زمین از هر چنده و هر یکی با آذایشان دور
 و معاش و مشقت و در و شب و مرکب و نیکوئی تقدیر کرد و هر
 را الهام داد بطلب رضای او و انتفاع به آن و دليل دیگر در کوه آید و در

مثلا و جنوب و صبا و دوز و هر یکی را مهیت او و سکن او ساخته تا
 بی بر نمی پرند و بی پای می پرند و هر یکی را حکمتی و مصلحتی آراسته یعنی از
 بهر راحت و بعضی از بهر آفت این عبادت رضای حق است که هر چه در قرآن و باخ
 است آن محتاجات و هر چه در محاسن است باد عقوبت است و دليل دیگر
 این محاب مستخر و این نقاب مذل این مطیع بی نیاز و منتقاد بی خطا و
 قطار از بس یکدگر کران باران قطار را بطول و بی رساندن همه دلگشا
 و خوش و اشنایق است بیکبار هستی بخدای و وحدانیت و قدرت او و موقر
 را که هر چه دارند و خورد را بکار بندند که اگر خدای و بودی از اختلاف ایشان این
 صلاح ضایع بر نمی افتد و انظام ملک انقطاع و اختلال بدقی چون همه بر یک شئی می ریزد
 دليل باشد بر آنکه تصرف جزیک خدای حکیم علمیت حنان که فرمود لو کان
 فهما الهة الا الله فسدتا قرا حرة
 و بالکسائی و تصرف الريح بالترجید و الباقون بالحق قوله
 عز وجل و من الناس من يتخذ من دونه
 الله انداداً يحبونهم كالحب
 کسائی آنکه بگیرند خدای بخدا خدای همتایان را دوست دارند و همتایان را
 چنانکه دوست می دارند مؤمنان سخیای خود را و بعضی گفته اند که دوست می
 مؤمنان مرد خدای خود را یعنی تعظیم عبودای باطل بر خود چنان واجب می
 مؤمنان تعظیم خدای با اولی است در شان مشرکان عرب آمده که میان خود
 دوست می داشتند و بعضی گفته اند که در شان پروردای و ترسانا آنکه
 عز و عسی علیه السلام برای خدای تعالی گفتند قوله عز وجل
 والذين امنوا اشد حبا لله و آنکه

بگویند انداختند و دوست داشتن سرخدای را یعنی دوستی مؤمنان بیشتر
 و برتر و دایم تر که ایشان سرخدای را عزوجل پرستند در رجاء و عقاب و کافران
 سر معبودان خود را در وقت رجاء و عقاب و راحت پرستند چون در الاضطام
 شوند دست از عبادت بنای بردارند بگویند دیگر زیرا که کافران سر
 معبودان خود را بشیر گویند و مؤمنان نگویند **قوله عز وجل**
وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا أَذْيِرُونَ الْعَذَابَ
أَنَا لَقُوهُ لَنُنَكِّسَنَّ أَصْوَافَهُمْ
 و اگر بینند آن کسانی که سر کردند و پرستیدند بتیان را آنکه آه که بینند عذاب
 را چونند که کنند ایشان را که فرستند خدای را است عذاب جلوه و خدای عزوجل
 سخت عذاب میکنند است جواب و فی مختلف است و جواب و فی آن باشد و فی آن
 عبادة الاوثان و الايمان و بقرارة اخرى و لو ترك يا محمد الذين ظلموا الى
 عند الاوثان حتى يوفى العذاب في الآخرة ما يكون من حشرهم الا محلي
 الكفر في الدنيا بقوله دیگر اگر بینی یا محمد و ایشان را آنکه آه که عذاب
 معاینه بینند بدانند که قوت سرخدای را است عزوجل خدای تعالی سخت
 عذاب میکنند است به یعنی یا محمد که از بزرگ و عذاب سخت سر ایشان را
 قضا نافع و این عذاب و لو تری بالثاني و الباقرن بالیای **قوله عز وجل**
اَتَّبِعُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُوا
وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ
الْأَسْبَابُ و این متصل است با ما قبل و یعنی بدان الله
 شدید عذاب وقت بر المشرکین هم القادة و الرؤساء الذين

و لو تری بالثاني و الباقرن بالیای
 و لو تری بالثاني و الباقرن بالیای

اتبعوا و هم المصلحة و الاثباع و تقطعت بهم الاسباب ای انقطعت
 العلاقی و الارصلات بنهم یعنی بریده شود علاقی و صلتها میان دوستی
 ایشان قال المکملی اليهود و الايمان و قال مقاتل الارحام
 و معنای وی یا دکن یا محسن چون بیزار شوند آنکسانی که پیش رفت بودند
 از آنکسانی که سپس بودند و ببینند عذاب را و بریده شود میان
 ایشان میوند ما یعنی خویشی و دوستی که میان ایشان بوده باشد بدینا
 یعنی آن روز که معبودان و متبوعان از عبادان و کافران خود بیزار شوند و عذاب
 معاینه کردند و ده دوا میدهند و ای یکدیگر منقطع شوند آن روز که خدا
 عزوجل شدید العذاب یعنی سخت عذاب کند است **قوله عز وجل**
وَقَالَ الَّذِينَ لَوْ أَنَّا كَرِهْنَا
كَمَا تَبَرَّوْا مِنَّا و گویند آن کسانی که سر رفتی کردی
 سر معبودان خود را از کافران که اگر ما را با دشمنی بودی بدینا با کردیم ایشان
 بدینا چنانکه بیزاد گشتند ایشان از ما و عقی **قوله عز وجل** **كذلك**
يرهم الله أعمالهم حسرات عليهم
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ
 عجزین نمایند از اجزای کارهای ایشان و ایشان را بایشان و نباشند
 ایشان بیرون آیند صکان از آتش بعضی گفته اند که این کذاک تشبیه است
 بما قبل و تنذیر به کتب و بعضی من بعض **يرهم الله أعمالهم حسرات عليهم**
 ندامت عليهم فی الآخرة **قوله عز وجل** **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
كُلُوا مِن ثَمَرِ الْأَرْضِ حِينَ هِيَ
 این آیت در شان خوارگاه و تقییت و بی غا و آمده ایشان بعضی گشتند از

نرساند و ایشان را واک کند ایشان را از عصیتها و موباشات عذاب دوزخ
ناکد و فوخر **قوله عرّوجل اولئك الذين**
اشترؤا الضلالة بالهدى والعذاب
بالمغفرة فما اصبهم على النار

ایشانند آن کسانی که بخودشان بودی را براه داشت و عذاب را بآموزش
یعنی اختیار کردند که خدا را بایمانند و سوره علیه السلام که سب آموزش
بود که چه میبودند ایشان بر آتش بقول کسی ما اصبهم لمن استغفرا
ات و معنای وی قرح است یعنی چه دلیلی که ایشان را بر فعل اهل آتش
بقول دیگر چه چیز شکست میبودند ایشان را بر آتش دوزخ و قيل
ما اصبهم فقد انصب على الخبيث یعنی این نصب بر توحش است **قوله**
عرّوجل ذلك بان الله نزل الكتاب
بالحق وان الذين اختلفوا في الكتاب
لفي شقاق بعيد آن بدان بود سر ایشان را که خدا
عرّوجل فرستاد کتاب را یعنی قرآن را بواسطی ایشان نکردند و قرآن
آن کسانی که ناهماری کردند یعنی اختلاف کردند در دین کتاب در خلاف
و دشمنی در دوزخ و حق یعنی مردم بودی که بظلمات اند و اختلاف ایشان
آن بود که بعضی گفتند که این برافتنه سخبات و بعضی می گفتند انفسا
بیشتر است و بعضی گفته اند که این اساطیر اولین است و بعضی
گفته اند جادوهای است خدای تعالی خبر داده که این همه که راه اند و بجهل می
می گویند **قوله عرّوجل ليس البر ان تولوا وجو**
مكم قبل المشرق والمغرب

این آیت در شان جهودان و قریبایان آمده که معنای طاعت می کردند از
جهت کوداینون قبله که جهودان دوی مغرب می کردند و قریبایان دوی شرق
می آوردند و در آن غلوی کردند که دستکاری دین است که مایه است
نیکی اینست خدای عزوجل این آیت فرستاد و گفت نیست نیکی و آن که کرد
دویمهای خود را سوی شرق یا سوی مغرب **قوله عرّوجل**
ولكن البر من امن بالله واليوم
الآخر والملائكة والكتاب
والنبيين ولیکن نیکی نیکو آن کس است که گوید
میگانی که خدای عزوجل و بروز از بسین و بنویشتگان و کتاب
یعنی قرآن و پیغمبران و قيل فكل من ايمان المطيع من الله
و قيل ليس البر كله في الصلوة قبل المشرق والمغرب
ولكن البر الذي هو كل البر من امن بالله وقيل
فلكن ذا البر من امن بالله والآخر ومن ذكر قوله
عرّوجل واتي المال على حبه ذوي
القرى واليتامى والمساكين
وابن السبيل والساكنين
وفي الزقات واقام الصلوة
وااتي الزكوة و بدهد مال را بر دوستی و
یعنی دوستی خدای تعالی بر خویشاوندان را و پی پیمان و دوستان
را و راه اندیزان را یعنی سافران را و در بقول دیگر همانان را و
و در او و دادا و در آن مکانان بقول دیگر در خریدن بندگان

از بر آذی را و غاذا برای دارد و ذکوة مال بدهد قوله عز وجل
والموفون بعهدهم إذا عاهدوا
و الصابرين في البأساء والضراء
و حين البأس أولئك الذين صدقوا
و أولئك هم الملتقون و وفا کنندگان را
 بعد خود چون عهد بندند با کسی آن عهد را نقض نکند و صبر کنند
 در سختیها یعنی در درویشی و در الضراء یعنی در بیابادی و بیچارگی و حیالی بآس
 و در وقت کار و آلودن ایشانند آن کسانی که راست گفتند و ایشان
 بر هر کار دانه اند انشالله و نفاق **و قرأها قرا حرة** و حضرت
 عاصم لیس لیر نصب الزاء علی انه خبر لیس و الباقون بالرفع
 علی انه اسم لیس و قرأ نافع و ابن عامر و لکن البر فی الموضعین کسر
 التون محفظة و دفع الزاء و الباقون بفتح التون و تشدیدها
 و نصب الزاء لغتسا لیس رفع الاسم و نصب الخبر فی البأس
 الشدة يقال یوس یوس یوسا اذا اشتدت حاجته ویس یاس
 اذا اشتدت شجاعته و الضراء من المضرة و نصب الصاب
 رین علی المدح یعنی الصابرون و قبل عطف ذوی القربی
 فله عز وجل یا ایها الذین امنوا کتب
علیکم القصاص فی القتل
الحرب بالحد والعبد بالعبد
والانی بالانی ای آنکسانی که ایمان آورده اند
 نوشته شد بر شما یعنی قیضه کرده شد بر شما قصاص من کرد و آن

آزاد آذی و بنده بدهد و داده و بر آذی آیت و الله اعلم
 خاست که قصاص مقصود بر همین است آزاد را از بر بنده قصاص نکند
 لیکن بر آذی باطل کردن اعتبار شرف قوی است و آن قصه چنان بود که
 دو قبیله بودند در مدینه یکی از من و دیگر خدیج و هر یکی از ایشان فضل بود
 بل که دیگر در جاهلیت چنانکه اگر زن آن قبیله فی فضل و لغز استندی که ملک
 بودی که با بی خاستندی و بکشتندی آنرا در از بر بنده و مرد را از بر
 بقصاص آیت باید در اعتقاد ایشان از چنانکه گفته شد پس عفو در فرادان
 رخصت داد قوله عز وجل **فمن عفو له من أخیه**
شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه
بالحسب هر که در گذشته شود و عفو کرده شود از قصاص
 از برادر و بی چیزی بدم بقتن باید پس آن بنیکوتی و کار در بری بنیکوتی
 دیت را و قبل من اسم القتال یعنی که ای ترک القوداه من أخیه و هو
 المقتول مدعی منه الذیة و فی المقتول فلیتبع فی القتل القتال
 بالمعروف ای یرفق فی طلب الذیة و لیرد القتال الیه الذیة باح
 من غیر بطلان قصاص **قوله عز وجل ذلك خفيف**
من ریک و رحمة آن سبک گویا ایندی است از خدای
 شما و تخشید فی است یعنی در میان شروع کرد قصاص گرفتن مال
 و عفو و رخصت داد که در قیوت جز قصاص نبود و در انجیل عفو بود
 و قصاص نبود و خدای عز وجل در قرآن هر دو را شروع کرد تا اگر از رخصت
 قصاص کنند و اگر خواهند عفو کنند و دیت بستانند **قوله عز وجل**
فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب

فعدة من ايام آخر وانه باشد از شهادت بيمار
 يا بصغر روزه ندارد بروي است روزه داشتن بشمار آن از روزه هاي
 ديكر يعني بروي است بيرون ماه رمضان روزه داشتن آنچه خود
 قوله عز وجل **وعلى الذين يطيقونه فدية**
طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو
خير له وان تصوموا خيرا لكم ان كنتم
تعملون وبران كساني كه طاقت دارند روزه نداشتن و ندارند
 دادن طعام مسكين و معروفه بانه صاع كنند و ان در ابتدا يا اسلام بود
 نهي بود از شرع مرمي را اگر خواستي روزه داشته و اگر نخواستي نداشت
 دادي پس منسوخ گشت اين نهي لقوله تعالى **فمن شهد منكم الشهر**
فليصمه الايه بقوله ديكر آن كساني كه طاقت دارند روزه
 حال جواني و سختي عاجز شدند در حالت بيري يا به سبب بيماري
 ندادن است بقوله ديكر **لا مضمل** است يعني بران كساني كه طاقت
 ندارند روزه داشتن با ندادن است و در بعضي گفته رضى الله
 عنها محنين بويكه **وعلى الذين لا يطيقونه**
فدية يعني اشبع الكبير الذي يرضى له القدرة و قد
 ابن عباس عايشه و عطاء و ساجد و طه و غيره روزه و لا يتدروى
 عليه هو الشيخ الفاي و الجوزي و غيرهم منسوخه و نه نيكند
 زياتى بر طعام مسكين آنست كه نهد او اگر روزه دارد به صورت شهادت كه بخور
 و نداد و بعد از شهادت بايد ثواب خداي تعالى را در روزه داشتن و في الحاشيه
 من فاته يوم من ايام رمضان لم يقضه الا هو كذا و عن ابن عباس رضى الله

رضى الله عنه ان النبي عليه السلام قال **نزل صحت ابراهيم اول ليلة**
من رمضان و انزل التوراة **لمضي من رمضان** و انزل
 الانجيل **لثلاث عشرة خلت من رمضان** و انزل انجيل يوحنا **لثلاث**
خلت من رمضان و انزل الفرقان **لاربعة وعشرين خلت من**
رمضان و عن عطيه رحمه الله عليه **قالت لابن عباس رضى الله**
عنها شهر رمضان انزل فيه القرآن و قوله **انا انزلناه**
في ليلة مباركة و انا انزلناه في ليلة القدر و قد ازل في سائر الشهور
 فقال انه انزل في شهر رمضان و في ليلة مباركة و في ليلة القدر
 حجة واحدة ثم انزل على سائر الشهور و الايام و اختلاف
 لونه اند و اشتقاق رمضان قال بعضهم انه مشتق من الرمش
 و هو حجر الجارة من شد حر الشمس و انه سمي به لا يحرق الذوق و ان
 قول اصحابي ان ابو عمرو و في رواية روى الاصمعي عن خليل بن
 ان مأخذه من الرضا و هو الخشب المطر ما كان في آخر
 الصيف و قيل المرمش في غسيل حرارة الصيف عن وجه الارض
 فلذلك سمي به هذا الشهر لا في غسيل به حرارة الايام من بدأت
 الايام **فداهقرا** ابو بكر عن عاصم و لشكمله
 بالتسديد و الباقر بن الخفيف حجة و لكساني فمن يطوع
 باليا و قد روي الطاء و جزم العين لغتها اياما معدودات
 انصب على الطرف و قيل لاخرى و قد روى عليكم بالايم المعودة
 و الصوم فيها و نصب هدي و قينات و الفرقان على امرامفعولات
 الثاني و يجوز على الحال قوله عز وجل **واذا سالك**

عباد و عني فاني قريب أجيب دعوة الداع
 اذا دعان فليستحيوا الي اولئكم و اني
 لعلمهم بربهم و انت تقول ان آيت در ابتداي اسلام
 بود و چون نماز خفتن گزاردي يا خوايش بر دي در ماه رمضان حرام
 كشي بوي طعام و شراب و جماع چنانكه حرام بودي در روز بي شي ايل و دين
 عني الله عند بعد انما خفتن با عيال غر و صحبت كرد خطا و همه شب
 بناليد حضرت عزت و نور رسول آمد عليه السلام و خبر داد اين آيت بايد
 و معنا ها و چون بپرسند از تو بندگان من و در و نه در اين ماه رمضان
 از اجابت من و عفو من در خطا و جنايت خود كوي كه من خداي نزديك با جا
 بقول ضحك بعضي از صحابه رسول را عليه السلام سواي كردند كه يارسول
 الله اقرب ربنا فبناجيه ام بعيد فبناجيه فنزلت هذه الآية
 بقول كلي همودان كنند چگونه شنود خداي ما دعاي ما را و تو
 مي گويي محمدا كه ميان ما و ميان آسمان با قصد ساله داهست و
 هر آسماني انصاف ساله داهست اين آيت بيامد و مراد از اين قريب قريب
 علم و قدرت است نه مصلحت و محبت است زيرا كه صفت قريب محبت
 و مصلحت است از صفات اجسام و مخلوقات و مولي تعالى منزله است از مثل
 اين صفت با نكفتن اجابت كنم دعاي خواننده را چون بخواند و با اين آيات
 گفتند آسمانان بخوان بر داري بگو وند امن تا نكرايشان داده است يا
 عبد الله عباس گفت رضي الله عنهما اين استحي است كه از بعد هر
 نمازي بگويند غانكند كان لا تبتل ولا شريك لك ليت لك
 ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك ومعني و اولئكم

الله عز و جل

انست كه بگويد آمنت بالله وكفرت بالطاعات و غداك حق و لغنا و لك
 حق و اشد انك واحد صمد فرد و تر لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد
 و شهد ان الساعفة آتية لا ريب فيها و انك تبعث في القبور قال
 ابن عباس رضي الله عنهما ما تركنا بعد صلوة بعد ما نزلت هذه الآية
 قال اليكي ما تركها منذ اربعين سنة و قيل الاستحابة طلب الاجابة
 بان يقول في اخر صلاته امرتنا بالدعاء و قضيت علي نفسك
 بالاجابة فاجبت لنا فان قيل چگونه است كه بسيار دعاي گويند و اجابت
 نمي يابند بعضي گفته اند كه هر چه بر موجب كلت باشد و خالي از مقصده
 باعلاهي باشد و بي عملت باشد در حال آن را اجابت باشد بقول
 ديكر مراد از اين دعا عبادت كردن است و از اجابت قبول كردن مي
 خواهد و ابو سهل غماري كذاست اجيب بعد ان لا يخجل ولا يتأسف
 ولا يدعوني عن قلب ساء و عن اني هر چه رضي الله عنه عن
 رسول الله عليه السلام انه قال اما قال عبد يارب ثلاث الا قال الله
 عز و جل ليتك عندني فيجعل ما يشاء من ذلك و يوفق ما يشاء
 و عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال اصحاب رسول الله صلى
 الله و سلم و رضي عنهم ان دعوا بديع بكثرت منه ما رجا اجابته و منه
 ما لا رجا اجابته فقال عليه السلام و الذي نفسي بيده ما منكم
 من احد يدعوا بدعوة الا استجب له او صر في عنه مثلها سوا اذا
 لم يدع بها ثم او قطيعه ربح قالوا يارسول الله اذا تكثرت قال فانه
 اكثر و احب ثلاث مرات قال ابن الاثير في اجيب حافظا
 معناه اسمع تاثير اجابت را كرد و رخصت داد و بطعام خوردن و رخصت

عكردي

و شبهای رمضان و گفت قوله عزوجل **احل لكم ليلة**
الضیام الوقت الى نساءكم هن لباس
لكم و انتم لباس لهن سبب نزول این آیت آن بود که در
 شان ضریقه بناسن مکنت او اوقییش بود و در ابتدا و اسلام روزه
 داشتن با حکم جان بود که در شب خوردن از بعد غایت حلال بودی
 چنانکه گفته شد بسا این مورد این واقعه افتاد بنزد رسول آمد بامداد
 ضعیف گشته فقال **علیه السلام امسیت طلیحاً یا ابا قیس قال ظلمت**
بالامس فی الخلقها و ی کله از بلدی و حتی امسیت فایتت
 امی و اردت آن تطعمی سخناً فایتت علی فتمت فخدم علی الطعم
 فقام **رضی الله عنه معتزداً و الخیر** بهما وقع له مع اهلها فی الباحة
 حتی کانت ارجل آخر و شکوا من ذلك فرحم الله علیهم و تسخ ذلك
 الحكم فنزلت هذه الایه و اُحلت لهم ذلك مع الوقت فی لیالی
 الصوم الی ان یفرا الصوم چنانکه گفت حلال کرده شد و شمارا
 در شب روزه صحبت کردن با عیال شما که ایشان پوشش اند و شمارا
 و شب پوششیت و ایشان از اینوگ دیگر ایشان آرام اند شمارا و شما
 آید امید و ایشان از انخصت داد و شمارا که ایشان صحبت کنید و طعام
 خوردید قوله عزوجل **علم الله انکم کنتم خفافون**
انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم فالا
بشر و هن و ابتغوا ما کتب الله لکم
 دانست خدای عزوجل که شما خیاات کرده اید تنهای خود را و توبه
 داد شمارا و در گذشت از شما اکنون بپای ویدایشان را و صحبت کنید با ایشان

و اخیر
 تمام

آخر و اول آخر
 بعد از آخر

بجوید

و بجوید آنچه قضا که خدای عزوجل بر شما یعنی فرزند بقولش مقرر
 عبد الله عباس **رضی الله عنه** بخوبید بوضوح خدای تعالی گرامی کرد
 مر شمارا بوی و آن چه فرستاده و یاست و آن شب قدر است
 قتاده گفت بخوبید آن شخص که نوشت خدای تعالی و شمارا
عزوجل و کلاوا و اشربوا حتی یبتین
لکم الخیط الابيض من الخیط الا
سود من الف حرثم اموا الصیام
الی اللیل و بخورید و بپاشید تا بدید آید و شمارا
 رشته سید و مراد از رشته سید روز است و از رشته
 سیاه مراد از آن تاریکی است و این امر اینست که ایجاب
 بی تمام کنید روز را تا شب یعنی از بعد طلوع صبح صادق تا فرو
 آفتاب دست از شهوتین بدارید عیدی بن حاتم الطائی
رضی الله عنه در خانه خود در رشته آویخته بود یکی سیاه و یکی سید
 و خوردن و آشامیدن را مباح داشتی از رشته سیاه انوشته
 سید ظاهر گشتی بن رسول علیه السلام رسید رسول علیه
 او را گفت **یا عدی انک لعریض القماء اما علمت ان المراد**
منه بیان بیاض النهار من سواد اللیل قوله عزوجل
ولا تبشر و هن و انتم عاکفون فی المساک
 و صحبت کنید با زنان خود و شما معتکف باشید در مسکین
 این آیت در شان جماعتی آمد از صحابه **رضی الله عنهم** که معتکف
 می نشستند و در شب بیرون می آمدند و با عیال صحبت

می کردند بر غسل می آوردند و باز بمسجد می آمدند این آیت باید
و از آن نمی کرد ایشانرا قوله عز وجل **تلك حدود**
الله فلا تقربوها كذلك بين الله آياته
للتاس **لعلهم يتقون** اینست حد های خدای
عز وجل که یاد کرد در توره و غیره یعنی از اول آیت تا آخر آیت
سوی نزدیک می کنید مراد همچنین بیان کند خدای عز وجل نشانیها
و حد اینست خود را و احکام شریعت خود را از هر مردمان تا بر همین
کند از خطورات صوم و اعتکاف بقول دیگر بیان کند فرمایند
و نهیهای خود را آنچه لایق مسلمانی باشد مورد مانع از امارت ایشان
بر همین باز معصیتها فلکد ما منع الله تعالى عن مخالفة و قیل
للمؤمنين **الجامع المانع** و التفت هو الجامع و سمي الکلام المانع
لأنه و سميته التحلل للمرأة لئلا يأت كل واحد من الزواني
بلاسي صاحبه و سميته العرب المرأة لئلا يأت كما قالوا لئلا يأت
بغت شعرا اذا ما الضمير شيء عطفه تثبت
و كانت عليه لئلا و الاحتياط افعال من النسيان
قوله عز وجل **ولا تأكلوا أموالكم**
بينكم بالباطل و تدلوا بها الى
الحكام **لتأكلوا** في مقام من أموال
التاس بالاثم و انتم تعلمون
ما الهاتان را بیان یکدیگر باطل و ناشایست بود و میرید آنرا بسوی
حاکمان تا بخورید بهر از مال مردمان بقره و شبامی دانید که این چه است

یعنی کجا می دروغ رسو کند دروغ و معنای و تدلوا بها بخور آن کون
نفسا معطوفاً علی ما قبله و لا تأكلوا و لا تدلوا و بخور آن کون
جواباً للتمهي الذي قبله كقوله و لا تأكلوا الحق بالباطل و تكلموا الحق
و انتم تعلمون و خوردن مال باطل بر دو وجه است یکی بی رضای
خداوند مال خود غصب و ظلم و خیانت و سرقة و شهادت
نور و عین فاجره و دوم بر رضای خداوند مال باشد و آن قمار
و مزد سطران و ملاهی و توحه و بهای خرد و خوک و بخره و زنا و معامله
ریا و عقدها و فاسده و سبب نزول این آیت آن بود که عیدان
بن اشوع الحضرمی دعوی کرد بر امره القيس بن عيس الكندي
زمینی که کنی منکر کش خاست که سو کند بدروغ خورد فقال
صلى الله عليه وسلم **انكم تحضرون** الى طعن بعضكم الحق
مخجه من بعض من قضيت له من أخيه المسلم فكانت
قضيت له بقطعة من التار فنزلت الآية **لا تأكلوا أموالكم**
بينكم ما أخذ من أكلوا و الدلو قوله عز وجل **يسألونك**
عن الأهلة قل هي مواقيت للناس
و الحج السؤال می کنند از تو یا محمد از تو شدن ما هم با آنکوی که در
وقتها و است مورد مانع از سرچ گذاردن و سوال کردن از ما هم
با سبب آن بود که چون می دیدند معاذ جیل و تعلیه و غیر ایشان را
رضوان الله عليهم اجمعین از انصار که آفتاب و یک حال می دیدند و ما را
می دیدند که نقصان می دید رفت و کاه کمالی یافت سوال کردند از حال
معاذی و بدینست و فرمان آمد که تغییر دهم و نقصان او در وقت هلاک

و کمال او در وقت بدوی معرفت سر خلق را از آجال و از وقت حج تا اوقات
عبادت و معاملات را با صد قول عزوجل و کسب لبریان
تأثرا لیبوت من ظهورها و لکنت البر
من اتقى واتقوا لیبوت من ابوابها
واتقوا الله لعلکم تفلحون وینت یکنی
بدانک بیاید خانه ها را از پشتها و یی و لیکن یکنی بدانت که کنی
برهیز و از حواسهای شریعت و بیاید خانه ها را از درهای و یی و برسد
از خدای تعالی تا مگر شاد استگاری یا بیاید سبب و قول این آیت آن بود
دستهای اسلام سر در در حرام سستی و اوقیم بودی اگر از اهل حدیث بودی
باشند خانه ها بودی یقینی بودی و اگر بودی بر پشت خانه خود و از آنجا
دستهای و بیرون شدی و اگر از اهل فقه بودی از سر خیمه و درگاه
دستهای و از درختی آمدی و خود را هیچ چیز سایه نکردی مگر که آن کس که
بودی و از قریش و کفایت و خود آمد بودند و دوزی رسول علیه السلام از در
دستهای و اگر بودی قطعه بن عام از حصن خود یا و اندر دستهای رسول گفت
علیه السلام تا ز راه دزد آمدی و ترجمی و از غیر حصن گفت یا رسول الله یا
سبب که تراز دزد آمدی محرم بودی و دین من دین تراست و سنت
من سنت توست رسول گفت علیه السلام من از حصن وی گفتم یا رسول
الله اگر از حصن من نیز از حصنم که مع توام و مضاد ادهام بدین تو دست ترا
آیت بیاید و آن کلمه اول را منسوخ کرده و فرمود که از راه دزد آمدی و در
شیخ حسن بصری گفت این آیت دشمنان جماعتی آمد از عرب که چون سفری
رفتند و مواد ایشان محاصل گشتی قال داشتندی که از خانه دزد آمدی

این آت باید رد اعتقاد ایشان را بقول دیگرین سلی که خدای عزوجل
بیان کرد یعنی طاعت و عبادت چنان آید که من فرموده ام یعنی از خود
بدعی و نهید قال المقدام طه و الرافضه ان المراد من الابواب
علی بن ابی طالب رضی الله و المولد من ابیوت رسول الله علیه السلام
فاما الله تعالی یا تابع الرسول و اخذ شیعه من عند علی بن ابی طالب
رضی الله لقوله علیه السلام انما مدینه العلم و علی بابها الحسن و قول
علی ما زعم من التأویل الا یصح تخصیص علی بن ابی طالب رضی الله عنه لانه
ذکر الابواب یفهم العامة فیقتضی ان یکون لها ابواب کثیرة یعنی الشریعة
فکون علی رضی الله عنه بابها لا ینفی کونه غیره بابها کیف و قد روی فی الخبر
هذا الحدیث انه قال و ابی کریم فمندیها و هذا الموضع فی التشریف تلک
قوله عزوجل و قاتلوا فی سبیل الله الذین
یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب
المعتدین و کارزار کنید در راه خدای عزوجل و در طاعت
خدای تعالی آن کسانی که کارزار کنند با شما و از حد بگذرند شکست عدها
که خدای تعالی دوست ندارد و از حد بگذرند کانرا قال عمر بن عبد
العزيز رحمه الله و لا تعتدوا ای لا تقتلوا المشوخی و الشوان و الصبا
که رسول علیه السلام در روز فتح مکه رفتی و گفت سبکی از یاد خدا
که الحق خالد و قتل لا تقتلوا و لا امرأة و این آیت در عام حدیث
و آن حاجی و در نزدیک علیه السلام یکبار آنجا باشید با اشرف کان
صلی کردن بر آن سال از کرد و در مکه در نیاید تا سال دیگر و در
مکه و ثانی کنند از برای رسول علیه السلام و باران در رضی الله عنهم سال دیگر آمد

مصطفی علیه و آله و ائمه و اولاد او رسیدند که نباید که قریش بجهت و فائز کنند و با کشتن و با
 در حرم و احرام و ماه حرام باشند و هر کس که بکونه کار ناکند این آیت بیاید
 و بیان کرده که اگر شما حرب کنید شما را نیز حرب کنید و اگر نکند مکنید و عید و انگاه
 دارد بعضی گفته اند که آیه ای که کارزار کردن را فرمان آمدن آیت برد
 و بعضی گفته اند که آیت برد که **اذن للذين يقاتلون**
بأنهم ظلموا الآية قوله عز وجل واقتلوه
حيث تفقتهم و اخرجوهم من حيث
اخرجوكم و الفتنة اشد من القتل
 و بکشید ایشان را هر جا که بایستد و بیرون کنید ایشان را از آنجا که بیرون
 کردند شما را یعنی آنکه و شرک کردند بزرگ تر است در و بال از کشتن و
 ماه حرام **قوله عز وجل ولا تقاتلوه عند**
المسجد الحرام حتى يقاتلوه که فيه
فان قاتلوه فقاتلوه فقاتلوه فقاتلوه
جزاء الكافرين که از آن مکنید
 با ایشان نزد مسجد حرام یعنی در حرم تا ایشان با شما کارزار نکنند و اگر
 کارزار کنند ایشان با شما در حرم بکشید و ایشان را یعنی تا ابتدا از ایشان باشد
 مجتنب است با دشمنان کافران و کفر را فتنه گفت از برای آنکه کفر طالع
 کنند است چون فتنه و الشقاق الوجود و الاخذ و دخل فقتل
 لقتل ای حافظ و هذه الآية ناسخة لجميع الآيات التي وردت
 بالاعراض عن قتال الكفار و قيل انها ناسخة للآية
قوله عز وجل فان انتهوا فان الله غفور

رحیم اگر باز باشند از کفر و کارزار کردن هر آنکه خدای عز و جل
 آمرزگار است سران گذشته و ایشان را و بخشاید است برای ایشان
 قراحت و الکدای و لاقتلهم عند المسجد الحرام حتی يقتلوه فقاتلوه
 فقاتلوه بغیر الالف فی اللام من القتل یعنی قتلوا بعضهم و الباقون
 بالالف من القتل قوله عز وجل **وقاتلوه**
حتى لا تكون فتنة ويكون الدين
لله فان انتهوا فلا عدوان الا على
الظالمين و کارزار کنید با ایشان تا نباشد
 دفعین یعنی غاند فتنه و مژدازین کفر است و باشد درین سر
 خدای عز و جل پس اگر باز باشند از کارزار شما نیست از خود در کشتن
 یعنی کشتن در حرم و ماه حرام مگر بر سمت کارزار که ابتدا کنند بقتال
 شما شاه شمران عبدالله عباس است رضی الله عنهما پس در سال دیگر سه روز
 مکه داخل کردند تا مصطفی صلی الله علیه و سلم و ائمه و اطراف
 کردند و قریبان کردند و سه روز بودند بقتل دیگر این آیت
 ناسخ است مرآت آیت را که **ولا تقاتلوه عند المسجد الحرام**
 و زمان است بر سبیل غوم و مدینه بازگشتند و آن بر سبیل حضور
قوله عز وجل الشهر الحرام بالشهر الحرام
والحرما ت قصاص فمن اعتدى
عليكم فاعتدوا عليه مثل ما اعتدى
عليكم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع
المتقين سبب نزول این آیت آن بود که رسول علیه

فاجتمع من الغنم

در ماه حرام خواست که بمکه در آید و تمام حدیثیه مشرکان سکه میزدند چون سال دیگر میامد و بمکه در آمد و عمره را قضا کرد و بلی تعالی این است فرستاد و گفت که ماه حرام که بمکه در آمدی قضاء عمره را بجا آور ای ای که ترا باز گردانیدند یعنی این ماه حرام بدل آن ماه حرام است و جزو نما برآورد یعنی قصاص کرده شد ماه حرام و آن ذوالقعدة بود

ماه ذوالقعدة بارینه بقول دیگر احاطت هر ماه حرام بزرگ می داشتند و در وقتال می کردند چون اسلام ظاهر شد ماه حرام را نیز حرمت داشتند و قتال کردند تا کافران بر مسلمانان را غارت کردند در ماه حرام سولی تعالی فرمود مسلمانان با محاربت با کافران در ماه حرام و آن حکم منسوخ کرد و معنای این آیت چنان است که قتال دین ماه حرام از شما قصاص است بقتالی که آمدن کافران ماه حرام گذشته و مراد از حریمات حرمت ماه است چنان باشد که قتال دین ماه حرام است و دیگر حرمت حرم و حرمت شهر مکه و معناه حریم عتدی و هر که از حد در گذرد بر شما شانه از حد در گذرد و بی بر روی نماند آن که وی از گذشت بر شما یعنی جزای تعالی عتدی بی بر روی برسانید و جزای علی را نام و خوانند چنانکه فرمود و جزا سینه سینه مشکما و جای دیگر فرمود و مکر و او مکر الله و الله خیر لما صبرین و معناه و اتقوا الله و بهر سید انضای تعالی و بداند که خدای تعالی اترس کاران است یعنی در نصرت بر دشمنان عزوجل و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا باید یکم الی التهلكة و احسنوا

ان الله

ان الله يحب المحسنین و نفقه کنید در طاعت عزم جزم می کنید و غیبت را در هلاکت یعنی از مبادید ان نفقه کردن در جهاد و نیکو می کنید که خدای عزوجل دست دارد سگونی کند کار اسب و زولای این آیت آن بود که جماعتی از اقرباء که طران مدینه بودند چون فرمان آمد به بیرون شدن بمکه از بهرج را ایشان گفتند ما ساختگی نداریم و ما را کسی طعام ندهد ای آیت بیامد و نفقه کردن و ساختگی کردن ایشان بفرمود توانگران را بقول دیگر نفقه کنید بر درویشان و صدقه کنید و خود را مکه مکینه بخلی بقول دیگر صدقه کنید که در وی از یکی ثبات و برکه عمر شما و قیام فی قوله و لا تلقوا باید یکم الی التهلكة و هو ما اذا اذیت و قنط عزم حتم الله فیهم ملک و الاخوان ضد الایاء و معنی آنست که کسی کند و از رحمت خدای تعالی فرماید شد تا هلاک شود و یا آنکه کافر شود که آفرید چنانکه آنکه لایس من روح الله الا القوم الکافرون و جای دیگر فرمود لا تقنطوا من رحمة الله الایة و رواه اناس که کسی بران حل کند بر آن کسی که خود را تنها در صف کافران افکند تا شهید گردد و یا کلمه بخارید مغالیه یا آیت شد و لقوا علیه السلام بالشهاد و حمزة و رجل قتل بکلمه حق عند سلطان بایر فقتله و امام محمد ششانی رحمه الله در سبیل و آورده که اگر مردی مسلمان کلمه که در برابر کافران و ددان بسیار زیاده و صنعت

مسلمانان است و باشد و اگر چه یقین است هلاک شدن او **قول در عوج**
واتر لکوا لعمري لله و تمام کنید و غرض مریدانی
عوج این می باشد که تمام حج بقضای آخر افعال است و تمام عوج تا بخانه
است امیرالمومنین علی و عبدالله مسعود رضی الله عنهما گفتند تا می حج و غرض
آنست احرام بسته شود از دویره اهل و بعزل دیگر تمام حج و غرض
در نفعه کالالات و باز بودن از محظورات حج و آوردن همه مشروبات
حج متعلق است تمام حج احرام است از مواقیت بقول دیگر تمام حج احرام است
انصاف است و وقوف عرفات و طواف زیارت مقامی عرفات طواف است
وسعی آن قصد جانب بود که قریش بموقف عرفات بایستادند و گفتند
که آن بیرون حرم است و اوس و خزرج سعی بانیاء کردند بی بیرون ایشان را
بتمام کردن آن افعال تمام حج و غرض و بعضی گفته اند که عمر فریضه
شد حج و این قول شافعی است و بمذهب علماء ما رجم الله و اجبت
جوده و تراضی حکما قال علی التمس لکم کرب و العسر تطوع
و بعضی از علماء گفته اند که عمر تطوع است باین خبر **قول در عوج**
فان احصرتم فما استیسر
من الهدی ولا تخلفوا رؤسکم
حتى تبلغ الهدی محله و اگر باز داشتید شریک
بمناسک حج بسبب دشمنی یا بیماری یا خدایان تا یابانهدی وقت
محرم و نام هدی بر پشت و کمر و کمره بپوشانید و اگر چه آسان تر آنست
فرستید و فرمایید تا بمنحدره بسپارید تا حلی ثابت شود و آن احرام
بیرون آید پس ساله دیگر فضا کند و سرها را مشربید تا نرسد آن هدی

عوج

بجای خویش یعنی جلال نگیرد تا هدی محل خود نرسد و بسپارید **قول در عوج**
فان احصرتم فما استیسر و تمام کنید و غرض مریدانی
عوج این می باشد که تمام حج بقضای آخر افعال است و تمام عوج تا بخانه
است امیرالمومنین علی و عبدالله مسعود رضی الله عنهما گفتند تا می حج و غرض
آنست احرام بسته شود از دویره اهل و بعزل دیگر تمام حج و غرض
در نفعه کالالات و باز بودن از محظورات حج و آوردن همه مشروبات
حج متعلق است تمام حج احرام است از مواقیت بقول دیگر تمام حج احرام است
انصاف است و وقوف عرفات و طواف زیارت مقامی عرفات طواف است
وسعی آن قصد جانب بود که قریش بموقف عرفات بایستادند و گفتند
که آن بیرون حرم است و اوس و خزرج سعی بانیاء کردند بی بیرون ایشان را
بتمام کردن آن افعال تمام حج و غرض و بعضی گفته اند که عمر فریضه
شد حج و این قول شافعی است و بمذهب علماء ما رجم الله و اجبت
جوده و تراضی حکما قال علی التمس لکم کرب و العسر تطوع
و بعضی از علماء گفته اند که عمر تطوع است باین خبر **قول در عوج**
فان احصرتم فما استیسر
من الهدی ولا تخلفوا رؤسکم
حتى تبلغ الهدی محله و اگر باز داشتید شریک
بمناسک حج بسبب دشمنی یا بیماری یا خدایان تا یابانهدی وقت
محرم و نام هدی بر پشت و کمر و کمره بپوشانید و اگر چه آسان تر آنست
فرستید و فرمایید تا بمنحدره بسپارید تا حلی ثابت شود و آن احرام
بیرون آید پس ساله دیگر فضا کند و سرها را مشربید تا نرسد آن هدی

فان احصرتم فما استیسر من الهدی

چون ایمن شوید از دشمن یا بیماری یا خدایان فضا کنید آنچه بر شماست از حج
و کعبه بر هر که منع کند یعنی هر که بر خود داری جود یعنی تا کار در حج حج
آسان تر باشد از هدی بروی است یعنی هر که عمر بپارد در شهر حج و بکله مقیم
کرد تا وقت حج بیاید و هم درین سفر حج بیارد و مستقیم باشد بروی هدی و نجب آید
ابوهریر و سلمان فارسی و عیسا بن سائر و رضی الله عنهم گفتند با رسول ما هدی نیابیم
و ما بتعاین این آیت نباید **قول در عوج** **فان احصرتم فما استیسر من الهدی**
محله و سبعة اذ ارجعتم ثلثه عشر کاهله و هر که نیاید هدی یا پنی
قدرت ندارد بر هدی و بر بهای او بروی است روزه داشتن سه روز در حج یعنی روزه دارد
سه روز بیشتر از ایام نحر و فاضل ثمان روزه داشتن است در روز هفتم و هشتم و نهم از ذی الحجه
و اگر فوت شود تا ایام نحر را بدید دیگر عیاله ماحلا نشود مگر هدی و معنی قوله فی الحج ای
فاحرام الحج و فیله اشهر الحج و معنی قوله و سبعة اذ ارجعتم الی اهلکم یعنی چون بخانه خود
باز گردید آن صفت روز دیگر روزه دارید بگوید دیگر چون از خانه باز گردید بگوید دیگر چون

از کار در افعال فارغ شوید آنست که روز قیام هر مدی را یعنی مکان هدی قبله بکلیه التواب قول غفر
ذکر لمن لم یکن اهل حاضره المسجد الحرام وانقواله واعلموا ان الله شدید
العقاب ان تمح برکس است که نباشد اهل اواز باشند کان مسجد حرام یعنی آنکه نباشد که اگر از
باشد هدی بروی و لب نباشد و روزی و بهر سبب از خدای تعالی و بداند که خدای تعالی به سخت عتاب کند
مخالف فرمان خود را و محرم چهار است من و حج و مفرد بقرن و متبع محرم حج ان بود که احرام کبر و حج و
فی و محرم بقرن و متبع باشد و قارن آنکه احرام کبر و حج و عمره و متبع آنکه عمره نیارد در ماهها حرام و
باید تاج بکند و ازین چهار کرده هدی بقرن و متبع و اجساد و بران دوی دیگر فی قول عروجه
الحج اشهر معلومات حج ما هیست دانسته و ان شوال است و دو الفعل و عشر نزدی
الحجه تا احرام پیش از سواد بکوه باشد بقول دیگر الحج فی اشهر معلومات قوله عرفه
فمن مضی بهم الحج فلا رقت ولا فسوق ولا جدال فی الی
بهر هر که واجب کند ازین ماهها حج را بر خود بلیتیک گفتن خجست نشاید
کردن باز نان خویش و سخن فحش نشاید گفتن با مردمان و معصیت و خصومت
نشاید کردن در ایام حج این حیوات بمعنی نهی و الرقت مابینا و الفسوق
مخطوبات الاجرام بقول شاه مفسران عبدالله عباس همه معصیتهارا
مستلزمات و الجدل المحصنة و ان تجادل انسانا حتی تقضیه بقوله
مکر قریش من لعه بوقف ساختند و اهل یمن و ربه بعرفات بوقف ساختند
و هر یقی یا یکی بیکر خصومت کردند این آیت بیامد که در حج صحت میکند و معصیت
نمکنند و خصومت بکنند و قیل لاجماع و لا سب و لا مراء فی الحج
ق ما تفعلوا خیر بعله الله و تزی دوا فاحیر زاده التقوی
و اتقون تا اول الالباب ولی بکنید از سبب حج بدانند خدای عزوجل
ممان را و توشه بردارید یعنی مردمان عیال مردمان مشوید این آیت در شان قوم
بی زاد و حج رفتند و خود را مستعمل نام کردند بقول دیگر توشه بردارید تا امت
از طاعت جنانک توشه بردارید سفره نیارا از طعام بقول دیگر بعضی از مرد
بی توشه بیرون آمدند و حج و رنج دیدند و مسلمانان از ایشان آیت آمد که و توشه
و توشه بردارید فخلق من جنانک بقول دیگر توشه بردارید ای خد مندان و بت رسیدن

خدای که بهترین توشهها ترسکاری است و روا باشد که مراد ازین زاد دنیا و آخرت
که نجات از هر دو باشد و این آیت رواست بر کمالی که خود را عیال دیگران سازند
و کسب نکنند و گویند ما مستوکلا نیستم بقول دیگر زاد بردارید از برهیکاری که بهترین
زادها برهیزکاریست مراد حج را و راه عقبی را و بت رسیدن از خدای عزوجل
لیسر علیکم جناح از تبغوا فضلا من ربکم
سب نزول آیت آن بود که مرد رسول را علیه السلام سوال کردند که ما جماعتی که
اشتریکر می دهیم و حج می گزاریم ما را می گویند شما را ثواب حج نیست رسول علیه السلام گفت
الستم یحرمون و تلبون و تقفون و یرون فقالوا نعم فقال علیه السلام انتم جناح یعنی
رسول گفت علیه السلام او شما احرام می بندید و تلبیه می گوید و وقف می آرید و ربه
حج را می کنید گفتند بلی یا رسول الله رسول گفت علیه السلام شما جاجید و معناها
نیست بر شما بزه که بچوید فروغ و سودی از خدای شما و آن قصه جنان بود که چون
احرام بستندی بازو کانی کردند و روزی طلب کردند تا آن گاه که احرام
بیرون نیامدندی آیت آمد که لیسر علیکم جناح الایه و سئل عبدالله بن عمر رضی الله
عنهما عن هذا فاجاب مثل هذا و قال سئل رسول الله علیه السلام عن هذا فنزلت هذه
الایه و رخص لهم فی ذلك یعنی بر عبدالله عمر را سوال کردند همین جواب دارد و جنین
گفت که رسول علیه السلام سوال کردند این آیت آمد که نیست بر شما بزه و تنگی که بخورید
سودی و روزی از خدای تان یعنی سب تجارت و کار و ادون و عیان
فاذا افضتم من عرفات فاذا کرم الله عند المشعر الحرام و چون باز کردید
از عرفات یاد کنید مرد خدایا بنزد مشعر حرام و ان کو میست بنزد منزل که مردمان
انجا و توقف منزل آردند خدای را عزوجل یاد کنند بدعا و ذکر بقول دیگر مراد ازین
ذکر کردن نماز شام و خفتن است بمنزله
واذکروا کما
هذکما و کما کنتم من قبله لعلکم ترحمون و چون باز کردید
از عرفات یاد کنید مرد خدای را عزوجل خدایا که ما را ایمان و حج و غیر آن کرد
شما بسودید پیش از آن که بودیم یعنی ندانستید حج را و ایمان را که خدای تعالی
هذکما داد تان و ایمان کرامت کرد و باین حقایق و شرایع و قوف داد مشکرا این نعمها

بگذارد و چون به جای آید و بعضی گفته اند که مراد از ذکر کردن نماز شام و نماز
خفتن است بمزدلفه و مراد از ذکر دوم آن اذکار مشروع است که در موقف مزدلفه
گویند و الا فاضة هالکة بالکثرة **قره عریض** ثم افيضوا من حیث
افاض الناس واستغفر الله از الله غفور رحیم هر چه بخواهد کردید انجا
باز گردید مردمان و آمرزش خواهید از خدای تعالی که هرینه خدای عزوجل امر کرد
است و بخشایند است و مراد ازین مردمان ابراهیم خلیل است علیه السلام و مراد
از بازگشتن از مزدلفه است و بیشتر مفسران چنین میگویند که مراد از خطاب
ثم افيضوا مرقش است زیرا که جمیع از حرم بیرون نمی آمدند و بمزدلفه نمی ایستاد
و می گفتند ما خاصکان خدایم و اهل خانه ییم از حرم بیرون نمی آیم و مکه را
می آیند مگر ابراهیم این آیت بیامد و فرمود مرا بشانرا به بیرون شدن بفرمانت بخانک
مردمان دیگر بیرون می شدند بقول دیگر ناس اهل یمن اند و اهل آفاق که بفرمانت
می ایستند **قره عریض** فاذا قضیت مناسککم فاذکروا لله کما
کرکم باکم او اشد ذکر اگر چون بگذرید از کانهای حج را
یاد کنید مر خدا را عزوجل چون یاد کردن شما بدینان و یا بیشتر و سخت تر و بیشتر
بیا کردن و آن قصه جان بود که ایشان بایستادندی بعد از فارغ شدن مناسک
حج در روز نحر در میان مسجدی که بمنیات و میان جبل الرحمة و شعرا می گفتندی
در نهان به زبان خود و غرض می کردندی فضیلت و نسبت خود بدین این آیت بیامد
و از آن نه می کرد ایشانرا و بدین خود فرمود بقول دیگر معنی قوله فاذا قضیت مناسککم
اذا اذتم مناسککم فاذکروا لله بلا ذکر المنسوبة فی ارکان الحج بقول دیگر
یا مکنید خدا را عزوجل بوجدانیت جنانک یاد میکنید بدین خود را که رضا میدهد
بدین شما را و می باشد بمنجین روا مدارید که خدا را شکر کنید بقول عطاء
مردانین گفتار که است که اول سخن گفتن در یاد کردن یعنی با شما نیز در
هر کاری می آید یاد کنید بپوسته جنانک که در هر یک را بلکه بدین که خدای را
عزوجل بر تو مکتب بیفزاید آن است که بپوش و مدار که اگر ایشان در حق تو نیکو کنند
از داده من کنند **قره عریض** فی الناس من یقول آمنا ربنا انما

فی الدنيا وما له فی الآخرة من خلاق و از مردمان کسی است که می گویند
ای خدای ما بدین ما را در دنیا مال و نیا شد مردمان جهان هیچ بهره یعنی
از ثواب بهشت این آیت در شان مشرکان قریش آمد که می گفتند ای
خدای ما بدین ما را اشتراک و کوفتند و سیم و زرد و هیچ آمرزش و بهشت نماند
و از قیامت نرسیدندی مرا بشانرا نیکوید و این آیت بیامد پس چون تعالی فرمود
بشود و گفت **قره عریض** و منهم من یقول ربنا انما فی الدنيا حسنة و
فی الآخرة حسنة و قناعا بل النار و از ایشان کسی است که می گوید ای
خدای ما بدین ما را درین جهان نیکویی و در آن جهان نیکویی و نگاه دار ما را از عذاب
آتش مجاهد گفت الحسنه فی الدنيا هالکة و فی الآخرة المغفرة و الجنة و اذ
نعمه الدائین و ان یحفظه من النار قال الحسن البصری الحسنه فی الدنيا العلم
و العبادة و فی العقبی هالکة یعنی حسن بصری گفت حسن در دنیا عمل و عبادت
و در عقبی حنة است بقول دیگر در دنیا مغفرت و شهادت و عینیت است و در عقبی نعمت
و جنت است بقول دیگر در دنیا همه نیکوییهاست از صحت و توفیق و طاعت و روزی
جلال و علم و عمل در این جهان همه نیکویی چون رحمت و شفقت و حساب آسان
و در آمدن جنت و غیوان بقول دیگر در دنیا عافیت است و بعضی رؤیت جنت است
و روی از خلق قال اللهم ما کنت معاقبتی به فی الآخرة فنجّه فی الدنيا فاضی الجبل
حتى صلاک الفرج تعالی علیه السلام انک ضعیف لا تطیع عقوبة الله تعالی فی
کنت قل اللهم ربنا انما فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قناعا بل النار
الا فاض الناس و الا فاضة هالکة بالکثرة **قره عریض** اولئک لهم نصیب
مما کسبوا و الله یزیر الحساب ایشانند که مرا بشانرا ثواب بهشت را از حج کردند و
خدای عزوجل ندر شمار کند است یعنی از کسانی را که دنیا و آخرت خواهند مرا بشانرا ثواب
بهشت از ثواب این کردند و این دلیل است بر حاجات دعا ایشان که رسول گفت علیه السلام لیبرک
اقوام من امتی فشانرا لهم فی الجنة لم یضیعهم من یولی الدنیا شیئاً کانوا یأمنون الله تعالی
العافیة فی الدنیا و الاخره یقولون ربنا انما فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة
و قناعا عذاب النار **قره عریض** و اذکروا لله ایامهم عهد و آتی

و یاد کنید مر خدا بر روزها شمرده شاه مفضلان عبدالله عبا گفت و جماعتی دیگر
که ایام معلومات عشرتی الحجة و ایام معدودات ایام تشریفات و این قول ابو جعفر
رحمه الله و عن ابی یوسف رحمه الله الا ایام المعلومات ایام النحر و المعدودات ایام التشریفات
بقول دیگر معدودات ایام عشرات و معلومات ایام نحریات و قول اولی در کتاب
و مر این ذکر کتب گفت است یا ذکر خدای تعالی بر زبان زدن در حالت
ری جان یعنی سنک انداختن در ایام منا بقول دیگر مراد از بی تکلیفات
از پس نمازها و فیضه **فمن جعل في يوم فلا اثم عليه من**
تاخر فلا اثم عليه من اتى و اتقوا الله و علموا انك التمتحنين
و هر که بشتابد در روز عزیت بره بروی یعنی بشتابد از بعد و روز که سنک
انداخته باشد و روز سیم بیرون نشود و باز گردد بروی بی نیست و هر که تاخیر کند
تا آخر سه روز مقام کند تا سنکها بیندازد و بی نیست بروی مگر آن کسی که بپرهیزد
از مخطوبات حج و بترید از خدای عزوجل و بداند که شما بوی باز گردانید شوید یعنی
چشر شما فرد اینجا ای او خواهد بود و **و لا تسألوا في مكان واحد و روزهای را که در حج**
نای باشد شش روزات منها التروية و هو الثامن من ذي الحجة و این روز را تروية
از بهر آن گویند که خلیل الله علیه السلام در آن شب خواب دید بسمل کردن بر آن روز را که
مکر و اند و نامل می کرد در آن خواب و قيل انما سئى تروية لانه رأى آدم فيها
جاء استق من الروبة و قيل مشتق من التوى لانه يوم يروى الحاجون دوائهم فيه
و الثانی عرفة و هو اليوم التاسع سحی لان ابراهيم علیه السلام عرفه و جفقت الرؤيا
و قيل لان آدم عرف فيه جواء و الثالث يوم النحر و هو اليوم العاشر فتنی بنجر
الحکایا و الضحایا فيه و الرابع يوم القر و هو يوم الحادی عشر سحی به لقرار الناس بمنا
و الخامس يوم النفر و هو الثاني عشر سحی به لانهم ينفرون من مكة الى مكة و السادس
يوم الصفا و الثالث عشر سحی به لانهم يصدرون الى اهلهم
و من الناس من يحادي قوله الحق الدنيا و يشهد الله
على ما في قلبه و هو آلة الخصا مر این آیت در شان اخلاص بن ترقی
آمده است که وی مودی بود شریف سخن و نیکو منظر و خوب صورت بد سیرت کا و دل

سوکند بد روح خورن و سخت خصوصت کنند بر باطل و ستمین و منافق روی هر وقتی که
بجای رسالت محمد در آمدی و گفتی که آمدن ما اسلام آرم و سوکند موخوردی که
منش دوست میدارم و زبان بفضل و فضل او گردان کردی و رسول علیه السلام را و را
نزدیک خود نشاندی چون از پیش محمد بیرون آمدی فساد کردی در زمین و
بودی که گشت مرد مانرا بسوختی و دراز کوشی بدیدی اولی کردی و فتنی خرمی
اتش نهاد و مرد مانرا در فتنه افکند این آیت در مذمت او میامد و معنای وی آنست
گفت ای محمد از مردمان کیست که خوش می آید ترا گفت او در زمین کافی این جهان و کلاه
میکند خدایا بر این مردل وی است یعنی سوکند خود که دل او بازبان او بر است
در جهان و او سخت خصوصت کنند است **بباطل قولی** و اذا تولى سعى في الارض
ايقصد فيها و يهلك الحرج و النسل و الله لا يحب الفساد و چون روی
بگرداند از نزد تو ای محمد برود در زمین و بشتابد فساد کند در زمین و هلاک کند کشت
و بریدن گرداند نسل ستور را و خدای تعالی دوست ندارد فساد را یعنی نبسنده فساد
و معصیت را **قول دیگر** بر سایندهی مرد مانرا تا بگریختندی از مواضع خود تا خواب
گشتی ضیعتها و مهمل جامدی زدا عتها و بریدن کشتی نسل ستوان **قول دیگر** و اذا قيل
له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبس الهاد و چون گویند مراد
که بتوس اخدای تعالی یعنی فساد مکن بگیرد و راست بزه بزه یعنی طهرت له الاثمة
و الحمية بسبب الاثم الذي فيه و الكفر في قلبه و قال المثل يقال له اتق الله تعالى
فما است و ما دون جزی او و بد قرار جایی که دوزخ است مگر قرار مراد از آمدن است که
جهودی بد بر لری هارون الرشید آمد اناراه بر هات به حاجتی چون هارون الرشید
بر لب نشست بشیر او دوید و گفت اتق الله یا امیر المؤمنین هارون الرشید در حال
از اسب فرود آمد و سر سجده نهاد چون از سجده بر آمد و حاجت جهود را کرد
هارون الرشید را گفتند از بهر جهودی جل فرود آمدی هارون الرشید گفت چون گفت
اتق الله مر قصه آخس را و آمد **قول دیگر** و من الناس من يشرك
نفسه ابتغا مرضات الله و الله رؤوف بالعباد و از مردمان
کسی است که می فرود شدن خود را از بهر جستن خشنود می و خدای رحیم

برندگان خود این آیت در میان صهیب بن سنان رومی و بلال حبشی و حب
بن الارت و خبیب و عمار یاسر و بصر او یاسر و ما در او شمیة و غیر ایشان
آمد رضی الله عنهم که بعد از هجرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بیرون آمدند از
مکه و خان و مان را بکشدند و حدیث رسول را عظیم اختیار کردند کافران مکه
مرا بشان در عقب رفتند و بعد از بکوفتند اما صهیب رضی الله عنه بکناره باز شد
و گفت من میرم شد ام و از شهر شما نیستیم چه زیان دارد شما اگر من با محمد
باشم و اگر باشم با شما از من قوتی نباشد مالی که دارم بشمارم و خود را از شما مال خود
بخزم دست از من بدارید و اگر فی شما میداند که هرگز از کجاست من جدا شود مراد مرا
خلاف کند کافران سال و بکوفتند و دست از وی برداشتند و بعدینه مراد پیش
از آنک او بعدینه رسیدی این آیت بیامد ابو بکر صدیق رضی الله عنه پیش از آمد و گفت شد
کردی درین بیع و بازگانی که کردی صهیب گفت یا ابابکر تو سود کردی بس او را خبر داد
با آمدن این آیت در میان او و اما عمار یاسر که کفر گفت بزبان و مر رسول را علیه السلام بید
یاد کرد پس فرصت نگاه داشت و بگریخت و دلش بر ایمان و توحید ثابت بود چون بعدینه
آمد بنور رسول علیه السلام درآمد و از آنج گفته بود خبر داد این آیت قوله تعالی الا من
اکرم و قلبه مطمئن بالا ایمان فقال علیه السلام کیف وجدت قلبک فقال عمار و یا
بالایمان فقال علیه السلام فان عادوا فعدوا ما یاسر و شمیة فیتلا و هما اوف
الاسلام فقال علیه السلام اصبروا یا الی یاسر فان موعدکم الجنة و روی عن عمر
و علی رضی الله عنهما هو الرجل الذی یأتم بالمعروف و ینهی عن المنکر فیتقل این آیت در میان
او آمد و الله اعلم و اما خبیب را روزی چند باز داشتند و هر روزی بخانند و نماز میکرد
از دین بگریخت و داری نصب کردند بر سر چهار سوکاه مکه و مرا و را با سخا
بیرون آفرزند و بقتل و بضر و بصلب تهدید کردند تا مکه کفر کردید گفت چون
به بالای دارش برآوردند اشتیاق جمال محمدی از او کردند او شعده زد و گفت
قوله نیاز را بعرض فرستاد و انای سر بر وضو و پینه و بواسط و ظواهر بدن است
جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا آن خبر را به سید المرسلین رسانید و مصطفی
صلی الله علیه و سلم از دهشت آن تحقیر مسجد محمدرفت و بجزای باز می آمد حجابها دور

جهان را

ان بر داشته شد و مسافت بعد برید کشت تا خبیب از بالای دار آن جهاد
صبار که محمدی را دید و مهتر عالم از حد یثرب مر خبیب را بر سر دار دید خبیب
با چشم گریان سلام به مهتر عالم رسانید و مصطفی صلی الله علیه و سلم جواب آن سلام
و بیشارت بنزل دار السلام بوی رسانید یا ایها الذین امنوا ادخلوا
والسلام کافه ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لا یستجیب
مبین این آیت در میان عبدالله سلام و یاران او آمد که چون اسلام آوردند خط
که شریعت مصطفی صلی الله علیه و سلم و شریعت موسی کلم را علیه السلام اقامت کنند از تعظیم روز شنبه
و کراهیت گوشت اشتر و شیر او و غنایان و از رسول صلی الله علیه و سلم درخواست میکردند
که مال بکدارنا شریعت موسی را اقامت کنیم این آیت بیامد که ای مؤمنان در آید در
اسلام همه یعنی ای مؤمنان اهل کتاب بشرایع دین محمد در آید و شریعتها و دیگر را
بگذارید و متابعت مکنید آثار کافران و دورا در فکات احکام تورات که منسوخ شد
که دیو مر شما دشمن است ظاهر و کافه مشتق است از کف و هو المنع یعنی بمنع من
التفرق و بصیبت علی الحال و روا باشد که این کافه شریعت باز کرد یعنی همه احکام این
کار کنید و روا باشد که جو منان باز کرد یعنی ای همه مؤمنان اهل کتاب در آید همه در
اسلام و روا باشد که این خطاب مطلق مؤمنان را باشد یعنی بطاعت خدای تعالی
در آید جهنانک خبیب کرد و متابعت مکنید و شوشهار و یاران جهنانک فعل انفس
بن شرف بود لعنه الله و قول دیگر در میان منافقان آمد یعنی ای مؤمنان که زبان
ایمان آورده اند بطاهر و باطن ایمان آرید بقول دیگر این فرماست
من منان ان یثبت بر ایمان و قراءتها قراء ابر عمو و ابر عمو و عاصم
فی ایتم بکسر السورق الناقون مالفی و کلاما واحد و قبل با کسر الاسلام و الفتح الصلح
فان لم یجدوا ما یحکمون فاعلموا ان الله عزیز
حکم پس اگر بلغش به از بر آنک بیلین بشما ختماء پیدا بقول دیگر اگر میل کنید
با حکام تورات از پس آنک بشما آید آیتها قرآن بیایند که خدای تعالی اسقام خواهد
نکه هیچ کس و یا عاجز نکند و استوار کاردت و صواب گفتار این و بیعت ایشان که
احکام تورات را بگذارند و با حکام قرآن و اسلام عمل کنند **قوله عز وجل**

یثرب

هل ينظرون الا ان ياتهم الله في ظلل من الغمام المذكرة وقضى الامر منتظري باشند اين كافران مكره بايد فرمان خداي عزوجل وعذاب و فرشتگان در بارها ابر و نكيد اين در حرف عبدالله مسعودات رضي الله عنه از اتيهم الله الملائكة في ظلل من الغمام بقول ديكر منتظري باشند مكره بايد

مرایش از عذاب خداي عزوجل در بارها ابر و فرشتگان که موكلان عذاب باشند در قيامت بقول ديكر مراد از اين وقت مركات که فرمان خداي تعالی بايد و فرشتگان از بهر قهر جان بايد و معنی ظلل من الغمام بارها ابر و قضي الامر و كزارده شود کار يعني بايشان رسد انچه وعده کرده شده است از عذاب و فارغ شوند فرشتگان از کار بايشان بقول ديكر رانده شد حکم خداي تعالی بفروردن هر دو فوق يك بار بهشت و يکي را مرد و زخ و بفرمان خداي است بازگشت همه کارها بقول ديكر بخواب خداي است عزوجل بازگشت همه خلقتان **قره عرجل** والى الله ترجع الامور و بخوابي جناتك ابراهيم خليل الله گفت لا ارجب الا فليس لكن المراد منه الا ان ياتيهم الله بظلل من الغمام فيها عذاب لان انزال العذاب على وجه التهويل يكون اكثر هؤلاء وقيل يفعل بهم فعلا يسمى اثنائا وبعضه كذا انه مکتوب است که تفسير نشايد گفتن قراتها قرا حزنه والکسانی و ابن عباس ترجع بفتح الشاء و فتح الجيم والجميع والباقيون بالرفع و فتح الجيم و قرئ الملائكة بالكسر وقيل الظل ما استظل بها وهو جمع الظلة وايضا الطاق والسنة **قره عرجل** سئل اسرائيل عن اتيانهم مائة بينة ومن بعد نعمة الله من بعد ما جاهدته فاز الله شديد العقاب بنبرس از فرزندان يعقوب که چند داديم مرایش از نشانيها و بيد از سجنات چون انفلاق بحجروا شقاق حجر ومن وسكوى و غيران و تكرويد ند جون اهل مکه و هر که تكبر اند نعت خدا را از بس انكربا مديري يعني بزي خدا ياد کردند بقول ديكر هر که تكبر اند نعت خدا را بصدق نبوت محمد صلى الله عليه وسلم بقول ديكر و من بعد نعمة الله بترك الشكر هر اين خداي عزوجل بخي عتوبت كنده است **قره عرجل** زين الدين كفروا لحيوة الدنيا ويسخرون من الذين آمنوا آتاهم الله شد مركات و انرا

تفسير

در اين معنی خداي تعالی ياراست از بهر انبلا را بقول ديكر ايليس ياراست آن كسانی که كافر شدند زندگانی اين جهان را براي شان و افسوس می کنند از آن كسانی که كرويد اند بخداي تعالی و رسول او اين آيت در شان ابو جهل و ياران او آمد لعنهم الله از رؤسای قريش بودند که بخندند بر عبيد الله مسعود و عمار و خباب و غيرايشان از درویشان صيابه رضي الله عنهم بقول ديكر در جنة من اهلان آمد که مسلمانان را افسوس می کردند **قره عرجل** والذين اتقوا فوهم يوم القيامة والله يوزق من يشاء بغير حساب و آن كسانی که از كفر پرهيز کردند بزرگوارايشان باشند در ثواب و بهشت و درجات در روز قيامت و خداي تعالی روزي دهد آنرا كه خواهد و شمار يعني مرثوب او را شمار نباشد **قره عرجل** كان الناس امة واحدة عهدت مردمان يك گروه يعني از روزگار آدم صفي ناز و زكار نوح نبي عليهما السلام همه مسلمان بودند و احكام همه كونه مختلف نشده بود بقول ديكر در روزگار ابراهيم خليل عليه السلام بقول ديكر اهل كنيسة نوح نبي عليه السلام بريك ملك بودند و همه مسلمان بودند بقول ابی كعب رضي الله عنهما يك گروه بودند که بر آدم صفي عليه السلام عرض کرده شدند در روزگار ميثاق شاه مفسران عبدالله عباس گفت در روزگار نوح نبي عليه السلام همگي بودند قال اوسد الا نادى رضي الله عنه و كانوا امة واحدة و لجن على الضلالة في زمن محمد عليه السلام **قره عرجل** فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه بس فرستاد خداي عزوجل رسالما مبرين را مژده دهند و بهم كنند و فرستاد بايشان كتاب را براسي تا حكم كنند ميان مردمان در آنچه اختلاف كنند در روي اركله دين يعني تكذيب حكم كنند قيل ليحكم كل نبي بين قومه فيما تشاء جزوا فيداي تحالفوا فيه وقيل المرادها هنا من الانبياء محمد عليه السلام ذكره بلفظ الجمع تشريف الله بهيتم وقيل ليحكم الله تعالى فيما بين الناس فيما تحالفوا فيه **قره عرجل** وما اختلف الذين فيه الا الذين اوتوه نصيبا من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم و اختلاف كنند و در روي يعني در كتاب و همان توريث است بقول ديكر اختلاف كنند مركات و در محمد عليه السلام مركات كسانی که داده شدند كتاب را از بعد انكربا مديري اتيها

در

ظاهر و دلالات شام بر وقت برسات محمد بنوت محمد علیه السلام از حسدای که در این
ایشان است یعنی اختلاف نکردند مگر از جسد نصیب البغی اخرج الکلام یعنی بلیغی الجسد
قره عجل فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق اذ نه والله ید
من شاء الى صراط مستقیم پس راه نمود خدای عزوجل یعنی بتوجیه خود راه نمودشان
و خدای تعالی مران کسان را که گرویدند مران را اختلاف کرده بودند در وی
از جهت یغمان خدای عزوجل یعنی بتوجیه خود راه نمودشان و خدای تعالی راه
نماید مران را که خواهد براه راست که اصل باشد مران را **قره عجل** امر جبستم
آن تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم الباس
والضرأ یا بنیاد شید که در هر دو بدیه بهشت و بنیاد بشما از بلاها و محتها جانها آمدن
کسانی که پیش از شما بودند بقول دیگر نیامد بشما صفت آن کسانی که گذشتند پیش از شما
که برید ایشا ترا سختی و تنگی از بهر بن خدای عزوجل و نصرت بیامبران و قیل
الباساء الفقر والضرأ المرض و قیل الباساء ضد النعماء والضرأ ضد السراء
قره عجل وزلزلوا حتی یقولوا الرسول و الذین آمنوا معه من نضارته الا
ان نظارته قرب و جنبانیه شوند متابعان بیامبران گذشته ببلهها و نوس
دشمنان تا گفتی بیامبران هراتی و آن کسانی که گرویدند بوجهی که گفتند که کی باشد
نصرت خدای تعالی و بی آمدی بان بیامبران که نصرت من خدای مرشان از نزدیک
و قیل نزلت هذه الایة فی حزب الحدق لما اشدت الامر علی رسول و علی المؤمنین
قالوا ینظر الله لنا قد عالم رسول الله صلی الله علیه و سلم بالضرأ فزلت الایة قرائها قرائها
حتی یقول برفع اللام لان حتی یدخل ما یصلح کانه قال حجة الرسول یقول و السابق
بعضها کما قال الشاعر **مر** فواجبا حتی کلین تبسني کانا باها فقل الذین
و یجوز ان یکون بمعنی الماضي و بعضی گفته اند که این بیامبران مجامع البیوع بودند
کاین آیت در شان قوم وی آمده که ایشا را حجه و نجها رسید و صبری کردند شما
نیز صبر کنید بر درج کافران که عاقبت نصرت باید بدهد مستهم ذکر بالباء و التانیث
الباساء والضرأ والزلزلة التجریک بالکوار والشدق **قره عجل** یسألونک
ماذا ینفقون در شان عموم بن جوج الانضاری آمده که رسول صلی الله علیه و سلم

روید

نوا بر صدقه دادن تجریض میگرد عموم بن جوج سوال کرد که چه صدقه کنیم و
بر که کنیم این آیت بیامد که سوال میکنند از تو که چه نفقه کنند **قره عجل**
قل ما انفقتم من خیر فذلوا الذین والاقربین والیتامی والمساکین
و این السبل و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم بکوی یا محمد انج نفقه می
کنید و صدقه می دهید از مال من یا من و بهر را دهید و مرغوشان نزدیک را و
یتیمان و درویشان را و راه که دیانرا بقول دیگر این سبل بهمانان اندراج کنند از
خیر و در راه خود هر آن خدای تعالی بان دانست جزای شما بدهد لغتها ماذا
یجوز ان نا بمعنی الذی یکون و یجوز انها کاسم واحد یعنی ای شیء یا ینفقون
قال الکلبی و الشدی هذه الایة منسوخة بایة الزکوۃ و قال الحسن البصری رحمة الله
انها غیر منسوخة و المراد منه صدقة التطوع **قره عجل** کتب علیکم القتال
و هو اکره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان
تجبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون این آیت در شان سعد بن قیس
و مقداد و غیر ایشان رضی الله عنهم آمده که چون جهاد فویضه شد سخت آمد بر ایشان
حق تعالی تطیب دل ایشان را این آیت فرستاد و بیان کرد که مصیبت شما درینست
نوشته شد بر شما کارزار و آن دشواریات بر شما و مراد از آن کراهیت طبع بودند بر خروج
بر کراهیت دارید جبرئیل را و آن بهتر باشد مرشان و مکر که دوست دارید جبرئیل را و آن
بدتر باشد مرشان و خدای عزوجل داند مصیبت شما و شما نمی دانید مصیبت خویش را
والکرة و الکرة لغتان و کلاهما واحد و قیل الکرة ینصب الکاف الفهر بالرفع للکرة
قره عجل یسألونک عوالکم الجرم قتال فیه قل قال فیه کسیر
مسبب نزول این آیت آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم مر عبد الله جحش را که بر سر عده
او بود یعنی زینب فرستاد با همتی کسی از مهاجران در راه جهادی الاخر پیش از قتال
بدر بد و ماه و هفت روز ماسه کشته بود و نامه نوشته و بختم کرده بوی داد و گفت پیش
باسم الله و لا تقعه حتی یموت من اولئک ما و منزل نروی نامه را مکتبی پس نامه را کشای
و بر باران خود بپاشان و پنج فرموده باشم در نامه پیش بروی که را از باران خود بپاشد و بخود
مهر عبد الله جحش رضی الله عنه میخان کرد چون دو منزل رفتند نامه را بکشد و در آن

نام وید نوشته است **بسم الله الرحمن الرحيم** اما بعد فی علی بک
الله من اتبعك حتى تنزل بطنه ثقله فتوصلت بها غرق قريش لعلك تأتينا
منهم بخير والسلام **عبد الله** كفت سمعا وطاعة لا مراءاة وامر رسول الله
بس بار اخی ویا غیتر که در رفتن و باز گشتن ایشان نیمه رفتن حیا رکند و یا بجزای
رسیدند سعد بن ابی وقاص و عتبة بن ریحان و صفوان بن وهب و بزرگ اشتراف
که کردند و دستوری خواستند بطلب کردن اشتر دستوری داد مرایشان را وی
با دیگران رفت تا بطنه ثقله رسیدند میان طایف و مکه منتظری بودند تا از آن
کاروان قریش که رسید بسمر و حضری و عثمان **عبد الله** فغیر با کاروان
قریش رسیدند در روز اول حجب و موه منازکان برخند که روز آخر جاری الاغیرت
بس فرمود **عبد الله** تا موی سر عکاغه را بستر دهند و نوبت یک در وقت بنگران
جنان بکنند که ایشان از عماران اند و ایمر کنند بسراقتن **عبد الله** قری
بینداخت **عبد الله** حضری و واد بکشت و بعضی دیگر را اسیر کردند و بعضی بکشتند
مسلمانان کاروان را باندن بسوی مکه و در کاروان اثر عین بود و حیث جاه و دیگر
از تجارت طایف تا پیش مصطفی صلی الله علیه و لم رسیدند بیک طرفان مکه و بجهودان
و منافقان رسیدند تعیین کردند که محمد و یاران او را مکه حرام را حلال کردند و هجرت
او نگاه نداشتند رسول صلی الله علیه و لم در غنیمت تأخیر کرد تا فرما **عبد الله** و ان اول
شکری بود در اسلام را اول غنیمتی و گشتن یوسف از بعد هجرت رسول صلی الله علیه و لم یازان
را سوال کرد از گشتن در مکه حرام و از بازداشتن کاروان موه منازکان از مسجد حرام
از آنجا بیاورد که می بیند تا ایام محمد از مکه حرام و از کاروان رفتن و روی بگری که کاروان
که در رفتن کناه بزرگ است **قول عربی** و صد عن سبیل الله و کفر
به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله و الفتنة
اکبر من القتل بعضی از جا ابتدا کنند و معانی آنست که کرد آیندن از مکه
عز و جل و کافر شدن و بازداشتن از مسجد حرام و یس و کردن اهل او از روی بزرگ
تیرت در بن از گشتن بسمر و حضری و شرک آوردن بزرگ تیرت از و بزرگ
از گشتن در مکه حرام و بعضی را عطف کنند بر باقی و معنی وی بکوی کاروان کردن

حرام کناه بزرگ است و باز کرد آیندنست از دین خدای تعالی و کافر شدنست
تر است از مسجد حرام بس خدای تعالی رد کردن طعن آن کاروان را که موه
منازکان و الفتنة اکبر من القتل و القول الاول اجمع
ولا يزالون یقاتلونک حتی یردکم ان استطاعوا
و همیشه کاروان با شما کار زان کنند تا باز کرد آیندن شما را از در شما اگر بتوانند
ومن یرددکم عنکم عن فیت و هو کافر فاولئک جطت اعمالهم
فی الدنیا و الاخرة و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون
و هر که باز کرد از شما از دین خود پس بیه و و کافر باشد ایشانند که باطل اند کاروان
ایشان در جهنم و در آن جهان و ایشانند اهل آتش دوزخ و باشند کان هر
روز و روح و ایشان در می جاودانه باشند بس حق تعالی ایرات را فرستاد بطریق
تقدیر و قریح از هر نیات اسلام موه منازکان که و من یرددکم الا فیت کفر قتال
بما لکم الشهد الحرام لا التوال و قع عنه کانه قال یسألونک عن قتالی فی الشجر الحرام
و کسر المحل الحرام لا عطف علی الاول و لا السؤال و قع عنه و بجهودان عطف علی حدیثی
سبیل الله یعنی و صد عن سبیل الله و عالج الحرام **و کلمة لا یزالون لیس لم تصد**
کقولہ عی و ذرنا و قولہ فیت جزئ علی النقی لان کما و جوا للشرط لکان نصا
و تقدیر و من یرددکم عنکم عن فیت موت و هو کافر و الجیطة البطلان یعنی بطلان
عمله و اصله انتفاخ بطر الذابة کما یقال جیطة البعیر اذا انتفخ بطنه و لم یستحق
به لم قالت السریة یا رسول الله ان لا تدعی انک من الشجر الحرام انقطع بها جهاد
فانزل الله تعالی هذه الآية **قول عربی** ان الذی امنوا و الذی هجروا
و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمت الله و الله
غفور رحیم هر اینه انسانی که کرد و نداد و انسانی که هجرت کردند و جهاد کردند
در راه خدای تعالی ایشانند که امید میدارند رحمت خدای را عز و جل یعنی مراستانی
از رحمت خدای تعالی رحمت و خدای تعالی آمرزگار است و رحمت کنند بس رسول صلی الله
علیه و لم بعضی از آن اسیران را جدا گرفت و بعضی امانت آوردند و عثمان بن عفان
مکه باز رفت و کافر نمود **بسم الله** بر حکم مکه حرام منسوخ شد آیات قتال **قول عربی**

عن یس

يا لوناك عن الخمر والميسر قل فيها انمكير متافعا للناس
وانهم اكرم من نفهمها اين آيت در شان عمر خطاب آمد
که دعا کرد و گفت اللهم انا را که در الخمر بارشما فقال عمر رضي الله عنه لرسول الله
صلى الله عليه وسلم ان الخمر مهلكة للمال مذبة للعقل ادع الله تعالى ان
يتبين لك رايه فيها بس اول آيتي که در باب خمر بيا مد اين آيت بود پس ديگر بار
امير المؤمنين عمر رضي الله عنه دعا کرد که اللهم انا را که در الخمر بارشما فقال عمر رضي الله عنه
لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى بس ديگر بار دعا کرد تا آيت تحريم خمر بيا مد که انما
الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه الا
بقول ديگر جزء بن عبد المطلب رضي الله عنه اين دعا گفت اين آيت بيا مد پس
بعد آيت لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى بس از بعد نماز خفتن خوردندي و
خفتندي تا وقت صبح مستي زایل شده بودي بنماز بامداد بيا مدندي و عموي گفت
اللهم بين لنا بياننا في الخمر فنزل تحريم الخمر برواي ديگر يكي از باران مهماني خست
و جماعتي انجا حاضر شدند و در آن مهماني مي خوردند و سعد بن ابى وقاص حاضر بود
قصيد گفت که دروي عجمي بعضي انصاريان بود يكي از انصاريان برخاست و
استخوان مندا اشترا بر گرفت و بر سر سعد زد و سعد را بشکست و فتنه عظيم
ظا هر گشت و عداوت در ميان مهاجر و انصار پديد آمد امير المؤمنين عمر
رضي الله عنه گفت اللهم انا را که در الخمر فنزل تحريم الخمر و معني الايه مي برسنه
ترا اي محمد از خود خوردن و قمار کردن بگوئي که درين هر دو بزرگ است يعني
از بس جرم شدن و منفعتهاست مردمان را بيش از تحريم و بن اين هر دو يعني
از بس تحريم بزرگ ترست از منفعت اين هر دو بيش از تحريم و بن در ايشان نماز از وقت
بردن است و معصيتهاي ديکرات از دوع گفتن و فحش گفتن و عيب دادن که مندر
اين هر دو جرم شده بود و منفعت ايشان لذت خمر بود و حصول مال درين بگوئي
بي ربح و فتنه بگوئي ديگر درين هر دو بزرگ است از بعد تحريم و منفعتها بوده
مردمان را بيش از تحريم مقائل گفت که انما الله اعلم من نفعتها يعني بزرگ اين هر دو بزرگ
ترست از بعد اين جوامي از منفعت اين هر دو بيش از جرم ايسهل اعاري گفت و رحمه

ان اين هر دو ... انما الله اعلم من نفعتها
استلا باشد از وي بندگان را که دروي هم منفعت است مزين تر از موافقت
روم معصيت است بر تر از هر مخالفت فرمان خداي تابقضه هوا محو کردد بکردن
معصيت و معني شرع منع کردد از کردن اين معصيت تا در طريق ابتلا اگر قدم بر نوي هوا
نهد هواي در زير قدم او سر کردد که و اما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى
فان الجنة هي المساوي واكر فرمان خداي را فرو گذارد و نصيب هوا را نگاه دارد
خداي عز وجل مرور در هواي در دارد و در ضلالت نمکدار که افزايت من اتخذ الهك
هواه الايه و گفته اند که و گفتند که از بچهرات تحريم چنين باشد ترا از تحريم بيا مد و جوار
آب انکور و خمر باشد و قماران بود که اشترا بکشتندي و بنام هر يکي تيروي بودي جمع کردند
و در جاني پوشيد نهادندي بس دست در کردندي و تيويها بر گرفتندي هر که تير خود گرفته
بودي و نام او برون آمدني از بهاي اشتر بيزار بودي و از گشت و مي هيچ نخوردني تا آن
کس که با شرب باندني بهاي اشتر بروي بودي و از گشت نصيب نکردني عطا و طواس
جهما الله گفتند هر چه دروي قادر باشد بخرست تا کوز و کعب با ختن و غيران و رسول
صلى الله عليه وسلم نهی کرد از به بازيها و قمارها تا از بازي شالنگ بس برجه
دروي خطر باشد ان بعضي قادر باشد و دروي عن علي بن ابى طالب رضي الله عنه
انه من علي جليل جالس في ظل جاريط و ما يتقارن فطرب عني رضي الله عنه
علي الجاريط و وقع عليها و اهلكها فجاء اقا بها الي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فشا كمين من علي رضي الله عنه فدعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عديا فافانك
بجدين من اهل الاسلام فاست بجدير لهذا فقال علي رضي الله عنه يا رسول
الله وجدتماني قماران في ظل جاريط فاقبعت الجاريط عليهما فقال عليه السلام ليت كل
مقام من است بحت ذك الجاريد **قوله** و يا لوناك ما را بنفقون قل
العقوب ذك بيتن الله لكم الايات لعادك تنفكرون
في الدنيا والاخرة و مي برسند ترا يا محمد که چه هزينه کنند بگوئي که کيد زياد
و اين جواب عمود بر جرح انصاري بود رضي الله عنه که بيش از اين بيان کرده ام در ايت
بياست که بزرگ نفقه کنند و صدقه بکه دهيد و درين ايت بياست که چه صدقه کنند

هذه

بسر بعد این آیت مرد صدقه کردی انچه زیادت انچه حاجت وی بودی نازکوف فرمود که
 وچک این آیت را منسوخ کرد چنانکه در خبر است که نخت **نخت** کل صدقه قبلها
 و نخت الاضیحة کل دم قبلها بقول دیگر مراد ازین عفو و کفو است و این آیت
 منسوخ نیست همچنین بیان کند خدای تعالی مرثا را تا بنها و حجتها تا مکرش تا فکر
 کند درین جهان و در آن جهان یعنی تفکر کند درین جهان و در آن جهان تا بداند که این
 سرای فناست و بلا و زوال است و نباید با شما مکر علی صلیح و در آن جهان تفکر کند
 تا بداند که دار بقات و جزا سود ندارد مرثا را چنانچه قوی و علی صلیح تا بپوشد بعد صلیح
 مشغول گردید و صدقه دهد تا قریب قبول کردید **قوله و جعل** یک الذکر **نخت**
 قل اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخلطوهم سبب نزول
 این آیت آن بود که چون آیت تحریم مالی بیهیمان بیامد و فهمید آنکه ان الدین یا کلبه
 اموال الیسا می طلما الایه مسلمانان بر رسیدند و اجترار کردند و حواری و باطن
 خود را و پوشش ایشان جدا کردن و کار بر بیهیمان دشوار شد چنان بر ثابت انصاف
 رضی الله عنه بنزدیک رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله آیت آمد بجهنم
 چنانکه آمد و کار دشوار شد اگر ما با ایشان آمیزیم روا بود یا بی آیت دیگر آمد و ان تخالطو
 فاخلطوهم و اگر با بیزند با ایشان برادرانند شما را در دین بر شما بر نباشد و اگر شما قصد خیات
 کنید خدای تعالی دانات چنانکه فرمود **قوله و جعل** والله یعلم المفسد من
 المصلح ولو شاء الله لا اعتصمکم ان الله عزیز حییم و خدای تعالی
 داند بدکاران را از نیکوکاران یعنی بداند انرا که غرض اصلاح است و انرا که قصد فساد است
 جزای هر دو فرق بین سازد و اگر خلای خدای عزوجل در این افکندی شمار و کار شما
 کردی بقول دیگر شما را در دنیا افکندی که حرام کردی مخالطت شما را با ایشان بقول
 دیگر هلاک کردی شما را که هرگز خدای عزیز است و حکیم است و انتقام خواهنده است
 یعنی دست کار و درست گفتار است و محکم کار قرارها فراجزه و الکاف انهم
 کثیر بالشاء و الباقون بالبلاء و قراء یومعمر و العفو بالرفع امو العفو و الباقون بالضب
 ای انفقوا العفو و العفو الفضل قراء البزی من رواة الی ربيعة عن ابن کثیر لا اعتصمکم
 بتلین اللحن و الباقون یحققها **قوله و جعل** ولا تنکحوا المشرکات

و قال النبی صلی الله علیه و سلم
 و قال النبی صلی الله علیه و سلم

یومن و کلامه مؤمنه من مشرکة و لو اعجبتکم من این آیت در شان
 مرثی بن ابی مرثد الغنوی که رسول علیه السلام و را بجهت فرستاد و او مردی نجیب بود
 و سارز تا بیرون آورد کسی را که در مکه ماندن بودند از مسلمانان از بعد آنکه
 مصطفی صلی الله علیه و سلم بحجرت کرده بود و چون مرثد بجهت آمد بهمان وقت
 بخانه هر یک می رفت تا یاران جمع شدند بر امید آنکه بیرون شوند و بی بود نام او عناق
 کافره در جاهلیت دوست او بود خبر یافت از آمدن مرثد بیامد و گفت و یحکم یا مرثد
 الا تخلو ساعة فقال مرثد الاسلام جایک بیتنا کلن من از رسول صلی الله علیه و سلم
 دستوری خواهم و ترا عقد کنم عناق گفت دوستی من بکدامی و با من بیرون آمدی هم
 اکنون خبر کنم سر و پیش را از قصه تو اگر رضایی من بخوی هم اجابت نکرد آن زن فریاد کرد
 و مرد ما را خبر کرد تا مرثد را بگرفتند و بسیار بزدند و استخفاف کردند پس دست از وی
 برداشتند تا نزد رسول علیه السلام آمد و قصه بازگفت و بر رسید از رسول علیه السلام که مرا حلال باشد
 اگر و بر بی کنی این آیت بیامد که بر بی کند زنان مشرک و که خدای را شرک بگوید تا
 انکاه که بگویند و بر سر تا اگر بدهد که بگوید به خدا را از آزاد نا کرده که خدا را انبار
 گویند و اگر جوش آید نکاح آن زن مشرک **قوله و جعل** ولا تنکحوا المشرکین
 حتی یؤمنوا و بعد مؤمن خبر من مشرک و لو اعجبتکم و بر بی مدید مرثد
 مشرک را از زنان مسلمانان انکاه که نکروند و غلام بند کرد و بد بهنتر از آزاد نا کرد و اگر
 خوش آید مرثد را ان مرد مشرک پس حکم ان بیان کرد و گفت **قوله**
 اولیکم یدعون الی النار و الله یدعون الی الجنة و المظفر باذنه و بدین
 ابایة للناس لعلمهم بتذکر و ان ایشان اند که میخواهند شمار بسوی آتش نفع
 بعلی که شمار با تشر رساند و آن کفر و شرک است و خدای عزوجل بخواند شمار بسوی بهشت
 و از مرثد یعنی هر یک شمار به بهشت رساند و مستحق آمرزش گرداند بفرمان او صبی توفیق او
 و قضای او و بیان هر یک مشایبها و حجتها و خود را مرثد ما را تا مکر ایشان نیکو بیند
 و از نکاح مشرکان دور باشند **قوله و جعل** و یسألونک عن المجنح قل هو اذی
 فاعتزلوا النساء المجنحات من این آیت در شان ابو مجذح آمد و رضی الله عنه گفت
 یا مرثد و الله چون زنان را حیض آید نزد یکی کنیم با ایشان یا بی این آیت بیامد که می پرسند ترا

من غیر بآس و قراءه جنه مخافا بضم الباء یعنی مخاف عینهما اهلها عدم اقامه
جد و دالله تعالی یعنی بتوسید برایشان که چه ها اقامت نکند و الباقی بقضایا
قوله رسول فان طلقها فلا تجل له من بعد حتی تنکح زوجا
غیره پس اگر طلاق بیوم بدهد وی را جلال نباشد آن زن مرورا از پس آن
تا شوی دیگر نکند جز وی و با وی آن شوی دیدار کند یعنی صحبت کند آنگاه طلاقش دهد
و عدت او بکدرت آنکه شوی اول را بشاید این آیت در شان امیه بنت وهب آمد و در حق
شوی وی رفاعه بن عبد الرحمن القضا طی که بنزد رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله طلقنی
رفاعة و بت طلاق فی بعضی طلقنی ثلاثا فترجعت عبد الرحمن بن زبیر و انما هیه مثل هدیه
الثوب فبسم رسول الله صل الله علیه وسلم وقال اتریدن ان ترجعی الی رفاعة فقلت
نعم فقال غیلام لا حتی تذوق من عسکرتک و تذوق من عسکته و ابوبکر عند النبی
علیه السلام و خالد بن سعید بن العاص بالسبب ینتظر ان یؤذن له فنادی یا ابا بکر لا سمع
ما یخبر به هذین عند رسول الله صل الله علیه و آله و سلم قال هذا الحدیث علی انها لا تجل علی الزوج الاول
حتى یدخلها الزوج الثاني حتی یمشی و لان قوله تعالی حتی تنکح زوجا غیره اراده
الوطی و الجماع دون العقد نفسه و قوله زوجا یدل علی العقد و الحدیث یؤید ما قلنا
قوله رسول فان طلقها فلا جناح علیها ان یتراجعا ان
طنا ان یقما احد و دالله و تلك جد و الله یبینهما القوم یصلون
بسرک طلاق و یرا شوی دوم نیست بر زن و بر شوی اول که یک دیگر باز دارند
یعنی عقد کنند اگر کما برند که بای تواند داشت چدها و خدای که که بنهاده است
و آنست چدها و خدای که بیان می کند مرقومی که بدانند و از برای این تخصیص کرده عالم را که
چون مانند این کاری بقتد عالم خویشین بتواند داشتن و جاهل فی و سبب فلول این آیت
آن بود که رفاعه بن عبد الرحمن طلاق داد زن خویش را که تمیم بنت وهب بود و از زن
عدت داشت و برنی خواست و را عبد الرحمن زبیر از بهر تحلیل را و طلاق داد و این قول
مقاتلت و گویند عبد الرحمن زبیر بود و زن خود را امیه بنت المثلث را و عدت داشتیم
و رفاعه بن شمول و از برای خواست از بهر تحلیل و پیش از دخول طلاق داد عبد الرحمن حل
و را باز خواهد امیه گفت ای ابا سنا یا رسول علیه السلام مشورت کنم تا چه فرماید بنزد رسول علیه

علیه و سلم

آمد و گفت یا رسول الله من زن دوست عبد الرحمن بودم مرا طلاق داد و عدت داشتم و رفاعه
مرا برنی کرد دخول مرا طلاق داد و عبد الرحمن باز مرا خواستکاری میکند و را باز
خواهم روبا **قوله رسول** علیکم گفت و را بنود و جلال نباشد حتی تذوق عسکرتک
و تذوق من عسکته امیه برفت و از پس مدتی باز آمد و گفت یا رسول الله عبد الرحمن بسی غم من
و من زن وی بودم مرا طلاق داد و رفاعه مرا برنی کرد و با من دخول کرد و طلاق داد و من
عبد الرحمن را دوست میدارم و را بنود که و را باز خواهم رسول علیه السلام گفت سخن ترا استوار ندارم که را
با و خلاف گفته و بین نیاید همچون شوی مرزن خویش را امیه گفت یا رسول الله نیست مرا
مگر همچون ریشه حامه و برفت و بروز کارا ابوبکر آمد و همین سوال کرد ابوبکر گفت بنزد رسول
بودم علیه السلام که تو این سوال کردی حکم مماست که رسول کرده است عبد الله بروز کار آمد
و همین سوال کرد عمر گفت که رسول را بر سیدی و گفت آجی گفت و ابوبکر را بر سیدی و بی نیز
گفت آجی رسول فرموده بود برو و میخان کن که ایشان کرده اند و بسلا مت باش و اگر بی بفرما
تا نسک ساز کند **قوله رسول** و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن
بمعروف او سرچو هن بمعروف این آیت در شان ثابت بن یسار آمد که طلاق داد
مرزن خود را نزد یک شد که عدت بکدرت رجعت کرد پس طلاق داد و دیگر بار میخان کرد
تا از شوی دیگر خواستن و را باز دارد این آیت بیامد و معنای وی و چون طلاق دهد
زنان را پس بوسند با جل خویش یعنی نزدیک شوند بکشد شدن عدت باز دارند و ایشان را
در خانه بایکویی یعنی رجعت کنند یا دست باز دارند بیکویی تا عدت او بکشد
قوله رسول ولا تمسکوهن ظلما لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم
نفسه و لا تحذوا آیات الله ههنا و باز دارند ایشان را در عدت از بهر
زبان را تا عدت برایشان دراز نشود تا ستم کنند بر زنان و از چند در کدورت و هر که بکند
از راه ستم کرده باشد برتن خویش یعنی عدت را دراز کند بر تلافی خود و مکیبید آیتها
بافسوس و ان قصته چنان بود که زنان را طلاق میدادند در جاهلیت و می
گفتند ما با زنی میکنم این آیت بیامد و رسول گفت علیه السلام ثلاث یجدهن رجعت
و ههنا حیه الطلاق و النکاح و العتاق **قوله رسول** و اذکروا نعمه الله
علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظکم به و اتقوا

ای

بکند

وہاں تک کہ خدای
تعالیٰ ہے

٥٩

وہ سال

دو سال ۱ خبوات ومعنی او اموات یعنی لترضع به الولادات و این امر
استحباب بر مادران واجب نیست شیر دادن فرزند **قول دوم** و علی المولود
له رضعتان و لغهی بالمعروف و آنکه کسی را که فرزند زاده شد مراور
یعنی بر بدنهات روزی ایشان یعنی نفقه زنان و شیر دهند و کسوت ایشان بیک
یعنی از بس طلاق مزد شیر دادن واجب آید مراور باید بر بدنه از جهت شیر دادن
و او را در حال نکاح مزد واجب نشود بقول دیگر حال نکاح را میخاهد که مزد شیر
دادن بر بدنه واجب است لکن اگر مادر تمیز کند و شیر دهد مزد واجب نشود **قول سوم**
لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده
و علی الوارث مثل ذلك تکلیف کرده نشود مرتبی را مگر بقدر طاقت او یعنی
بدر کسوت و نفقه بقدر طاقت باشد زبان نباید کردن ماس را بفرزند نه بدنه بفرزند
یعنی فرزند بر مادر نمیکنند و بستم از وی نستانند و مزد زیادت نخواهند و فرزند بر
بدنه نمیکنند چون شیر کسی دیگر نگیرد ناضر و مزد زیادت نباشد مراور و بدنه را بر
وارث فرزند واجب آید نفقه و فرزند ماسته آنک بر بدنه بود چون بدنه نباشد بفرز
علما بر این نفقه بر زوی بیج محرم باشد بقول دیگر بر وارث مطلق است بقول دیگر
بر عصبه واجب آید و این نهی از ضرر در حق مادر بدنه را باشد و در حق بدنه ماس را باشد
بقول دیگر علی الوارث مثل ذلك معطوف علی النبی للضر یعنی لا تضار الوارث
فی حق ائمه ای لا یمنع حقه **قول چهارم** فان ارادوا فاضلا عن تراض منها و
تساوی فلا جناح علیهما و اگر بخوانند مادر و بدنه شیر باز دادن کودک را خوشنود
یکدیگر و مشورت کردن ایشان نیست منع برایشان یعنی بیش از دو سال آیا بعد
از دو سال **قول پنجم** وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح
علیکم ما اذا سلمتم ما ایتیم بالمعروف واتقوا الله واعلموا ان الله
بما ان بصیر و اگر خواهید که شیر دهید فرزند شما را از یکان بجز مادر نیست
منع بر شما چون تسلیم کنید ایج دهید بیکویی از مرد و بفرسید از خدا ای **قول ششم**
و بدانید که خدای عزوجل ایج شما میکند بیناست قرانها قرآن کشید و ابوعمیر و
لا تضار بالرفع و موفعل ما لم یسم فاعله و الباقون بالنصب و نهی و موضوعه
مهر

از این کتاب

متفقاً ولو قبل شؤنک وانما ذکر جفاً علی المحسنين لا اعتبار بالغالب لا ان یحتمل
ذلك شرطاً لقوله تعالى هدي للمتقين فراءتها قراءه حجت والکافی عما شئتم من
المأثقة والباقر تسوهم من المس وانه ابن عامر برواية حجت والکافی قد
يتم الدلالة في الموضوعين وكلاهما واحد والباقر يسكون الدلالة **قوله** وان طلقتموهن
من قبل تسوهم وقد فرضتم لهن فريضة فنصف ما فرضتم الا ان يعفون او يعفو الله
بيد عقدة النكاح والطلاق دهي ايشان را بيش از آن بسوده باشند يعني بيش
از حجت کردن و فريضة کرده باشند مرايشان را فريضة کرده في و بار بريد کرده باشند مرايشان را
فريضة کردنی يعني کابين را با غلام بخوانند يا عفو کنند آن کس في که عقدة نکاح بدست اوست
کند و نیمه کابين را با غلام بخوانند يا عفو کنند آن کس في که عقدة نکاح بدست اوست
يعني شوی فضل کند و نیمه کابين بدهد و جبيرون مطعم رضی الله عنه في راطلاقه
دارد و همه کابين بداد بيش از دخول و گفت من سئل ان ترم يعفو کردن از زن و موضع ان
يعفون نصب است بان الا ان جماعة الموت في المضارع يستوي في الرفع والنصب
ولجزم لان النون علامة للموت **قوله** وان تعفوا اقرب للتقوى
ولا تنسوا الفضل بينكم ان الله بما تعملون بصير و اگر عفو کنید و در کدایت
نزدیک تو باشد بر برهیز کاری و فراموش نکنید فضل کردن را میان یکدیگر يعني زن در دل
دارد که کابين نخواهد و بخشد و مرد در دل دارد که کابين ندهد که هر یک خداي تعالی
با حق شایم کند بنات و اراد باللام في قوله للتقوى الباء للتفاریق بينهما **قوله**
حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی نگاه دارید و ملازم باشید يعني
نگاه دارید و پیوسته باشید بر نمازها در اوقات او و بر نماز همتين **بقول** دیگر بر نماز
میانی امیر المؤمنین علی و عبده عباس میگویند رضی الله عنهم که این نماز دیگر است
بروایت دیگر از ابن عباس نماز با ملاذات کونها بین سواد الليل و میان النهار
و قبصة بن ذویب رضی الله عنه گفت که نماز شام است و جابر بن عبد الله اصرار
مجاهد گفتند که نماز با ملاذات که میان دو نماز روز است و میان دو نماز شب است
بقول دیگر اراد به جمیع الصلوات لان کل صلوة موصوفة بتلك الصفة و قيل الوسطی
على الافضل والا حسن من الوسط لقوله تعالى جعلناکم امّة وسطاً این خیر و عذلاً

آن

قوله

وقد ائمة قاسمتين و بايستید در نماز من حضرت خداي عزوجل فرمان برداران
بقول عاگردگان و بسیار باشند کان در نماز و فرمان برداران بقول دیگر
خاموش باشند کان بقول دیگر راست کاران و ترس کاران بقول دیگر اراد بر تقابل
قوله فانتم قال بعضهم مطعين وقال بعضهم متقين وسئل النبي عليه السلام
عن افضل الصلوة قال طول القنوت يعني القيام وعن نافع عن ابن عمر رضي الله
عنهما قال القنوت طول القيام وقال مجاهد القنوت هو السكون والوسطى ثابت
الوسط وهو العدل وقيل هو للتحلل بين العدد بين المتساويين وعن ابن سيرين
رحم الله انه قال سال رجل زيد بن ثابت عن الصلوة الوسطی فقال يحافظ علی
الصلوات نصيبها **قوله** فان خفتهم فرجالاً او ركباناً فاذا امنتم
فاذكروا الله كما علیكم ما لم تكونوا تعلمون و اگر بر سرید از دشمن نماز
کنید یا دکان روی کعبه و رکوع و سجود یا یا بر نشستن یا یعنی ایستاده باشید بر اقدام
خود یا یا از ستود یا بر نشسته بر ستود روی بان جانب که باشد اگر نشانید از ستود فرو
آمدن بخوان یا دید که هیچ عذر نیست شما را در ترک نماز و از وقت بیرون بودن و چون
این شدید یا کنید خداي تعالی را یعنی نماز کنید مراد از من فرمان برداری و ترس کار است
بقول دیگر مراد از من ذکر کر خداي است بر زبان چنانکه یا موزانید شما را خداي تعالی
انچه ندانست شما یعنی نماز را و اوقات او را الغنیا الرجل یوالمأشی علی قدمیه والرجال
جماعة والراکب سوار و جمعه الکرکان و رکباناً و رکباناً یعنی ان خفتهم صلوا
رجالاً او رکباناً **قوله** والذین یوفون منکم ویدرون از واجباته
لا رواجهم متاعاً الى الجوار غیر اخرج و آن کس في که بمیرند از شما و مانند زنان را
برایشان است کردن سر زنان خویش را بقول دیگر نوشته شد وصیت برایشان بقول
دیگر وصیت کنندا وصیت کردنی بر خود داری تا بسالی از نفقه و سکوت في بیرون کردن
بجاست بقول دیگر تجعل ذلک متاعاً وقيل متعوهن متاعاً فقیض
عنید لا عن المتاع وقيل بدل عن الجلال **قوله** فان خرجن فلا جناح
علیکم فیما فعلن فی انفسهن من معروف و الله عز وجل حکیم پس اگر بیرون
شوند از عتقت نیست بن بر شما اندازد انچه بکنند بر شما خویش از نیکویی یعنی از نیت

والوسطی

بشستگان

و نکاح شوی دیگر و خدای تعالی استوار گردست و صواب کار و کیسه گذار و سنج کبر
و درست گفتار باخ فرماید و این منسوخ است بآیت ما قبل قوله اربعة اشهر و عشر
و وصیت زنان نیز منسوخ است بقول رسول الله صلى الله عليه و آله لا وصية للنساء و دیگر
بآیت میراث و خدای عزوجل انتقام خواهد است و صواب کار سبب نزول
این آیت آن بود که هر که خواستی که بیورد بروی وصیت کردن بودی بمقدار نفقه یک ساله
اگر زن و شوی از اهل شهرها بودندی و در آن خانه می بودندی یا اولیای شوی یا اولیای
زن زن را خانه دیگر بنا کردند و اگر از اهل بیابان بودندی خانه دیگر این زن را از
بشم برشتندی انگاه بیرون آمدی و در آن خانه رفتی و اگر از خانه بیرون شدی و رافقه
نبودی پس منسوخ گشت این وصیت بآیت میراث و این عدت تا یک سال بآیت چهار ماه
و ده روز شد قرائتها قراء ابن عمر و حنن و حفص عن عاصم و صیة نضیب علی الصمدین
و الباقون بالرفع یعنی فعلیهم و صیة قرآن و رجل و المطلقات متاع بالمهر
چنانچه علی التیقین و مردان طلاق داده را متاع است بنیکویی و واجب است بر هر غیر طلاق
از کفر یعنی چون طلاق پیش از دخول باشد و کابین معلوم باشد بقول دیگر مرد ازین
متاع نفقه عدت است که متاع منفعت و بر خود داری باشد و بقول دیگر المتاع ما یجب
بالطلاق ایما المهر و ایما النقة المعلومة بقول دیگر این مرد بهترین راست نه بر واجبی را یعنی
بهترین آن باشد که هر طلقه را متاع دهند و مطلقه چهارست یکی کابین نام بود و دیگر کابین
نام ناپرده و دیگر دخول ناکرده و کابین نام ناپرده و دیگر دخول کرده را کابین متاع واجب است
و دیگر آن را مستحب بود و جامه کردن لما روی عن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
ان متاع للمهر المطلقة بعشر آلاف درهم سوى المهر و نفقة العدة و کذا لای
بین الله لکم ایاته لعلکم تعقلون همچنین بیان کند خدای عزوجل و در اینها
خود را می شمارد در مستقبل چنانکه در ماضی بود بقول و کذا لای بین الله لکم ایاته
بیان کند می شمارد دلایل و حجتانیت خود تا مگر فهم کنید و بدانید که چه می باید کردن بر حق
خبر داد از حال بی و ایمانان و گفت و اعز رجل الم نزل الی الذین خرجوا من ديارهم
و هم الوفاء فخر الموت شاه مفسران عبد الله عباس رضی الله عنهما که مکی از مکه که
بنی اسرائیل را با قوم فرمودند بکار زار کردن بدی کردند و گفتند در آن زمین و آن طاعون
کردند

بالطلاق

مانندیم تا منقطع نشود و با ازان زمین موی تعالی ایشان را بیدارید و هشت روز بخوان قرآن
مانندند تا اعضاها ای ایشان متغیر گشت و بر آساید و خبر مکه ایشان بحد بنی اسرائیل
بر رسید همه بیرون آمدند تا ایشان را دفن کنند عاجز شدند از بسیاری ایشان چغیرها
ساختند و ایشان را در بجاها دند و عدد ایشان هشت هزار بود و بروایت دیگر چهل هزار
پس موی تعالی بر ایشان را زنده گردانید از پس آن هشت روز و آن بوی ناخوش در ایشان
بماند تا بوقت مرگ ایشان و در فرزندان ایشان تا امروز سدی گشت قصه آن بود که طاعون
در بنی اسرائیل افتاد و قومی از آن بیماری بگریختند و بعد دسی و اندک از کس بودند که بگریختند
موی تعالی ایشان را بیدارید و آنها را و ایشان بر سید شدند و گوشت و پوست ایشان فرگشتند
کنیده گشت و استخوان های ایشان متفرق گشت جرجیل بیضا مبر عبد الله برای ایشان بگذاشت
و آن جان بیدار گشت الحمد لله القادر علی ان یجعی الموتی و فی روایتی بجای هذه الاجساد پس
چون خدای را بخواند و زنده گردانیدن ایشان بخواند فاعجل الله تعالی الیه ان احییمهم یا ذی
پس جرجیل عبد الله ند کرد که ایها العظام البالية و المولود الممزقة و الاجساد المتفرقة خدای شما
می فرمایید که جمع شوید همه جمع شدند و یک دیگرها پیوستند و قلوبها ایشان مرکب و
شدند تا همه تنها و جسد ها شدند پس گفت ای تنها و جمع گشته خدای می فرماید شما را که
برخیزید زنده شدت بفرمان خدای تعالی همه برخاستند و بشهرها و خویش باز آمدند و از
ایشان و زنده متولد شدند بوی در نهاد ذات ایشان و نسل آن طایفه بماند و گفته اند
که این جرجیل ذوالکفل بیضا مبر بود که گفت بیضا مبر عبد الله بیدار فتادی کرده بود و معنی الایه
و بی معنی آوینی دانی یا محمد آن کسانی را که بیرون شدند از سرای های خویش و ناسان بودند
انهم ترک و دشمن و با بعضی گریه هفتاد هزار بقول دیگر هفتاد هزار و بقول دیگر هشت
هزار و بعضی بقول دیگر هشتاد هزار و نصیب چند الموت لحذف اللام فصار مفعولا لکذا لای
و انفسا لکم الله موتوا تم احیاهم ان الله لذو فضل علی الناس کلین
آنکه انفسا لا یشکرون پس گفت مرا ایشان را خدای عزوجل که بمیدید همه بمردند پس نه
کرد مرا ایشان را خدای تعالی که مرا بیدارید خدای تعالی خداوند فضل بر مردمان و لکن
بیشتر مردمان شکر می گویند نعمتها و از آنها یاران رسول رضی الله عنهم اتفاق کرده اند
از آن زمینی که در روی بلا باشد و شاید بیرون آمدن و نیز در مشایخ و قال رسول الله

و ایشان

رسم

ومن نصب فيضا عفة فلانة جواب الاستفهام بالفاء ومن دفعه فهو مختلف
على قوله يعرض **قوله** الميراث الى اللام من بني اسرائيل من بعد موسى اذ
قالوا لبني كهمو بعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله ونؤتي ذرية محمد بقول
ديكر قوله نكرهه نكرهه بان مهران بن اسرائيل كرهه موسى عليه السلام برزده چون گفتند
مريضا مهران خود را كه بهرست ما را يعني معين كن بادشاهي كه تا كارزار كنيم در راه خدا
تعالى اذع الله ان يجعل لنا ملكا نقاتل معه **قوله** فاني طاعة الله ونصرة دينه
وان بعامر بن اعين انم نام اشوييل بن هيلقا تا بود و بلغت عزي اسماعيل بود بقول ديكر
يوشع بود بقول ديكر شمعون بود و دشمن ايشان قوی بود ندكه ايشان را بلبشتا يا كشته ي
برساجيل در باه روم بودند ي ميان مصر و فلسطين و ملك ايشان جالوت بود **قوله** ورجل
قال اهل عيتيم اكتب عليكم القتال الا تقاتلوا گفت بيهامر ايشان
او مكرشا اگر نوشته شود بر شما كارزار كردن كه كارزار كنيد يعني اگر بر شما كارزار نوشته شود كه
روا باشد شما كارزار كنيد و اين تخريص بود مريشا را بر شما نيك **قوله** قالوا وما
لنا الا نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا واناينا
گفتند كه چه بودت ما را كه كارزار كنيم در راه خداي تعالى و هر چه بديون كردن ما را از
سرلهاي ما رجا كردند ما را از بدران ما يعني ما را از خانه بديون كردند و بديون ما را اسير
قوله فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم والله عليهم
بالظالمين چون نوشته شد بر ايشان كارزار روي كردند الا قليلا از طاعت خداي
تعالى و فرمان نكردند مكره نكي از ايشان و خداي عزوجل و انما است بستم كاران كه روي
از كارزار بگردانند قراتها قري في الشواذ يقال بالياء والقراء الظاهرة بالنون
يعني الملك مع العدة و متخلص اولادنا يعني و نحن نقاتل معه بعدنا و قرا و افع
عيتيم رما في القتال بكسر السين و الباقين بفتحها قال ابو عبيد لوجاز هذا الجازي في القتال
عسي عيسى و الاصح القواء بالفتح لغتها الملاء الاشرف و الرؤساء و لا واج
من لفظها كالقوم و غيره و قال الزجاج الملاء الخلق الكثير اخذ من ان يملأ الشيء
نقاتل جزم على جواب الامر و عيتيم بمعنى لعكم و نصب قلاد بالاشارة **قوله** ورجل
وقال لهم نبيهم ان الله قد بعث لكم طالوت ملكا

وگفت ايشان نبي ما مريشا ايشان استمبول كه هر چه خدای عزوجل فرستاد مريشا را يعني
بگرد مريشا طالوت را بادشاه و نام طالوت از هم درازي بالاي او بود كه از حد قوم بالا نرفت
بود و گفته اند دناغ بود بقول ديكر خربت بقول ديكر سقا بود **قوله** قالوا اني
يكون له الملك علينا ونحن احق بالملك منه وكونت
سعة من المال گفتند چگونه باشد مرا و با بادشاهي بر ما و نسل ما و نبيم بباد
شاهي از روي و داده نشد است فراخي از مال يعني در ويش است مال ندارد كه بر ما نفع
كند و اسباب بادشاهي سازد و اين از براي ان گفتند كه نبوت در قبيده سبط لاوي بود
و مملكت در سبط لاوي يهودا بود و داده سبط ديكر نه نبوت بود و نه مملكت و نبي موسى
عليه السلام موسي بن عمران بن فاهيت بن لاوي بن يعقوب بود و اما سبط يهودا سبط مملكت بود
و كن قصه چنان بود كه چون يوسف بيهقوب عليه السلام باز رسيد يوسف عليه السلام شكر گفت از
يهودا كه مرا از كشتن او باز رهايد يعقوب گفت يا يهودا تو باز داشتني ايشان را از كشتن يوسف
در جاه خداي تعالى چاهي و بادشاهي در نسل تو ظاهر كرد اندا به بركت دعاء يعقوب
بادشاهي در نسل او بماند و آورده اند كه در آن ساعت كه يوسف را وفات رسيد يهودا بجاي
بنشست ببادشاه و بادشاه در نسل يهودا بماند و آورده ديكر گران ساعت كه تشكيه بر
يوسف ظاهر شد در آن راه كه با بدران مي رفت از بند جدا شد و ماند شده و رنجور گشته
واب جامه او را بدران ريخته بودند يوسف از تشكيه بناليد لاوي در همان شربت اب بوي
رسيد از بركت ان شربت اب ايند تعالى نبوت و رسالت در طاف بجهت او نهاد يعني در خانه
او نهاد تا مريشا ي بني اسرائيل از نسل لاوي بودند از براي اين معنى را گفتند اني يكون له
الملك علينا و لم تكن طالوت من اهل بيت الملكة و النبوت بل كان حو من اولاد اين يامين
قال ان الله اصطفى عليكم وزاد بطة في
العلم والجسم و الله يؤتي ملكه من يشاء والله واسع عليم
كه تا اين بيضا مريكه هر چه خداي تعالى برگزيد و در مريشا به بادشاهي و زيات كردايد گسترده
و فضيلت در علم و در بدن كه او عالم تر بود از همه و قوي تر بود بعضي گفته اند كه در كار جزم از همه مريكه
بقول ديكر و هب بن ثبته بود در دين نابوي و جي مي آمد و برين قول طالوت بيضا مريكه بود
و خداي عزوجل بدهد ملك خود هر كه خواهد و خداي تعالى بيا عطا است و انما است

علم او از همه زياد است

بنا نده که عطاء او کرامت باشد و داد و دهالت و جالوت و جالوت اسامی لا یصرف اند لکن جملاتی
 و نصیحة علی الفاعول الثاني **وقال لهم ان ایتهم ان**
تروا ال موسى وال هارون یحمله الملائكة ان فی ذلک
لایة انکم مؤمنین و گفت مرا ایشان را بیضا مبر ایشان که نشانی
 بادشاهی او است که بیاید بشما تا بوی که مستند بودند بفرمان ایشان که در روی ارامس
 بود از او فید کا رشتا یعنی در کارها دلهای بیارامیدی بقول دیگر شما بیارامید بان
 تا بوی باقی ماند است از آنج که بماند از بس خود ال موسی وال هارون بردارند آن تا بوی
 فرشتگان یعنی شما رسانند هر چه در آن باز رسانند تا بوی شما نشانی است مر شمار
 بر بادشاهی طاووت اگر شما کردند کاند بوی قبول کنید **اما قصه**
 تا بوی این تا بوی بود از جواب شما و صحایف در بروی زده و از ر و طلاء ظاهر
 قطع کرده و **مقام** مرصع بر روی فروخته مقدار اوسه کرد و در این تا بوی بود که موسی
 تعالی بادم فرستاده بود صورتها و بیضا مبران را که از نسل او خواستند بود در روی
 نهاده که از آدم با صحاب موا عهد او که انبیا و رسل بودند میراث رسیده بود تا بنی اسرائیل
 و در دست ایشان با جازت بیضا مبران ایشان می بودی چون باد شمی حوب گردیدی
 از حرمت ان تا بوی از او فید کا ر عالم بردشمان خود نصرت طلب کردندی و چون در کاری
 از امور دین و دنیا مرا ایشان را اخلاف افتادی از رفیق یحوب و غیران به تا بوی باز گشتند
 تا آوازی بیامدی مرا ایشان را از خطا و صواب خبر شدی و شیخ ابو منصور رحمه الله
 آورده است که ان تا بوی با بیضا مبران بوی اگر قتال دشمنی چا مر گشتندی ان تا بوی را در پیش
 خود نهاده اندی و بدان صهی که قتال از بهر قتال اعدا را در فضا و **هیچ** ظاهر شده بودی ان
 تا بوی را تقدیم کردندی و زبان بکله استنصار از حرمت تا بوی کرد ان کردندی و در انتظار
 می بودندی تا از تا بوی آواز سکینه بیامدی چون ناله سکینه تا بوی رسیدی تا بوی
 بسوی دشمنان خریدن رفتی و ایشان از بس او می رفتندی چون با ستادی ایشان
 نیز بایستادندی و چون رفتی ایشان نیز رفتندی پس با تک عظیم از ان تا بوی بیامدی
 چنانکه دشمنان را دل شکستی و هزیمت شدند و ایشان نصرت یافتندی بردشمان پس

کم

در این تا بوی

هیچگاه

خیزدن
بدرگاه

بنوی صیان بنی اسرائیل و مخالفت ایشان در فرمان بیضا مبران موسی تعالی
 دشمنان ایشان را برایشان گذاشت و تا بوی از ایشان مستندند تا ان وقت
 از برای نشانی ملک طاووت را تا بوی را با ایشان باز رسانید و در تفسیر دیگر کرده
 آن تا بوی را بردند و قوم جالوت در بیت خانه بنها و بند و بنان را در بر آن تا بوی بنها
 چون روز دیگر شد در آمدند بنان را دیدند بر زمین افکند و تا بوی بر زیر ایشان شده
 روز دیگر شد بنان را بر روز بر تا بوی بستند و با بیضا ایشان را بر تختها و تا بوی استوار
 کردند چون روز دیگر شد بنان را دیدند شکسته و با بیضا و دستها جدا شده و بر خاک
 افکند و تا بوی بر زیر بنان شده آن تا بوی را بیرون آوردند و گفتند که خدای بنی
 اسرائیل درین تا بوی است بنا چیتی **فیه** بیرون آوردند و گفتند که خدای بنی
 نکیچتی بود برگردن او جیزی برآمد و بدر کردن مبتلا شدند و دختر ی بود از
 بنی اسرائیل در میان ایشان مرا ایشان را گفت که شما بیوسته بهلا و درد مبتلا باشید
 و از مکر و هات خلاص نیاید تا این تا بوی در میان شما باشد اگر خواهید تا ازین رخ
 خلاص باشید این تا بوی را برگردنی نهید و گردون را بردو کا و با بجه بندید و بکندید
 تا این کا و تا بوی را بجکت بنی اسرائیل رساند پس دیگر بار از برای بجکتان خود را کاوان
 شما باز آیند همچنان کردند آن کاوان تا بوی را برداشتند موسی تعالی فرشتگان را فرمود
 تا آن هر دو کا و و بجکتان ایشان را بجکت بنی اسرائیل رسانیدند و تا بوی نشانی
 ملک طاووت شد و کاوان بخانهها باز آمدند و بعضی از مفسران چنین آورده اند
 ان تا بوی را در مرتبه آن کاوان در مرتبه بنهان کردند و فراغت جای خود را بدان
 مرتبه ساختند هر که بنزد آن تا بوی بقضای حاجت فراغت ان حاجت نشستی
 بعثت ناسور مبتلا گشتی ان تا بوی را بیرون گرفتند و خواستند که بشکنند و بسوزند
 نتوانستند علیر نه بیک روایت بادی در آمد و مران تا بوی را بجکت بنی اسرائیل
 رسانید بروایت دیگر فرشتگان برداشتند و برزدند کا جاه فی القرآن **یحمده الملائكة** بقول
 دیگر بر کاوان بستند چنانکه گفته شد و اختلاف کرده اند که آن سکینه چه بود یوسف
 آل موسی و آل عمران بقول **ایدر المؤمنین علی رضی الله عنه** صورتی بود چون صورتی
 آدمی که از وی با تک می آمد بقول مجاهد صورتی بود و او لاسری بر و چون سر که

و در بال او از با قوت و بر جده بقول مقابل سر و چون سر نه و دو بر سر او را
از بر جده چون بانگ کردی بدانستندی که نصرت مرا بشان خواهد بود بقول
و هب بن مینه کان روحا من الله بکلمهم بالبيان عن الاختلاف و لعلنا نشتاع
از انظر لاسجد ذیعد بترسیدی و قیل طنت من ذهب یغسل فيه قلوب
الانبياء بقول دیگر کان نیکاه صافه تنصوت و اختلاف کرده اند در بقیع اراک
موسی و آل هارون مانده بود بیشتر مفسران گفته اند که ذوالج بود از تورت موسی و عشاء
موسی و ریزه های که از الواح موسی شکسته بود و هر دو اعلین موسی و عشاء هارون
و عشاء هارون بقول دیگر یک بیانه از آن زمان که بنی اسرائیل بخوردند
هم در نابوت بود بقول دیگر بود آدم علیه السلام که در خوشتن کشیدی در وی بود بقول
دیگر بقیع عشاء و عشاء هارون بهایت دیگر تیشین در می بود و قیل فيه شنة
قوی و هارون و علمها ذکر الشیخ الامام ابو منصور رحمه الله فی تفسیر و الیه بالحق
وال هارون خاتم و قیل از بال موسی و آل هارون موسی و هارون کما تیک
ولا تیک تیتا بعد لیت آجته علی و عباس و آل ابی بکر یعنی اما بکر شیخ الله عم بعین
جود ثابت بیامد مل نشان یقین شد حقیقت امارت او بر کار حجب ساختن و طاوت
شکر عرضه فاه پیرید استند **قرآن مجید** فلما طالت بالجنود قال ان الله
مستلکم من فم شرب منه فلیس من اعترف غرق فشر به منة الا قلیلا منهم جود برد طاوت و جدا کرد
سیاهها را گفت ایشانرا که هارون خدی عزوجل را رسانده است شما را جوی یعنی
مستلا میکرد اند شما را بخوردن آب آن جوی که برین راه است تا مخالفت و موافقت
شما ظاهر گرداند و بعد از آن لشکر هفتاد هزار کس بودند و آن جوی در میان
آردن و فلسطین بود چون که مادر ایشان انور کرد و تشنگی برایشان غالب آمد
مولی تعالی مرایشانرا مبتلا کرد ایند بان جوی که ایشان خواستند گذشتن
و فرمود مرایشانرا تا در وقتی که بردارند و بخورند آن جوی را بپسند شتاب کنند
و بشتاب نروند و از آن جوی آب نخورند مگر یک کف که بردارند و بخورند پس چون
آب را بدیدند بیشتر از ایشان بشتاب بر فتنه و آب بسیار خوردند و تشنگی از ایشان

تصویر

بروایت

چنانکه خدای تعالی
میفرماید

بید

سکه

کم نشد و بعثت استشفافا متلاشده مکرانه کی از ایشان بخوردند و سیصد و سیصد
کس بودند که آهسته رفتند و یک کف آب بیش نخوردند و همه سیراب شدند و قد قال
رسول الله علیه وسلم لا حیاه یوم بدرا نتم علی عدد قوم طاوت و من ثلاث مائة وثلاثة
عشر جنانک خدای تعالی فرمود فم شرب منه فلیس منی و لم یطعمه فانه منی هر که خورد
از وی نیست از من و این قول طاوت بود یعنی با من نیاید و باز کرد و دیگر که بخوردند
نخوری او از منست یعنی با من نبود مگر کسی که یک کف آب بردارد بدست خود پس بخوردند
از وی مکرانه کی از ایشان که فرمان ملنگاه داشتند چنانکه گفتیم پس هر که خلاف کرد کلیه
گفت ایشان از اب نکد شدند و هر که خلاف کرد نکد شد چنانکه خدای تعالی گفت **قرآن مجید**
فلما جاوزه هو والذین امنوا معه قالوا لا طاقه لنا
الیوم بحالوت و جنوده بر چون بگذشتن از آن جوی او یعنی طاوت
و از کانی که بگریه بودند با او گفته که نیست طاقت و توانایی ما را امروز بچکان کردن
با جارت و لشکرهای او که ایشانرا عدد دصد هزار کس بود بعضی گفته اند که این سخن
عاصیان گفتند و از اب نکد شده بودند بقول دیگر از اب کد شده بودند که این سخن
گفتند و باز گفته بقول دیگر این سخن مطیعان گفتند بعضی از ایشان ترسیدند
از بسیاری قوم جالوت و بعضی دیگر ترسیدند و توکل بر خدای تعالی کردند چنانکه
خدای عزوجل فرمود **قرآن مجید** قال الذین یطنون انهم ملاقوا الله
کم مرفعة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله والله
مع الصابون گفتند آن کسانی که کمان می بردند یعنی می دانستند که
ایشان بر سنده گاشته بخدای عزوجل بقول دیگر گریه کرده اند بقیات
برین قریهها ظن بمعنی علم بعین است بقول دیگر آن کسانی که کمان می بردند که
شهادت شوند از وقت عدد ایشان که چند گروه اند که غلبه کردند گروه بسیار را فرمان
خدای تعالی یعنی نصرت خدای تعالی و توفیق او و خدای عزوجل یا در صابران است
و بعضی گفته اند که این هم سلطانان بودند اما بیشتر از ایشان خلاف کردند فرمان
خدای تعالی را و بعضی گفته اند مؤمنان جز آن کسانی نبودند که فرمان را نگاه داشتند
و ایشان با طاوت مجرب گاه رفته و طاوت را آن دیگران را باز گردانید و گفت شما را

ستفا

در شهری آب طلعت نداشتند در جریب چگونه طاعت دارند قرائتها قرا و ابرعاصی
 وعاصم و حین و الکسانی غزوة بضم الغین والباقرن بالفتح ومعنی الضم قدیر ملا
 الیها ومعنی نصب من و احد و قبل کلاما واحد و الفصل القطع والقدر العز
 و قبل مجوز ترک الحزن فی القبة کآریة والشیبة **قوله** ولما یزول کجالت
 و من جنود قالوا ربنا افرع علينا صبرا وثبت اقدامنا
 وانصرنا علی العوم انکافیرین و چون بیرون شدند بجر جالوت گفتند ای
 افرید کار ما را فرو ریز بر ما صبر و شکیبایی را یعنی صبر ده ما را و استوار
 دار قدمها ما را در مکان جریب بنقوب دلها ما و یاری ده بر قوم کافران
قوله ففرمهم باذن الله و قتل داود جالوت و اتاه الله
 الملك والحکمة و علیه مما یشاء هزمت کردند ایشانرا افرمان
 خدای تعالی یعنی هزمت خدای تعالی بقول دیگر بعلم خدای تعالی که
 در اول دانسته بود هزمت ایشانرا آن ایشان را لجأت کرد و بکشت داود علیه السلام
 جالوت و بدو خدای تعالی مراد و را عید السلام باد شام و علم فقه و دانستن جهل
 و حرام بقول دیگر این بادشاهی خلافت بود چنانکه خدای تعالی فرمود یا داود
 انا جعلناک خلیفة فی الارض الایة و الملکة هی الشوق و قبل لم یجمع الملک
 و النبوة لایسان الا لداود و یحیی علیهما السلام و یا موزاید او را انچه خراست
 یعنی علم زن ساختن و منطبق طیر و غیر آن **قوله** ولولا دفع الله الناس
 بعضهم بعضا لفسدت الارض و لکن الله ذو فضل علی العالمین
 و اکثر باز داشت خدایتی مردمان بعضی از ایشانرا بیعصی مرایه تباہ کشتی زینی
 یعنی کار اهل زمین و مصالح ایشان مختل شدستی و دیگر خدای تعالی
 خداوند فضل و توصیف بجهت بر عالمیان یعنی و یا نیست است همه خلق
 بقره عثمان ایشان و قبل لفست الارض ای تحریرت الارض من فساد یعنی
 و اکثر فضل یخایران و خاندانان بدو خدای تعالی بودی و برکت یک مردمان
 که دست مفسدان میگیرند و از معصیت باز میدارند تباہ شدستی کار مردم مان
 حواله محمد علی حکیم ترجمه گفت رحمة الله دفع بالمومنین عن الکافیرین و بالطبیعین عن العاصین

دعای

و فی الحديث لولا جالوت لکن و حیث ان رجع و یعام رجع لصب علیهم العذاب صلیا
 و قال الحسن العسکری رحمه الله منع الله بالسلطان اکثر ما منع بالقرآن و لولا
 الشیطین و الامراء المستطوفین علی الزعامة و العیاریه لم یجاء علی اهل الله الصلاح
 استولوا علیهم و محسب دیگر باز دارد خداوند عزوجل بلاها را محسب نماز گزینان
 از روی امانت من و باز دارد بلا را برکت روزن داران امانت من از انکه که روزن نداد
 که همه خلق جمع شوند بر یک نماز و روزن زمان ندهد مرایشان را طریقه العینی
 یعنی هلاک کند و همچنین باز دارد بلا را برکت ز کون و هندن حج گزاران و غزای
 و گزاران جمعه از آن کسانی که این طاعتها نمی آرند و اگر جمع شوند همه بر ترک
 این طاعتها زمان ندهد ایشانرا طریقه العینی بر این آیه را بخوانند که ولادفع الله الناس
 بعضهم بعضا الایة و چون برکت گزاران نماز و صلاح من و عذاب انکاران باز می
 گویند در ادیان اگر در حق بصلح من من عذاب از حق من و مرکه اند هیچ عجب نیست
 قتل نفسا قتل نافع و قتل الله هنا و فی الحج بکمال الذل و الف بعد الفاء و الباقی فاعلم
 و اسکار الفة و الفة فهو کالمفاعلة و الفع و الهزم اکثر **قوله** و جالوت و جالوت
 آیات الله تنکوها علیک بالحق و انک لمن المرسلین اینست
 نشانیها و جهتها خدای تعالی یعنی قرآن بقول دیگر دلایل توحید بی خزانیم بر تو با
 یعنی جبریل علیه السلام میخواند بفرمانت و مرایه توان بیایا بیای و از فرستاده
 شد کافی از خدای عزوجل **قصة داود و طالوت و جالوت**
 اسام ابوالقاسم قشیری از باب منبیه جبرائیل است که چون طالوت
 بمملکت رفت تدبیر کرد که مرخص جالوت را که حالوت و قوم اردنشان ایشان بودند
 و از عاقله بودند پس وحی آمد به بیضا مبری که بدر داود را بخوان و بگری تا بسرا خود را
 بنوعی کند و مراد را هفت بسره بود جز داود هر هفت را عرض کرد و داود را عرض
 نکرد و نام بدر داود ایشان بود آن بیضا مبر گفت هیچ فرزندی دیگر داری گفت بلی
 دارم و بگری که در است شبانی که سفندان میکند گفت ان بسره دیگر و بار چون داود
 بیضا مد آن بیضا مبر حمال او بدید و وفار و بهای او بدید و خود و هیات او را

الصفحة

۸

کردن و خبر شد پس بان رسول و حی آمد که هلاک جالوت بر دست ابرو و جاهد بود
بروایت دیگر و حی آمد بان یحیی بن جالوت را گفت که خدای تعالی تو را می نهد
یار تو که هلاک جالوت بر دست وی باشد پس زدی ده بوی که هر که از زین رات
آید او جالوت را بکشد و چون بکشش مرگش جالوت را یک نیمه از ملک خود بدین
طالوت با لشکر خود رفت بحرب جالوت و برادر او را با خود برد و او در میان کوهستان
باز رفت چون خبر پادشاه را رسید پادشاه او را در اول مشغول شد مرد او را فرستاد
تا خبر ایشان رساند و او قدم در راه نهاد بکشتی رسید آنرا سنگ آواز آمد که یا داود
مرا به اگر ترسنگ هارونی بود ام و بر حین کا فلان بکشته است مرا بجای جالوت جالوت
تا تو هم می انباشم و بجای دیگر یونان آن سنگ را به است و در تو بخاکت پس بکشت
دیگر بکشت آن سنگ نیز تر او را بخواند که مرا به اگر من سنگ تری بودم که می بینم
چند یک کا فلان بکشته است مرا بجای جالوت انان تا تو در دلم و بگرم و بجای دیگر یونان
آن سنگ را نیز به است و در تو بخاکت پس بکشت آن سنگ را به است و در تو بخاکت پس بکشت
بگیر که من بدین باغ و می دهم مرا و دیگر را به است و در تو بخاکت پس بکشت
روی بجای لشکر طالوت نهاد جز طالوت بر نرسید ایشان دیدند در مقابل کرد خالوت
عاجز و ترسان و خایف و غارتان و جالوت در صف قیاس و آمد و در رتب کاه و چون
کوهی بایستاده و مخفی بر سر نهاده و زنی از بعضی سیصد طفل بود و زنی بود
در خور آن و مبارز در محاربت و میگفت یا بنی اسرائیل اگر شما حق بودی کسی با زنی
از شما بر آید و او بر سر آمد و گفت کسی است از شما که با این اقلاف مبارزت
کند و در مقابل او بر سر شود و هر فرصتی حق را همه گفتند که خاموش باشی پس
شخص را داود بنایت صف با آن ایستاد در انتظار کاری طالوت برگشت و مردان را
بر قتل آن شخص می کرد داود علیه السلام گفت چه نیکویی میکنی با کسی که این اقلاف را بکشد
گفت دختر خویش را زنی بوی بدیم و نیمه از ملک خود ویرا می گردانم داود علیه السلام
گفت من بدینم که ویرا بکشم درج خود را بوی داد بروایت دیگر داود علیه السلام با طالوت
آمد و پیش از آمدن آن سنگها با وی سخن آمدند که ما را برادر آن سنگها را برود است
چنانکه گفتیم داود گفت من کار او را کفایت کنم طالوت گفت من صورت ترا ضعیف میدانم

داود فتنه سنگها را با گرفت طالوت گفت اگر تو را بکشتی دختر بودم و نیمه از ملک خود
ویرا زنی دارم و گفت این درج مرا بپوش چون بپوشید بروی دراز آمد داود علیه السلام
خود را بپوشید درج کوتاه شد و باندا را بالا ای داود باز آمد طالوت دانست که
او کار تمام کند چون داود علیه السلام بیرون آمد زره پوشید و تیغ بر دست گرفته و بر لب
نیکو سوار شد و از فتنه سنگها و سخن گفتن آن وی را یاد آمد باز گشت و گفت من باز
درج و مغفر و خنجر و تیر حرب نگرفته ام چرب کردن و جنگ من بصلاحان بوده است
طالوت گفت هیچ خود را آزموده گفت آزموده ام گفت وقتی گرگی در رمه ما افتاد
سنگ فلاحان بروی زدم و او را بگرفتم و سر ویرا بریدم گفت گر که ضعیف است داود
گفت وقتی شیر می در رمه ما افتاد فلاحان او را بزدیم و بگرفتم و هر دو زبختان او را
از هم باز دریدیم و او را بد و نیمه کردم طالوت گفت این قویست اکنون بیرون آئی بحرب بپوش
تعالی داود فلاحان بدست گرفت و سنگ در تو بخت کرد و دوی سوی جالوت نهاد و جالوت
گفت چون تری بیرون آید بچنگ من و بروی افسوس می کرد گفت که بر او از ضعیفی نیستی او را زان
جخته نهد و حیث او که در مقابل خود و جالوت از نسل عادی بود و سایر تن او یک میل زمین بریدی
جالوت گفت باز گرد ای جوان و بر خود ستم نکن که چون تری با من جنگ نتواند کردن سلاح
فلاحان آورده جنگ کویا با سکه جنگ کنی داود گفت تو سگ نیستی پس جالوت خواست
ویرا بدست بگیرد بطریق حقارت نتوانست او را گرفتن جالوت گفت تری اندازی یا من داود
ترجمه بیار جالوت بر پیل نشسته بود چمد در آورد و نیزه در دست گرفته که اگر بگریزد زدی از جای
برگندی داود زد کرد تا آن چمد باطلی شد بچنگ سب با چمد کرد داود هر سه بار زد کرد
افتاد داود گفت که وقت من آمد اکنون من اندازم جالوت گفت انداز یکی از آن سنگها را
پسوی او انداخت و بر سینه بر کشته ^{جالوت} زد و بجای دیگر بیرون رفت پس جالوت دیگر را بکشت
و کشته اند که هزار کس را هلاک کرد و جالوت چون کوی از پیل در افتاد و آن سنگ بچ
و راست می زد و خلق بسیار را هلاک کرد و گفته اند که سی هزار کس را هلاک کرد و
جالوت چون کوی بر زمین افتاد و هلاک شده و جالوت هر سه بار زد کرد از یک سنگ بهریت
شدند و روایت دیگر آن هر سه سنگ یکی شده بود آن سنگ را بیداخت سه باره شد یک
باره بر سر وی آمد و یکی بر سینه وی و یکی بر پهلوی و هر سه سنگ از وی بیرون آمدند و بادی

در آمد و خود را از سر وی در بود و جالوت بقتاد و می نمود و دیگر را ملاک کرد چنانکه
گوئی که آن سنگ بارها شد و بر هر کسی می آمد تا به سی هزار کس برسید و همه را ملاک
کرد و باقی بخت شدند و دروادی افتادند که سنگ مقناطیس بود در اینجا تا با هر که در
سنگ بود بخود کشید نشان و بنی اسرائیل بیامدند و با هم می گشتند شان و مال
میکرفتند و گویند که آن سنگها ذره ذره شدند و هر ذره که بر مرئی زدی از وی
بیرون بریدی تا به ملاک شدند و مسلمانان شادمان شدند چون از جوب فارغ
شد پس طالوت دختر خود را بوی داد و خواست که نایبه ملک خود بوی تسلیم
کند و ز بر طالوت گفت مو طالوت را که اگر تو چنین کنی و نایبه ملک بوی دمی من بخشی
مرزاد را بدشاهی ظاهر شود و نقصان ملک تو باشد و فساد ها بد آید در مملکت
و بادشاهی با شرک هیچ لذت ندهد طالوت بشمان شد و قصد کشتن داود کرد
دختر خبر یافت داود را آگاه کرد از آن چال داود از وی بگرفت طالوت در
طلب او روان شد و جمله بنی اسرائیل و از شیعیان ایشان و بیضا میرا را دیدند و در
میان بنی اسرائیل زهد او معروف بود و چنین گفتند که نام بزرگ خدای میداند و بدعا
مستجاب بود طالوت بنزد او درآمد او را دید که بر داود نوحه می کرد و می گریست و می گفت
ای طالوت تو بخت ترین آدمیانی که مراد او بیضا خبر را می آزاری که هم اکنون بود ثبوت را
معین شود و او مر جالوت را هلاک کرد و لشکر او را بفرست کرد طالوت از کرد خود بشمان
که قصد بد کرده بود گفت اکنون تو به من جبر باشد و گناه من بجه کفارت شود گفت تو به
تو بآن باشد که در شهر یثقا روی و کار زار کنی با اهل او و اگر آن شهر را بکشی یا کشته
شوی آن تو به باشد و این خطای تو مکن شود پس طالوت رفت بآن شهر و کار زار کرد
تا کشته شد پس جمله بنی اسرائیل نزد داود علیه السلام جمع شدند و مملکت بروی مسلم کردند
و هرگز ملک بر یک تن مقصور نبود و بنی اسرائیل که هر سبطی را با د شاهی بودی بکنی داود علیه السلام
که مرز وی جمع شدند بروایت محمد اسحاقی طالوت گفت مراد زن مصیبه را که مرز از کفارت
این گناه خبر کند مگر الیسع علیه السلام او از دنیا رفته بود طالوت مرز زن عابد را گفت
که تو با من بیانا بروی الیسع رویم و تو خدای تعالی بآن بزرگ بخوان تا خدای تعالی او را زند
کردند تا او مرز از کفارت خطا من خبر دهد هر دو رفتند تا بروی الیسع آن زن

آهن

زهره او را دل تنگی
با بنید طالوت بزرگ
بنی از متعبد بنی اسرائیل

عابد دو رکعت نماز گزارد و خدای تعالی را بخواند در حال الیسع از کور بیرون آمد
و گفت یا طالوت از بنی که گناه تو کار با بنجار رسیده که مرا از مضییع خود بشوایندی که
ای بیضا مبر خدای کار بر من دشوار شد و جوار نبود مرا از کفارت گناه خویش
جستن الیسع علیه السلام گفت کفارت تو آنست که کار زار کنی بن خویش و اهل خود تا کشته
شوی چنانکه کردند و کشته شدند و ابوالقاسم قشیری آورده است بروایت بعضی
که طالوت جسد کرد بعد از آنکه دختر بوی داد و نایبه ملک بوی تسلیم کرد که بنی اسرائیل
روی بداد و علیه السلام آوردند و طالوت را بکشد شدند طالوت قصد کشتن داود کرد و
دختر طالوت عاقل ترین زنان بود قصد بد را بدست در شکی را بگرفت و
بر آب کرم و آن آب را معطر کرده بود و بوی خوش بر طاهر وی در مالید و جامها بر وی
لودر کشید تا چنان بماند که وی داود است طالوت بر سید از داود دختر
گفت که او خفته است طالوت سلاحی بروی زد آن خیک باره باره شد و بوی خوش
بشام طالوت رسید گفت ای داود پاک زیستی و پاک رفتی پس بشمان شد و نوحه می کرد
و دختر بعد از مدتی خبر داد از زندگانی او طالوت شادی کرد و از آن گناه
نوبه کرد و مملکت بداد و تسلیم کرد بروایت دیگر چون طالوت با ملکا در بخت
بر بنداشت آنک داود را کشته است قصد بجهیز او بکرد چون بدید داود را زنده
از وی ترسید و از سید آن از داود ترسان می بود هرب با سبائان و چاچیان
مرا و را نگاه می داشتند داود بشی بیامد و بساری او در آمد مولی تعالی خواب را
بر خراس و حجاب افکند تا داود بکی بر سر او نهاد و یکی بر تن او چون طالوت بداد
داشت که این داود نهاده است گفت اگر وی خواستی بر خلق من نهادی و ملو هلاک
کردی پس شب دیگر آن خراس و حجاب را بداد کرد و بعد از زیادت کرد چون شب دیگر
بخت و همه را خواب نبود داود اندر آمد و تیغ بر سینه او نهاد چون بداد شد
داشت که داود کرده است فرمود که داود را طلب کنند و بگیرند خبر دادند که
وی با عابدان باشد در فلان کوه در میان عابدان طلب کردند تا نیافتند و عابدان
بفرگشتند خبر ندادیم طالوت جمله عابدان را بکشت مگر یک را با و داشت آن یک تن
همشمن وی شده بود و توفیق وی کشته شوی از شبهها بختی چون از شب بعضی کشت

طالوت گفت از شیخدی گذشته است و خوس بانک کرد عابد گفت هیچ خبری
 نداشته که بانک کند کسی کتب شناسند عابدان باشد هیچ کس را از عابدان ندانند
 طالوت از آن کردها بشماران شد گفت مل ازین افعال بد که کردم توبه من بجه باشد گفت
 زنی علیه است در بی اسرائیل که او توبه ترا بداند بزد آن زن رفت و از وی سوال کرد گفت
 من ندانم ولیکن دلالت کنم ترا بگوید استمویل بیغام بر علیه السلام پس گفت نیک آید اینجا فرستاد
 پس آن زن دعا کرد استمویل را کرد بیرون آمد گفت تو طالوتی گفت آری گفت از بعد از
 من چه کردی گفت چنین کنایه کردم توبه من بجه باشد گفت فرزند داری گفت ده بسم و ارم
 گفت توبه آنگاه بدیده آید که فرزند آن توبه پیش تو چرب کنند بادشمنان خدای تعالی
 تا همه کشته شوند بعد از آن توبه کشته شوی آنگاه آمرزیده شوی این گفت و بگوید
 باز آمد طالوت فرزند را بخواند و گفت چه بیند اگر من در ترش گرفتار کردم شما
 مرا از آن آتش برهاند گفتند اگر توانیم برهائیم برهائیم قصه بایشان باز گفت من بر جایت
 کرده و در پیش او چرب کردند بادشمنان خدای تعالی تا کشته شدند طالوت ازین
 ایشان کشته شد و از بعد آن برد او و علیه السلام بفرستاد چنانکه گفتیم **قله عوج**
تلك الرسا فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله
ورفع بعضهم درجات آن رسولانی که خبر ایشان بتو رسانیدیم فضل نمایم
 بعضی را از ایشان بر بعضی و بادت کرد ایندی درجه بعضی بعضی را از ایشان کلمات
 که سخن گفت خدای تعالی با وی و آن موعی بود علیه السلام و بداشت بعضی از ایشان را
 درجات یعنی ابراهیم علیه السلام و عیسی علیه السلام و یسایا علیه السلام و یسایا علیه السلام
 دیگر مراد از این او بر است علیه السلام چنانکه فرمود و در صفه مکار علیا بقول دیگر
 مراد از این محلات صلی الله علیه و سلم که فاضل تر بر سایرین بود
و اتينا عيسى بر مريم البينات و اتينا ناه بروج القدس و نادى
 عیسی را که بر مریم بود چنانکه از زنده کرد ایندی درجه و یسایا را که از زنده کرد ایندی
 و یسایا را که از زنده کرد ایندی و یسایا را که از زنده کرد ایندی و یسایا را که از زنده کرد ایندی
 لعیر قصه او که در بقول دیگر المروج جبریل و القدر و هو الله تعالی قال
 این عبارت در حق الله تعالی است و هو الله تعالی و هو الله تعالی و هو الله تعالی

ملکتم
 الخرافات

و بعد هودج عیسی علیه السلام لایها له تختمه اصلاط الفجوة و اجام الطوائف
و لو شاء الله ما اقبل الذين من بعدهم من بعد ما جاءهم البينات
و لكان اختلاف افئدة من آمن منهم من كفر و لو شاء الله ما اقتتلوا
و لكن الله يفعل ما يريد و اگر خواستی خدای تعالی کار را بگوید یعنی اختلاف
 نکردی انکس فی که از من رسولان آمدند ایشان بود از بعد از آنکه یاسد ایشان را
 بینا و لکن محلات عربی اختلاف کردند بقول دیگر خبر کرد ایشان را ایمان و مضطر بودند
 ایشان را تا قال الله تعالی و لو شاء الله لجمعهم علی الهدى و لكان اختلافی کردند از ایشان که
 که بگریه و از ایشان کسی بود که نگوید و اگر خدای بخاستی کار را بگوید و بگریه
 خدای تعالی آنچه خواهد و مراد از این محلات از لی است که اکنون در وقت اوطافه کتب
 احوادث نشاید که صفات او قدیم است **قله عوج**
يا ايها الذين امنوا انفقوا مِمَّا رزقناكم قَبْلَ ان ياتكم يوم لا بيع فيه ولا
خلة ولا شفاعة و **والكافرون هم الظالمون** ای آن که
 که گروید اید نفقه کنید یعنی صدقه کنید از آنچه روزی داده ایم شمارا بیش از آنکه
 بیا بید روزی یعنی قیامت بقول دیگر روزی که که نباشد خریدن و فروختن
 نهی بقول دیگر ندادن و نداشتن در وی نباشد و نه دوستی و نه شفاعت
 یعنی کافران را و اگر بر روزی که چل که مطلق باشد در همه خلفان که مرگ هیچ
 باز نکرد نه از کافر و نه از مؤمن و اگر بر قیامت چل که در هر کافران باشد که
 شفاعت و دوستی مومنان را شفقت کند و این کافران ایشانند ستم کاران برین
 خویش و قبل **والكافرون هم الظالمون** و الظلم وضع الشیء فی غیر موضع یعنی
 ظلم نهادن چیزی باشد نه در محل خود و هو توقع الشفاعة من الالهة الباطلة
 قالوا هؤلاء شفعاؤنا عند الله و قال عطاء الجهد لله الذی لم یقل و الظالمون
 هم الكافرون و انما قرأ ابن کثیر و ابو عمرو و لا بیع و لا خلة و لا شفاعة بالنصب علی البیة
 و الباقرین بالرفع علی الخبر ائی لیس فی بیع و لا خلة و لا شفاعة الایه و فی الخبر من
 کان مؤدّن قوم او امام قوم او رجلا یوصّا و یخرج للجماعة و یدعیهم کالصف الاول
 غیر ذنوبه و شفع فی ثمانین الف المؤمنین ممن استوجبوا النار **قله عوج**

الله لا اله الا هو معبود بجز آن خداست که نیست خدایی جز او
 در این آیت نفی معبودان نامسلات و بیان صفات با کمال و ندرات است
این نزل این آیت آن بود که کافران مکه
 من و خدا نیست خدا بر آنکار آوردند و مستکبر داشتند که اسما را و زمین را
 یک خدای باشد و این قصه را بوقت و ناه باهل کتابین برداشتند و گفتند
 مردی در میان نبی آمده است و چنین میگوید که خدای یکی است شما چه میگویید
 جهودان مدینه بنزد رسول علیه السلام آمدند و رسول را علیه السلام سوال کردند از
 صفات حق تعالی و از کیفیت او و گفتند خدای تو از چیست از زرات یا از سیم
 و غیر آن و بعضی از ایشان مر خدای تعالی را زن و فرزند گفتند مولی تعالی
 صفت و چنانکه خود و باکی صفات ذات خود جل جلاله بیان کرد و این آیت فرستاد
 و جبرئیل علیه السلام چون این آیت را بیاورد و فرستاد هر فرشته مرین آیت را مشایعت
 کردند و محمد چنانکه گفت رضی الله عنه که چون آیت بیاورد همه بتان در روی افتاد و چنانکه
 بر همه دنیا بقی مانده الا که نکو سار شد و هر پادشاهی که بر تخت مملکت بود از تخت پادشاهی
 در افتاد و تاج پادشاهی از سرش روی ایشان در افتاد دیوان در سرچشمه آمدند و
 ابلیس علیه السلام از موضع خویش در افتاد و نالیدنی بناید جانک همه اتباع و سپاه او
 بشنیدند و جمع شدند و از آنج در زمین دیدند خبر کردندش ایشان را فرمود تا از آن
 قصه بپرسند بعدینه آمدند و معلوم شد مرایش از آن آیت بیا آمده است که
 قاعد کفر را بر انداخته است **و معناه وی الله خدای است**
 جل جلاله که معبود بحق است و خدایی را سرت نیست خدای مکرری نیست
 معبودی مر خلق را بجز وی **والنجم الح المصنوم** زنده است که هرگز
 نمیرد و باینکه است که هرگز تغییر و زوال بندد و زنده است و بجان نیست و زنده است و بجان
 از وی است و قبل معنی القیوم القا بلفظ علی کل نفس بما کسبت و قبل القایم
 بشد بمر الحائق و از رافقه و احوالهم بقول دیگر دانات به کمال و نفوذ دیگر دارند
 پادشاهیست و یادی کسی **عز وجل لا یأخذ سنة ولا نوم** بگرد و بر اعنونی و جواب
 و غاسر اول جواب باشد که ظاهر معنی و نوم استحکام و استیلا و جواب باشد که در مقرر و غیر شده

و این هر دو بر خدای عز وجل روا باشد بقول دیگر عنون آن باشد که بر دیده اثر
 خواب ظاهر کنند و بدل نرسد و معنی آن باشد که خدای تعالی عاقل نیست بکم از طرفه البین
 از امور خلق و عاجز نیست در هیچ کاری **عز وجل له ما فی السموات و ما فی**
الارض مر وراثت آنج در اسماعیل و آنج در زمین هات از مخلوقات یعنی او پادشاه
 اسمانها و زمینهاست و آنج در میان هر دو است همه بنده و اقربا اوید و او مالک همه خلقتان
 و بر همه قاضیست مخلوق و مخلوک او شریک او چگونه تواند بودند **عز وجل من ذی الذی**
یشفع عند الا بازنه لفظ استفهام است و معنای وی توجیح است و ذابالذی
 بمعنی یکایم شود یعنی گیت آن کسی که شفاعت کند بنزدیک او مکر بفرمان او
 یعنی کسی نتواند در قیامت که کسی را شفاعت کند مکر بفرمان خدای عز وجل و این رد
 گفتار کافران است که ایشان می گفتند که ما تعبد هم الا لیقر بنا الی الله زلفی ما ربنا
 شفاعت مهتر عالم است محمد مصطفی صل الله علیه وسلم مر مؤمنان را و شفاعت اهل
 ایمان بعضی مر بعضی را چنانکه در اخبار آمده است **عز وجل یعلم ما**
بین یدیه و ما خلفهم آنج در پیش ایشان است از کار دنیا و آنج
 از پس ایشان است از کار عقبی که در بارایش گرفته اند و عقبی را پس ایشان است از کار دنیا
 بقول دیگر آنج در پیش ایشان است از کار عقبی و آنج از پس ایشان است از کار دنیا
 بقول دیگر آنج پیش گذشت مرایش از آنج از پس این بیاید یعنی آنج کرده اند و
 آنج بکنند بقول دیگر ما بین یدیه و ما خلفهم سابقه چاه معنی عاقبت
 ایشان و سابقه ایشان **عز وجل ولا یحیطون بشی من علیه**
الاعمال شاء و ندانند خلق چیزی را از علم مکر آنج خدای تعالی خواسته باشد
 که بداند یعنی از معلومات او هیچ ندانند مگر آنج او اعلام دهد شان بان قول دیگر
 بدانند غیب را آنج پیش ایشان است و آنج پس ایشان است مگر آنج غیبت که معامد را
 اعلام دهد بان کقوله تعالی فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارضی مر رسول
عز وجل و مع کرسیه السموات و الارض و فراخ ات و بر سید کرسی او
 باسمانها و زمین یعنی علم او که همه اسمانها و زمینها رسیده است که مصالح امور و مجامع
 افعال و اقوال همه را بداند بقول دیگر قدرش باسمانها و زمین رسیده است که اسمان

کنند خدا تعالی را که در این است
 اعتقاد ایشان را و درین است
 اثبات شفاعت

بداند خدای
 عز وجل

و زمین را بقدرت خود نگاه میدارد کما يقال اجعل لهذا كرسيا يعني ما يحفظه
 يقول ديكر كرسية ملكه لان الكرسى اعلى الاشياء في المملكة يقول شيخ حسين
 بصري رحمه الله كرسية عرشه يعني حسين بصري گفت كه كرسى او عرش است يقول ديكر
 الكرسى سرير دون العرش يقول ديكر كرسى مكانى است كه بيا فريد وجده اسما را و زمين
 دروى نهاد يقول ديكر اين اسما و زمين در مقابل كرسى چون جلقه است در پايانى
 و كرسى با مخلوقات ديكر در مقابل عرش چون جلقه است در پايانى و دروا باشد كه كرسية
 يكون عظمته و سلطانه و قيل كرسية سر يقول محمد بن جابر الطبري
 رحمه الله كرسية عباده در بين جمله بيان است كه خداى عز و جل بر همه قادر است
قوله عجل ولا يؤمن حفظهما و كران نكراند و نرنگاند و رانگاه
 داشتن اسما و زمين و بخودان الهاء في قوله بوده يكون رجعة الى الكرسى فعلى
 هذا التأويل يكون السموات السبع والارضون السبع موضوعات على الكرسى برين
 تاويل اسما و زمين بر كرسى باشد **قوله عجل** وهو العلى العظيم و او برتر است
 در بادشاهى و قدرت نه بكان و جهت و بزرگوار است بخداى نه بجهنم و صورت لغتها
 الله مبتداء فرغ به و لا اله نصب على التبرية و انسخير المبتداء و قوله هو في موضع الرفع
 على الاستثناء و لى وزنه قتل و معنى لى من لا حيوة و القيوم على وزن الفعول و هو الباقى
 فى القيام و الدوام و اصل القيوم فجلت اجد الواوين باء ثم ادغمنا الكرسى و الكرسى
 ما تثبت بعينه بعض و الاود التثنية يقال آده بوجه اى انقله جمل شئ و فى الخبر
 اعظم سورة فى القرآن البقرة و اعظم آية فيها آية الكرسى و لن تستطيع بها البيلة قال
 ابن عباس صلى الله عليه و آله عن النبي صلى الله عليه و آله لا يستطيعون حفظها و فى خبر آخر افضلية
 فى القرآن آية الكرسى و فى خبر آخر عن ابن كعب رضى الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه و آله
 انه قال من قرأ آية الكرسى في دبر كل صلاة مكتوبة اعطاه الله تعالى قلوب الشاكرين و
 اعمال الصادقين و ثواب النبيين و بسط عليه عيونه بالرحمة و لم يمنعه من دخول الجنة الا ان
 فيه خلها و روى ان جبرئيل عليه السلام اتى النبي بالرحمة صلى الله عليه وسلم و قال ان عيسى
 من الجنة ييكده فاذا آتيت الى ربك فافزاه الله لا اله الا هو لى القيوم الى خلد
قوله عجل لا اكراه فى الدين قديمين الرشيد من الفخ اكراه بنت

القيم
الى

و ستم فرمودن بخت در دين هر كس بديد شد راه راست از بى راهى يعنى كسى را با كراه
 بايمان در پايانم و اكراه نشايد كردن كسى با بيان آورده ايرات در شان انبيا
 آمده كه دوسره است هر دو تن باشند و بر و هم رفته نغذ بالله بدار بران و حقا
 انزوله خدای عز و جل تا كسى بطلب ايشان فرستند و ايشان با كراه مسلمانان آرد
 ايرات بيايد و اخيرا است بمعنى نى يعنى لا تكفروا على اليمان **قوله** و هنوز فرمان
 قتال نيامد بود تا جبر و قهر ايشان بايمان فرمودى و بقتل تهديد كردى يقول
 ديكر ايرات در شان فرزندان مسلمانان آمد انا انصارى ان كبره بنى نظيرى بودند چون
 جبر بنى نظير را بپروان كردند مسلمانان فرزندان خود را باز مى آوردند و جبر
 مى كردند بر اسلام بعضى از ايشان اسلام نياوردند اين اب بيايد و ايشان را اكراه
 نى كرد **قوله** ديكر اين فرزندان بنى قريظه بودند كه فرزندان مسلمانان شير مى دادند
 و هم بدين ايشان پرورده شده بودند بدين ايشان خواستند كه با كراه بدين مسلمانى
 در بريدن شان اين اب بيايد و نى كرد **قوله** ديكر مشوخ بخت از شاه مضران
 از عبد الله رضى الله عنه اين اب مشوخ است بايت قتال **قوله** ديكر مشوخ بخت
 و در جرح اهل كتاب است يعنى چون جزيه مى دهند اكراه كنند ايشان را بدين
 اسلام اما مشركان عرب را اكراه كنند بر اسلام و از ايشان جز اسلام بيج جز نپذيرند
 و مشركان ديكر را بيش از قبول جزيه جابر كنند و اگر دى را جابر كنند بر اسلام
 و اسلام آورد اسلام او درست باشد و كنند تا بدين خود با كراه و اگر بار كرد بدين
 خویش جابر كنند ش ناسلام آورد فى ناك مى و را بكنند و او بطلوع ايمان آرد
 و بار نرزد شود و بدين خود با كراه و او را بكنند اگر بياورد و چك او چون چك مى روند
 باشد **قوله** ديكر بنى برىم دين از كسى كه با كراه آرد و ليكن از كسى بدريم كه با جهاد
 و باختيار ايمان آرد نه از خوف و نه بطمع دنيا چنانك كفر با كراه كفر باشد كقوله
 تعالى الا من اكراه و قلبه مطمئن بالايمان ايمان را بجز چك معين باشد و قيل معناه
 لا تقولوا لمن اسلم انت مكره على الاسلام لقوله تعالى ولا تقولوا لمن اتقى الله
 السلام است موت **قوله عجل** **قوله** كفى بالطاغوت و تؤمن
 بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها والله سميع
 عليم

بر اسلام و چون جز
 اهل نه شد بايش
 كنند

وهره کافر گردد و طاعت یعنی منکر شود بت و دود و بکود و بخدا می تپا اهرابند
 در زده باشد بگوشت استوار که نیست شکستن و جدا شدن مران را و خدای عزوجل
 شناس گفتار خلق و داناست بکردار ایشان و طاعت سه چیز است و یوست و
 قول دیگر مقرر دان اهل کتاب اند الطاعت فاعول من الطغیان لا اله الا الله و یست
 ناء مکان لام الفعل وهو ما یطغى الانسان او یطغى به الانسان وقيل الطاعت
 کل عبود مذموم فی نفسه حتی یدخل عبی علیه السلام والملائکة یحس اسم الطاعت
 والغریة ما یتعلق به کفره لا ناء والجوالق وعن الازهری ان العزیز شجرة خضراء یكون
 فی البادية فزان ثمر لا وراق من الاشجار مجازا اليها الحضرة والوثنی تأیید
 والانقسام الانکسار الذی لا یتبین **قوله** الله ولی الذی امنوا یخرجهم
 من الظلمات النور خدای عزوجل دوست و یار و نگاه دار انکافی است که
 بگویند اند خدای تعالی و یستولی او بر ایشان را از تاریکیها بر روشنی معنی بیرون
 آید ایشان از تاریکی کفر بر روشنی ایمان **قوله** والذی کفر اولیاءهم
 الطاغوت یخرجهم من النور الى الظلمات اولئک اصحاب النار
 هم فیها خالدون و انکافی که کافرند اند دوستان و یاران ایشان طاعت است
 یعنی دیوان اند که قرین ایشان اند بیرون آرند ایشان را از روشنی ایمان و توجید تاریکیها
 کفر و باطل که ایشان اند اهل آتش که ایشان در آتش جاودانه ماندن فاین قبل ما معنی
 قوله یخرجهم من الظلمات بعد ما امنوا ولم یکنوا فی ظلمة الکفر والاشافی ذکر لفظه المستقبل
 فقال یخرجهم وقد خرجوا من الظلمات قلنا الایة مخصوصة فی قوم من اهل الکتاب کفروا
 ثم آمنوا ففتح لانه اخرجهم من الظلمات اما فعل المستقبل فقد جاء فی القرآن بمعنی الماضي
 والماضي فی معنی المستقبل اذ لا تفاوت بینهما فی حصة الباری جل جلاله وعن جریر بن
 الفضل رحم الله الذی یخرجهم من الظلمة والتوبة یرفع منها وجواب آخر ارد به الله تعالی یدخلهم فی النار
 ثم یخرجهم منها ویدخلهم الجنة وجواب آخر یخرجهم من ظلمات الدنیا الى نور الجنة لقول النبی
 علیه السلام الدنیا سجن المؤمن و فی السجن ظلمة و فی قوله یخرجهم من النور الى الظلمات علیها عکس
 ذکرنا و یجوز ان الایة فی قوم قد ارتدوا بعد ما امنوا والثانی ان الدنیا جنة الکافر
 و فی الجنة نور ثم یخرجهم منها الى جهنم ظلمات و اخرج الطاغوت ایاهم بطریق التنبی

طاعت جمع و در حدیث
 سکرینده

قوله الم تر الى الذی جاح ابراهیم ربه ان انا لله الملك اذ قال

ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت قال نانا اقمیت

انمی یعنی غی دانی قول دیگر می گوئی بان کسی که بخت گفت با ابراهیم علیه السلام در
 دین آفریدگار او یعنی آفریدگار ابراهیم قول دیگر چه گفتن است از غرود است که بخت
 گفت با ابراهیم با آنکه بدد و را خدای عزوجل باد شاهی چون گفت ابراهیم علیه السلام که آفریدگار من
 آن خدای است که زنده گرداند مردگان و میگرداند زنده گانرا و غرود گفت من زنده گانرا
 و میگرداند و تن را از زندان بیرون آورد که کشتن بر ایشان واجب شده بود زنده ایشان
 بگرداند آزاد کرد و گفت اینک زنده گردانیدم و یکی را بکشت اینک میگردانیدم یعنی گفته اند که
 این دران وقت بود که ابراهیم علیه السلام بنا را بکشت غرود لعنه الله ابراهیم را بکشت و حبس
 کرد پس بیرون آورد و با وی مناظره کرد و گفت خدای تعالی ابراهیم گفت خدای من آن
 خدایست که زنده گرداند قطع آب منی را پس ان بمیراند غرود گفت من نیز همین
 زنده گانم و بمیرانم و بعضی گفته اند که این دران وقت بود که مردمان می آمدند بفرود غرود و لعنه
 و طعنام می خریدند ابراهیم علیه السلام نیز بیامد بفرود و برای غله و بار خریدن و با غرود و لعنه
 مناظره کرد و گفت بدر تو خدای نبود و تو چون مخلوقان دیگری خدایی را نشانی می کرد
 لعین مرود طعام نرفت و گفت خدای تعالی ابراهیم علیه السلام این جواب داد و از نزد او
 بیرون آمد و جواب از یک بر کرد تا دیگران و را تعبیر نکند و دیگر از بهر تطیب دل
 اهل خود را تا جوابها را نمی بینند چو قصه را آورد گردانید بجهنم آورد سید غرود و لعنه
 چون غرود لعین آن ترو بر کرد و اچیا و امات را بان طریق بخلق غرود ابراهیم علیه السلام حجت دیگر
 گفت که غرود بران هیچ توانست ترو بر کردن چنانکه خدای تعالی خبر داد **قوله**

قال ابراهیم فان الله باقی بالشمس من المشرق فأت بها من
 المغرب فهت الذی کفر والله لا یمدی القوم الظالمین

گفت ابراهیم که هر چند خدای عزوجل بیاورد اشیاء را از سوی مشرق و بمغرب فرود برسد
 در میان اشیاء را از جانب مغرب و فرود فرود فرود ماند و میخیزد انگاه که کافر
 سید بود و میگرداند مر و جداست خدای عزوجل یعنی غرود و خدای تعالی در اوست بخداید

تشیع

بخت گفتن مرگ و ده ستم کاران را و کافران را بقتال بخت و بخت و بخت
و بخت کلام الغات و معناه تجتر و انقطع و الاصح بخت بضم الباء و کسر الهمزة
آن ملعون عمرو بن لکنان بن سجاد بن عمرو بن کوش بن سام بن نوح بود و آن قصه
چنان بود که چون ابراهیم بتانرا شکست و گفت انقید و ن ما بتخون عمرو بن عبد العزیز
عبد الم بن ندان کرد و بیرون آورد پس تا با تش بسوزند گفتند چرا بر ستم گفت خدای مرا گفت
خدای تو گیت گفت آنک مرده کائرا زنده کند و زنده کائرا میراند و گویند عمرو بن لکنان
محتکر بود و طعام را عزت بود و هر که طعام خریدن آمدی و را سجد کردی ابراهیم علیه السلام
بطلب طعام آمد و سجد نکرد و را گفتند چرا سجد نکردی گفت من جز خدای خود هیچ کس را
سجد نکند گفت خدای تو گیت گفت آلهی اخی و ایت آنک زنده کند و میراند است چون
عامیل را از قوم موسی علیه السلام و طاعون از بنی اسرائیل نه چون عمرو و او اول جباری بود که
در زمین دعوی خدایی کرد علیه الله و ملک همه روی زمین را و را مسلم گشت و صریح با او
نگارد و گفت که با سامان می بزرگم و گویند که تانی ساخت و کرکات را بر پایهای تابوت بت
تا با سامان بزرگد چنانکه در سوره ابراهیم گنیم انشاء الله تعالی و می گفت که نا با خدای آسمان
چون بکنم خدای تعالی اکثرین خلق و ضعیف ترین جانوری را بروی گذاشت تا دقار
از نهادش بر آورد و ذکر او القاسم القشیری فی تفسیر فتح الله تعالی علیه با با من بعض
فتقوا عین الشمس و اکلا عسکر و لم یترکوا منهم الا العظم و دخل ولجده منها فی دماغه
تا کله حتی صارت کالفأرة و کان اعز الناس عنده من یضرب علی دماغه بمطرقة فقی فی تلك
البلاد اربع مائة سنة و قبل از بعین سنة و قال مقاتل از بعین یوما **قوله عز وجل**
او کالذی مرک قریه و همی خاویه علی عروشهم این معطوف
است بر ما قبل و او قند را و چنان باشد که نه دید با محمد چون آن کسی که بخت می آورد با ابراهیم
عبد الم با چون آنکس که برگشت بر دینی و بران یعنی بر اهل دینی روی را یعنی آن ده افتاد
دیوارها را و بر سقها را و قبل تقدیر الم ترالی الذین خرجوا اوالی الذی حاج ابراهیم
متر علی قریه برین قول کاف زیادتی باشد و او بمعنای و او بود بقول بعضی این کدینه
عزیزین شرحیا بود بر و است دیگر شرحیا و او بیجا مبرج و آن دینه میان و اعط و متیان
بود بر کناره صجله نام آن دینه و بر هر قل بود و عزیر علیه السلام برخی نشسته بود بان دینه

در آمد دید خراب شده و صری سکنی نه جلد مرده بودند و بوسیده شده و استخوانها
ایشان بر ظاهر افتاده و درختان او همه با میوهها بسیار و بر شاخها و ایشان نعمتها
فی شمار و اها در چوبهای او و کان و مریس بسین هکذا الوان عزیر بیضا مر علیه السلام از شود
فرود آمد و قدری از آن انجیر و انگور خورد و بعضی در سله کرد و باره انگور را بفشرد
و در شکی کرد و خورا در سینه درختی تو بیت و او نیز در سینه درختی نشست و با بهار
خود را بجوی فرو گذاشت و در آن خرابی دینه می نگرست و آن استخوانها بوسیده را
می دید کله تعجب بر زبان می راند که گفت ایست قدرت بر کال و دلجلال این استخوانها
توسیده و کوشتهها و پزیده را چگونه زنده می گرداند از پس مرگ عزیر علیه السلام
شک نیاورد در بحث و زنده گردانیدن خلقان لکن خواست تا آفرید کار عالم جل
و علا در نظر او بمعاینه و مشاهده بد و نماید که چگونه زنده می کند مرده را از
بعد مرگ تا یقین بر قیضش زیادت شود بر و است شاه مفسران عبدالله عباس
رضی الله عنهما این قریه بیت مقدس بود که چون بخت نصر بر بیت مقدس دست یافت
و مراهل او را بعضی را هلاک کرد و بعضی را اسیر برد و دینهها و و خراب کرد و عزیر
اسیر برد و توری را بسوخت و مسجد را خراب کرد روزی عزیر علیه السلام برخی نشسته بود
بر کدشت و بیت مقدس را خراب دید این کله گفت قول دیگر بر دینی از دینههای
بیت مقدس برگشته بود **قوله عز وجل** **قال انی بحی هذه الله بعد موتها**
فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال لبثت قال لبثت یوما
او بعض یوم قال لبثت مائة عام گفت چگونه زنده گرداند خدای تعالی
این استخوانهای بوسیده و تری را از پس مرگ ایشان پس بعید آیند او را خدای تعالی
زنده کرد او را و هاتفا آن داد از آسمان بفرمان خدای عزیر بقل
یک جبرئیل بود که گفت بفرمان خدای تعالی چند درنگ کردی اینجا گفت درنگ کردم
دوری یا بعضی از روز و آن قصه چنان بود که ختن وی پیش از نماز پیشین بود
و برخاستن وی پیش از انساب فرو آمدن یعنی چون بافتاب در نگرست و وقت رسید
بان مقام جاشگاه بود و هنوز افتاب فرو نشده بود که برخاست گفت یا بعضی از روز
آن نذاکته گفت بفرمان خدای تعالی بل که درنگ کرده اینجا صد سال **قوله عز وجل**

فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لِمَنِ تَنْسُوهُ

یعنی بآنگور و انگور دیگر شراب خود و آن قصه جان بود که موهما خورد و بود آنچه از وی زیاد ماند بود آنکور و انجیر را در سینه کرده بود و بان آنکور دیگر را فشار داده و عصیر کرده و در خیک کرد تا سر که یعنی بان آنکور که عصیر کرده بود و نهاده تا اثر قدرت مایینی که از حال خود نگشته است در مدت صد سال و انجیر و آن آنکور و آب آنکور همچنان بر حال خود بود که او نهاده بود و هیچ تغییر در وی او و مزه او بدید نیامده بود چون در آنکور و انجیر سکر و آثار قدرت و جدانت مطهر کرد فرمود که در خوش نگاه کن تا مدت مکتب تو بر معلوم گردد **و انظر الى احوال**

و اجعلك اية للناس بنکر خود یعنی با سخنانها و خبر خود که بر سبب است و بریزد و از هم جدا شده است **و انظر الى احوال** که در سینه است که چون بخور سستی روزگار او در نهد و چون طعام و شراب نگاه کردی روزگار نزدیک خودی متعجب ماند بود آنجا استاده و باشد و ما را بگوئیم نشانی و دلیل بر قدرت خود و عبرتی بر مردم مان **و انظر الى احوال**

و انظر الى العظام كيف تنشها ثم تفسوها الحيا و بنکر با سخنانها خبر خود که چگونه بپوشته می گردانم و در او اگر بقوات را خوانی نشرها ثم تفسوها الحيا و لا انتا هو الاجزاء و اگر بر احوالی بنکر با سخنانها چگونه مرکب گردانیدم و در او فراهم آیم بعضی را بعضی پس بپوشانیم آن سخنانها را بگوشت یعنی گوشت را بر روی استخوانها بپوشانیم تا عظام نماند بد شود و لا انتا هو الاجزاء و اگر بقوات را خوانی معنی آن باشد که بنکر چگونه زنده می گردانیم و الانتا هو النشور الاجزاء يقال نشر و انتشر اى احياء ويقال نشر عن المكان اذا اخرج و انتضم بعضه الى بعض و النشر المكان المرتفع من الارض و نشر ينشر اذا ارتفع فالله تعالى و انا قبل انتشرها فانتشرها و لا انتا اى ارتفعوا عن المجالس و انتضم بعضهم بعضا و قد ابلس الجسد الجسد ينشرها من النشور و هو معنى احياء و اختلاف کرده اند در حقیقت خبر عزیر علیه السلام بعضی گفته اند که زنده بود و در آن صد سال هم بر آن جای و بر آن و هم بر آن حال می بود و هیچ تغییر در وی بدید نیامده بود و دلیل برین که صریح است در قرآن که گفت و انظر الى احوال این دلیل کند که بر حال بود که بخدای عزوجل بقدرت خود زنده می داشت او را و

نابجانی که در سینه است که

که صد سال ستودی بر یک جای ایستاده باشد که کسی بوی نرسد و زنده ماند بخلاف عادت بود و هر چه مخالف عادت بود دلیل کند بر آثار قدرت خدای تعالی بقول دیگر سروده بود و بر سید و گوشت و پوست او نماند و ترکیب عظام او متفرق شد و فرمان آمد و را که بنکر بدان سخنانها و نشور خود تا آثار قدرت ما مطهر کنی و معاینه بینی که اگر امور ماکول بطعام بودی انجیر و آنکور و آب آنکور بر قضیت قوت مرور زمان و توقفان چندان تغییر بدی بر تر از قالب و نهاده چون بودی از روی کثافت جسم آن و لطافت جرم این بر حال خود غماندی در برین لطیفه بیان است که مولی تعالی حاصل را فانی گرداند و محمول را باقی دارد تا اجساد و اعمال خبر عباد بمرک فانی گرداند و جواهر اعمال را باقی دارد بقوله تعالى و الباقيات الصالحات الایه و لقول النبي عليه السلام لا يبدل الله الاية و لا ينسئ و لا يغيث و كما تدبر نذران و كما تزوع تجسد و معنای ایت آنست که بنکر بدان سخنانها و بپوشید ز بریزد خبر خود نابجانی که چون نظام عظام او متفرق شده است و ترکیب لجم و جلود او متفرق گشته ترا بر درازی مدت بخت و مکتب دلیل کرد و چون آنکور و انجیر را بعد از مرور این مدت بر حال قرار بانی بر کمال قدرت من دلیل کرد و بعضی گفته که معنی و انظر الى العظام هم عظام عزیر بود که اول جسم او را زنده گردانید و نصبه از حیوة در حال جوانی حسنه او نهاد و نذر بدینش در روی او ترکیب کرد تا حیوة اعضای دیگر او را و ترکیب آنرا معاینه بدید و این قول شیخ نجسن بصری است رحمه الله الالف واللام فی قوله العظام بدل عن الاضافة یعنی و انظر الى عظامك امسا شاه مفسر ابن عبد الله عباس رضی الله عنهما می گوید که مراد از این عظام عظام آن خراست و روا باشد که حیوة در دیده آید بی زندگی اعضای دیگر پس چون غریزه زنده شد بر خاست و بنکریت بان موضع که مشور را بسته بود و استخوانها را پدید دید که می یافت و به مفاصل او بر کشته گشته و اجزای پوست و گوشت او بعضی را زمین جذب کرده و بعضی را افتاب نیست گردانیده و بعضی را باد منتشر گردانیده و در این اجزای شمران بر اطراف زمین منقسم شده و از زمین شنید از آسمان بفرمان رحمت که ای استخوانهای

عناد

پسند فراهم آید وای کوش و پوست و اجزای متمرق شده جمع شود که جان در شما
 خواهد آمدن جده استخوانها را دید که بر خود جنبیدن گرفتند و یک دیگر را
 می شدند اول مهرها پشت سازه بر یکدیگر مرکب شدند پس استخوانهای پهلو بران پیوست
 پس هر دو سر و پهن موضع خود آمد و مرکب شدند پس استخوانهای عجز در سافل محکم شد و
 عصبه بین براغالی و ترکیب و ترتیب بدرفت پس استخوانهای ساق در هم پیوست پس مهرها
 کردن بر مفاصل و زناقی مسلم کشت پس عظام جماع را بزرگ قدرت مد و در کرد و توانا شد
 او را بنواف منافع قدرت معنی کرد آید و ظاهر صورت او را باقواع بدایع صنایع حکمت
 مزین گردانید و افغان اسنان او را در هر دو و ایلخین او را ملحق کرد باینده و جواهر منافع باطن
 در هر دو عضو ملتزم کرد پس مهر مقله را مد و در کرد در چپ نه نهاد و از قطر آبی مر و با
 او را بصیر کرد و از صنایع حکمت مرتبانه ناظر را متوجه کرد و از جبال اعصاب و عروق
 مفاصل او را مستقر کرد پس خوف را در پوای مجازی عروق او را کرد پس اجزای پوست
 جمع شد و از بالای سر او تا سافل او در کشید پس بقدرت قدری باری بوزیدن آمد و
 اجزای شعرات او را از اطراف زمین جمع کرد و یکان یکان را بموضع خود می رسانید
 که یک تار موی از موضع خود غلط نشد و از علم او غایب نکشت و عزیر علی لم یختم نجب دران
 آثار صنایع قدرت و بدایع فطرت نظار می کرد و کلمه سبحان الله بر زبان می راند و بحکیمیت
 و عدل گفتن کلمه الهی بحسب هذه الله بعد موتها می خواست و می گفت که من دانایم که تو قادر
 بر کمالی و ملک و عز و بزرگواری و جلالتی و معطی بی ملایکی لیکن خواستم تا معاینه بینم تا خوطر از دلم رود
 چون بقابل آن حیوان در آمد در حال آن خراز جای برخاست و بر خود بسیار زد و بآنکه بگوید
 و بعلت خود مشغول شد عزیر علیه السلام در سجده افتاد و خدای تعالی بصفت قدرت یاد
 کرد چنانکه خدای تعالی گفت **قوله عز وجل** فلما تبیین له قال اعلم ان الله علی
کل شیء قدیر چون ظاهر شد مر و بر کیفیت مرده زنده کردن که معاینه
 بدید گفت من میدانم بعلم معاینه چنانکه دانسته بودم بعلم استدلالی که خدای بر همه
 چیزها توانا است **و ذکر الشیخ الامام ابو القاسم القشیری**
 رحمه الله علیه و آیه آخری آن عزیر را صلوات الله علیه که اقال بیست و یوم تا بعضی یوم تالاله
 جبریل علیه السلام ان الله تعالی یفرق اللام و یقول من لا یفرق بین مایه عالم و بین ساعه

حکم کرده

تابه

فانه و یقیناً فی لبس چون عزیر علیه السلام بقوم خود بازگشت و فرزندان و بنیان را یافت
 پخته و او جوان و جمل ساله در میان ایشان می رفت چنانکه خدای گفت عزیر
 و یحیی علیه السلام ای عیسیٰ الخلق که هرگز کسی ندیده بود پدر جمل ساله و فرزندان
 صد ساله پدر جوان و پسران پیر پس قوم او را و دران راست کوی نمی داشتند که
 او عزیر است گفتند نشانی آنست که عزیر جمله تودیت را بظا هر بر خواندی چنانکه
 بر وایت آمده است که از بعد موسی علیه السلام کسی تودیت را بظا هر نتوانستی خواندی
 مگر عزیر علیه السلام پس یک تودیت یافتند در روزی پنهان کرده پس آن تودیت را بیاوردند و علمان
 ایشان بنشینند و نگاه می داشتند و عزیر علیه السلام می خواند که یک حرفی تفاوت نشد
 آنکه ایشان دانستند که وی عزیر است طایفه از آن قوم بجهالت در صلات افتادند
 و گفتند او بر خدایت که این چنین کرامت یافته است که انا لله تعالی الخیرین الیهود
 الیهود عزیر بر الله و ارحم الراحمین گفته اند که عزیر علیه السلام دران وقت بیضا مبر بود و پیش ازین واقعه از
 بعد آن و چنانکه بوی قول دیگر بیضا مبر بود بقول دیگر اختلاف است در بیضا مبری وی
 چنانکه در خضر بود و در آن نیز و در آن گفت است بقول دیگر شمشیر بیضا مبر بود بقول
 دیگر خضر بود علیه السلام و ظاهر تر آنست که گفته اند که عزیر بود علیه السلام و لا ظهیر له کان عزیر و قد قال
 بعضهم انه لم یکن عزیرا لکن کان رجلاً شاکاً فی البیت کافر بالله تعالی فان لا ینس فی القرآن بیان
 انه کان عزیرا و الله اعلم بذلك و آیتها قراءه ابن عامر و حیزه و ابو عمر لیث جیت وقع فی القرآن
 بارخام الشاء فی الشاء لغرب المخرج بهما و الباقون بالاطهار و قرأ الحیزه و الکسانی لم یسجد یحذف
 الماء فی الوصل و فی الوقف باثبات الماء و الباقون باثبات الماء فی الوقف و الاصل جمیعاً و قوا
 جمیعاً و الکسانی قال اعلم ان الله علی الامم و الباقون متبعی الاولین و اولی السائر
 لغتها خاویة ای ساقطه یقال خوی بکسر الواو اذا سقطت و خوی بفتح الواو اذا خلی و بعض
 قوله علی عروضا ای مع عروضا لغرب المعنی و العرش ماعی و ظل کالتشف و غیره قوله لم یسجد
 فقیل الماء اصلیه و همی المشیقه و هو التفتیر و راسیه و علی هذا اصل السنة سنهه و تصغیرها
 سنیهه و قیل لها بغیر اصلیه و اصله یسجد ففوضت بلباء هاء الوقف و الاصل فیها لم یسجد
 و علی هذا السنة سنهه و قیل اصله یسجد بالنون من قول جبرائیل سنون ای متغیر اللون
 و الیهجه فادغمت الحدی النونین فی الاخری و ادخلت فیها هاء الوقف و قیل هاء الاستعارة

تا تمام بخواند

كقوله تعالى فهدنا لهذا الدين وكنزنا لهذا الدين وقوله وما أدراك ما هبة **قال**
ابراهيم رب اني كنت نجي الموتى **قال** اولى تقين **قال**
قال لا ولكن ليظمن قلبي **قال** الشيخ الامام المصنف رحمه الله
الكلام في هذه الآية على سبعة اوجه الاول في بيان معانيها وسبب مطالعها
وبیان مشکلاتها وقصتها وقراءتها وفتحها امثال الوجه الاول في بيان معانيها
چون گفت ابراهيم عليه السلام اي فرزند من بمانی مرا که چگونه زنده میکنی مرد کار گفت خدای تعالی
تعالی که انوکور وید و قصد بق نکرده بانک من مرده را زنده کنم گفت ابراهيم عليه السلام بلی کریدم
و ذات کوی میدارم بعل استدلالی و سماع و لکن میخواهم تا معاینه بینم تا دل مبارکده و از خواطر
از من برود **قال** اخذ اربعة من الطير فمنهن اليك
گفت خدای تعالی که بکلی چهار مرغ را و بیا نشان بسوی خویش و بنده بر هر کوی بارغ از
ایشان بقول دیگر بار کن ایشان را و اگر بفرقه کسر خوانی و اگر بفرقه ضم صاد خوانی **فمنهن**
اي اربعة و وجههن اليك **يقال** ضرب وجهك الي اي جمل وقيل **فمنهن** اي
قطعهن اليك وقيل **فمنهن** اليك وقيل هذا في حرف علق وان عباس بن سالم
و بار کردن و قطع کردن در وی مضمر باشد یعنی چهار مرغ را فراهم آر بسوی خویش و بار
بار کن ایشان را **قال** اخذ اربعة من الطير فاجعل على كل جمل منهم
جزءا ثم ادعهم يا تينك سعييا و اعلم ان الله عز وجل
حكيم پس بنده بر هر کوی می از ایشان بارغ پس بخوان آن مرغ را بنامها
شان تا بیایند سوی تو و آن چون آن دیدی بدان که خدای عز وجل قوست در کارها
خویش و حکیم است در نه پرها خود یعنی قدرت وی غالب است بر همه خلق
و صواب کار است یعنی آنچه کند و فرماند صواب بود قول دیگر قوبت در زنده کردن
مردگان و ثابت بچگونگی احياء موتی و امثال الوجه الثاني في سبب سؤال ابراهيم
الموتى بعضی گفته اند که سبب سؤال آن بوده که روزی ابراهيم عليه السلام برگشت بر مردی که
بر کتاف در پای افتاده بود نیمه در آب بود و نیمه در خشکی و چویش مرغزاری از وی خویش
و مرغان هوا بخواب و منافق را از اجزای او می کنند و ساکنان در میان اعضا و اجزای او
نعمها می بودند ابراهيم تعجب در آن چنان نظاره می کرد گفت ای افرید کار من بمانی مرا که این

اسلمون هم

اجزای متفرقه را چگونه جمع کنی و باز چگونه زنده کردانی قول دیگر سبب سؤال
آن بود که چون ابراهيم با محمود مناظره کرد محمود گفت خدای ترکیب ابراهيم عليه السلام گفت
بلی اذی یحیی و یحیی و یحیی و جواب داد که انا احيي و اميت یکی را از زندان آزاد
کرد و دیگری را بکشت ابراهيم گفت ای خدای من بمانی مرا که مرده را چگونه زنده کنی
تا این دشمن مرا معلوم کرد که مرده زنده کردن چگونه باشد و دل من بیار آمد بقیه دشمن
من و انجاز رسول من قول دیگر محمود وعید کرد ابراهيم را که بمانی آنچه گفتم که خدای
مرده زنده کند و اگر نمی ترا هلاک کنم ابراهيم گفت ای من مرده را زنده کن تا دل من بیار آمد که
قصد دشمن از من دفع شود قول دیگر جبرئیل علیه السلام او را وعده داده بود که موتی تعالی را
بدوستی خود مخصوص خواهد و نشانی آنست که بعد از تو مرده را زنده گرداند ابراهيم عليه السلام
خواست که الهی مرده را زنده کن تا دم بیار آمد که وقت خفت آمد و امثال الوجه الثالث
في لطايفها اليك لطيفة أنت که ابراهيم عليه السلام گفت رب اريدني كيف يحيي الموتى و نه گفت كيف
احياء الموتى ناشونده کار معلوم کرد که او متیقن بود بر آن که خدای عز وجل قادر است
بر زنده گردانیدن مردگان که كيف خواستن و دلالت بر هستی علم او بقدرت خدای تعالی
بر احياء موتی کا قال الشاعر **شعر** يقول خليلي كيف صبر و بعد
فقلت فهل صبر فقلت اني كيف لطيفة اخرى دیگر فرمود ابراهيم عليه السلام
تا مرغ را بکشد و باره بار کند از بعد آنک زنده گردانند تا بداند که از بندگان افساد
باشند و از خدای عز وجل اصلاح و از بند خطا و از خالق عطا لطيفة اخرى دیگر
فرمود بخواندن مرغان و رسانیدن آن تا بندگان از خلیل بودی نه از خلیل بنمود
هیچ کاری که از بند آمدنی مناسطام نکند و هستی و تمامی بنده بر جبر انوار شوق
ابراهيم و از هزار سر تسلیم او جذبات آمد هر چهار مرغ بی سر در حرکات گرفتار آمدند
بیای نه به بر پیچان او توان شدند و از صدق سیر او سر تابای می چسبند در حال
بیافتند تا عالمیان بدانند که هر که دوستی مرا ز جلیل می جست چون بوی شافت
بیافت بند که بجای سال درستی هر دل از خدای ابراهيم طلبد چون قصد می بخشد
اکرم الا کرمین بشتابد هم یابد و فی الاثر ان عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر
رضی الله عنهم اجتماعا فقال احدهما لصاحبه آية آية في كتاب الله ارجی

هذه الآية فقال عبد الله بن عمر قل يا عبادي الذين اشرقوا على انفسهم الآية
 فقال ابن عباس اما الى اقول ارجي آية قوله تعالى واذا قال ابراهيم رب اني
 كنت نجي المني لان ابراهيم عليه السلام مع كمال خلته لم ينزل الوحي فليفت
 من ذنبه واما الوجه الرابع في بيان مشكلاتها انا جواب ان سوال اول
 انست که ابراهيم مصدق بود و مؤمن برانکه آفرید کار قدرت بر همه چیزها قادر
 و راجح و موافق جمیع بود مولى تعالى که اولم تو من جوابه از برای انکه ابراهيم چون
 سوال کرد بنمای مرا که چگونه مرده را زنده می کنی شنوندگان را از خلق آسمان و زمین
 کان آمدی که مکرور یقین و ایمان نیست برانکه خدای قادرست مرده را زنده گردان
 ندین از برای نفی تمت و قطع و اجتناب شبهت را از حال ابراهيم خطاب کرد و شریک
 اولم تو من و او خود جل که یافیه محذوف است که ابراهيم یقین و ایمان داشت برانکه او
 قادرست بر همه چیزها سوال دیگر چرا گفت و لکن لیطمئن قلبی دل او نیاز
 مباد بود برانکه خدای قادرست جوابه یعنی لیطمئن قلبی اتی اخذت بالخلقة
 وقيل لیطمئن قلبی بقلک اولم تو من فان القلب لا یطمئن الا بالکرامه تعالى و سماع
 کلامه و قلب الحایل لا یطمئن الا بخطاب الحلیل خصوصاً من الریب الجلیل و
 چنین بن الفضل گفت ابراهيم ترسان بود که نباید که در زنده گردانیدن خلقت شگفت
 باشد برایشان در وقت در آمدن جان در ایشان چنانکه در وقت بدون آمدن
 جان باشد بخوات از جو فضالی زنده گردانیدن خلق را تا معاینه بدید که از در آمدن
 جان در ایشان هیچ در نمی رسد ایشان را و معناه و لکن لیطمئن قلبی ای نایب
 قلبی ان لا تشقة لکیت جال دخول الروح فيه جواب ظاهر آنست که ابراهيم علیه السلام
 علم بطریق استدلال بود که خدای قادرست که مرده را زنده کند لیکن بدانشین از طریق
 استدلال هوا حس نفسانی و قساوس شیطانی منقطع نکشتی خواست تا آنچه یقین
 می داند بطریق استدلال معاینه نپذیرد تا قساوس خواطر و ظهور شبهه که از وسوسه
 شیطان باشد منقطع گردد سوال دیگر چرا فرمود که مرغ را کبوتر و چهار مرغ را کبوتر
 جواب از انکه این در همه حیوانات موجود است تنها در مرغ موجود است و نیز زیاده ای انچه
 طیوانات که در حیوانات دیگر نیست و چهار از بهر آن فرمود که جهان را جهت چهار راست

برای

بنمود که در زنده گردانیدن این چهار مرغ شواهدی و دلایل است بر هستی قدرتی قادر
 که مکار را بر ایجاد مرده کان از چهار جانب جهان مخلق را و الله القادر علی ما یشاء
 و اما الوجه الخامس فی بیان قصتها و آن جان بود که ابراهيم علیه السلام بر مرده ای
 برگشت که یک نیمه او در مرده بود و یک نیمه وی در خشکی جان که گفته شد نتوانست
 که این اجزای متفرقه را در مواضع مختلفه در یک موضع جمع کردن از روی
 طبیعت و دانش انسانیت تعجبی و تبعادی دارد گفت بنمای مرا تا این اجزای متفرقه
 چگونه جمع میکنی و چگونه زنده می گردانی تا آیتی باشد مرا حتی چنانکه دانسته
 بدلیل عقلی که آیات انبیاء گذشته هم چسباند بوده است و هم عقلیات تا خبر معاینه
 شود و شبهتها برخیزد کما فیل لیس الخبر کالمعاینه وقيل حتی یکن اسکن للقلوب
 و یأخذ للنفوس و کوهذا الاقاویل التي ذکرنا الشیخ الامام الزاهد ابو منصور
 المازنی رحمه الله چون ابراهيم این دعا کرد فرمان آمد که تا چهار مرغ بگیرد شاه
 مفسران عبد الله عباس گفت بکبرف طاوس را که هیچ مرغ نرینت از وی مؤثر تر
 نیست و کرکس را که هیچ مرغ دراز امل تر از وی نباشد و زاع را که از همه چیزها تر
 باشد و خروس را که در شهوت اثر بیشتر باشد و آدمی برین چهار طبع آفریده شد
 زینت دنیا و چهره آن و کامل و شهوت نامرک و حقیق هم طلب باشد که بلیاد هستی
 که او هم برین چهار طبع باشد تا بدانی که هیچ چیز مرکب از کسی باز نگردد و همه اصحاب
 طبایع بر سه بقول مجاهد خروس و بط و زاع و طاوس بود قول مجاهد خروس
 و کبوتر و زاع و بط بود قول شیخ حسن بصری رحمه الله علیه مرغ آبی سبز بود
 و زاع سیاه و کبوتر سفید و خروس سرخ بود پس هر داسر برید و سرها را از تنها
 جدا کرد و اندامها را ایشان را باران کرد و بر موت ایشان را تار و درشته و دیش
 کرد و همه را جمع کرد قطرات و خون ایشان را با آن اجزای ایشان بر آمیخت آنکه چهار
 جسته کرد و بر سر چهار کوه نهاد پس ابراهيم علیه السلام در میان آن چهار کوه بایستاد و سر
 ایشان را بدست گرفت پس ندا کرد بفرمان خدای تعالی ای استخوانها و استخوانهای
 و پوسنها و شترقی کشته باز گردید و باز سرها و خود تا خدای تعالی شما را زنده گردانید
 خود جدا و استخوانها یک دیگر جمع شدن کردند و گوشت بگوشت پیوست و استخوان

براستخوان مرکب می شد و پوست هر مرغی بروی می ریخت و قطرات خون هر شخصی باغش
 او باز می شد پس بادی در آمد و ریشهای اجزای هر مرغی را باصل وی بازمی رسانید
 تا اشخاص ایشان در دست کشت و به بای خود می دیدند تا در ابراهیم علیه السلام رسیدند
 ابراهیم علیه السلام سر یکی را پیش او می داشت سرش بتن پیوسته می شد و در هوا بران می شد
 و ابراهیم علیه السلام ایستاده بود و در آن آثار قدرت مطلق می کرد پس فرمان آمد که ای ابراهیم
 علیه السلام باش تا قیامت آید تا این چهار بار در از چهار جهت زمین فرمایم تا در هر زید
 کبره از اجزای اشخاص خلق را و ذرات موجودات هر ذره هزار عالم را در حرکت آرند
 و هر جن وی را بخیزی می بینند و جناتک از چهار زاویه عالم اجساد خلائق بکم
 طرفة العینی برسط میخسار جمع شده باشند چنانکه این مرغان از چهار کوه فرو آمده
 که یکی تار موی و یکی تار پروی و یکی بای مرغ غایب نشد و برخدای تعالی غلط نکرد
 چنانکه گفت ما خلفکم ولا یخفکم الا کنفکم واحدی و گفته اند که این قصه بشام بود پیش
 از نازل و حی ابراهیم علیه السلام و پیش از آمدن فرزند وی و او معتاد و پنج ساله بود که
 او را این معنی ظاهر شد و اما الوجه السادس فی بیان قرنها قران کثیر از نبی
بحزم الراى و الباقون بکسر الراء و قرأ جمره فصرهن بکسر الصاد و قرأ الباقون بضم
الصاد و المعنی ما ذکرنا و اما الوجه السابع فی بیان لغتها الصور الامالة و الصبر
التقطیع بلغة النبطية و قيل الصبر الضم و قيل کلانما و احد و نصب سبعا علی
المصدر بخلاف الفعل تقدیر باین الیک و تسعین سعبا و قيل یائینک
بالسعی و عن الخلیل بن احمد قال معناه یائینک و انت تسعی سعبا و الله اعلم
مثل الذين یففقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبت
سبع سنابل و کمال شنبلة مائة حبة سبب
 نروان این آیت آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم بغزو تبوک می رفت و تخریص
 می کرد مردمان را بر صدقه دادن تا جهاد و ساختن سفر و سلاح سازند عثمان عفان
 رضی الله عنه گفت علی جهاد لمن لا جهاد له عبد الرحمن عوف رضی الله عنه گفت
 یا رسول الله من هست هزار مردم دارم چهار هزار خود را و ده هزار خود را باز داشتم و چهار
 هزار مردم دیگر را آوردم خدای خود را اقام دادم فقال النبی علیه السلام بارک الله لک

و جمله

و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم

فما امسکت و فاما اعطیت بعضی از مصلحت آورده که عثمان رضی الله عنه بخیر
 هزار دینار زر فرستاد و بریاران قسمت کرد و نفقه کرد و نهصد و سی و شش هزار و سیصد و شصت و شصت
 و آن آن و سی و شش تازی بازمین و سلاح و ساخت آن بداد بقول دیگر در شان عثمان
 آمد که چاه زود را بخیزد و مؤمنان وقت کرد و کلبی این آیت پیش از عرض کرد
 آمد از بصره بخیر صرمدان را بر صدقه دادن و وعده دادشان بران سر زبانی ثواب چنانکه
 گفت و معنی وی مثل آن کسانی که نفقه کنند مالها و خود را در راه خدای تعالی یعنی
 در طاعت خدای تعالی چون مثل آن کسی است که دانه در زمین بکار و آن دانه بیرون
 آید هفت خوشه در هر خوشه صد دانه یعنی یک دوم صدقه را هفتصد درم باز دیم و خدا
 تعالی افزون گرداند ثواب مرگ کس را که خواهد و گفته اند که دو چندان گرداند آنرا که خواهد
 بخدای تعالی بسیار عطایات یعنی چندان دهد که در حساب در نیاید و دانات دانه
 ستر باشد که صدقه و در افزون گرداند فیل فی الایة انما تقدیر مثل نفقة الذين یففقون
وقبل من وجه آخر مثل الذين یففقون فی سبیل الله کمثل نزع حبة انبت سبع سنابل
پس بخنان زراعت کنند چون کشت نیکو کند و بچل او را و تخم و وقت از نگاه دارد و ربع او زیاده کرد
خود انجامان دهد صدقه چون از چلال دهد و مستحق خالص و بهر خدای دهد خدای
عز و جل تو را افزون گرداند پس آرد در صدقه دادن یا مروت ایشان را قوله رجل
الذين یففقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا
منها و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم
لا هم یحزون آن کسانی که نفقه کنند مالها و خود را در راه خدای تعالی
 پس در زیاده آن نفقه کردن را با نفع داده باشند سیاسی و یازاری یعنی بران در پیش منشی
 نهند و سر زبانش نکنند روزی او را مرایش ازات مرد ایشان بزر خدای ایشان
 و آن بهشت است و نیست ترسی بر ایشان از آنچه در پیش ایشان است از دوزخ و عذاب او را
 اندک هم شوند از آنچه باز پس مانند در دنیا و آخرت و فی المن و الاذی ذکر الفقیه
 ابو الیث رحمه الله قایل فی المن و الاذی قیل معنی الاذی و المنة ان لموقع بیند و بی
 الفقیه خصوصه و یقول انی اعطینک یوم کذا و کذا و قیل المن شنبه بالنفا فی و الاذی
 شبه بالربا فانما فعل ذک فلا اجر له و عبیه الوزر و قیل انما فعل ذک فلا اجر له و لا یزیر

و انقال

وَقِيلَ لَهُ اجْعَلْ الصَّدَقَةَ عَلَيْهِ وَذُرْهُ الْمَوْتَ وَذَهَبَتْ مُضَاعَفَتُهُ وَقِيلَ هَذِهِ آيَةُ نَبِيٍّ
فِي بَرِيَّةٍ وَفِي رِوَايَةٍ زَوْجَةٍ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ لَمَسَ
الْمَدِينَةَ بِشَرِّ الْأَشْيَاءِ رُجُوعَهُ وَكَانَتْ يَهُودِيٌّ وَكَانَ لَا تَبْرَكَ الْمَوْتُ أَنْ تَسْتَقْبَلَ فِيهَا
الْأَبْلَاءُ فَاسْتَدْرَكَ ذَلِكَ عَلَى فَقْرِهِ الْوَسْطَى فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ شَرِّ مَا يَقْبَلُ
عَلَى الْمُسْلِمِينَ قُلُهُ لَوْ كَدَلُوا أَحَدًا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ بِالْحَنَّةِ فَاشْتَرَاهُ عُمَانُ أَنْ يَبِيعَهَا مِنْهُ بِخَمْسِينَ
الْفِ دِرْهَمٍ قَالُوا فَاشْتَرَى نَفْسَهَا بِثَلَاثِينَ الْفِ دِرْهَمٍ عَلَى أَنْ يَسْتَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ بِرَمَاهِ الْيَهُودِيَّ
يَوْمًا وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ يَسْتَقْبِلُونَ يَوْمَ نَوْبِهِمْ قَدَرًا يَكْفِيهِمْ لِيَوْمٍ فَكَسَفَ السُّوقَ عَلَى الْيَهُودِ
فَجَاءَ إِلَى عُمَانَ فَقَالَ اشْتَرِ مِنِّي النِّصْفَ الْآخَرَ فَإِنِّي نَمَّ اشْتَرَاهُ بِخَمْسِينَ الْفِ دِرْهَمٍ وَوَقَّعَهَا
عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَتَزَلَّتْ هَذِهِ آيَةُ **قوله عز وجل** **وَقِيلَ لَكَ خَيْرٌ**
مِمَّا تُصَدِّقُ بِهِ يَتَّبِعُهَا أَزْوَاجُكَ وَاللَّهُ غَنِيٌّ جَلِيمٌ كَفَرَارِيكَو وَبَرِيَّةٍ
عَبْدٌ دَرْدِي شَرِّهِمْ شَرُّهُ صَدَقَةٌ كَرَامَتِهِ أَنْ جَفَا وَأَنَارَ بَاشَدَ مَرَانِ دَرْدِي شَرِّهِمْ
عَزَّوَجَلَّ فِي نِيَّازَاتِ وَبَرْدِ بَارْفُوقِ دِيكَرِ تَحْنُ نِيكَو كَفَنُ وَدَكَرْدُونِ مَرْدِي شَرِّهِمْ
صَدَقَةٌ بِاجْفَا كَمَا مَالِ وَثَرَابِ بَرْدِ وَبَالِ مَانَدِ قَالِ **الْفُضَّلُ** رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ لَانْ تَهَنَّكَ
مَالِكَ خَيْرٍ مِنْ أَنْ تَنْفَعَهَا يَتَّبِعُهَا أَزْوَاجُكَ وَقِيلَ وَغَدُ الْمَعْطَى خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَزْوَاجُكَ
كَمَا يُقَالُ وَغَدُ الْكَلِيمِ خَيْرٌ مِنْ نَقْدِ الْكَلِيمِ وَشَاعَرٌ يَزِدُّ دَرْدِي شَرِّهِمْ
وَعَدَةُ أَهْلِ كَرَمٍ كَرَمٌ رَوَانٌ وَعَدَةُ نَا أَهْلُ شَرِّهِمْ رَجَحٌ رَوَانٌ
سَبْرٌ جَابِتٌ يَزِيدُ كَرَمٌ رَوَانٌ كَرَمٌ أَزْوَاجُكَ بَدَشَ وَرَسُوْدَ مَكْرُوِي
اَكْرَمَ جَابِتٌ بَرِيٌّ مَرْدُ كَرَمِي كَرَمٌ أَزْوَاجُكَ بَدَشَ وَرَسُوْدَ مَكْرُوِي
وَقِيلَ دَعَا الْفَقِيرَ لِصَاحِبِ الصَّدَقَةِ وَاسْتَغْفَرَهُ لَهُ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَزْوَاجُكَ
وَقِيلَ هَذِهِ الْآيَاتُ الثَّلَاثُ تَزَلَّتْ فِي شَانِ عُمَانَ وَابْنِ عَوْفٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَمَا يَقْتَضِي جَدِثُ
تَقْدِيرُهَا فِي غَرَقِ نَبِيِّكَ **قوله عز وجل** **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ**
بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِأْيَ النَّاسِ فَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ
يَوْمِ الْآخِرِ أَيُّ مَثَلَانِ بَاطِلٌ مَكْنِي صَدَقَاتِهِ خُودَ لَا بِسَبَاسِ نَهَادُونِ بَرْدِي شَرِّهِمْ
وَلَا زِدُونِ أَوْ مَحْوَانِ كَسَانِي كَهْفَقَدَ كَدَ مَالِ خُودِ نَهَادُونِ مَرْدَانِ وَنَكْرُوْدَ مَحْوَانِ تَعَالَى
وَدَدُ بَارِ سَبِينِ وَقِيلَ هُوَ لَنَا فِي الْمَوْتِ وَقِيلَ هُوَ الْمَشْرُوكُ فِي آيَةِ بَيَانِ مَكْنِي خُودِ نَهَادُونِ

که جانا که ربا و کفر صدقه را باطل میکند منت نهادن و اگر از دین ضرر و بیش نیز بخواند
که ملک و تو ملک من خدای رات و بنده جمال است و منت من بخداوند مال را باشد نه مجال
بِسَ بَيَانِ کَرَمِ صَدَقَةٍ کَا فَرُوسَاقِ وَصَدَقَةٍ کَسَیَ مَنَتِ نَهَادُونِ **قوله عز وجل**
فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ وَابِلٍ عَلَيْهِ ثَوَابٌ فَاصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ
صَلْدًا مَثَلُ آن کَا فَرُوسَاقِ دِيكَرِ مَثَلُ آن صَدَقَةٍ بَامَنَتِ وَأَنَارَ جَوْنِ مَثَلِ سَنَكِ
سَوْدُوتِ اِست که بروی خاک و کمر نشسته باشد بس برسد بآن سَنَكِ بَارَانِ بَرِکَ قَطْرُکِ وَأَن کَرْدَا
اَزْوَاجِ بَشُوْدِ وَنَمَانَدِ آن سَنَكِ دَرِ بَحْنِ سَخْتِ وَسَوْدُوتِ بَرُوِي هِيَجِ کَرْدَنَ بَاشَدَ مَحْوَانِ صَدَقَةٍ
مَنَتِ نَهَادُونِ وَجَفَا وَرَبَا دَرِ دَنَدِ وَکَفَرِ وَفَاقِ مَرْدَانِ وَهِيَجِ ثَوَابِ نَبَاشَدَ جَانَا کَ بَارَانِ خَاکِ
بَامَنَتِ طَا زَرُوِي سَنَكِ بَعْدِ وَثَبَاتِ دَسْتِ دَا بَرِکَنَدِ وَنَا جَوْنِ کَرْدَنِ مَحْوَانِ رِبَا وَکَفَرِ وَنَسْتِ
نَا زَوِي ثَوَابِ صَدَقَةٍ دَا بَرِدِ وَجَنِ حَسْرَتِ نَمَانَدِ **قوله عز وجل** **لَا يَفْعَلُ رِوْنُ عَلَى**
شَيْءٍ مِمَّا كَسَبَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
لَا يَفْعَلُ رِوْنُ قَا مَرِ شُوْدِنِ بَرِ جَبَرِ اَزْوَاجِ کَسَبِ کَرْدَمَ بَاشَدَ يَعْنِي نَهَادُونِ اِست مَنَاقِ وَکَا فَرِ
وَمَنَتِ نَهَادُونِ مَرِ خُودِ اِثْوَابِ جَا صِلَ کُنَدَ جَانَا کَ کَسِي نَهَادُونِ بَرَانِ سَنَكِ سَخْتِ کِشَاوَرِي
نَهَادُونِ وَخُدَايَ عَزَّوَجَلَّ رَا دَا نَهَادُونِ مَرِ کَرُوْدِ کَا فَرَانِ اَزْوَاجِ کَفَرِ اِخْتِيَارِ کُنَدَ
بَعْضِي کَفَتِ اِنْدَ کِه بَهَسْتِ رَا دَا نَهَادُونِ کَا فَرَانِ دَا مَرِ قِيَامَتِ لَعْنَتَا رِبَا وَنَصْبِ لِنَجِ الْخَائِضِ
اِست اِلَهِ رَا وَاَصْفَوَانِ اِلَیْهِ لَامَسَ الَّذِي لَا يَنْبَغِ الصَّلَاةُ اِلَا مَسَ الصَّلَبِ مِنْ الْجَانِ
وَلَا اِلَا بِلِطَرِ الشَّدَا دَا وَهُوَ اِلَهِ اِلَهِ وَهُوَ اِلَهِ a

حجت بقول اغفر له اي ساعته يعني جوف سماكم ان حتى ينزل بكم سما حتى كنهتم
 مدحيد كه من پنديرم قول ديكر اكرا شها بهديده دهند پنديريد ان جين بلايه را
 بكم بزم پس مراد انا غاض ايخاشتم است قول ديكر مراد ان جين روي و بلايه است
 قول ديكر حرام است يعني صدقه از مال حرام مدحيدكه شما بكم يدا ان مكره اغراض كنند
 يعني مضطر كه يد و ساس حاجت بر بكم بطريق حجت والاغاض ترك النظر
 در ايت دليل است كه از حرام صدقه نشايد كردن و لهذا قال صلى الله عليه وسلم ترك
 حراما ان افق تصيح وان امك لم يبارك له وان خلف كان زادة الى النار
 بن تحريف كنهان بصدقه دادن **قوله عرجل** الشيطان بعدكم الفقر
و يا مكرم بالخشاء والله يعبدكم ثم مغفرة منه و فضلا
و الله واسع عليم ديور عدت ميكند شما را بدر و بشي يعني بي ترساند شما را
 و صدقه دادن ان در و بشي و ميفرمايد شما را بشاخي و برشتكاري يعني به بخيلي
 قول ديكر همه معصيتها و خدای و عدت ميدهد شما را و صدقه دادن تا شريش
 كنهان از ان و ز ياد فرمال و خدای عز و جل بسيار عطيات و دانا با فضل شما را يكي داده و
 هفتصد و زيادت جتن داده و ديور بد و جين ميغرايد و ميگويد صدقه من تا در
 شوي و ز كوه من تا توانك باشي و معصيت كرتا خوش دل باشي و خدای تعالى جين
 و عدت ميدهد تا آمرزيده شوي و مال را زيادت كند تا كه ترسان عطاهم و دانا
 جندان و هم كه حساب نداني **قوله عرجل** تتوا الحكمة من شاء و من يوت
 الحكمة فقد اتي خيرا كثيرا و ياتك الاول والابواب بد خدای عز و جل
 يعني بد عدت كه آن كه خواهد و هر كرا دلش شد و يرا حكت هراينه داده و شخيره بسيار و نا
 ويند نيكنه مكر خرد مندان و اختلاف كرده اند در حكت شاه مفسر ابن عبد الله
 عباس گفت فحي الله عما كه علم ناس و نسخ و وعد و وعيد قرأت و معرفت تفسير
 تاويل و فهم و ادراك معاني او بقرآن و مكر نهم در ترن حفظ قرأت و قيل العلم تفسير
 كلام الله تعالى و العمل به بقول ديكر حكت علم فقه است و معرفت احكام شريعت و
 قال مجاهد رحمه الله الحكمة هي العلم وقيل الاصناف في القول وقيل معنى الآية من اعطى الحكمة
 و الاقران فقد اعطى انفسا مما اعطى غيره من جميع كتب الاولين من الصحف وغيره لانه قال لا اولك

نقل

و ما اوتيت من العلم الا قليلا و سعي هذا خير كثيرا لان القرآن جوامع الكل
 و ما انفقتهم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله يعلمه و ما للظالمين من نصيب
 و آنچه صدق كينند از صدقهها يا بر خود واجب كنند از نذر و هراينه خدا و تعالى ميداند آنرا و
 يست مرستم كار را از عذاب من خيالي هيچ كنند ان ياري كنند كان كه عذاب انوي بكم
 بقول بعضي مراد از ان نفقه زكوة است و مراد از نذر صدقه تطوع است كه بخود و
 كنند و مراد از ظالماني كافرانند قول ديكر ظالماني ايحاشت نميدانند و هراينه
 و نذر كنند كان كه وفا كنند **قوله عرجل** ان تبدوا الصدقات فنعما هي وان تخفوها
 و توتوها الفقراء فهو خير لكم و فاما ان صدقهها را و نها بي بدحيد از بد و نشان آن فعل بهتر
 بكم كاريت آن و كرا بر نشانيد آن صدقهها را و نها بي بدحيد از بد و نشان آن فعل بهتر
 بر شما را شاه مفسر ابن عبد الله عباس گفت رضي الله عنهما صدقه فريضه را آشكارا
 دادن اولي تر و بهتر و صدقه تطوع را پوشيده و پنهان دادن اولي تر و نماز را چك مين
 باشد و درين معني فرمود كه صدقه سر بر تطوع فاضل تر از صدقه آشكارا بهفاد صرح
 و صدقه فريضه با آشكارا بهتر از صدقه پوشيده به بيت و پنج درجه و مجنين صرحه طلعتا
 شيخ حسن بصرى گفت و قناده گفتند كه پوشيده دادن صرحه و وجه اولي ترك
 رسول صلى الله عليه وسلم گفته است كه صدقه السير تطفي غضب الرب و صناع
 المعروف تقوية السوء و في رواية تدفع مضارع السوء و صلة الريم تزيد في العمر
قوله عرجل و كفر عنكم منسياتكم و الله بما
 تعملون خبير و كفارت كنيم از شما بد و شما را يعني نيامد زيم كنهان و كنهان بعد
 خلق هكنا شد و خدای تعالى با نج شما ميكنيد از نهان و آشكارا دانات و قيل لا يه
 ترك في صدقة التطوع قرا تها قرا ابن عامر و حمزة و الكسائي فتعجبوا هي هنا في النساء و
 النون و كسر العين و فراء عاصم في رواية جفص و ابن كثير و نافع في رواية بكسر النون و قول ابن عامر
 النون و العين و فراء عاصم في رواية جفص و ابن كثير و نافع في رواية بكسر النون و قول ابن عامر
 و عاصم في رواية جفص و بكسر الباء و رفع الراء يعني والله بكسر و فراء حمزة و الكسائي و
 و نافع و كثر بالنون و جزم الراء على جواب الشرط و قول ابن كثير و ابن عمر و عاصم في رواية اي
 بكسر و كثر بالنون و رفع الراء على الابتداء اي نحن نكفر **قوله عرجل** ليس عليكم

عرجل

يا مكرم
 انما نزلت فيكم القرآن و ما نزلت فيكم
 و الا ان اقبس

هدیه و لکن الله یهدی من یشاء و ما تنفقوا من خیر
فلا تنفکوا من انفسکم

در خدمت مصطفی صلی الله علیه و سلم در سال غمر الفضا و مادر اسماء را قبیلکه نام بود و جد او ابو قحافه بیامدند و از اسماء چیزی خواستند اسماء گفت چیزی ندارم شمارا تا از رسول دستور می خواهم که شما بر دین من نیستید چون اسماء رسول مشورت کرد و دستور می خواست این آیت بیامد و معنی وی گفت نیست بر تو یا محمد راه نمودن ایشان یعنی توفیق دادن براه راست و کشادن در مل با ایمان بدست تو نیست و لیکن خدای عزوجل راه نماید آنرا که خواهد و اهل باشد مران را یعنی توفیق دهدش تا ایمان آورد و هر چه نفقه بکنید و صدقه می دهید از مالی ثواب آنها مر شمارا باشد **قول رسول** و ما تنفقوا من خیر فلا تنفکوا و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله و ما تنفقوا من خیر یوفی الیکم و انتم لا تظلمون

این مامای شرط است از بهتر بودن ساقط شده است یعنی آنچه شما کنید از نیکویی ثواب آن آنها مر شمارا است و نفقه نمی کنید شما که مؤمنان این مکر از هر جستن رضا مر خدای تعالی و هر چه صدقه کنید در راه رضای خدای از نیکویی یعنی مالی تمام داده شود مر شمارا مرز آن و شما ستم کرده نشوید یعنی از ثواب صدقه شما چیزی کم نکنند و ما تنفقوا من خیر فلا تنفکوا و ما تنفقوا من خیر یوفی الیکم هر دو جزء اند بحرف شرط جواب شرط فلا تنفکوا است و جواب شرط دوم یوفی الیکم است ابتغاء نصبت باسفا حرف لام یعنی ابتغاء مرضات الله بقول کلیه و محمد حنفیه نزول این آیت در جماعتی بود که پیش از اسلام بر جهودان نفقه می کردند از برای مصاهره و رضاع که میان ایشان بود چون مسلمان شدند کراهیت داشتند نفقه کردن بر جهودان از مصطفی صلی الله علیه و سلم سوال کردند این آیت بیامد رسول صلی الله علیه و سلم روایت نفقه کردن بر ایشان بخیر و نیکو فایده را که روا نمود بایشان دادن پس مولی تعالی بیان کرد که اگر صدقه می کنید بدین و ایشان اهل اسلام دهید که آن بهتر است مر شمارا یعنی و ما تنفقوا من خیر فان الله به عليم **قول رسول** للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله لا یسقط علیهم ضربا فی الارض و معناه بر شما باد که صدقه دهید مران در ایشان را که باز داشته شدند

این
آورد

در طاعت خدای یعنی قرض جهاد و طلب علم دین و فضل جمعه و حاجت رخت
رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را باز داشته بود از کار دنیا و این اصحاب صفه بودند
نزدیک چهار صد کس بودند و در صفه مسجد رسول عبدالم تشسته که مصطفی صلی الله علیه و سلم آن صفه را از بهر ایشان ساخته بود و ایشان را در مدینه نه سرای بود و نه خانه و نه منزلی و نه مزرعه بود و نه بوستانی و نه تجارتی و نه معاملتی هر شب در کنار علم می گذاشتند و قرآن و روز در روز و نماز در آن صفه بسر می بردند معکفان خانه خدای عزوجل بودند و مثل آن خدمت مصطفی صلی الله علیه و سلم با اهل دنیا مر ایشان را آمیزشی و نیکو کار دنیا مر ایشان را و برینشی این آیت بیامد که اگر صدقه می دهید بایر حاجت دهید اهل مدینه گفتند کار شما بر ما پوشیده می شود این بوستانها و کشتها از آن ماست اگر با ما کار کنید یک نیمه مار و یک نیمه شارا و اگر مسجد اختیار کنید نیمی از غله و میوه شما ایشان مسجد اختیار کردند و آن روز کار می گذاشتند بقول دیگر این آیت در شان مهاجر آمد که خان و ملک گذاشتند و دشمنی مشرکان از خویشان و هم شهریان اختیار کردند پس کار ایشان در تجارت دنیا و راه ان برایشان بسته شد و محصور گشتند از خوف کافران این سبیل صدقه بایشان دهید که در ایشان سستی ایشانند و عن سعید بن جبیر رحمه الله انه قال ان الایة نزلت فی فقره اصحابهم الجواحات فی سبیل الله فصاروا زکما فجعل الله لهم سهمانی اموال المسلمین و قبل معنی الایة للفقراء الذین احصوا فی سبیل الله حق واجب فی اموال الاغنیاء لایستطعون ضربا فی الارض نتوانند در زمین رفتن معنی نتوانند کار دنیا کردن از شغلی که باشند طلب علم و جهاد و طاعت خدای تعالی و بطل احصرا با تکفار فلا یقدر ان یتصرف فی الارض بمنع الکفار لهم عرف ذلك یحبسهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لایزالون الناس الحیا تا بنات ناهان همان ایشان که توانکارند از تهافت نیازی و خویشی داری و جاهل با آن برایشان شناسی و ایشان ایشان را روی به ایشان که در پیشان از فقر و فاقه بفرستند و ضعف و بر آنکه حال که از در پیش ایشان باشد نخواهند از مردمان چیزی باحاجت و در شناسی ایشان ایشان را بشانی طاعت از زردی روی و تجارت ایشان از نایت عبادت و عبادت قرب دیگر روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را

با طام خدای تعالی که او را داده بودی و کسی دیگر نشاختی ایشان را که کسی چیزی
نخواستندی با حاج و غیر حاج از هر آنک تعطف نعلت بود و ترك سوال و طلب كانا
اذا كان طعم غدا لا يسألون العشاء و اذا كان لهم عشاء لا يسألون الغدا
قوله عز وجل و ما تنفقوا من خير غير فان الله به عليم و هر چه صدقه می کنند
ان يكره هراينه خدای بر چهل بار قافله جزاء عباد خدا قيل من خير فوالطاعة
والعبادة و قيل الخ خصال المال و قيل معنى الآية النجى يعنى يا عباد الله انفقوا للفقراء الذين
أحضروا الآية **العشاء** و ترجمه و عاصم و اعمام يعنى يعطونهم نصيب التين و التين
بالكسر كذا و واحد لغتها قلبه للفقراء قيل هذا لام النجى و قيل لام الاضافة
او الاستحقاق قوله أحضروا أى حبسوا و الضرب فى الأرض التين فيها و الاكاف
الحاج اصله اللزوم و اللطف مشتق منه سنى محافاة لا تنزله باليدى و يحيط التوى من قلة تنفقوا
للشرط و جوابه فان الله به عليم **قوله عز وجل** الذين ينفقون أموالهم بالليل و
النهار سراً و علانية فلهم أجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم و لا هم يحزنون
اوست درجه امير المؤمنين على رضى الله عنه آمد او جهان درم سیم داشت در ملك خود يك درم
بروز صدقه داد و يك درم بيش و يك درم در هر يك درم با شكار خدای تعالی این آیت
فرستاد در مدح او بقول دیگر درجه عثمان و عبد الرحمن عوف آمد رضى الله عنهما
بقول يك عام ات درجه كسانى كه صدقه میبوسند و هند و قيل ترك فى ثاب
للمنفقين على الخيل المحبسة للجهاد فى سبيل الله و عن ابن عباس رضى الله عنهما زلت فى
عقل الخيل و معنى آیت آنست كه آن كسانى كه صدقه می كنند مالها را خود را
بش و روز و نهان و آشكارا مرایش از زلت منزه ایشان بنزد او فرود كار ایشان
در بهشت و نیت برایشان از كار ان جهان و نه اند و هكین شوند
بغوث ثواب صدقات و خيرات خود **قوله عز وجل** الدين يا كلون الرب لا يقوون
الا كما يقوم الذى يخبطه الشيطان من الناس آن كسانى كه مى خورند و بوار
بر نخیزند از كود در قیامت از بزرگى شك ایشان مگر چنانكه بر خیزند آن كس كه
برزند و كرا دیر و ترسانند و برا از صرع و دیوانگى بر مى خیزد و مى افتد چون دیوانگان
این از آن باشد كه شك بر بخواران چون كوهى شده باشد و كرا فى شك مى افتد

و مى خیزد و خلق برایشان میروند علامه ربوا خواران باشد در قیامت كجند
خداون از كود میروند آیند و روان و روان باشند كما قال الله تعالى يخرجون
من الاجداث سرا عما كانوا خواران كه ایشان افتاد و خیزان باشند و شك ایشان
از انواع عقوبت بر آمد بود و خلق برایشان را در اقدم خود مى كوبند و مى سوزند
و معنى قوله يخبطه الشيطان من الناس أى يعثره الشيطان من الجنون و قيل
اى الصرع مرض يطرأ فى الإنسان لانه من الشيطان الا ان الناس أحاطوا به الى
الشيطان للتعجب الفعل كما قال الله تعالى طمعه كما نه رؤس الشياطين و قيل يجوز
ان يكون من فعل الشيطان على انه يمكن من ذلك على بعض الناس من اعتبار ظاهرا و باهرا
و فى الحديث جاءت امرأة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بابن لها فقالت يا رسول
الله ان ابني هذا يصيبه من الجنون يعتاد بالعداة و العشى فمسح رسول الله صلى الله عليه وسلم
يداه على صدره و قال لا اخبرك فمخ شجرة من حلة جرد اسود ثم انصرفت أمه فكم
يعا و ذى بشى الشغ النقى و ذكر ان الانبارى فى كتاب المشكل معنى قوله لا
يقوون يعنى لا يقوم شوقهم و لا نصليهم امورهم كما لا يصلح امور الذى يخبطه الشيطان
فكأن هو الغلام من الاستقامة و ان قصه جهان بود كه چون از اهل ثقیف كسى را بر كسى
قامى بودى چون اجل بكهشتى زیادت كردندى در اجل نامد بون زیادت كردى در مال
و كفتندى كه این مثل بيع است كه زیادت كردن در ابتدا روا باشد و ما آنها هم روا باشد
قام مى دادند و زیادتی باز می شدند و يك درم را بدو درم بيع مى كردند و مى كفتند
كه این بيع است و جلال است این آیت بیامد و رد كرد مرایشان را و وعید كردشان انكاه
بیان كرد كه آن عقوبت در قیامت ایشان را بجهت سبب باشد كفت **قوله عز وجل**
ذلك بانهم قالوا اتقوا الله البيع مثل الربوا و اجل الله البيع و حرم الربوا فمن جاعله موطئة
موتة فانه منى فله ما شئت و امن الى الله آن عقوبت كه یاد كردیم مرایشان را بیان باشد كه
ایشان كفتند در دنیا كه هراينه بيع همجور است بعضى ربوا را جلال داشتند چنانكه
بيع را و خدای عز و جل جلال كرد بيع را و حرام كرد ربوا را پس هر كرا بیامد بى از خدای
او پس او را زیادت از ربوا شدند مر او را است انج كذبت بعضى در گذشته آنج ربوا
خورده است تكلمیم بآن و كرا او با خدای است عز و جل در این فرماید بقول انما

زمره

بقعه

ضحیاء و رحمه الله غفوب او بخدای باشد بقول دیگر کار او باخدای عزوجل
 باشد خواهد نگاه داردش در مستقبل از رها خوردن و خواهد فرکدارش
قرآن مجید و سرعادی فاولیک اصحاب النار هم فيها خالدون و هر که باز کرده
 بر رها خوردن از بعد آنکه نهی زودانسته باشند ایشانند اهل آتش که ایشان جاود
 در آتش باشند از بخواه زیاد و طلیط الضرب علی غیر استواء من حیث لا یعلم یا رسی
 تخطی تباه کردن بود و ناقص عقل کردن بود و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اکل الربوا
 و مملو و کاتبه و شاهد اذاعلوا به ملعون علی لسان محمد صلی الله علیه و سلم الی الیوم
قرآن مجید بحسب الله الربوا قریب الصدقات و الله لا یحب کل کفار اثمین
 نیست که خدای تعالی مال رها خوار را یعنی بر که از وی ببرد و زیادت کرداند ثواب
 صدقات و خدای عزوجل دوست ندارد هر ناسپاس بزه کار را بخوردن رها و در خیر
 هیچ مال بصدقه دادن کم نشود و بر پول ستم زیادت نشود بل که نیست شود و برکت ازان
 برخیزد تا آن مال از دست او بشود یا بر نهند او بناید یا همه در وجه ناشایست خرج شود
 و رها خوار را خطر دل ایمان باشد که وعید خلود در آتش بحسب او صریح است **قرآن مجید**
 از الفین امنوا و عملوا الصالحات و اتوا الصلوة و اتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم
 ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون تفسیرها ظاهر **قرآن مجید** یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
 و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین ای آن کسانی که او دیده ایت بر رسیدن خدای
 عزوجل و بمانند آنچه باقی مانده است از رها مرثیاء بر مردمان اگر شما گردید کایید بخدای
 و بخوا این ایت در شان عباس و خالد و عثمان آمد رضی الله عنهم که بسلف داده بودند بیش
 از تجزیم رها چون ان مالها طلب کردند این ایت بیامد و ازان نهی کردشان بقول
 مقاتل در شان جماعتی آمد از بنی ثقیف مسعود و جیب و بیع و عتد بالیل بنی حمز و ابن عمر
 الثقفی و ذلک انه کانت لهم ذیون علی بنی مغیره مع الربوا فلما کان فتح مکه وضع رسول
 صلی الله علیه و سلم الربوا و صلح مع بنی ثقیف و هم اهل الطائف علی ان لهم رباهم علی الناس
 و ما کان للناس علیهم فهو موضوع عنهم و کتب لهم کتابا و کتب فی اسفل کتابهم ان کم
 ما للمسلمین و علیکم ما علی المسلمین فلما حیل الی اجل طلب بنو ثقیف رباهم فقال بنو مغیره
 ما ان یکون الشقی للناس قد وضع الربوا علی الناس و یؤخذ منها فیا احموا الی اید مکه

۸

عتاب ابن اسید رضی الله عنه فکتب الی رسول الله صلی الله علیه و سلم بذلک فزیلت
 هذه الایة و حرم الربوا فکتب رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم جده هم الله فقال
قرآن مجید فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسول الله پس اگر نکنند
 یعنی اگر نپسندید تحریم رها را و دست باز نیاوردن از رها ستمدن بمانند و نگاه
 باشید محذوران خدای عزوجل و رسول یعنی اماده باشید مرعاب خدای تعالی
 و عذاب رسول خدای که حرب خدای عذاب اوست و همانا آتش است در جهنم و
 حرب رسول صلی الله علیه و سلم تیغ است در جهنم یعنی اگر دست باز نیاوردن از رها
 رسول را صلی الله علیه و سلم بمقتل شما و در آن جهنم عذاب کنیم شما را **قرآن مجید**
 و ان یبئکم فلا کم و ان اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون و اگر تو به کنید
 از رها ستمدن مرثیاء را باشد شرابها مال شما ستم نکنند بر دیگران زیادت ستمدن و ستم
 کرده نشوید که از سرمایه شما کم دهند این خبر است بمعنای نهی یعنی ستم نکنند بر مردمی که
 زیادت ازان ستانند که داده باشند تو ای مدیون تو ستم مکن بر رب مال که کم ازان دهی
 که گرفته چون این جواب نامه بن آیت عتاب بن اسید رسید عتاب در بنی ثقیف بر
 خواند بنی ثقیف گفتند بیکه که تو به کنیم و قالوا لا یلین لنا بحرب الله و رسول و گفتند ما وظایف
 حرب خدای تعالی و حرب رسول او نیست پس رها را بکذاشتند و سرمایهها و خود طلب
 بنی مغیره گفتند ما قریبیم به تنگ دستی معروف ما را مهلت دهید تا وقت ادر که میرها
 بنی ثقیف مهلت نمی دادند این ایت دیگر بیامد و بر زمان دادن فرمود **قرآن مجید**
 و ان کان ذو عسرة فظرة الی میسر و ان تصدقوا خیرکم انکم تظلمون
 و اگر بیایند نام دار یا مردی و یا تنگ دستی زمان باید دادن تا وقت توانگری و قریب
 و اگر صدقه کنید سرمایه را آن بهتر مرثیاء اگر می دانید القراءه و او بیکر عن عامر و حمزة
 فاذا نزل من بعد ما صر الا یذنان ای اعطوا غیرکم و الباقون مقصودا من الاذن یعنی اعطوا و قد انا فی
 میسر یعنی السبل و الباقون بالغنح و کلاما واجدا لغیرها ذو عسرة رفع لانه اسم کان
 و خبر مضمون مجوز معناه و ان وقع ذو عسرة قوله فظرة صیغته الخبر و معناه لا امر ای
 انظر و هم وقیل علیه النظرة وقیل فلان یون نظرة و قدرا عام و ان تصدقوا خیرکم
 الصناد و اصل تصدقوا فخذت اجدلی السائلین وقد ورد وعید فی اکل الربوا و یجوز

مرثیاء

رواه الفقيه ابو الليث رحمه الله عن استاده الفقيه الى جعفر باسناده عن ابي هريرة
رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال رايك ليلة اشري بي الى السماء السابعة
فرأيت في العذاب في أشد ما يكون وسمعت صوتا كصوت الزعدي وصاعقة فظننت فأكا
يقوم قد اتخت بطونهم كل بطون مثل بيت رابته مملوء من الملائكة يروى من ظاهرها
فقلت يا جبرئيل من هم قال لهم اكلت الربوا وفي خبر آخر ان الربوا سبعين بابا
أدناها كآتيان المرء الله ومن أخذ درهم من الربوا كان شرا من أن يزي سبعة
وثلاثين مئة ودر خبر دیگر است که چیده مکینه در ربوا که چیده کردن در ربوا همچا
که کسی با خدای تعالی مکر کند و بداند که مولى تعالى با همه کس حساب کند جز با ربوا
خواران که سرا و را بی حساب بعقوبت رسانند و بزور کان گفته اند که در شهری که ربوا
و زنا اشکارا شود آن شهر خراب شود و غیره رضی الله عنه انه قال کان آخر ما نزل
من القرآن آية الربوا و ان النبی علیه السلام قبض قبل ان یفرها فدعا الربوا والذیبه
و حی ما فیها من شبهة الربوا او من رواج التثبید **قوله** و اتقوا یومنا ترجعون
فیہ الى الله ثم فی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون بنرسید از عذاب روزی که
با ذکر او پیدا شود در وی بخدای تعالی یعنی بازگشت شما در آن روز جزای خدای تعالی
باشد پس تمام داده شود هر چی را جزای او شده باشد از نیکی و بدی و ایشان ستم کرده
نشوند یعنی از جزای عمل کسی نکند و بکناه ناکرده عقوبت نکند کسی را آخرین آیتی
از قرآن این آیت آمده است و رسول الله علیه وسلم از بعد نزول این آیت هفت روز پیش
رفتگان فی نیافت **قوله** دیگر نه شب و قال عطاء بن رثل هذه الآية قبل وفات النبی علیه السلام
بثلاث ساعات قرأها قرا ابو عمر و ترجعون فیہ بنج التواء و السجیم و الباقون بنج التواء
وفتح السجیم **قوله** یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدین الى اجل مسمى فاکسبوا شاه
مضران عبد الله عباس رضی الله عنه گفت که نویسندگان در روز کار مصطفی علیه السلام
اند که بودند مولى تعالی فرمود در خرید و فروخت به نوشتن خطها تا مقدار مال و لعل معلوم
باشد انگاه شاه مضران عبد الله عباس گفت رضی الله عنه آنها کوای میدهم که سلف مضمون
تا اجل معلوم است یعنی سلم در انداخته است در روز ترین آیتی از کار خدای عزوجل و
این آیت متدینه است چنانکه گفت و معنی وی ای مؤمنان چون تمام دهید یکدیگر را بتمامی

بقای

تا اجل

بقای تا اجل نام برده بنویسد انرا قول دیگر چون فروشد چیزی را بنسب
بنویسد انرا تا اجل معلوم تا فراموش نشود و قال الجبل البصری الکتابه و
لو شها و کان اول جبین ثم نسخا و قال ابن عباس رضی الله عنهما الایة محکم و هذا امر یجب
و یقال من دان دنیا و لم یتب فاذا نسی ذنبه و بدعا الله تعالی ان یتوبه بقوله تعالی انک
بالکتابه فصیت امری و اذا دعا احدنا بالنجاة من زوجته یقول الله تعالی جعلت الطلاق
یدک و ان غیبت فطلقها و ان شئت فاشکها **قوله** و لیکتب ینسب کتاب بالعدل
و لیکتب ان یتب ان یتب کما علمه الله فلیکتب و بنویسد در میان شما نویسند باد و راستی
یعنی کم نکنند و زیادت نکنند همان نویسد که املا کند مقر و باز نباشد نویسند که بنویسد
چنانکه بیا نوزاد خدای عزوجل یعنی الهام دادش نوشتن بنویسد که آفضل
بن روات از خدای تعالی در خواست که ثبت کتابت او را کرامت کرده است **قوله** و لیکتب
و لیکتب الذی علیه الحق و لیتق الله ربّه و لا یخس منه شیئا و املا کند آنکه بر وی
حق را جیت و برسد از خدای تعالی که آفرید کار است و کم نکنند از آن و ام جزئی یعنی
منکر نشود اما لی را که بر دعوات و اختلاف کرده اند که کتابت بر کتاب واجب
یا فی بقول سنی واجب است چون کسی در عهد در وقت فراغت که خدای تعالی میفرماید
بان **قوله** گفت ایراد است اسلام واجب بود که نویسند که آنکه بودی بنویس
شد الاملا لهما الا مالا **قوله** فان کان الذی علیه الحق سفیها اضعیفها
او لا یستطیع ان یمیل فویلعلک و الله بالعذاب و الله باشد آنکه بر وی حق
که خیر و ناهان در املا کردن **قوله** دیگر امر باشد یا ضعیف بود هر کوه که خیر و یا بر
فان که نیکو بیان نتواند کرد **قوله** دیگر دوام بوده که نامعلوم کوبد یا نتواند که املا کند بنویس
کنک باشد یا جاری دیگر که نفع آید از بیان کردن املا کند و لی ان در کارها او ایستادگی
حق و راستی یعنی زیادت املا نکند و چیزی نکوبد که مدیون را زیادت دارد
و استشهد و اشهد بنی بر آنکه فالج بکوننا رجلین و امرانان من ترضون من
الشهادة ان فضل احدیما ذنبی کو احدیما الاخری و کراهه کینه و کراهه از هر دو
یعنی از اهل در میان از ان و با همان و سلیمانان و عاقلان و اگر در مدعی باشد یکی در مدعی
را کراهه کینه از ان کسی که بنویسد از کواهان بعدالت و دیانت که اگر فراموش کنی یکی از ایشان

وکیبیر

یاد دهد آن زن دیگر مردان زن فراموش کرده را مرضی از کوهان کسی باشد که در سه
 صفت باشد یکی عدالت و آن باز بودن است از کفر و کبر و تقرب نمودن بیکاریدن و از بعضی
 و ستمهای شریعت و عدم فتنه و آن وصلت و قرابت و جود نفع و دفع مضرت و نفی حقد و
 سیوم آنک مرگوا می پدید باشد وقت غفلت و نسیان بپیدا نکند کوهان کندش تا کوهای
 او سمیع بود **قوله** و لا یاب الشهدا اذا ما دعوا و لا تناموا ان تکتبوا صغیرا و کبیرا
 الماجله و باز نباشد کوهان از کوهای دوزخ چون بخواند ایشانرا بکوهای دوزخ و ملول مکرر دید
 و سیر مشوید که بنوبید مرار از خرد باشد یا بزرگ یعنی آنک باشد یا بسیار بنوبید از اناجیل
قوله و لا یبطل عند الله و اقوم للشهادة و اذنی از کوهان تا باو آن مینماید راست است
 بنزد خدای عزوجل و صواب تر مرگوا می دادن را و نه یک تراست که شک نشوید در
 مقدار حق و اجل **قوله** الا ان تكون تجارة یا صرعة یا مدینة یا بیکم فلیس علیکم
 جناح ان لا تکتبوها و اشد و اذا تبايعتم و کافضوا کاتب و لا شهید مکرر باشد باز
 کافی دست بدست که می نمایند بران تجارت را یا سیله میان یکدیگر نیست بر شمار که بنویسد
 آرا و کوهان گردانید سخن خرید و فروخت کنید و زیان کرده نشود و نویسد و نه کوه یعنی جبر
 نکنید ایشانرا بر نوشتن و کوه می بدین **قوله** و ان فعلوا فانه فسوق بکم و اتقوا الله
 و بعدا کم الله و الله یکل شیء عظیم و اگر بکنید یعنی آن ضرر برسانید مرکب و کوه را
 آن بی فرمای باشد و بر آن شما و بنویسد از خدای عزوجل و فرمانهای او را خلاف نکنید
 که می آموزد از خدای تعالی صالح دین و دنیا و شما و خدای عزوجل همه چیزها
 دانست القراءه **قوله** اجزیه ان فصل بکسر الالف و نصب التاء و اللام فانما کسر الالف لشرط
 و نصب اللام للمجرم فتدک و رفع الراء لانه جواب الشرط بالفاء و الباقون بفتح الالف و قوا
 این کشید و ابو عمرو فتدک بالتحقیف و نصب الراء و الباقون بالشدید من التثکیر
 و قوا عاصم تجار تجازیه بالانصب علی انها خبر کان یعنی الا ان يكون المال تجارة
 و الباقون بالرفع فیها علی انها اسم کان و اخواتها مرفوع لغتها تذاتیتم ای تعارضتم فالتذاتی
 هو المذایبه و احد المجازاة و قوله یبیین للتاکید و السامیه للملازمة و قوله و لا یضارای
 لا یضار و فاد غمت اجدی الراءین فی الاخری فشدت و قبل فلا یضار و بان لا یکتب
 الکتاب لیجوز عند الضرورة و یکتم الشاهد الشهادة بالحق **قوله** و ان کنتم علی سیر

ل
تکتبوها
باید نوشت

و لم تجزوا کاتباً فیهان مقبوضه و اگر باشد بر سفری یعنی در سفر باشد و نباید
 نویسنه و خرید و فروخت کنید بنسبه گروههای ستمه شد باشد که بیکر بد یعنی چو رکات
 نباید در سفر کرده است این از مشتری **قوله** ان ینباید آت نوشتن کرده باشند
 یعنی که نمید **قوله** فان امن بعضکم بعضا فلیؤدی الذی اتمن
 امانته و یتق الله ربه و لا تکتبوا الشهادة بین الکرین باشد بعضی از کوهان
 بعضی یعنی بکنار و ام خویش را و چون مکرر نشود و چون که بروی است که نکند و بنویسد
 از خدای عزوجل که آفرید کار اوست و میو شایند بر کوهان کوهی خود را **قوله** عزوجل
 و من یکتبها فانه اثر قلبه و الله بما تعملون علیم و هر که بنویسد کوهان را بر او
 باشد بد اخوه یعنی بر کار است آنچه بکر بقصد دل خود و خدای عزوجل آنچه نمایکند
 دانست و ذکر فی التفسیر معنی آتم قلبه ای فالج سیرت نه و الکرین ترک اظهار نماید
 الاستحباب و قبل کتمان الشهادة منعا عند الحاکم بعد الشوال و کذا فی سایر حقوق
 تعالی **قوله** ابرکس و ابرکس و ابرکس الله و الهاء من غیر الف و هو جمع الزمان
 و الباقون همان کسر الله و فتح الهاء و الف بعدها و کلاهما جمع الزمان و قبل الزمان
 جمع الجمع کما فی التثکیر **قوله** و الله ما فی السموات و ما فی الارض و ان
 تبدلوا ما فی انفسکم او تخفوه فحاسبکم به الله مرخبات آنچه در کماها
 و آنچه در بینات او و مالک همه است و قادر بر همه و اگر ظاهر کند آنچه در نهائات یعنی
 در نهائات یا پنهان دارد آنچه شمارا در دلالت نماید کند تان بیا خدای عزوجل
 فیغفر لمن شاء و یعذب من شاء و الله علی کل شیء قدیر باین
 مران کس را که خواهد و عذاب کند مران کس را که خواهد و خدای عزوجل بر همه چیزها
 تواناست و اختلاف کرده اند در معنی این آیت قال ابن عباس و تکلمه رضی الله عنهم
 ان نظروا ما فی قلوبکم من الشهادة او تفسیر و تکلمه بجا نیک به الله و اراد بالشهادة ما تقدم
 فی الایة الاولی من کتمان الشهادة و آدابها و عبد الله بن سعید و سعید بن جید و شعبه
 گفتند که این آیت منسوخ شد باین آیت که لا یتکلف الله نفسا الا وسعها علی ما فاعل علی العلم
 ان الله تعالی تجاوز عن امی ما جعلت به انفسهم ما لم تعلموا و تکتبوا به و عن الحسن البصری
 رحمه الله یحسب الله تعالی علی العبد اجمع ثم فی القیامة یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء

مشان

مد بر این باشد نه در
و اگر نوشت باشد کلاه
این و آنست که آیت

وثلا الكلي رحمه الله وان تعذبوا ما في انفسكم من المعاصي او تسرخوا بها سكران
 بعضی چون این آیت بیا مد بر مؤمنان آمد گفتند یا رسول الله در لها و ما خطر معاصی خطاها
 می آید و ما آن نمی کنیم اگر آن را بر ما بگیرند بر ما دشوار شود این آیت بیا مد که لا یکلف الله نفسا
 الا وسعها الاية و بعضی گفته اند که این منسوخ نیست که نسخ در خبر درت نیاید شاه مفسران
 عبد الله عباس و ابن عباس و ابن مسعود و شیخ ابو منصور رحمه الله معین آورده است این معانی
 و چون صریح و شعبی آمده است که این نسخ درت است از بهر آنکه این شرط است و در وی
 معانی نمی است و نه مدید عجاست و عن ابن عباس رضي الله عنهما انه قال ان الله تعالى يقول
 يوم القيامة ان كلنا من عباد الله الا ظاهرا من افعالكم فانما ما اسرتم في انفسكم فانما اجابكم
 به اليوم اغفر لمن يشاء و اعتذبت من شئت و الصحيح انه ما لا يدخل تحت قدرة الخلق مثل
 خراطم القلوب لا يواخذون به و ما يدخل تحت قدرة الخلق و موكب القلب كالغرم و لا
 يواخذون به و هو في شية الله عز وجل يغفر لمن يشاء و يعتذبت من يشاء و ما در مؤمنان
 عایشه صدیقه رضي الله عنها گفت که اگر دل بند معصیتی قصد کند و بند این کار نکند
 کفارت آن رسانیدن بجنی و بلیقی باشد که باورسد قرآن عاود و عاود فغفر و اعتذبت
 بالرفع منها و الباقون بالهم عطفاً علی جواب الشرط و هو یجا سبکم **فانزل الله**
ما أنزل إليه من نبيه و لا يؤتی كل أمر لیکنه و لا یکنه و لا یفرق من احد
من ربه قال الرجاء لما ذکر الله تعالى فی هذه السورة فرض الصلوة و الزکوة و الصوم
و الحج و ذکر الجحش و الطلاق و الایلاء و العدة و قصص الانبیاء و حکم الملائكة و حکم
الربوا و المعاذلة علی ترک هذه الاحکام و مخالفتها و المجاسبة ما تجتهد به انفسهم قال النبي
عبد السلام قلوا سمعنا و اطعنا لهذه الآية و لا تقولوا كما قالت اليهود سمعنا و عصينا قلنا
 قیلوا هذه الاحکام انقی الله تعالى و دسوله و آمنه فقال آمن الرسول **الاکابر** و معنی وی
 بگوید و قبول کرد بیضا مبر عبد الله با نوح فرستاده شد بوی از آفرید کاروی و مؤمنان همه گردیدند
 بخدای تعالی و فرشتگان او و کتابهای او و همه بیضا مبران او و گفتند که جدا نکینم میان یکی
 از بیضا مبران او بایمان یعنی همه بگوئیم بخلاف جهودان و فرسایان **فانزل الله**
 و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر و گفتند فرمانهای خدای تعالی را شنویم و فرمان بر داریم
 و را با نوح فرمود و گفتند بیا سر ما را از سرش نوائ آفرید کار ما و بتو باشد بازگشت هر خلدان

و از عبد الله بن مسعود
 و از شاه مفسران
 الله

یعنی گردیدیم بقیامت که در آن روز بازگشت خلق می باشد در ذکر ایمان رسول علیه السلام
 یاد نگردد که بگوید بخدای تعالی و ذکر ایمان مؤمنان یاد کرده از بهر آنکه هرگز نبودی که رسول
 عبد السلام مؤمن نبود بخدای عز وجل و وجدانیت او و ایمان او را بصدیق مولا کات موصوف
 کرده و ایمان جمله مؤمنان را بیکراوصاف صرح ایمان مخصوص کرد و درین آیت دلیل است
 که نشاید استثناء در ایمان آوردن که حق تعالی اینجا ایمان را یاد کرده و استثناء و این آیت
 رد است بر معتزله و خواجه اعظم الله که ایشان نفی میکند ایمان از اهل کبار و حق تعالی کوا هو داد
 برایمان همه مؤمنان از مطیعان و علیان قرآن حتمه و الکسانی و کتابه بالالف علی التوحد
 و الباقون بعد الف علی الجمع و من قرأ لا یفرق بالیا و لا یفرق کل واحد منهم بن الانبیاء
 و الایمان بهم و قرأ بعضهم لا یفرقون بین احد من رسله فؤمنون بحجج الرسل و حجج کلک
فانزل الله نفساً الا و سراً لها ما کتبت و علیها ما اکتبت کار و در
 نخواهد و نفر ما بد خدای عز وجل بر تخی را بکاری مکر بمقدار طاقت او و همان تن راست
 آنچه کند از نیکی و بدی است آنچه کند از بدی یعنی هر کسی را جزای نیکی و بدی کرده باشد
 بوی رسانند و کسی را بکاه کسی دیگر بگیرند و الکسب ما یفعل الرجل له و لغیر و لا کسب
 ما یفعل لنفسه او علی نفسه لان المعصية لا تقدر له و لغیر و لا تقدر غیر من الشفاء
 و غیرها یم القیامة بس در بوخت بند کارا بدعا گفتن گفت بگوید **فانزل الله** و لا یواخذنا
 از سببنا او اخطانا ای آفرید کار ما بگیر ما را اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم بعضی
 گفته اند که این سیان بمعنای ترک است و لفظ خطا بمعنای عمدات يقال خطی و یخطئ
 اذا تعد و معنی وی آن باشد که بگیر ما را اگر از فرمانهای تو دست برداشتیم یا جراحی را
 ارتکاب کردیم و این خطا امر است را باشد از بیضا مبران قول دیگر این خطا و سیان معرب
 که در کارها افتد که قصد نباشد که قال النبي علیه السلام رفع عن امتی الخطاء و النسیان الخیر
فانزل الله ربنا و لا تحمل علينا اصرکما حملته علی الذین من قبلنا ای آفرید کار ما منتر
 بر ما بار کردن جانک نهاده آن بار را بر آن کسی که پیش از ما برده اند یعنی بر بنی اسرائیل
 انجم کردن طیبات بمعصیتی و بریدن چاه بر سیدن نجاستی و هر که ملود و بدید یا مسلم
 دادی گشتندی و هر که کرامی بدید گشتندی و هر که شب به خانه کار کردی برو خانه او
 نوشته بدی آمدی بر تو و قبل **فانزل الله** صریحاً بقبول مجاسبة النفس بالحدیث و التهم

و این خطا سخن از آنست
 باشد از سبب
 خ

لا جاد هذا الله
 سقطه و قال عبد الله بن مسعود
 انما یعنی لا تحمل علينا

وقالوا سمعنا وأطعنا وسألوا المغفرة فجاءه الله بان دفع عنهم الاثم والخطايا والسيئات وما
استكروا عليها والاصغر المثل **قوله** ربي لا تجعلنا مالا طاعة لنا به
كفنته اي افرجنا ربنا بارئ منه ربنا اجز قننا في ربي ما يريد اثنى وتعمل ان يعني خجما
و نواريهاد رزايغواحكام برما منه **قوله** ويكر برما منه اجز ساطقات اناسه ان
عذاب وعقوبت **وعن** ابي سعيد رضي الله عنهما قال اللهم لا تجعلنا بذنوبنا قرة في
خياريت كما فعلت بني اسرائيل **وقيل** معنى الآية لا تجعلنا مالا يتق علينا وان كافي الطاعة
لان تكلف مالا يطاق لا يجوز خلاف ذلك لا نعري وانك الآية نحة عليهم **قوله** ربي
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولينا فاصبر يا قوم الكافرين
دركما ران ما خطا ونياسي مارا ويا مرز مارا وكنها مارا وكنها مارا وكنها مارا
كه قن نگاه دارن ماري وكنها مارا وكنها مارا وكنها مارا وكنها مارا
قيل واعف عنا بترك الماخنة في النسيان والخطاء واغفر لنا بترك العهد الذي يفتن
بنقضه **وارحمنا** بان لا تجعلنا مالا طاعة لنا به **وقيل** واعف عنا من المسخ واغفر لنا
من الخسف **وارحمنا** من الغدي **وقيل** واعف عنا في الدنيا واغفر لنا في العقبى يعني لا تنفخنا
على راس الخلائق **وقيل** واعف عنا بيننا وبينك واغفر لنا ما بيننا وبين عبادك و
ارحمنا بخصيصه في طاعتك فاذا قيل الحسنات وعقابر السيئات وضمير الطيع
فلم يبق الا الدعوات **قوله** انت مولينا اي تتولي امورنا وهذا اقرا منهم اذ لا يلجأ لنا نواه
فانصرا على القوم الكافرين **عند** الشياطين **ويحمد** الكافرين المعروفين اعلمهم **عن** عاز
جبل رضي الله عنه **اي** شوقه كختم كروي **امير** كفتي **ورأت** بيار احاطت است كه جرد
يا كره ورد ايشان ياد كره دليل اجاب باشد **ومر** ان نصرتنا اظهار تحت باشد ودينا
واعفوا كفتي **انك** حوت نعتت **ودكر** الفقيه ابو الليث رحمه الله في تفسيره عن الحسن الصفي
ويجاهد والضحك **رحمهم** الله ان هاتين الايتين في قصة المعراج **وعن** ابي سعيد رضي الله
عن ام هانئ رضي الله عنها عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لما ابرق في سماء السماء
انتميت المحبت فقال ربي الغفر لي يا محمد **ام** الرسول بانزل اليه من ربه فقلت اي ربي انت
بك وانت بك **انتم** حتى خشت الشوق ثم انزل الله تعالى علي **واعفوا** كفتي **قوله** فارجعنا
مكراتك **قوله** انتمي حتى خشت الشوق ثم انزل الله تعالى علي **واعفوا** كفتي **قوله** فارجعنا

خداوند

ما

نعم

بر کافران

الشيخ الامام

قصه معراج جنان بود اما على ارض

مر قندي آورد هات بعضی از ان بگویم تا فایده باشد مستعمل گفت که چون مهر عالم از دست
کله غنبرا بفرمان خدای قصد باله قبة خضر کرد مرکب اوبلا قنوع و رکاب دارا و انفران
آسمان بودند و رفران ان بهت خله آورده بودند و عامه آفر و ناهج از مهر و بطایق آفر و رکاب
و نعلینی از زمره متور و ابر بقی از جوهر کرب ابر بقی از جوهر کوش رسول صلی الله علیه و سلم
عسل آورد و حله در پوئید و بر بارق نشت و جریل و میکال و اسرافیل با جمعی
از مقرران آسمان کمر خدشت در میان بسته و اعلام و آله نور در دست
گرفته هزاران هزار بر میسر و سوار و ان پس و پیش مرکب اوجا کر قاری رفتند
و مهر کوشین و خولع خافیه صلی الله علیه و سلم عنان مرکب بر گردن مژده نهاد تا مهر خطوه
ممد البصر از مسافت بیدار آن سفر قطع میکرد که جبریل بر پیش مرکب بیجا صبرلی
الله علیه و سلم بران خدشت را آمد که ای مهر عالم و بر کن دین بخاتم عتبان نراق
گشنگ تار تا مراکب گراست مقرران تو در رسند مصطفی صلی الله علیه و سلم کرمان
نشد جبریل گفت ای بر کن دین خدای رای مهر آسمان و زمین که یستجرات گفت
او جبریل آمیختن بر ران و مبلغ بیغام جهمانی را در ساعت باه آمد از ان شجی
در سفر شام مهر رز وری خدیجه مهر الله عنان گرفته بودم خدای و ان کلیسی درین شهر
کاروان بر شعل ساروان تعجیل تر رفتم میسر پیش مبر آمد و بانک بر مرز
و ما باین نام خوانند که ای نیم ابو طالب آهسته تار باش تا اشدن بیکدیگر درین
و ایش برزت و رفت من بدجهه ایستگ سرور مهر با فی مهر مقدسانی
بر سر کنده خدا و دجها فی بان جبریل تانم و تطف صحبت در پیش من را نور زده که
آهسته تار باش تا مراکب زمره مقرران و جتایب شریزه فرشتگان مرکب تو رسند
بمژگن سجده آفتی رسید و ترل بر که بار کنه حوله بدید و زمره ارواح انبیاء
علیهم السلام مشاهده کرد که همه کمر خدشت استقبال او بر میان بسته بودند
خطاب مستطاب را سأل من ارسلنا من قبلك من رسلنا بشیء و انما انما الله
بر معراج اکلام نهاد و مدارج احکام بلند و مهر کانی مکانی یافت و برتر از کنه خدای

باز

جمله سادات مملکت از صوامع آنلاک بظان جال جهان آری سید عالم آمدند اول
فله بر اهل را و قصود جنة الماوی را آراسته کردند و ساکنان خایر قدس و شاکل
انس را بکنکرها مجانی در انتظار دیدار احمد مختار با انواع نثار آمد و ایشان
کرامت را و انشاء درجات باز نهاد و زینای جنت را در دهان کلمات بستاند جمله اکل
ملکوت را و اقطار سفوت را معاینه بیدید و آن مراقی قباب سطح اعظم بگشت
جوب باستانی چهارم رسید ساکنان سموات و ارض ایوارست معوج جمع شدند
و درجات کردند و در کف نماز بگزارند تا اهل آسمانها توافق کنند و بركات آیات
قویون کار ایشان در رسد من که محمد جواب داد که در مقامی که تجربه حاضر بمانی که بید
و جرات بدکاری و سیرا اثران بجاری و بیخاک حاضر مستوفی دیوار اعلا ملک لا
ینال الحیة و اسرافیک صاحب صولات و عز را بکمال جانان کونرات و اندازار و غیث
از مقر بان که حاضر باشند مرا جگوه صحت بیش و پستی باشد جبریل علیه السلام گفت
ای محمد پیش رو که خوفی از خلق عالمین که بیجا برانرا بر گردان بیش و در جواب
یت المصون و در کف نماز بیاروم و جمله اهل آسمانها که متابعت تر معیان بستند
جواب سلام داد دست بر آستین و امت خود را کفتم و قاصیان امت را فرمودند که بش
از انجا در گذرستم و بسید المنتهی رسیدم مقام جبریل را و صومعه طاعت او را و دم جبریل
علیه السلام بر ذوق سید آرام گرفت گفتم ای جبریل در چنین سفری مرا یکباری جبریل
علیه السلام گفت یا محمد معذرت دارم که زمانه ائمه مقام معلوم اگر یکی از زمان مقام خود
بی فرمان بر گذرد با تشنه تاب پخته کرد از وقت باز که از بدکان تعالی بالا گشتی
هست که هات هیچ ساکنان بی سبط ضعیف نیکی که بی لای سطح اعلا بر آمد است
هیچ کس از کنس سید المنتهی بر نیکی است مگر که این ترانهای رسانند که انهام
خلق ان مقرر قدم تو بمن بیدید جوف ساکنان سدن المنتهی دیدند و باشند که این حضرت
پاک نیستند که مقرر عالم را از محرف سدن المنتهی در گذر آیند من مع تعجب بظان او آمدند
و او را و اخصان سدن المنتهی را فرمودند که ان فی السدن تا یفنی من خود آنان
مقامش در گذر آیند و بجای رسانند که خوات آنرا بود بر مقام قریب که انش نشان
و جمله مخلوقات را و عجایب آنها بر وی عرضه کردند تا حق قال صلی الله علیه و آله و سلم را نشانی الارض

و در آن جمله بیجا
بر گذرد

و در آن جمله بیجا
بر گذرد

فأرث مکارها و خاب بها و یحیی علیه السلام اتی تا زوی و منها بدر جبریل ان مقام
خطاب کرد که حجی ربک یا محمد فقال النبی صلی الله علیه و آله الخیثات لله و الصلوات
والطیبات تشریف خطاب قدیم شنید که الکلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بکاته
مهر عالم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خواست که امت را در بر انعام فرمود و بکنک
از بر کرامت نصیبی رساند گفت السلام علیک و علی عباد الله الصالحین جبریل علیه
از مقام خود با جمله اهل آسمانها گفتند که اسلمد اولا له الا الله و اشهد ان محمدا عبده
و رسله من خطاب قدیم شنید که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه الا الله مهر عالم خواست
که امت را از بر نصیبی کند گفت و المؤمنون کلم آمن بالله الیه قول و کفر به از
شنید که از بدکان من مسایا در پیش مصطفی شود و ایشان ازادی کرد و گفت کل امر
بالله و بلا حمته و کتبته و زینله الی الایه **شاه** نصران عبد الله عباس گفت فی الله عنهما که هر
عذاب بکنند خدای تعالی قوی که با ایشان نسا گفته باشد و برایت آله زبان
آمد که اعدای اوقت ترجوه قول کردند که این زمان مرا که استندانی انکم او تحفه الایه
رسوله گفت که من بکنند سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک العیصر خطاب آمد از خود
که انما ترک لا یکلف الله نفسا الا رحمتا یعنی من الحسنه و علیها ما اکتبت یعنی من الحسنه
هرگز بار بر نباشد آنک گفت سمعنا و اطعنا با آنک گفت سمعنا و عصینا جبریل را فرمودند که
طاعت فرمود و جبریل را هک در بهم و من نیاید که طاعت بقدر طاقت فرمود و عدل باشد
و جبریل را بدت داده و فضل باشد و هر دو صفت خدای تعالی است تا وقت فرمودن عدل کرد و شد
و در وقت جبراد او فضل فرموده **جبریل** علیه السلام گفت از مقام خود سل تعطه بجواه
تا بچند ابرو عاقت ربنا لا تفرخنا فینا و اخطانا الایه جبریل گفت آنچه خواستی و او را
بره استند از ان امت تو خطا و نسیان حاجت دیگر خواست گفت ربنا و لا تحمل عینا اصل
الایه بجواه غار و روضه شدن بود به نمان آمد و در سواریها دید که بود بره استند جنات
نماز بکن و در عتد و بیک او را بتوی و تیم را بتوی جنات و در قوم قوی بود خطاب خفیف
در پسند تا گفت جملات فی الارض تسجدوا لله و الحمد **و دیگر** در هر بیت قوی هر که زن
را ملاقات داری و برخواستن را فرمودی تا آن زن فردی این رنج از راستی است تا کج
جبار زن و طلاق رواد است بقول یکم طاقه لنا این بار طاعتت بکنم بلا که باری

عَنْ وَرَكِيمٍ بَارِزٍ رَأَى الْكَرَمِ
الرَّحِيمِ

بجای و در کثیم باری فراتر از حد ضعیف تمانیه که طاقت قطعیت نداریم و بجاها دیگرها
درجه را نیزه قبول و اجابت آمد بر بارگاه امت پیش آورد و گفت و اعف عنا جواب
آمد و بر بعضی از مساکین گفت و اغفر لنا جواب آمد که ان الله يغفر الذنوب جميعا
برگشت آن خزانه رحمت در نقصان نمی نهد و رحمت خدا بر ما است و رحمت خدا بر ما است
رحمتا لبریک و لا یزال بر امت رحمت نه دعا تو را رحمت بلکه رحمت ما را بداد آورد
برگشت انت مولی ما و تبارک من کعبه ام که ذلک بار الله ولی الذین آمنوا بازگفت
فاغفرنا علی القوم الکفارین و منما یارب و ستان تمکار و منما یارب و ستان تمکار
آمد که و کار حق علینا نظر مین عقد و حتی بیتیم جسدنا ایسان کفیم و عیب
ایسان نبویدیم جسدنا آمدیدیم که در دست مرد و دست را برده اند و از بهر رفت
و اعف عنا اگر چه و کینه داشت و عفو خواستن خود را با امت ما را با نفاضیت است
نیاست ای محمد صحت است میگوی گفت اله ان اتیتم فی حجة کس علیها فی الآخرة
عذاب الا انزل و الفتن و القتل فیهان آمد که یا محمد اگر آیت قرآن بد کاز منانند
شفقت تو از رحمت من زیادت نیست که غیب شفقت تو و رحمت من از رحمت
اگر شفقت و حق قرآن تقاضا میکند ایسان را یا مرزم رحمت من از تقاضا کند که هر یک
و اگر ما را خواستی آمرزیدن آیت امن الرسول تا را ندادی و اما قال النبی صلی الله
علیه و سلم من قرأ أربع آیات من أول سورة البقرة و آية الكرسي و آيتين بعدهما و آیت
آیات من آخر سورة البقرة لم یقرنه ولا أهله یومئذ شیطان ولا یكوه ولا یقرأ علی
مجنون الا افان **و فی حشر** قال النبی صلی الله علیه و سلم اوتیتم خواتم سورة البقرة
من کثرت تحت العرش و لم یبق من نبي قبلي جوف رسول صلی الله علیه و سلم بازگشت جبریل
بر آنها بیاورد و بر رسول صلی الله علیه و سلم خواند و روى في الجحيم لما نزلت هذه
الآية فتلاها رسول الله صلی الله علیه و سلم و دعا الله تعالى بما فيها من الدعوات و الجاهل
فاستجاب الله عز وجل له ذلك و قال اعطيتك ذلك كله و الله الموفق للعین حسن الله و نعم الله
شوق الدعاء **و فی حشر** **كلها مدنية و هي من سبع و اربعون**
در شوق آله و بیایه و احکام و غیره و حشر و حشر و حشر و حشر و حشر و حشر و حشر و حشر
من قرأ سورة العنقرین اعطی کل آية منها اما علی حشرهم العنقرین و حشرهم العنقرین
فاغفرنا و قال اول التور انما صخر یفری هذه الصفات الازلیة

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله **الرحمن الرحيم** لا اله الا هو الحي القيوم قد بينا الاختلاف في حروف التهجى
في اول سورة البقرة و قد ذكرنا تفسيره في آية الكرسي قوله الله رفع اي هو الله و
وقوله الحي القيوم من اسماء الله الاعظم و جون عسى عليه السلام مرد و زن که
دی گفت یا حی یا قیوم و جون اصف خواست که تخت بلقیس را بیاورد این نام را
بگفت و جون بنی اسرائیل از موسی علیه السلام سوال کردند از نام بزرگ
خداى تعالى موسی گفت بگویند اها شرا اها بعد یا حی یا قیوم و اجمع القراء
على فتحه الیم من قوله اله الله لا لتقاء الساکنین و قرى بحرم الیم و قطع
الالف من الله بعد ما **قوله** **عز وجل** نزل علیه الكتاب بالحق صدقا
ما بین یدیه و انزل التوریه و الانجیل من قبل هدی للناس و انزل الفرقان فرساده
خداى عز وجل بر تو با محمد این کتاب را یعنی قرآن را بحق بعضی از بهر اقامت حق را
بقول دیگر صدق و عدل را بر کوی دارند است قرآن یعنی مواقات قرآن
اصل تو جید مران کتابها می که پیش از وی بوده است و فرستاد نوریت را موسی
و انجیل را بعضی بشر از فرستادن قرآن و راه نمایند بر داند آن کتابها مرد و سارا بحق
یعنی توحید و عبادت خداى تعالى و فرستاد بنو قرآن را یعنی قرآن را قول
دیگر جدا کنند میان حق و باطل و جلال و جبرام یعنی صفت همه کاهها و او این بوده
که بیان کنند جلال و جبرام بر داند **قوله** **عز وجل** ان الذین کفروا بایات الله
له عذاب شدید و الله عزیز ذو انتقام هر یک از کافران که کافر شدند باینها
خداى تعالى مرا ایشانراست عذاب سخت و در قیامت و حلالی عز وجل تحت عقوبت
کنند است و سخت گیرند و انتقام خواهند است از کسانی که آیات و کلامش را بشنوند
و بکنایهها و رسولان و می نگویند و انتقام در لبت کینه کشیدن باشند بقول
و یفرخداى عز وجل فادرات بر تعذیب دشمنان و بی نیاز است از عبادت
خلفان از اول این سورة تا هشتاد و داند آیت در شان ترسیان بنی فجران
آمد که بزرگ رسول علیه السلام آمدند و باطل حجت می گفتند که عسی
خداى است خداى تعالى این آیتها فرستاد و گفتار ایشانرا و اثبات

می گفتند

بنده کی عیسی را علیه السلام قتل و حنجره و الکسائی و ابن عامر و نافع و حنجره
 بین اللطین و الباقرین بالغنجه و قتل قانون من طریق الجلال فی کذا لک التوریه بالمالیه
 فی جمیع القرآن نصب مصداقا علی الجلال لغتها و التوریه سر قولهم وری التوریه
 ای الظاهر ان ازلان فیه نور للناس و بیاننا الحق قال الکوفون اصله تودیة علی
 ورنه نفعه فقلت الیاء الفاء للتخفیف و قال البصرون اصله ووریة فقلت الجواد
 الاولی تاء کما قالوا تراث اصله وراث و لا یجیل من الخلل و هو الاصل لانه اصل
 لهم فی دینهم و القرآن اشتق من التور و هو الجمع لاجتماع الحروف و الفرقان من فرق
 لانه یفرق بین الحق و الباطل و یقل لانه ینخرج من الشبهات و یقل الفرقان هو الفرة
 لانبیائه و اولیائه علی علیه السلام **عز وجل ان الله لا یخفی علیه شی**
فی الارض و لا فی السماء هر اینه خدای عز وجل عالم است هر شیء
 نشود بروی چیزی نه در زمین و نه در آسمان از آن فرشی عیسی و غیران و معدداند
قل من جمل هو الذی یصور حکم الارحام کیف یشاء
 لاله الا هو العزیز الحکیم اوست ان خدای که صورت کند شمارا در رحمتها و مادران
 شما جانک خواهد دتر از یا کوتاه نریا ماده خوب یارشت ناقص یا ما کامل عاقل یا
 جا من نیست خدای دیگر مکر و قادر است در سلطانت خود حکیم است در قضا و برهان
 خود با فریض عیسی فی بدر و یقل کیف یشاء یعنی الشقاوة و السعادة لماروی
 عن ابن مسعود رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال الشقی من شقی فی بطن امه
 و السعید من سعید فی بطن امه ثم قال سمعت رسول الله صلی الله وسلم یقول الولد
 فی بطن الام یكون طط نطفه اربعین یوما ثم یتصیر علقه اربعین یوما ثم یتصیر مضغه اربعین
 یوما ثم یبع فی الروح ثم یتکلم شقی او سعید قوله عز وجل **قل من جمل**
هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن امر
 الکتاب و اخر متشابهات اوست ان خدای است که فرستاد بر تو
 کتاب را یعنی قرآن را از وی اینها فی است محکم یعنی بدید کرده و مبین کرده شده
 معانی ان و نسخ کنند و نسخ نامد برند بعضی آیات آنها و
 محکم اصل کتاب است یعنی امام است در هر کتابی که بر وی اقتدا کنند و هر که

منسوخ نمرد و کذا فی چیزی اصل آن جایز باشد چنانکه بیان کرده ایم و هر معانی
 سور و فاتحه و آخر متشابهات و آیات و دیگر متشابهات است یعنی مانند یکدیگر
 و این متشابهات قوی بود که مشتبه بود بر جهودان چون الم و الر و المص و غیران چنانکه
 در اقول سور و بقره یاد کرده ایم شاه مفسران عبدالله عباس و ضحاک و غیره گفت
 آیات محکمات در آخر سور و الانعام است قل تعالوا اتل ما حرم علیکم
 الی آخر آیات الثلاثة و در سور سبجان مثل آن و آیات متشابهات چون
 الم و الم و غیران لغتها المحکمات هو اناسخات المعولات و المتشابهات
 هن للنسوخات غیر معمولی هن و یقل المحکم مالا یجمل الا وجهها واحد
 و المتشابه مالا یجمل فوجهها و یقل المحکم ما یدکر بالعقل و المتشابه مالا یدکر
 الا بالسمع و یقل المحکم ما ظهر لکل مسلم حتی لم یختلفوا فیها و المتشابه ما بین
 ظاهره غیر ما بینی باطنه حتی تعلقت الجهلة بظاهره و وصفوا الله تعالی بما لا
 یصور بصفاته کقوله تعالی بکریمه مبطو طنان و کقوله الرحمن علی العرش استوی
 و کقوله و هو القاهر فوق عباده و امثال ذلک **قل من جمل فاما الذین فی قلوبهم**
زغ فیتبعون ما تشاء منه ابتغا الفتنة و ابتغا تاویل و ما
یعلم تاویل الا الله و اما از کسی که در ره اید ایشان میل است از حق
 که از راهات گشته اند و همان جهودان بودند و مبتدعان پس روی می کنند
 بر آن که متشابه است از قرآن یعنی مشتبه است بر ایشان از قرآن طلب کردند
 فتنة را و طلب کردن بازگشتن و را یعنی عاقبت و نهایت ملک این امت را که تاویل یاد
 کنند و مراد از وی عاقبت خواهند و نداند کسی نهایت و عاقبت ملک این امت را
 مگر خدای عز وجل بقول دیگر نداند معنی این آیت متشابه و تاویل و بر آنکه
 خدای عز وجل پس ابتدا کرد و گفت **قل من جمل و البرا سخن فی العلم**
یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الا اولی
الالباب و استواران در علم می گویند که ایمان آوردیم بر وی یعنی بحکم و
 بحثش امدا و تا سخن و منسوخ او می گویند همه از نزد خدای است و بنده را
 نیدرند مگر خرد مندان پس برین قول متشابهات را کس نداند مگر خدای تعالی

و لا بعد ان يكون بعض القرآن تأويلاً استأثر الله تعالى بعلمه دون خلقه كما قال ابن
 جريج رحمه الله المتشابهات ما لا تعلمها الا الله تعالى كقول عيسى وقيام الساعة
 و علم ما في الارحام و نزول الغيث و غير ذلك بقول بكر والراسخون را عطف کنند
 بر ما قبل او و از يقولون استأثر الله معنی آن باشد که نه تأویل آن متشابه را بگو
 خدای تعالی و کسانی که واسطه باشند در علم یعنی عالمان بجهتند که در علم خود ثابت
 و واسطه باشند بدانند که چنانکه شاه مفسران عبدالله عباس گفت رضى الله عنه ما من
 جملة و اسماخام در علم که تاویل متشابهات را میدانم فان قيل ما الحكمة في انزال المتشابه
 قلنا ليعلم فضل العالم على الجاهل و ينقاد المعلم للعالم و الثاني ليجوب عليهم طلب
 مراد الله تعالى بالتحصيل عما الورع فيها ليس الا ثواب طلب العلم والاجتهاد و على قول
 الذي لا يعلم تأويله الا الله انما انزلها ابتلاء لعباده لظهور التعبد و الانقياد كما اتلوا
 باشياء و الا سخون هم الشاكرون قولا و عملاً لما روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 انه سئل عن الراسخ فقال من صدق جديته و برئته و يحفظ فرجه و استقام قلبه
 و صلح عمله لغتسار و الرسخون الثبوت و التأويل المجمع و الفتنة الشرك و قيل الضلالة
 و اصلها الابتلاء قوله من ام الكتاب و لم اتهمات الكتاب لانها مجموعها اصل
 الكتاب و آخر لم يتون لانه لا ينصرف لكونه معد و لا عن آخرها في عام و غيره و زافر
 و زفر **ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك**
رحمة انك انت الوهاب پس بدکارا تعلیم داد بدعا گفتن بقول دیگر
 این آیت عطف است برین کلمه که کل من عند ربنا انگاه گفتند که ربنا لا ترغ قلوبنا
 و معنی وی یعنی آفرید کار ما مسکودان و هباء ما را از حق از پس آنکه راه راست
 نمودی ما را و بخش ما را از نزد خود رحمتی یعنی نعمتی قول دیگر لطیف که استوار
 دارد و هباء ما را بر راه راست که تو خداوندی و بخشاینده و عطا دهنده مریزده کار
 خواسته امام ابو منصور ما تریدی رحمه الله گفت رحمت صفت خدای است بحقیقت
 بخشیدن آن صورت نبندد از بهر آنکه صفت از موصوف جدا نکرد و یعنی معنی
 از بخشیدن آثار رحمت باشد یعنی بخش ما را توفیق عملی که بآن مستحق رحمت
 توشیم و اطلاق اسم و هباء دلیل است که انفع دهد فضل است که و هباء نام کسی
 باشد

باشد که بطریق فضل بدل کند و آن بروی واجب باشد و این حجت است بر معتزله
 که میگویند که برخدای واجب است که خلق را آن دهد که اصل ایشان باشد
 پس اگر بروی واجب باشد و هباء نباشد که هر که فاعلی را باز دهد یا حق واجب
 بگذارد آنرا هبیه نگویند بلکه قضاء واجب گویند باین دلیل ثابت شد که چیزی بر
 خدای تعالی واجب نباشد **ربنا انك جامع الناس**
ليوم لا ريب فيه از الله لا يخلف الميعاد ای آفرید کار ما توفی جمع
 کنند و ندانند که مردم مان از بهر جزاء روزی که نیت شک در آمدن و بودند او
 که هرینه خدای قطعی و عده خود را خلاف نکند روا باشد که این اخبار است از حق
 تعالی و روا باشد که این تعلیم است مومنان را فان قيل لم قال لا ريب فيه و قد اتوا
 فيه قلنا يعني عند المتكلم و القابل و هو الله لا ريب فيه و الثاني لا ريب فيه عند
 المؤمنين و الميعاد ما وعد الله تعالى من امور القیامة فانها سيكون **قل**
ان الذين كفروا ليرغبنهم اموالهم و اولادهم من الله
شيئا و اولادهم و قومهم و انهم انكسار که کافر شدند باز ندارد
 از ایشان مالها و ایشان و دفع نکند فرزندان ایشان از عذاب خدای تعالی
 چیزی را و ایشانند که ایشان هیزم آتش دوزخ باشند این آیت در شان ترسان
 بنی نجران آمد بقول دیگر کافران در دنیا مال و فرزندان حیرت و نصرت میجستند
 بکمان بودند که در عقبی جان باشد چو تعالی زد کرد آن کمان ایشانرا خیر داد که
 در قیامت هیچ سود ندارد **كتاب ال فرعون و الذين**
من قبلهم كذبوا باياتنا فاخذهم الله بذنوبهم و الله شديد
العقاب عادت این کافران و جهودان چون عادت ال فرعون است و عادت
 آنکسانی بر پیش از ایشان بودند از قوم فرج و عاد و ثمود و قوم لوط که تکذیب کردند
 آیتها ما را یعنی چنها ما را بقول دیگر رسولان ما را تکذیب کردند پس بگرفت ایشانرا
 خدای تعالی بکناهان ایشان و خدای تعالی سخت عقوبت است مریزده کار و انزال الداب
 العادة و قبل صنایعهم کناهی ال فرعون و قبل اهلاک الله تعالی ایتاهم بالقتل
 کاهلاک ال فرعون الذين من قبلهم بالقذف و المسخ و الحسف و الحرق و غیره و لای
 الفرق و اهلک

قل للذين كفروا ستغلبون وتحشرون الى جهنم وبئس المهاد

وتمسكوا بالهاوي يا محمد موافق کسانی را که کافر شدند اینچنین بود
فرمایان هر آنکه زود باشد که غلبه کرده شوید و جمع کرده و در دوزخ و بهشت باز
جایی که دوزخ است مرکب از آنرا سبب نزول این آیت بقول بعضی آن بود که
چون قریش را در روز حربه بتر آن شکست یافت و جمله ضایع و قریش کشته شدند
و بعضی خسته گشتند معتبر عالم مرجع جهودان را فرمود که بسوق قنقاع جمع شوید
بس رسول علیه السلام بیرون آمد با کبار صحابه و مرایشان را با سلام خواند و بترسانیدشان
بنمایان رسید که قریش رسید آن عالمان جهودان و بزرگتران ایشان جواب دادند
لنقاتلنکم لا نعترف بالقریش القتال فان جار ثقیلین الرجال فزت هذه الایة
والخبر انهم سیغلبون بقول انما کلنی رحمہ الله چون واقعه حربه بدید شد مشرکان
مقبور شدند جهودان گفتند اینست این بیغایه ای که خدای تعالی صفت او در توحید
یا کرده است او منصور باشد و ملوکا متابعت کنیم بعضی از ایشان گفتند که شتاب نکنید
تاوقعه دیگر بیند بگریم که خیال ایشان چگونه می شود اگر منصور آیند آنکه گروهی چون
سال دیگر وقعت آیند و شکستن صحابه رسول خدا را گفتند و الله که این آن بیغایه
نیست و عهدی که کرده بودند یا رسول علیه السلام نقض کردند و کعب اشرف لعنه الله عالم
جہودان بود یعنی سرایشان بود باشت سوار دیگر بکشد رفتند و با کافران مکه عهد و
کردند و عهدی که با مصطفی علیه السلام کرده بودند شکستند و چون از مکه باز آمدند
بشارت دادند من جہودانرا بمظاہرت قریش و معاوت اهل مکه مرایشانرا این آیت
بیامد و خبر داد که همه را قهر و غلبه کنیم و در دوزخ جمع کنیم قوا جمعوا و الکسانی یغلبون
و یحشرون بالبلاء فیہما و الباقون بالشاء پس الزام حجت ایشانرا این آیت دیگر فرستاد و

قد کان لکم اية فی فتین التتافئة تقاتل فی سبیل الله و احری کافرا

قل للذين كفروا ستغلبون وتحشرون الى جهنم وبئس المهاد
قلب دیگر ای کافران شانی برجئیت رسالت و دین محمد علیه السلام و یاران او وضو
الله علیهم اجمعین در دوزخ و کوه که بیکدیگر رسیدند در روز حربه بدید که کارزار می
در طاعت خدای عزوجل و ان رسول خدای بود و یاران او و آن گروه دیگر کافران بودند

و سکران من وجدانیت خدای تعالی را

و سکران من وجدانیت خدای تعالی را
العین می دیدند کافران من ایشانرا دوجندان که مؤمنان بودند بدیدند خشم
خود و بقره و دیگر بنمایانند یعنی ببینید ای گروه مؤمنان مرکب از آنرا دوجندان
بودند و الله یؤید بنصر من یشاء ان فی ذلك لعبرة
لا ولی الا بصار و خدای تعالی قوی گرداند بسیاری دادن خود آنرا که خواهد
هر آنکه در آن عبرتی بود مر خداوندان بینایی را و این قصه چنان بود که رسول علیه السلام
در روز حربه بدر با سیصد سینه کس از مدینه بیرون آمد بر قصد گرفتن کافران
قریش و با ایشان سلاح نبود مگر یکی تیغ و اسب و مقداد اسود را و زره و خفشان نداشتند
و جماعتی مشرکان نه صد و پنجاه کس بودند چون هر دو صف مقابل شدند موی
خدای مؤمنانرا در چشم کافران بسیار نمایانید نا ضعیف دل شدند و هر یک دیگر
کافرانرا در چشم مؤمنان دوجندان ایشان نمود ما قوی دل شدند که در شریعت آنست که
یکی مؤمن را از دو کافر نشاید که بخت چون مؤمنان قوی دل شدند و بر حربه غزم کردند
خدای تعالی فرشتگانرا فرستاد از بهر نصرت ایشان پس رسول علیه السلام مشتی
خاله برگرفت و در روی کافران انداخت و گفت شاهد الوجوه موی تعالی آن ذرّه ها
خاک را که از دست پاک او جدا شد در پدها کافران رسانید چنانکه هیچ چشم نبود که
ذره از آن بوی نرسیدی تا همه مشغول شدند بچشم خود و فرشتگان در رسیدند و
ضررها و چیزها را در گرفتند بعضی از ایشان کشته شدند و بعضی اسیر گشتند و خدای
تعالی بیان کرد که در غلبه کردن مؤمنان مرکب از آنرا با ایمان و صلاح ایشان بی غفرت و صلاح
ایشان دلیل است برجئیت دین ایشان و سنده کز هذه القصة فی موضعها فی سورة الانفال
ان شاء الله تعالی یعنی از بعد این قصه را بیان کنیم در هر جزء انفال ان شاء الله تعالی
و نافع و آیه ان عن عامر بن لوهم بالشاء و الباقون بالبلاء علی المغایبة

**و من للناس حجب الشهوات من النساء والبنین والقنطیر
المقنطر من الذهب والفضة والحیل المسومة والانعام
والحرث** آراسته گردانند مؤمنانرا دوستی آنرها و مشتهات طبع از زنان
و بستران و مالها بر یکدیگر نهاده و جمع کرده اند و سیم و آسان بجا آداشته بقول دیگر

آدمیانرا

داع کرده و چهار بایان و کشت زارها التزین من الله تعالى الخلق المثل والشهرة
 والزينة في القلب للابتلاء وقيل التزین من الشیطان اغواء واضلا وعن الحسن
 البصري رحمه الله قال والله ما زینتها الا الشیطان اذ لا اجد آدم لها ولا لها من الله
 تعالى گفت خدای تعالی بنکوهید مردنیارا و اهل ودا در قرآن جکره راست آید اصناف
 تزین با فرید کار جل و علا بانکوهید او خواجه امام ابو منصور مایریدی رحمه الله گفت
 که معتزلیان باین قول گرفته اند و اهل مذهب سنت و جماعت دین آیت و امثال وی
 آنست که موی تعالی بیارید در دهها و دوست گرداند مشهورها و تزین از خداوند تعالی
 آفریدن سبیل و شهور است در دهها بس و بسوسه کند و میخواند بقضای شهور
 و طبع نیز میل می کند و اگر چه در آن مقررت ایشان باشد کما قال علیه السلام حق
الجنة بالمکاره و حق النار بالشهوات و اراة بالشهوات المشتهيات مراد مبارز با تراب
 فتنه زنانه نیست که رسول علیه السلام گفت که زن با جمال و خوب شهری است از تیرهای
 ابلیس زهرالوده بر هر که افتد آن کس هلاک گردد اختلاف کرده اند در معنای قناطر
 مقطره بقول بعضی قنطار یک پوست کا و بر زرد باشد یا سیم قول دیگر هشت هزار
 مثقال ذراست یا سیم قول دیگر هزار و دویست مثقال از زرد یا سیم قول
 شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما مقدار دیت مرد است هزار
 دینار و این عبارت است از مال بسیار و قیل القناطر بالایة و المقطره
 المضعة فیکون تسعة و قیل المضطره المكحلة و قیل المنضدة سعید جبر
 گفت قنطاری صد هزار دینار باشد و هزار و صد من و صد رطل باشد و صد
 مثقال و صد درم سنگ باشد قناده گفت هشتاد هزار دینار باشد قول
 دیگر این نام کنج نهاده است التسوم الرعی و الکی و قیل اظهار العلامة لهوله تعالی
 من الملائكة مسومین مرویت که امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفت که من از
 رسول علیه السلام شنودم که گفت چون موی تعالی اسب را بیا فرید با رجوب را
 فرمود که من از تو جانوری می آفریم که آنرا عز اولیا و خود گردانم و ذل اعلا می
 خود کم باد گفت فرمان بردارم پس فرمود تا یک قبضه از با رجوب بگرفتند و از
 وی اسب را بیا فرید و گفت ترا آفریم و بنکوبی در پیشانی تو نهادم و هیچ چیز

بسیار از زرد یا مکره که
 فتنه اصل دنیا بستران
 فتنه زنانه است اجماع

بقول دیگر هزار مثقال
 بر وایت اسب من مالک
 بجای الله در هزار دینار

بر رسول علیه السلام دوست تر از زنان و اسب نبود از دنیا و از رنگها و اسبان
 کمیت چهار دست و پای سپید با چهار دست و پای و روی سپید المقطره تحت
 الشیء و لیکنه و قنطره النهر من ذلك لانها خشبات مجموعہ بحکمة ترکیب بعضها
 فی بعض **قوله عز وجل** ذلك متاع الحیوة الدنیا والله عند حسن
المآب آن همه منفعت زندگانی دنیا است که با پای داریست دل در آن بندید که
 خدای است که بنزد خدای است بازگشت جای بنکوب و لغت باقی و همان بهشت
 دل در آن بندید و آخر اطلب کنید بطاعت و عبادت جنانکه گفت **قوله عز وجل**
قل انبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم
جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها و ازواج مطهرات
و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد بنکوبی یا محمد او خبردم
 شما را به بهتر ازین نعمتهای دنیا مر آن کسانی راست که بر همین کاری کنند از کفر
 و شرک بفرود آفرید کار ایشان بهشتهایی که می رود از زیر درختان آن جوهرها
 از آب و شیر و انگبین و گاو دانه باشند در اینجا و ملیشان راست زنان و جنتان با کین
 از همه عیبها و نجاستها و خشنود می از خدای ایشان را و خدای تعالی بنیات
 با احوال بندگان ابو سعید خدری رضی الله عنه از رسول علیه السلام روایت کرد که
 گفت موی تعالی بر اهل بهشت را نذ کند لبتیک و سعد یک و الخبر فی یک یک گوید این
 من خشنود هستید گویند جل نباشیم و ما را آن داده که هیچ کس را از خلق خود نداده
 گوید ای بندگان من عطای منی درم شما را بهتر ازین همه نعمتهای خشنود شد من از
 شما که هرگز ننگی بر شما جنانکه گفت و رضوان من الله الذی قرأ ابو بکر عن عاصم و قوله
 بضم الراء حیث وقع ما خلا الجوف الثاني من المائدة و قوله تعالی من انعم ربنا
 علیکم و السلام و انما قرین بکسر الراء **قوله عز وجل** الذین یقولون ربنا انما
فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار آن کسانی که می گویند
 ای آفرید کار ما هر بنده ایمان آوردیم بنور رسول تو یا مرز ما را و گناهان ما را و
 نگاه دار ما را از عذاب آتش و دوزخ و موضع الذین خفض است بر آن که عطف است بر
 بر ما قبل او یعنی للذین اتقوا و الذین یقولون ربنا بس حقی تعالی صفات ایشان را بگوید

خشم

قول عرجل الصابرين والصادقين والقانتين والمتقين
والمستغفرين بالاسمحاء اول كفت صبر کنندگان باشند در بلا و طاعت
و از معصیت و راست گوینان باشند مرا افعال و فرمان بردارند کائنات باشند
و ایستند کائنات در عبادت و لفقه کنندگان باشند سالها را در راه رضای خدای
تعالی و آمرزش خواهند کائنات باشند گناه خود را در سجده یعنی همه شب نماز کنند
و در سجده دعا و زاری کنند و آمرزش خواهند قبل المستغفرون هم المصلون حسن
بهری رحمه الله گفت که همه شب نماز کنند و چون سجده شود استغفار کنند و نافع روایت
کرد از عبدالله عمر رضی الله عنهما که همه شب نماز کردی چون وقت سحر شدی کفایتی یا نافع
وقت سحر شد اگر کفایتی بی نیاز مشغول شدی و اگر کفایتی سحر شد بنشستی و استغفار کفایتی
تا وقت صبح داود علیه السلام از جبریل سوال کرد که از شب کدام وقت فاضل تر است جبریل
گفت نمی دانم ولیکن عرش عظیم را می بینم که در وقت سحر گاه بر خود می لرزد و لغزان حکیم
هر بسرا گفت که بنگر که خردس از تو زیر که تر باشد که او در سجده گاه بی جرم و بی گناه خدای
تعالی را یاد می کند و تو در سحر غفلت خوش خفته خض الصابرين و ما بعنهما
عطفًا لكونهما صفة للذين اتقوا و نعتًا للعباد و قيل نصبت على المديح **قول عرجل**
شهد الله انه لا اله الا هو والحمد لله والحمد لله والحمد لله قايما بالقسط
لا اله الا هو العزيز الحكيم سب نزل این آیت آن بود که دو چیز از اخبار
جود آن شام بعد بنده آمدند اکنون شهر مدینه را از دور دیدند گفتند نیک بمانند این
شهر به شهری بغا میسر آخر الزمان چون پیش مصطفی صلی الله علیه و سلم درآمدند و وارد شدند
بشناختند بر صفاتی که در تورات دیدند بودند گفتند تو محمدی گفت بل گفتند تو احمدی
گفت بلی من محمد و احمد گفتند ترا از چیزهای سوال کنیم اگر جواب صواب دهی مایه ایمان
آوریم رسول علیه السلام گفت برسید گفتند مرا خبر ده از عظیم ترین گواهی که در کتاب خدای است
عرجل این آیت بیامد که شهد الله انه لا اله الا هو چون بشنودند همه و بگویند اما
فضیلت این آیت است که انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد از رسول علیه السلام گفت هر که شهد الله را
برخواند بوقت خفتن خدای تعالی هفتاد هزار خلق از نفس خزانند او بیایند تا او را
آمرزش خواهند تا روز قیامت سعید مستقب رحمة الله و روایت کرد که در کرد خانه کعبه

سجد و شست و بشوید بود نهاده چون این آیت بیامد همه زبان بر روی در افتادند و سجده
کردند هر خدای تعالی را از این مسعود می آورند که بغا میسر علیه السلام گفت هر که شهد الله را بخواند
تا آنجا که العزیز الحکیم و آنکه گوید که انا شهدنا بما شهد الله به و استودع الله تعالی هذه
الشهادة و هو الله و دبعة انکه بگوید که ان الذين عند الله الاسلام روز قیامت خدای
تعالی این بند را گوید که این آن بند است که او را ببرد من امانتی است و من این ترم
بعهد و فاکردن بند را بهشت بریت اما معنای آیت آنست که گواهی را خدای عزوجل
بخود می خورد و بخود را که نیست خدای مکی و فرشتگان و خداوندان علم از انست احدی که
دادند هم برین شاه مقشّران عبدالله عباس گفت رضی الله عنهما که هر که گواهی دهد برتر جید
خدای تعالی وی را از اولو العلم باشد و اختلاف کرده اند در معنای این آیت بعضی گفته اند
که این گواهی بکلام از لی بود و قول ابدی بی کیفیت و مابست کلام قدیم که خاطر مران را
مدرک تواند بود و عقل سلیم حقیقت آن را از کار نتواند کرد و ادهام و افهام آن را
احیاط نکند که کلام با کار اوصفت قدیم اوست نه اوست و نه غیر او از صفات محدثات
متقالی است که کلام محدث محدث باشد که با صوت و حروف و تعداد و انقطاع بود و کلام
اوصوت و حروف و از تعداد و انقطاع و تناقض منز است و متعالی و صفت قدیم اوست
بی انقطاع و حروف و تعداد و انقطاع و تناقض را بکلام او راه فی و برین صفة و صفت
امر بگویند از آفرید کار در مخلوقات را در هست کردن و ارادت از لی را ایجاد مکنونات
ظاهر کردن هم بکلام قدیم اوست که افهام خلق آن را در نیاید که این صفت ربوبیت
و منن است از صفات محدثات و همچنین می گوید مر هر صفات و را از علم و قدرت
و سمع و بصر و عظمت و غیر آن قول دیگر این گواهی نه بقول بود و نه بکلام بل باظهار
دلایل و عجایب آنرا قدرت است که چون هر فرع را از اجزای مخلوقات بزبان چال خطبه
و چنانیت او میخوانند و دلالات هستی و ربوبیت و را بخلق می رسا شد بوجود این دلایل
شهادتی است بر آنکه او خدا نیست بی شریک و قادر و حکیم و نیست خدای مکرر و احتمال
آن دارد که ذات او گواه است بر صفات او و بر آنکه او خدای است که جز وی خدای نیست
که چون ذات او موصوف است بصفات کمال متزه از سمات نقصان و نفوت عیان آن
دلیل ضروری باشد بر آنکه او خدای است بی مثل و بی همتا چنانکه صفات چنانچه دلیل

بر حدیث نفس و قیل شهدا لله ای قضایه علی الخلائق کلهم بانه لا اله الا هو و امرهم
بذلك و قیل شهدا لله علم الله و قیل شهدا لله ای بین الله و اخبر ان لا اله الا هو قوله
قائما بالقسط ای شهدا لله القایم بالقسط یعنی کواهی دار بوجدانیت خود آن خلوندی که
پایند است بدار کردن و نبیت خدای بی جزوی یعنی عزیزات و بی همتا و حکیم و صواب
کارت شاه مفسران عبدالله عباس گفت که هر که کواهی دهد بر توحید او را اولو العلم
باشد قوله العزیز قال الکلی الشقیع و قال الکسانی هو الغالب کما یقال من عزیز ای
من غلب سلب شاه مفسران عبدالله عباس گفت که عزیز بی ماستد باشد و دشواریا
که هر چه ماستد بود و بیافتن آسان بود عزیز نبود کلمی گفت عزیز کینه کرار باشد کسان
گفت عزیز غلبه کننده باشد کما یقال فی المثل من عزیز ای من غلب سلب قول دیگر
عزیز آن باشد که کس را و را قهر نتواند کرد و هر چه خواهد که باشد بختان شود که او
خواهد قول دیگر عزیز بمعنای مغزوات یعنی عزیز کننده و دوستان است بقول دیگر
عزیز قوی باشد چنانکه گفت فعزیزنا بئالای قوینا و اصل عزیز در لغت شدت باشد
اسا حکیم را دو معنی است یکی معنای المیکم للفعل یعنی استوار کار دوم بمعنای عالم باشد
یعنی دانای بحقایق اشیا کواهی از حق تعالی اخبار و اعلام است و از فرشتگان و علمایان
اقرار است بیکانگی او و نام شهادت بر اقرار افتد چنانکه میفرماید قالوا شهدنا علی انفسنا
ای اقرارنا اعرابی را بر سیدند که چه دلیل است بر هستی خدای تعالی و بر آنکه این عالم را
صانع است جواب داد که آن بسک افتاد دلیل است بر هستی کوسقند و اشتر و غیر آن
و نکی بر زمین نهاده این دلیل است بر هستی روند و هستی آسمان و هیکل علوی
باین لطیفی و مرکز سفلی باین کشفی چرا دلیل نکند بر هستی صانع قدیم قد بر قول دیگر
اولو العلم بیضا مبران اند علیهم السلام قول دیگر مهاجر و انصار اند قول دیگر
مؤمنان اهل کتاب اند قول دیگر مراد از این همه عالمان مؤمنان اند و عالمان را
مخصوص کرده که ایشان حجت خدای اند در زمین و اعلام اسلام اند چار انصاری
رضی الله عنه روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت عالمی که یک ساعت بر بسیر فکر کنم
نکند و در علم تفکر کند فاضل تر باشد از عبادت هفتاد سال که عابدی علم آرد و
قیل فی الایة تقدیم و تأخیر شهدا لله قایما بالقسط ان لا اله الا هو و در اصل القایم

لما یقال من عزیز ای من غلب سلب قول دیگر

بود و است چون الف و لام را قطع کردند نصب کردند این را نصب علی القطع
باید گفتن که هر که این را نصب علی الجبال گوید تغییر گفته باشد در صفات خدای
تعالی و این روا نباشد **قول دیگر** **ان الذین عند الله الاسلام**
هر این دین بسندید بنزد خدای تعالی مسلمانان است قضا الکسانی آن الذین بفتح
الالف و الباقین بکسر الالف فی الایة دلیل علی ان الایمان و الاسلام واحد لان
الاسلام جعل لکلیه الاشیاء لله تعالی سالت لا شریک له فی ایجادها و خلقها و الایمان
هو الاقرار و التصدیق بالله بالتربوئیه و الما لکلیه علی کل الاشیاء و معاهما فی
الحقیقه واحد لان الاسلام هو الخضوع فی اللغة و الاخلاص و هما يرجعان الی معناه
واحد **قول دیگر** **وما اختلف الذین او قال کتاب**
الامن بعد ما جاهد العلم بغیا بینهم و من یکفر بایات
الله فان الله سریع الحساب و خلاف نگردد آن کسان که کتاب
داد و شد است ایشان را مکرر بعد از آنکه بایشان آمد علم یعنی علم بیان صفت محمد علیه
و حقیقت رسالت او و قیل العلم هو المعلوم یعنی جاهم محمد علیه السلام بالرسالة اختلاف
کردند جهودان و ترسایان علمهم اللغة از جسدی که در میان ایشان بود و هر که کافر
شود بایتهای خدای تعالی یعنی نگوید و بر کفر اصرار کند هر سینه خدای عزوجل زود شمر
یعنی بانه پیشه دل و گرفتار عقد انگشتان و لغزشن بر جریده او را حاجت نباشد
این آیت در شان ترسایان بنی نجران آمد که بعضی گفتند که عیسی پسر خدای است
و بعضی گفتند خدای است و اختلاف کردند ایشان پس از آن بود که انجیل آمده بود
و ایشانرا معلوم شده بود که عیسی بنده خدای است و آن اختلاف از جسد و از به طلب
کردن ریاست را بود قول دیگر چون موسی کلم علیه السلام از دنیا فرات که بهر روز
رود هفتاد تن را از ایجاد بنی اسرائیل بخواند و تودیت بایشان بشود و یوشع بن نون
خلیفه کرد چون سه قرن بگذشت خلاف در میان ایشان بدید آمد و او را الکلی
فرز ندان این هفتاد تن بودند که یقین داشتند بودند که محمد علیه السلام بیضا مبرکین
لیکن از بهر ریاست را جسد کردند و بوی نکر دیدند این آیت در مملکت ایشان
بیامد قول کلینی این آیت در شان جهودان و ترسایان آمد که نام مسلمانان را

ایشان را چه از جهودان و ترسایان چه

مسلمانی را بکفر دانیدند مجبوری و ترسایان گفتند ما بر دین چقیم و دین اسلام است
که ما برویم حق تعالی این آیت را فرستاد چنانکه گفتیم **قوله عجل** **فان جاجرب**
فقال اسلمت لله وجهی لله ومن اتبعن و اگر خصوصت کنند و جدال
کنند با تو یا محمد اهل کتاب در دین بگوی که تسلیم کردم هستی خود را مرخداى را و طاعت
و را و آن کسانی که مرا متابعت کردند نیز هم تسلیم کردند بگوید دیگر خالص کردم دین
خود را مرخداى را **عجل** بگوید دیگر تسلیم کردم دل خود مرخداى تعالی را قال
الزجاج معناه قصدت بعبادتی للاله و اقرضت له غلبه و قيل خلعت علی
الله تعالی و من اتبعن اخلصوا خلاصی **قوله عجل** **قل للذين اوتوا الكتاب**
ولا یبین اسلمتم بکوی یا محمد مران کسانی را که ایشانرا داده اند کتاب
یعنی جو دان و ترسایان را و ایشانرا یعنی کفار عرب را که ایشان خوانند کتاب را
و ندانند علم شریعت را بگوی ای محمد این جماعت را او گزیدید و او کردند دادید فرمان
خداى را این استقامت است بمعنای امر یعنی اسلموا کما اسلمنا چنانکه جای دیگر
گفت فهل اتم مسلمون ای اسلموا **قوله عجل** **فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا**
فانما علیک البلاغ والله بصیر بالعباد پس بیان کرد اگر ایمان آرند و گردن
به هد راه راست یافتند و اگر روی بگردانند از قبول اسلام و نگروند بر سالت تو بر تو
رسایند بیغام است و خداى تعالی بینات باحوال بندگان جزای ایشان رساند
چون این آیت بیامد مصطفی صلی الله علیه و سلم برایشان خواند گفتند ما ایمان آورده ایم
بیش از تو رسول علیه السلام جو دان را گفت شما کواهی می دهید که عیسی رسول حق بود و بنده و کلام
خداى بود گفتند معاذ الله ما هرگز این نگوییم و ترسایانرا گفت شما کواهی می دهید که عیسی
بنده خداى بود گفتند معاذ الله ما این سخن نگوییم بل کوا و بر خداى بود تعالی الله عن
ذلك علوا کبیرا این آیت بیامد و وعید ایشان بیان کرد **قوله عجل** **از الذين یکفرون**
بایات الله و یقتلون النبین بغیر حق و یقتلون الذین یا مرون
بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم هر اینکه آن کسانی که کافر
شدند از جو دان و ترسایان بایتها و خداى تعالی یعنی بفرمان و کتابها و بیغامبران
و کشتند بیغامبران را بناحق که می فرمودند ایشانرا و کشتند آن کسانی را که می فرمودند

ایشانرا و کشتند آن کسانی را که می فرمودند ایشانرا بداد کردن و راستی کردن از مردم
خبر ده یا محمد ایشانرا بعذاب در دنگ و در صیفت استقبال اضافت فعل باین
قوم باشند از اهل کتاب که در بعد کار مصطفی صلی الله علیه و سلم بودند از چهار وجهی
یک اینکه ایشان را ضعیف بودند با حق کشتگان ایشان کردند دوم آنکه قصد کشتن رسول
کردند و **قوله عجل** بغیر حق لتاکید لان قتل الانبیاء لا یکون الا بغیر حق **قوله عجل**
جهنم و یقاتلون الذین بالی مع ضم الیاء و کسر التاء من القتال و الباقون بغیر
الف مع فتح الیاء و ضم التاء من القتل **قوله عجل** **اولیک الذین یحبط**
اعمالهم فی الدنیا و الاخری و مالهم من ناصرین ایشان اند آن
کسانی که باطل شد کارها و ایشان در دنیا و آخرت و نیست مر ایشانرا باری کشتند
از یاری کنندگان که عذاب خداى تعالی را از ایشان باز دارد **قوله عجل** **ججاج** گفت
رضی الله عنه که رسول را علیه السلام سوال کردم که بقیامت عذاب سخت تر باشد رسول علیه السلام گفت
عذاب آنکه بیغامبری را کشته باشند یا آن مردی که امر معروف کند و نهی منکر کند انگاه
این آیت برخوانند که ان الذین یکفرون بایات الله انگاه گفت یا اباعبیدة باول روز در
بنی اسرائیل در یک ساعت جهنم و سه بیغامبران کشتند و در آخر آن روز صد و دوازده تن
از عابدان بنی اسرائیل برخاستند و ایشانرا بیداد دادند ایشانرا نیز کشتند پس هم از جو دان
ترسایان خبر داد **قوله عجل** **الم تر الى الذین اوتوا نصیباً من الکتاب**
یدعون الى الکتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فزیق منهم و هم
معرضون از نمی بینی یا محمد آن کسانی را که داده شدند بهر از کتاب حق چون بخوانند
ایشانرا کتاب خداى تعالی تا حکم کند میان ایشان کتاب خداى تعالی و همان تورات است
قوله عجل دیگر قرآن است پس بر می گردند گروهی از ایشان از حق و از حکم کتاب خداى
تعالی ایشان روی گردانیدگان اند از قبول حق سبب تری این آیت ان چنان بود که
مردی و زنی از اشراف جو دان حقیق و زنا کردند و از مهتران بودند و در تندی یکدیگر
زناستکسار کردن بود و یکدیگر زنا خوش نمی آمدند ایشانرا استکسار کردن ایشان با هم تفراف
خود گفتند که بنزد محمد رویم تا بیند که در دین ایشان رجحانی باشد چون آمدند و سوال کردند
رسول علیه السلام حکم کرد بکسار کردن ایشان گفتند یا محمد ظلم کنی بر ایشان استکسار

تن دیگر از انصار بیان در جهل کز جای می کشیدیم در میان خندق سکی عظیم بزرگ
 و سخت بدید آمد که آلات آهنین ما شکست سلمان گفتیم که بنزد رسول علیه السلام
 برویم و رسول را از حال این سنگ خبر دهیم که ما از کار ما بین
 تا اگر دستور می دهد بر تر یا فرود برویم که بی دستوری او نخواهیم که کاری کنیم
 سلمان نزد رسول رفت و در تنویر از این حال خبر داد رسول علیه السلام بیامد و
 بخندق درآمد و دیگران را برب آن خندق بایستادند و مهند عالم می بین
 بدست گرفت و چند روز بود تا جیز نخورده بود کوشه دامن جست در نزد متین
 بقوت نبوت بر آن سنگ زد آن سنگ بار بشکست و شعله آتش از وی بجست
 چون برقی جنانک کوههای مدینه جان روشن شد که کویا جراحها در شب
 تاریک برافروختندی و اثر بر اکت آن نور تابکوشه چیده و مدایس و عراقین
 برسید تا همه را بدیدند و رسول علیه السلام تکبیری گفت و صحابه هم نیز تکبیر گفتند آنگاه حضرت
 دیگر بزد و آتش دیگر بجست چون آتش اول درو شانی آن با طرف جهنم رسید
 رسول علیه السلام تکبیری گفت و صحابه همه یکبار تکبیر گفتند آنگاه حضرت دیگر بزد و سنگ
 را باره باره کرد و آتشی روشن تر از آن گدا هر گشت جمله یکبار تکبیر گفتند آنگاه رسول
 علیه السلام دست سلمان بگرفت و از بستی خندق برآمد سلمان گفت یا رسول الله ما درم
 و بیدار نمای تو باد که جیزی دیدیم که هرگز جان ندیدیم بودم رسول علیه السلام روی دیگران
 کرد و گفت شما هلا دیدید که سلمان دید گفتند دیدیم یا رسول الله گفت نخستین ضربت
 که بزدیم آن برق اول که بجست نگاه کردم کوهها و چیده و مداین را دیدیم جبریل
 را خبر داد که امت تو بر آن همه ظفر خواهند یافت چون ضربت دوم بزدیم و آن برق دوم
 که بجست تا ناظران قسطنطنیه و روم برسید کوهها و قیصر را بدیدیم جبریل
 را خبر داد که امت تو بر آن ظفر خواهد یافت چون ضربت سیم بزدیم و آن برق و آتشی
 بجست کوهها و صنعا و یمن را دیدیم و جبریل را خبر داد که دامن سر برده ضربت
 و جناب جلیاب ملک امت تو با نجا برسد مومنان همه شاد می کردند و شکر گفتند
 خدای را جل و علا و منافقان افسوس کردند و بخندیدند و گفتند تا که شما را
 عذوبی دهد محمد و عذوبی دهد که من ایوان کسیر می و کوهها و روم و

از صحابه
 و چند روز بود که طعم
 نخورده بود

صنعا را بدیدیم و شما را بر آن ظفر خواهد بود و از بیم اهل مکه خندق می کشید و زهر
 ندارد که از مدینه به بیجا بیرون شود و سواد و ملک آفاق در سوتی می کشید
 میداد رسول تعالی این آیت فرستاد و خبر داد از کفنا منافقان که و از یقول المنافقین
 و الذین فی قلوبهم مرض الی قوله عذوباً لیس این آیت بیامد و فرمود من رسول را بدعا
 جنانک در سوت اجزای بگویم ان شاء الله تعالی تا آن ممالک بد و رسالت یعنی بادشاه
 هر مارت چه استیالات می نمایند اگر ملک فارس و روم محمد علیه السلام و یاران او درم و کت
 بگوی قل اللهم ماکل الماکل تا آخر بگوی یا محمد ای بار خدای که تویی بادشاه همه بادشاهان
 بادشاهی می ترا که خواهی و بازستانی بادشاهی را از آن که خواهی جنانک آدم را و فرزند
 و را بادشاهی دادی در زمین و از ابلیس بعین و غیران باز بستندی قول دیگر بادشاه
 بیکه بجای او محمد دادی و از ابوجهل و قریش باز بستندی بقول شیخ ابوبکر و ثقیف
 نرمدی رحمة الله مراد ازین بادشاهی بر نفس امت یعنی قدرت دهی بر نفس خود از آن که خواهی
 تا فرم کند بر نفس خود را جنانک از شریات و نهیات او باز دار و دش جنانک سلیمان علیه السلام
 بر نفس خود قادر شد تا با جندان مملکت پوشیدن خرقة و خوردن نان جبرین و نشستن
 با مسکین اختیار کرد و جهل سال از خضوع و خشوع با حمان نیکویت و حکما در پیش
 دیدی روزی با او کشادی و می گفتی مسکین جالش مسکینا یعنی درویشی نشستن بروایت
 کن و بازستانی با او و ایشان ملک و بادشاهی از آن که خواهی تا او متابعت هوا کند جنانک بلغم
 با عود کرد بقوله تعالی و لکنه اخذ الی الارض الایه قول دیگر ازین مملکت عاقبت
 می خواهد قول دیگر مملکت قناعت را می خواهد جنانک بیضا علیه السلام گفت خبر دهم بر شما
 بملکان پشت گفتند بل یا رسول الله رسول علیه السلام گفت آن کسانی باشند که بقوت روز بروز
 قناعت کنند شیخ عبد الله مبارک مروزی از شیخ سفیان ثوری رحمه الله علیه بر میسد که
 آن مردمان گمانند که آن کسانی که از دنیا قناعت کنند و کسب ایشان حاصل
 کردن علم و حدیث رسول صلی الله علیه و سلم باشد قول دیگر باین ملک قناعت را
 میخواهد بقول دیگر معرفت و ایمان را میخواهد جنانک پیغمبر و چون را داد و از ابلیس
 و بر صبیحیا و بلغم با عود و غیر ایشان باز بستند قول دیگر باین ملک توفیق را خواست
 آنرا توفیق دهد که خواهد تا شب بیدار دارد بطاعت بقوله تعالی کان فی قلیلا من اللیل

ما

و هرگاه

فهر کنند **قول** دیگر در شان مخاطب بن بلتعه آمد و عیبر او که با کافران مکه
دوستی می داشتند و از هر چه در می آمد رفته بکافران مکه می نوشتند و خبر می دادند
ایشان را این آیت بیامد و نهی کرد ایشان را بلفظ مغایبه و معنای وی مخاطب است
یعنی ایها المؤمنون لا تتخذوهم اولیاء بالنصره والعون **و من یفعل**
ذلک فلیس من الله فی شیء الا نسفوا منه تقاه و هر که بکند آنرا یعنی با
کافران دوستی دارد نیست وی از دین خدای تعالی بر چیزی مگر که بر هیز کند
از کافران و متابعت ایشان بر هیز کردنی یعنی بزبان مرایشان را ملاطفت
مینماید بضرر است و بدل بایشان مباحثیت جانتک فرمود الا من اکره و قد یطعن
بالایمان **و قد عول** و **یجذر کم الله نفسه** و **والله المصیر** وی برساند
شمار اخدای عزوجل از عذاب خود و بخدای تعالی است بازگشت همه خلقان
یعنی بجای او است بازگشت همه شما اگر موافقت کنید مرگتان را در کفر و ضلالت
بعذاب مبتلا گردید روز قیامت **و قد عول** **قل ان تحفلوا ما فی صدورکم**
او تبدوا بعله الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و الله علی
کل شیء قدیر بگوئی یا محمد ایشان را که خدای تعالی میگوید اگر نهان کنید
آنچه در دلهای شماست از تکذیب رسول من و دوستی داشتن با کافران
یا اشکارا کنید آنرا بزبان تا من نشان دهم آنرا خدای عزوجل و بدانند آنچه در شماست
و آنچه در زمینهاست و خدای عزوجل بر هر چیزی قویتر است که همه بدانند و هر چه کند
تواند بعضی گفته اند که گروهی از انصار بایان با گروهی از جهودان چون کنانه بن
ابی الیقظ و حجاج بن عمرو و قیس بن زید و غیر ایشان که مهاجران جهودان
بودند علیهم السلام دوستی می داشتند و این جهودان طمع میداشتند که این
انصار بایان از دین خود برگردند از مهر دوستی ایشان را رفاعة بن المثنی و سعد بن
حیثمه رضی الله عنهما آن مؤمنان را بدادند که دوستی مددیه با جهودان ایشان
میکشند ما را چه زیان دارد از دوستی ایشان این هر دو آیت بیامد که لا تتخذ المؤمنون
الکافرین اولیاء بس تمهید بیان فرمود و گفت **و قد عول** **یوم تجد کل نفس ما عملت**
من خیر یحضرها و ما عملت من سوء توفی لوان بینها بینا مآلا بعدا

آن روز که خلق را زندگیم بقیامت بیاید هر تنی جای آنج کرده باشد از نیکی
بتمایر و چاره کرده شد یعنی بیاید جای آن طاعت خود و از آن هیچ کم نشود
و آنچه کرده باشد از بدی و گناه یعنی کفر و معاصی خواهد که باشد میان نگاهبان
او و میان انصافتی دود مقاتل گفت از مشرق تا مغرب شیخ حسن بصری گفت خواهد
آن عمل زشت خود را هرگز نبیند بگوید دیگر آرزو برد که کاشکی هرگز نکرده می **و قد عول**
و یجذر کم الله نفسه و الله رؤف بالعباد و برساند شمار
خدای عزوجل از عذاب خود و خدای تعالی رحیم است بر بندگان خود **قول** دیگر
بر آن کسانی که بدیهه کرده باشند رحیم است که عذرشان مدبر و جلیل است که زود
نگردد در اقل این آیت و عذاب است و در بیان و عید است و در آخر رحمت و زلفت است
و قد عول **قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله** یعنی
لکم من ذنوبکم و **والله عفو رحیم** شاه مفسران عبد الله عباس
رضی الله عنهما که رسول علیه السلام بایستاد بنزد کفار قریش و ایشان در مسجد جمعه بودند
بیان خود را آراسته بودند و کوشش ایشان آویخته و قلاده را بر سبک لالی
و غیران ملغ کرده و بیضه اشقر مرغ را و اسطه آن قلاده ساخته و در گردن بت بزرگ
انگشت و شمشیرها در گردن ایشان جای کرده و ایشان را سجده میکردند مصطفی علیه السلام
گفت ای قریش خلاف کردید دین مدبران خود را ابراهیم و اسماعیل را علیه السلام گفتند ای
محمد ما این بیان را از دوستی خدای تعالی می پرستیم تا این نشان مبارک خدای تعالی نزد یک
گردانند چنانکه خدای تعالی خبر داد از گفتار ایشان ما بعد هم الا لیقرینا الی الله زلفی
قول دیگر این آیت در شان و قد ترسانان بنی نضیر آمد و آن شصت تن بودند که از بنی
نضیران بطریق و قد مدینه آمد بودند چهارده تن از اشراف علما و ایشان بودند و از بنی حبار
ده تن سه تن بودند که مدبران ایشان برین سبکس بود یکی اسحاق نام بود که مدبر ایشان بود
و نام او در اصل عبد المسیح بود و دوم را نام اسید سید گفتندی او را و نام اصل او انیم بود
و او معتقد ایشان بود و نام سیوم اسقف بود و کنیت او ابو جاره بن علقمه بود و عالم ترین
ایشان بود در دین و کتاب ایشان و قیاس صرا و ملوک در مردم بودند برین اسقف اعتماد
کرده بودند از نظر بر علم و زهد او و از بزرگی او کلیسیاها ساخته بودند و از جماعت ترسانان

آن معاصی

بفرست رسول علیه السلام آمدند بودند او را بخت غلبه کنند جامها اگران مایه پوشیدند
و در آنها و مزین برافکنند و ظاهرها روشن و باطنها چون کلخ مجلس نبوت محمدی
درآمدند صحابه گفتند ما هرگز چنین و ندیده ایم که چون وقت نماز ایشان
درآمد برخاستند و هم در مسجد مصطفی علیه السلام خواستند که نماز کنند و منان
قصد کردند تا باز درآیند ایشان را رسول علیه السلام فرمود که بگذارید ایشانرا تا نماز
خود بگذارند برخاستند و روی بمشرق آوردند و نماز کردند آنگاه دو تن از ایشان
سخن آغاز کردند سید و عاقب رسول علیه السلام اول فرمود مرا ایشانرا که مسلمان شوید
تا سلامت مانید گفتند ما مسلمان شدیم پیش از تو رسول علیه السلام گفت دروغ
می گوید چگونه مسلمان شدند این که مرخداى تعالى زن و فرزند می گوید و صلب
می پوشید و گوشت حرام می خوردید ترسانان گفتند اگر عیسی بر خدای نبود بدر عیسی
که بود و درین معنی سخنان بسیار رفت میان ایشان رسول علیه السلام گفت که شما می
دانید که فرزند می بدر مانند گفتند بلی گفت پس نه که خدای عزوجل سچی لا محبت است
زندان که هرگز نمیرد و عیسی علیه السلام نمیرد گفتند بلی پس گفت شما می دانید که خدای تعالی
قیوم است نگاه دار همه چیزهاست و روزی دهند همه جا نوران است و عیسی
ازین همه هیچ کدام چیز نتواند کرد گفتند بلی گفت می دانید که بر خدای عزوجل هیچ
چیز پوشیده نماند در هفت آسمان زمین و همه را بداند و عیسی ازین همه هیچ چیز
نمیدانست مگر آنچه خدای تعالی و یار با مؤمنان گفتند بلی گفت شما می دانید که مریم عیسی
بارگرفت و بار نهاد و چون زنان دیگر او را شنیدند از جان که کوه کوه خود را زدند
گفتند بلی گفت شما می دانید که خدای تعالی عیسی در رحم مادر بیافرید چنانکه خواست
و عیسی علیه السلام طعام و شراب خورد و چید کرد و بر خدای تعالی این همه بحال است گفتند
بلی پس گفت این سخنان بآن سخن کنی مانند که می گوید که او بر خدای است که فرزند
می بدر مانند و ازین صفتها که در عیسی بود هیچ بر خدای تعالی نشاید و از این خدای
تعالی که عیسی هیچ چیز نتواند کرد و او چگونه بر خدای باشد ایشان متحیر گشتند
و خاموش شدند خدای تعالی اقل این سوره فرستاد تا تا می هشتاد و اند آیت بیشتر
این آیتها در اظهار الزام حجت بر ایشان و خبر داد از احوال عیسی و مریم و حجت بیان

کرد بر اهل کتاب پس ایشان گفتند که ما عیسی را از هر دوستی خدای تعالی می پرستیم
این آیت بیامد که قل ان كنتم تحبون الله الايه بروایت دیگر شاه مفسران عبد الله
عباس رضی الله عنهما این آیت در شان جودان آمد که می گفتند که نحن ابناؤه الله
و احبناؤه این آیت بیامد و بر ایشان عرضه کرد که دلیل دوستی خدای تعالی متابعت
محمد است علیه السلام ایشان نه بدیدند و معنای این آیت آنست که ای محمد بگوی آن کسان
دعوی بخت ما میکنند که اگر شما دوست می دارید خدای تعالی را متابعت
کنید مرا که محمد و شریعت مرا تا خدای تعالی دوست دارد شما را و پیامبر و کتابها
شمارا و خدای عزوجل آمرز کار است و رحمت کنند بر متابعان من و دوستان خود
و بعد الله المبارک رحمه الله فی هذا المعنی بکآن تعصی الا که و انت نظیر حجت
سدا فحال فی الفعالت بدیع لورکان چنگ صا و لا طعنه ان المحب ان محب مطیع
معنای دوستی خدای تعالی بند را آن باشد که بروی شاکرید تا و یار پیامبر و
و نعت در هر دو جهان دهد در این جهان توفیق طاعت دهد و در آن جهان بهشت و رحمت
و این دو صفت در حق کافران نشاید و دوستی بند مرخداى تعالى را آن باشد که و را طاعت
دارد و رضای او جوید و پیوسته ثنای او گوید چنانکه می فرماید **قل اطعوا**
الله و الرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین
بگوی یا محمد که فرمان بردار باشید خدای تعالی را و رسول او را در آنچه فرماید پس
اگر بر گردند و طاعت ندارند هر این خدای عزوجل دوست ندارد کافران پس صفت
دوستان و کنندگان با ذکر کرد و گفت **ان الله اصطفى ارم و نوحا**
و الابرار علیهم السلام و اولی الامر علی العالمین در بعضیها مضمون
والله سمیع علیم هر این خدای تعالی برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم را و آل
عمران را بر جهان آید و از کار ایشان بفضیلت علم و عقل و نبوت و رسالت و غیر آن
و فرزندان آدم را برگزید بعضی را از ایشان بر بعضی بر دین فضل و خدای شنو است
و دانایا همه گویند و قیل و قریه بعضیها بعضی و کذا که آن نوحا من اولاد آدم و ابراهیم
من اولاد نوح و آل عمران من اولاد ابراهیم شاه مفسران عبد الله عباس گفت که جودان گفتند که
ما فرزندان ابراهیم و اسحاق و یعقوبیم خدای تعالی این آیتها فرستاد و بیا کار کرد که من ابراهیم را

شمار

ای که موسی و هارون

و اولاد او را بدین اسلام برگزیدیم و شما نیستید مسلمان شرف مصطفی نداشتید **قرآن**
از آل ابراهیم و آل عمران ابراهیم و عمران را می خواهد چنانکه گفت مما تریک آل منی و آل
هارون چنانکه پیش ازین بیان کرده ایم **قرآن** دیگر مراد از آل فرزندان اند یعنی برگزیدیم
فرزندان ابراهیم را بر سالت آنها که بیضا میون بودند از ایشان و از عمران فرزندان عمران را
و این عمران پدر موسی و هارون و هارون حلیم بود علیهما السلام عمران بن یثرب بن فاهب بن
کلاب بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام و هب منبه و حسن بهری گفتند که
مراد از بن عمران پدر مریم است و آن عمران بن آشهم بن آمون بود و از فرزندان سلیمان
بود **قرآن** دیگر عمران بن مافان بود و بن صریت تراست این چهار تن را آدم و نوح را و ابراهیم
و عمران را علیهم السلام بدست مخصوص کرده از چهار تن که بیضا میون از نسل ایشان بودند
صدقات الله علیهم اجمعین **قرآن و تفسیر** از قاتل امیر عمران ربی انی
ندرت لک ما فی بطنی مجربا فقبل منی انک انت السميع العليم
یا دکن یا محمد چون گفت زنی عمران که ای آفریدگار من من ندیدم درم مرگ که آنج در شکم
منت آزاد باشد از کار من و خالص باشد مرعادت تو یابد بر از من که تو شنوایی من
مرا و دایمی بصفت این بجز که در شکم منت این زنی عمران آنچه نام بود بنت فاقوذ بن
قبیل و مادر مریم بود رضی الله عنها و پدر مریم عمران بن مافان بود و پدر موسی و هارون
عمران بن یثرب بن فاهب بود و در میان هر دو عمران هزار و هشتصد سال بود **قصه**
ولادة مریم رضی الله عنها و آن قصه چنان بود که گریای بیضا میر علیه السلام با عمران بن
مافان دو دختر فاقوذ بن قبیل را بزی کردند و زن دیگر را را ایشاع نام بود و زن عمران را
چینه نام بود ایشاع مادر یحیی بر علیه السلام و چینه را هرگز فرزند نبود و کنده می شدند بود
و هیچ خشک شدن و حیض بریدن و پاره شدن و زدی در سینه درختی نشسته بود مرغی را به
برگرفته شاخ درخت و گری و گری و گری به پهن آورده و مرغان فرخ خود را غلق می داد و لاش
از شوق فرزند بچسبید و کاکت و فرزند خواست و گفت یا رب اگر من فرزندی در همی
من آنرا بجز که کنم یعنی برخیزد بیت المقدس و قف کنم منکر نعمت وجود فرزند را
در حال رجش زنده شد و چون عمران با او صحبت کرد بمریم بازگرفت چون بار طاهر شد
گفت ای که من این بجز که در شکم منت مجرب کرده ام و معنای مجرب آن بودی که فرزند را

بهمی کار دنیا مشغول نگردانیدندی و برخاست مسجد و صومعه و کثیبت و قف
کردندی تا چون بالغ شدی مختبر بودی اگر خواستی هم بران بیاشیدی و اگر خواستی
نگرد دنیا مشغول شدی و برخاست خانه خدای تعالی اختیار کردی از بعد از شوکی
که بکار دنیا مشغول شدی و هیچ کس نبودی از انبیاء و علیا و اجداد ایشان که و را
فرزند در عبادت جای ایشان نبودی چون چینه آن نذر کرد عمران که شوهر
او بود گفت چرا این نذر کردی باشد که این فرزند دختر آید و خدمت بت مقدس
نشاید چگونه کنی چینه درین اندیشه بماند پس عمران برآمد پیش از نهادن بار چینه
چینه چون بار نهاد دختر دید بروحه اعتذار و شکسته دل گفت چنانکه آفریدت تعالی
از آن حال خبر می دهی **قرآن** فلما وضعتها قالت ربی وضعها لی
ما لله اعلم و وضعت ولیس الذکر کالانی و انی سميتها مریم
اعند هابک و ذرتها من الشیطان الرجیم چون چینه بار نهاد دومین
آورد گفت که ای آفریدگار من من بار نهادم ماده و خدای عزوجل را تا تراست با آنچه نهادم
و نیست حکم بسرنی در حکم یحیی چون حکم بدخترینه و من نام کردم این فرزند را مریم و مریم
بلف ایشان عابد و خادمه بود و من بر نهاری می نمودم او را و فرزندان و نواز شیطان را ندان
از رحمت تو تا ایشان را از شیطان و شر او نگاه داری و از بهر آن گفت بیضا میر علیه السلام
هیچ فرزند از مادر نراند الا شیطان و بیا بساود تا فرزندانی وقت بخورش و بکشد کند
که از مادر جدا شود مگر من و بسرا و مرویت که ابوهریره رضی الله عنه گفت اگر خواهید بر خیزند
ولی اعذها لک الاله **قرآن** عاصم بر رویه ابی بکر و بن عاصم وضعت باسکان العین و ضم الشاء
حکایت عن نفسها و الباقی بنی العین و اسکان الشاء خبر عنها **قرآن** فقبلها
رهبان قبول حسن و انبها نانا حسنا پس بیدرفت مریم را آفرید کار او
بدرستی نیکو و بزروارند و بزروارند نیکو مجاهد گفت یعنی غلغلی وی از بهشت می ساند
و بر روی بی رنج و منت مخلوقان از آمدن میان ببر و راند بقول دیگر بهیچ دردی و عیال
بستلا نکردش و در روزی خندان بیا میدی که کوکی در دهان می دیدی و به جمال او در آن روز که
صح زنده بود **قرآن** و کفها ذکر یا کلما دخل علیها کوا
المحراب و جد عنها و در قفا و بسبزه خدای تعالی بزرگواران و برانها را در و و حال

در آن وقت

و پراچا فظت کند هر بار که در آمدی بنزد مریم زکریا بخیره و خانه بالا که مریم در آنجا
بودی بیا فقی بنزد مریم روزی یعنی طعمای که وی نه فرستاده بودی و محراب شریف ترین
جایی باشد از خانه و این جا عبارت از غرفه است **و در آنجا** **قال یا مریم انی لک هدی**
قالت هو من عند الله از الله برزق من نشاء بعید جواب
زکریا علیه السلام گفتی ای مریم لک هدی از کجاست ترا این طعام مریم گفت که این روزی از
نزد خداست عرف جل یعنی خدای عزوجل فرستاده است مرا و خدای تعالی روزی دهد
آنرا که خواهد بی شمار این از گفتار مریم است **بقول** دیگران **الله برزق من نشاء خدای عزوجل**
و مراد از این روزی میوه زمستانی بود در تابستان و میوه تابستانی بود در زمستان بعضی
گفته اند انگور تازه بودی نه در وقت خور **بقول** دیگر خرمایی نبودی **بقول** دیگر در
میان زمستان انجیر تازه دیدی در پیش نهاده می خوردی مفسران **رحمهم الله** گفته اند که
چون مریم رضی الله عنها از مادر جدا شد مادر وی و پدر در خانه بجهید و بمسجد
بیت مقدس آورد و بیه نزد اجدادی که امور مسجد بایشان مفوض بود گفت شما نمی دانید
من این فرزند را بجز کرده ام جلد اجبار در بدنه فتن او منازعت کردند هر یکی گفتی که
من دارم او را این منازعت از بهر آن بود که مریم دختر امام ایشان بود و پدر او
از کبار زهاد ایشان بوده بود و کلید خانه قربانی ایشان در دست او بودی زکریا
علیه السلام گفت من به توبیت مریم اولی تر ام که خاله او در چکم منست اجبار دیگر گفت که
اگر به داشتن او خوششان دیگر اولی تر بودی هیچ کس از مادر وی اولی تر نبود
ولیکن قرعه زینب نام هر که قرعه بر آید او اولی تر بود ایشان بیست و نه جبر بودند همه
بطلب جوی آمدند و قلم ها و خود را که بران قلم توبیت نوشتندی در آن جوی آب
انداختند بر شرط آنکه قلم هر که آب ببرد او مرگور دین مریم را نشاید **بقول** **قال یا مریم**
انک هدی آب ببرد قلم زکریا علیه السلام بر روی آب بایستاد بر بای جنگل در کج نشاند بروات
دیگر بر آب فروشد پس مریم را بزرگوار سازد و زکریا از بهر مریم را خانه بنا کرد در
مسجد بیت مقدس و زایه بیاور داد و شیر دهد بروایت دیگر مریم را بحاله او سبزه
مادر بخی بود تا شیر می داد تا آنکه که بزرگ شد پس عرفه ساخت در مسجد بر بلند
در میان دیوار جنگل ببرد بان بایستی پراچا بر آمدن و هیچ کس را بنزد او راه ندادی

مکره که خود بر آمدی و طعام و شراب او بدست خود بر آوردی چون در آمدی بنزد
او میوه دیدی بی اندازه بنزد او نهاده میوه ها تازه مختلف چنانکه کوی در آن ساعت
از درخت بازگرفتندی در صبح زمستان و در تابستان میوه زمستان دیدی
چک درین آن بود که تا در دل زکریا شک و شبهتی از در آمدن او میان نزد مریم چون
میوه دیدی نه وقت خود دانستی که این نیست بجز صننع لطیف خداوند چنان تعالی
گفته یا مریم این میوه از کجا آوردی مریم گفت هو من عند الله از نزد خدای تعالی
بعضی از بهشت فرستاده است و گفته اند که مریم شید هیچ زنی نخورد مکره که همد از میوه ها
بهشت بر آورده شد رجب انش گفت که چون زکریا علیه السلام از نزد مریم بیرون آمدی هفت
در بروی بنیستی چون باز آمدی آن درها بسته دیدی بدست خود بکشادی و در آمدی
طعام هشتی دیدی بنزد وی نهاده گفتی از کجا آوردی مریم گفتی هو من عند الله محمد بن حنیف
بر بزرگت در پی اسرا بل فطی افتاد و زکریا علیه السلام از داشتن مریم عاجز آمد گفت ای بنی
اسرا بل من بیرو وضعیف شده ام و از داشتن مریم عاجز شده ام او را که می خورد هم گفتند قحط
سالت ما نتوانیم او را داشتن زکریا علیه السلام گفت قرعه زنید قرعه زدند بنام یوسف
بن یعقوب بن النجار بیامد که بسرم مریم بود یوسف نجار کران آمد که مؤثرت داشتن او کران
بود مریم گفت ای یوسف کجائی یکتوبر بخدای خود که خدای تعالی بنده کن خود را بی روزی
نماند هر روز این یوسف نجار آنج کسب کردی و بنزد مریم آوردی روز دیگر و بخندان دیدی
گفتی ای از کجاست مریم گفتی هو من عند الله یعنی خدای تعالی بر که می کند مریم را گفتند زکریا
داری که ترا در عقد کسی آرم گفت مرا خدمت خدای از وصلت که خدای مشغول گردانید
لا جرم خدای عزوجل که خدای کا و اول ساخت و فرزندش را دشتی بدو چون عیسی
علیه السلام جهان دین و عالم یقین را بوجود آورده است و آثار قدرت خود بوی ظاهر کرد
فرایخته و الکسانی و عاصم بر او ایاد بر او ایاد که با نصب میخی
سلبها الله تعالی الی زکریا و جعل زکریا کفیلها و الباقین بالتخفیف و زکریا بالرفع یعنی
ضمها زکریا و فرایخته و الکسانی و عاصم زکریا مقصود فی جمیع القرآن
هناک دعا زکریا و دعا رب هب لی من لدنک ذریه طیبه
آنک **سمیع الدعاء** مفسران گفتند چون زکریا از فضل خدای تعالی با مریم آن نرستها

دید خدای را عرض جل بخواند و فرزند خواست چنانکه خدای تعالی بیان کرد
معانی آیت انگاه بخواند زکریا را فرزند کار خود را گفت ای آفریدگار من
ببخش مرا از نزد خود نسلی پاک و پسندیده که شنوایی دعای مرا و اجابت
کنند آجایات مرا در غیاب من **قرآن مجید** فنادته الملائكة وهو
قائم يصل في المحراب ان الله يبشرك بيحيى مصداقاً بكلمة
من الله وسيدنا وحصوئاً من الصالحين
پس ندا کردند و بخوانند زکریا را فرشتگان یعنی جبرئیل علیه السلام و زکریا استاده
بود و نماز میکرد در محراب جبرئیل علیه السلام آواز زدش که خدای عزوجل مرده می دهد
موت را به فرزندی که ترا خواهد بود و نام وی یحیی باشد استوار دارند بود مرگه
از خدای تعالی یعنی عیسی را تصدیق کند و مهتر باشد در دین و باز دارنده خود را
از شهوت زنان و پیغامبری از نیک مردان و حضور کسی باشد که خود را از زنان
باز دارد با آن که قدرت شهوت بر زنان دارد بقول دیگر حضور آن باشد که خود را
از لهو و بازی و آرزوها باز دارد شاه مفسران عبدالله عباس گفت رضی الله عنهما
که جبر بر زکریا در آن روز کار زکریا بود علیه السلام و قرآن بنی اسرائیل بدست او بود
و ناو عیسی در نیامدی هیچ کس در نیامدی پس خدای تعالی او بشنود مخصوص
کرد تا فرزند خواست از خدای تعالی چون وقت اجابت آمد زکریا علیه السلام در مسجد بود
بکرمیت نجلی دید باروی منور جامه ها سپید معطر زکریا علیه السلام از هیبت و عظمت
او بر سید گفت مژگن من رسول از خدای تو منم جبرئیل مین بس زنده بشارت و ولادت
یحیی علیه السلام برسانید ملائکه را بلفظ جمع یا کرد و مراد جبرئیل است علیه السلام تنها از هر آن
بلفظ جمع یا کردش که از مهتران فرشتگان بود و بزرگان بلفظ جمع یا کردند چنانکه حضرت
صلی الله علیه و سلم بلفظ رسل یا کرد و گفت یا ایها الرسل انزلوا ان رسول ما یورث علیه السلام
و اختلاف کرده اند مر نام یحیی علیه السلام بقول بعضی زنده شود که نه بعد پس بود
بقول دیگر زخم مرده را زنده گردانید فتاده گفت دل او را زنده گردانید چنانکه هرگز اندیشه
زکریا بر دل او نگذاشت بقول دیگر از هر یک شهید خواست شدن و شهید زنده باشد
باقی بقول تعالی ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً لا یه شاه مفسران عبدالله

عباس گفت رضی الله عنهما که هیچ کس نباشد فرمای قیامت که او را بحساب گناه برند
یا بزرعش برند الا که او را گناه و زکری باشد مگر یحیی را علیه السلام که هرگز اندیشه زکریا
در دل وی نیامد از هر یک در ضمن دعا و زکریا این بود که در سینه طیبه که طاعت فرزند
مربطه با سود دارد که در خبر است که هر که عبود و از وی فرزند مصلح بخاند هر
طاعتی که آن فرزند بیارد ثواب آن طاعت در دیوان بدر نویسد بی آنکه از ثواب
فرزند چیزی کم شود و یحیی را علیه السلام مصدق خواند که اول کسی که مر عیسی را علیه السلام
راست گوی داشت یحیی بود علیه السلام و در آن وقت یحیی علیه السلام سه ساله بود عیسی را
تصدیق کرد و از عیسی بنشش ماه خرد تر بود و بقول دیگر سه ساله بود عیسی را علیه السلام
خواند از برای آنکه بکلام خدای عزوجل هست شده بود چنانکه فرمود کن فیکون
و یحیی راست خواند که در دین طاعت مهتر بود که هرگز ابلیس لعین بر وی دست نیافت
نه در بزرگی و نه در خردگی و قیل السید الذی لا یحصل و قیل الذی یکون له
الحاق الحسن و قیل ان یکون عالماً تعقلاً و قیل ان یکون بائراً سخیفاً فتواجهت الکسانی
فتادیه علی الوجدان و الامالة و الباقی بالنساء من غیر الف و فی حیره و ابن عامر ان الله
بکسر الالف و الباقی بالفتح و قرآن حضرت یحیی را فی الموضعین هنا بالتخفيف من البشارة
فی جمیع القرآن الا فی قوله فم تبشرون و واقعة الکسانی هنا فی جحان و الکف و جم
عشق و واقعة ابن کثیر و ابو عمیر و جم عشق **قرآن مجید** قال رب انی
رکون لی غلام وقد بلغن الکبر و امرانی عاقراً
قال کذلک الله یفعل ما یشاء گفت زکریا ای آفریدگار من
چگونه باشد مرا بسرو رسید است مرا بیروی و زن من نازا بسته بوده است جبرئیل گفت
علیه السلام میخیزد است که تو می نویسی و لیکن خدای عزوجل کند آنچه خواهد و قیل ذکر الرئی
صاها و از ریم جبرئیل علیه السلام یعنی یاسیدی کی گفت یکون لی غلام و قد شئت زکریا
در آن روز نود و دو ساله بود بقول دیگر از پنجاه صد و بیست ساله بود و زن نود و
هشت ساله بود **قرآن مجید** قال رب اجعل لی اید قال انک الا
تکمل الناس ثلاثة ايام الا رمل زکریا گفت ای آفریدگار من بدید
کن مرا نشانی که من بدانم که عیال من بار گرفت گفت خدای عزوجل که نشانی تو آنست

الح کما یسر

سخن نتوانی گفتن یا مردمان سه شنبه را روز مکر با شارت بقول دیگر مراد ازین سخن
ناگفتن روزه داشتن را میخواهد زیرا که چون ایشان روزه داشتندی سخن نگفتندی
بیکر بر من چنانکه مادر نماز سخن نگویم مکر با شارت بقول دیگر و با شربت شد و سخن
نمی توانست گفتن و قول اول در سبب تراست که فرماید **قول عروسل**
ربک کثیرا و سبج بالعشی و لا بکار و یاد کن خدای خود را
عروسل بسیار و تسبیح کوی شبانگاه و یا ممد بقول دیگر نماز کن یا ممد بگاه
و شبانگاه و اگر زبان او گسسته بودی بند و تسبیح نفرمودی و اگر کسی سوال کند
که ذکر یا علیه السلام از قدرت خدای عزوجل چه عجب میداشت که کلامی گفت جواب
است که گویم او مستکبر داشت لیکن تعظیم قدرت را گفت جواب دیگر آنست که میگوید
مرادین چال فرزند دهد یا چال جلالی یار برد انگاه فرزند دهد **قول عروسل**
و لا قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک
علی نساء العالمین یا مکر یا محمد چون گفتند فرشتگان یعنی جبرئیل گفت
ای مریم هر آینه خدای تعالی ترا برگزید بدین فرزندی بی پدر و باکره ترا تا هیچ مردی
مرد نتواند و برگزید ترا بر همه زنان عالم یعنی بر زنان روزگار تو بقول دیگر باکره
از حیض تا هرگز حیض ندید بقول دیگر از کفر و شرک پاک کرد که هرگز در کفر نبود بقول بعضی
این عالمین اهل زمانه و می اند یعنی ترا بر زنان اهل روزگار تو برگزید و بعضی گفته اند که
برگزید اول عبادت بود که در عبادت از همه پیش تر بود و برگزید دوم ولادت بود **قول عروسل**
یا مریم اقنئی ربک و اسجدی و ارکعی مع الراكعین ای مریم فرمان
بردار باش خدای خود را بقول دیگر نماز را از انوار بقول دیگر دعا گوی و سجده کن
و رکوع آرد بار کوع از زندگان چون جبرئیل علیه السلام این فرمان برسانید بمشافه از بعد از شنیدن
مریم در نماز ایستاد که در دو بیت بای وی بیاماسد **قول عروسل** **ذلک من انبأ**
الغیب فوجیه الیک و مالدیم اذ یلقون افلا هم ایهم یغفل
مریم و ما کنت لدیم اذ یخضمون این که یاد کردیم از قصه ذکر یا
و یحیی و مریم و عیسی علیه السلام از خبر هاد غیب است در چینی نو که نمی دانستی آنرا تا وحی فرستادیم
بتو آن خبرها را و نبودی بر یا محمد بنزد ایشان که یقینند قلمها و خوش را تا باید بیاورد

که بدید مریم را از ایشان و نبودی تو بنزد ایشان آنگاه که حصومت می کردند
در بد رفتی مریم بقول دیگر **قلها یتز ما بود که نامها ایشان را بخواند نوشته بودند**
بجهان می کردند پس یکان یکان بیرون می گرفتند تا بنام کردی مدی چنانکه گفتیم
قول عروسل **اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله یشرک بکلمه**
منه اسمہ المسیح عسی ان تره و حیها فی الدنیا و الاخره و المؤمن
یا مکر یا محمد چون گفتند فرشتگان ای مریم هر آینه خدای عزوجل مرده میدهد تا بکلام از وی
یعنی بفرزندگی که بفرمان او است شود و نام وی مسیح میسریم باشد یا قد و جاه و زوری
شماره و در دنیا آخرت را از تو برگرد و شک کار باشد رحمت خدای تعالی بر تو را کامل خواند ابر
آنکه وجود او بکلام خود که در شکوف بی بد و بی بیب نه نقطه و نه غلظه بلکه بکلام آن که آن
خدای تعالی بود است بقول دیگر **قلها یتز ما بود که نامها ایشان را بخواند نوشته بودند**
طفولیت بخلاف عادت بقول دیگر **قلها یتز ما بود که نامها ایشان را بخواند نوشته بودند**
که فلان کلام امیر است و زبان فلان است یعنی هر چه میگوید از وی میگوید
بقول دیگر از بهر آنکه خلق بوی راه یافتند چنانکه بکلام جی راه یافتند و
اختلافی معنی مسیح یعنی اختلاف کردند در معنی مسیح بعضی گفته اند که
مسیح بمعنای مسح است یعنی پاک کردیم از همه بلیدها بقول دیگر مسیح
مبارک باشد که بر که او بهمه جایها برسد بقول دیگر مسیح خوانندش که
از نام دروغ مالیده آمده بقول دیگر جبرئیل علیه السلام بخود را بوی در آید
و او را در جناح خود گرفت تا ابلیس لعین بروی دست نیافت بقول دیگر
مسیح بمعنای ماسح است یعنی او دست بر میان و نابینایان و غیر ایشان
در ماکدی در حال بهتر شدند بقول دیگر مسیح صديق باشد بقول
دیگر ملک باشد بقول دیگر بلغت ایشان بزرگوار باشد و دجال را لعنه الله
هم مسیح خوانند که یک جسم او مالیده است بهیشتانی با رخ بر راست بقول دیگر
مسیح از مساحت است و معنی او ستیاح باشد که دجال ملعون همه روی
زمن را از شرق تا غرب بگردد و خلق را همراه میکند و در آن چند روز همه روی
زمین برسد مگر بمکه و مدینه و بیت مقدس که درین سه موضع نتواند بر آید

کما قال الشاعر **ان المسح يقتل المسيح** یعنی عیسی علیه السلام دجال را
علیه اللعنه بکشد **وینکسر الناس في المهدي وضملا و**
من الصالحين و سخن گوید با مژدهاں در کاهواره اظهار سخن را و سخن گوید
در وقت کهلی اظهارش بعد از آنکه مردان باشد یعنی از بیجا میزان مرسل
کرد و در حالت کهلی و نصب کهلا علی الحال و حالت کهلی را مخصوص کرده که ممانه
عمر است و وقت تمامت عقل است یعنی در وقت ضعف عقل با دیگران سخن گوید
مجانکه در وقت کمال عقل دیگران گویند و در وقت کمال عقل او خلق را بفرست
خواند چنانکه در وقت طفولیت بتوحید دلالت کرده بود که انی عبد الله بقول دیگر
این بشارت است مریدان را که عیسی بماند و بقیاید تا وقت که ولایت بقول دیگر
از حسین بن الفضل مراد این سخن گفتن در وقت که ولایت در آخر الزمان است
که از آسمان بر زمین آید و خلق بر او راست خوانند تا هر دو سخن گفتن معجز باشد
بس مریم نمج کرد و گفت **قل رب انی بکوننی ولد و لم یمسس**
بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء و کف مریم ای فرزند کار من چگونه باشد
مرا فرزند و نبوده است مراد می جبریل گفت علیه السلام که همچنین است که تو همگی می
و لیکن خدای عزوجل بیا فرزند آید خواهد بی سبب و با سبب و مریم این سخن بر طبق
تعظیم آن حالت گفت نه بروج استجابات بقول دیگر مراد از رب جبریل را خواست
چنانکه بیان کردیم در قصه که تا علیه السلام **قل انما یقول له**
کن فیکون چون خدای تعالی بفرارد کار بر آنگوید و را بیا بشد یعنی هر کون
خلق بر وی دشوار نیست چنانکه خواهد بی معونت و مؤنت کسی و بی مرور زمان
هست کند آنچه خواهد چنانکه فرمود ما خلقکم **ولا نعلم الا کلفس واحد بس**
بر مذهب اشعریان و احتیاج حدیث بمعنی تکوین الاشياء بقوله تعالی **کل و ینکون**
الاشیاء انکلامه الا انی و علی اصلنا تکون الاشیاء عن العدم **تکون الله تعالی**
وانه وصف الی الله تعالی و راء الکلام لا نعرف له کیفیه و لا مائیة و لا ینکون بکونیه
چال او وقت و لا تکون بعد تکوین کافعال البشر بل فعل واحد نزهة عن التحد و التناوین
ازلی سرمدی به تکوین الاشیاء لوقت وجودها لکنه جل و عز عتبر عن کلامه کن **فیکون**

وجودها بکونیه عن مشیتیه **و هب منته کف رجه الله در آن ساعت که عیسی علیه السلام**
از ما در بیامد المیسر لعین دیوانه را جمع کرد و گفت بیا ید که جائه و کو ظاهرا شده است
که دیدم که همه بتان نکو ناز شدند انکا گفت من یکی بکرد دنیا بکردم و مرشدا را خبر کردم که
چه حادثه شده است هر خشکی و بری و بر و بحر را بکشت هیچ چیزی ندید به بیت مقدس
آمد عیسی دید علیه السلام از ما در آمد و فرشتگان کرد برگرد او استاده و اجنبی خود را
در هر آورده و او را با س می داشتند ابلیس لعین بوی نتوانست رسیدن بنزد دیوان
آمد و کت دوش فرزند می از مادر بیامد است و هیچ فرزند نباشد که از مادر بیاید
که من بوی نرم مکران فرزند که مرا بوی هیچ دست نیست از بعلان بت برستی
خلل شود ولیکن شما سر خلق را از راه ببرد بستی و شتاب زدگی در کارها
فقیه ابواللیث رحمه الله علیه آورده است بقول بعضی که چون مریم رضی الله عنها
در مقفل جای آمد جولی دید بر هیئات آدمیان تبرسید و گفت بنه میگویم از تو
بخدای تعالی اگر تو بر هیبت کاری مرا تعریف کن جبریل گفت من رسول خدایم از منترس
که من تو را بشارت می دهم بفرزندی چنانکه در سورع سریم بیان کنیم این قصه را ان
بشارت الله تعالی گفته اند که جبریل علیه السلام چون بر طرف جیب سریم دید اثر نفع او
ببیند مریم رسید عیسی علیه السلام در رحم او دید بد آمد بقدرت خدای تعالی قیل
لا یجوز ان ینکون الخلق من نطفة لانه یصیر المولد بعضه من الملائكة و بعضه من الانس
لکن لما خلق الله تعالی آدم علیه السلام و اخذ المیناق من نطفة فجعل بعض الماء فی استلاب
علا با و بعضه فی ارجام النساء فاذا اجتمع الماء ین صار المولد متعلقا منها والله
تعالی جعل المائین فی مریم بعضه فی رحمها و بعضه فی صلبها فنفخ جبریل علیه السلام
نهیج شهوتها لان المائین مالم تهج شهوتها لا تحبل فلما حاجت شهوتها نفخ جبریل علیه السلام
دفع ما فی صلبها فی رحمها و اختلط الماء آن فخلق المولد لذلک **قله انما قضی امرنا**
بقول لکن فیکون اراد خلقا یقول لکن فیکون بعد الا ب ذکره الفقیه ابواللیث رحمه الله
هذین القولین فی نفسین قراتها قرآن عامر کن فیکون بنصب النون و الباقی بالرفع
و یعلم الکتاب والحکمة والتوریه والانجیل و رسول
الیها سرائل و یامونانید و را یعنی عیسی را نوشن بقول دیگر کتابها بیجا میدان و علم

و تورات و انجیل و کتوب و در رسولی نبوی بنی اسرائیل یعنی او را بر سالت بنی اسرائیل
فرستند بعضی گفته اند که در شکم مادر بود که قدرت میخواند و در کف او بود که انجیل میخواند
و قبل و ولد و هو عالم بالتوریه و قبل الله تعالی بعد الکبر جیتی تعلم فی مذبح
یسیرت و نصب رسولک لمغنیین احبها یعنی بجهت رسولک و الثانی علی الیال
یعنی تکلم الناس فی المهد رسولک الی بنی اسرائیل و یكون رسولک نصب علی الیال
الی قد جئتکم بایة من ربکم انی اخذتکم من الطین
کهیئة الطیر فانفخ فیہ فیکون طیرا باذن الله و یکوید یکوید
من شمار انسانی و دلیلی را آورد که رشتا بر حقیقت رسالت من گفتند آن دلیل چیست
گفت که من صورت کنم شمارا از کل بر کردار صورت مرغی انگاه بدید روی شود مرغی
بفرمان خدای تعالی که برزد در میان زمین و آسمان و قبل نفخه کنی لایم و قبل اخذتکم
اخذتکم صوره من الطین کالطیر بقول دیگر من اندازم کنم شمارا از کل بقول دیگر من خلق
انما بطریق مجاز یاد کرد که حقیقت خلق بجز از خالق نباشد از حقیقت الخالق ایجاد
المعلوم یعنی حقیقت خلق ایجاد معلوم است و این در وسیع بدانگان نباشد و
معناه الطیر لکم ما یخلق الله تعالی لکم و ان مرغ خفاش بود یعنی شبی که بعضی گفته اند که
جهودان گفتند معجز بنمای که ما خواهیم گفت چه خواهید گفتند شبی که این
بطریق تعنت خواستند بقول دیگر شبی از هر آن خواستند که در خلقت او عجایب
بشتر است که گوشت و پوست است و بی بز برهمنات موش که می بزد و دندان دارد و گوش
دارد و او را پیشت نباشد و چون موش بجای آورد و چون گوشت شیر دهد و بر زمین نه نشیند
و علف در هوا خورد و آب نخورد و او را شیر باشد و بخندد چون آدمیان و او را حیض
آید چون زنان نه برغان ماند و نه به چهار پایان و نه در پوششایی روز و نه در تاریکی شب
راه بیند مگر از بس فرشتان افتاب بدو ساعت و در وقت سیه دم آن وقت که روشن
شود و چون عیسی علیه السلام از کل خفاشی کرد و مرد مید مرغ زند شد و در هوا بران شد
چون جهودان لعین آن بدیدند گفتند این جلد نیست و هب منبر رجه اسه گوید که عیسی
علیه السلام از کل مرغی بگردی و مرد میدی حق تعالی مراد گوشت و پوست گردانیدی و جان
در روی آوردی و زند شدی و ببریدی چنانکه در چشم خلق بودی چون آن از چشم ایشان

غایب شدی بیفتادی و عمر دی تا فرق بودی میان صورتی که مخلوق کردی
و میان صورتی که آفرید کار تعالی بی واسطه مخلوق آفریدی
و اثری الا کما و لا یبصر و بینا کردیم نابینا مادر زاد را و بهتر
کنیم بیس را که علت بیسی بروی مستحکم شده باشد که طبیبان عالم از معلجت
این دو علت عاجز آیند چنانکه می آرند که قومی بنزد یک جالینوس رفتند
و از وی سوال کردند که یکی بدون آمدن است و دعوی بیغامبری میکند
و بعضی می نماید نابینای مادر زاد را بینا میکند و شما که طبیبان اید همین
میکنید با فی جالینوس گفت که نابینا مادر زاد بعلاج بهتر نکرد و بیسی که
سوزن در روی خلدن خون بدون نیاید بعلاج بهتر نشود و اگر او نابینا و
مادر زاد را و جنین بیسی را بهتر کند او بیغامبر باشد بنزد عیسی علیه السلام آمدند
و نابینا مادر زاد را و بیسی مستحکم علیه بیاوردند عیسی دست بر ایشان سالیق
هر دو بهتر شدند بعضی از آن قوم گرویدند و بعضی متکبر شدند و گفتند این
سحر است و در روز کار عیسی علیه السلام همه اطباء بودند از معتبران و عالم ایشان
طلب بود خدای تعالی بحکمت بالغه خویش مرعیه را علیه السلام هم از آن نوع معجز
داد تا آن همه از مثل آن عاجز آمدند تا معلوم کرد که آن بجز آثار قدرت
خدای غنی جل نیت و هب منبر گفت رحمه الله که روزی بودی که بنجاه
هزار کونا کون جمع شده بودند و همه بدعا او شفا یافتند و هر که بنزد او
نتوانستی آمدن وی بنزد وی رفتی و علاج کردی و علاج او دعا بودی بشرط
اگر چون بهتر شدی ایمان آوردی و در روز و احی الموتی باذن الله و زندم
مردگان را بفرمان خدای غنی جل جالینوس را خبر دادند که مرده زند میکند
گفت مرده بعلاج زند نکرد گفت اگر او مرده را زند میکند او بیغامبر باشد
طبیب نبود اتفاقست همه مفران را که چهار مرده زند کرد یکی مردی بودی از
دوستان او نام او عازر جو شمار شد خواهر عازر بنزد عیسی علیه السلام آمد و گفت
برادر تو عازر بیمار است بیاد او بیا و میان ایشان سه روزه راه بود عیسی
علیه السلام با را نزد جمع کرد و بر قصد عیادت برفت چون بنزد او رسیدند او را

بهر

بیمار

مرد یا فتند و سه روز برآمد بود از فوت او و او را دفن کرده بودند عیسی علیه السلام
مر خواهر عازرا گفت مرا بسکرو روی بزرگوار و برسد دعا گفت یا حی یا قیوم
و گفت ای خدای هفت آسمان و زمین مرا تن فرستادی بر سال به بنی اسرائیل
تا ایشان را بدین نوحانم و خبر دهم ایشان را که من مرده را زنده می گردانم بفرمان
تو یا رب این عازرا را زنده گردان چون دعا تمام کرد عازرا زنده شد کور بینش گرفت
و عازرا را کور زنده برآمد و منتهی بر هیبت بفرمان خدای تعالی و جرمش و روغن
می چکید و منتهی بر هیبت و از نسل وی فرزندان شد دوم این العجوز بسر بر زنی
بود که مرده بود و جنازه او را ببرد عیسی علیه السلام بر کرد را بیدارند عیسی علیه السلام دعا
کرد تا زنده شد و بر روی جنازه نشست پس گفت در خود بچید و بجانم باز رفت
و منتهی بر هیبت و از وی فرزندان آمد و سیوم دختری بود مودی را از دستان
عیسی علیه السلام نام آن مرد عابس بود و آن دختر مرده دوازده ساله عیسی علیه السلام دعا کرد تا آن
دختر زنده شد و چند گاه دیگر بر هیبت و او را فرزندان آمد چهارم سلمه این
فوج بود که زنده کرد و آن قصه جان بود که وقتی عیسی را گفتند که مردگان از میان
زنده می کنی شاید که ایشان را سگته گرفته باشد در حقا هستند که سام بن نوح را زنده کن
و از وفات او چهار هزار سال و اند سال برآمده بود و عمر او با قصد سال بود
عیسی با جماعت انبیا بیرون آمد بکورستان از مؤمنان و کافران و خدایان و عیال
بخواند بنام بزرگ سام زنده شد و از کور برآمد و بنه از سر او سپید شده بود و خاک
از سر خود می میانشاند و از ایشان می پرسید که قیامت آمد عیسی علیه السلام گفت فی لیکن
من نام بزرگ خدای عزوجل یا کردم و زنده کردن تو درخواستم پس عیسی علیه السلام
از وی سوال کرد که در روزگار شما موی سپید نشدی و اگر چه عمر پس در آن روز
موی تو چو سیب شده است گفت نداشتیم که قیامت آمده است از هول و هوش
هیبت قیامت موی من سپید شد عیسی علیه السلام گفت دیگر بار بفرمان خدای
عزوجل گفت بشرط آنکه دعا کنی تا مرا از سختی و تلخی جان دادن نگاه دارد که از آن وقت
باز که مرده ام از تلخی جان دادن و شدت سکرات مرا از من بخوانند است
عیسی علیه السلام دعا کرد تا تلخی جان دادن او را بجا بیاورد این همه بدیدند و نگریدند

مگر بعضی و گفتند که این جاوی است کلی رحمه الله گفت که چون عیسی علیه السلام
مرده را زنده کرد این کلمه گفتی یا حی یا قیوم گفتند اگر خواهی که بتو ایمان آری
ما را خبر ده از غیب که در خانه چه خورده ایم وجه ذخیره کرده ایم پس عیسی
علیه السلام گفت جانک خدای تعالی فرمود **و انبئکم بما**
تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم ان ذلک لکم انکم
مؤمنین و خبر دهم شما را با آنچه بخورید و آنچه ذخیره کنید در خانه های
خود هر آنکه درین معجزه ها که بیان میکنم دلیل است بر شما را بر حقیقت
رسالت من اگر شما را است کوی دارند کاندید روا باشد که با تا کون و ما تدخرون
بمعنی مصدر بود یعنی انی أخبرکم یا کلکم و ادخارکم فی بیوتکم للعد
یعنی خبر دهم بخوردن شما و باز نهادن شما مفر را پس عیسی علیه السلام هر یکی را
جدا جدا خبر داد که تود و شینه فلان چیز خورده وجه قدر ذخیره کرده و فلان
چیز خورد و از شما چه ماند هم پنج در میانه اند بقول **سیدی رحمه الله عیسی علیه السلام**
در دیرستان بود که کودکان را خبر دادی باج مادران و دیدان ایشان در خانه
می خوردندی یکی را گفتی که رو بچانه شو که مادرش در خانه چنین خورد و ترا چنین
چنین نهاده است کودک چون بچانه آمدی و می گریستی تا آن چیز را بوی دادند
مادرش بر سیدی که ترا این گفت و که خبر داد گفته عیسی چون بسیار شد این
واقع که کودکان را زوی دور داشتندی و گفتندی که با عیسی بنشینید که اوجادوت
همه کودکان را از دی بهان کودکندی و به دیرستان فرستادندی و در یک خانه
جمع کردند عیسی علیه السلام بطلب کودکان شد گفتند کودکان ما اینجا نیستند گفت پس
در آن خانه برفت و گفت درین خانه کیانند گفتند خود کاندید عیسی علیه السلام چنین
باشند و باز گشت در خانه باز کردند کودکان ایشان همه حاکم شده بودند دعا عیسی علیه السلام
پس این خبر مشهور شد در بنی اسرائیل که کودکانی جا و دیورون آمده است و بچکان ماکور
کرد بجا دوی فسد گشتن او کردند مریم رضی الله عنها را و او را بر خری نشانند و از آن شهر
بگریختند و به مصر رفتند قنانه رحمه الله گفت که آن سحشندان ایشان را بسبب مایند بود
از آسمان یا مادی هر یکا بودند مرقوم و را جانک من و سقوی مرقوم موی کلیم را

را

عليه السلام وعيسى عليه السلام مرقوم خود را فرموده بود که از ما بدید هیچ چیز بر مدارید
و ذخیره نکنید پس عیسی ایشانرا خبر داد که روزی بر ما بدید چنین خبر دید
و چنین بنیان کردید ایشان منکر شدند و مر عیسی را تکذیب کرد و زخمی
تعالی مرا ایشانرا صبح کرد تا صبح شوک شدند و قرآنها قرا نافع و علم و تعلیم بالیاء
و الباقون بالنون و قرآن نافع فی الخلق کم بکسر الهجته و الباقون بفتحها و قرآن نافع
فیكون طایرا هنا و فی المائدة بالف و هنر علی التوحید و الباقون بضم الف و لا هنر
علی الجمع **قرآن مجید** و مصداق ما بین یدی من التوریه و الخلیل **کم**
بعض الادی حرم علیکم و استوار دارند ام آن کتاب را که بیش از من
بوده است از تورات و تا جلال کم من شمارا بعضی از آنج حرام کرده شده است بر شما
و آن بیه کاه و گوشت اشتر و غیران بود که در تورات حرام کرده شده بود و مراد این بر ایشان
تجلیل که بخود اضافه کرد بطریق مجاز است و معنای وی تا بیان کم و نظا هر کم مر شمارا
جلالی بعضی از آنج حرام کرده شده است بر شما **قرآن مجید** و جنتکم بایة
من ربکم فالتقوا الله و اطیعوا ان الله دئی و ربکم فاعبدوا
هذا صراط مستقیم و آورده ام شمارا دلیلی از خدای شما بر حقیقت رسالت
من و ان معجزاتی بود که نموده بود پس بترسید از عذاب خدای تعالی و مرا طاعت دارید
در آنج محو فرمایم شمارا که هر اینه خدای تعالی آفرید کار منست و آفرید شما و او را برستید
بقول دیگر او را یکی گوید که گفت راه را **قرآن مجید** فلما ارجس عیسی
منهم الکفر قال من انصاری الی الله جون دانست عیسی علیه السلام از
ایشان کفر گفت کیت از شما یاری کنند من و کلمه الی هنا بمعنی مع لا تمنا جرحه و الف
یعنی کلمه الی اینجا بمعنی مع است از هر آنکه هر دو جوف صیده است تبدیل بعضی
در حد آید قال الحسن البصری رحمه الله من انصاری الی سبیل الله و قال الله
رحمه الله من یضیف نصرته الی الله و قتل من انصاری **قرآن مجید** قال الحواریون
نحو انصار الله آمنا بالله و اشهد باننا مسلمون گفتند چواریان که ما هم یاران
دین خدای تعالی و نصرت کنندگان او ایمان آورده ایم بخدای عزوجل گواه باش تو
ای عیسی بران که ما کردن دهندگانیم مر خدا را عزوجل یعنی مطیعانیم **قرآن مجید**

با خدای منم

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا انزلت و اتبعنا الرسول فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ
ای آفرید کار ما ایمان آوردیم با نج فرستادی از کتابها و بیضا مدران و متابعت
کردیم رسول ترا یعنی عیسی را علیه السلام بنویس نام مارا با نام کواهای که گواه دهند
بر حقیقت توحید تو و تصدیق بیضا مدران تو شاه مفسران عبد الله عباس
رضی الله عنهما گفت که بنویس نامهای مارا با نام امت محمد علیه السلام که ایشان کواهان
اند بر امم دیگر بقول عطا رحمه الله نام مارا با نام بیضا مدران ثبت کردن اختلاف
کرده اند در چواریان و درین معنی ده قول گفته شاه مفسران عبد الله عباس
رضی الله عنهما که ایشان کاران بودند که روزی عیسی علیه السلام با ایشان برگشت
گفت جکار میکنید گفتند جامه سید میکنی گفت بایید نام سید کنیم ایشان
آن کار زی را گذاشتند و با او می رفتند و علم می موختند و عبادت میکردند
بقول دوم ایشان دوازده تن بودند که بوی گرویده بودند و او را متابعت می کردند
و با او می رفتند هر یکا او رفت و چون گریسته شدند ای گفتندی یا روح الله گریستند
و او دست بر زمین زد و سنگ بودی و با خاک بودی هر مردی را دو نان سید ظاهر
شدی و چون تخته شدند ای گفتندی یا روح الله مارا آب می باید هر یکا بودی دست
بر زمین زد و آب خوش روشن و سرد بدید آمدی تا گفتندی یا روح الله کیت از ما
فاضل تر هر یکا که طعام و آب می باید مارا از غیب ظاهر میشود عیسی گفت علیه السلام از شما
فاضل تر آن کس است که بدست خود کسب میکند و اگر کس بدست خود می خورد نکته
ایشان که کار زی را اختیار کردند و از کسب خود می خوردند بقول سیوم چواریان
رنگرزان بودند عطا گفت رحمه الله آن قصه چنان بود که عیسی را علیه السلام مادر هر جرفتی
بنشاند آخرین جرفتی بر روی قرار گرفت رنگ رزی و کار رزی بود مریم عیسی را بهتر
رنگرزان داد تا بدیش آموزدش و استاد را سفری پیش آمد و جامه ها بسیار
بر وی کرد آمد بود عیسی را گفت من می روم این جامه ها را نشان کرده ام که هر یکا
کدام رنگ می باید و من تا ده روز خواهم ماند یا بد که نا من باز آیم معه را رنگ کرده
باشی چون استاد رفت عیسی علیه السلام یکی رنگ بخت و حمله جامه ها را دران یک خم
رنگ انداخت و گفت بیاش بفرمان خدای عزوجل هر رنگی که من خواهم رنگ ده

بطرفی رفت و عبادت می کرد چون از سفر باز آمد گفت جامها چه کردی
 گفت در خم نیل کرده ام گفت آه همه جامهای مردمان را نباله کردی عیسی علیه
 السلام گفت دل تنگ مکن نوحه می گوی و رنگ می خواه تا من می آرم استاد
 بایستاد و جامه و رنگ می گفت و عیسی علیه السلام دست در خم می کرد و جامه همان
 رنگ که استاد میخواست بر می آورد تا همه جامها را بر آورد بالاخر مختلف که
 یکی غلط نشد استاد دانست که این از آثار قدرت خدای است عزوجل یاران
 خود را گفت بایید تا اثر قدرت خدای تعالی ببینید که شاکر کرد من چه گراوین
 بیامدند و بدیدند گفتند اگر این جادوی باشد ظاهر شود جامها را بردند
 و بر لب آب بر سنگ زدند و بنشینند هر چند بشو می شستند رنگ خوشتر می افتاد
 دانستند که این از اثر صنع خدای است نه جادوی همه بعاقت بوی می کردند
 و خدمت وی اختیار کردند چواریان ایشان بودند بقول چهارم قناده چنانچه
 چواری وزیر باشد بقول پنجم چواری خاصه کسی باشد که در مهمات اعتماد
 بروی کنند بقول ششم چواریان ملکدان بودند و آن قصه جان بود که ملکی
 مهمانی ساخت در آن وقت و مردمان را بخواند و عیسی را بخواند چون بر طعام
 خوردن بنشینند ملک دید که آن کاسه عیسی علیه السلام هیچ کم نمی شد بر سید
 تو کیستی گفت من عیسی بن مریم ام و بنده خدای و رسول او ملک گفت من با و
 شاهمی رها کنم و متابعت تو کنم آن ملک با قوم خود او را متابعت کردند چواریان ایشان
 بودند بقول هفتم شما گفت رحمه الله چواری ایشان را از آن خوانند که دلها را ایشان
 سبید و متوجه بود بقول هشتم کلبی گفت رحمه الله که چواریان احفایا و برگزیدگان
 باشند بقول نهم ماهی کیران بودند که روزی عیسی علیه السلام بر ایشان گذشت گفت چه
 میکنید گفتند ماهی صید میکنیم گفت مر شما را دلاکت کنم بصید کردن فی نافع تر ازین گفت
 جیت آن گفت بایید تا دل و تن خود را از شیطان صید کنیم مر او را متابعت کردند
 بقول دهم چواری یاری کنند باشند سعید جیور از شاه مفسران عبدالله عباس
 رحمه الله عنهما روایت کرده که ایشان را چواری از هر آن نامه نهاده اند که از سبیدی
 جامها ایشان و اصل چواری از چواری است و چواری برکی و سبیدی باشد

استاد

و نان سبید را چواری کوبید و زنی که سبید چشم او نیک سبید باشد
 و سیاهی نیک سیاه باشد او را خوراک کوبید و بیغمایم ما علیه السلام گفت که هر
 بیغمایم را چواری بود و چواریان من طلحه و زبیر اند قناده گفت رحمه الله
 مر مصطفی را صلوات الله علیه و سلم دوازده چواری بودند چنانکه مر عیسی علیه السلام
 و هر دوازده از قریش بودند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و جعفر و طلحه و زبیر
 و ابوعبیده جراح و عبد الرحمن عوف و سعد و قاص و عثمان بن مطعون و زنی
 عنهم جمعین چون چواریان مر عیسی را متابعت کردند و ایمان آوردند بر خاست
 و بنزد قوم خویش آمد و ایشان را بتو حید دعوت کرد بر روایت دیگر در بعضی
 تفصیلهای آورده اند که چون از شهر خون برون آمد با مادر پدیده رسیدند بخانه
 دهقانی فرود آمدند و آن خدو و خانه در حق ایشان احسانها و میزبانها
 کرد و در آن دینه ستمکاری بود بر اهل این دیدگالی شدن و طیفه کرده بود بر هر کسی که
 یک روز او را میزبانی کند و همه را طعام و شراب دهد و هر که تقصیر کردی عقوبتی
 عظیم رسانیدی چون نوبت با من مرد دهقان رسید این مرد و عیال او دل تنگ
 شد ندکه مرد درویش بود مریم مزایشان را بر سید از چال ایشان چال گفتند
 آن زن را پرسید که موجب دل تنگی چیست قصه باز گفت مریم رضی الله عنها گفت
 دل مشغول مدار که بسر من بیاید دعا گوید خدای تعالی این کار بر شما سهل گرداند
 چون عیسی باز آمد مریم رضی الله عنها با وی گفت عیسی علیه السلام گفت ای مادر اگر من بر
 کفایت این شغل قیام نمایم بسبب آن کار شوری عظیم درین ناچیت بدیدد آمد مریم
 گفت رضی الله عنها باکر مدکر که این مرد بجای ما بسیار نیکو میپا کرده است او را مکافاتی
 بکن عیسی علیه السلام آن مرد را گفت که چون این شغل نزدیک آید تو خیمه بر آب کن و دیگرها
 بر آب کن و مرا خبر ده آن مرد میخوان کرد عیسی علیه السلام دعا گفت هر گاه که در دیکر چه
 طعامی شد لطیف و گوشه تها و فربه در دیکرهای بد آمد و هر گاه که در خیمه بود خیمه
 از جلد خمرها صافی تر چنانکه در آن کسی چنان بدیدد بود چون این طعام خوردند
 و کار به خمر رسید آن ظالم پرسید که این خمر کجاست آن مرد گفت از انکور غلان
 دینه آن ظالم گفت مرا از آن دینه انکور و خمر بسیار آورده اند هر گاه چنین نبوده است

باشکر

روز کار

جهودان رفت و گفت مرا چیزی بپسند تا من شمارا عیسی دلاست که جهودان گفتند
سی قدم ما بدیم آن سیم بستند و بدین ایشان در آمد و ایشان را بیاورد تا آن خانه که
عیسی علیه السلام در آنجا بود القصه تا آنجا که خدای عزوجل شبه عیسی بران مرد غماز
انگند تا او را بگرفتند و ببال عیسی بردار کردند و او میگفت که من عیسی نیستم من آن کسم که
شمارا بوی دلاست کرده بودم بقول **اول النقات** نکردند و او را هلاک گشت بر من باری
دیگر که بدعا را از علتها سفا یافته بود پیش را آمدند و دور تراز دار نشستند و می پرست
نداشتند که او عیسی است در آن ساعت عیسی علیه السلام بیدار شد و گفت ای مادر چرا
می گیری من گفت بر تو مگریم بنده شتم که ترا بردار کردند گفت مگرید که بر من هیچ رنج
نرسیده است و مرا خدای عزوجل با سمان بر آورد ایشان شادی کردند و با گشتند
بس خدای تعالی عیسی علیه السلام با سمان بر و از بعد آن هفت روز دیگر با آن باز آمدند و بیا
مریم و چواریان را جمع کردند بر کوهی و آن کوه روشن و منور شد و مریم و کسانی که با ایشان
رفته بودند بویها خوش یافتند و آن نورها بدیدند و این آن شب است که ترسایان فتنه
کنند که بخوش و کند روی و لالان بویها که بیاورند و عیسی علیه السلام هر یکی را از چواریان
شهری معین کرد و بدعوت قومی فرمود چون خفتند هر کسی خود را در آن شهر یافتند
و بلغت ایشان سخن میگفتند و مریم رضی الله عنها از بعد آنک وی با سمان رفته بود
شش سال بزیست و سیزده ساله بود که عیسی علیه السلام از وی بیامد و عیسی علیه السلام
پیش ساله بود که بوی **و هی امید سه سال خلق را دعوت کرد و می شد ساله**
بود که او را با سمان بر آوردند و آن شب شب قدر بود و ماه رمضان بود
والله الموفق و قال الصحاح رحم الله ان اليهود لما ارادوا قتل عیسی علیه
السلام اجتمع الحواریون فی غفوة فدخل علیهم فدخل السبع من مشكاة الغرفة
فاخرج ابلیس جمیع اليهود فركب منهم اربعة الاف رجل فاجد قواها الغرفة
فقال السبع للحواریین ایاکم یخرج فیتقل وهو معی فی الجنة فقال رجل منهم
انا یا نبی الله فاتی علیک عیسی علیه السلام مذرعة من صوف و عمامة من
صوف وناوله عکازة و اتی علیک شیه عیسی علیه السلام فخرج علی اليهود
فقتلوه و صلبوه و اما المسیح علیه السلام فکسا الله تعالی الریش و البسه

النور و قطع عنه لذة المظیم و المشرب و طار فی الملائكة خبر صحیح ابو هریرة رضی الله
روایت کرد رضی الله عنه از مصطفی صلی الله علیه و سلم که گفت من اولی ترین مردمانی
بعیسی علیه السلام که میان من و وی هیچ بیغای مبری نبوده است و او فرود آمد از آسمان
بر امت من و خلعت من باشد بر ایشان چون امت من او را بدیند باشند
که او مرد نیست میان به لا لکن او سرخی و سیدی زند که کوئی آب از موی او
می چکد می هر چند که هیچ تری موی او نرسیده باشد و صلیب را بشکند
و خنجر را بشکند و چال معاش فراخ گرداند بر خلق و حج و عمرن بیاورد و با کافران
جرب کند برای دین و در حال العین را بشکند و همه ملتها را کفر نیست کرد و کشتی
در جهان بدید آید تا شیرو با اشتوی یکجا بایستند که او را نیا زارد و بوزن الملک
با کاو و کرکه و کوسند با یکدیگر بیا میزند و کودکان با مادر و کزدم بازی کنند
که ایشان را نگرند و هیچ چیز مگر کسی را مضرت نکند و جبل سال بزید در زمین
و کعب اجبار گفت بیست و چهار سال و زنی بخااهد و فرزند آیدش و عبود و
مسلمانان بروی نماز کنند و در حظیر مصطفی صلی الله علیه و سلم دفن کنندش
و یقال انه یترجح امر من العرب بعد قتل الدجال فیلد له بنتا فیتوثن ثم یموت
بعدها عیسی بعشر سنین و ذلک انه سأل الله تعالی ان یجعل من هذه الامة
فاستجاب الله دعائه مصطفی صلی الله علیه و سلم فرمود که امت من چگونه از راه
راست برگردند که اول ایشان من بودم و آخر ایشان عیسی علیه السلام باشد و جاء
عیسی علیه السلام موبین بود شاه مفسران عبد الله عبا من گفت رضی الله عنهما موی
کلمه علیه السلام بنوشید مگر بشمیتا نگاه که از دنیا برون شد و عیسی علیه السلام بنوشید
جاءه موبین تا آنکه که با سمان شد و سئل حسین بن الفضل البخاری رحمه الله هل یکتب الله تعالی
حرج کتاب الله تعالی خبر نزول عیسی علیه السلام فی آخر الزمان قال بلی فی قوله
تعالی و یلکم الناس فی المهد و کمالا لایه و لم یکن عیسی علیه السلام قبل العروج الی السماء
کمالا لکان ابن ثلاث و ثلاثین سنة حین غرچ به الی السماء فقل انه یلکم بعد النور
من السماء و بعیش الی حین الکھولة **اول النقات** **ان قال الله یا عیسی انی**
متوفی ای یاد کن یا محمد چون گفت خدای عزوجل ای عیسی من بعد از این ترا

و رسول او هود و ج الله و گفته و ضعهما فی بریم ایشان خشنک شدند و گفتند
یا محمد هرگز فرزندی بدریدی اگر راست می گوئی بنمای ما را آدمی بدر این
آیت بیامد هر چند صفت جالت عیسی علیه السلام در آفرینش بی بدر مانند جالت
آدم است علیه السلام در آفرینش که او را از خاک آفرید بی بدر و مادرش گفت او را بنامش
باشید یعنی چون آدم را پدر و مادر بیا فریدیم قادریم که عیسی را بی بدر بیا فریم
و این دلیل است بر آنکه نشاید که چیزی را بجیزی تشبیه کنند بمشابهت یک وصف
و اگر چه میان اوصاف دیگر تفاوت باشد **قرآن مجید** **الحق من ربی**
فلا تلک من المتین اینست حق از خدای تو یا محمد که بیان کردیم از
اخبار عیسی مباحث یا محمد از شک شوندگان در کار عیسی و قبل معناه اللیل اللهی
ذکرت فی عیسی هو الحق من ربک ثم خاطب محمدا علیه السلام فقال تعالی فلا تلک من
المتین و اراد به جمیع آتیه **قرآن مجید** **فمن جاءک فیه من بعد**
ما جاءک من العلم فقل تعالی ندع ابنائنا و ابناکم و بنائنا
و ناکم و انفسنا و انفسکم هر که خصوصت کند با تو
یا محمد در وی یعنی در حق عیسی از بر آنکه آمد بتو علم و بیان در حق او بگوئی بیاید
تا بخوانیم ما بر آن خود را و شما بر آن خود را و ما زان خود را و شما زان خود را
و ما بایم بنهار خود و شما بایم بد یعنی فرزندان خود را حاضر آریم و جمله شویم
قرآن مجید **ثم ننبئک فاجعل لعل الله علی الکاذبین** پس گفت کنیم
با یک دیگر و بگویم لغت خدای پرور و بخوان باد بقول دیگر تصریح و زاری کنیم
آنکه پرور و بخوان هر دو فرق لغت کنیم لغتها الالبتهال الاتعان یقال علیه السلام
الله ای لعل الله و قبل الالبتهال الاجتهاد و التصريح و اصل المباحلة الملاعة
و اصل اللعنة البعذ عن حجة الله چون بیغامبر علیه السلام این آیت را بر وی خوانند بخوان
بر بخوانند و ایشانرا بمباحلة لغت کردند خوانند گفتند یا محمد ما را مهلت ده تا بنیم
در کار خود و فرما باز آیم برقتند و تدبیر کردند و عاقب را که مهلت ایشان بود گفتند
که چه میبینی یا بعد المسیح درین کار عاقب گفت شما ترسایان همه میدانید که محمد
علیه السلام به ما مبر من سال است و انج حقیقت جال عیسی بود بیان کرد و شما می دانید

ایشان در

چه می بینی

که راست میگوید و هر که هیچ قومی با بیغامبری مباحلت نگرداند الا که هلاک شد اند
و اگر می گویند که بری نکویم که با دین ترسائی بخورده ایم و لغت گرفته ایم مصیبت است که
با وی صلح کنید و بشهرها و خود باز گردید و روز دیگر ایشان باز آمدند و مصطفی صلی الله علیه
و سلم بیامد و حسین را برداشته و حسین را بدست گرفته و فاطمه و علی رضی الله عنهم
از بر وی می آمدند و مصطفی صلی الله علیه و سلم مرا هل بیت خود را گفت چون من را عاکویم
شما آسین کوسید چون اشقت مصطفی صلی الله علیه و سلم و فرزندان او را بدید گفت
مربیان خود را زینهار دور باشید از مباحلت ایشان که من رویا می بینم که
اگر از خدای تعالی بخوانند که اگر کوه را از جای برگیر برگیرد و جهان کند و اگر با ایشان
مباحلت کنم همه هلاک شوید و بر روی زمین یک ترسانانند آنکه گفتند یا محمد صلح
چنان می بینم که با تو مباحلت نکنیم تو را بی با دین خود و ما را نیم با دین خود مصطفی صلی الله
علیه و سلم گفت اگر مباحلت نکنید ایمان آرید تا شما را باشد آنچه ما را باشد و بر شما
باشد آنچه بر ما باشد گفتند ایمان نیاریم پس گفت کار حریف را سازید گفتند ما را جز بر
طاعت نیست و لیکن با ما صلح کن و ملا از مومنان ایمن گردان و از دین ترسائی باز
بماند بر آنکه ترا هر سال دو هزار چله بدیم و هزار چله در ماه صفر و هزار چله در ماه
رجب و رسول علیه السلام با ایشان صلح کرد برین چله و گفت اگر ما را واقعه افتد ما را یاری
دهید بطریق نام سی زده و سی اسب و شتر و مسلمانان ضامن باشند ملزاتنا به
شما باز رساند چون ترسایان از مباحلت سر باز زدند رسول علیه السلام گفت باین خلی که
جان محمد در قبضه قدرت اوست که اگر وفاداری بخوان نام مباحلت کردندی خدای تعالی
ایشان را در حال مسخ گردانیدی تا همه کس کشتندی و آتش بر ایشان ریختی و جمله اهل
نجران را مستاصل کردی تا هیچ پرورخت نماندی و فی رواية لوالیغوا الهلکوا حتی
العصا فیرقی شقیهم ثم امر فکتاب الامان وصوته لیسو الله الرحمن الرحیم
هذا ما کتب محمد رسول الله لبحران فی کل صفر و بیضا و سودا و و رقیق و لانیلا
علیهم ترک ذلك کذا علی الفی اوقیة اربعون در هر چله فی صفر الف چله و فی کل رجب
الف قیمة کل چله اوقیة و ما زاد بالجلل علی الاواقی فحساب و ما قصر من رجب
چله او خیل او کتاب فحساب و علیهم عاریة ثلاثین در غایب و ثلاثین فرسان و ثلاثین

کل

می دانند که ابراهیم بر ملت جنین بود و شامی دایند لغتها الهاء من هاء انتم للتنبیه و انتم
اسم الخطابین و هؤلاء اشارة اليهم و معناه انتم و انتم الذين جا جحتم و زعم الانحش
ان معناه و انتم و انده استفهام بمعنى التوبيخ فقولت الهمة هاء قرانها و ابو عمرو
ها انتم بالمد حيث وقع من غير همزة و وورش ای بتسلیل الهمزة اقل مدًا و قبل بالهمزة
من غیر الف و الباقون بالمد و الهمزة و البرز یقصر المد علی اصله و قال ابو عمرو الدانی فالها
علی منهج ابی عمرو و قالون و هشام یحتمل ان تكون للتنبیه و ان تكون مبتدئة من همزة
و علی منهج قبل و وورش لا یكون لا مبتدئة لا غیر و علی مذهب الکوفیین و البرز و ابن
ذکران لا یكون الا للتنبیه فقط فمن جعلها للتنبیه و مبرز بین المنفصل و المتصل فی جوف
المد لم یزد فی تمکین الالف سواء حق الهمزة بعدها او تسهلها و من جعلها مبتدئة
و کان ممن یفصل بالالف زاد فی التملکین سواء ایضا یحقق الهمزة اولیها و هذا کلّی
علی اصولهم و یحصل من مذاهم بس جال ابراهیم علیه السلام و مبت او بایان کرد گفت
قره جلد ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا و لکن کان حنیفا
مسلمًا و ما کان من المشرکین بنو ابراهیم علیه السلام یهود و نصران
و لیکن بود حنیف و مسلمان و نبود از مشرکان حنیف آن باشد که بیکای خدای
تعالی قرار کند و حج بیارد و خسته کند و قربانی کند و از مذهبهای باطل پیروی
قره جلد ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و
الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین شاه مفسران عبد الله عباس گفت رضی الله
عنهما که مهتران یهودان گفتند که ای محمد نودانی که ما با ابراهیم اولی تریم و دین او دین ما
نزدیک تر است و قوان را منکر نمی شوی مگر از جسد این آیت بیامد رد گفتار ایشان
و معنی وی هرینه اولیترین مردمان دین ابراهیم آن کسانی اند که متابعت کرده اند
و از آن پیغمبران اند یعنی محمد علیه السلام و آن کسانی که بکرویده اند بخدای تعالی
و برسات محمد علیه السلام و خدای تعالی دوست و یاری کشته مومنان است و قبل
و الذین آمنوا انهم اصحاب النبی الذین آمنوا بمحمد علیه السلام و سلوا و در دست
طایفة مراهل الكتاب لو یصلونکم و یا یصلون الا انفسهم
و ما یشرعون این آیت در شان عمار یا سر و خدیف رضی الله عنهما آمد که یهودان

ایشان را بدین جهودی خواندند و گفتند دین ما راست تر است و قدیم تر و شفقت ما
بشمار سنده تر بدین ما در ایید ایشان قبول نکردند و مرسل را علیه السلام خبر
دادند این آیت بیا مد که دوست می دارند و می خواهند که و هر از اهل کتاب
یعنی یهودان لعین که مکر می راه کنند شمارا و بی راه نکنند مکر آنها و خود را
و نمی دانند که جنین است **قره جلد** فی الاثر بالاصحاح الا هتلاک
یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الله و انتم تشهدون
ای اهل کتاب چرا کافر می شوید بایات خدا و غرض و جل یعنی بجهت او
و آن قرآن است و محمد علیه السلام و شما کافر می دهید یعنی می دانید که صفت محمد
توبیت و تجلیات **قره جلد** یا اهل الکتاب لم تلبسوا الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون ای اهل کتاب چرا
می پوشید حق را باطل و پنهان می کنید حق را و شما میدانید که دین محمد
حق است و قبل لم تخلطون الحق بالباطل باقر آن که بالعوض و جود کم بالعوض
قره جلد و قالت طایفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخر لعلم یومئذ
و گفتند که و هر از اهل کتاب که بکروید یا نبی فرستاده شد بر آن کسانی که بکرویده اند
محمد علیه السلام در اقل روز و کافر شوند باز در آخر روز تا مکه ایشان باز کردند از دین
یعنی بکروید آن قبله که در اقل روز نماز کرد با محمد علیه السلام و یاران او بوی و آن بیت
مقدس است و کافر شوند آن قبله که در آخر روز نماز کردند بوی و آن کعبه است که نماز
با سواد بسوی بیت مقدس گزاردند در آن روز نماز پیشین و نماز دیگر بکعبه گزاردند
بقول دیگر کعب اشرف لعنه الله جهودان را گفت که ایمان آرید بقبله محمد یعنی بکعبه
در اقل روز و شما نگاه از آن برگردید و بگویند که این خطا بود و بقبله خود باز گردید
تا دیگر ترا بشک در افکند شیخ حسن هری رحمه الله گفت که دوازده تن از اجداد
یهودان خنجر و عترة بایکد یگوار است نهادند که در دین محمد شوم و بزبان ایمان دم
در اقل روز و از دین برگردیم و گوئیم که ما پیدا شدیم که دین محمد حقست اکنون
تقصیر کردیم و در کتاب خود نظر کردیم که این محمد آن محمد پیغمبر نیست که محمد را از زمان

و می گفتند که در تورات مجنون است خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت
 و يقولون رضا على الله الكذب وهم يعلمون ان ليس في التوراة ما يقولون ببعاءهم عليهم
 گفت که دروغ گفتند این دشمنان خدای تعالی که هیچ چیز نیست که آن در جاهلیت
 بود که آنرا باطل نکردم مگر که امانتها باز دهید آنها بخداوندان امانت نیک را و بدهد را
 قرآن او بگویند عاصم و ابو عمرو و حمزة و یوده الیک و لا یوده الیک و تواتر میهنای المومنین
 هنا وفي النساء نولة و نصلة و فی حم عسق نوة منها باسکان الهاء فی السبعة و قالون
 عن نافع باختلاف کسرة الهاء فیها و کذا روی الخولانی عن هشام فی الباب کله و یأتون
 باشباع الکسرة و الوقف للجمع بالاسکان **و بعد** **بلی من اوفی و اتقی فلان الله**
محب المتقین بلکه هر که وفات کند بعد خدای تعالی و برهیزد از خیانت در امانت
 هر چند خدای عزوجل دوست دارد برهیزد کار آنرا و ایمنی آنرا که قال النبی علیه السلام ثلاث
 خصال من عمل بها فهو منافق وان صام و صلی و ادى الزکوة و يقول انی مؤمن اذا
 تکلم کذبت و اذا وعدا خلف و اذا اؤتمن **و فی** خبر آخر من خان امانة مات علی
 غیر دین الاسلام و لعنة الله تعالی و هو علیه غضبان و یلقی فی النار ابد لا بدین و فی خبر
 آخر من ائتمن بامانة و هو یقتدر علی خیانتها و لم یختر اعطاه الله تعالی من الجور العین
 کما یشاء و کم شاء **و بعد** **از الذین یشترون جهنم الله و ایمانهم**
منا قلیلا شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما گفت که این آیت در شان
 ابن القیس بن عباس لگدی آمد و عبدان بن الاشوع الحضرمی که حضرمی دعوی کرد
 و کندی متکبر شد و خواست که سو کند خورد بدو و این آیت بیامد که سو کند
 بخورد و از آن بشیمان شد چنانکه پیش ازین بیان کردیم بقول دیگر در
 اجبار جهودان آمد چون اخطب و کنانة بن ابی الحقیق و کعب اشرف و غیر
 ایشان لعنهم الله که عهد خدای تعالی را بشکستند و صفت رسول علیه السلام بکرا
 نیدند بصفت رجال و لغت را نهان کردند و تورات تار شوته از ایشان
 فوت نشود این جبرج گفت این آیت در شان اشعث بن قیس آمد که سر دی باوی
 خصوصت کرد در زمین که در دست اشعث بود که اشعث در جاهلیت بطلم
 گرفته بود مصطفی علیه السلام مر آن مرد را گفت کواه بیار گفت یا رسول الله مرا هیچ کس

جهنم

خان

بر اشعث کواهی ندهد از جرمت و حشمت او رسول گفت بسراشت سو کند
 خورد گفت رضا دادی بسو کند او اشعث قصد کرد تا سو کند خورد خدای
 تعالی این آیت فرستاد اشعث از سو کند خوردن باز استاد و گفت شما را
 و خدای را عزوجل کواه میکنم که این خشم درین دعوی راست کوی است
 بر آن زمین بایک بار زمین خود بدو تسلیم کرد تا جایزی کم نشود از
 زمین مدعی کجایی گفت گروهی را از علماء جهودان قحط رسید و دشواری
 در طعام بدید آمد بود بنزد کعب اشرف آمدند که مهتر ایشان بود و از وی
 طعام خواستند کعب اشرف لعنه الله از ایشان پرسید که در محمد جبرج
 گوید که در کتاب شما صفت وی هست یا فی ایشان گفتند بل که او بیایم
 و تو میدانی که مجنون است کعب اشرف گفت که من باری نمی دانم ایشان
 گفتند ما کواهی می دهیم که او رسول خدای تعالی است بحقیقت کعب اشرف
 گفت من عزم داشتم که شما را طعام دهیم و بسیاری مال فرستم اگر سخن شما
 جز این بودی اکنون خود را از من محروم کردید ایشان جواب دادند که ما شما را
 کردیم در جواب تو و کار این مرد بر ما مشتبیه شده است ما را مهلت ده تا باز
 کردیم و در کتاب نیکوتر بگویم که وی آن بیعاً مبرهت با فی بازگشتند و صفت
 سید را علیه السلام نیکوتر که در تورات بود باگ کردند و بد آن چیزها و دیگر نوشتند
 و با رسول علیه السلام مناظره کردند و بنزد کعب اشرف آمدند و گفتند ما بیداشتیم که
 این آن بیعاً مبرهت است اکنون دیدیم که وی آن بیعاً مبرهت است که ما را گفته بودند
 و آنچه نوشته بودند کعب اشرف را بنمودند کعب اشرف شادی کرد و بر هر کس راهش
 گریاس و خج بیمانه جو فرستاد این آیت بیامد بقول مجاهد و شعبی رحمهما الله
 این آیت در حق مردی آمد که خبریانی بسیار از عرضه میکرد و سو کند دروغ میخورد
 من بچندین خریدارم یا بچندینی خواسته اند با قول روز اکنون بتوی فروشم کبیکاه
 شده است و معنی آیت آنست که هر پنهانی که کسی را اختیار میکنند و بر وی
 گزینند بر عهد خدای تعالی و سو کنندان خود بهادانند که در دنیا یعنی از هر
 منفعت اند که عهد خدا را بشکنند و سو کند دروغ آند خودند و عن عبدالله

بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من جلف
على عینین وهو فيها فاجر لقطع لها مال امر مسلم لفرقه تعالى وعمله
عضبان **قول** اوليك لا خلاق لهم في الآخرة ولا يكلمهم الله
ولا ينظر اليهم يوم القیامة ولا يزرهم ولا يحسن عذاب البصير
ایشان را نباشد در آن جهان نصیبی از نیکی بگوید دیگر آن کسانی که بدین
صفت باشند نیست رستگاری را ایشان را در آن جهان و سخن نکوید خدای
عزوجل با ایشان یعنی چنانکه با دوستان خود رساند از وعده و حاجت و بایشان
بنظر رحمت نظر نکند در روز قیامت و ایشان را از گناهان پاک نکرده و ایشان را
در دوزخ عذاب در دناک و در خبر است از رسول علیه السلام که گفت هر که شود
بدروغ خورد تا حق مسلمانی ببرد خدای تعالی آتش دوزخ بروی واجب کند
و هشت بروی حرام کند گفتند یا رسول الله که اگر چه سال اندک باشد رسول علیه السلام
گفت بلی و اگر مثل خوب هیزم باشد و در خبر دیگر است که بزرگترین گناهان سه
جیواست شرک آوردن بخدای عزوجل و ناخشنودی مادر و پدر و بدروغ سوگند
خوردن ابوهریر رضی الله عنه روایت کرد از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت سه گروه
اندک خدای تعالی بقیامت با ایشان سخن نکوید و با ایشان نظر رحمت نکند و ایشان را
عذاب در دناک رساند یکی آن کسی است که در راه آب را از راه کد ریان باز دارد و او را بچاق
نباشد و دوم کسی که با کسی عهد کند از هر دنیا اگر بدهد و فاکند و اگر نداده بشکند
و سیوم کسی که آخری را **قول** در آخر روز عرصه کند و سوگند خورد بدروغ که بماند
بچندین می خواسته اند تا کسی او را استوار دارد و آن کاله او را بخورد و در خبر است که
گفت سوگند بدروغ و حرم زنان را خشک کند و نسل تان را ببرد تا از آن قوم هیچ
کس نماند **قول** و ان منهم لفریقاً یلقون السنه هم بالکتاب
لتحسبون من الکتاب و ما هو من الکتاب
و هر چند از ایشان یعنی از جودان کسی ندکه محکمانند زبانها را بخورد و ببدیل
کتاب خدای تعالی تا بدارند آنرا از کتاب یعنی از تورات و نیست آن از
کتاب من خدای عزوجل و بعضی گفته اند که در خواندن بگردانیدند و بخلاف

کرمی اند

قول واذ اخذ الله ميثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
و حکمت ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتوقن من به و انتصرت به
یا ذکرنا نحن جبرئیل خدای تعالی عهد استوار با یغایبانی که آنچه باده تمنا را
از کتاب و حکمت نگاه دارید آنرا بخوانید و حلال و حرام اولی مراعات کنید
بقول و حکمت بوقت و رسالت یعنی خلق رسالت من بپسایند و چون بیاید
بنمایان مبری است کوی از این ملر کتابهای را که با شماست هر آینه بگویند بوی و هر آینه
نصرت کنید و یا قول بوق من به و انتصرت به ای ایلام قسم است و نون تا کید
یعنی یا الله علیکم ان اقول صیوا و تنصرونه یعنی خدای بوی ایمان آرید و نصرت من کنید
قول قال اقرتتم و اخذتم علی ذلکم امری قالوا اقربنا
قال فاشهدوا و انما معکم من الشاهدین خدای گفت اقرار
کردید و عهد کردید و بدید فینید که وفا کنید یا عهد را **عشر**

گفت کواه باشد ای بیغامبران بر خود و بر امتان خود و من باشا
از کواهام بقول دیگر خطاب باشد و امر فرشتگان است بپس
اینها که کواه باشد بر اقرار بیغامبران علیهم السلام **فمن تولی بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون**
پس هر که از این عهد برگردد بعد از آنکه اقرار کرد ایشان اند بپس فاسق
از فرمان خدای تعالی و این عهد روز میثاق بود که فرشتگان آدم را چون
از پشت آدم بیرون گرفت عهد بست با ایشان که پیشینیان می پسینیا نرا برسانند
و همه بیغامبران و بی بیغامبران بگویند گفته اند که این عهد بوجی بوده است
که خدای تعالی هیچ بیغامبری نفرستاد بلکه و راضی محمد علیه السلام کرد و قوم را
بیان کند و عهد گیرد با ایشان که هر که از پس ایشان آید او را بگوید تا محمد بگوید
و اختلافوا فی الميثاق بعضی گفته اند که این عهد با بیغامبران بود که یکدیگر را راست
گوی دارند و نصرت کنند بقول مجاهد این عهد با اهل کتاب کرده بپس که گفت
ثم جاءكم رسول مصدق و رسول بامتان آمد و این لفظ بنیین از نو پسند آمده است
چنانکه قرات ابی بن کعب عبدالله بن مسعود است میثاق الذین اوثوا الكتاب الایه
شاه مضران عبدالله بن عباس گفت رضی الله عنهما این عهد با بیغامبران و امتان ایشان
بود از محمد مصطفی علیه السلام و مراد از بن رسول محمد است علیه السلام که بیا مد الایه
متبع را یاد کرد و تبع را یاد نکرد که ذکر اصل دلیل باشد بر ذکر فرع و تبع قرات
قراء حمزة لما آتیتکم بکسر اللام و التخصیف و اللام یعنی الایه یعنی بآیتکم و قراء بعضهم
لما نصب اللام و التخصیف یعنی حتی و الباقون نصب اللام و التخصیف یعنی
لکن ای ای کتاب آیتکم و قراء نافع آیتکم بالنون و الالف جمعاً و الباقون
بالتاء مضمومة و قرائی اقرؤم همزة و الحدة علی الایات و التقریر و قراء
العامة بالالفین علی الاستفهام یعنی هل اقرؤم لغتها الا امر الثقل ثم للعبد
احمل لانه منع عن الاثر الذي له فيه ثقل **افغبرو من الله**
یعنون و له من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً
و الیه ترجعون از بن خدای تعالی دین دیگر می جوید و مراد بر

فرمود تا

عروج کردن داده است هر که در اسمانها و زمینهاست بطوع و کره و باز گردانند
شوید بوی یعنی بازگشت شما همه بقیامت بخدا و باشد کلمتی گفت سبب نزل
این آیت آن بود که کعب اشرف و یاران او خصومت کردند با ترسیان و نزد
رسول علیه السلام آمدند و گفتند از ما که اولی تر است بدین ابراهیم رسول گفت
ابراهیم از هر دو فرقی بزار است ایشان گفتند ما نیستیم دین ترا و قضاء ترا
این آیت بیا مد کرده که اگر دین اسلام را نمی پسندید کدام دین را می پسندید
که ابراهیم بر دین اسلام بوده است و شما دین ابراهیم می طلبید چون یافتید چلی
نمی پسندید و متابعت نمی کنید و مراد از اهل اسلام بطوع اهل اسمانها اند
از فرشتگان و مؤمنان از اهل زمین و مراد از کره کافران اند که چون مریشانرا
معاینه شود بوقت مرگ اسلام آرند و سود ندارد ایشانرا بقول دیگر
مراد از طوع موافقا خواست و از کره کافرانرا خواست که اگر خواهند یا نخواهند
سایه کافران شجود کنند خدای تعالی را چنانکه خبر داد و طلالهم بالغدوة
و الاصال و کفوله بتفیو ظلاله کما قال مجاهد سجد طفل المسلم و وجهه
طه بعا و سجد ظل الکافر و هو کاره للسجود و قال مقاتل و له اسلم مؤمنی السجود
و الارض طوعاً یعنی الملائكة و المؤمنون و کرهناً یعنی اهل الادیان یا یقولون الله
ربنا و خالفنا بقول دیگر مراد از بن روز میثاق را خواست که گفت آتشت
بریکم قال ابی مؤمنان بطوع گفتند و کافران بکره گفتند شعبی گفت کرهناً آنکه
کافر شر که آرد بخدای تعالی در حال اختیار و ایمان آرد در حال اضطرار کفوله فانما
رکبوا فی الفلک دعوا لله مخلصین الایه کلمتی گفت کرهناً آن که کسی را خواست که
بسیلکها جبریه قهر از دار جبر ایشان ببرد و اسلام آرند و بایمان فرمایند
ایشانرا قرا حفص عن عاصم و ابو عمر و یغون بالیاء و حفص عن عاصم ترجعون
بالیاء و الباقون بالتاء فیها **قل انما بالله و ما انزل علینا و ما**
انزل علی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاساط
بگوی یا محمد که ایمان آوردیم ما بخدای تعالی و بآنچه فرستاده شد بر ما و آنچه فرستاده
بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط که فرزندان یعقوب بودند

و بیان

لا يقبل منها شفاعه اي لا يشفعها احد حتى يصير كلف الله در شان
جهود ان آمد که ایمان آوردیم بوسی کلمه علیه السلام پس کافر شد نه عیسی
علیه السلام نگاه کفر زیادت کردند که مصطفی علیه السلام کافر شدند
بقول دیگر در شان جهود ان و ترسایان آمد که بدیش از آمدن
مصطفی علیه السلام ایمان آورد بودند بوی چون وحی اشکارا کرد کافر
شدند بوی و زیادت کفران بود که بحرب یومنان آمدند بقول دیگر
دو شان همه کافران آمد که دوزیشا قومه بگویند پس در دنیا کافر شدند
و زیادت بر کفرانک بر کفر ایشان کردند بقول دیگر زیادت
کفر ایشان آن بود که هر آیتی که بیامد ان را منکر شدند و بان کافر
شدند اگر سوال کنند کسی که خدای تعالی می گوید که توبه ایشان
بند برم و در آیت دیگر فرموده است که بدیدم جواب گویم که این
توبه در حق قوی است که در وقت باس و غرغره توبه کنند از کفر
و ایمان باس مقبول نباشد چنانکه گفت ولیست التوبه للذین
يعلمون السببان حتی اذا حضرا حده الموت الیه قول
عز وجل ان الذین کفروا وما توفوه کفار قلن
تقبل من احدھم ملاء الارض ذهباً و لو فدی به
اولئک عذاب الیم و ما لهم من ناصیر
هر آینه
ان کسانی که کافر شدند و مردند و ایشان کافر بودند هرگز بدرفقه
نشود از یکی از ایشان به بری زمین زر و اگر چه فدا دهند آن همه را تا از دوزخ برون
از وی بدبریم و از دوزخ خلاص نیابند ان کسانی که بدین صفت باشند مرا ایشان است
عذاب در دوزخ و نباشد مرا ایشان را هیچ کس از باوی کنند که عذاب من از ایشان
باز دارد و در خبر است که در روز قیامت کافری را بیارند و گویند که اگر همه روی
زمین بزر بود و آن همه ترا باشد فدای خود کنی گوید بلی گویند در دنیا از تو اسان تر
ازین می خواستند و آن کلمه شهادت بود جل تکلفی تا ازین عذاب برستی
لن تسالوا البر حتی تفقوا مما نجور و ما تفقوا من شی فان الله

اصول

به عیله

هرگز نیاید نیکویی را تا نفقه نکنید از آنج دوست میدادید ابو صالح روایت
کرد از شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما که گفت هرگز نیاید ثواب
خدای تعالی را با نفع و عده داده است در بهشت تا صدقه نکنید از آنج دوست
میدارید بقول دیگر صحیح اگر رحم الله هرگز در بهشت نشوید تا زکوة مال
ندهید بقول مقاتل رحم الله هرگز نیاید تقوی را تا بعضی از آنج دوست
میدارید از مال صدقه نکنید بقول دیگر هرگز نیاید شرف دین را و از جمله
نیکان نباشد تا مال صدقه نکنید در وقت تن درستی و از درویشی نفرتید
نه چنانکه بدبرم که برسید انگاه صدقه دهید و وصیت کردن گیرید قال الامام
جعفر صادق رضی الله عنه بانفاق المہج بصل العبد الی بر حبیبه عبد الله عمر
رضی الله عنهما کنیزکی داشت بغایت با جمال بود و بنکود و سستش میداشت آزاد کرد
و شوی داد و بخت بیامد از وی هر وقتی که آن بچه را عبدالله عمر در کنار کوفتی و می گفت که
مرا از تو بوی مادرت می آید او را گفتند که چون خدای تعالی مادر وی را جلال کرد
بود بر تو و تو را و از چنین دوست میداشتی چرا آزاد کردی عبدالله عمر رضی الله عنهما
گفت الم تسمعون قول الله عز وجل لن تسالوا البر حتی تفقوا الا یہ عمر عبد العزیز رحمہما
خبر دادند شکر می خریدی و صدقه می کردی او را گفتند چرا بهاء این شکر را صدقه
نکنی او گفت از بهر آنکه شکر بر من دوست است از سیم وزر می خواهم که آنرا صدقه کنم که
دوست می دارم تا بدین وعده برسم بقول بعضی ما تجبون انست که هر چه ترا
ببخشم خوش تر آید و دوست تر داری از مال آن را بطبع بخوشدلی صدقه دهی بقول
دیگر از شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما که این آیت
منسوخ شد بآیت زکوة بقول دیگر منسوخ نیست و این آیت در تخریص صدقه
تطوع آمده است و آنج صدقه کنید از چیزی و صدقه دهید یعنی از مال
خدای تعالی بان دانست جزای ان بیاید آنروز عفاروی رضی الله عنہا گفت
از رسول علیه السلام شنیدم که گفت در مال آدمی سه آشیانند یکی فضا و تقدیر خدای
تعالی که مال او را بزر و بخت کند و از تو دستوری نخواهد و هر چند خواهی نگاه نتوانی
داشتن دوم میراث خواهد است که چون بمیری همه مال را ببرد و سیم تو شکر دوی

الصادق

و خوش خورد و غم نخورد و سیوم آنک تو خداوند سالی اگر توانی که پیش رستی کنی
 بر هر دو بازار و پیش فرستی تا بقیامت تو دست گیرد بکن آنچه که خدای عزوجل
 می فرماید لن تالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون الا یه وانکاه ابو ذر گفت رضی الله عنه
 را اشتران من این فعل عزیز ترست این را پیش فرستم آن اشتران را صدقه کرد
 زینب خاتون رحمها الله مصحف قرآنی داشت نمود بار بزر نوشته بر پوست
 آهو و همه را موصوع کرده بجواهر روزی در آن مصحف قرآن میخواند باینایت رسید
 لن تالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون الا یه با خود گفت هیچ چیز بر من ازین مصحف
 قرآن عزیز تر نیست ز در گران را بخواند تا آنرا فرو کشا دند و آن جواهر را بفروخت
 و بهاء آن جواهر را بچو ضرها و جواهرها و مضجعهها و بادیه را ساخت ناهر سالی چندین
 هزار کس را انجا میسایند و او را دعاء خیر میگویند پس هم از ضلالت جهودان
 نین خبر داد و گفت **قله ع** **کل الطعام کان حلالا**
لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل آن

بر من

التوریه قل فاتوا بالتوریه فاتلوها اریکنتم صادقین
 همه طعامها حلال بوده است مرفز ندان یعقوب را مکر آنچه اجرام کرد بود
 یعقوب بر خود از طعامها بیش از آنک فرستاده شدی توریت بموسی بگوی
 یا محمد که بیارت توریت را و برخواند آنرا اگر شمار است گویا یند کلبی گفت رح
 الله سبب نزول این آیت آن بود که بیغای مبر ما علیه السلام جهودانرا گفت که من بیک
 ابراهیم ام جهودان گفتند پس چرا گوشت اشتر و شیر اشتر و میو و این بر ابراهیم
 حرام بود مصطفی گفت صلی الله علیه و سلم بلکه حلال بوده است بر ابراهیم جهودان
 گفتند از روز کار نوح باز حرام بوده است تا روز کار ما خدای تعالی بر تکلیف قول
 جهودان این فرستاد که توریت بر خواند ببارید تا چای گوشت اشتر و شیر اشتر
 کجاست در توریت و از کجا میگویند و اختلاف کرده اند مفسران در آن طعام که
 یعقوب علیه السلام بر خود حرام کرده بود بشاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما
 و جماعتی گفتند که آن آیه ای بود که در گوشت با سبب آن بود که یعقوب علیه السلام

که بدم عرق النساء مبتلا شد و سبب آن در د جان بود که وی نذر
 کرده بود که اگر مرا خدای تعالی دوازده بسردهد و بسلاست به بیت مقدس
 باز آمی بسر آخرین را قربان کنم وقتی از سفر به بیت مقدس می آمد فرشته او را
 در راه پیش آمد یعقوب بداشت که قصد او می دارد هر دو بایک دیگر در
 آویختند از اول شب تا آخر شب بر می آویختند نتوانستند یکدیگر را افکنند
 پس آن فرشته کران یعقوب را بگرفت و فر فرشتاد عرق النساء را او را بدید
 آمد و بیک بدم خاست آنگاه گفت ای یعقوب اگر خواستی تا ترا بسفکم ترا نسبتی
 ولیکن بسفکم بود در مدنت کردم تا ترا عرق النساء بدید آمد از هر آنک تو نذر کرده
 بودی که اگر تن در ست به بیت مقدس در آیی فرزند آخرین را قربان کنی خدای تعالی
 ترا از آن نذر بیرون آورد باین درد مندی تا ترا فرزند نباید قربان کردن و یعقوب
 همه شب از رنج عرق النساء بیدار بودی نذر کرده که اگر خدای تعالی مرا و ازین
 درد شفا دهد هرگز طعام نخورد که در روی رکی باشد پس فرزند آن یعقوب
 همه زکها از گوشت بیرون کردندی آنگاه بخوردندی و فی روا به آخری قال
 یعقوب علیه السلام لیکن شفای الله تعالی لا حرم من من ایت الطعام علی نفسی
 و کان ایت الطعام الیه لیم الا بل و لیتها فاشتن اولاده بد لک حتی قلت الیهود
 ان الله تعالی حرمها علی اولاد یعقوب فرد الله علیهم بقول امام ضحا که رحه الله
 از شاه مفسران عبدالله عباس رضی الله عنهما است که چون یعقوب را عرق النساء
 بدید آمد طبیبان او را گفتند که ترا گوشت اشتر و شیر او نباید خوردن او گوشت
 اشتر و شیر او بر خود حرام کرد جهودان نیز بر خود حرام کردند خدای تعالی در توریت
 تنجیم او بار نکرد بود ایشان افترا کردند که خدای تعالی حرام کرده است بقول
 و یکو چون یعقوب به بیت مقدس درآمد با عرق النساء و فراموش کرد که او بیمار در
 بیت مقدس درآمد است خواست تا بسر را قربان کند آن فرشته بیامد و مرا و را
 گفت من ترا از هر آن رنج کردم تا تن در ست خدای تعالی و از نذر بیرون آیی و ترا فرزند
 قربان نیاید کردن کلبی گفت رحه الله علیه که جو تعالی بشوی معصیت و کفر
 بنی اسرائیل بعضی از طعامها بر ایشان حرام کرد چنانک گفت فبقلم من الذین هادوا

جز مناعه طيبات الا به جون بنی اسرائیل گناه می کردندی طعام حرام کشتی با طاعون
و مرگ و مفا جابر ایشان گماشتی شیخ حسی بن بصری رحمه الله علیه گفت که یعقوب علیه السلام
گوشت اشترید و خود حرام کرد از بهر تعبد و از خدای عزوجل بخاست تا بر فرزندان او
حرام کرد عکرمه گفت رحمه الله که یعقوب علیه السلام بر خود حرام کرد ذنبه و کرده و جگر
و سینه را جانک فرمود و علی بن ابی طالب را و احوال مناکل ذی ظفر لایه **قرآن مجید** **فمن**
افتری علی الله الذنب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون
بس هر که برخدای عزوجل دروغ بگوید یا فدا از بهر آنکه بیان کرد خدای تعالی در کتاب ایشان
چلای گوشت اشتر و شتر را شتر را آنان که بدین صفت باشند ایشانند ستمکاران
بر تن خود **قرآن مجید** **قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهيم حنيفا**
وماکان من المشرکین بگوی یا محمد که راست گفت خدای
عزوجل که تحریم آن طعام در تورات نیست بس متابعت کنید دین ابراهیم
حنیف را و نه بود ابراهیم از شرکان بقول دیگر بگوی که راست گفت
خدای عزوجل که نبود ابراهیم جهود و ترسا و مشرک بس متابعت کنید دین ابراهیم
او مخلص و مستقیم بود در دین و گوشت اشتر و شتر را اشتر بخورد و شتر نیز بخورد
بس بیان کرد که قبله ابراهیم علیه السلام کدام بود **قرآن مجید** **ان اولیست**
وضع للناس للذی بمكة مبارکها وهدی للعالمین
هر آینه اول خانه که نهاده شد از بهر عبادت مردم مانا در زمین آن خانه است
که بمکه است یعنی کعبه مبارک است و راه تمامی خلق است بهشت این قول امیر المؤمنین
علی است رضی الله عنه حسن بصری رحمه الله گفت که اول خانه که از بهر عبادت
بناکردند خانه کعبه بود که ابراهیم خلیل علیه السلام او را بنا کرد و پیش از آن بناها و دیگر بود
در زمین لیکن از بهر عبادت را اثنا بناهیت مقدس از بعد بنا کعبه بود که سلیمان
علیه السلام آن را بنا کرد بقول امام کبیری رحمه الله چون آدم صفی علیه السلام را آن زلت
بی قصد کرده شد فرمان آمد تا از بهشت بر زمین آمد جبریل علیه السلام میامد و فرمان
آورد که نمایانه زمین خانه بنا کن تا قبله تو و قبله فرزندان تو باشد خانه کعبه را بنا کرد
و هفت بار کرد او طواف کرد تا برکت آن تو را قبول آمد که قناب علیه و هدی

بعد از

بقول امام مجاهد و قتاد رحمهما الله اول خانه که بنیاد نهاده شد در زمین
این خانه بود و پیش از وی هیچ بنای دیگر نبود بقول دیگر این خانه را از اسمان
فرستادند و آن از یاقوت سرخ بود که پیش از آدم صفی علیه السلام و فرشتگی که در زمین
بودندی حج می آورد دندی و بگرد او طواف می کردند و تا روز کار نوح بعاصم
علیه السلام چون طوفان ظاهر شد فرمان آمد که تا آن خانه را با سیمان چهارم بردند
بر آن کعبه بنیادند و آن خانه امروز بیت معمر است که هر روز هفتاد هزار فرشته
مران خانه را زیارت کنند و در آن خانه در آیند و تاقیامت باز بنیاد هرگز
هیچ فرشته را دوباره بنیاد نرسد از بعد آن ابراهیم خلیل را فرمان آمد تا این
خانه را بنا کرد هم بر آن موضع امام مجاهد رحمه الله گفت سبب نزول آیت آن
بود که جهودان مفاخرت کردند به بیت مقدس و گفتند که بیت مقدس فاضل
تر است که هجرت گاه بیضا مبران است و در زمین مقدس است مومنان گفتند که
کعبه فاضل تر است که این اول خانه است که بنا کردند در زمین و قبله ابراهیم خلیل
علیه السلام چون تعالی این آیت فرستاد و فضیلت کعبه بیان کرد سوال کردند از
شاه مردان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که او در طواف گاه بود که این خانه را ابتدا
طواف کرد که جواب داد که چون ارادت از لی تعبیه خلافت آدم علیه السلام ظاهر
کرد جلالت عزت منشوراتی جا علی فی الارض خلیفه در میان مقرران بدید آمد
جواب گفتند که انجعل فیها من یفسد فیها این منشور خلافت هم با جناس ما
فرست تا بر وفای عهد تو تسبیح و تقدیس کنیم و ما را با یک دیگر کنیم و جسد نباشد
این سوال ایشان را برایشان رد کرد بخطاب اتی اعلم ما لا تعلمون ترسیدند
و جان گمان بردند که مگر سزا می خشد خدای تعالی شدند نزد یک عرش آمدند
و هر روز سه ساعت کرد عرش طواف می کردند و تضرع و زاری می کردند و از اثر غضب
آفرید کار جل و علا می رسیدند مولی تعالی یا ایشان نظر رحمت فرمود و فرمود
ایشان را که مرا خانه بنا کنید در آسمان و طواف کنید گرد آن خانه تا سحری
رضای من گردید پس فرشتگان خانه بنا کردند و قواعد آن خانه را متصف بجواهر و
از عنای صر جواهر نصب کردند یکی ستون او از فیروزه و دوم ستون از زمرد

سبز و سیوم از زر و سرخ و چهارم از نور و جشوا و از باقوت اجرم و آن
خانه را صراح نام نهادند و آن بیت معمور است و درین روایت چنین آورده
هر روز هزار هزار فرشته مقرب در آن خانه در آیند که هرگز تا قیامت دوباره باز نیایند
آنکه مرایشان از فرمان آمده که زمین و رویت و بر مثال این خانه و انداز او در برابر او خانه
بنایند بوقضیت فرمان بنا کردند پس فرمود که طواف کنید طواف کردند پس
خطاب آمد که بعزت و حلال من وجود و فضال و کرم که هیچ کس نکرد این خانه
طواف نکند الا که بیا مرزم کنایه آن او را گذشته و ناکدشته سیر و آشکارا گفتند
اللهما و سیدنا این خانه ما را خاص است و این کرامت ما را است تنها یاد یکرانرا
فرمان آمده که شمار و آن خلیفه را و فرزندان او را از مؤمنان تا قیامت هر کس که
طواف کند در مطاف این خانه جان است از روی فضیلت که بیا بیت معمور را
طواف کردستی و زیارت کرده و هر که بیت معمور را طواف کند همچنان باشد که گویا
کرد عرش طواف کند و هر که بگرد عرش طواف کند هرگز من که خدا و ندیم او را
عقوبت نکند بقول بعضی و هدی للعالمین یعنی راه نموده است که هر
جهانیان را بجات که هر که در نماز و روی بوی آورد راه راست یابد بقول دیگر
حجت است بر هستی آفرین کار از اهل اک جبار که قصد تخریب او کردند و انجاق
ایجاد نداشتند که در موضع می اندازند دلیل دیگر آنست که برندگان هوا بر بر کعبه
نبرند و وجوش فلوات در زمین حرم بایکد بکریا میزند و قیل را در به طرف
الجنة یعنی هدیم الى الجنة و اختلفوا فی بکته قال بعضهم هی موضع الکعبه و بکته
اسم البلده و عن ابن عباس رضی الله عنهما مکه هی الشقیع الی المنیر و بکته من البیت
الی البطحاء و قال ابو عبد الله رحمه الله بکته نظر بکته و مکه معروفة و قیل بکته
موضع المسجد و مکه الحرم و قیل بکته الکعبه و مکه سائر القرية و قال مجاهد
رحمه الله کلاما واجدا فابدل المیم لعرب الحج و البک الکسر و المک الفص سمیت
مکه بکته لانها بکته اعناق الجبار و سمیت البلده مکه لانها تجتذف قلوب الناس
الیها یقال منک الفصیل ما فی ضرع الناقة اذا استحقج اللبن کله قوله مبارک
نعمت علی الجبال سمي البیت مبارکا و کان من بکته ان من دخله استغنی عن الفرض و من دعا

در این بیت که هر که
طواف کند در مطاف این خانه
جان است از روی فضیلت

بکته

بشی استحق که و البرکة بیوت الخیر و مؤنة ^{در این بیت} **فیه آیات بینات**
مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا درین خانه کعبه
نشانها بدست چنانکه یاد کردیم از قهر جباران و غیر آن و مقام ابراهیم
است علیه السلام و هر که بوی در آید این کردد از دشمنان آیت دیگر
در خانه آنست که خانه است در وادی بر کشت دارد و زهت و بی بوستان
و نعمت و با این همه دلهای خلق بوی یابد شد و جان همه بوی شنا و کشته
دیگر از آیات بینات آنست که خدای عز و جل بیان کرد که مقام ابراهیم است
اختلفوا فی مقام ابراهیم علیه السلام قال بعضهم کان ذلک حجرا وضعه اسماعیل
علیه السلام تحت قدم ابیه ابراهیم علیه السلام حین هت هاجرا اسماعیل
ان تغسل رأس ابراهیم علیه السلام و هو علی مرکبه کما ذکرنا فی سورة البقره
که از هر وفاء عهد سار و رضی الله عنها از مرکب فرو نیامد چون ابراهیم قدم
مبارک بر آن سنگ نشست نهاد قدم مبارک او در آن سنگ از ظاهر کرد
چنانکه بای او بانگشتان در آن سنگ نشست موی تعالی و نور
تا آن موضع بای ابراهیم را قبله اقبل مؤمنان ساختند بقول
دیگر مقام ابراهیم هم حرم است دیگر از آیات بینات آنست که
من دخله کان آمنا هر که در روی در آید این باشد بعضی گفت اند که
درین جهان بنه گرفته این باشد تا اگر چنانستی که باشد بیرون حرم
و مستحق قتل شد و حرم بنا گرفته آن قصاص را استیفا نکند تا آنکه
که از حرم بیرون آید بقول شیخ حسن بصری رحمه الله معنی آنست که
دلها و عرب را در جاهلیت مهربان گردانید بودند تا هر که در حرم بودی
اگر چه جانی بودی کس و رانیا زردی و جلد قبال بکد بکرا غارت می کردند
و میکشتندی و هیچ کس در حرم نکشتندی و ایشانرا تعرض نکردندی لقوله
الهم یر و انا جعلنا اجرامنا و تحطف الناس من حولهم لایه بقول دیگر
در آن جهان این کردد از عذاب جاودانه و قیل من دخل البیت

ام

مع محمد عليه السلام كان آما لقوله تعالى لتدخلن المسجد الحرام ان
شاء الله آمنين وقيل من دخل مكة لقضاء الشكر مخلصا في افعالها
كان آما يوم القيامة من اهلها وقيل هذا خبر بمعنى الامر يعني
من دخله فآمنون ولا تمسوا يسوع وقيل الاثن في الحرم من دعاء
ابراهيم عليهم السلام فاز الناس كانوا يتخطفون من حولهم ومن كان فيه يكون آما
لقوله تعالى اولم يروا فاجعلنا حرما آما الآية **وروي** والله على الناس
حج البيت من استطاع اليه سبيلا ومن كفر فان الله غني
عن العالمين ويراد بالآية ان من استطاع ان ياتي مكة فليأتها
ابن حنبله يعني قصد کردن وبكعبه رفتن فرضه است از خداي تعالی بر هر کس
بتواند بوي راه رفتن و هر که کافر شود يعني منكر شود فرضيت حج را هر آن
خداي تعالی نی نیاز است از همه جهانيان يعني ازان کس که حج آورد یا نبرد
ابن وعیدی است بخذلان منکران حج را و استطاعت را د است
وراجله و اعني راه و بعضی گفته اند که نفقه اهل نیز باید تا بوقت بازگشتن
و در بعضی از کتب مناسک چنین آورده است که می باید که سه شرط را رعایت
کند اول آنکه از دست هر کسی چیزی نخورد که در وی بهوشی دهند و زربند
دوم با هر کسی نکوید که من حج می روم که دانند که حاجی را نقدینه باشد طمع
کنند و خوف هلاکت باشد سیوم جماعتی که موافق دین و مذهب وی نباشد
همراهی نکنند و از خصومت اجتناب کنند و صبر و تحمل پیشه گیرند چنانکه گفته اند
استرزوها یک و ذهبتک و مذ هبتک و فی الخبر عن علی رضی الله عنه عن رسول
الله صلی الله علیه و سلم انه قال فی خطبته ایها الناس ان الله تعالی فرض الحج علی
من استطاع اليه سبيلا و من لم یفعل فلیت علی ای حال ان شاء الله و یثاب
اولقرا یا او محو یا الا ان یكون به مرض او منع عن سلطان جابر الا لا یتیب
که فی شفا عتی و لا یرد حوضی و عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی علیه السلام انه
قال الحاج اذا خرج من منزله خرج من ذنوبه کیوم ولدته الله وله بكل خطیئة
یخطئها عبادة سبعین سنة حتی یرجع الی منزله فاذا رجع الی منزله و یغفر له
من ذنوبه

دعاه فان دعاه مستجاب الى أربعين يوما وشفع في أربعين من عباده
وفي خبر آخر لا يقرب الله تعالى قديمين مشي الى بيت الله تعالى و قد بين
أعترنا في سبيل الله تعالى و عن وهب بن منبه رحمه الله انه قال مكتوب
في التوراة ان الله تعالى يفت يوم الحشر ملائكة بيد كل واحد منهم سبيلكة
من ذهب الى بيت الله الحرام فيقال لهم اذهبوا الى البيت فزموها بهذا السلام
ثم قودوها الى المحشر فتبوا فيها و برؤوها بسبع مائة الف سبيلكة من ذهب
ثم يقودونها و ملك يتنادى سبيري يا كعبة الله الى المحشر يا الله تعالى و لكعبة
يوشد عيشان و ليسان و شفتان فتنادي ويقول انا الى الله تعالى شفاعة
فلتت بسائر حتى اعطاهما فتنادي ملك من جهة السماء سبلي تعطين فيقول
الكعبة شفعتني في جبري الذين دنفوا حولي من المؤمنين فيقول الله تعالى قد
اعطيتك سؤلك قال فيحشر موتى مكة من قبورهم بعض الوجوه محرمين محترمون
يحول الكعبة فيلبثون ثم يقول الملائكة سبيري يا كعبة الله فيقول الكعبة لست بسيرة
حتى اعطيت لي سؤلي فتنادي ملك من جهة السماء سبلي تعطين فيقول الكعبة يا علي
صوتها يا رب عبادك المذنبين الذين ولفوا ابي من كل فج عميق ثغثا
عبرا تركوا الاهلين و الاولاد و الاجباب خرجوا سوفا الى زايرين مسلمين طائعين
لك حتى قضوا مناسكهم كما أمرتهم فاسألك ان تؤمنهم من الفزع الاكبر و تشفعني
فيهم و تجمعهم حولي فتنادي الملك فان فيهم من ارتكب الذنوب بعد لك و آخرها
على الكبائر حتى وجبت لهم النار فيقول الكعبة انما اسألك الشاعة لاهل الذنوب
العظام فيقول الله تعالى قد اعطيتك سؤلك و شفعتك فيهم فتنادي منادى
من جهة السماء الا من دار الكعبة فليعترل من بين المشا فيعزلون فيجمعهم الله
تعالى حول البيت الحرام بعض الوجوه آمنين من النار يطوفون و يلبثون ثم نادى
ملك من جهة السماء الا يا كعبة سبيري فيقول الكعبة لبيك اللهم لبيك و لحير في
لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد و النعمة لك و الملك لا شريك لك و في رواية
اخرى يقول الكعبة و كيف احب السبر و لم تغفر لمن ذهب ثقلته او مات
و لم يصل الي و بعيت الحشر في قلبه فيقول الله تعالى اجبي فاني قد غفرت

لهم جميعا وقلبت حجته ثم يقول يا رب بقت واجدة انك لم تغفر بعد لمن
لم يكن له زاد وراجلة واجب ان يصل الى فلم يقدر فبقوله تعالى قد غفرت
لهم جميعا وفي خبر آخر يقول الكعبة الحمد لله يا رسول الله اشفع انت لمن
لم يزني فانما شفيع لمن زاني وفي خبر آخر من اشهر ولم يحج ومات على ذل
دخل النار دخل النار دخل النار ثلاث مرات قرأ حمزة والكسائي وعاصم
في رواية يخص رحمهم الله حج البيت بلسر الحاء والباقر بالينصب وبما لغتان
ومعناها واحد وقيل بالفتح مصدر وبالكسر اسم لغتها الحج القصص للزياد
وقال بعض اهل اللغة الحج الزيادة وقال الشاعر
اي يزودون بس فضيلت كعبه بيان كرد عتاب ميكند اهل كتاب را كه روى بوى
مى رند در شمار جنانك مومنان مى آرند **قوله** قل يا اهل الكتاب
لم تكفرون بايات الله والله شهيد على ما تعملون بكوى يا محمد اى اهل
كتاب چرا كافر مى شويد بايتها خداى تعالى يعنى محمد وقرآن وحج وخرق
كواه است باج شما ميكند از گمان احكام تويت وعت مصطفى صلى الله عليه وسلم
قوله قل يا اهل الكتاب لم تصدون عن سبيل الله
من آمن ببغونها عوجا وانتم شهداء وما الله بغافل
 عما تعملون بكوى يا محمد اى اهل كتاب چرا محروماند از دين خداى تعالى
كسى را كه بكرويد است بوى و مى جويد كزى را در دين خداى تعالى و شما كواهيد كه
ابن دين اسلام جوت است و نيت خداى عز وجل غاقل از باج شما ميكند از دينها والهاء
فى تنوعها ترجع الى السبيل وهم موشه سماعيه وقيل معناه تبغون لها عوجا
كقوله تعالى تبغونكم الفتنه اى تبغون لكم سبب نقول اين آيت در حق جهودان است و ان
قصه جنان بود كه عمار را سرا و باران او را گرفتند و بدین جهودى مى خواندند و سعى
مى كردند در ارجاء و منازل و كينه هاى كه ميان اوس و خزرج بود اين آيت بايد
در مذمت ايشان انكاه مومنان از طاعت و متابعت ايشان نهى كرد و از اعتقاد
ايشان خبر داد و گفت **قوله** يا ايها الذين آمنوا ان تطيعوا فراغا
من الذين ابوا قول الكتاب يوردونكم بعد ايمانكم كافرين

اى آن كسانى كه بكرويد اين آيت الكفرمان بردار بايد كه روى را از آن كسانى كه
ايشان را كتاب داده اند يعنى تويت باز گردانند شما را از بعد ايمان شما كافرين
يعنى كفرا باز برند شما را اين آيت در شان جهودان آمد و اين خطاب مرأوس
و خراج است كه شما مرجهودان را طاعت داريد در ارجاء و ان كينه ها كه در جاهليت
ميان شما بود بكفر باز برند شما را بقول ديگر خطاب مرعه مومنان است كه اگر شما
مرؤسانى جهودان را مطيع باشيد در باج گردانيد اند از صفات محمد صلى الله عليه
وسلم شما را بكفر باز برند **قوله** قل و كيف تكفرون وانتم تدعون الله
اياات الله و تكلم رسوله و ترجعتم بالله فقد هدى الى
صراط مستقيم هذا على وجه التخييل لا التبعار و معناها چگونه كافر مى شويد
و شما آيات كه خوانده مى شود بر شما رايتها خداى عز وجل يعنى قرآن و وعده و وعيد
مومنان و كافرين و در ميان شما رسول خداى است عز وجل و هر كه دست در زند
بدن خداى تعالى هراينه راه نموده شود بسوى راه راست رجاح گفت رحمه الله رواه
خاص كه او در ميان ايشان بود و با باشد كه مهادت را باشد از بهر آنكه آثار
نبوت و علامات رسالت او و كتابى كه بياورد در ميان ما ظاهر است جاست
كوى رسول را عليه السلام بعانه مى بينيم وقيل معناه قوله هدى اى وفقى بمرئوسان
بتقوى فرمود از طاعات دارى جهودان و انم كرد تا ثبات كند بر ايمان **قوله** قل
يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله حقا تقاة و لا تموتن الا وانتم مسلمون
اى مومنان بتقيد از خداى تعالى سزاي نرسيدن از وى و نموريد شما مكر با كمانى
باشيد لقول ديگر طاعت داريد خداى تعالى با سزاي طاعت داشتن او ثابت
باشيد بر مسلمانى تا ثبات شما را مكر مكر در اسلام قال الكلبي رحمه الله عن ابن
عباس رضي الله عنهما معنى حقا تقاة ان يطاع فلا يعطى وان يذكر فلا ينسى وان
يتذكر فلا ينسى فليطيق العباد ذلك فنزل قوله تعالى فانقوا الله ما استطعتم فصارت
منسوخة وقيل لاية غير منسوخة و معناها اتقوا الله فيما احق عليكم ان تقوه
فيه و اصل التقاة وقاة فقلت الواو تاء كما فى قولهم تجاة ووجه و تراث و وراث
وغير ذلك و قرأه الكسائي رحمه الله تقيته بالامالة **قوله** و اعصموا انفسكم

جميعا ولا تفرقوا و جنگ در زیند همه بجهت خدای تعالی و برکنده مشوید
دره بن بعضی گفته اند **جبل الله** عهد خدای تعالی است یعنی عهد هاء خدای را بر جبل
در قرآن نگاه دارید **بقول** دیگر مراد از جبل الله کتاب الله است یعنی قرآن را
ایام خود سازید **بقول** دیگر دیگر دین اسلام است **بقول** دیگر امر و طاعت
خدایت عزوجل و عمر ابن عباس رضی الله عنهما قال **جبل الله** الجماعة فقد
ایستاد بکون مع الجماعة و نهی عن التفرق فی الدین و فی الحدیث من خالف الجماعة
فقد خلع ربة الاسلام عز غنقه ای جل الاسلام و فی حدیث آخران للشیطان
ذبا کذب الغنم یا خذ السادة والقاصبة والناجیة فایاکم والشیانة وعلیکم
بالجماعة **و در حدیث** **والذكر وانعم الله علیکم** از کتب
اعلاء **فالقب بین قلوبکم** فاضیحة بتمتة اخوانا
و یاد کنید نعمت خدای تعالی را بر شما باسلام و بجهت علیکم الله چون شما بودید
دشمنان یکدیگر ساز واری و آفت ظاهر کرد میان دلهای ما که بکشتید نعمت
خدای عزوجل برادران مسلمانان **و در حدیث** **وکنتم علی شفا حشر**
من النار و انفذکم منها کذلک بدین الله کم ایا ته
لعلکم تهتدون و بودید شما برکنده کننده از آتش بر هاید شما را
خدای تعالی از آن آتش در جاهلیت بر کفر بودید و خواستید که در آتش در افتید
اگر مر که آمدی شما را بر کفر بر هاید شما را خدای تعالی از آن و اسلام کرامت کرد شما را
و دوستی بدید آورد در میان شما تا یکدیگر دوستان و برادران باشید و مخالفت
و معادات نکنید و جودان لعین اطاعت مدارید که دشمنان شما اند همه بدین شما
خواهند همچنین بیان کند خدای عزوجل مر شما را بجهت خود تا مگر به هدایت باشید
این آیهها در شان اوس و خزرج آمد که میان ایشان عداوتی بود پیش از اسلام بجهت
سال و خواستند که نیست کردند از بسیاری مقاتلت که میان ایشان بود چون
علم رسالت و نبوت محمدی در مکه نصب کردند و منشور بیغامبری و برسانیدند
جماعتی از اوس و خزرج که اهل مدینه بودند ایمان آوردند و هفتاد کس از ایشان
پیش از هجرت بدو سال از مدینه بکه آمدند و رسول علیه السلام با عباس بیرون آمد

بالکون
عنفه

بایستند بد اوران بایستند بد

بعقبه و بایشان عهد بست که اورا نصرت کنید و هر چه خود را بخت
انگاه بمدینه باز گشتند و رسول علیه السلام از بعد دو سال هجرت
کره و عداوت از میان ایشان برخاست و دوستی ظاهر شد تا روزی
دو کس از ایشان خصومت کردند یکی از اوس بود و یکی از خزرج ان خزرجی
گفت اما ای الله لو تاخر الاسلام و قدوم النبی علیه السلام لاستعیننا
ایناکم و قتلنا اباکم فقال لا و سبی والله لو تاخر الاسلام لادخلناکم
دیارکم هر دو با یکدیگر در افتادند و با یکدیگر خود را بجوایند و یکبار از اوس
و خزرج جمع شدند و سلاحها برداشتند و چیزی آغاز کردند رسول
علیه السلام خبر شد باسی کس از مهاجران بر خری نشسته بیرون آمد بفرز ایشان
تا ایشان را ساکن کند جا بر ارضاری رضی الله عنه گفت که والله که هیچ ظاهر شوند
که ظاهر شود در آن ساعت بر ما خوشتر و گیرند ترا از رسول علیه السلام نبود که
می خواستیم که کینی قوی تو زیم چون او بیامد نتوانستیم بدست خود دلسوی
و اشارت کرد که باز باشید ما همه باز ایستادیم از جنگ پس رسول علیه السلام در
میان ایستاد و گفت فرمان خدای تعالی است بشنوید همه و خاموش
بایستادیم پس این آیهها بر خواند که یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حوققا ته الی قوله
لنصر عذاب عظیم همه سلاحها بیفکنندیم و هیچ کس بر ما در آن ساعت دست
از رسول علیه السلام نبود در همه دوی زمین پس بعضی از ایشان بنزد بعضی رفتند
و یکدیگر را کنار می گرفتند و می گریستند و مر معروف میگردد و هر که روزی
از آن بیشتر گریستن ندیده بودیم **قوله** شفا حشر من النار ای علی طریف
خندق من النار والشفاء مقصور فهو الطرف ونصب اخوانا لانه
خبر اصبح وهو معنی صار کقول لعل واصبح قوادیم موسی فارعا ونصب
جميعا علی الخصال **و لکن منکم امة يدعون**
الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک
هم المفلحون و باشد از شما گروهی که میخواهند مردیکو از بتوحید و طاعت
وصلح و احسان و می فرمایند بدیکوی و باز می دارند از کفر و خطا و عصیان

کلمه

وایشان که چنین کنند رسکاران باشند از عذاب خدای تعالی قال الرجاء
معنی الایه و لکنوا انتم جیعا انتم یدعون الی الخیر و کلمه من لا تكون هاهنا للبتیض
و انما يكون لتخصیص المخاطبین و می مؤکده کتوله تعالی فاجتنبوا الرجس من الاوثان
ای الاوثان کلمها و قبل هذا خطاب لبعض الناس لان جمیع الناس لا یعلمون
الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و انما یجب ذلك علی من یعلم جدد ذلك فقد
قبل الامر بالمعروف بالید علی الامراء و باللسان علی العلماء و القلب علی العامة
و فی الحدیث اذا رأی أحدکم منکرا فلیستنکرها فان لم یستطع فلیسأله
فان لم یستطع فلیقلبه و غیر بعض الصحابة رضوان الله علیهم اجمعین اذا رأی
الرجل منکرا لاستطیع التذکر علیهم فلیقل ثلاث مرات اللهم هذا منکرا فاذا قال
ذلك فقد فعل ما علیه **قول رسول** و لا تکرهوا کالدین تفرقوا و اختلفوا
من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب
عظیم و بتأشید ای مؤمنان چون آن کسانی که برکنند شدند در دین و آن
جهود و ترسیان اند و اختلاف کردند از بعد آنکه بایمان از اجتماع می
بیژ و آنان که برین صفت بودند مرا ایشانراست عذاب بزرگ بر بیان کرد آن
عذاب کدام روز باشد و گفت **قول رسول** یوم تبلیض وجود و تسود
و جوه در آن روز که سبید گردد بعضی رویها و سیاه گردد بعضی رویها هر که
با ایمان رفته باشد روی و سبید باشد چون افتاب تابان فی نابک از شای یافت
رحمت و جنت را و کافران و منافقان را رویها و ایشان سیاه باشد از سیاه
کفر و گناه از غایت اندوه و غم و بازگشت بدو رخ و عقوبت بقول دیگر این در آن
وقت باشد که نامه خوانند چون مؤمنی نامه خود بخواند و بنیکهای عمر خود بیند
و جزای آن بیابد و جو تعالی بشارت قبول اعمال و تجاوز قصیده ها باور ساند
روی او از شادی سبید گردد و چون کافر و منافق نامه بخواند و آن بدیهه
عمر خود را ببیند و داند که بدو رخ می رود و رویش سیاه شود از غم و اندوه بقول
دیگر این در آن وقت باشد که سجدین اعمال باشد که چون کفر طاعت مؤمن بر معاصی
او بجز بد روی او از شادی چون ماه تابان شود و باز چون ملامت معاصی عاصی بخورد

فلیخبر

رویش سیاه شود بقول دیگر این در آن وقت باشد که خطاب آید از حضرت
عزت که بیکان را از بدن جدا کنید که و اما از الیوم ایها المؤمنون که در آن وقت
روی بیکان سبید گردد و روی بدن سیاه گردد بقول دیگر این در آن
وقت باشد که از کور بیرون آید روی مؤمنان سبید باشد و روی کافران سیاه
بقول دیگر چون روز قیامت باشد فرمان آید تا هر کسی با معبود خود جمع
شوند چون معبودان باطل رسند و از بطلان کار خود آگاه شوند اندوه
کین شوند رویها و ایشان سیاه گردد پس مؤمنان و منافقان و اهل کتاب
بمانند مؤمنان را خطاب آید که کجاست معبود شما گویند که معبود ما الله تعالی
است آفرینند جایست نه در جای و نه بر جای ایشانرا گویند شناسید او را
اگر ببینید مؤمنان گویند باک است او از همه غیرها سبحانه اذا عرفناه عرفناه
چون شناسا گرداند ما را شناسیم و را پس حجاب از چشمها و ایشان بردارد
تا خلد بر اعز جل بی چون و بی چگونه ببینند همه در سجده افتند و رویها و ایشان
چون برف سبید گردد پس منافقان و اهل کتاب نتوانند که سجده کنند اندوه
کین شوند رویها و ایشان سیاه گردد و آن نشانی تفاوت ایشان باشد
فذلك قوله یوم تبلیض وجوه و تسود وجوه پس از حال هر دو فرقی یاد کرد و
قول رسول فاما الذین سودت وجوههم اکفرتم بعد ما
لکم فذوقوا العذاب بما کتمتم تکفروا
اما آن کسانی که سیاه گردد رویها و ایشان بگویند مرا ایشانرا فرشتگان آگاه
شدید بعد از ایمان آوردن شما در روز مشای و بچشید این عذاب دوزخ را
بانج کافر شده بودید در دنیا برین قول این خطاب جمله کافران باشد عام
بقول دیگر این خطاب مرا اهل کتاب را باشد که ایمان آورده بودند محمد علیه السلام
بیش از بیرون آمدن او چون بیرون آمد کافر شدند بوی بقول دیگر این خطاب
مرحمتا نقان را باشد یعنی الکفرتم فی البصر بعد ایمانکم فی العلانیة بقول دیگر این
خطاب مرمرته از باشد که بعد ایمان کافر شدند **قول رسول** و اما الذین
ابیضیت وجوههم ففی رحمۃ الله هم فیها خالدون

و اما آن کسانی که سبید کرد و در برابر ایشان در بهشت خدای تعالی باشند
و ایشان در این بهشت جاودانه باشند قال الزجاج رحمه الله اذا صاروا الى الجنة
برحمت الله سميت الجنة لافتا تنال برحمتهم ولا تنال بالجمل لان نعم الله عن فعل
لا يكا فيها عمل وقيل في ثواب رحمة الله لغت يوم تبيض وجوه ذكر يوم
بالنصب على الظرف اي لم عذاب عظيم في يوم تبيض فيه الوجوه ولا بياض
الاستقرار و التا والتأنت في وجدان الفعل لانها للجماعة وقرئ بيقض
وتسود بكسر الهمزة على لغة تيم وقرئ بياض وتسودا و قوله الكفرتم الف
استفهام ومعناه التوبخ وقيل الآية في المندعة يقال لهم الكفرتم بعد علمكم
بعد ايمانكم في انك رصفات الله تعالی و ما صفة ما لا يليقهم اليه و صفة بالتشبيه
و غير ذلك قوله عرو **تلك ايات الله تنلوها عليك ما حق وما الله**
يريد للعالمين اين آيه خدايت عروجل مي خوانم از بر تو يعني جبريل را عليه
السلام في فرستيم تا بر تو مي خواند راستي و نخواهد خدای تعالی ظلم کردن مرغالبان يعني في
كتمان هر كس عذاب نكند قال الزجاج رحمه الله تلك ايات الله اي الآيات التي
جري ذكرها اي تلك حجج الله و ملائكة نزلت اياها قوله عروجل **ولله ما**
في السموات وما في الارض والى الله ترجع الامور
بعضي گفته اند كه اين عطف است بر ما قبل او يعني وما الله يريد ظلكا
للعالمين لان كلهم عبيد و مخلوقه فلا يريد ظلمهم و بعضي گفته اند كه ابتداء
اخباري است از خدای عزوجل كه بيان كرد مرندگان خود را كه هر چه هست
در آسمان و زمين همه ملك و ملك و ليست تا هر چه خواهند از وي خواهند
و مراد بملكى كنند و حاجت با و بردارند و هر چه بآيد از او بآيد و از او
دانند و باز گشت همه كارها با و است در روز قیامت پس فضیلت امت محمد را
عليه السلام ياد كرد بر امتان گذشته و گفت قوله عروجل **كنتم خيرا امية**
و نؤمنون بالناس من يروون بالمعروف و ينهون عن المنكر
مراد ما نرا كه مي فرمايد بشكوي يعني بتوجيه و تكريم اخلاق و باز مبدار

رحمة

سوره

از دى يعني از كفر و معاصي و ميگويد خدای عزوجل بيگانگي و محبت
بينما بر او بقول ديكر مي فرمايد بشكوي يعني بتوجيه و مع طاعتها
ديكر و باز مي داند از كفر و مع معصيتها و قيل معني قوله كنتم اي صرتم
وقيل كنتم عند الله في اللوح المحفوظ خيرا امية و قيل كنتم منذ كنتم خيرا امية
و كتمت ان يقولون خيرا امية ان امرئتم بالمعروف و نهيتهم عن المنكر و يحمل
منه خيرا امية على وجه الارض ممن تقدم من الانبياء بايمانكم محمد عليه السلام و بذلك النفوس
و الاموال في صراط دين الله و اعلا كلمة الايمان بقول ديكر اين خطاب ميان
مصطفى را به و صلى الله عليه وسلم يعني شما بهترين امت ايت كما قال النبي عليه السلام خير
القوم اصحابي ثم الذين يليهم الحديث و بعضي گفته اند كه قول اول درست است
از بهر آنكه شرط خيريت اين امت ياد كرد از امر معروف و نهى منكر بايد كه هر كس اين شرط
نگاه دارد اين صفت در حجت او ثابت باشد از بهر آن معني را كه خواجه هره و
سلا مقبول خالق ارض و سما محمد مصطفى صلى الله عليه و سلم من اصطفى فرموده
الامر بالمعروف و الناهي عن المنكر خليفة الله تعالی و خليفة كتابه و خليفة رسوله
و عن جديفة اليمان رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي
نفسى بيده لتأمرن بالمعروف و تنهون عن المنكر اوليكم الله بعقاب من
عند الله دعونه فلا يستجيبكم قوله عروجل **ولوا من اهل الكتاب**
اكان خيرا لهم منهم المؤمنين واكثرهم الفاسقون
و اگر ايمان آرند اهل كتاب محمد عليه السلام و قرآن بهتر باشند سر ایشان از دين
ایشان بعضي اهل كتاب كرويد كانند و ان عبد الله سلام است و باطن او
و عيش ترايشان بدون شوند كان الله از فرمان خدای تعالی و از منكران رسالت
محمد اند عليه السلام اين ايت دليل است كه بهترين امتان امت محمد اند عليه السلام
ولهذا قال عيسى عليه السلام يا رب ايتني عن الامية المرجومة قال الله تعالى هم امت
محمد عليه السلام جملها و فقهاء و علماء و كانتهم من العلم انبياء و جون موسى عليه السلام
در توديت صفات و فضائل اين امت ياد كرد و فرمود بايشان فرمان آمد كه
ولا تشتموا ما فضل الله به بعضكم على بعض الآية و قال النبي عليه السلام اهل الجنة امية

وعززون صفًا ثافن منها اتقى **قوله** عز وجل لن يضروكم الا اذى
وان يقاتلوكم فاولوكم الا دبار ثم لا ينصرون **قوله** عز وجل
من شمارا اين جهودان مكر از ردن بزبان بقول ديكر مكر يدوع كفتن
برآفريند كار خود كه او را بسر كويند و شما از اين سخن رنجور دل شويد و اگر كار
زار كنند با شما اين جهودان بگردانند سوى شما بيشه ها خود را يعنى بگريزند
و هزمت شوند پس باري كرده نشوند يعنى كس نباشد كه باز را رد تبغ شما را
ازايشان و سقوط النون من يضرونكم لاجل النصب بكلمة لن و سقوط
النون من يقاتلوكم للشرط بكلمة ان و سقوط النون من تولوكم للجرم لجرم الجواب الشرط
قوله عز وجل ضربت عليهم الذلة ايما تقفوا الا يجبل من الله جل
مؤالس زده شد برايشان يعنى نهاده شد بر جهودان خوارى
هر جا كه يافته شوند و گرفتار گردند مگر بعهدي از خداي عز وجل و عهدي
از مردمان يعنى از رسول عليه السلام و مؤمنان عهد خداي عز وجل ايمان
آوردن ايشان او عهد مردمان امان دادن مرايشان را **قوله** عز وجل
وبما بغضب من الله وضربت عليهم المسكنة و سر او را شدند
خشي با از خداي تعالى و نهاده شد برايشان درينكي يعنى زير دريكي كه اگر چه
نعت بسيار از بد صفت زير دريكي و در پايان كان باشند مراد از رذيله قول
بعضي جزوه شدند باستخفاف و بقول ديكر كشتارست قيد بآء و اي رجوا
بغضب من الله اي استحقوا و لزمه ذلك ارايتما مرشان جهودات و بيان
شدت ايشان پس بيان كرد كه اين خواهي جراست ايشان را **قوله** عز وجل
ذلك بانهم كانوا يكفرون بالله و يقاتلون الانبياء و يعززون
ذلك بما عصوا و كانوا يعتدون اي خوارى مرايشان را بمان
سب بود كه ايشان كافر مى شوند با آنها خداي عز وجل يعنى بقرآن و حجج الله عليه السلام
و احكام قويت و كشتند بيضا بملوك باحق ارجاى و سكت بل ايشان بدان بيب
زده شده كه في قوتهاى كذب مفرهاها خداي عز وجل و از حد و زمان خداي عز وجل
يعنى رضادادند بكنشند را نا ايشان بيضا ملوك بايسته في سوق البسقر

غيره

قوله عز وجل لن يضروكم الا اذى و اولئك هم اهل الكتاب امة قايمة بتلون
آيات الله انا الليل و هم يسجدون **قوله** عز وجل لن يضروكم الا اذى
مؤمنان و جهودان از اهل كتاب با كافران ايشان از اهل كتاب كروى
اند اينستاره در طاعت خداي تعالى مى خوانند آيتها خداي تعالى را يعنى قرا
در ساعتهاد و ايشان سجده مى كنند يعنى نماز مى كنند و اين
و او چال است بعضي گفته اند كه مراد از اين نماز تطوع كردن است
در میان نماز و نماز خفتن و قيل امة قايمة اي عادلة مهتدة و قيل
مستقيمة و روى الزجاج عن الاخفش رجها الله اي ذو طريفة مستقيمة
و نصبت سواء لانه خبر ليس و الاكفاء و احدها انا و الاكفاء و هو الساعة
و قيل ان بين و هي الساعة و قيل اطراف الليل **قوله** عز وجل يؤمنون بالله
و اليوم الاخر و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و
يسارعون في الخيرات و اولئك هم الصالحين
اين آيت در شان عبدالله سلام آمد و ياران او آمد رات كوى دارند و بگريزند
همه بيكاني خداي عز وجل و بر سالت محمد عليه السلام و بروز قيات و بفرماييدند بگريزان
بايمان آوردن محمد عليه السلام و يار مى دارند از كفر و معاصي و ناشايست و بشتابند
در نيكيها يعنى در كردن انواع خيرات و ايشانند از نيكان بجهل يا مرون
بالمعروف و اية بتناول كل محبوب مرضي في الشريعة و ينهون عن قبيح مكره
في الشريعة و قيل المعروف من فعل ذلك فهو من الصالحين في الجنة عبيد الله
مسعود رضي الله عنه گفت اين امة قايمة است محمد است كه نماز جماعت را اقامت
مى كند و مروج است را اين نبوده است **قوله** عز وجل و ما تفعلوا
من خير فلن ننسها و الله عليم بالمتقين و آيه كيد از نيكيها
نا سبار داشته نشود آنرا يعنى جزا داده شود بآن و خلاصه از جهل و انانست
بهر هيز كاران و فل فلن تكفرون اي لن تجحدون و لن تنسوا و ما تفعلوا
تأبه كما قال عليه السلام لا ينسى قوا جمرة و الكسائي و عاصم
في رواية حفص رحمه الله و ما تفعلوا من خير فلن يكفرون بالياء فيها

اجتهدوا في الصالحات

مقاتل گفت رحمه الله بگو آیت اول مؤمنان اهل کتاب را یا کرد درین آیت
کافران ایشان را یاد میکند کلمه کفرت رحمه الله این ابتداء سخن است در حق
منه کافران و معنای وی هر آنکه کسی که کافر شدند و فخر کردند و اعمال
جرام هرگز باز نداشتند از ایشان ماله و ایشان و نه فرزندان ایشان از عذاب
خدای عزوجل چیز را و ایشان اند اهل آتش که در آن آتش جاودانه باشند
این آیت در شان کافران آمده که فخر کردند و فرزندان و قالوا نحن ائمة الامم
و لا کذا و ما نحن بمعذبين این آیت بیامد و بیان کرد که مال و فرزندان ایشان
سود ندارند و عذاب از ایشان دفع نتواند کرد **قوله رجل** مثل ما ینفقون
فی هذه الدنیا کمثل ریح فیها صرا صابت
جزء قوم ظلموا انفسهم فاهلکت مثل آنچه نفقه می کنند
یعنی جهودان بر علان خود و کافران بر بتان خود در دنیا چون مثل
بادیست که در می سرما باشد که برسد بکشت قومی که ستم کرده باشند بر تنها
خود یعنی قوت خدای تعالی از آن کشتهها باز داشته باشد بر هلاک کند
آن باد مرغان کشت را تا در می هیچ نفع نماند همچنین نفقه کافران که در غیر
طاعت خدای عزوجل صرف کنند هیچ سود ندارد در قیامت ایشان را
قوله رجل و ما ظلمهم الله و لکن انفسهم ظلمون و ستم نکرد بر ایشان
خدای عزوجل بهلاک کردن و زیع ایشان که ایشان بر تنها خود ستم کردند باز
داشتن خدای تعالی الصبر البرّ الشدید و قبل هوصوت لب النار و اصل الصبر
الصوت اخذ من صبر العلم کقوله تعالی فاقبل امرته فی صبره ای صبریّه و قول
بس نه که در مومنان از دوستی داشتن با غیر اهل دین ایشان **قوله** یا ایها الذین
امنوا لا تتخذوا بطایفة من دونکم الیاء الذین
ای آن کسانی که بگرویده اید مکیرید بدوستی بهنانی کسی که از غیر دین شما باشند

والفساد واللغة المشقة وقيل الضيق وقيل الالم والبغضا مصدر الفجاءة
والفجاءة والسراة وضرب حبالا لكونه مفعولا لأن الاول يتعدى الى مفعولين
وبجوز ان يكون نصبا على المصدر والفرع الخافض وقيل بان الابه وحدث
في المناقبين **قوله** ها انتم اولي بحبهم ولا يحبونكم
وقوم منون بالكتاب كله اي مؤمنان شما بايد آنان که دوست مي دارند
ايشان را يعني جهودان و ايشان دوست نمي دارند شما را و مي گويد شما بكم بها
نمده و ايشان نمي گويند بقول بكم مي گويد بآن كفاي كه محمد آورده است عليه السلام
قوله ولما القوكم قالوا منا واذا خلوا عضوا عليكم
الا نامل من الغيظ قل موقل يغضبكم ان الله عليم بالذات
الصدور و چون ببينند شما را منافقان يعني از جهودان گويند كرويديم
وما مؤمنان و چون تنها شوند بخانند بر شما سرها و انگشتان خود را از خشم و مي
گويند بعضي بر بعضي الا ترى الى هاتين لاد قد ظهروا وقوتوا وكثروا بكوي اي محمد
مرايشان را كه ميريد بخشمتان تا آنكه هر روز كار ما قوت تر و عالي تر خواهد شد و ايشان
خداي عز وجل داناست با نوح در رهها و منافقان است از تفاوق و عداوت شما و با نوح
در رهها و مؤمنان است از صداقت و محبت و خلاصه فان قيل قد قال قل موقلا
بغيبكم ولم يوتوا قلنا معناه كونوا اتقوا وكونوا على غيبكم الى الموت فان منافكم
عز الاسعاف محبة فكانت صيغة صيغة الامر ومعناه الخبر لغتها ها انتم
ها تنبيه وانتم اسم للمخاطبين واولا اسم الجمع المشا بالهم و تحبونهم خبر عنهم وقيل
اولا الابه في الكافرين واخرها في المنافقين **قوله** ولما انتمسكم حسنة
تسبيهم ولا تصيبكم سيرة يفرح بها اگر برسد شما را نيکویی يعني طهر
و غيبت الله هکين کند ايشان را يعني جهودان بنی قريظه و بنی نظير را چنانکه روز
جرب بدر بود و اگر برسد مرثا را بدی يعني مهر و هزيت سادگی کنند بآن مصيبت
شما اين فقر و عداوت ايشان است با مؤمنان **قوله** ولما انتمسكم حسنة
لا يفرحكم كيدهم شيئا ان الله بما تعملون محيط
و اگر صبر كنيد بر جفا و جهودان و منافقان و بر هيزيد از كفر زبان نكند

مكرم

شما را بقول ديگر صبر كنيد بر طاعت و بر هيز كنيد از مصيبت زبان نكند
شما را و حيلة ايشان جيزي كه خداي عز وجل هر يه با نوح ايشان ميكنند
و انما شر ايشان از شما بگردد بقول ديگر برخا دادن معاملت ايشان
توانات وقيل اسم الحسنة في هذه الآية يتناول الشعة في العيش واسم البشة
يتناول الضيق و يحتمل كل خير وكل شر قرا تها قرا ابن كثير و نافع و ابو عمرو
لا يفرحكم بكسر الصاد و جزم الراء من الضير و الباقر بن بضم الصاد و تشديد الراء
من الضير و معناهما واحد لغتها ان تمسكم ذكوراتا و لكون الحسنة
مؤنثة و جملت التين من تمسكم الحرف الشرط و جوابها كذلك و قوله لا يفرحكم
جزم على جواب الشرط و لا جازمة او را ك الشئ بكمال بس خبر داد ازان
مكروه و هي بر رسول عليه السلام و صحابه رسد و جهودان لعين را ان خوش آمد **قوله**
قوله ولما انتمسكم حسنة لا يفرحكم كيدهم شيئا ان الله عليم بالذات
والله سميع عليم قال الاخفش رحمه الله معناه واذكرا و غداوت من اهللك
يا دكن يا محمد بآمد بدون آمدی از اهل خود يعني از نزاد اهل خود و ان عايشه بود
رضي الله عنها مي ساخت مؤمنان را و مهتيا مي كردي جا يکه کارزار گلبي گفت
مراد از اين روز جرب ايجاد بود و بيشتر مضمران معين گفته اند چون رسول عليه السلام
از حجر عايشه بدون آمد تا بسوي اخذ رود صحابه را بدون آورد چون آنجا
رسيد مواضع قتال و مكان جرب راست مي كرد و هر يك را جايي معين مي كرد
و خداي عز وجل شواست و دانا بجا ايشان خواجه حسن بصری گفت كه اين آيت
در روز جرب خندق آمد قال مقاتل رحمه الله واذ غداوت من اهللك في الخندق
قبل ان يسبق اليه و اولي البر ان النبي عليه السلام و آي في المنام كان عليه درغا حصينة
مفسر اين را دو تا ويل كردند كه مراد از اين درج حصنة شهر مدينه است گفتند
مصلحت آنست كه شهر مدينه را حصصا كنيم و بدون نشويم و رسول عليه السلام بنو مخزوم را ويل
كرد و فرمود مر يا را را كه هم در مدينه باشيم جماعتی كه شهيد خواستند شد گفتند يا رسول
الله مصلحت آنست كه بدون شويم كه اگر بدون نشويم ما را سرزنش كنند بخداست
و بدولي و ضعف چال هم برين اتفاق كردند و بدون شدند و اين در روز جرب

في العيش

كرده اند

من الابد والاول

اخذ بود شيخ حسن بصری گفت رحمه الله این ایت در حرب بدر آمد
والمقاتلة موضع القعود لان القعود اثبت للقتال والتبوية لا تسند له
وتضمنه المواضع وقريتي تبوء خيفة من التوبة **قوله** **ان زهمت طاعة**
بفتان منكم ان تقضوا الله وليهما وعلى الله فليتوكل
المؤمنون چون قصد کردند دو گروه از شما که بد دل شوند و باز گردند
و خدای عزوجل نگاه داشت ایشان را از ان و خدای عزوجل نگاه دارند و یاری
گسترد ایشان است که نگاه داشت دلها و ایشان را قوی گردانید و دلها را ایشان را
تا باز نگشتند و بر خدای عزوجل توکل گشتا مؤمنان در همه کارها و از قصه
جان بود که رسول علیه السلام از مدینه بیرون آمد بر قصد کوفه و با وی هزار مرد
بودند عبدالله بن مسعود منافق لعنه الله با سصد کس از منافق بازگشت
و طایفه از انصاریان بد دل شدند و قصد آن کردند که باز گردند خدای تعالی
دلها و ایشان را نگاه داشت و قوی گردانید تا باز نگشتند بعضی گفتند که ایشان
دو قبیل بودند از انصاریان بنی سله و بنی چاربه و عبدالله بن مسعود منافق
مرایشان را گفته بود که این مرد می خواهد تا ما را و فرزندان ما را هلاک کند و هر
کسی با بنوعی بد دل میکردانید چون او بازگشت عمر بن حنظله از سر و بناخت
و مراود گفت انشرکم الله فی نبيکم و انفسکم فقال عبدالله بن ابي اوفى قتل
لا نبغاكم و لو اطلعنا لرجعت معنا و بعضی گفته اند ان دو طایفه از مهاجران
و انصاریان بودند و قول اقل درست تر است که همه انصاریان بودند قال ابن عباس
رضی الله عنهما از همت ای اصغریت از تقضی ای نجیبا و الغسل الجین و التوکل طلب
الکفایة و الثقة بالله تعالی قال الشيخ الامام ابو منصور رحمه الله ان المؤمن يعلم
علم اليقين ان من نصره الله لا يغلبه شیء و ان من خذله الله لا یبصر شیء فلوکل علی الله
و قرض من الی الله علی ما وعد الله تعالی **قوله** **و لعل انصرکم الله** بدر
و انتم اذکم فانقل الله لعلکم تشکرون هر آنکه یاری
کرد خدای عزوجل شما را بجای بدر میبرد و ان موضع که حیرت گردید و شما اندک بودید
و ضعیف و خوار بودید در چشم دشمنان پس پیوستید از مخالفت فرمان خدای تعالی

بدر در حرب بدر

و فرمان بردار باشید مرا و در این فرماید تا مگر شکر کنید من نعمته را و خدای
عزوجل و این دلیل است که شکر نعمت خدای عزوجل در فرمان برداری و برهیز
کاری است و این حرب بدر که بعد هجرت بود بنود ده ماه و هر روز آذینه بود
و هفدهم ماه مبارک رمضان بود و مسلمانان سیصد و سیزده تن بودند و تعداد
و هفت کس از مهاجران بودند و باقی از انصاریان و علم دار انصاریان سعد بن معاذ
و صاحب رایت ایملو منیر علی بود رضی الله عنه و علم دار انصاریان سعد بن معاذ
بود رضی الله عنه و عدد کافران سیصد و اندک بودند بقول دیگر هصد و پنجاه کس
بودند و بدر نام موضعی است که حیرت در پی کردند بقول دیگر نام جاهلی است که در این موضع
بود که بر سر آن حصار بود

فاما قصه جنان بود که جن

مصطفی صلی الله علیه و سلم از مکه مدینه رفت تا یک سال هیچ قتالی و جری نبود سال دوم
حرب بدر که در اشتهاد سال سیوم حرب اید بود سال چهارم حرب خندق
بن وایت دیگر حرب بدر و شهری بود سال پنجم حرب بدر و شهری بن وایت دیگر سال ششم
صلح قام حذیبیه بود سال هفتم عمره القضاء و فتح خیبر بود سال هشتم فتح مکه بود
سال نهم امارت ایملو منیر

سبب حرب بدر که

جبریل علیه السلام بیامد و بیضا مبرور علیه السلام خبر داد که مکیان را کار واتی از شام می آید
و در وی خبری است و جو و کندی و مویر است یاران را فرمای تا از آن بگریزند رسول علیه السلام
با صحابه کنت همه جمع شویید جمله صحابه جمع شدند و مسلح شدند هر کسی
جونی برداشتند پس از منافقان یک کس برفت و مکیان را خبر کرد ابو جهل
لعنه الله منادی کرد که هر که بتواند بحرب بیرون شدن بیرون شود و هر که بیرون
نشود او را عقوبت کنیم جمعی بیرون آمدند تا بکار روان رسیدند و کار روان را
بسلامت بجای ب مکه فرستادند خواهشند که باز گردند ابو جهل گفت لعنه
بسر جاه بدر برویم و شما کنیم تا عالمیان بدانند که ما را از کسی یار نیست

حرب خندق

اخنس بن شریق گفت که چون مراد ما تمام شد باز گردیم ابو جهل لعنه الله
اورا جفا گفت اخنس با سید کس از بنی زهراء باز گشتند و او را از بهر
نام نهادند که در هر روز چرب بد روی در کشید و کافران بجای بد رفتند
جبریل علیه السلام بیامد و رسول علیه السلام خبر داد کاروان برفت و کافران آمدند
فرمان جانشین که با ایشان چرب کنید بر مومنان دشوار آمد گفتند یا رسول الله
مسلاح بر نداشتیم بر نداشت کاروان بیرون آمد ام و اکنون چرب کردن
مسلاح تمام باید رسول علیه السلام گفت فرمان جنین است که چرب کنیم و خدای
عزوجل ما را نصرت دهد پس همه لشکر اسلام دل بر چرب نهادند تا ایشان
بجاء بدر رسیدند کافران آمدند بودند و آب را گرفته و باجاکه زمین سخت
بود موضع ایستادن خود ساخته بودند و مومنان بکناره وادی که بسوی
مدینه بود و ریک بود ایستادند و با ایشان یکی آب بیش نبود مرقد اسود را
رضی الله عنه آن شب بخفتند همه را اجتهاد افتاد مکر رسول را علیه السلام چون
برخاستند آب نیافتند ابلیس لعین در دهان ایشان و سوسه کرد که اگر دین
شما بر حق بودی بر شما این ضعف نبود که شما را جای ایستادن با امکان
نیست که بای بر یک فرو می شود و آب نیست که غسل آرید و همه بجای جکوبه پاشید
تا بعضی ذکر آن شکایت و بیان آن حکایت بسمع مبارک مصطفی صلی الله علیه و سلم
رسانند مصطفی علیه السلام دعا گفت جو تعالی اری فرستاد تا جندان باران
بارید که آن وادی بر آب شد و بجانب ایشان ریک بود زمین سخت شد و بجانب
کافران جان کل شد که کس را امکان ایستادن نبود مومنان همه غسل آوردند
و لشکرها بر آب کردند و ستوران را آب دادند و چرب را آماده با ایستادند
چون هر دو صف راست شد مردی از لشکر کافران بیرون آمد و آب را تلخت
سوی لشکر اسلام لشکر اسلام در چشم او اندک غمخ زد و باز گشت و کافران از خبر داد
تا ایشان قوی دل شدند و ابلیس لعنه الله بر صورت سراقه بن جشم در صف کافران
آمد تا قوت دل ایشان بیفزود و کجایض میکرد مرا نشان را بر قتال بر نداشت اندک
مومنان ضعیف اند تا مگر ایشان را شکستی باشد پس جو تعالی فرستاد

نزد ایشان

بر صورت آدمیان تا مومنان را بخیر می کردند و دهان ایشان را قوت
می دادند و در مردی از بنی قریظه و بنی نظیر آمد بودند تا هفت بر که افتد اگر
بر مومنان افتد دلیل باشد بر بطلان دین ایشان و اگر بر کافران افتد دلیل
باشد بر حقیقت نبوت محمد علیه السلام و ایمان بیارند چون مکیان را دو جندان
دیدند که مومنان بودند یا یکدیگر گفتند باز گردیم و بر یقین باشیم که این نکست
بر محمد و پیارانش او باشد آوازی شنیدند از هوا ابری دیدند و آفتاب در
آب و صلاصله و بانگ آهنی شنیدند می رسیدند و آوازی بگوش ایشان رسید که
قدیم الحیر و موی یکی را آنان دو کس زهراء در پید و مرد و از آن جبریل بود علیه السلام
و خیر فم نام اسب او بود آن مرد دیگر سوی لشکر بیضا می رسید علیه السلام رفت لشکرا
بر زیارت آنان دید که دیده بودند پس بنزد مصطفی علیه السلام آمد و قصه باز گفت که
من جنین دیدم و جنین شنیدم و ایمان آورد و رسول علیه السلام از جبریل
علیه السلام پرسید که آن ابر چه بود جبریل گفت آن اثر حیا الهیست جمعیت لشکرا
بود و آن آتش انکساک اجسام مومنان بود که برافت آن آسیب انوار لمعان ظاهر
می کرد و ایند که لشکراست می گردیم و آن آواز چیدید و صلاصله آن بود که
جو تعالی می هر یکی ازین کافران را که کشته خواهند شد زنجیری فرستاده
تا در ایشان در گردنیم و بدین رخ بریم پس از صف کافران سه مبارز بیرون آمدند
نام یکی عتبه و نام دوم شیبیه و هر دو برادران بودند و بیوم ولید عتبه بود
لعنه الله و از مومنان نیز سه کس بیرون آمدند نام یکی معاذ جبل و معوذ بن عقیل
و یکی دیگر کافران گفتند شما کیانید گفتند ما انصار ایمان از مدینه گفتند شما کفرا مانیان
ما را از قریش باید ایشان باز گشتند حمزه و علی و عبید بن الحارث رضی الله عنهم
بیرون آمدند کافران گفتند شما کیانید گفتند فلان و فلان و فلان گفتند چنان
و کریمان و هم گفت ما پس عتبه جدا شد حمزه بن عبد المطلب رضی الله عنه پیش او رفت
و هر دو بر او بختند حمزه تبع شجاعت خود را بر سر آن کبر زد و سب و ورش برید شد
و از اسب در افتاد و بدین رخ رفت و امیر المومنین علی رضی الله عنه سر شیبیه را بکشت
و ابو عبید بن جراح را بکشت و از وی عاجز آمد علی رضی الله عنه ابو عبید را باری داد

مسلاح بنید آمد

یکی دیگر

تا ویند لعین را بکشت کا فرمان میخیز شدند و ضعیف دل گشتند که در لشکر ایشان ازین
سه کس مبارز تو نبود و در آن وقت که آواز آمدن فرشتگان از جانب آسمان ظاهر شد
و سنان بن جبریل علیه السلام از قطر فلک بر سینه ابلیس راست شد بود چون ابلیس
آن دید قصد کرد که بکشتن کرد ابو جبریل لعنه الله و امن او گرفت که از چه روی می کردی که
ضعیف یاران محمد می بینی گفت ای اری ما لا ترونی آنچه من می بینم شما نمی بینید پس
ابلیس نابید شد و آن سه مبارز کشته شدند کا فرمان ضعیف دل شدند آنگاه حطی
علیه السلام یک قبضه خاک بر گرفت و در روی کا فرمان انداخت و گفت شأهت الوجوه زنت
باد آن روی کا فرمان جو تعالی آن خاک را در فرج بدیدها و ایشان رسانید
تا همه مشغول شدند و چشمهای میالیدند و پیش از آن نمی دیدند پس مومنان چید
کردند و در میان ایشان آمدند و جواب میزدند و میزدند و کردند آواز می
سکستند و از اسب در افتادند و هر چوئی که بکافری اشارت کردند می تابزنند
پیش از زخم سر کا فرمان جدا شده بودی زیرا که فرشتگان زخم میزدند و ابو جبریل
آواز برکشید که ای مبارزان مکرزید که آن سه کس ندانستند و خویشان نگاه داشتند
نمود باشند که هم اکنون ما بر ایشان دست یابیم که ناگاه نیز بر سینه بر کینه ابو جبریل آمد
از دست فرشته و گویند که آن نیز میکایل بود علیه السلام ابو جبریل از اسب در افتاد
عبدالله مسعود رضی الله عنه ابو جبریل را دید افتاده بر سینه او نشست ابو جبریل
لعین جگر باز کرد او را بدید بر سینه خود گفت یا ربی الختم لقد ارتفعت مرتباً
صعباً یعنی گفت ای شایان که سفتان ما بر بلندای جای نشستی ولیکن این
تو نکردی کسی که سنان بن جبریل بسیار بکوشه شمر مرگ را و نمی رسید و اگر چه
بسیار جهل می کردم عبدالله مسعود شمشیر خود برکشید هر چند که تاسرش
بود شمشیر او را زدندی که بود بنزد ابو جبریل گفت شمشیر من برکش عبدالله
مسعود هر چند کرد شمشیر او توانست از نیام برکشید ابو جبریل گفت تو نیام
بگیر و قبضه بمن ده قبضه بوی داد ابو جبریل قوت کرد و شمشیر از نیام برکشید
نیام در دست عبدالله مسعود ماند ابو جبریل شمشیر بسوی وی انداخت با ای
قربا خسته کرد بر و آیت دیگر عبدالله مسعود گفت ای ملعون مکر می کنی

تا تبع در دست تو ماند و نیام در دست من تا سراسر آبی نیام تو بگیر
ناقبضه من بگیرم همچنان کرد تا تبع را برکشید ابو جبریل لعین گفت یا عبدالله
چون سر مرا ببری از کف بر تاد حشمت محمد علیه السلام بزرگ تر نماید و چون نزدیک
محمد علیه السلام رسیدی داند که این سر نیست آنگاه گفت امروز دولت کراست عبدالله
گفت مر محمد رسول الله را و فردا همچنان خواهد بود گفت یا عبدالله چون به پیش
محمد رضی بیعام من برسان و بگوئی که در همه اوقات بر من دشمن بودی و اکنون
دشمن تری پس عبدالله مسعود رضی الله عنه سرش را برید و بنزدیک رسول آورد
علیه السلام چون صحابه آن بدیدند بیکبار از شادی را تلکیر گفتند و چید گفتند
مر خدا را عزوجل که چنین دشمن را هلاک کرد ایند پس بیغایبر علیه السلام سوا کرد که
چه گفت عبدالله رضی الله عنه قصه باز گفت بیغایبر علیه السلام گفت چنانکه خبرت
از همه پیش بود فرعون ما از همه فرعونان قوی تر بود که فرعون موسی علیه السلام در
وقت باس ایمان آورد که امت با الله انه لا اله الا الله آمنت به بنی اسرائیل و
فرعون من در آن حال کفر می آورد پس مفتاد تن از کا فرمان کشته شدند و
مفتاد تن دیگر را اسیر گرفتند و باقی بگریختند و پیشتر مجروح شدند خدای
تعالی منت یاد بر مؤمنان که با قتل عدد شما ضرب دادیم شما را بر دشمنان
شما در روز حجب بدر رس خور داد از آمدن فرشتگان بدد ایشان چنانکه گفت
قوله عروجل از يقول المؤمنين ان بلفظكم از بعدكم
بثلاثة آلاف من الملائكة من المؤمنين یا دکن یا محمد چون گفتی شمشیر
که او بسند آنگند مر شمار که مدد فرستد خدای عزوجل مر شمار و زیادت کند
مر شمار در عدد شما سه هزار فرشتگان فرو فرستادگان این در روز حجب احد
گفته بود بقول دیگر در روز حجب بدر بود قرا و خیره و الکسانی و غیره
و هشام و طاهر علم عرابین عامرا و يقول مد غمة التاء و فی الدال و الباقون
مظهرون و قراء ابن عامر من مؤمنین بنشدید الزاء من التثنية و الباقون
بالتخفيف من الالف **قوله عروجل** بل ان نصبروا و يتقوا و اتواكم
من قفر هم هذا يملكم **قوله عروجل** من الملائكة
مومنین

قرائت

آری اگر صبر کنید و پرهیزید از خلاف کردن فرمان میخامبر علیه السلام و از
هر یک شدن و بیابند شما کافران از خشم روز جبر بدیدر هذا اشارت
بروز جبر بدیدر است ایشان مدد فرستد شما را خدای عزوجل و زیادت
کند شمار پیغمبران از فرشتگان نشان کردگان که صوف سبید نشانی
داشتند بقول دیگر نشانی صوف سرخ بود در نشانی و در مه از آسمان
ایشان بقول دیگر عمامه و بوی عمامه در روز جبر بدیدر بود فرشتگان
نیز به با عمامه از روی آمدند بر سر بسته بقول دیگر از شاه مهران عبدالله
عباس رضوان الله عنهما آنست که نشانیهای ایشان عمامهای سبید بود
طرها در میان کفرها فرو گذاشته و برایتی طرها بر کفرها افکنده بودند این
در روز جبر بدیدر بود و در روز جبر چنین نشانیها ایشان دستارها سرخ
بود قال مجاهد رحمه الله سیماهم ان اذ نابت لهم محوزة وقال السدي
عليهم سيما المؤمنين وقيل محوزة با على انها واذ نابتها معلقة بالصوف والهمين
وقيل سيومين اي مرسلين من الاساية وقال قتادة كانت على الملائكة يوم بدر
سيما القتالي وهم على خيل ملق بس بران قوله که این در جبر اخذ بود فرشتگان
آمد بودند لیکن مؤمنان صبر نکردند و اهل مرکز مفرمان رسول را خلاف کردند
فرشتگان مرا ایشان را نصرت نکردند و بران قوله که این در جبر بدیدر بود مؤمنان را
نصرت کردند و اختلاف کرده اند در جبر کردند فرشتگان بعضی گفته اند جبر
نکرده اند نه در روز جبر بدیدر و نه در روز دیگر که اگر از هر جبر بودی یک فرشته
مرمیه عالم را پس بودی چنانکه از قوت جبر بل علیه السلام معلوم بود که مرشارستانها
قوم لوط را از کلیسیاها برکنند و بطنان قارمها بر آورد که یکی گوشه از جناح او کم شد
و خم نكرفت و تازی از ریشه بر او کم نكشت و وقت بوده است که از هر نصرت اولیای
خدای عزوجل برودن از گوشه افق اعلی به بستی بساط سفلی رسیده است که اول
دوران بر تو از فتوری نبوده است لیکن آمدن ایشان از بهر آرام دل مؤمنان بود
و بحقیقت نصرت از رحمان بود بقول دیگر بل که بحقیقت جبر کردند و علامت
جبر فرشتگان سوختن آتش بود که بهر موضع که اثر زخم ایشان رسیدی شعله

آتش ظاهر می شد و لهذا قال ابو جبر علیه السلام لابن مسعود رضي الله عنه انت لم تقتلني
انما قتلت الذي لم يصل سناني الى شيكك دابة وان اجتمعت قراتها قرأ ابن كثير
وابو عمرو وعلم متقنين بكسر الهمزة يعني سوا جوعهم والباقرن بالفتح يعني سوا
انفسهم لغيب الامم كذا اعطاء الشيء نجا لا بعد جلال والقور الغيلان ومعناه
ها هنا الجنة في الجنة والعجلة في العدة وقيل فدم غصنهم وصولتهم وقيل فدمهم
وجهم التسويم الاعلام والارسال للرعي والكنى والبعت يعني نشان کردن
و باع کردن و بجل فرستادن و کذا شتن قوله عز وجل وما جعله الله الا
لشرايكم ولتطمئن قلوبكم به وما النصر الا من عند الله العزيز الحكيم
ونكره انرا خدای عزوجل بعضی فرستادن فرشتگان را شکر شده مر شمار بظفر و با یا را
دها و شماران مدد و نیست نصرت و یاری کردن مکران نزد خدای عزوجل که عزیز گشته
دوستان است و قوی در پادشاهی و دانا در تدبیر کار جهانیان و بنده گان معنی آیت
آنست که آمدن فرشتگان از بهر قوت دل مؤمنان بود و مژده رسانیدن نصرت
و بحقیقت نصرت از او نیکوار است عزوجل قوله عز وجل ليقطع طرقا من الذين
كفروا او يكبتهم فينقلبون خائدين یعنی آمدن فرشتگان و یاری کردن
خدای عزوجل مؤمنان را از بهر آن بود تا بهر دکان را از آن کسانی که کافر گشتند یعنی
مسأصل گردانند جماعتی را از کافران یا خوار گردانند ایشان را بهر نعمت تا بار گردند بی
مدد و یغمد شکان قال ابن عباس رضي الله عنهما الكتب الهزيت وقيل الكتب
الصراع على الوجه وكلمة او هاهنا يعني ايمان والكتب في اللغة الاختلال والاهلاك
والايجاز والخيانة انقطاع الاموال وقوي في الشواحي او يكيدم اي يفرقهم على
الكيد وهم الكناية عن الاهلاك ولا مكي دخلت في الافعال المستقبلة في هذه الآية
ونصب الكل و مستأصل گردانند ایشان در روز جبر بدیدر بود که درین آیت
بیان گرد آن بود که هفتاد تن را از کبار ایشان و رؤساء قریش را بکشتند و هفتاد تن
دیگر را از بزرگان ایشان اسیر کردند چنان که بیان کردیم قوله عز وجل ليس لك
من الامر شيء او يتوب عليهم او يعذبهم فانهم ظالمون
نیست مرئول ازین کار چیزی یا محمد انما قر به دهد خدای عزوجل مرا ایشان را با عذاب

ما

کند مرا ایشان را که ایشان ستم کاران اند فتاده گفت سبب نزول این آیت
آن بود که در روز حرب احد عتبه بن ابی وقاص سکی انداخت و دندان مبارک
مصطفی را شکست فقال علیه السلام لا یجوز لک ان یجرح علی وجهی موت فأت دونه الجبل
بکفره قال عکرمه اللہ اذ حی وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان رجل من غنم
اسمه عبد الله بن قتیبة فسقط الله عليهم ثیثاً فقتله وغر الضحاک
قال لما کان يوم احد کبرت ربا عیته رسول الله صلی الله علیه وسلم فاذی مائة وقتوا
سبعین رجلاً من اصحابه وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسج الدم عن جنبه وهو
یقول کیف یفعل قوم فعلوا هذا بیتی ثم ان یدعو علیهم وان یلعنهم فان الله تعالی هذا
الآیة لیس لک من امرئک وقیل لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یلعن علی الدین
انهم ما یوم احد فنزلت هذه الآیة ورسیه عز ذلک فلم یلعن للمؤمنین ولا المشرکین
لانه کان فی علم الله تعالی ان بعضهم مؤمنون مثل خالد بن الولید وعکرمه بن ابی جهل
والی سفیان وغیرهم وعن الضحاک ومقاتل قال لو ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
من اهل الصفه سبعین رجلاً الى حصیه وزعل وکوان لیدخولهم الى الاسلام فقتلهم
جملتهم فاشهد ذلک علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فذاعلهم اربعین صباحاً لهم فسلوا
الغداة فنزلت هذه الآیة وقوله اویتوب علیهم معطوف علی قوله اویکیتم وقوله لیس
من الامر شیء معترض بین الکلامین وقیل اویتوب علیهم یعنی یلطف الله لهم لطفاً یوون
او یعذبهم وقیل او یعنی جتی بدل الامر كما یقال کل او تشیع ای جتی تشیع وکوش
امر القیس ثم قُلْتُ لَمَّا لَا تَبْکِ عَمَّا کَرِهُتُمْ تَجَاوَزْ مَلَاکَا اَوْ تَمُوتْ فَتَعْدُوا
یعنی جتی نموت فتعذر بالناس

صلی الله علیه وسلم

علیه

لینبئهم

قصه حربه احد

وآن قصه حنان بود که چون کافران مکه از حرب بدر باز گشتند و آن خواری و هر نعمت
بدیدند بدیدند بیکدیگر و دیگر را و آن سال آن کاروانی که بکه رسانیده بودند در وجه آن
حرب دیگر نهادند و بر سبیل خفیه کار حرب ساختند و از مکه بیرون آمدند و دنان را
با خود داشتند آوردند جبر بن علیه السلام بیامد و رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داد ایشان

نیزند بیکدیگر و حجاب گفتند ما بیرون رویم و مرا ایشان را باز داریم تا بشهر ما نرسند که
اگر مدینه را یحصاد کنیم ما را سرزنش کنند و بعضی گفتند مصلحت آنست که شهر مدینه را
حصار کنیم و عبد الله سلول منافق لعنه الله گفت که مادر شهر ما شیم تا مردان در کوه پیدا
شع می کنند و زنان از باهاستک می اندازند و این شهر ما کبراست که هر کس هیچ کس بدین شهر
قادر شده است آخر اتفاق کردند که حمله بیرون شوند و گفتند که مادر روز حرب بدر
انکه بودیم و بی سلاح بودیم ایشان بر ما دست نیافتند امروز ما خلع بسیاریم و کلاه
تمام داریم دستوری ده تا پیش ایشان بیرون رویم انگاه رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه در آمد و زره
در پوشید و خود بر سر نهاد و گمان برداشت و شمشیر جای کرد و نیزه بدست گرفت و بیرون
آمد چون صحابه رضی الله عنهم ان بدیدند همه کار حرب بساختند و بیرون آمدند
چون از مدینه بیرون آمدند صحابه بشیمان شدند از بیرون آمدن و گفتند یا رسول الله
ما ازین بیرون آمدن بشیمان شده ایم رای دیگر و فرمان دیگر فرمای تا آن کنیم رسول
علیه السلام گفت که من شما را کتم فرمان من نکرید و گفت که هیچ بیغایم بر او نباشد که زره
در پوشد باز بیرون کند حرب ناکرده تا حکم کند خدای عزوجل میان تو میان دشمنان ما
عبد الله صلی الله علیه و آله منافق لعنه الله باز گشت با سیصد کس از منافقان پس رسول الله صلی الله علیه و آله با صحابه
یکوه آمد بر آمدند و گفتند که کوه احد از پس خود ما بین میخان کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله بر او با
با جماعتی دیگر برکن نشاندند و گفت که زمینار تا این مرکز را نکند اید و پشت ما را نگاه دارید
پس ذو الفقار را بر یاران عرضه کرد و گفت جتی این شمشیر امروز که گزارد امیر المؤمنین ابی بکر
صلوات است و زار کرد بوی نداد و عمر و عثمان و علی و حمزه رضی الله عنهم اجمعین همچنین دست
درا کردند و بایشان ندادند آهوه چانه گفت که بمن ده یا رسول الله بوی داد گفت جتی
جست گفت جتی این آنست که بر سر کافران می نهد تا دونه شود یاران را و از آن عجیب
که هیچ کس نداد و با بود چانه داد ابو ذر چانه دست بر ساق موند و کمره و عصا به سرخ
بیرون گرفت و در پیشانی بست و در صف معرکه خل می داد گرفت رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت این رفتند که خدای عزوجل و دلا دشمن دارد و بیغایم بیرون نیز دشمن دارد دیگر
درین موضع بیک گوشه عصا به نوشته بود نصر من الله و فتح قریب و بر جانب دیگر نوشته
بود که الجبال فی الخراب کما و من قریب من الجبال یعنی بدو که درین در حرب عاریت و هر کس

ای

از عذاب نهد و زنان کافران نیز همه آمده بودند و هند که دختر عتبه بود آمده بود و عیال و یارانشان حیرت بود و مادر معاویه و از خشمش روزی که بدیدمش را کشته بودند و بعضی میگویند مرد سوار بر چوب و در فها میزدند و این را خبر می گفتند
بچین نبات طارق عیسی علی التمارق والدته فی الخاق ان تصدوا تعاقب او تدیر و طارق فراق غیر وابق پس بیجا میر علیه السلام حمله کرد بر ایشان و بمنه و توفیق کاروان را شکست یکی از یاران گفت که من دیدم آن روز هند را که می دوید و کاروان را دل می داد و در وقت که میخفت می دوید و بای برنجن بر پای می زد و جنانکه از آن من شندم و رسول علیه السلام می گفت که زنان را شکستید و علم کافران بر زمین افتاد یاران عبدالله جبر کشتند ما نیز برویم تا غنیمت کبریم که روزی حیرت بدیدم مردم شد ایم عبدالله جبر گفت میروید و فرمان رسول خطای را نگاه دارید فرمان او نگردد و آن بخنده را بکشد و بکفر غنیمت مشغول شدند خالین و لید کین ساخته بود چون دید که رخنه کشاده شد با جماعتی از جانب در آمدند و عکرم بن ابی جهل نیز از پس وی در آمد با جماعتی دیگر و مردان کسان را که بر سر می ماند بودند بکشتند و از پس صف مؤمنان در آمدند و تیغ در میان نهادند تا بسیاری از مؤمنان کشته شدند و زنی بود که نام او عفریاعلم کافران را نصب کرد چون کافران علم خود را در پای دیدند باز گشتند و از پیش و پس مؤمنان حمله کردند تا هفتاد تن از یاران کشته شدند و هفتاد تن مجروح شدند و دست امیر المؤمنین علی را شکستند و ابوبکر و عمر مجروح شدند و عثمان با جماعتی از صحابه هربت شدند و رخساره رسول علیه السلام را شکستند و خون روان گشت و مالک بن سنان و رضی الله عنهما آن خون را می گرفت و می خورد رسول علیه السلام گفت هر که خواهد تا کسی بایند که خون او با خون بیجا می آمیزد شده است که در مالک بن سنان و رضی الله عنهما نگر و آن زخم بروی مبارک مصطفی صلوات الله علیه و سلم خان آمده بود که لب و دندان مبارک رسول را شکست مجروح کرد جنانکه چلقه زخم خود شکسته بود و در جراحت او افتاده تا بکشد آن چلقه را بهر که گرفتند خون از وی می رفت و مالک بن سنان و رضی الله عنهما آن خون را می خورد بروایت دیگر آمده است که بیجا میر علیه السلام آن قطرات خون را بکف دست خود می گرفت و به باب آسمان می انداخت و هیچ بر زمین نمی رسید و می گفت که اگر خون من بر زمین افتد

رسد و

هرگز از زمین نبات نروید پس رسول صلوات الله علیه و سلم از رخ آن جراحات صغیف شد و از بالای اسب بر زمین آمد جنانکه هر دو زانوی مبارک او مجروح شد و عیانی او شکست و موئی خون محض شد و سالم موئی ابی خدیفه از خون را از روی مبارک رسول صلوات الله علیه و سلم می گرفت و بیجا میر علیه السلام می گفت جگر من شکست یا بند قومی که با بیجا میر خویش چنین معاملت کنند و ابلیس لعنه الله آواز می داد که آلا این محمد! قد قتل سه بار آواز داد با آواز بلند جنانکه آواز او با طراف عالم شنیده بروایت دیگر یکی از یاران گفت که من دیدم که خون از دهان محمد علیه السلام می رفت و رسول آن خون را می گرفت و در روی مبارک خود می مالید گفتند یا رسول الله جراحین می کشی رسول علیه السلام گفت که می ترسم که قطره بر زمین بچکد پیش نبات نروید کن آواز آلا و این محمد! قد قتل سبع مبارک ابوبکر و عمر و علی رسید ایشان با همه مجروح و خود گریان شدند تا مردی بایشان رسید و آن کریم بن و ذاری ایشان بدید از ایشان سوال کرد گفتند همچنین شنیدیم که رسول خدای عز و جل کشته شد و ما زندگانی نخواهیم بی وی آن مرد گفت که این کمان میری که من این ساعت بر کد شتم و کشتگان را می دیدم جمال جهان آرای مصطفی را دیدم چون ماه شب چهارده بسلامت و بفلان موضع است جمله یاران از جای برخاستند و آنها و مجروح و دلها و رنجور بنزد رسول علیه السلام آمدند دیدند رسول علیه السلام که هر دو ترکین دیدند آواز بر خود ارجون دوستان تابان می یافت و گفتند مبارک او گرفتند و او را از جای در وای کردند رسول علیه السلام دست مبارک خود را بر گردن علی آورد و دیگر باره بر اسب سوار شد چون کافران دیدند که رسول علیه السلام زنده است دیگر باره حمله کردند یا زنی بود نام او سناک بن حیرت تنها بر کافران حمله کرد و همه را هربت کرد و سلمان فارسی در پس پشت رسول ایستاده بود تا هربت کرد که بیا مدی او پیش باز رفتی و خود را در پیش رسول علیه السلام سوار ساختی و آن تیور را به خود باز گرفتی و می گفتی که جان من فدای رسول خدای باد و عباس را چای و اسب رسول گرفته بود و می بیند پس علی رضی الله عنهما با دست مجروح بر کافران حمله کرد و مرایشان را غلبه کرد جبریل بیا آمده گفت یا محمد این که بود که درین ساعت مبارک

رویی و بقطرات

فرمود که خدای تعالی بر فوشتگان جلوه کرد و روی مباحات کرد رسول علیه السلام گفت
 علی و بس یاران من رسول را علیه السلام بسوی کعبه آوردند و توانست که با
 اسب بکعبه برآید بای مبارکه از اسب بگردانید و دست بر گردن علی نهاد تا او را
 بکعبه برآورد و نشانند و یاران کرد در گرد رسول بنشینند پس رسول علیه السلام
 هر حاجتی می نکرست گفتند کرامی نکر می یار رسول الله رسول علیه السلام روی
 با میرالمؤمنین علی آورد و گفت از عم خود چه خبر داری گفت یار رسول الله چال او
 چنان دیدم که کس طاقت دیدن آن چال ندارد رسول علیه السلام گریان شد
 و یاران نیز گریان شدند از مهر و نشان و برادران خود بس خالذین ولید با
 جماعتی انکاران بر سر کعبه آمدند بر قصد آنکه خود را بر رسول خدای و یاران او
 زنند رسول علیه السلام دعا کرد و بر حضرت عزت فرستاد و گفت ای کعبه در زمین
 انسانی که ترا می پرستند این گروه اند اگر این گروه کشته شوند کسی در زمین
 خدای پرست نماند چه تعالی فرماید در دل آن کافران افکند تا بهزیت شدند
 پس ابوسفیان بنزدیک آن آمد و از داد که محمد زنده هست یا فی عمره
 زنده است و سخن تو بشنود ابوسفیان گفت تو راست گوی تری بنزد من از آن
 کسی که گفت او را کشته و نمی خاستم که چنان بودی آنگاه ابوسفیان گفت اعدل
 هبل اعدل هبل بغامید گفت یا عمر جواب او بدی عمر گفت الله اعلم و اجل ابو
 سفیان گفت لنا العزیز و لا عزیزی لکم عمر گفت لنا المولی و لا مولی لکم ابوسفیان
 گفت که روزی بروزی فیوم علینا و یوم لنا و یوم بصیر رسول علیه السلام گفت بگوی
 یا عمر لا سواة قتلا فی الجنة و قتلا فی النار یعنی برابر نیست کشتگان مباحث
 روند و کشتگان شما بدو فتح ابوسفیان گفت میان تو میان شما و عدا و دیگر مد
 صفری است رسول گفت علیه السلام بگوی آری عمر گفت آری ابوسفیان باز گفت
 رسول را علیه السلام دل مشغول گشت که نباید که روی بدین نهند علی را فرستاد و گفت که
 نگاه کن تا کدام جانب می روند و اگر روی سوی مدینه نهند و الله که مانع را نش
 ایشان رویم و با ایشان جوب کنیم و اگر بگردند ما باز کردیم علی رضی الله عنه
 آمد و دید که روی بگردند گفت یار رسول الله روی بگردند رسول علیه السلام
 جانب م

کعبه م
 الله هو الیک اعلا
 هو علی هو الیک

یا عمر م

از کوه فرود آمد و در میان کشتگان محکشت / میرالمؤمنین حمزه را دید
 شهید شده و منگنه کرده که هندیست عتبه غلام مطعم بن عدی را که و جیشی
 نام بود گفته بود که اگر تو ازین سه کس یکی را بکشی من ترا آزاد کنم محمد را با علی
 یا حمزه را و این و جیشی من را قتل سختی و خطا نکردی و جیشی گفت اما محمد را یاران
 او او را تنها نکند و ما حمزه را با او که برآید و ما بر علی روا باشد که با وی دست یابیم
 چون یاران بهزیت شدند حمزه رضی الله عنه بر قاعه مبارزت خود شات کرد
 و چون شیر عثمان در صحنی صفیها بر می کشا و بی دریغ از رخ تیغ کافران می
 و جیشی هم پس سنگی بهمان شده و مزاق هر داده بدست گرفته و نگاه می داشت
 و می نکرست می حمزه را تا از وی جایی کشاده شود حمزه رضی الله عنه بروی بکشد
 و تیغ را در دست می و آید تا بر دست حمزه کشاده شد و جیشی من را قتل در انداخت
 بر بر دست او در پشت و به پهلوی دیگر برین آمد حمزه از بالای اسب زمین
 آمد انالله وانا الیه راجعون و جیشی بدوید و مرهنگ را زده داد و هندی بیا مد و شکم
 حمزه را بکشد و جگر او را بخاید و گوش و زبان و اطراف او را بپوید و بر رسته
 در کشید و در گردن او و بخت چون کافران باز گشتند رسول علیه السلام از کوه فرود
 آمد و با یاران بیا مد چون حمزه رسول علیه السلام بر حمزه افتاد و مرا و آید منگنه کرده
 بگرفت و یاران بگریستند و گفت اگر برایشان دست یابیم از هر او معتاد کس را از
 ایشان بکشم این آیت بیا مد که وان عاقبتهم فها قبولی مثل ما عوقبتهم بهر الایه پس
 رسول علیه السلام خواست که در آن چال برایشان لعنت کند این آیت بیا مد که
 لیسر کل من لا یرشی او یتوب علیهم الایه پس رسول علیه السلام فرمود تا کشتگان را
 جمع کردند و هر یکی را ناز کرد و حمزه را از عمر کفن ساختند چون حمزه را
 پوشیدند و با بهاش کشاده ماندی پس فرمود تا سر را بان برشیدند و با یان و را
 بکیا پوشیدند و آن از خرو و بروی نماز کرد و یکان یکان کشتگان را می بردند
 و برایشان نماز می کردند تا هفتاد بار نماز کرده شد بر حمزه آنگاه رسول علیه السلام
 گفت اگر نه آنستی که خواهرش غمناک شود و اگر نمایی و را تا ظهور هوا و جوش
 بیک بخورند و را تا جوش او فرود آید قیامت از شکم او دکان بودی آنگاه رسول علیه السلام

تا بخورند شود

و در کتب معتاد کس را از
 ایشان بکشم این آیت

که تو بدینه رو وایشان را آگاه کن که من بسلامت که ایشان آواز ابلیس
 ملعون شنید باشند که الا وان قد قتل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 در آمد اهل مدینه را مرده داد بسلامتی رسول علیه السلام خاتون قیامت فاطمه
 زهرا را دید رضی الله عنها که با جماعتی زنان گریان و نوحه گنان چون خبر سلامتی
 مصطفی بغاطمه رسانید فاطمه رضی الله عنها بی هوش شد و چون هوش باز آمد
 سه بار از چال معامبر می پرسید که چگونه است انگاه فاطمه رضی الله عنها
 از مدینه بیرون آمد و خودشان روی بکوه احد نهاد و چون بکوه احد رسید
 رسول علیه السلام آواز خود را شنید روی بپوشید و بیایان کرد و گفت شما دور تر
 روید که آواز خود را بشنوم ایشان دور تر رفتند پس فاطمه بیامد
 و در پایهای مبارک رسول علیه السلام می غلطید و می گریست از گناه خواهر
 چهره که صفتی نام بود بر سید رسول علیه السلام سر برادر کنار گرفت و او بر طرف
 می نگرید که برا در من گجاست چون خبر دادندش از چال او بی هوش
 شد پس رسول علیه السلام گفت یا علی مرعده نگاه دار تا چهره را بران چال نه بیند
 که طاق نلارد و زنی در راه می آمد مرده ما را دید کرد شده برگشته می
 گریستند چون آن زن دید که این کشته گشت گفت فلان کس است آن زن
 گفت بر منست چال رسول خدای چگونه است که رسول خدای بر من دست
 از بر منست گفتند رسول علیه السلام است گفت با که نلارم چون
 پیشتر آمد بدر و برادر را نیز گشته دید محبت گفت که چون رسول خدای
 سلامت است مصیبت های دیگر بر من آسان است پس رسول علیه السلام مدینه
 باز آمد زنان مدینه را دید که نوحه می کردند و برگشتگان خود می گریستند
 و کسی بر چیزی نمی گریست رسول علیه السلام گفت اگر چیزی را کسی بودی در مدینه بروی
 بگریستی آن سخن بگوش زنان مدینه رسید همه گریه کردند و بر چیزهای رضی الله عنه
 می گریستند و تا اکنون در مدینه رسم محبت است که هر که از ایشان می رود اول
 بر چیزی گریند انگاه بر مرده خود قریب عجل و الله ما فی السموات وما
 فی الارض یغفر لمن شاء واعدت من شاء والله غفور رحیم

خبر شهادت شهید
 ۶۴

و مر خدا را است عز وجل آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است یعنی هر خلق
 بندگان وی اند و همه در ملک وی اند بیا مرده مرگن کس را که خواهد و عذاب
 کند مرا نکس را که خواهد و خدای تعالی آمرز کار است و رحمت کند بر کسی که
 ایمان آرند بقول شما که بیا مرده مرگن کس را که خواهد در گناه بزرگ و عذاب کند
 مرا نکس را که خواهد بر گناه خود یعنی چون اضرار کند بران و توبه نکند و در هر حال
 یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم باضعا فاما مضاعفا و اتقوا الله لعلمکم
 تقبلن ای مومنان بخورید و بوارا افزونید و افزون کرده شده یعنی بخورید
 زیادت از آنکه بدید و توبه رسید از خدای عز وجل در هر بوا خوردن تا مگر رسکاری
 یا باید بقیامت این آیت در شأن اهل طایف آمده که بنی مغیره بول می دادند و ایشانرا
 و بر اهل طایف را طایف قصه جان بود که چون اجل تمام شدی و بر ایشان چیزی
 نبود که تمام بکنار دهند در اجل و مال زیادت می کردند بعضی گفته اند که آیت
 ربه در سوره البقره ربه و نسیم را بودی و درین سوره ربه و نقد است و ربه باشد
 هر دو آیت را حکم یکی باشد و از هر یک یک را یاد کرده بود و معنی قوله اضعا فاما مضاعفا
 یا تشدید و تافان القتی هو ما یضاعف منها شیئا بعد شی و قال الحاج
 یعنی لا تضعوا مواکم بالربا و یسک الاربوا ترک المائدة عند البیع و اضعا فاما مضاعفا
 بعد العقد ان ینید فی الاصل و المال و المضاعفة ثقت الامعاف و قوله اربوا
 مضاعفة مشددة مرعرة الف حیث وقع و الباقر بالالف مع الخفیف قوله عز وجل
 و اتقوا النار التي اعدت للكافرين و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولیه
 و من اهل البیت ان آنی که آماده کرده شد است و افزون شد آنرا و از میان بر آید خدای
 عز وجل و بر رسول خدای در جام داشتن ربه و در ناخوردن ربه تا شما رحمت کند بقول
 دیگر اطیعوا الله فی الضلایل ان الرسول فی الشیء لعلمکم ترجمون و لا تعصون کافرا ما یضاهون
 کردن از این آنکه ایشانرا اصل اند مرده آنرا آنرا معتر لیا ن گفتند هر که ربه خورد
 جاودانه در و نوح مانند شما نك کافران و حق تعالی عیب کرد و ترجمون ربه و ربه آنرا
 جاودانه و پیشتر از اهل تفسیر گفته اند که اربوا معتر لیا ن است که ربه را حلال دارد
 بقول دیگر ترجمید از کار که ایمان از شما برده تا شما را و از آنجا که شریک آن

این کثیر دانه

کناهان کنه است که ایمان زوال آید و باطل بر کناه عاقبت نفع ایمان تقاضا کند
یکی آن را مآثر و بدست و دیگر قطعت و جدت و دیگر خوردن ربوا و دیگر خیات و ربا
شیخ ابو بکر و رافضی مذی از شاه امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمهما الله
روایت کرده باین لفظ که اکثر ما نفع الایمان من العبد ینزع عند الموت ثم قال ابو بکر
الوزار الترمذی رحمه الله فنظرنا الى الذنوب التي ینزع الایمان بها فلم نجد شیئا
أسرع للإیمان من ظلم العباد و فی اخذ الرزق ظلم فحان علی من آکله نفع الایمان

نفع ایمان

و سار عوا الى مغفرة من ربکم الجنة عرضها السموات

والارض أعدت للمتقین قال المصنف الکلام فی هذه الآية علی تبعة
أوجه الأول فی بیان معانیها و الثاني فی بیان مبانیها و الثالث فی سبب نزولها
و الرابع فی اختلاف العمل بها و الخامس فی قولها و السادس فی اشکالاتها

و بیستاید ای مع شایان بوی کار که تمام است مانند ۲ متر زیر کند از حدای شمال و شمال
آنست که آنکه بهناه وی چند بهنای آسمانها و زمینها آماده کرده شده است از
بهشت سر بهشت کار را بل بعضی گفته اند که آن عمل که آخرش واجب کند و بهشت را
سزا مند گرداند و توبه کردن است از کناهان بقول دیگر عز و کر دست بقول دیگر
هجرت کردن است بقول دیگر نزع نما راست بقول دیگر جمعه و جماعات است
بقول دیگر تکبیر اول بدرافتن است بقول دیگر سنت و جماعت است بقول
امیر المؤمنین اخلاص است بقول امیر المؤمنین علی رضی الله عنه کرار کردن فرائض
بقول سعید جید و طاعت کردن است بقول شیخ ابو بکر و رافضی ترمذی
امتنال او امواس و امتناع از منهیات بقول عطاء ترک اصرار کناه است و زود
مشغول شدن با استغفار بدو کراهه است

و اما الفیلة السالمة

و سار عوا از مسارعت است و هر چه از باب مفاعله باشد میان دو کس باشد
یکی بر دیگری بر دیگری پیشی کشید پیش از آنکه نمایند و کلمه الی مر بیان جهت را باشد و
بیومستن سخن را باشد یعنی الی سبب یوجب للمغفرة و جهة را بکسر و در کرد که کلمه
الی مروی مضمر است یعنی و سار عوا الی مغفرة و الی جهة أعدت بلقظ تأیید

یا ذکر در آنکه در آخر اسم جنت هاست و هر اسمی که در آخر اوها باشد مؤثرت بود
و اما الوجه الثالث فی التوبه و ان قصه جنان بود که یاران

سر رسول را علیه السلام گفتند یا رسول الله کرامت بنی اسرائیل و مرتبت ایشان بر ما بیش
بود که چون یکی از ایشان را در راه استقامت بای بلغزیدی زود مردم آن در و کناه
کاد بدیدی بر استانه و دیوار خانه او رقم فکرم بارادت قدم ظاهر شدی که کفارت
آن کناه جیت بعضی را کوش بریدن بودی و بعضی را بینی بریدن بودی یا عضو
دیگر ما را نیز مخمین می باید که چون الوده کناهی با نانه سیاه و عمر تهاج طریقت
طهارت آن نجاست کناه نجوم زود معلوم کرد تا در راه تخریب و محو غم کناه و
تفکر غایتیم که اگر ما را فرماید بتریدن سر و اندامها و دیگر فرمان او را بیش بوم امتنا کنیم
مرسد فرزند آن آدم و بهتو ساکنان عالم علیه الم متفکر و متامل بایستاد تا وفد کرده
عزت در رسید و بن بیغام آورد که اگر ایشان را توبه بریدن سر و اندام بود شمارش بیست
کناه از سر بریدن است پیشی کشید بر یکدیگر توبه کردن از بدیها محم و آنک از صمیم دل
خود نیاری بحضرت مافروستی که بشیما نم ما و عدا کرم رسانیم که همه در کرداریم

و اما الوجه الرابع فی بیان اختلاف اهل التفسیر

معنا می عرضها السموات و الارض از بهران یا ذکر که عرب را عادت جنان بودی که هر چه
بغرضی یا ذکر دندی با سمان و زمین مانند کردند خدای تعالی را عادت عرب همچنان
یا ذکر که با آنکه بهشت چندین بار از آسمانها و زمینها خارج تر است بقول دیگر معنی
بهنای بهشت چون بهنای آسمانها و زمین است و عن ابن عباس رضی الله عنهما
انه قال الجنان اربع جنة علیها و هي العلیا و جنة المأوی و جنة الفردوس و جنة النعیم
و فی کل جنة جنهتان عدم نجوم السماء و قطر المطر کل جنة منها فی العرض لواء تصفت
السموات و الارضون السبع ککات منها او اعرض منها و ذلت الائمة علی ان طوطها
برید و قیل المراد بها انها اوسع کل شیء حتی قال السدی رحمه الله لو کسرت السموات
و الارضون یصرن حتی خرد لة فی کل خرد لة خلق الله تعالی جنة عرضها السموات و الارض

و اما الوجه الخامس فی القراءة

فراذ فاع و این عامر سار عوا بغیر و و لا ابتداء و البان
و اما مع الواو و للعطف علی قوله و ا طبعوا الله و اما الوجه السادس فی بیان مشکلات

و اما الوجه السادس فی بیان مشکلات

بگفت که چون بهشت را برسانا چون آسمانها و زمینها باشد پس روزی که باشد
جواب گوید چون بهشت بر سر آسمانها باشد و دوزخ در زیر زمینها بود در وجودان
استیالات نماید امیرالمومنین علیه السلام عنده سوال کردند که چون بهشت را برسانا چون
آسمانها و زمین باشد آتش دوزخ که باشد عمر جواب داد که چون روزی که باشد بگفت
بود و چون شب بیاید روزی که بود بگفتین کند خدای تعالی اشکال دیگر و سار عوالم
مغفرت و من بکبر و جنة مسارعت از روی حقیقت بعفرت و جنة از طریقت
چگونه صورت بلند جواب آست که بکاری مشغول شوید که بان عمل غفران و
چنان را مستحق شوید **لما الوجه السابع الموعظ** خدای تعالی بیا مرزاد
که این فرمان غافل نباشد و کسر مسارعت بر میان بندد و عم روز در هاندگی بخورد پیش
از آنکه اگر خواهد نتواند و قدم مسارعت از کار فرو ماند بگردان از ثوب معاصی
در چین و از سرگرمی هوا برستی روی بکوی خلد برستی آن و هر چه ترا از خدای عزوجل
باز دارد و فردا اگر رسن خواهی راست باش و رستی و اگر جستن خواهی باک
باش و جستی خط نسیان در خط غم این جهان کش که کار روزی تو گزیده اند
غم این جهان خود که از بیکاری کاری بر نیاید **حکایت** می آرند که وقت آن
عزیز بود دولت آن ابر برو عمت آن کردن شکنند عیان آن کردن فراز
متقیان آن برتر از عالم جستی و عقلی شیخ عالم ابو بکر شبلی مسجدی در آمد و در
پس امامی نماز گزارد چون فارغ شد امام مسجد گفت من در اندیشه قوت تو
مانده ام که قوت تو از کجا باشد شیخ ابو بکر شبلی گفت باش تا اول نماز باز آم آنگاه
جواب تو باز دم زیرا که تو هنوز دزدی دهده را نشناختی هر که در کوی زنجیر
غم دزدی که خود **حکایت** می آرند که سفیان ثوری رحمه الله با جماعتی
بزرگ را بجهت علقه ان مخدر را خلد خاص و آن مستودع است و خلاص آن سخته
عشق و اشتیاق آن شیفته قرب و اجتهاد آن ثابته مری و صفیه آن مقبول الحال
را بجهت علقه رحمه الله علیها در آمدند و حال او را با خلد دیدند یکی گفت بار ابعه
روا داری تا من نیز دیک ملک این شهرم و از چال بی توایی تو خبر دهم که او ملک یا
خیر است باشد که با تاجسانی کند و ابعه گفت ای جوانمرد این دنیا بحقیقت

ملک کیت گفت خدایات عزوجل گفت بدست اربلک جیت گفت عاریت
بس را بعه گفت من شرم میدارم از ملک حقیقت که ملک دنیا خراهم تنک دارم
از عاریت و از چیزی خراهم بصفت متقیان یاد کرد و گفت
الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاکا طمین الفسطوالعالم
عن الناس والله یحب الحسین آنکسای که نفقه کنند یعنی صدقه و نقد
در راه و تنگی و خشم فرو خورند کان باشند یعنی باز دارند کار باشند از راندن خشم در
قدرت و عفو کنندگان از دشمنان و خدای عزوجل دوست دارد نیکوکار را و نیکوکار را
بقول دیگر در آسانی و دشواری بقول دیگر دعت و بیماری بقول دیگر دشواری غم
بقول دیگر در دندکان نفقه کنند و در وقت مرگ وصیت کنند عزیزی از بعد مرگ بقول دیگر
در راه یعنی عریضها و در راه یعنی در راهها بقول دیگر نفقه ترا سانه کند جز نفقه
آمل و در زمان و نفقه که تا عسکیر کنند جز نفقه بر شما بقول دیگر نفقه بر شما بفرستند
از شما آنها و هدیهها و نفقه بر اهل ضر و فقر و در وقت و محنت خوف خبر کنند سلام دوستی
خدای عزوجل کردند بقول دیگر دوست دارد نیکوکار را از آنکه از بعد عفو احسان کنند
و بقول العن بعد القوت جرد بندگان بی بستیاید خدای عزوجل عفو کردن از
بعد قدرت اکرم الاکریمین اولی تر که با کمال قدرت از بندگان عفو کند و
فی الجلیل من کظم غیظا و هو یقدر علی ان یغفر له و روجه الله تعالی فی الجلیل
العین چیث یثاء فی جلدیت آخر ما عفا رجل عن سطله الا اراده الله
بها و عزرا و بروایت امام قتاده وقتی در پیش مصطفی علیه السلام قوت مردی را
با دمی کردند که در هیواد رجولیت و معرکه ثعلبیت عیار است و در صف مقاتلت ابطال
نیز کردار است بر لفظ بوی جواب این آمد که شما خبر دهم بختاری که ازین مرد قوی
تر است گفتند بل یا رسول الله رسول علیه السلام گفت آن مردی باشد که کسی او را دشنام
دهد و از شدت آن جفا فرزند خشم او در غلیان آید و هوا و جس نفس اماره و وسوسه
شیاطین مکار در هیجا آید و او بقوت خرد آب رضا بر آتش خشم زند و گردن غیظ
نفس را بشکند و شیطان را از لاله مراد در آنگند این مرد عیاری باشد که از مبارزان
میدان کفار و منافقان صف کارزار قوی تر باشد ثم قال علیه السلام ایضا چنگم آن یکن

کافی صفت کائن اذا اصبح يقول اللهم اني تصدقت بعرضي على عبادك اوجنيفة را
رجحه الله عليه وفتی مردی طباخ زرد گفت توانم که بان زخم لیکن زخم و توانم که باخلفه
شکایت کنم و من نگفتم و توانم که در سجده قصه نیاز خود بعرض فرستم و از ترس آن حضرت
بنالم لیکن من نگفتم و توانم که بقیاس مکتوبات تو بر میان بندم و در خود بستانم و این
نیز من نگفتم و اگر مرا فردا رستگاری بود و روز بازاری باشد لی تو بهشت نمودم و می چید
آخر تا من جرعتی آید الی الله تعالی من جرعتی مضیبه ردها صابجها بحسن عثاری
و صبر و جرعتی و عیظ ردها صابجها بکظم و سئل جیس البصری رحمه الله عن الاجان
فقال البصری ان نعم ولا تحضر کالبرج و الشمس و المطر و سئل جندب عن الاجان
فقال ترکة لذیة الاجان و اصل الکظم شدة رأس القرية بعد ملائمتها فبیت کاکظم
الغیظ بالقرية الملقاة المشرود رأستها و سئل الکظم التردد یعنی تردد الغیظ فی اجافهم
کما یقال کظم البصر جرعة اذ لجل ردها فی جوفه و الغیظ الغضب و التردد من التردد
و الضراء من المخرقة و می الفاقه
والمذنب کفر اذا فعلوا
فایحشه او ظلموا انفسهم ذکر الله فاستغفر و الذنوب این آیت مسفل است
بآیت ما قبل او هم در بیان صفات متقیان گفت و آن کسانی که چون بکنند
فایحشه یعنی بدی و ناخوشی و آن زناست یا برتن خود ظلم کند یعنی کم یاد کند خدا را
عن وجل یعنی نهی او یا یاد اید ایشان را بترسند و بشیمان شوند بر آنچه کرده باشند که
استغفار زبان بی شیمان فی دل توبه دروغ گوین است بعضی گفته اند که فایحشه کناه
بکبر است بقول دیگر زناست او ظلموا انفسهم آنست که کم از زنا باشد چون عافیه
و قبله بقول دیگر فایحشه کناه باشد که چه واجب کند او ظلموا انفسهم کناه باشد که
جد واجب نکند بقول دیگر فایحشه کناه باشد که مستحق عذاب کرد و کج و لجنه
او ظلموا انفسهم کناه باشد که مستحق حساب کند امام ابا بکر محضی گفت او ظلموا انفسهم
فایحشه است برین قول او یعنی او باشد یعنی فعلی فایحشه و ظلموا انفسهم بکبر است
ذکر الله ای ذکر و عذاب الله خدی عز وجل یا یاد کنید یعنی یاد اید ایشان را که خدا ای تعالی
از من کناه نهی کرده است بترسند و بشیمان شوند و آمرزش خواهند بزبان استغفار می آرند
و بدل بشیمان می شوند و غم آن دارند که هرگز بیش سر آن کناه باز نروند تا توبه صادق
آن باشد

و قبل ذکر الله ای خاف الله و قبل ذکر و عذاب الله و قبل ذکر و مقام هم برین ای تعالی
و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصر و اعلى ما فعلوا
و هم یعملون و که آمرزد گناهان را مگر خدای عز وجل و نایستند و نبات
نکنند براه کرده باشند از معصیت و ایشان ه اند که خدای عز وجل آمرز کانت
بقول و برای ایشان دانست که آکنه حرام است تحتین الفضل گفت ایشان
ه اند که خدای تعالی بیا مرزد ارکنه را توبه کنند و استغفار کند توبه
یعنی الذنوب هذا استغفار یعنی لا یغفر الذنوب الا الله **و الذنوب**
من آذبت ذنبا و علم ان لا یغفر الذنوب غیره و ان لا یغفر ذنبا
بنا ذنبا الله گفت بر حنان رسیده است که حرف ایرات یکا مدد ایلین لعنه الله
بکرمیت از بسیاری آثار رحمت تعالی که در آیت دید عبد الله مسعود گفت
رضی الله عنه که هیچ من می گناهی نکند که ایرات را بخواند و گناه خود را آمرزد و خواهد
الاخدا عز وجل او بیا مرزد بکیر آیت که و الذرا اذا قتلوا فایحشه او ظلموا انفسهم دوم
این آیت که و من یعمل سوءا او یظلم نفسه لایة بقول کلبی رحمه الله سبب نزول این
در شان دوم بود از صحابه و از قصه جان بود که چون رسول علیه السلام بهر عز و کرم
رفتی بیان هر دو تنی عقد برادر می بستی تا آن یکی بعز رفتی و آن یکی دیگر حاضر بودی و غم کار
اهل آن دیگر بخوردی پس در عز و بنوک میان سعید بن عبدالرحمن و ثعلبه برادر سعید
سعید برفت و ثعلبه را وکیل تفرقات خود و ثعلبه هر روز می آمدی و آب و هیزم می آوردی
و کارخانه بساختی روزی بیا مد و کار بساخت ایلین لعنه الله و سوسه کردی که خیز
یکی بکرتا در پی برده کیست ثعلبه بکرمیت زنی دید با جمال و مویها کشاده صبرش نماند
از پس برده در آمد و دست بر زن برد و سعید بن عبدالرحمن دراز کرد زن با
ثعلبه حریت برادر غازی می پیش کشی او در راه خدی عز وجل حیرت میکند و توان خدای
تعالی نمی ترسی که قصد حرم او می کنی ثعلبه را سخن آن ضعیفه ستوده در دل کار کرد و نعره زد
و از در خانه بیرون دوید و روی بکوه نهاد و می گفت که تو قوی و من منم تو معرفی بآمرز
کاری و من موصوفم بکناه کاری جندان در آن کوه می بود که مصطفی علیه السلام از سفر
باز آمد همه گناهان را بردار آن پیش از می آمدند و سعید هر چند بکرمیت ثعلبه را ندید

از عیال خود سوال کرد که ثعلبه بکجاست زنی قصه بازگفت که چال برادرش چنین
و چنین بود و اکنون بکون رفته است و میگوید و میگوید و میگوید و میگوید
او بیرون آمد و نشانی میخواست از ثعلبه تا او را یافت دید خود را در دونه
کرده و دست در سر زده و با او بلند می گفت و آنکه مناه و آنجا که او نشسته
من بوم القیاسه سعید چون او را دید در بخت و گفت ای برادر خیز تا بنزد رسول
خدای بدیم و گفت هر دو دست من غل کن و رسن در گردن من در افکند و بنزد
رسول برو علیه السلام سعید آن جان کرد چون ثعلبه را هم برین صفت بنزد رسول
علیه السلام آورد دخترش بود ثعلبه را نام او خصانه چون دختر خبر او یافت که
بدر را و او را آورد و دین و آن بیا مد و بنزد او بدیدند بر دست و رسن در گردن گریان
گفت جان بدر مرا بنزد یک صدق الکر برید چون بنزد یک ابو بکر صدیق آمد نظر صدیق
بر روی افتاد گفت یا ابابکر مرا توبه هست که چنین اندیشه خیانتی از من در وجود آمد
ابو بکر گفت بیرون رونا آتش نیاید و مرا و ترا نسوزد بنزد یک عمر رفت همچنین جواب گفت
بنزد یک عثمان و علی رفت همین گفتند با حمله صحابه گفتند اما غلبت ان الله تعالی انصار لغاری
یا لا انصار لغیر پس بیامد بر در حجر رسول علیه السلام بایستاد و او را بر آورد که المذنب
المذنب رسول علیه السلام دستوری دادش تا در آمد رسول علیه السلام گفت یا ثعلبه بفرجه چای
قصه باز گفت رسول علیه السلام گفت بر رک کلاه که تو کرده از پیش من بیرون روه و درگاه الله
گیر تا چه فرمان آید دختر ثعلبه گفت ای بدر اگر چه دل بجانم بر تو می سوزد ولیکن خون
رسول خدای در بارگاه قبول خود جای نداد من نیز از تو بیزار شدم ثعلبه دیگر بار بر روی
بگوها نهاد و در خاک مغلغ می کرد و می نالید که همه از تو خود را اندند و تو میگرد
کردیم از شفاعت خود ای تو از خود تو میگرد میکن بر همین سوز و مناجات می بود
تا روزی وقت نماز دیگر بود که جبریل علیه السلام بیامد و عتاب آورد که با محمد بنده کار مارا
چرا از من دوری خواهی تا بیا مریم و این آیت بیاورد که وَالَّذِينَ كَفَرُوا اِذَا فَعَلُوا فَاجِسَةً
اَلَا يَدْرُسُوْلَ عَلَيْهِ اَلَمْ كُنْتُ مَرْجُوًّا لَّكَ ثَعْلَبَةُ لَكَ اَرَدَ اَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ كُنْتُ لَكَ مَبَايِرُ رَسُوْلَ
عَلَيْهِ اَلَمْ كُنْتُ شَمًا بَشِيْشِيْدَ عَلٰی و سَلٰ اَنَّا لَمْ نَمُوْدَ تَابِرُ قُنْتُ وَ طَلَبَ كَرْدَنَدَن شَبَانِي شَان
داد و گفت که او را روزی بیا مد که در روز هر کوم دوان باشد لیکن چون شب شود

دست ۳

درین وادی باشد در زیر آن درخت تابو و زاری میکند چون شب در آمد
و جا در سیاه بر سر عجزه گیتی افکندند و مناکب کتب خطرات از کواکب نظر
آراسته شد ثعلبه بر آن درخت در آمد و تخرمه نماز سوت و سر سجده نهاد و
اَلْهٰی اَزْمَمَ خَلْقَ نَفْسِیْ شَدَمَ و او مید برجت قوی بدم و قطرات اشک از دیده میبارید
ایشان گویان شنیدند بلیش تو آمدند گفتند اَلْبَشَرُ اَلْبَشَرُ یا ثعلبه مژده
مرزا که خدای عزوجل آسزید چون او را بدیدند در آوردند وقت نماز خفتن بود که
در مسجد آمدند و رسول علیه السلام در نماز بود رسول اقتدا کردند رسول علیه السلام
سَمِعَ اَلْهٰیْمَ اَلْکَاشَ بَرِخَانَدَ درایت اقول ثعلبه نعره برد و در دوم نعره و دیگر برد
و در کت سیوم چون رسول علیه السلام بخواند کلا سوف تعلون نعره دیگر برد و بیستاد
و جان بدر چون رسول تعلین علیه السلام ان نماز فارغ شد فرمود تا آب بر روی ثعلبه زند
یا فتد او را جان داده و مرغ روح از قفص فالش تعلین رفت رسول علیه السلام با حمله
یاران گریان شدند و غریب از میان جمع صحابه برخاست آن دختر که وی بیامد و
در بیان بدر افتاد و خاک بر سر می کرد و می گفت یا رسول الله بدر را کجا جویم من در
بند خشنودی تو بودم نادل مبارک تو از وی خشنود کرد و تا من بجان نیز خوش دل
کردم آه از تیغی وای از تیغی مصطفی و صحابه کرام همگیان شدند از توجه و لاری او
پس مصطفی علیه السلام گفت یا خصانه اگر بدست برفت سال به بدی می پسندی تا بدر
تو باشم و فاطمه مرا بخا هری خود می پسندی تا خواهر تو باشد پس ثعلبه را بر حنان نهادند
و رسول علیه السلام از پس جان بر سر انگشتان بای می رفت عمر رضی الله عنه از آن چال
سوال کرد رسول علیه السلام گفت یا عمر از بسیاری فرشتگان که نماز حشانه او تقرب بود
قدم نهادن خود را جای می بایم بقول و یکو این آیت در حرم الیسر آمد که یَسْعٰ عِیْسٰی
بُودَنی و در کون فرستاد و گفت در اینجا غسل بکنو تراست پس را اثر او بر آمد و بیافت
از وی آنچه مراد آن از زمان یابند از قبله و معافه مکر صحبت کردن پس شیخان شدند و
بنزد رسول علیه السلام آمد و در راه غسل آورد و در وقت نماز گزارد و یا رسول علیه السلام
قصه باز گفت رسول علیه السلام گفت که این چنین کارها می کنید و من در میان شما ابو
الیسر گویان بیرون شد جبریل علیه السلام بیامد و این آیت بیاورد بقول دیگر در شان

بهلول شناس آمد که دختر انصاری را مرگه فرار آمد و خواست که از در فنادار
بقار جلت کند آن دختر انصاری بر بهلول را بخواند و گفت خود را از بهلول بخرد که
ناباید که دست تو بعد از مرگ من بکفن من رسد و بهای کفن هر چندی که رضای بهلول
بود دختر بوی داد چون دختر جان محو تقدیم کرد و در خاکش دفن کردند و از بعد من
او ابلیس علیه اللعنه بهلول را وسوسه کرد که کفن آن دختر را کسی بجا فطنت نمی کند بدان اعتماد
که فریخته ام و بهما گرفته برفت و آن کور را بکاوید و آن دختر را از کور بر آورد و کفن از وی
خاک کرد نظر بهلول بر اندام دختر افتاد شب مهتاب بود شهوتش تقاضا کرد و خطرات
وسوسه شیطان جمع شد با وی نزدیک کرد خواست باز کرد و آواز آمد که شربت باده
مل مجنون در لشکرگاه کدشتگان کدشتی و بر روایت دیگر فضیحت کن و خدای تعالی ترا در
میان زندگان چنانکه در میان مردگان فضیحت کردی از ده بر اندام بهلول افتاد و شیمانی
در پیش پدید آمد چون سر اسبه خود را در جمع مؤمنان آنگند و بر حاجت در خود را من
طلب کردن گرفت خدایش پل مرزاد که خود را فراموش نکند و بر من توبه بر حاجت معصیت
خود نهد پیش از آنکه فرصت توبه را هنگام فوت بشود بهلول بنزد یکدیگر بود در آمد و گفت که
کناه کارم و کناهای عظیم کرده ام گفت خدای عزوجل یا مرزد و اگر چه بزرگ کناه داری
که وی آمرزگار است بهلول گفت کناه من بزرگتر است از اسمانها و زمینهاست گفت آخر
چه کناه داری قصه بازگفت ابو بکر گفت نفوذ تر از نزد من مرو و آنی تا آتش نیاید و مرا
با تو بسوزد بنزد عمر و عثمان و علی آمد حمیم گفتند بنزد رسول علیه السلام در آمد و قصه بازگفت
بهتر عالم از حال متغیر شد و بدو برشتی از نزد خود بیرون کرد و تهدید کرد که نیاید که آتش بیاید
و تا بسوزد چون از جمع نوسید شد بهلول بیرون رفت و روی بدو گاه اکرم الاکرمین آورد
و شب تار روزی نالید و آب از هر دو دیده بیاید و محبت که چون از جمع نوسید شد و هم
از درگاه خود را ندانند اگر تو بندری که بدید و چون از جمع نوسید شد اگر تو ستم نیکو که گیرد
چون سوز و نیاز او در شب و روز بفرش مجید رسید تو قیوم قیوم و در رسید و این است
بیان و قصه تا بیان معروفست بقول دیگر در شان یثربان نماز آمد که نزد بخوانید
آمد و در میان معروفست کرد بسند نکرد گفت بدو کان در ای که خرمای و کان سخت
نیکو فی مثل است چون زن در دوکان در آمد یثربان در محبت در آمد و خواست که با وی

نزد یکی کند زن تمکین نکرد و می از خدای عزوجل شرم داشت و توبه کرد آن قصد بد
خدای تعالی بن فرستاد که والذین اذا فعلوا فاجسته الایه جانک بیان کرده شد از بعد
این پس ثواب تابان بیان کرد و گفت **اولیک جناء و هم معقر من**
نعم و جنایک من تحتها الاله خالدها و منها و هم من اعلمهم
ایشانند که با دشمنان ایشان است آمرزش از خدای ایشان بویست آنها که می رود از آن جزا
جاویدانه باشند در نجا و نیکو مرز کار کنند گناه طاعت خدای عزوجل هست و آمرزش
می نماید که بهشت و آمرزش مرز کار است که فی کار کاری بر نیاید و لهذا فی المثل ما یطعم
فی الجراء بغیر عمل الا المعرف و فیل او حی الله تعالی الی موسی علیه السلام قال یا موسی
ما اقل حیثا من یطعم جنی بغیر عمل یا موسی کیف اجد بر حی علی بن یحیی بطاعتی و قال
را بعة البصره رحیمها الله ما نال و یکدر رضی ان نلشده و توبت شخصک سفول الی الی الی
فدخلت من قبلک فبروا فی الارض فانظروا کیف
کان عاقبة الکذبین هر سه گذشت مرآتان گذشته را پیش از شما
از شما و شترها و راهها که بروید در زمین بس نیکوید که چگونه بود عاقبت کار تکذیب
کنندگان بیغامبران و منکر شوندگان آیات ما و معنی السنة الطریقه التي یقتدی
بها و منه سنة النبی علیه السلام و قبل هی من الاستمرار و قبل معنی الایة نصت من
قبلکم سنن الله فی الالهلاک لانهم لما ضیة عقوبة لهم علی تلذذهم بالوسل فکفرهم باق
بقول دیگر گذشتند پیش از شما اهل طریقهها و شترها از ابرار و شرار بقول دیگر
گذشت هر آمتی را پیش از شما سنی و راه از خیر و شر و نیکو و نیکوید تا چگونه شد
عاقبت کار دروغ و ازندگان بیغامبران من و قال الصدوق رحمه الله معنی قوله سید
فی الارض ای از اهل القرآن و تفکروا فیه تعرفوا کیف کان عاقبة الفیقین چنانکه شیخ
حسین بصری گفت رحمه الله بیکری در قرآن و تأمل کنید در وی تا بدانید که ایشان چه کردند
و ما با ایشان چه کردیم تا عیورت بکرید و نیکو باشد تا بیکرید **هذا**
بیان للناس فی هک و موعظة للتقیر بیان این برای
یعنی هر که نشانی است مرد ساز و زاده راست خودی و بندگی مرید را را با بقول دیگر

سنن

قصه گذشتگان و اخبار ایشان بیاست یعنی دلالت است و آیت مردمان
بر قدرت و قهر جباری عروج بر حقیقت رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
اشاق علی قول الله تعالی یعنی قد خلقت من قبکم سنن قال الخلیجی رحمه الله
بیان از مراد صحت و هدایت از انصاف و موافقت از اتمام جمیع صفاتی
رضی الله عنه گفت ظاهر بیان مرتبه ما را یکی ظاهر نبود مگر یکی که از توفیق او موی
گردد بنور یقین و باکی باطن نه بینی که مکتوبه المکتوب
ولا تهتوا ولا تحزنوا و انتم الاعوان اکنتم مؤمنین
وست مکرر بد در حرب کافران و اندکین مشوید یعنی باخ بشمار رسید
در روز حرب اخذ و شمار بر تانیت از کافران اگر شما مؤمنان اید یعنی هر که مؤمن
باشد باید که ست نکرده و مکتوب نشود بحاجت و همت و می رادی که گاه گاه
بیفتد از استواری یقین که دارد و قیل ان کتمه مصدقین یوعدی کلم بالقر
علی اعدائکم و قیل ان کتمه مؤمنین و معنی قوله و انتم الاعوان ای الظالمین
علی اعدائکم و قیل و انتم الاعوان فی الحجة بقول دیگر این وعد است مریاران یارو
صلی الله علیه و سلم و رضی عنهم بضررت در مستقبل از بعد واقعه اجد لا حرم هرگز
از بعد نزول این آیت بدون نشدند بغروی الا که بضررت یافتند و هر شکری که
از بعد وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بغروی رفتی که یکی از صحابه رسول
علیه السلام در آن لشکر بودی ظفر بر آن لشکر را بودی تا این همه شوه ها بردست یاران
رسول علیه السلام کشاده شد بقول بعضی از علما رحمه الله درین آیت فضیلت
است مجاهدت علیه السلام برین است از جان خطاب کرد که مریغانه از اعدائکم
کرده بود که مریغانه علیه السلام گفت انکم الاعوان و مریغانه است و انتم الاعوان
بقول دیگر این وعد است ایشان را که شما غالب باشید اگر دست کوی دارید و نبات
کنید که اگر ایشان نبات کردند غالب آمدندی چنانکه در روز حرب بدر بود
و قیل فی الایة تقدیم و تأخیر تقدیرها و لا تهتوا و لا تحزنوا ان کتمه مؤمنین و انتم
الاعوان و قیل کات واقعه اجد فی شوال واقعه بدر فی شهر رمضان بر جمیع
سبع عشر کمال فارجم ابوسفیان بالغیر الی مکه مشی عبدالله بن ربیعة الحنفی

و عکس بن ابی جحل فی جلال مقین اصیب آبا و هم و ایضا و هم و ایضا و هم و ایضا و هم و ایضا
و کلمه ابوسفیان و ذلک و انما کلمه کل من کلمه که فی ذلک العین و انما
و قالوا یا مفسر قریش ان شکرنا و احسانه قد قتلوا حیارکم فاعینونا بهذا المال علی
جریهم لعلنا نذکرکم بعض ما اصحابنا بنا ففعلوا آنگاه که بعضی از جریه بودند و بعضی
آمدند و قماش خود را بزد و مطلبین و داعیه السهمی نهاد و بر کشتگان قریش
بگریست که در جاه بدر افکند بودند پس قریش اتفاق کردند به بیرون شدن
بجانب کوه اجد با حیث ایشان که ایشان را بودند و طایفه از بنی کنانه و غیر ایشان
بعد سی هزار مرد بودند از پیش ایشان و ابوسفیان و خالد و عکرمه و عمره و عاصم و هوز
اسلام نیارده بودند در میان ایشان بودند و ابوسفیان امیر لشکر بود و مردی
شاعر از کافران کنیت او ابو عوف و عمر بن عبد الله بن الحنفی اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله
یوم بدر اسیرا فقال ای ذویات و حاجت فاشتر علی فن علیه رسول الله صلی الله علیه و آله
یعنی در روز حرب بدر رسول علیه السلام و را اسیر گرفته بود بگریست من مرد درویش
و بدر فرزند نام و مالی ندارم که فدای خود دهم مریاران دکن و بر من نیست نه رسول علیه
او را از او کرده بود پس درین روز که بحرب اجد می آمدند صفوان بن امیه مرد و اکت
نومردی شاعری با مایه وین آبی و کت ما را بریان خود یار باش گفت مجاهدت برین
نهاده است بجان مریاران کرده است در روز حرب من نمی خوام که کسی را بروی
یاری دهم صفوان بن امیه گفت ما را امروز بریان خود یاری ده اگر سلالت باز آیم
سایر ترا در معاش عمر تو داری و میم و اگر تو باز نیایی دختران ما دختران خود را بر تو
بر ایشان بدون شد و دیگر از این می اند و شعر می گفت و جند بن مطعم مرغانه خود
که و جندی نام بر خواند و کت اگر تو جند را گشتی تو آزاد و همدست غنمه که زن ابوسفیان
بود باز نان دیگر برین آمده بودند و عمر بن عاصم باز بطه بنت شیبه بیرون آمد و وفایه
قال جند بن مطعم یوحشی ان انت فکلت محمدا جعلنا کک ائمة الخلیل و انت قتلت
علی بن ابی طالب جعلنا کک مایة نامة کلها شوه المدون و ان انت فکلت حمزة فانت
جند فقال یوحشی اما محمد فعليه حافظ شوه منی لا یخلص الیه اجد و لا تاغلی
فابو ذر یجل الا فکله و اما حمزة فجل شجاع عصبی ان اصادة فی غزوة فاقبله و

هند بنت عتبة كاتبة علي بن أبي طالب فقلت ايها ابا ابيد شمة اشق واشد
فكن الدجيني خلفي وكان جبرئيل على قوم من المشركين فلما رجع من حليته
من علي بن أبي طالب وهو خلفه فزرقه بالمزراق فأصابه فسقط فقتلت هند والنساء
التي معها بمنزلة القتل بعد عن الاثوب ولا كان فقتلت هند بطن جبرئيل رضي الله عنه و
أخذت كبد ومضغته ثم صعدت هندا على صخرة وهي تنادي بخير ياكم يوم يلد
بشر رسول الله صلى الله عليه وسلم سوار شد برأسه جود سوار شد ودرج درویشد هكذي ظاهر
بين الاميرين ودرت از جيب زره برون كرد وشت بر خود از نيام بهر دست آورد
وذر و الفغار را از میان بر کشید و بفرس خود کار زد کرد و سلمانان معه با و بی جمع آمدند
و مرد رسول الله صلى الله عليه وسلم كرهت كردند و جمله كرد جوشجانه و تعالى كافران بهر دست كرد دران
روز از سلمان هفتاد تن كشته شدند بودند چهار تن از مهاجرین و شست و شش تن
از انصاریان و از مشركان نود و ده كس را كشته بودند یا بیشتر و اما صحابه رسول صلى الله
وسلم و رضي عنهم مخرج بسیار بودند و در كرا القشیری رحمه الله ان رسول
عليه السلام و صحابه خرجوا حتى نزلوا بطن الصخر على شفير الوادي متباينين المدينة فلما سمع
بهم رسول الله صلى الله عليه وسلم قال راي في المنام كاني لبثت در غار حصينة و
وفي رواية قال ادخلت يدك في درع حصينة فاولتها المدينة وكره الخروج اليها وكان
عبد الله بن ابي سلول لما فقه لعنه الله يقول مثل قال الرسول عليه السلام بان لا يخرج فقال
يا رسول الله لا تخرج اليهم فوالله ما خرجنا الى عذبة لنا قط الا اصاب منا ولا دخل
علينا الا اصابنا مينة فان اقاموا بستر مجلس وان دخلوا البيت فاقلمهم الرجال و منهم
الصبيان والنساء و بالجماعة فخرجوا خابئين فقال رجل من المسلمين من اراد الله
تعالى ان يلزمهم بالشهادة اخرج بنا اليهم يا رسول الله فلا يرون انا جئناهم فلبس
رسول الله صلى الله عليه وسلم لامة وخرج فقالوا استكرهنا رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقالوا يا رسول الله استكرهناك وما كان لنا ذلك ان نشتك فخرج وان شئت فقل
فقال عليه السلام ينبغي لشيء ان يفتق سلاحه بعد ما لينة حتى يقابل فخرج اليهم مع الناس
في ألف رجل حتى اذا كانوا بالشرط رجع عبد الله بن ابي سلول المناق لعنه الله و ثلث الناس
وقال طلوعهم محمدا وعصافى والله ما ندمي على ما قبل نفسي انما انصرف واتبعة عمر بن

جرام ليرده الى الجيش فلم ينصرف فوجع الى النبي عليه السلام فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم
حتى سلكه جرح بجارته فقلت قمر بن لينة فاصاب كلاب سيفه فاستدله فقال عليه السلام
شتم سيفك فاني ارى السيوف تل اليوم وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم في القتال فقال
عليه السلام من يخرج بنا من كيب في طريق الجرح بخالفة عنهم فقال ابو حنيفة اخو بني جارية
انا يا رسول الله خرج بهم حتى سلك جاربنا لما فخره البصري فتجده فلما سمع حسن
رسول الله صلى الله عليه وسلم معه قام يحثوا التراب في وجوههم وكان يقول ان كنت رسول الله
عليه السلام فاني لا ارضوان باخل جاني على قضيته سعد بن زيد بالقوس فتجده فقال رسول الله
عليه السلام هذا اعني القلب ثم خرج حتى وصل بالثعب من الخد في سبع مائة رجل وفي رواية
قال رجل من المسلمين فامر عبد الله بن جبرئيل اخذ بني عمرو بن عوف على الرماة وجم
رجلا وقال احفظ عنا الخيل بالبل لا يأتونا من خلفنا ان كانت لنا او علينا فاثبت
مكانك وظاهر بين درعين وجعل طيرة الى الجرح وقال لا تقابلوا حتى نكلم بالقتال
فتجده رسول الله صلى الله عليه وسلم بالقتال واصطف الكفار وكان على يمينهم خالد بن الوليد و
على يسارهم عكرمة بن ابي جهل وقال ابو سفيان يا بني عبد المطلب انما يلقى الناس من قبل
راياتهم فاما ان تكلوا بالولاء واما ان تكلوا ببيتنا وبيتهم حتى تلتفكوا فقالوا ستعلم اذا التقينا
فصل بن ابي طالب رضي الله عنه وطلحة بن ابي طلحة صاحب لواء قريش فاخذ لواء من بعده
ابو سعيد بن ابي طلحة قوما سعد بن ابي وقاص فاثبت مكانه فاخذ لواءهم من بعده
فقتل ايضا فرماه عامر بن ثابت الانصاري فقال خذها وابل ان لا فخر فاصالة فاسته
الله سلافة وقالت من رماك يا بني فقال سمعت رجلا رماني وهو يقول خذها وابل
ابن الاقل فندرت لبس اكلتها الله من رأس عامر ان يشرب في قعر رأسه خمر او بعرن
كرفتند ويزد رسول الله صلى الله عليه وسلم اوردند رسول الله صلى الله عليه وسلم فرود تاگردنش زدند وكفتند او
رخسار در میان سفا و مرقه درن ملین می مالیدی و محمدي و بار خوار كرد
با محمد پس جوشجانه و تعالى نصرت و فرستاد و علم گفتار نگوسار شد و هم بهر دست شدند
و لواء رسول را عليه السلام در روز جوب بدر فاخذ مصعب بن عمير داشت و از بني
عبد المطلب بود و در روز جوب انجا كشته شدند و از بعد امير المؤمنين علي بن ابي طالب
رضي الله عنه آن رايت را گرفت و نامان لواء رسول عليه عذاب بود كه رسول عليه السلام

در روزی نشستی و مصعب بن عمیر رضی الله عنه در پیش رسول علیه السلام بود
و همه را از نزد رسول علیه السلام دور کرد تا عبد الله بن قتیله او را بکشت و جان کتمان
نمود که رسول علیه السلام کشت است باز کشت و محکم گفت که محمد را کشتن بس کافران
بیکبار خوشتر از پنج هزار چیز است رسول علیه السلام گفتند و سکی بر روی مبارک او
می رسید چنانکه پیش ازین گفته ایم که لبان من جانی او مجروح شد و ربا عیبه و راست
رسید و رخساره او را مجروح کردند و بر او سحر آمد است که چون یاران از عبد الله
هرگز جمع شدند گفتند یا رسول الله چه باشد اگر دعای بدی کنی این جماعت را که با تو
چنین کردند رسول علیه السلام گفت لم ابغث طعنا ولا کتانا ولكن بعثت داعیا و رجة
الامم اهد قومی فانهم لا یعلمون بس ابی خلفه حیجری یا مد لعنه الله و کفت یا محمدی بر و اگر
خواهی بره ناک بر تنی صحابه رضی الله عنهم قصد وی کردند رسول علیه السلام گفت
بگذاریدش تا بگذرد بگذرد چون نزد یک رسول علیه السلام رسید رسول علیه السلام
چیزی از جبارش بر جفته ستاند و بسوی وی انداخت و گردن وی آمد و خدشه
اندکی ظاهر شد که بخت و محکم گفت قتلنی ابن ابی کبشه فقیله انها خدشه قال
والله لو اصاب اهل ذی الحجازی ما اصابنی لکما نوا جمیعاً و پیش از آن وقتی در مکه
رسول علیه السلام گفته بود که اسبی می بارم هر روز یک پیانه از زن بوی می دم و مستقر
می باشم تا محمد را بکشم رسول علیه السلام گفته بود که بل خود من ترا بکشم اگر خدای تعالی
بخواد چون رسول علیه السلام آن خدشه برگردان او بر قوم باز کشت و محکم گفت
قتلنی محمد یعنی محمد مرا هلاک کرد گفتند بر تو هیچ نشانی خستگی نیست و جرات
گفت آری و لیکن مرا گفته بود که من ترا بکشم والله که آب دهان خود بر من انداخته
من بدان مردی تا مقالات اول است شود پس عمر در راه پیش از آنکه بکشد رسیدی از آن
ضربت بس بلفظ مبارک رسول علیه السلام از جهت هلاکت دشمنی را سخنی رفتن چون سوارانه
و تعالی باینکه جوی آن دشمن را هلاک کرد تا سخن رسول علیه السلام در او غوغا شود چنانکه
بگزارتا و مزارتا از جهت نجات و مخرج و بایکی کناه دوستان و عداوت و عاها و
شفا عتبار رفته است اگر چه را آموزد تا سخنان رسول علیه السلام در وجود و شان نبوت مقبول
آید هیچ عیب نباشد پس چون کافران قصد رسول علیه السلام کردند رسول علیه السلام گفت

کیست که خوشتر از این باشد پس از این که یکان یکان از صحابه رضی الله عنهم و سر
پیش آمدند و خود را سپرد می ساختند و شهید می شدند پس رسول علیه السلام گفت من
در شهری لنا أنفسه فقال زیاد بن النضر انی انصارى رضی الله عنه انا یا رسول الله
ثم ترس نفسه ابودجانه و ذن رسول الله علیه السلام فوقع بل عظیم فی ظهره و قبل
ثم ضعف رسول الله علیه السلام من جراحاته حتی اصاب الارض و قال بل یس علیه
اللعه بین الناس الا و ان محمداً قد قتل فانهم المسلمون من ذلک ثم اقبل الشن بن الضبیر
عنه أسس من مالک الی عمر بن الخطاب رضی الله عنه و طلیح فی رجال من المهاجرین
قد اکفوا بایدهم فقال ما یجسکم قالو قتل محمد قال فما تصنعون بالجیوة بعد موتوا
کرأنا علی ما مات علیه بنیکم علیه السلام ثم اجأوا الی القوم فقالو حتی قتل رضی الله عنه و اول
من عرف رسول الله علیه السلام کعب بن مالک رضی الله عنه فقال عرفته عینیه تحت
المخض ترهان بین الجرحی فنادت باعلی صوقی یا معشر المسلمین استبروا هذا رسول الله علیه السلام
فاشار الی رسول الله علیه السلام ان انکلت چون مسلمانان دانستند که رسول علیه السلام زنده
است بیکبار بحباب رسول آمدند و رسول را علیه السلام برداشتند از زمین بس رسول
علیه السلام با امیر المؤمنین ابوبکر صدیق و عمر خطاب و طلحه و زبیر و جابر بن الصخره رضی الله عنهم
و گروهی از مسلمانان بشو می شغ کون رفتند و در میان حرب قتاده بن النعمان خوشتر
فدا کرده بود و تیری بکشت او در آمد تا دید او بر رخساره او افتاد و کفت یا رسول الله تر شاه
بودم و بجای اندیشیدم که جفت من بدین نقصان از من عار دارد رسول علیه السلام دید علوا
در حقیقه او باز نهاد و جوی بدیدد بهتر از آن شد که با و بود فجلس رسول الله علیه السلام
فی قم الشعب فجات فاطمة رضی الله عنها و معها قریة من مائة فسقت رسول الله علیه السلام و جعلت
تسبل الذم عن وجهه و نظرت الی سالم مری ابی حذیفه و یقول کیف یبلغ قوم فعلی هذا
یورسول الله علیه السلام و هو یذمهم الیه فقال رسول الله علیه السلام اشتد غضب الله علی قوم اذی
و حده رسول و دل رسول علیه السلام مشغول بود با امیر المؤمنین علی و جبرئیل رضی الله عنهما
پس امیر المؤمنین علی را بیار و دند بر روی و پشت او دیدند جای جراح بود از زخم شمشیر
و نین و غیر آن و چون بفرز رسول علیه السلام آوردندش رسول علیه السلام دست مبارک خود را
بر جگر چتها روی مالید در حالیکه فرمادند ای عذری من اجل چنانکه کوی هرگز جرحیت

نبوده است پس جز را در کلمه بجهت بیاوردند شهادت شده و سکه وی درین
 و کوش و بیتی بریدند رسول علیه السلام که آن شد و عجاوبه گریستند ثم قال رسول الله عليه السلام
 للشهداء وتلوهم بکلمتهم ودمائهم فانهم يعيشون يوم القيامة واداءهم شخص بماء الله
 فون الدم والرحم روح المسک بسبب ان روحه من روح الله
ان مسک فرج فقد من القوم فرج مثله اگر کسی رسد نماز
 چراغی و خشتی هر چه رسید است از قیام را یعنی شمس چنانچه جلاحت مثله مانند از جلاحت
 نما یعنی در روز بعد که در روز حریف بد هفتاد و نه ایشان بکشدند و هفتاد و نه
 اسیر کردند و با قیامت کردند و در روز حریف اخذ از مسلمانان هفتاد و نه شهید شدند
 و هفتاد و نه غروب شدند
وتلك الايام ندا و لهاين الناس
 و این روز هادی است که بکره اینم آید در میان تیره مان یعنی یک روز ظفر و صفت نماز
 بود و یک روز ایشان را و يقال في المثل والایام دول و با حریف بحال
و يعلم الله الذی امنوا و اتخذ منهم شهداء و الله لا یحی الظالمین
 بسبب معنی این آیه و است که این ایام را بیان کرد و است این مملکت از بهر آنست تا
 پیدا کند خدای عزوجل از کسانی را که بگویند از آن کسانی که منافق اند یعنی ظاهر کنند
 منافق را از موافق از بهر آنکه مخلص از منافق در محبت و بلا ظاهر کرد و در محاربه و عن
 لقمان رضي الله عنه انه قال ان الذهب والفضة تختبران بالنار وان المؤمن تختبر
 بالبلای ثم الاختیار من الله تعالى لعباده باظهار ما علم الله منه في الاثر لانه لو طوى الحیاما
 نظروا من العبد ولا یعلم منه الا بیری انه علم من الایسی علیه الله المعصية ثم لم یلعن علیه
 ما لم یظهر ذلك منه و معنی قوله و اتخذ منک شهداء و با بگوید از شما گواهان در روز حریف اخذ
 و خدای عزوجل دوست ندارد ظالمان را یعنی منافقان را بقول دیگر تا بگوید از شما گواهان
 بر ملازمان با نجه کرده باشند از معاصی و قیل و لی والله الذین آمنوا کما علمهم فی الاول الاثم
 یوشون قوا حیزه و الکسانی و ابوبکر عن عاصم فرج یقیم القات و الباقون بالنصب قال القراء
 کلاما واجدا و قیل بالنصب صدر و بالرفع اسم و قیل بالنصب الجراحة و الضم ملائم
و یخص الله الذی امنوا و یحق الکافرین
 و تا با کند خدای عزوجل از کسانی را که بگویند اند از گناهان و تا بکا هلد و کم کرد از گناهان

و التخص الظاهر و الاختیار و الحق الاستیصال
ام حسبتم ان تدخل الجنة و انما یعلم الله الذی یرجوا هدا منکم
و یعلم الصابرون او می بیند از آنکه در شوق در بهشت و پیدا کنند خدا را
 تعالی آن کسانی را که جهاد کرده اند و شهادت داده اند و بکشد صبر کنندگان را در بهشتها و
 قیل و لکایری الذین جا هدا منکم و یری الصابرون بقول دیگر می بیند از آنکه
 که بهشت در این دنیا و دنیا و قیل و یعلم نصب علی الصبر من الجزم باضمار ان و قیل
 باضمار کله حتی و لکایری حسن المصري رحمه الله و یعلم الصابرون بکسر المیم عطفا علی الاول
و لقد كنتم تهنون الموت من قبل ان تلقوه فقد
أتقون و انتم تنظرون و بدین معنی و راستی که آن روز برده بودید مگر با معنی شهادت
 حق تعالی این آیت فرستاد و عتاب کرد با ایشان که پیش ازین بدیدند و با هر چه بدیدیت
 و از او شامی نگرفتید با سبب مکه قوله و اتقون الهاء کتابة غی الموت و المراد منه اسباب
 الموت لا عین الموت و قیل و انتم تنظرون الی الشیوف و قیل و انتم تنظرون الی محمد علیه السلام
 قد استقبل العدائهم فیرزقهم فلم یقیم مدبرین قال الزجاج معناه و لقد كنتم تهنون القتال
 من قبل ذلك فقد را تهنون و انتم تفكرون و قیل و انتم تفكرون سبب نزول آیت آن
 بود که قومی را که بحرب بدر حاضر نبودند چون شنیدند که رسول علیه السلام فضل شهید و بدر بیان
 کرد از روی می بردند بحرب و دیگر که اگر حریفی افتد جان فدا کنند و بگویند چون حریف اخذ
 شان پیش آمد فریت شدند حق تعالی این آیت فرستاد و عتاب کرد با ایشان که پیش ازین
 شهادت را از روی می بردید چون اسباب شهادت را بدیدیت و آن تیغها و کشتن دشمن
 بود و نیز هاد ایشان چرا که بخشد بس عتاب و دیگر کرد ایشان را و کنت
و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افا انما
او قتل انقلبتم علی اعقابکم و نیست محمد مگر پیغمبری
 از خدا می بود و جل هر چه گذشتند پیش از او از رسولان یعنی محمد رسول است چون رسولان
 دیگر و مگر بروی دعاست پس اگر از پیرو یا کشته شود برگردد یا بشمار یا شهادت یا معنی بدین
 کفر را کردید
و من یقلب علی عقبيه فلن یضر الله شیئا
و یجزی الله الشاکرین و هر که برگردد از پیرو هر کس زیان نکند مرتد شدن

از مرصع عروجه جزیری و هارینه پاد اشراف خدای عرجل سیاس دآل را یعنی مقیمان
را بر رخ بقتول دیگر پاد اشراف خدای عرجل مرصع دنا بهشت سبب
ایشان بود رسول صلی الله علیه و سلم جماعتی را بر ریخته احد نشان بود و بعد از
بر سر ایشان امیر کرده بود از کوه آواز شنیدند که گشتند طایفه از ایشان که میخواستند
و طایفه شهید شدند و طایفه گفتند که همان جیش رسول خدای جیشید و طایفه از دیگر گشتند
و با هم رفتند خدای تعالی ابرار فرستاد که همه رسولان میرند اما از عرجل بری گردید
قول افار صاف الف الاستفهام دخلت علی الشرط فجعل صیغه الماضي مستقبله قول
انقلبتم و هو فی عید الحرم و معناه انقلبتم احوال من اوقات تنقلب عرجل السلام
وما کان لنفسی ان تقوت الا باذن الله کتابا مؤجلا
و بنا شد هیچ نمی کرد مگر بقضا و تقدیر و فرمان خدای عرجل نوشته مبارک شده
کتابا نصیب علی المصدا و قیل نصب بن حرف الحافض یعنی الا بکتاب مؤجل و
قیل له فی موتا کتاب مؤجل فی اللوح قد سبق اجله
ومن یرد ثواب
الذین انقوت منها و یرد ثواب الاخرة فی ته منها و سخری
الشاکرین و هر که خواهد بطاعتی و جهادی که بیارد با اشراف جهان بدین و را
از نعمت دنیا آن مقدار ما خواهد و هر که از کار و طاعت و فرایضها ثواب آخرت خواهد بدین
و را از آخرت آنچه خواهد و دوست دارد و هارینه با دین بدین سیاس در آن را
بقول کلی هر که بجز خود ثواب این جهان جوید بدین و را آنچه دوست میدارد
از دنیا و از آخرت و را هیچ ضعیف نباشد و هر که بجز خود ثواب این جهان خواهد بدین
و را در بهشت آنچه آرند برود بعضی گفته اند که بیا در فانی آید و در فرائض نیاید و
بعضی گفته اند که در فانی و فرائض در نیاید و این درست تر باشد و در دست بر معتزله
این است که ایشان چنین گویند که هر که گشته شود پیش از اجل گشته شود و خدای
تعالی درین آیت بیان کرده که هیچ خلق پیش از اجل گشته نگردد و در بعضی کتب
از حق تعالی مرصع ابر جهاد کردن که چون می باید مردن هیچ شک نیست که پیغمبر
شهادت بمر که خوشتر باشد و قیل من اراد جهاد فی الدنیا یسوی العقیبة اعطیه
و کاین من قاتله یتون کثیرا و هو اما اصحابهم سبیل الله و احبوا
وما استکانوا و الله یحب الصابرین

ای بسایغابران که کارزار کردید با هر یکی از ایشان گروهها بسیار از تره ان نیکوکار
س شستی و در انداز قتال با بجز ایشان را رسید و راه خدای عرجل ضعیف
گشتند و در وقتی که کافران را یعنی بجز از خدای عرجل یاری نخواستند و کافران
خضوع نمودند و خدای عرجل دوست دارد و بر سر کنندگان را بر عتبار ای رسا
خدای عرجل **و قیل قاتلوا یقتل یتیم و لا تصفوا عند عتبه من و لا استکانوا**
بما اصابتهم من المهاد و قیل و کان من یحیی قتل فسا و هر آینه بقتل و قیل و کان
من یحیی قتل و من معه جماعه ایقتل قاتلوا فسا و قاتلوا قاتل قاتل قاتل
و کان یحیی قتل و علی وزن قاتل و قاتل و قاتل و من وقفه با هم و القاتل قاتل
فهر لا یحیی قاتل و الباقی یحیی و کلاهما واحد و قاتل قاتل و کثیر قاتل بسم الله
و کسر التاء و الباقی قاتل من المقاتله و قری یون بضم الراء و کرها لقتلها
کاین اصله انی ا دخل فیها کاف التشبیه و لیس للتوفین صوت فی الخط الا فی هذا المقام
فمعناه و کثیر یحیی و من قاتل قاتل فله ثلاثة ارجح احد ما قتل النبی معه و الثانی
قتل النبی و حین و الثالث قتل مع الیون و وف النبی و من قاتل قاتل
فمعناه قاتل النبی و معه جماعات کثیره من تابعته و الیون جمع الیون هو منسوب
الی الزبیه و هی الطایفه الکثیره من الناس قال الزجاج بضم الراء الحما
و کسر الراء العلماء الاقشیاء القبراء علی قایصهم و الله تعالی و قیل من و را د الانبیاء
و را و جمل است که بندگان را اعتقاد بخدای عرجل باید کرد که هر که نصرت بجز از خدا
تعالی طلبد نیاید و هر که را با کس نیست در پست نور سبب زیان نماید و جنانکه ای
المه منیر انو بک صدق فی حق الله عنه و در فاست حق رسول الله صلی الله علیه و سلم حین
اضطرب نسیان و یس و توفیق شراب و ظهور اشران مطالبه نموده گفت هر که حق پرست
بود حق و قاتل دین و هر که آید پست بود او مرگ نیر و الوهر الضعیف و ترک التجدید
و یضعف نقصان الفقه و الاستکانه الخضوع و ما کان
قوله الا انما لو ارنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرانا فی امرنا و ثبت اقدارنا
و انصرا علی القوم الکافرن و بنو قاتل ایشان بک در وقت گشتن سفار
ایشان بکرا اند که بندگان ای افرید کار سبب یار و کار و کار و از حد در گذشتن و کار و کار

و استوار گردانیدارهای ما را در وقت قتال کردن بادشمنان و بار می دانه ما را
برگردد کافران بگوید و بگوید ثوابی که ما را در میان ما را بیاورد و
استوار کند ما را کبیر ما را و قرآن الحسن البصری رحمه الله فوهم برفع اللام
لانه اسم کان والباقرن فوهم برفع اللام لانه خبر کان واسمه ان قالوا
فاناهم الله ثواب الدنيا و جسر ثواب الآخرة
والله يحب المحسنين بداد ایشان را خدای عزوجل با دامن این جهان بظفر
و غنیمت و نیکی و باد است آن جهان بهشت و درخت و خدای عزوجل دوست دارد
شکر کاران را یعنی صابران را بر نصرت دین خدای تعالی
یا ایها الذین آمنوا از تطیعوا الذین کفروا یزید و یزید
علی عقابکم فتقبلوا خاسرین ای مؤمنان اگر فرمان بردار باشید
از کسانی را که کافر شده اند یعنی منافقان و جهودان را باز گردانند شما را بر باشندگان
یعنی کفر باز برندان و از دین بگردانند پس بگردید زبان کاران کلمه ان الشرط جوابه
بر دو کم قول فتقبلوا نسق علی الجواب و محذوفه و علامه الجزم سقوط التوکل
بالله موکد و هو خیر النصیرین بلکه خدای عزوجل یاری
کننده شماست و نگاه دار شما و بهترین یاری کنندگان است یعنی کافران را طمع مپائید
که شما از دین بگردانند خدایا فرمان بردار باشید که او به تو است از همه خلق در نصرت
کردن و رحمت کردن
سئل فی قلوب الذین کفروا الاع
بما اشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا و ما ویرهم النار
و یبشعونی الظالمین هر آینه زود در آغوش در دهان آن کسانی کافر شدند و یزید
با نفع ایشان سرگردانند خدای عزوجل حیثی را فرستاد خدای تعالی بوی نجاتی
و از گشت جای ایشان آتش است و بد بار گشت جای که آتش است مرسم کاران را
این آیت در شان کافران مکه آمد در آن وقت که قصد کردند از بعد غنیمت تا بگویند اجد
بر آید و باقی مؤمنان را کشند و سرگردانند ایشان خالذین بید بود رسول علیه السلام گفت یارب
در روی زمین این جماعت مانند اند که تریبیکای می خورند ایشان را نگاه دار چون تعالی
تو پس در دل کافران افکند تا باز گشتند بقول دیگر این آیت در حق ابوسفیان آمد که

از بعد هر گشت صحابه قصد استیصال مؤمنان کرد خدای تعالی ترس در دل ایشان
افکند تا جمله بگریختند بقول دیگر در حربه خدای آمد که کافران به نیت شدند
تا تها فزای بر عاصی و الکسائی الثغیب بنم الزاء و العین و الباقون بالجم و اصله الضم
اصله الضم الا آیه اجتمعت الضممان فجدت اجد بها و اصله السلطان التوکل
و هاهنا الجمة و لقد صدق الله و عدل اذ یحسنونهم باذنه
اذا فسلتم و تبارعتم فی الامر و عصیتهم من بعد ما اریکم
ما یحبون و هر آینه راست کرد شما را خدای عزوجل و عدل خود را پس
چون بگشتید ایشان را فرمان اوتا چون بد دل شدید و اختلاف کرد بد در فرمان
رسول خدای که بعضی گفتند که بر مرکز باشیم که رسول خدای چنین فرموده است و بعضی
گفتند نباشیم و عاصی شدند در فرمان رسول از بعد آن که بنمود شما را خدای عزوجل
آنچه دوست میداشتید از فتح و ظفر و نصرت بردشمنان و هر گشت کافران
منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة از شما که
بود که خواست این جهان را بعضی غنیمت را و آن کسانی بودند که مرکز را گذاشتند و غنیمت
مشغول شدند و از شما کسی بود که بخواست آن جهان را و آن کسانی بودند که ثبات
کردند بر مرکز ناسهید شدند عدا الله معو د گفت که ما نداشتیم که در میان ما که
باشد که دنیا بخوید تا افکاه که خدای تعالی خبر داد درین آیت که منکم من یرید الدنیا
الآخرة
تو صرفکم عنهم لیستلکم و لقد عفا الله
عنکم و الله ذو فضل اعلم المؤمنین پس باز گردانید شما را
از ایشان به نیت تا از موه که کند شما را بعد از آنکه ظفر یافته بودند یعنی بسبب معصیت
تو از آن نیت از شما گردانید و شما را به نیت بستاد گردانید و هر آینه عفو کرد از شما که
شما را هلاک نکرد بشومی فرار از زحیف که خداوند عزوجل موصوفت بفضل و رحمت
بر مؤمنان سبب نزول این آیت جان بود که چون رسول علیه السلام
باز آمد در روز حربه اجد بعضی گفتند که هر گشت بر ما الکا انا چون ما را و کذا
نصرت کرده بود این آیت بیا آمد که ما و عدل راست کردیم و فرشتگان فرستادیم شما صبر
نکردید و خلاف کردید و فرشتگان نصرت نکردند آن جان که در روز حربه بد کردید

کردند الحس القتل وقيل الاستيصال وقوله نجسوا بعض الثاء وكسر الجاء
والباقي نصب الثاء وضع الجاء وكلاهما واحد وجواب حتى اذا فاعلهم
وتنازعهم في الامر وقيل الجواب في قوله صرناكم يعني حتى اذا فاعلهم وتنازعهم في
الامر وعصيتهم صرناكم عنهم يعني انما صرناكم بالهزيمة بعد ظهور تباين الظفر والفرق
ففسلكم وتنازعكم وعصيانكم لطيفه ودين آيت بيان كرد كه از شما كسي است كه دنيا
مي چويد و بعضي اند كه عقبي مي طلند و چو دنيا چو يا را بياذ نكرد و در آيت گذشته ذكر
ايشان كند كه بريدون و جهه بدانند علامت صدق ارادت اقبال است بر مرد
ناضير باطن از جبريكت دارد مرادش در كنار مي نمند اين آيت در پيش آن عرف و پنج
دولت آن از بر و عزت آن كردن شكستگان متقيان مدعيان آن كردن فراد مستقيان
آن بر تر از عالم اخي و عقل شيخ عالم شيخ ابوبكر شبلي قدس الله سره العزير بر خوانند
شيخ ابوبكر شبلي كند آن طريفي خلق را از خود بريد است و هر تي را قيمت ظاهر كرده اين
بيان مريد دنيا و مريد عقبي است مريد چو كجاست و مريد چو كجاست
كه چون نكويد از خلایي بگويد و چون خاموش باشد جز خلایي تعالى بخويد شيخ
ابوبكر شبلي كند من مي افكنم از دل هر دو گوشه را و ديكران مي بوند گفتند هر دو
گوشه كدام است شيخ ابوبكر شبلي كند هر دو گوشه سهل بن عبدالله تستري كند دنيا
توتن است چون مراد و نا نيست كرده علاقه دل نماند وقيل صرناكم عنهم يعني صرف
المردين كه عقبا سواد و بتلاهم عيسى و شوق لقايت
لا تلون علي جدا نكاه چون بگوهر بر مي رفتند و التفات مي كردند بلكسي قول تلون
من قولهم لوني بالوي اذا عطف قال الزجاج لا تلون اي لا تعرضون قوله علي ايد
مراد از ايجاد اينجا رسول است عليه السلام و ان قصه جان بود كه در آن وقت كه آن
آواز بشنيدند و الا وان محمد قد قتل صحابه هركيت شدند و بعضي توان از آن
از مركز بگرختند و خالد بن ولید با طایفه از پس در آمدند و مؤمنان را كشتن گرفتند
و هر كيت بر مؤمنان افتاد و ياران مي كشتند و بگوهر مي رفتند و رسوله را مي ماندند
و بوي التفات مي كردند از خوف جان را **والرسول يدعكم**
في اخيكم فاصابكم غما بغير و رسول عليه السلام مي خواند شما را در سر شما

الا يا معشر المسلمين يا اصحاب البقرة والاعراب انما يا رسول الله وكس بوي التفات
نكرد و با دشمنان و دشمنان را خلاي عوجل غم بر غم بقول ديكر با دشمنان شما اندوه
واندوه كرد غم اوله جراحت و كشتن بود و غم دوم شنيدن الا وان محمد قد قتل
قوله ديكر غم اوله هركيت بود و غم دوم بر آمدن خالد بن كره با جماعتي از مشركان
بر قصد استيصال ايشان بقول ديكر غم اوله كشتن صحابه بود و غم دوم آن بود كه
چون شعب كعب در آمدند ابوسفيان با جماعتي از مشركان بياسد و بر در شعب
بايستاد و تلخا نكان بودند كه براي شان جمله مي كشد آن غم آخر غم اوله براي شان
فارس كوتابند بقول ديكر غم اوله قوت عيبت بود و غم دوم ظهور هركيت بود
لكيلا يحزنوا علي ما فاتكم ولا ما اصابكم
خبر عاقلان تا اندوه كين نكرديد بديج قوت شد شما را از غيبت و بدليج رسيد
بر شما از بجليت و هركيت و خلاي عوجل دانست باجم شما مي كند خفا كند از تصعيد
بعضي چون در فادي مي كنجيد قتي كند دور مي شنيد و مي كنجيد يقال اصعد
في الارض اذا الفهم وقيل اذا بعد يقال صعد اذا ارتقى واصعد اذا بعد
قوله الحس البصري رحمه الله اذا تصعدون نصب الثاء والعين من الصعود و قوله
العائنه نصب الثاء وكسر العين ويقال اصعدت اذا مضيت الى الجبال و جهك
ثم انزل عليكم من بعد الغم امنة لغا يغشي
طایفه منكم بر فرستاد بر شما از پس اندوه ايمني را كه و خواني را كه مي كوفتند و فرو
مي پوشيد ديكر و هو را از شما و آن مؤمنان بودند كه خواب براي شان افتاد چنانكه تلويح
از دستها شان مي افتاد منت ياد مي كند خلاي عوجل براي شان كه از پس خندان
نرس و اندوه ايمني را دم شما را و خواب فرستادم قال الضحاك النحاس عند القتال امنة
من الله تعالى وقال الكلبي اذا امن القوم نعوذ بقوله ديكر هر كرا اندوه رسد اوله
هيچ جسيه بهتر از خواب نباشد كه خواب غم را ندوه و خوف را از وي مي بريد طایفه را
از صحابه اين ايمني بديد آمد و ايشان اهل صدق و اخلاص بودند
وطایفه قد امنتهم انفسهم بطون بالله عن الجحش
الجاهلية و كروهي ديكر را اندوه هكس كرد و بودند ايشان از تهاه ايشان و آن منافقان بودند كه

حق نرسیدند بقول دیگر معتبر بن قشیر بود باری او را منافقان کمان می بود
بخندای عزوجل بناحق کانی بنادانی که محمد را و مارا مشتاقا صل خداوند کرد و قال الکلی
ظن الجاهلیت ائی کلماتهم فی الجاهلیة وقال معاند کظن الجاهل من المشركین و آن
ظن آن بود که می گفتند که خدای تعالی هرگز اضررت نکند محمد را و باریان و بیل اهرتم
یعنی بختهم علی المرم كما تقول العرب قد ما اهرتک المرم یعنی هم هم الا هم انفسهم
قرینه عرب میگویند هلا ما را من **شیر** می گویند هیچ باشد ما را ازین
کار چیزی یعنی هرگز ما را فرج و نهرت و غنیمت باشد این بر طبق استکار و استعبار کنند
یعنی هرگز ما را اضررت نباشد و مقهور کلی شویم **قوله** قال الامیر کله الله
بجوف فی انفسهم ما لا یرون لك بکوی یا محمد که فرمان معده خدای راست یعنی
نهرت و غنیمت مرق راست و غیر همان اوست آنرا ده که او خواهد بنهان می کنند منافقان
در ده ها و خود از شک آنچه ظاهر می کنند مرگ **قوله** میگویند لو کان لنا
ملا من شیء ما قتلنا هاهنا می گویند اگر بودی از کار ما را چیزی یا
کشته نشد می بقول دیگر اگر مادر خانه خود بود می کشته نشد می خدای عزوجل رد کرد
ایشان اعتقاد ایشان را گفت **قوله** قالو کنتم فی بیوتکم
لبروالذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم بکوی یا محمد ایشان را که
اگر بودی شما در خانه ها خود هرینه بزبون آمدی آن کسانی که نوشته شد بودی ایشان
کشتن بجایگاه خود یعنی بجایگاه کشتن حاضر آمدند می مضاجع ایشان را کشته
شدند می و حکم خدای نافذ شدی **قوله** ولستی الله ما فی صدورکم
و لم یخص ما فی قلوبکم والله علیهم بذات الصدور
و آنرا مود و کوا و خدای تعالی یعنی با ظاهر کند آنچه در سینه ها و شمس و تابا که کند آنچه در ده ها
شمس یعنی آفات کند آن کسانی که در ده ها و شمس و خدای تعالی و نامت آنچه
در سینه ها و شمس و معنی ابتلا و الله ایا هم آن بفعل هم فعل المتجهین لا انه یحتاج الی
الاختیار بحدیث که علم بحالهم تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا لانه عالم با کون و ما یکون منهم و
یختیرهم لاعلام الملائکه ابن آیت در شان حیرت آنچه آمد که در کوفه و در دند حصان و تعالی
فما تخلصوا من غفوفین خواب ظاهر شد چنانکه اسیرین ماکل و خوار و غفوفین را بکشت کرد از غفوفین

گفت ما در مصاف بودیم در روز حیرت نشد و ما را خواب می بود و منافقان از غم نهان
و ظاهر شده بود و خواب از ایشان رسید و کما نهان بود می بودند بقول دیگر چون
بشان و عید کردند مؤمنان را کشتن مؤمنان نرسیدند جو تعالی خواب
بشان و بر جبهه های اهل ایمان تابا را رسید و ایشان و منافقان از ترس باز کشتن ایشان
و خواب از جبهه ها و ایشان برید و قیل معناه لولم یخرجوا مع النبی علیه السلام لا خیر لهم
تعالی الی مصارعکم لانه لا مفر من القضاء و قیل یخص ما فی قلوبکم ای یظهر قلوبکم من الشک
و الاتفاق بما یکرم من العجائب صایحه فی اعلان اسرارکم من الحقائق و الشفاق و قیل لا یخرج
و الکسانی تعنی التاء یفعل المنة و الباقین بالیاء لاجل الفعاس و قیل و ابرو و کله نعم اللام خبر
لکله ان و الباقین بالنصب لثانی لغتها انما نصب علی البدل من الامة لان الفعاس
یظهر من الامة و طایفه نصب لوقوع فعل الغیثیان علیه و طایفه اخرى بالرفع لانه مبتدأ لانه
عطف و الا و فی قوله و طایفه قد اهتمهم و اول الجال لا و العطف ای و از طایفه و خبر قد اهتمهم
و قیل خبر یظنون و قوله ان الامیر کله نصب بعض القراء کله لانه نعت لاسر و بدله
منه و من رفعه جمله اسماء مبتدأ و هذا المبتدأ مع خبر بکون اسماء مبتدأ و خبر فی الله
ان الذین تولوا منکم يوم التقی الجمان انما استلهم الشیطان
بعض ما کتبوا هرینه از کسانی که روی برگردانیدند و بهیئت شدند
از شما در آن روز که بروی آوردند و کروی بکی کافران و یکی مؤمنان بلغزاید دیو
ایشان را بعضی از آنج کرده بودند یعنی بشوی آن فی فرمانی دیو را ایشان را دست
یافت تا ایشان را بلغزاید از ثبات در حیرت قال الکلی استلهم من الله
ولقد عفا الله عنهم از الله غفوف و حیرت هرینه در کشت
خدای تعالی از ایشان آنچه کردند و عفو کرد که خدای عزوجل آمد کلاست و بر بار
که زد و عفو شد نکرد ایشان را این آیت در شان منزه مان زود حیرت اخذ آمد که
بکرم خود عذر بندگان خود می خواهد که آن هزیت شدن ایشان بسبب فعل
البیس و بس بر حیرت خود خط غفوف در جل ید جلیم ایشان کشید که و لقد
عفا الله عنهم پس بندگان را بصفعت مغفرت و حیرت خود امیدوار کرد که ان الله غفور
جلیم فقیه ابو اللیث رحمه الله روایت کرد که در میان امیر المؤمنین عثمان

و عبد الرحمن عوف رضي الله عنهما سحني رفت عبد الرحمن عوف گفت که
من اجتمع كوفي ومن محارب بدر حاضر بودم و تو بودی و در بیت رضوان حاضر بودم
و بیت گودم و تو بودی و تو در روز جرب ایستاد از جمله من زمان بودی عثمان بن
عنه جالب داد که من در روز جرب بدر هیچ چیز مانع نبود که باز بودی از جرب
مگر آنکه دختر رسول علیه السلام بیمار بود من رسول علیه السلام دستور دادم که تا بر سر بالین
و می برایش و بیمار داری و می گفتم و از بر آن بود که من رسول علیه السلام یکبار از عینت معین
کرده بود و اثنا بیعت رضوان من رسول علیه السلام بکلمه فرستاد بمطالعة احوال مشرکان و
وقت بیعت صمد دست راست خود را در دست جب خود نهاد و گفت این دست عثمان
است و دست جب مبارک رسول علیه السلام بهتر از دست راست من و اما در روز جرب
این آیت فرمود که انا الذین تولوا منکم یوم النقی المجعان الایة من ازان جمله بودم که خط
تعالی عفو کرد از ایشان عثمان مر عبد الرحمن عوف را الزام کرد بدین جهت ذکر القشیری
رحم الله ان عبد الرحمن عوف قال لیسید بن عتبة ابلغ امیر المؤمنین انی لم افر یوم اجد ولم
اغب علیهم ولم اترك سبته الی یوم و عمر رضي الله عنهما فاخبر ولید بن عتبة و عثمان فقال
عثمان انما یوم اجد فلم یغیر فی الذنب قد عفی الله عنه و ما یوم بدر فانی تخلف علی نبی
رسول الله علیه السلام امر صنها و ضرب فی رسول الله علیه السلام یسیر من الغینة و انما سبته الی یوم
و عمر فلیست اظفرها ولا هو و قبل قد یفی مع رسول الله صل الله علیه وسلم یوم اجد
بثلاثة عشر رجلا خمسة من المهاجرین الی یوم علی و طلحة و عبد الرحمن بن عوف و سهیل بن
ابی وقاص رضي الله عنهم و الباقون من الانصار رضي الله عنهم بس مونا را ادب در سخن
گفتن یا محبت تا جایی نگویند که نشاید گفتن
ک الذین کفروا و قالوا لا حایة لهم انا ضلوا فی الارض الی یوم من ان
چون آن کسانی که کافر شدند الله یعنی چون منافقان اهل کتاب میباشند که گفتند بهمان
خود را چون بر رفتندی در زمین یعنی چون بسفری رفتندی و در راه مردندی
او ک انوا عنکم لو ک انوا عندنا ما ما نوا و ما قتلوا لیجعل الله من
ذکک حیرت فی قلوبهم یا بودندی غازیان یعنی غری رفتندی و کشته شدندی منافقان
گفتندی که اگر نزد ما بودندی و رفتندی و کشته شدندی میباشند خدا می بخشد

آنرا بشیخیانی در دلهاء ایشان بقول و یکنوا بکروا اند خدای عزوجل در دلهاء
ایشان آنرا حیرت و بشیخیانی در دلهاء این منافقان **و الله یحیی**
و یمیت و الله بما تعملون بصیر و خدای عزوجل زند کند و بمیراند و خدای
عزوجل باج شما می کند بیست و هفت الایة ای مؤمنان شما سکوید خنانک
کافران گفتند که اگر فلان بسفر رفتی عمری و اگر بغیر رفتی کشته شدی که این
سخن از خداوند خدای می گویند تا حیرت گرداند خدای تعالی آنرا در دلهاء
ایشان و این لام کی باشد پس خبر داد که خدای عزوجل زند کند و بمیراند در
سفر و در جبر تقاضا نکند که مگر بتبدیل ما کن دفع نکرد و روا باشد که این لام
عاقبت باشد و قبل بحی قلوب اولیایه بالا بمان و یمیت قلوب اعذایه للاعراض
عنه با خداوند و قبل بحی قلوب المؤمنین بالبصر و نسلیه الی یوم و بیت قلوب الکفرین
بالتحلف و سوء الظن بالله تعالی فترانها فراه این کثیر و حیرت و الکسانی و الله
بما یعملون بصیر بالباء و الباقون بالشاء **و قتلته فی سبیل الله**
او تم مغفرة من الله و رحمة خیر مما تعملون و اگر کشته شوید در راه
خدای تعالی یا بمیرید در راه او هر آینه آمرزش خدای تعالی و رحمت او مشا بر این است
کرد می کنید از مال دنیا تقریبات جانیست که مغفرت و رحمت من مرگشته و مرده که
در راه خدای تعالی بمیرید بهتر از همه مال دنیا که شما جمع می کنید **و الله یحیی**
و الین یمت و قتلته لای الله تحشرهم و اگر بمیرید یا کشته شوید هر آینه خدای
بارک است شما از بعدا مگر و اللام فی قوله و الین قتلته و الین یمت لتحشرهم الی الله فی
القیامة و قبل الا فی تأکید و الثانیة جواب للقسمة المجزیة فترانها و ادافع
و حیرت و الکسانی یمت بکسر المیم فی جمیع القرآن و الباقون بالضم و هما الغتان و غیرا یخص
عن عامه بجهنم بالیا و الباقون بالشاء **و الله یحیی** فاما رحمة من الله لیت
لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لا نقصوا من جهنم
بخشایشی بود و رحمتی از خدای تعالی که ز کشتی تو یا محمد را پیش از او و اگر بودی در رفت
و سطره بر یعنی بین دل بودی و در رفت سخن تو را کنند ای از نزد تو **و الله یحیی**
فما عنهم و استغفرهم و شاورهم فی الامر

در کلدان از ایشان و آمرزش خواه ایشان و تند ببردگارها با ایشان یعنی چون
خلاصی که کاری کنی در آن کار با ایشان مشورت کن **فان اعزمت**
فوقك على الله ان الله يحب المتوكلين و چون آهنگ کردی
بکار تو تکیه بر مشورت مکن بلکه توکل بر خدای تعالی کن یعنی کار خود را بخدای
سپار که خدای عزوجل دوست دارد توکل کنندگان را و خوشتر از خدای سزاوارتر
و عز ابن عباس رضی الله عنهما آنکه کان یقرء و مشا و مرهم فی بعض الاصله کان
یشاورهم فیما لم یترك علیه الوحی و کان النبی صلی الله علیه و سلم عاقلاً اذا رأی
شدیداً لکنه ابرء بالمشورة یقتدی به غیره و فی الحدیث ما شقی عبد قط بمشورة
و بعد باستیغناء رأی و طر الحن المصری عن رسول الله صلی الله علیه و سلم
انه قال ما تشاور قوم قط الا هتوا الی رشد و قال ابو هریرة
رضی الله عنه ما رأیت احداً اکثر مشاورة لاصحابه من رسول الله صلی الله علیه و سلم
و فی بعض الاحیاء قوله و شاورهم اذ ابدوا بکفر و عمر رضی الله عنهما الغنم و کله ساء
و قوله فبما رحمة من الله فیصل حرف ماصلة تقدیم فبرحمة من الله کقوله عمن کان
قلیل ای عن قلیل و هم تحیح مؤلفان لکلام مع حسن النظام و اللفظ النقا
القلب الخاف الطبع السخی الخلق و اصل اللفظ ساء فی الکفر و فائدة التکرار فی
قوله علی ظ القلب لازالة التوهم از الفظاظه خشونة الکلام دون ما یطوی
علیه القلب و الانقصاص الانتشار و التفرق و المشاورة سفاعلة من السوء
و صواب من بعضی العارضون اراهم و یكون للثبوت و یقال سیرت العسل ای جلیته
واخذته فمعنی المشاورة اخذ الرأی کقول القائل اراکنت فی حاجة و یرید
فارس حکیم لا توصیه فان تاب امر علی التری و تاء و لیسب الا توصیه
ان ینصركم الله فلا غالب لکم و ان یتخذکم
فمن ذی الذی ینصركم من بعد و علی الله فلیتوکل
المؤمنون اگر یاری کند شما را خدای عزوجل نباشد غلبه ستاد من شما را یعنی اگر خدای
تعالی ناصر باشد پس شما را غلبه نتواند کرد و اگر فروگذار باشد شما را خدای عزوجل نیست
آن کس که یاری کند شما را از خدا لان او بر خدای تعالی توکل کند و توکل کنندگان

یعنی کار خود را بخدای تعالی باز گذار ندان مؤمنان که او نیکوکار و نگاه دار
مؤمنانست و الخذلان فذل العصیان و فی اللغة العنود عن النصرة یقال
طبیعة خذل اول اذا مشعت عن تعین و لا یفعل و فیل ان ینصرکم ای ینصکم
من بعد و کم کما فعل یوم بدر و ان یتخذکم ای ینصرف نصرتکم عنکم کما فعل یوم احد
و النصرة من الله الاعانة و التمکین من الطاعة و فیل انما یدرک نصرت الله تعالی من ان
مرفوعة و اعظم برید تعالی درین دو آیت بیان می کند که هر چه هست از خدایت
عزوجل ای اگر از خلق نیکوت من از لطیف و بردبار و رحیم و بیکرکارت من گردانیدم
و جوهر لطیف در من ببردل تو تعبیه من کرده ام تا بار اذی و ثقل جفا خطا کاران کنی
تا لاجرم در آن وقت که قطرات خون از صدمات سنگ جانی بر رخسار مبارک
معدی ظاهر شد این سقف رفیع و بساط منیع در رنج آن واحد در نوچه آمدند
و موکلان خزانه عباد و مقدمان مقادیر همه منتظر بودند تا فرمان عذاب در رسد
و جبریل علیه السلام بر سر من با چشم گریان و می گایل بر دکن صبیح اعظم بادل بریان و اسرار
در مراقب اعلام با نورت غضب همه اهل آسمانها و زمینها درین چادره نظار اعتبار
در انتظار آورده بودند و در رخ صحابه می گفتند که از قضیت آن جفا که از کمان دل
در دست نیراعت اندازد که بضال آن سهام بر هر انتقام آلوده باشد جفا که نوح کت
رب لا نذر علی الارض من الظالمین و کذا سید علم علیه السلام علیه پیش آورده که ما بعثنا
کعباً و لا نقاباً ما از بهر طعن و لعن فرستاده اند لیکن از بهر بهر اسایش ایشان
فرستاده اند ما را قرآن مجید چنین تعریف داده است که و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین
لا جرم در حق ایشان با آن جفا این وفا پیش آورد که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون
راه نمای ایشان که نمی دانند که چه میکنند یعنی از عاقبت معاصرت خود نمی دانند
و درین آیت دوم بیان کرد که هر کرا یا بر خدای تعالی باشد زیان کار نشود که هر که
منصور می باشد منصور کسی دیگر نکردد و هر که مخذل او باشد منصور کسی دیگر
نشود تا بعد خود را در حایت توکل آید و در وفای اخلاص بندگی کار خود را باز نراند
و بعضی جز بخدای عزوجل ندارد تا از همه بلاها او را نگاه دارد **حکایت**
می آرند که وقتی آن غرق بجزر دلت آن ابروی عزت آن گردن سکن مستحسان آن

که کار ز او باشد مشابعت کسب شمارا لیکر میدانم که قتال نباشد این مایه دروغ می گویند
تا بگویند و قیل معنی اواد ففوا ای کثروا السواد اگر کار ز او نمی کنید باری جمع انوع
دارید بقول و دیگر تاد ففکند دشمن را از حرم خود خدای تعالی خبر داد از سیرت و
ایشان مرکا ففاز و گفت **هم لا کفر بومید اقر ب نه لایا**
ایشان مرکا ففاز یک تر بودند آن روز از ایشان بگویند یعنی میل ایشان در آن
روز بکفر نزد یک تر بود و بیشتر بود از میل ایشان بایمان آوردن بقول و دیگر معنی ایشان
مر اهل کفر یا بیشتر از معنی ایشان بودن مر اهل ایمان را بقول و دیگر پیش از آن بنزد ایشان
بردیگر بودند بایمان بظاهر بقول و دیگر در آن روز بکفر نزد یک تر بودند صحاک گفت
قصه از خزان بود که رسول علیه السلام علی دید و لشکر عظیم ناخوش دل بود نذر رفتن
چون که ناساخته بودند رسول علیه السلام سوال کرد که اینها کیان اند گفتند یاران عبدالله
ای سوار منافق اند لعنه الله رسول علیه السلام گفت ما از کاران یاری خواهیم عبدالله ای سوار
منافق بایاران و دوستان خود از منافقان باز گشتند امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله
عنه مر ایشان را گفت که باز مگردید و اگر حرب نمی کنید جمع را انبوه دارید تا دشمن جیره نشود
و با مسلمانان باشید ایشان جواب دادند که اگر دایمی که قتال خواهد شد با شیعیان و لیکن می یابیم
قتال نشود این گفتند و باز گشتند خدای فرمود که ایشان بکفر نزد یک تر بودند در آن روز
که بایمان **يقولون يا فواهم ما ليس في قلوبهم والله اعلم بايكم**
یعنی می گویند فواهم خود یعنی بزیادهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان از صدق و خلاص
خبر می دهد خدای تعالی از دروغ و فتنه ایشان و خدای عز وجل دانا تر است با آنچه
می بیند و نهان می طرند در دلهای کفر و فتنه **الذين قالوا لا**
خلافهم وقعدوا لوطاعنا ما قتلوا کسانی که گفتند مریدان
خود را از منافقان و هر مدینه نشستند و محب بودند نیامدند اگر فرمان بر داری
کردندی ما را مرشان گشته نشندیدی در عرف **قل فادروا عن**
الفسسكم الموت ان كنتم صادقين بگوی یا محمد این که باز دارید
از تنهای خود مر که اگر شمار است گویند فقیه ابو اللیث رحمه الله گفت از بعضی
مفسران شنیدم که آن روز که این آیت بیامد که فادروا عن انفسكم الموت هفتاد تن

از منافقان بمردند پس در فضیلت شهدا و کرات جال ایشان این آیت بیامد
ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند
ربهم يرزقون فرجه این بیا آیتهم الله من فضله **سبيل الله** یا محمد این را
که گفته شده الله در راه خدای عز وجل که ایشان مردگان اند بلکه زندگان اند و
خدای عز وجل ایشان یعنی در بهشت جاودانه روزی داده می شوند از نعمتهای
خداوند جهان شادمان باشند با نوح داد ایشان از خدای عز وجل از فضل خود قوله
عندهم قبل فی علم بهم وقیل اراد به انهم فی مکان لا یمکن ضررهم و نفعهم
الا الله تعالی ولم يرد به المكان لذاته تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا **قوله عز وجل**
وليس بشيء بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم
ولا هم ينجون و شادی می نمایند بآن کسانی که در نرسیده اند بایشان
از پس ایشان که با ایشان در رسد پس حال شهیدان را بیان کرد گفت نیست برایشان
از پس ایشان ترسی در جهنم که در پیش ایشانست نه اندیدی درین جهان که از پس ایشان
سبب نزول این آیت در حق مؤمنانی بود که می گفتند فلان
بمرد فلان این آیت بیامد که بل اچا و عند ربهم بیان این اچو در صورت
البقره یاد کرده ایم و بعضی گفته اند که معنی آن جیات ثواب طاعت می خواهد
یعنی مزد طاعت ایشان می نویسند تا بر وز قیامت بقول دیگر جاهلها
شهیدان در خطای بر قدس و منازل انس باشند در نعمتها و راحتها
چون زندگان و عمر عطاء و عمر این عباس رضی الله عنهما علی النبی علیه السلام
انه قال لما اصاب احواکم يوم احد جعل الله تعالی ارواحهم فی اجواف طيور
خضر تردها الی الجنة و تأکل من ثمارها و تأوی الی فنادیل من ذهب تحت العرش
قلت و جعلوا طیب منقلبهم و قطعهم و مشربهم و زادوا ما اعتد الله لهم من الکرامه
قال لیت احواثنا علما ما اعتد الله لنا من الکرامه و ما نحن فيه من النعيم
فلا نکلوا عند اللقاء ولا نجیوا فی الحروب فقال الله تعالی انا انا لکم ذلک فان الله
تعالی هذه الايات پس حق تعالی مر شهیدان را خطاب کرد که چه آرزو میکنید
بگویند گفتند ما را هیچ آرزو نمی کند وجه آرزو کند و ما در بهشت همه نعمتها یافته ایم

ما تشتهی و یحیی تسبیح فی الجنة سه بار همچنین خطاب می رسد که چه آرزو
می کنید شما را پس با رسیوم گفتند که آن دوست میداریم که جانهای ما را
بندهای ما باز دارد تا باز جیب کنیم از هر رضای تو و گشته شویم در راه تو
فرمان آمد که لایق حکمت و الوهیت نباشد دوستان خود را در بار بدار و فنا
فرستادن لیکن من ایشان را از چال شما خبر دهم و جایهای کافران در شهرهای مغان
سیاه باشند بامداد و شبانگاه می نگرند در آتش و رنج باشند می رسد
یستبشرون بنعمة من الله و فضل و از الله لا تضیع اجر المؤمنین
شادی میکنند بنعمتی از خدای عزوجل و افزونی یعنی بهشت خدای تعالی و کرامت او
و بدانند خدای عزوجل ضایع نکند مزد گروندگان را فقیه ابواللیث رحمه الله آورده
از رسول علیه السلام که گفت خدای تعالی هر شهید را به پنج کرامت مخصوص کرده است
که هیچ کس را آن نداد از انبیا و اولیا یکی آنکه همه انبیا را ملک الموت جان قبض کند
و مل ملک الموت جان قبض کند و هر شهید را چون خدای تعالی جان قبض کند بی واسطه
ملک الموت دوم آنکه همه انبیا را از سر مرگ بشنوند و مرانیز بشنوند و هر شهید را
بشنوند چنانچه باید باب دنیا سیوم آنکه همه انبیا را کفن کردند و مرانیز کفن کنند و شهید را
بکفن دنیا حاجت نباشد بلکه بهمان جامه های ایشان دفن کنند چهارم آنکه همه انبیا را مرده
گویند و مرانیز مرده گویند و شهید را زنده گویند و پنجم آنکه همه انبیا را شفاعت باشد و مرانیز
شفاعت باشد و شهید را بمقدار هر روز شفاعت باشد این حدیث را فقیه ابواللیث
در تفسیر خود روایت کرده است از هر کرامت شهید را نه آنکه درجه شهیدان از درجه پیامبران
زیادت باشد که هیچ کس را درجه چون درجه انبیا نباشد لیکن آنچه شهید را باشد در
بهشت هرگز کرامت انبیا باشد که از بهر نصرت دین ایشان جرب کرده باشند و جانها فدا کرده
قراء الکسانی و ان الله بکماله یعنی یستبشرون بنعمة من الله و فضل و یستبشرون با الله
و الباقی نصب الالف علی الابد و پس از انبیا و صحابه خبر داد که با خشک اجابت کردند
حیرت بدر صغری را چنانکه گفت **الذین استجابوا لله و الی رسول**
من بعد ما اصابهم القرع للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم
آن کسانی که اجابت کردند و مریدان عزوجل و رسول او را به پیروی شدند حیرت

حیرت بدر صغری از بعد آنکه رسید بود ایشان را لاجل جبهه در روز جرب انچه و مرگ کسانی
نیکو کردند از ایشان بوفای کردن عهد و وعده و برهیز کردن از غضب خدای تعالی
و از غضب رسول او و ایشان را نزد بزرگاست در بهشت جاودانه بقول امام کلینی
رحم الله این آیت در شأن بدر صغری آمد و آن قصه جان بود که چون ابوسفیان و اهل
مکه از جرب لیل فارغ شدند گفتند که سال دیگر و عدل جرب میان ما و میان شما بدر صغری
باشد رسول علیه السلام سر عمر را رضی الله عنه گفت که بگوی که همچنین کنیم میان ما و میان شما
بدر صغری باشد از شانه خدای تعالی پس ابوسفیان از آن بشیمان شد چون وعده جرب نزدیک
آمد مرغیم بن سعود گفت که او بدین می رفت بجارت کردن که چون بدین می رسید
و یاران محمد را بفرسان و اگر چنین کنی ترا ده اشق بر ما باشد اگر ایشان را باز گردانی چون
نعم بدین آمده یاران رسول را علیه السلام دید که جمع می شدند و کار جرب می ساختند
تا میعاد ابوسفیان را تمام کنند مکند و به جرب مروید که کشته شوید ندیدید که
ایشان بخانه های شما آمدند و بفرار جای شما فرود آمدند و کس از شما باز نگشت
مگر مجروح و هزیمت شدند می خواهد که شما نیز دایشان روید و بدید یاران ایشان
در آید و ابوسفیان جمع کرده است از بهر شما مبارزانی که یکی تن از ایشان با ده
تن از شما را برند لطیف جمع شدند و الله که اگر بروید باز نگرود یکی از شما مگر گرفته
و بی مراد یاران رسول علیه السلام برسیدند و گریزان شدند و کراهیت داشتند
مریدون شدن جرب را رسول علیه السلام گفت که ولذی نفسی بیده لاخر خیر الیهم
و ان لم یخرج منکم احدی پس رسول علیه السلام بمیعاد پیروز آمد با هفتاد تن از صحابه
تا با آن موضع رسیدند و آنجا بازاری بود که آن قبایل و اطراف آنجا آمدندی و تجارت بها
کردندی بر سر سالی هشت روز چون رسول علیه السلام با صحابه آنجا رسیدند آنجا را تسکین
کردند و گدایان و جیره های دیگر پیشین خریدند و سود بسیار کردند و از مکه هیچ کس
نیامد و رسول علیه السلام سه روز آنجا با شهیدان با گشتند با سود بسیار و خوشحالی
خدای تعالی این آیتها فرستاد در بیان این قصه پس از گفتن نعم بن سعود خبر داد
و گفت **الذین قال لهم الناس فی جموعهم**
فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل

حیرت که ابوسفیان خطب بسیار کرده است و سخنهای باستان
بدان کسی که شما را بداند حج

آن کسائی که گفت مرا ایشان را یعنی نفیم بن مسعود گفت مؤمنان را که مردمان
 کور کرده اند از بهر شما لشکرها یعنی ابوسفیان جمع کرده است لشکرها تا با شما جریب
 کند برسید از ایشان و بیرون مبرید یحیی ایشان خدای عزوجل گفت بیفرمود ایشان را
 این سخن یقین و تصدیق و دلبری در چهره و گفتند بست مبارک خدای عزوجل ناصر
 و جاوز و عین و بگو نگاه دارند است خدای تعالی **فانقلبوا بفتح**
من الله وفضل له یسهم سو واتبعوا رضوان الله و الله ذو فضل عظیم
 باز گشتند بافتی از خدای تعالی و افزونی یعنی سود و رسید ایشان را بدی یعنی کشتن
 و جرایت مراد از نعم ثواب خدای عزوجل بود و مراد از فضل سود دنیاوی بود که آدم و نوح
 و جز آن بخیدند نه بخ از زبان و بعدینه آوردند و سود بسیار کردند و ان و متابعت کردند
 یعنی بچسبند خوش خوشنودی خدای را عزوجل ذو فضل بزرگ است و او را است
 منت بزرگ بر بندگان بقول ضحاک رحمه الله این در روز حجب اجد بود که
 چون مؤمنان را جلیقه ها رسید کافران جمع شدند رسول علیه السلام دیگر بار قصد کرد
 تا بکوبد ایشان بیرون آید و مؤمنان هفتاد کس پیش اجابت نکردند از بهر آنکه بیشتر
 بپروا شده بودند این آیت در حجب کسائی که آمد که اجابت کردند پس دیگر کرد مؤمنان را
 و این آیت فرستاد **انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه**
فلا تخافوهم و خافوا منکم مؤمنین هر یک از آن دو بود که
 می ترسیدند دوستان خود را یعنی نفیم بن مسعود می ترسیدند منافقان را که هر یک از
 علی را شیطان گویند متوسل را ایشان را از من ترسید اگر هستید که بندگان و بندگان
 یخوف باولیاء الکفار و قال الزجاج رحمه الله ذلک التقریف عمل الشیطان یخوفکم
 با وایانه و قبال آن کتمه مصدقین فی انفسکم **و لا یخوفکم**
الذین یؤید الله لایجعل لهم خطا فی الاخر و لهم عذاب الیم
 و اندوختن نیکو تر از ای محمد آن کسائی که میکنند کافری که ایشان هرگز زبان نگویند
 خدا را عزوجل جبری می خواهد خدای تعالی نکند یعنی نباشد مرا ایشان را بهر دران
 جهان و ایشان را است عذاب بزرگ و همان عذاب آتش دوزخ است
الذین اشتروا الدنیا بالایمان لن یضر الله شیئا و لهم

عذاب عظیم هر یک از کسائی که بخیدند یعنی اختیار کردند کفر را
 بر ایمان هرگز زبان نگویند خدای را جبری و ایشان را است عذاب بزرگ این آیت
 در شأن قومی آمد که مرتد شدند رسول علیه السلام عظیم شد از آن این هر دو آیت
 با آمد بقول کلمی این هر دو آیت در حجب افغان و در ساء حیوان آمد که
 نعت رسول را علیه السلام می شنیدند بقول دیگر در حجب کافران قریش آمد
 مرد ما را محبتند که اگر محمد بر حق بودی خویشان وی او را متابعت کردند و
 بر رسول علیه السلام آن سخن سخت آمد این آیت اوله با آمد که و لا یخونکم الا کبر
 بقول دیگر در حجب حیوان آمد که مرد ما را محبتند که اگر محمد بر حق بودی اصل
 کتاب بوی بگو بدیدای بر رسول علیه السلام این سخن سخت آمد این آیت با آمد
 و بیشتر بصران بران اند که در حجب کافران آمد و این در است قرأتها
 قرآن فاع و لا یخونکم بینه الیا و کسر الراء و الیا قون نصب الیا و ضم الراء و کلاهما واید
 و فی الحدیث لوان اولکم و آخرکم و حکم و انکم کافرا علی قلب اتقی رجل منکم ما را دمی
 ذلک فی ملک الله تعالی شیئا و لوان اولکم و آخرکم و حکم و انکم کافرا علی قلب اتقی رجل منکم
 منکم ما یقصر ذلک من ملک الله تعالی جناح بوضوئه
و لا یحسبن الذین کفروا انما علیهم خیر لا نفسهم انما
غالیهم لیزدادوا ثا و لهم عذاب الیم و منکر و لذلک ان
 کسائی که کافر شدند که آنک زمان می دیم ایشان را بهتر است مرتد از ایشان را
 هر یک از زمان می دیم ایشان را تا زیاده کنند بر آن و ایشان را است عذاب عظیم
 کنند در آن جهان بقول دیگر آنچه ایشان را می دیم از سال و فرزندان تا بندگان
 از بهر آنست مرا ایشان را بل که آنرا از بهر آن می دیم ایشان را آن مال و فرزندان
 تا بندگان را دت کنند بقول دیگر آن زمان که می دیم ایشان را و عذاب از ایشان
 تا بخوبی کنیم از بهر آنست تا در معصیت بفرانید و دلبر تر شوند در کسایه و این خطبت
 ایشان را بر بدی معاملت ایشان قرار و چهره و لا یحسبن بالثاء و نصب الیم
 فیها یعنی منکر و لذلک ان کسائی که کافر شدند و الیا قون الیا یعنی
 منکر و ای محمد با هر یکی از مخاطبان که اگر من کافر را ظفر دارم در روز حجب بید

که این برهمنی را از این بل که آن از بهر آن بود تا معصیت و کفر زیادت کنند که تا درین
باطل خود ثابت تر شوند و آنرا اعتقاد کنند تا عذاب ایشان را زیادت شود همچنان
باشد چنانچه ظالمان و فاسقان که نعم می دهند ایشان را تا درین طاعتی تری شوند
تا گاه بکیر و گاه فایده بخت و هم لا بشیر من الأمثله الا طاعة الله والملاة
چنین من الامر و الملوک اللیل و النهار و قوله لیزدادوا هذا لام العلة عند اهل السنة
و عند المعتزلة لام العاقبت و قوله السابق ولا یحسبن بالکبار و کسر السین
و قوله عاصم بن عاصم بالیا و یضرب السین
ما کار الله
لیذر المؤمنین علی ما انتم علیہ حتی یخرج الخبیث من الطیب
وما کار الله لیطلعکم علی العیب نه چنان است که خدای
عزوجل بماند که ویدکان را که علم ازل بدانند که بگردند بدانج شمار بود از کفر یعنی
کسانی را که در ازل دانسته باشند که ایمان آرند و کفر نکند از ایشان را بل که توفیق را
دهد ایشان را تا ایمان آرند تا جلا کند پلید را از پاک یعنی جلا کند کافر را و منافق را
از مؤمن مخلص و نه چنانست که خدای عزوجل بیا گاه اند شمار غیب خود و مطلع
گرداند و پیدا کند شمار نهانی که که گردد و نگردد
ولکن الله الخبیث
من رسله مزیثا فامول بالله و رسله ولیکن برزید خدای
تعالی از رسولان خود آنرا که خواهد و بوی و بختی کند آنچه خواسته باشد که که گردد و که
نگردد و شما بگرویت بخدای عزوجل و سول او یعنی شما را فرموده
ایم بایمان آوردن شما امثال فرما کنید و ایمان آرید **قوله**
وان تو امنوا و اتقوا فلیکم اجر عظیم
و اگر بگرویت و برهیزیت از کفر و معصیت مر شمار است
مزدی بزرگ سبب نزول این آیت آن بود که جماعتی
از قریش گفتند که یا محمدی کوئی که هر که ترا خلاف کند و زخمی است
و هر که بتو ایمان آن دهمشئی است خبر ده ما را که این از جای کوئی
و خیره ما را که کو و د و که نگرود و که بتواند و که نتواند و که آید بتو
بقول دیگر کا فزان گفتند که بگوی که که ایمان آرند این آیت بیامد چنان

لا

کرد که شمارا بر غیب اطلاع ندیم شما جهید کنید تا توفیق یابید بایمان آوردن
سوا جهنم و الکسای رحمہم الله حتی یخیر یضم الیاء و فتح المیم و کسر الیاء الثانیة
مشددة علی اسم ما لم یسم فاعله و السابق یعنی الیاء و کسر الیم و اسکان الیاء
ولا یحسبن الذين یخولون بما اوتوا من الله
فضله هو خیر لهم بل هو شرهم و میسند و یا محمد ان
کسانی که بخوبی می کنند با نفع داده است مرا ایشان را خدای عزوجل از فضل
خود یعنی مال دنیا بی داد ایشان را و ذکوة باز می دارند که آن بهتر است مرا ایشان را
بلکه آن بدتر است مرا ایشان را قبل الخیر شرهم من الجود و قبل الماء شرهم
سیتطوون ما یخولوا به يوم القیامه
هر آینه زود باشد که در گردن ایشان جلوت کرده شود آنچه بخوبی کرده باشند و بی
در و وفیات یعنی آن مال که ذکوة آن نداده باشند یعنی جلوتی کنند و در گردن
ایشان افکند از هر ضعیف و عقوبت را و فی الحدیث یأتی کثر اجدکم شجاعا فزع
له زینتان فیطوون فی غنقه یلدع بخدیه و یقول انا الزکوة التي تخلصنی فی الدنیا
و یطوون دیکر طوق ایشان گردانند و در گردن بخیل افکند بقول دیکر این طریق
مثل یاد کرد یعنی و بال آن در گردن بخیل باشد بقول دیکر در شان جبر و ان آمد
که نف مصطفی را بهر آن داشتند و علم او را پوشیدند و انخل الناس من کل اهل
ولله میراث السموات والارض والله بما تعملون
خبیر و مر خدا بر است عرف جل میراث آسمانها و زمین یعنی چون همه اهل آسمانها
که فرشتگان اند بمیرند و اهل زمینها که آدمیان اند و بریان و حیوانات دیگر همه بمانند
و ذوال بد برند خطاب کند خودی خودی واسطه که لم الکمال یوم کراست اسروند
با د شاهی من خطاب قدیم خود خود را جواب دهد که لله الواحد القهار یعنی
مر خدا می دشت عرف جل که یگانگی صفت اوست و او را مثل نیست و قهر کننده همه اوست
بهر که همه را بمیراند و ملک آسمان و زمین می سازد عزت ساز می او را سلم ماند نیست
معنی و لله میراث السموات والارض یعنی همه اهل آسمان و زمین هلاک شوند و هر چه
در این دعوی داشتند از مال و ملک دنیا از ایشان بماند و همه بخدای تعالی باز گردد

جنانستی که گویی من از ایشان میراث مانده‌امی که هر خدایا باشد جل
و علا و کسی دیگر را نباشد هر چند که خلق می‌داند و خداوند می‌داند
راست و فراموش بر او نباشد لیکن قرآن بالغت عرب آمد و عرب را عادت بود که
هر چه از بس مرگ کسی ماندی آنرا میراث گفتندی خدای تعالی بر عادت
و استعارت ایشان همچنان یاد کرد و حقیقت می‌داند نباشد که حقیقت
میراث آن باشد که بیش از آن ملک و ارث نبوده باشد و جمله اسماء و زمینها
مرحله‌ای است و همه ملک و مملکت او است درین جهان و در آن جهان و او خدای
همه است و بعضی گفته اند که معنی وی آنست که ابتدا و بادشاهی او را بود و انتهی
هم او را باشد و از هر این معنی را شیخ ابوبکر شریف گفت رحمه الله که اگر فراموش زنده
شوم باشم و مرا فرمان جواب باشد این خطاب را گویم که لمن الملک الیوم که راست امر بود
بادشاهی گفتند چه گویی گفت جواب گویم که آن کس را که دین او را بود و معنی آنست
آنست که چون از تو بخواهد بماند صدقه کن بیش از آنکه از تو بماند و بحرام خوار رسد که
خدای تعالی هر چه شایسته از بخیلی و از جزای نمرودی دانست و دنیا و خدای عز و جل
جز آن بار شمارساند قرآن را این کثیر و بوعمر و بما یعلمون خیر بالسیاء و الباقی
بالتاء و پس وعید کسانی که صدقه ندادند بیان کرد و گفت
لقد سمع الله قول الذين كفروا قالوا ان الله فقير ومجنون
اغنياء سنكت ما قالوا وقتلهم الانبياء بعين حق
و بوقت ذوق عذاب الجحيم این آیت در شان فحشاء بن عمار آورد
و جبرئیل غنی فقتلهم آمد که رسول علیه السلام ابوبکر صدیق را بحدیقه بستند
فرستاد بفرزاد ایشان چون ابوبکر رضی الله عنه این آیت را ایشان خواند که من وی الذی
یقرض الله قرضا جفا ففحشاء بن عمار و الله الله گفت که خدای محمد در پیش است
که از ما قدام بخواهد و ما تو را نکرانیم امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه صبر نمائند
طیبا بجه بر روی آن جهود مبلعون زد و گفت که اگر میان ما عهدی نیستی کردند از روی
جهود بفرزد رسول علیه السلام و از ابوبکر رضی الله عنه شکایت کرد رسول علیه السلام

گفت علیه السلام یا ابوبکر جازدی و بر اکت یا رسول الله چنین سخن گفت طاعت
نداشتم جهود لعنه الله منکر شد ایست بیا مد از برای تصدیق قول ابوبکر صدیق رضی
عنه و معنای وی هر آنکه بشنید خدای تعالی کفار آن کسانی را که گفتند خدای
در پیش است و ما تو را نکرانیم هر آنکه می‌نویسیم یعنی فرشتگان بفرمان ما می‌نمایند ایشان
آنچه گفتند و می‌نویسیم گفتن ایشان من بجا می‌داند اینا حق یعنی فرشتگان بفرمان
بر ایشان نویسد و بگویم ایشان را در قیامت بجهنم عذاب آتش سوزند و در
یعنی خازنان دوزخ گوید ایشان را بفرمان قبل سنکت ای سیحوظ مافالا
وقلم الانبياء قرا نسا فراء حتر سنکت بالباء مضمومة و فتح التاء و قلم الانبياء
برفع اللام و يقول بالياء و الباقی بالياء معنوی و ضم التاء و نصب اللام و يقول
ذلك بما قدمت ايديكم و الله
ليس بظلام للعبيد این عذاب شما را از هر آنست که بیش فرستاد دستها
شما یعنی سبب کفر و معاصی باین بلاستلا شدید و نیست خدای عز و جل ستمکار
بر بندگان یعنی بی گناه کسی را عذاب نکند **الذين قالوا ان الله**
عزهم النبا الا يؤمن لرسول حتى ياتينا بقرآن ناكه النار
این آیت در شان کعب اشرف و یاران وی آمد که می‌گفتند که ما را خدای عز و جل
در قیامت فرموده است که نکرانیم هیچ بیگامی تا قرآنی نیارد که آتش او را بخورد یعنی
آتش سبز با بانه که قرآن را با ستمان برد چنانکه در روزگار موسی کليم و در گروا و بخی
علیهم السلام و این سخن را از هر آنکه رسول را علیه السلام می‌گفتند تا خدای عز و جل از اعتقاد
ایشان خبر داد و بر ایشان زد کرد و گفت **قل قد جاءكم**
رسل من قبلي بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموه
اینکه صا د قین بگویم یا محمد هر آنکه شما رسولان بیش از من
آورد شما حجتها و بید و آنچه گفتند از قرآنی آوردند پس چرا کشتید ایشان را اگر شما
راست گویید یعنی در گروا و بخی را علیه السلام **فانك لا بد لك**
فقد كذب رسل من قبلك **حاول بالبينات**
والزور والكتاب المنير اگر تکذیب کردند از هر آنکه تکذیب کرد

شده اند بیغای مبرانی که پیش از تو بوده اند که آورده بودند با ایشان حجتها
پیدا و زبورها و کتاب روشن کنند و چون باطل و جلال و جلال و ملامت از زبور
اجادیت بیغای مبرانت بقول دیگر زبور کتاب باشد
الزبور کتاب والزبور الکتاب فی اللغة والزبور نوشتن و قبل الزبور
کتاب یکتوفیه المزاجی والزبور هو الزجر قولنا قراء ابن عامر بالزبور الباء
وقراء هشام عن ابن عامر بالکتاب بالباء والباقرن بعبر الباء فیها

کل نفس ذائقة الموت واما تو فون

اجورکم **توم القاتل** که هر تخی جشد مرگ است و هر اینکه
تمام داده شود مرده ها کار خود را در قیامت بیوایت امام کلی
رحمه الله چون این آیت بیامد که کل من علیها فان یسکنان کنتند
که اهل زمین هلاک شدند و مرگ نیست این آیت بیامد تا همه
دل بر مرگ نهادند که کل نفس ذائقة الموت ای بختی شداید الموت
وسکونته

فمن زجرج عز النار وادخل الجنة

فقد فاز وما الجوع الدنيا الامتاع الغرور
هر که دور کرده شود از آتش و در آورده شود در بهشت هر آنکه رستگاری باشد
و برادرها رسید و نیست این دنیا که دنیا مکرر خود داری با فرب شاه مفسر
عبد الله عباس رضی الله عنهما متاع الغرور خور خانه باشد چون دیک و غلظت
و شیشه و غلظت که زود فکند و نیست کرد دنیا بمنزله است و قبل
هو مثل الزجاج یسرع الکسر ولا یصلح بالماء و الامتاع متعة لا یبقی و الغرور الباطل
از آیه ان اللیث قلیلة البقاء و سرعة الفناء و فی الجحیم من لای یخرج
عز النار و یصلح الجنة فلیات الی الناس ما یحب ان یتوکل الیه

لایسألون فی اموالکم و انفسکم و لیسمعن من
الذین اوتوا کتاب من قبلکم و الذین اشرکوا

اذی کثیرا

هر آنکه از آن کسانی که ایشان کتاب داده اند پیش از شما یعنی از جهودان و در میان
و از آن کسانی که مرگ آوردند بخلافی و عجل و قافرا مد از ایشان یعنی
از جهودان و مشرکان دشنام و طعن و هجوم بسیار شنوید در نظم و نیش بعضی
گفته اند که در مالها زیان و نقصان باشد و در تنها مرگ و بیماریهای بالوان بود
بقول دیگر در مالها یعنی فرماید شما را بصدقه و نفقه کردن و در تنها بجهاد
کردن بقول دیگر در مالها یعنی غریب و هجرت کردن و در تنها بکشتن
در طاعت خدای تعالی و آیت عام است در حق همه بلاها بقول دیگر
اذی کثیرا آنست که بشنوید از نسیان ناسر الکفن مر خدای را که
کونید المسح بن الله و از جهودان آنکه گویند عزیر بن الله و از مشرکان کونید الملکة
بنات الله و شما از این سخنان و بخورد دل کردید بقول دیگر اذی انکرا و ایشان
بود مرد بن اسلام را بقول بعضی این آیت هم در شان فخاص جهودا مد الله
که چون گفت از الله فکثیرا ابو بکر صدیق رضی الله عنه طبا بخبر روی آورد چنانکه یاد کردیم
ای آیت بیامد که شما از ایشان این سخنان بسیار شنوید که دشمنان من اند بقول
دیگر من ابو بکر را رضی الله عنه جهودان و کافران دشنام میدادند و هر چه رسول
علیه السلام می کرد از او بگو می دیدند این آیت بیامد و بصرف بود عزیر
و ان تصبروا و تقوا فان الذی من عنده

و اگر صبر کنید بر آزار و بیزح کافران و بر همین کنید از معاصی یا از مکافات ایشان
هر آنکه از حقیقت کار هاست بقول دیگر آن بهترین کار هاست بقول
عطار رحمه الله آن از حقیقت ایمان است و قبل ان ذلک من عزم الامور الی الامور الذی
تقرن و قبل ذلک الایة فی حق النبی علیه السلام و ای بکر صدیق رضی الله عنه و قبل
اختاروا لکتمان لغت محمد علیه السلام عزضا یسیرا من الشاؤ کل و الحمد لنا و قبل
و قبل فی جمیع المؤمنین و هو الحق و اول الخلد الله میثاق
الذین اوتوا الکتاب لیسئلن للناس و لایلقونه فیسئلن
و لا یطهروهم و استنروا به ثمنا قلیلا فیسئلن کثیرا

و چون بگرفت خدای عزوجل بیانی کسانی که داده شده اند یعنی عهد کریم
 با اهل کتاب که بدین گفتند و را یعنی محمد و صف و را نویسد و نعت و را
 از مردمان بهمان دارند و بوی نگویند پس از خند آن عهد را بر بشتهای خود
 و بخردند یعنی بگزیدند بر آن اندکی را از متاع بدجایی ایشان خریدند
 معنی آنست از سر پشت انداختند آنرا که بیک نگویند نعت و صف مصطفی را
 و معنی خریدن آنند که آن بود که رشوت می ستانند و هر سالی از آنجا که جودان
 و اسافقه ترسیان از سلفه خود چیزی می ستند از مال دنیا و نعت مصطفی را
 علیه السلام بهمان می داشتند و می خریدند که اگر نعت محمد ظاهر کنند ریاست از
 و رشوت از ایشان برود درین آیت تهدید است می کسی را که علی را بوشانند
 قراءت قرآن کثیر و ابوعمرو و ابو بکر عزعاصم لیسله بالیا و الباقی
 بالیا خطا با هم و لا یقتونه کذا
لا یحسب من الذین یخرجون بما اتوا
 می دانند یا می دانند کسانی که شادی می کنند با آنچه کردند که نعت
 محمد را بگویند و بهمان داشتند از جهل خود بقول دیگر این آیت
 در حق قومی آمد از جودان که می باد شاهان روز کار خود را می کنند که
 درین عصر بیامری خواهد بیرون آمد که بیعاً مبری بروی ختم شود چون
 مصطفی علیه السلام بیرون آمد و بر مسند بیعاً مبری و مبروری بنشست بادشاهان
 از ایشان بترسیدند که این آن بیعاً مبرهست یا بی یعنی گفتند که بی آن بادشاهان
 ایشانرا نعت می فرستادند و شادی کردند که ما تو انکر شدیم که نعت رسول را
 بهمان داشتیم این آیت فرستاد که لا یحسب من الذین یخرجون بما اتوا پسندار آن
 کسانی که شادی می کنند با آنچه ملوک دنیا با ایشان می دهند
و یحسب من الذین یخرجون بما اتوا
من العذاب و لهم عذاب
 می دانند یا می دانند که ما اهل نازلیم و دروزه و مابر ملت ابراهیم
 ما نعت ابراهیم را می دانند یا می دانند که می دانند یا می دانند که می دانند یا می دانند
 ایشانراست عذاب می دهد ناک بقول دیگر در حق منافقان آمد که آنچه می کنند

له هم بر گذشته ایم

برای می گفتند و هر چه می کردند برای خلق می کردند و ثواب طمع می
 داشتند قراءت قرآن عاصم و خیر و الکسانی بالیا و نعت الباء و الباقی
 بالیا و کسر السین معنی آن باشد که تانه بنده اند از کسانی که
 برین خصال باشند که ایشان رستگار باشند بل که بعذاب الیم گرفتار
 شوند و قراءت قرآن کثیر و ابوعمرو فلا یحسب من الذین یخرجون بما اتوا
 می دانند یا می دانند که می دانند یا می دانند که می دانند یا می دانند
والله ملک السموات و الارض
والله علی کل شیء قدير
 و زمینها و آسمانها و زمینها همه تر خدا بر است و خدای عزوجل بر همه چیزها
 تواناست یعنی خیر از هر برای خلق و مثال دیلطاعت باید کرد که آنچه در
 آسمانها و زمینهاست همه تر خدا بر است عزوجل هر چه جوید از خدای تعالی
 جوید و هر چه کنید از هر که کنید که او قادر است بر جلدادن نیک و بدی پس آیات
 قدرت و دلایل جلالت خود بیان کرد و گفت
ان فی خلق
السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات
لا ولی الا بال
 از آفتاب و ماه و ستارگان و باران و آنچه در زمین است از جلال
 و تلال و قفار و انهار و اشجار و در اختلاف شب و روز در لون ایشان و
 آمد و شد و زیادت و نقصان ایشان نشانه است مرخصه خدا را بر هستی
 و یگانگی آنرا کار عزوجل که هر چه می داند که نطق کند این سقف رفیع را
 و این بساط متع را بیند در هوا ایستاده بی عادی و علاقه بوداشته و هر از آن
 هزار نقطه نورانی و شمع مرجانی بر چهره زیبای او بعضی ثابت و بعضی
 سیاره و بعضی جارث و بعضی دواره و در زمین ملود بساطی چند
 از خاک بروی آب پاک گسترده و جگرهای کالی و در و غنیمت و صواب
 تعبیه کرده کان کوهر در اجزاء سنگ و خاک نهاده جرم گران چون
 آسمان را بر زمین هوای رفیق نهاده و چشم ثقیل بساط خاک را بر کیف

آب لطیف نهاده هر که بطریق اعتبار درین کیند دَوّار و آثار ندید
افزاید کار نظر صافی میدوید دارد دانند که این مصنوعات را صانع تعظیم
و این موجود را مبدی است حکیم جل جلاله پس صفت این خردمند را
یاد کرد و گفت **الذین یذکرون الله قیاما**
و یعودوا علی جنوهم آن کانی که یاد می کنند خدا را
عزوجل اینست که آن و نشسته کان و اگر در نماز باشند و نتوانند نشسته بمانند
بعضی همیشه نماز ایستاده کنند و اگر در نماز باشند و نتوانند نشسته بمانند
و اگر نشسته نتوانند از ضعیفی برپا شوند یا بایمان
و یذکرون فی خلق السموات و الارض ربنا
ما خلقت هذا باطلا سحاک فتناء عذاب النار
و تفکر کنید در آفرینشهای خدای تعالی و در آفرینش آسمانها و زمینها و تا غفلت دارید از کارها و بندگان
ای آفرید کار ما و پروردگار ما نیا فریدی این عالم را به باطل و آنچه در روی است
با کمالی عزت از همه عیبها نگاه دار ما را از عذاب آتش فقیه
ابواللیث رحمه الله علیه روایت کرد از عطاء بن ابی رباح
که گفت من وقتی با عبدالله عمر و عبید بن عمیر بزیارت مادر من
عایشه صدیقه رضی الله عنها در مدینه مس سلام کردم مادر منان عایشه
صدیقه رضی الله عنها گفت این دیگران کیانند گفت عبدالله و عبید بن عمر گفت
گفت مادر من منان عایشه صدیقه رضی الله عنها که با عبید بن عمر
چه بوده است که هیچ بزیارت ما نیا آمدند درین مدت دراز گفت
یا اُمّ المؤمنین زنی غیبا نزد عبدالله عمر گفت خبر کن ما را از عجب
ترین کاری که از رسول علیه السلام دیدم عایشه صدیقه رضی الله عنها
گویان شد و گفت که و گفتم که همه کارها را رسول علیه السلام عجب بوده
و در بیان سخت آغاز کرد گفت که شبی نوبت من بوده و پیش من در آمد
تا اندام مبارک رسول علیه السلام با اندام من رسید و بوست مبارک او بوست

مرا بشنود پس رسول علیه السلام گفت که یا عایشه دستوری می دهی
تا بر خیزم و خدای خود را بندگی و طاعت کنم گفت و الله که فرست
دوستی دارم و پیوسته خدمت تو می خواهم ولیکن مراد تو را خود
گویم برخواست و مشک آب بود از آن طهارت کرد و در مقام نماز
بقیام ایستاد و می گویند تا قطرات غزرات رسول علیه السلام
بر زمین چکیدن گرفت پس نشست و می گویند تا آب چشم او
کنار او را نگرید پس برپا شد راست تکبیر کرد و دست راست در زیر رخا
راست نهاد و می گویند جدا تک آب دید رسول بر زمین
روان شد پس بلال از پس بالک نماز بیامد رسول را علیه السلام دید که می گویند
بلال گفت یا رسول الله این چندین جل می گزینی و خدای تعالی آمرزید است
ترا و آنچه از پیش گذشته است و آنچه از پس تو آید رسول علیه السلام گفت یا بلال
أفلا اکون عبدا مشكورا یعنی من بند شاکر باشم مر خدای خود را چگونه
تکرم ای بلال که خدای تعالی امشب بمن آیتی فرستاده است از خلق
السموات و الارض الایه و می برانگش که این آیت را بخواند و تا مثل
نکند در آفرینش آسمان و زمین
ربنا انک من تدخل
النار فقد اخزیته و ما للطالمین من انصار
ای خداوند ما تو هر که در آری در آتش هر آینه خود را که دایند
و کلا و نباشد مستکاران و بعضی مشرکان و جهودان را و ترسانان را
دران روز هیچ کس از یادی کنندگان که عذاب از ایشان
بگردانند و قال قتاده رحمه الله من تدخل النار ای یحکمه فی النار
قول تدخل بکسر اللام کبر الشراط فیم یجرب بالکسر
ربنا اننا سمعنا منادی ینادی للایمان از آمنوا
بوریک فامنا ای آفرید کار ما هر آینه ما شنیدیم منادی را
که می خواند خلق را که بگویند بخدای خود ما گردید ایم تو و پیغمبران
تو و بکتا بهما تو بقول بعضی مراد از منادی محمد مصطفی است علیه السلام

بقول دیگر قرآن است جانک محمد کعب قُطبی رحمه الله
گفت که چون همه مردمان مرصطی علیه السلام را ندیدند از روی جکونه
شنیدن باشند و لیکن مراد از منادی کتاب خدای است
عز وجل که همه را می خواند بکلمه توحید و راه چوید لایل و وعده و وعده
ربنا اغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا و تو قنا مع الابرار ای افرید کار ما بیا مرز ما را
و گناهان ما را یعنی کبار ما را و نصارت کن از ما بدیهایی
ما را یعنی صغایر ما را و جان ما بستان بانیکن مردان یعنی چون ما را
بسیارانی بایمان میدان تا بانیکن مردان بهشت داریم بقول
دیگر جان ملا جان قبض کن که جان بیغایر از قبض کردی
و قیل اغفر لنا ذنوبنا الصغایر و الکبائر و کفر عنا سیئاتنا ای الکفر
و قیل کلاما و اچد و قیل مع الابرار ای المطیعین
و الابرار جمع البار و فی روایة جمع البر و معنی البر المحسن
و قال الحسن البصری رحمه الله البر هو ان لا یؤدی النذر
ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسک ولا تخننا یوم
القیامه آنگاه که لا تخلف المیعاد و می گویند ای
خداوند ما بد ما را آنچه وعده کرده بر زبان رسولان خود یعنی
بهشت بقول دیگر مراد ازین آیهست خواستین نوح
و ابراهیم است علیهم السلام و فرشتگان سر موثرانرا
یعنی ما را آنچه خواستی بد ما را حواله و رشتوا
میگردان بعضی از این خود در روز قیامت
که تو خلاف نکرستی و وعده خود را بقول دیگر
ما را فرو مگرد در قیامت بی نصرت و حفظ همان
که تو خلاف نکرستی و وعده خود را که داده بندگان

خود را از بهشت و ثواب آن جهان و نصرت
و توفیق درین جهان چون دعاء ایشانرا یاد کرد اجابت
خود یاد میکنند و وعده می دهد
فاستجاب لهم ربهم فی الاصلع
عمل عامل منکم من ذکر او انی
بعضی از شما که من ضایع نکریم کار کار کنند را از شما از
نوبه و ما دینه یعنی از مرد و زن یعنی همه را مرد
دم و هر که طاعتی آورد جزایش بدهم ام سلمه گفت رسی
الله عنهما یا رسول الله چگونه است که خدای تعالی
در هجرت کار خیر مردانرا یاد کرد و زنان را یاد نکرد
ای آیت بیامد و بروایت دیگر زنی بیامد بنزد رسول
علیه السلام و گفت یا رسول الله من رسولم از زنان بنو ایشان
چنین می گویند که خدای عز وجل افرید کار مردان و زنان است
و زنان ایمان آورده اند جانک مردان ایمان آورده اند چگونه
که مردان را یاد میکند و زنان را یاد نمی کند این آیت بیامد که
ای المسلمین و المسلمات الایه و این آیت دیگر آمد که
ای لا اضعی عمل عامل منکم من ذکر او انی بعضی کم
من بعض الایه یعنی شما دوستان بعضی ازین در میان بقول
دیگر من عمل شما باطل کند از هر آنک شما مؤمنان از مرد و زن
گروهی از گروهی آمدند و همه فرزندان آدم آید علیهم السلام
بقول ضحاک بعضی از شما مانند بعضی از شما در طاعت
و عبادت بقول دیگر بعضی از شما بر اثر
بعضی می آید بقول دیگر بعضی از شما

بردين بعضه است يعني بعضی مؤمنيت و بعضی
جهود و بعضی ترسا و غير ان از اهل اديان ديگر

که هجرت کردند بعضی چاهها و خانههای خود و اهل

لا كفّر عنهم سيئاتهم

وَلَدْخَلْنَاهُمْ حِجَابًا نَجْرِي مِنْ جَهَنَّمَ لَئِنْ نَرَاهُمْ لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

تو را من حمد الله و الله حمد و ثناء
همیشه در کارنامه از ایشان و پوشانیم بدیهای ایشان و هرگز نه در آیم

اینجا نیز در بوستانهایی که می رود در زیر درختانی که در

بیش کجهای ایشان چه برای می و غیره و بیایان و ...
و مکانات باشد مرا ایشانرا از خطای غرور جل زیاکه

خدای عزوجل این خداوندی است که با داشت بیکو ببرد او باشد

[illegible]

کتابخانه عمومی و کتب خطی

عامر وابن كثير وقَاتَلُوا وَقَاتِلُوا بالتشديد على التكثير

انها نزلت نزلها على المصطفى يعني ولا يحسنه خات

علا النفس له روح وعقل اجاب داد هر که

این دعا گوید هر بنده اجابت کند که کرم آن

بود که وعده خلاف بلند

لا يوزن قلب الذم كفوافي البلاد

متاع قلباً و ما وراء حجاب و بساط

نفر بیلا ترا یا محمد کشتن از کسانی که گافرشند در شهرها

سر اد ازین جهودان اند و آفریده مالها را ایشان و بازار کافی را

و بد بازگشت جایی و آرامگاهی که دروخ است کافران را خطا

در میان بعضی از مؤمنان آمد که می گفتند که این

می کردند و ما از کربسکی هلاک می خواهم شدن

و از بعد آن عذاب دوزخ خواهد بود ایشان را قرار

جای کاغذ یاد کرد و باز گشت جای مؤمنان

يا دمي كنه
لكن الدين المنصو

وهم لهم جنات تجري من تحتها
الأنهار خالدين فيها لکن ان کسانی که
 بر عهد خداوندند از کفر و ایمان آوردند بقلب عیبر
 از عذاب خدای تعالی بفرستند و از کفر و کناهان بزرگ دور باشند
 مرایشان است بوستانهایی که می رود در زیر درختان آن جویهای
 شیر و می و آب و انگبین جاودانه باشند در آنجا بوستانها
نزلنا من عند الله وما عند الله خیر للافکار
 این نزلیست بر شما از نزد خدای عزوجل آنچه بفرستد خدای است
 عزوجل بر هر چیز کارا و مؤمنان را و نیک مردان را بهر آنکه از نعمت
 دنیا است بر کارها و معنی نزل نیکو داشت و همان داشت باشد
 بقول دیگر نزل ثواب باشد و روزی و نصیب نزل علی الصلوة
و از من اهل الکتاب الیکم و ما انزل الیهم خاشعین لله
 و هر آینه از اهل کتاب کسی است که می گردد بچنانکه خدای عزوجل
 و آنچه فرستاده شدن است شما و آنچه فرستاده شدن است بایشان بیش
 از شما از توبیت و انجیل و غیر آن متواضعان می باشند مر خدای
 عزوجل الخشوع و الخشوع کلاما واجدا و اصل الذل و فترق بعضهم
 بین الخشوع و الخشوع و قالوا الخشوع فی البدن خاصة و الخشوع فی الذل
 والبصر والصوت و غیر ذلک كما قال الله تعالی و خشعوا لاصوات
 للرحمن و قال الله تعالی خشعنا ابصارهم
الله یمنها فلیلا اولیای هم اجمعهم غفر لهم
ان الله سریع الحساب بخرد بایتهای خدای عزوجل

الخشوع

بهای اندکی را از دنیا یعنی اختیار نکنند بگردانیدن آیتهای
 خدای عزوجل و نعمت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بهای
 اندک یعنی رشوت اندک از دنیا چنانکه جهودان می کردند
 آنها که بدین صفت اند مرایشان است مزد ایشان بفرستد خدای
 ایشان که خدای عزوجل زود جزا دهند است مریدگان نیکو
 کار را و قیل سریع الحساب ای عظیم الثواب این است
 دریشان عذاب سلام آمد و یاران او و بخاشی و یاران او
 از اهل کتاب و نصیب خاشعین علی الجال
یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا
الله لعلکم تفلحون ای کسانی که بگردید اید صبر کنید
 بر مصیبتها و بلاها و بای استوار دارید در صف کاران بوقت قتال
 کردن یعنی کار را زار کردن و اقامت کنید مرجهاد و قتال دشمنان را
 محبت و حریب کردن و بتوسید از مخالفت فرمان خدای عزوجل و چذر
 کنید از عذاب او تا مگر شمار سنگاری یا بید بقول دیگر صبر کنید بر
 بلا و جهاد و ادای قرض و باز بودن از مناه و صابروا و صبر کنید با بیعاب و
 در حریب بر دشمنان تا بمانند دین خود را و دین شما گیرند و مقاتلت
 کنید با دشمنان تا ایشان می ایستند شما می ایستید و این قول کلی است
 رحمه الله و اما قول عکرمه رحمه الله اصبروا شکیبایی کنید در بلاها
 و بر طاعت خدای عزوجل و صابروا یعنی یا اهل ضلالت در جهاد
 صبر کنید و رابطوا اسباب را بر آخر بندیت از هر عز و را بقول زجاج
 رحمه الله صبر کنید بر دین خود و شکیبایی کنید بر حریب دشمنان
 خود و اقامت کنید بر جهاد خود مرابطه اسباب را در آخر نسبتن باشد که
 ده طایفه در مقابل یکدیگر در غیر دار حریب اسباب را بر بندید و دشمن
 نگاه دارند سعی الحاقم بالشهد رابطا و مرابطه و قیل المرابطه
 الحیاطة علی الصلوات من قوله علیه السلام الا اذکم علی یا یحیی

بهای

الله به الخطایا و یرفع به الدرجات قالوا بلی قال اسبغ الوضوء
فی السیرات و یصل الاقدام الی الجماعات و انتظرا الصلوة بعد
الصلوة فانکم الرباط و فی حدیث آخر هو انتظرا الصلوة
بعد الصلوة فانکم الرباط ابو سہیل غازی گفت رحمہ اللہ اصبروا
صبر کنید بر ادبی و ایض و صابر و صبر کنید بر قتال دشمنان و رابطوا
یعنی راههارا فرو بندید و استوار کنید بر دشمنان بقول
امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ صبر کنید بوقت محنت در بالای
من و صابر و خوشتر نگاه دارید در وقت بغت از جفای من
و ستوران را بسته دارید از هر قدر اعداء من و پیروان من از معصیتها
و ارتکاب بیجا من تارستکاری یا باید بخوابی من و سعادت باید بپشت
و لقای من قال الشیخ الامام المصنف رحمہ اللہ محکمید ای کویدکن
معرفت من صبر کنید در وقت و پستادن محنت من اصبروا علی محبتی
و صابر و اغر معصیتی و خوشتر باز دارید از معصیت من
و رابطوا علی محبتی خود را بسته دارید بر محبت من و اتقوا الله
ای خافونی و اخلدوا غر مخالفتی و پیروان من از مخالفت کردن من
لعلکم تفلحون فی جنتی تارستکاری یا باید بلقا و رؤیت من و قیل امنوا
بالوہبیتی و اصبروا عند نزول محبتی و صابر و اغر معصیتی و رابطوا
علی محبتی و اتقوا الله عن مخالفتی لعلکم تفلحون فی جنتی بلفظی و رؤیتی
ای گفت رضی اللہ عنہ روایت کرد از مصطفی اللہ علیہ و سلم کہ
گفت هر که سوره آل عمران را بخواند روز قیامت چون سر از گور برآورد
از در تعالی و تقدس بدرکت این سوره دو پردہ شد سبز تا از گور برآورد
و برنگرهای بهشت بنشیند و در خلق نظر کند تا از حساب فارغ
شوند و روایت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ
گفت یا علی هر که سوره آل عمران را بخواند از دنیا بیرون نشود تا حدیث را
عن رجل در خواب نبیند و اگرین خواب را منکر شوند بعضی معنی و

آن بود کہ در خواب کرامتہای خود را عرض و جل بیند کہ او را اسنادہ
کرده باشند در بهشت و جبریل علیہ السلام بر جنازہ وی نماز کند و کورش
فراخ شود چنانکہ چشم و دل را باشد و بر آیتی کہ بخواند مرا و در خواب
آن کہ در طاعت خدای تعالی از دنیا رفته باشد و الموتی لذلك و نعمنا الله
و ابناکم علی ملائقہا و قد تمت الشوق آل عمران و الله اعلم و یلیق بیان
این دو سورت آنست کہ چون آخر سورت آل عمران بتقوی فرمودہ و اتقوا الله
لعلکم تفلحون بر رسید از خدای تعالی تارستکاری یا باید و در اول
سورت النساء تقریر و تاکید آنرا بتقوی میفرماید یا ایہا الناس اتقوا ربکم
و بالله التوفیق تحت بعول الله تعالی و حسن توفیقہ فی يوم الحشیش
الثانی عشر جمادی الاولی سنہ ثمان و تسعین و ثمان مائہ

در از کید بطریق قضاء شهوت جبرئیل علیه السلام بیامد و گفت که فرمان جنان
 میان شما نکاحی باشد تا آن سرعت کرد در میان فرزندان شما فرشته
 خطبه بخواند و مولی تعالی میان ایشان عقد فرمود و اهل بهشت جواهر و در
 نثار کردند آنگاه خواست که دست بوی دراز کند در بعضی روایات و قصص آورده
 که فرمان آمده که بار بر محمد عزیزی صلوات فرست آنگاه دست بوی دراز کرد
 آدم علیه السلام همچنان کرد **فوله عز وجل** و بیکر بوی که
 از هر دو تن مرد آن بسیار و زنان بسیار مقاتل گفت هر دو تن از بسرو
 دختر از نفس ایشان هر دو بیامد و هر شکمی که برادی جفت بودی نری واده
فوله عز وجل و انصو الله الذی تسألون به و الارحام ان الله کان علیکم قسیا
 و بر سید از خدای که شما حاجت خواهید بوی یعنی چون حقی طلب کنید از
 یکدیگر بوی سو کنند دهید جنانکه گویند اسألك بالله و انشدك بالله از
 هر خدا بر که بدی و از هر خدای که فلان کار بکنی و بر سید از خدای
 عز وجل در خویشاوندیها یعنی خویشی هسته دارید و از طبیعت رحیم
 بر هر یک که هر از خدای عز وجل بر شما نگاه بان است هر یک بداند اگر ارحام را
 یکسر خوانی معنی آن باشد که تسألون به و الارحام کما یقال اسألك بالرحم و کن
 القریبة ان تعیننی کذا و الا ولی اصح لان فی القراءة الثانية عطف المظهر علی المضمین
 و هذا شنیع عند الجویین قراء حمزة و الکسانی و عاصم و ابو عمرو فی روایه هارون
 تسألون بالتخفیف و السابق بالتشدید فمن قراء بالتخفیف اصله تسألون
 فخذت احدی التالیی بالتخفیف و من قراء بالتشدید فادغم احدی العائین
 فی الاخری و قیم التشدید مقامها قراء حمزة و الارحام بالکسر و السابق بالتخفیف
 ثم الهاء فی قوله خلق منها کسابة عن النفس و انما مؤنثه بلفظها لا بمعناها
 کقول الشاعر ابوک خلیفة و لدته اخری و انت خلیفة ذاک و الکمال وقد
 انت الخلیفة بلفظها لا بمعناها کذلک فی النفس و فی الحديث ما من شیء مما
 اطلع الله فیہ با عمل نرا یا من صلة الرحم و ما من شیء مما یعصى الله فیہ با عمل
 عقوبة من البغی و الیمین العاجزة تدع الذی یز بلا قع ای خالیة عن اهلها قول

عز وجل و انوالنا می اموالهم ولا تبدلوا الخبیث بالطیب بر سید از خدای
 و بدید یتمی انرا مالها و ایشان یعنی در خردی نفقه کنند از مال ایشان و چون
 برزد شوند باقی بایشان تسلیم کنید و بدل نکنید بلید را بپاک یعنی مگیرید
 از مال ایشان آنچه بیکو باشد تا بدید بگوید بگوید و بگوید بگوید و بگوید
 ال یتیم را تا نمایند طیب یعنی مال خود را که مال یتیم شما را حرام است و مال شما را
 حرام را حلال است بگوید و بگوید حرام مخورید بدل روزی حلال **فوله عز وجل**
 و لا تأکلوا اموالکم الی اموالکم اشکان حوا لکیرا و مخورید مالها و ایشان را
 با مالها و خود که آن گناه بزرگ است **تکلمة** الی بحوزان یکون بمعنى متع کما فی قوله
 من انصار الی الله ای مع الله قبل و لا تأکلوا اموالکم باموالکم یعنی لا تأکلوا
 تکلوا اموالکم لتعطوهم من اموالکم مقاتل گفت این آیت در شأن مردی آمد از عطف
 که مال برادر زاد یتیم او در دست او بود چون آن یتیم بالغ شد و مال خود طلبید
 عم وی بوی نداد این آیت بیامد رسول صلی الله علیه و سلم بروی خواند این امر گفت
 فرمان بردارم خدایا و رسول و را و هوذ بالله من الجور الکبیر و آنگاه
 مال بوی داد چون یتیم مال بقض کرد همه را در راه خدای عز وجل نفقه کرد
 فقال علیه السلام لقد اصحابا لاجر و بقی الودع گفتند یا رسول الله و ذر بکون باقی
 ماند چون همه در راه خدای عز وجل نفقه کرد گفت کذک مرد یافت و و باها
 بر پدرش ماند قراء الحسن حوا بنصر الحاء و الجوب و المحو و الذنب و اصل
 الجوب الزجر للابل ای المنع و سبی الاضم حوا لانه مما یزجر عن قول عز وجل
 و ان خفتم ان لا تقسطوا فی الیتامی و النکاح اطاعتکم من النساء مثنی و ثلاثا
 و اگر ترسید که راستی نکنید یتیمان را بکنند آنچه خدایا باشد و نیکو آنرا از زبان
 دو کان و سه کان و چهار کان در عایت و خواهه بها گفت که دختر کان یتیم را بکنند
 و در حق تو فساح کاین ایشان راستی نمیکردند و ولی بوی که از بر ایشان حق
 کردی اراست بیامد و بیار کرد که اگر اندک راستی نکنید در نکاح یتیمان را نباید
 و از زبان دیگر خواهید و روی عنها الیتامی است عطف الیتامی فقامت الیتامی
 الیتامی بکون فی حجر و لهما فیرغب فی جمالی و مالها و یقضى من صلتها فیهما و یقضى

و امر بانكاج من نواقره **عبد الله** عبا ركنت رجا الله فمهما كرهت ان تباين
 ان الذي ياكلون اموال اليتامى طمأ من ان ياكلون يتيمان ليجتران كرهند
 انكارايشان دست باز كيشند و ان زمانه يكسند ان كه يفتوا سندن ركاج ميكرند
 ارات يمايه و فرمود كه چهاروف شر حلال نيت معني آيت انكه اگر مي ترسيد بخدا
 از ستم كردن بر يتيمان و مخالفت ايشان ترسيدن تر از ناراستي كردن در قسم بيان زمانه
 انچه حلال شد است مرثيا را از زمانه دوكان و سه كان و چهار كان بعضي رافضيان گفته
 اند انرا و جمع است تا نه زن روا باشد در ركاج ليكن وقت درست نيت كه معتاد مثنى و ثلاث
 و رباع اثنتان و ثلثة و اربعة باشد بلك مرثيا از روي د و سه بار و چهار بار است و حرف
 به معني اوست و تا كيد اير حديث رسول صلى الله عليه و سلم كه مري اسلام آورد نام از دست
 حارت بود و در عقد او هفت زن بودند همه اسلام آوردند رسول صلى الله عليه و سلم گفت
 چهار زن را از ايشان اختيار كن و باقي دست باز دار **او** وليست كه مرثيا چهار زن بش
 حلال باشد در ركاج و بعضي گفته اند كه معني مثنى و ثلاث و رباع اثنتان و ثلثة باشد
 بلك مرثيا از روي د و سه بار و چهار بار است و معني قوله ما طاب اي مرطبات لان كلمة
 تامة الفعل كالمصدر يعني فانكلم الطيب من النساء او الخلال طبات ينها يعني كل
 نكته نكاحها **قوله** فان جفتم الا تعدوا فواحدة او ما ملكتم ايمانكم
 ذلك اذ في ان لا تعدوا بس اگر ترسيد كه راستي نكند ميان چهار زن
 نخواهيد بكي زناي زيادت نخواهيد و اگر ايند كه نكاح نتوانيد داشت حتى بكي زنا را
 بسند كيشيد بلا نكاحه اما لك كره و سهله نكاح يعني كينك خريد كه و راحت قسم باشد
 و حق مطابق جماع بود اين زيديت بعد بلك ستم نكند بر زمانه آيه و از حد و بگوييد
 از حفاظت حقوق **قوله** طاب من ان لا يقبلوا يعني ان لا تقبلوا **قوله** عرو **قوله**
 و اتوا النساء صدقاتهن نحلة و بدهد زنا را كابينها و ايشان را ان عطايست
 ببيت ايشان از اخداي تعالى قيل اراد بالخذ الملة يعني كابين زنا بدهد
 كه آن از مملكت است و قيل نحلة اي فريضة قال مقاتل كان الرجل يتوب المرأة
 بغير مهر و يقول ارثك و ثمنيني فنزلت الآية و امر باعطاء المهر فقالوا
 اتوا النساء خطابت للرجال صدقاتهن نحلة اي مهرهن فريضة عليكم و

قال الطيب هذا الخطاب للاولياء اذا قبض المولى من المرأة فامرهم الله تعالى
 باعطاء المهر و انما النسيئة **قوله** عرو **قوله** فان طبن لكم عن شيء منه نفسا فكلوه
 هنيئا مريئا اگر خوش كنند زنا مرثيا را از جيزي از كابين خوشي من خود بخورند
 شمارا نرشد و كوارند يعني اگر زنا را كابين شما باز دهند و خوشي را شما بخشد
 عرويد انرا **قوله** هنيئا اي لا ملامة فيه مريئا اي لا اثم فيه و عن علي رضي الله عنه
 قال اذا كان احدكم مريضا فليسال عن امره من حين او لا يامر من مهر حاجتي
 تهب له بطيخة نفسها لم تشتري بملك عسلا و ياكله مع ماء المطر فير حال الشفاء
 لا اجتماع الهنيئ و المري و الشفاء و الرحمة **قوله** مثنى و ثلاث و رباع هذه اساسي
 لا ينصرف لكونه معدولة حتى سقطت التوبين منهن و لا سقط العدل لقوله
 ان الله يحب المقسطين اي العادلين و القسط الجبر لقوله تعالى و اتوا النساء
 فكلوا منهن حطوا اي الجايرون و القسط العدل لقوله عليه السلام المقسطون
 في الدنيا على ما يرون من التوبين هم القيمة يعني الصادقون و العدل بما و نه كذا
 يقال عال يقول اذا جاوز الحد و عال يعيل ميلة اذ افتقر و الصدقات
 جمع الصدقة بضم الصاد و هم المهر نصب نخلة على المصدر قوله من نفسا
 نصب على التيسير و المهر المهر الذي يسوغه و لا يؤخذ **قوله** عرو **قوله**
 و اتوا النساء اموالكم التي جعل الله لكم قياما و از زوجه
 فيها و اسوهم و قوا الهنم قولا معروفا و مدهد نادانان و زوجه را
 و ما نداء شما آن مالها ي كه بگرد مرثيا را اذن باي داري و قوام زندگاني
 و بدهد ايشان را در حال نعمت كردن جيزي اندك و بر شما عيب ايشان را يعني
 حاشا كنيد ايشان را و بگويد ايشان را گفتاري بشكوي بعضي گفته اند كه مرثيا را
 سغها زنا را كردگان خرد اند يعني مال خود را در دست زنا و كردگان خرد
 خود مدهد و بدست ايشان مدهد تا خود را محتاج ايشان كنيد كه در
 وقت حاجت باز دهند و بقول ديكر مال خود را با كافران مدهد
 و قيل اراد بالسفها و الجبال بالا حكام لما روي عن عمر رضي الله عنه
 قال من لم ينفقه فلا ينجح في سوقنا اراد بالقول المعروف الصد و الجسة

یعنی چون از شما نفقه طلب کنند که در کان و زنان اندازد حاجت ایشان بدهید
 و اگر ندرید و عده نیکو دهید **قره عیون جل** و ابتلوا لیتامی حتی اذا بلغوا
 النکاح فان اُنتم منتم رشدًا فادفعوا اليهم اموالهم و بیا ما یبذل
 بیدان را تا چون برسند بمبلغ مردان یعنی بالغ شوند اگر بپسندید از ایشان صواب
 و صلاح بدهید بایشان ما لها ایشان و قال السدی الرشد الصلاح فی
 العقل والدین **قره عیون جل** لا تأکلوها اسرافًا و بدارًا ان یکبروا
 و **مک** ان غنیًا فلیستعفف و مرکب کان فقیرًا فلیستعفف بالمعروف
 و مخورید ما لها بیتها را بناحق و شافقش انکر بزرگ شوند یعنی از ترس
 آنکه بزرگ شوند و مالها از شما بازسانند مخورید مال ایشانرا تا گویند
 که نمائند و هر که بپاشد ترا نکر و نیازی از مال بپیم خوشتر داری کند و مخور
 چیزی از مال بپیم و هر که بپاشد در ویش بخورد از مال بپیم بنیکوئی یعنی
 باندن حاجت خود اختلا و کرده اند در معنی این آیه بعضی گفته اند
 باشد مروی در ویش را که بخورد از مال بپیم باندن حاجت خود و بعضی
 ضرر او در مال بپیم چنانکه از امیر المومنین علیه السلام می آید که گفت ای
 انزلت قال الله تعالی بمنزله مال الیتیم من کان غنیًا فلیستعفف
 فلما کل بالمعروف و بعضی گفته اند روا باشد که کسی از اولیاء بپیم و متصرف
 مال و چیزی از مال او بخورند مکرر بر وجه قرض تا چون بزرگ شود آری باز
 دهند لما ردی عن محمد بن سیرین رحمه الله انه قال سألت عبیدة السدوسی
 عن قوله فمن کان فقیرًا فلیستعفف بالمعروف قال هو قرض ثم یرد علیه اذا
 کبر ثم قال الا ترى ان فی سیاق الایة فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا
 علیهم و بعضی گفته اند که هیچ حال روا باشد خوردن مال بپیم بقوله
 تعالی ان الدین بآء کلون اموال الیتام فی ظلل الایة و نکلا لایة محکم و
 هذه الایة متشابهة لاحتمال التأویل و رد حکم المتشابهة الی حکم
 وقال فی اللیت رحمه الله ان کان الوصی فقیرًا فاکمل مقدار قیامه علیه
 ارجوان لا یأس به و لا حترار افضل و عن ابی یوسف رحمه الله ان کان

مقیما لا یاء کل وان خرج الی قاضیدین البقم بآء کل و یرکب
 و یلبس فاذا رجع رد علیه **قره عیون جل** فاذا دفعتم الیهم اموالهم
 فاشهدوا علیهم و کفی بالله حسا چون بدهید ایشانرا مالها
 ایشان یعنی چون بالغ شوند و مالها ایشان ایشان را دادید
 گواه آیت بر ایشان بقبض مال خود و سند است خدای تعالی
 نگاه دارد شمار دارد و فی بعض التفاسیر و من کان فقیرًا فلیستعفف
 یعنی الیتیم فلیستعفف ای لیو شیع علیه النفقة و من کان فقیرًا فلیستعفف
 عسرته و لا شهادة للاستحباب فی النفقة لا الاحجاب و قرآنًا فاع و ابو
 عامر قیما بکسر القاف و نصب الباء و هی جمع القیمة و قیل قیما و قواما و قیما
 واحد و هر اسم لمن یقوم لامر غیره و الایناس لا احسان و الاستعفاف
 التوضع و نصب حسیبا علی القیام ای و کفی الله الحسب **قره عیون جل**
 للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب
 مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیبًا مفروض
 مردان را بهر آیت از آنچه نمائند از پدر خود یا مادر و دختران ایشان
 و زنان را بهر آیت از آنچه نمائند از پدر خود یا مادر و دختران ایشان
 از آنچه نمائند از پدر یا بسیار بهر آیت بپیم کرده شدن معلوم نیست شدن
 کتاب بقول و بکسر فیه کرده شدن معبد الله عباس و خواص آنها گفت این
 این آیه بر ثابت آمد که مرد و زن و دختر نمائند و زن نام او ام گفته در
 برخاستند از سران هم او پس بن ثابت نام ایشان زناده و بکسر فیه و هر دو
 و میان او بودند و گفتند مال ما راست که شما دختران اید از شما چه بپیماید
 و در جاهلیت حکم ایشان چنان بودی که هر که بمردی میراث او مردان می
 را بودی از خویشان و که نزدیک تر بودند و هر که چرب تر و شتر تر
 بودی چیزی ندادندی چون او پس بمرد و بر سران هم او مال بکرفتند و هر که
 ام گفته با دختران نزد رسول علیه السلام آمدند و گفتند یا رسول الله او پس
 مرده است و سه دختر ماندند ام و زنی و ما چیزی ندادیم که نفقه کنیم و از

اوس مال بسیار مانند است قنات و عرقچه همه گرفته اند و ما را چیزی نمی دهند
و دختران در حجره ها اند و کسی دیگر نیست که ایشانرا طعام و شراب دهد
و مرا ایشانرا از باین بردارد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که تو بخانه باز
کرد تا بنکریم که آفرید کار تبارک و تعالی چه می فرماید مراد حق ایشان
نن بخانه باز رفت جبرئیل علیه السلام بیامد و این آیت بیاورد رسول
صلی الله علیه و سلم کسی فرستاد بقتاده و عرقچه که آن مال را خرج نکنید
که خدای عزوجل مرا ایشانرا بهر نصیب فرمود لکن بیان نکرد که چند است
تا بنکریم که هر یکی را چندی می فرماید پس آیت یٰٰرِئِیْسُکُمُ اللّٰهُ فِیْ اَوَّلَادِکُمُ بَیِّنَاتٌ
از بعد آن کسی فرستاد بقتاده و عرقچه فرمود که هشتیک از مال بکجه
دهید و چهار دانگ مال بدختران دهید و باقی شمار بقول دیگر و فاعله
جمعه و از وی یکی بر وی دختر ماند بر میراث گرفت و دختر را هیچ نداد
زن او نزد رسول علیه السلام آمد و خبر داد این آیت بیامد که قرآن بر صلی الله
قرآن مجید و اذا حضر القسمة اولوا القربى والیتامى والمساکین
فارز قوه هم منه و قولهم قولا معروف و چون حاضر
شوند بخشش کردن میراث خویشاوندان و درویشان که از آن مال نصیب
نباشد مرا ایشانرا روزی دهید ایشانرا یعنی بدهید ایشانرا از آن
میراث پس از قسمت و بگوید ایشانرا گفتار نیکو یعنی چون مال انداختند
و اندک دهید عذر گویند که خواستی که بوری تا شمار بیشتر دایمی بقول
دیگر اگر در ورثه خردگان باشند و غاسیان بگوید که اگر بزرگان بودند
و حاضر بودند حق شما بدی کسی چون ایشان حاضر و بالغ شوند بدهند
بقول دیگر مراد از من قسمت و صایا را خواست که در وقت وصیت کردن
میراث ایشان و یتیمان و درویشان را نصیب کنید از بیت مال پس برین
قول خطا بمرموسی را باشد بقوله فارز قوه هم منه بر قول اول
خطا و در ثمر باشد اگر بزرگ باشند و اگر خردگان باشند خطا
وصی را باشد و قوله قولهم قولا معروفا یعنی عدا حق حبسند بدهند

فرمود گفت فارز قوه هم منه این در ترکه باشد که در وی بالغان باشند و قولهم
قولا معروفا در ترکه باشد که در وی بالغان و غاسیان بودند بقول دیگر اگر
ترکه منقول است باشد چیزی بدهید و اگر عقارات باشد و عدا نیکو کنید
تا وقت ظهور غلها و ادراک میوه ها هر یک این آیت اختلاف نیست بعضی گویند
این آیت منسوخ است بآیه میراث و بعضی گویند منسوخ نیست که این
از باب احسان است و نسخ نمیدر دکن بر استحباب محمول است و این قول ابن
عباس و مجاهد و حسن است و این درست تر است که عبد الرحمن بن
ابی بکر رضی الله عنهما میراث بدی قسمت کرد و در آن سرای درویشان
و یتیمان و خویشان دیگر بودند همه را چیزی بداد و این آیت برخواند عبد الله
عباس را ازین حال خبر شد گفت این آیت در وقت وصیت است که موصی
ایشانرا وصیت کند از ثلث مال بقول دیگر این فرمان است مردارین را
تا چیزی بدهد آنرا که میراث نبرد و این قول حسن است و قیل یعطیان
کانت الورثة کبارا و این کاتبان صغار یعنی کما ذکرنا **قرآن مجید** و انحرث الذین
لو ترکوا من خلفهم در ریه ضعفا فاخافوا علیهم فلیتقوا
الله و ایقولوا قولا مسدیدا بشرشد آن کسانی که اگر بمانند از پس
خود فرزندان خرد ضعیف و بترسند برایشان بترسند از خدای تعالی
و بگویند سخن راست یعنی چنانکه هر کرا از بعد ایشان فرزندان خرد ما
هم ایشان بخورند باید که غم یتیمان کسی دیگر همچنان خورند و مال ایشانرا
صایع نکنند در میان جماعتی مد که چون حاضر شدند می نزدیک بیماری
بروت رفتن وی از دنیا او را می گفتند که فلاکرا و فلاکرا چیزی وصیت
کنی و آن فلان چیز مر فلان کسی را بخش تا کل مال او در وصیت بخشید
برفتی و یتیمانرا چیزی نمادی این آیت بیا مد که بترسید بر یتیمان آن مرن
چنانکه بترسید بر یتیمان خود بقول دیگر در میان کسی آمده که در مال یتیمان
تقصیر کند فرمود او را تا راستی کند و راست گوید و مال و رضاع نکند
و دیگر نشود و سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که چون

چون مرد نزد بھار حاضر شود مگوید اورا که وصیت کن مال را که خدای عزوجل
فرزندان تیرا بدی دهد کن بگوید که خود را چیزی بیش فرست و فرزندان را
چنان چنانک خدای فرمود فلینتقوا الله و لیقولوا قولاً سدید یعنی مردی را
قول عدل گویند بفرمود دیگر اس قول عدل تلقین کردن کلمه شما و است اصا ادب
است که ورا نکویند بگوید لا اله الا الله لکن ان کس بگوید با و از کلمه شما را
تا بجا ریشوند و بگوید و هكذا قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لَقِنُوا مَوْتَكُمْ
شهادة ان لا اله الا الله و نکفت مردهم و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال
و لیقولوا قولاً سدیداً امر الله من محضر المیت ان یا مرقه لیبتن ماله فی دینه
و حقه و لا یأثر بالصدقة و غیرها قبل نزلت الایة فی حق من یقول
للمرض لا توصی شیء فان لک اولاداً فمنی الله تعالی من ان یمنعه علی اعمال
المریض ان الذین یاء کلون اموال الیتامی ظلماً انما یاء کلون
فی بطونهم ناراً و سیتصلون سعیراً هرینه آن کسائی که بخورند مالها
بتماز با ستم هرینه سعیرا می خورند در شکلهای خود آتش را و زود باشد که در
آورده شود در آتش فند زان و سوزان و قیل فی بطونهم ناراً ای جرمات
لان الحرام یوجب النار فی الجحیم ان خازن النار یاخذ شقیه و بما اطول
من شقی البعیر احدیها فالصع عن منخریه و الاخری علی بطنه فیلقمه فتر
جهنم فی قصه المعراج عن رسول الله صلی الله علیه و سلم را بیا فرماید
بطونهم کالجباب فیها الحیات و العتارب فقلت من هؤلاء یا جبرئیل
قال هم الذین یاء کلون اموال الیتامی قد ابلوا عماراً و بکراً و سیتصلون
بضم الباء یوصیکم الله فی اولادکم لکن من مثل
حظ الانثیین وصیت می کند خدای عزوجل شما را در فرزندان
شما یعنی می فرماید شما را خدای عزوجل لان الوصیه من الله و من
واسم الولد یتناول و کذا الصلح حقیقه و ولد الان حجازاً و ولد
النات لا یعد من ولدکما قال الشاعر بنونا بنوا ابنائنا و بناتنا
بنوهم ابن الرجال الا باعداء و قیل یبین الله لکم میراث اولادکم و کلک ان

والباقون مع الیتامی
وکل ما و احد
و لا یستحق
و لا یستحق
و لا یستحق

سهمان و کلک بینه سهم و ان کن نساً فوق اثنتین فلهن ثلث ما
اترک و ان کانت واحدة فلهما النصف و اگر یک باشد فرزندان و زنان بی
همه دختران باشند زیادت از دو سایشان است چهارم آنک آنچه بماند از مرد و اگر یک
یک دختر و با باشد نیمه مال و مرد و اگر دختر و با باشد ابرایان نکر و اتفاقاً گفته اند
حکم دختر حکم جمع باشد مگر عبد الله عباس رضی الله عنهما که دو دختر با نیمه میدهد و لیک
بر و انست که زن سعد بن الربیع دو دختر خود را رسول صلی الله علیه و سلم بر و گفت یا رسول
الله اینها دختران سعد بن الربیع اند و پدر ایشان گشت ثقات و حرب احد و خدمت
تو و عثم ایشان مال بدویشا که گفته است و کی بایشان بی مال رغبت نمیکند و رسول
صلی الله علیه و سلم گفت هر نه خدای تعالی در این حکم فرماید ایت یا مرقه رسول صلی الله علیه و سلم
کری ستاد بعتم ایشان و گفت چهار دانگ مال سعد بن خثران ده و هشتیک بماند ایشان
ده و باقی متبرک و حشر و خثران بر میراث است چون دختران صلی باشد و ان کن نساً
فان لهن کله و ورثه ابواه و لامه الثالث و مرد مادر و پدر
مرد و هر یکی را از ایشان سشی یک باشد از آنچه بماند از مرده اگر یک باشد مرد را
فرزند بی اگر نباشد و را فرزندی و میراث باشد از وی مادر و پدر و
مادر و پدر مرده و ثلث مال باشد فان کان له اخوة فلامه
السدس من بعد وصیه یوصیها او دین و اگر یک باشد مرده را بر
در آن مر مادر و را سشی یک باشد از مال متبرک از بعد آنک وصیتی کرده باشد
امصا کنند یا دینی که بروی بوده باشد قضا کنند و اما اگر یک و
ابنا و کم لا ندرون انهم اقرب لکم نفعا فریضة من الله ان
الله کان علیماً حکیماً بدمان شما و بران شما ندانید که از ایشان کدام
نزدیک تر است مر شما را بمنفعت یعنی در آخرت این قسمت کردن فریضة است
از خدای تعالی تغییر او روانست که هر یک خدای عزوجل دانا است بقسمت
میراث و صواب کار است که بچکست قسمت کرد و نصیب هر یکی از میراث بدید
گفته قوله لکم نفعا فریضة این چنان باشد که در هر یک هر یک را درجه بلند

تر باشد درخواست کند و دعا گوید تا اول بدجه وی رسانند تا بجا و رت او
خوش دل باشد بقول دیگر در دنیا ندانید که کدام را نفع بیشتر است تا جسد
او را میراث بدهید و خدای عزوجل بداند فرمود که متابعت فرمان من کنید نه
مواقت طبع خود که من عالم و حکیم ام **وقال الحسن البصري** لم يزل كان عليما قبل
الخلق حكيمهما فيما يقدر و قراء نافع وان كانت واحدة برفع الهاء اي ان وقعت واحدة
والباقين بالنصب اي ان كان المولود واحدة و قراء ابن كثير وابن عامر يوصي
الضاد والباقي يوصي بكسر الصاد **قوله عز وجل** ولكم نصف ما ترك ازواجكم
ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن من بعد
وصيته يوصين بهما او دين مرشما است که مردانید نیمه آنچه بماند از زنان
شما از پس مرگ ایشان اگر نباشد ایشان را فرزندان پس اگر نباشد مرایشان را
فرزند از مرشما را چهار یک مال باشد از آنچه بماند از ایشان از پس مرگ ایشان
از بعد امضاء وصیتی که کرده باشند زنان شما بآن و گرازدن فاقی که برایشان
برده باشد **قوله عز وجل** ولهن الربع مما تركن ان لم يكن لهن ولد فان كان
لكم ولد فلهن الثلثان مما تركن من بعد وصية توصون بهما
او دين و مردان را است چهار یک از آنچه بماند شما از پس مرگ اگر نباشد
شما را فرزندان پس اگر نباشد مرشما را فرزندی مرایشان را است هشتیک
از آنچه بماند از پس خود بعد آنک وصیتی کرده باشید امضاء کنند و فاقی بکنند
باشد قضا کنند **قوله عز وجل** وان كان رجل يورث كلالة او امرأة
وله اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس و اگر مردی باشد که
میراث باشد از وی و او نازاییده باشد یا زنی و مردی برادر وی یا خواهری
مره یکی از ایشان را باشد سدس مال **قوله عز وجل** وان كانوا اكثر من
ذلك فهم شركاء في الثلث من بعد وصية يوصي ودين و اگر نباشد
بیشتر از ایشان انبأ فان باشند در ثلث مال از بعد امضاء وصیتی
که کرده شده باشد بان یا فاقی که بروی باشد همه امت اجماع کرده اند
که مراد ازین جزا عزان و برادران مامری اند که در آخر سوره فواهرن

ویرا در آن مامری را بیان میکنند **قوله عز وجل** غير مضاف وصية من
الله والله عليم حليم فی زبان کنند مر میراث خوار از یعنی وصیت زیاد
از ثلث فی وصیت کرد خدای تعالی وصیت کرد فی و خدای عزوجل داناست
در کار میراث و برادر است برنا دانان که احکام میراث بیان کرد بقول
این بیان قسمت فریضه است از خدای عزوجل که بچکست برایشان فریضه
کرد قری یورث **بکسر الراء** جعل الكلالة الورثة و من قراء بالنصب جعل
الكلالة المیت ثم اختلفوا فی الكلالة قال بعضهم وهو كسر الراء و یورث
نصب الكلالة لكونه مفعولا و من فتح الراء استنبط الكلالة للرجال و نصب
غير مضاف للرجال و نصب وصية علی المصدر **قوله عز وجل** تلك جده و الله
و من يطع الله ورسوله يدخله جنات تجري من تحتها
الانهار خالدين فيها ذلك الفوز العظيم انخ یاد کردیم جده
خدای است و قيل تلك احکام الله تعالی و قيل تلك یعنی هذه یعنی
احکام الله تعالی و الجدة و ذی الامكنة التي لا يجوز ان تنجا و زعمنا
گفت این جدها شریعت خدای است که بیان کردیم هر که فرمان بردار باشد
خدایا و رسول را در نگاه داشت جد و شریعت و احکام دین او در کار
بد او را خدای عزوجل در پستانهای که میرود در زیر درختان آن
جودها جاودانه باشند در نجاست رستگاری بزرگ **قوله عز وجل**
و من يعص الله ورسوله ويتعد حدوده يدخله ناراً خالداً
فيها وله عذاب مكثير و هر که نافرمانی کند خدایا و رسول را
در ارتکاب مناهی شریعت و در کسر دایر جدها خدای عزوجل دارد
مرد و در آتش که جاودانه باشد در وی و مرد را باشد عذاب جوار کنند
در دروزخ قراء نافع و ابن عامر ندخله بالنون فیها و السابقین بالياء
فیها پس احکام زنا یاد کرد گفت **قوله عز وجل** واللاتي ياءمين
الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن
اربعة منكم و ان زنا فی سره بیا رند فاحشه را یعنی زنا کنند

از زنان شما گواه دهید برایشان چهار تن را از شما یعنی از مردان آزاد و **مردان**
فان شهدوا فامسكوهن في السور حتى يتوفيهن
الموت و يجعل الله لهن سبيلا اگر كوهی صید این چهار مردمان عاقل
بالغ برایشان بزنایان دریدان زنا فرمایند تا جان بسختی خدای تعالی
ایشان را بمرگ یعنی حبس کنید ایشان را تا آنگاه که بمیرند بیکند خدای تعالی
مرایشان را هر معنی مخفی از حبس لما روی عن عبارة عن الصامت رضی الله عنه
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال خذوا عني خذوا عني فقد جعل الله لهن سبيلا
الكبر بالكر جلد مائة و تعزيب عايم والثب بالثب جلد مائة و رجم بالحجارة
ثم نسخ التعزيب بقوله الزانية والزانية فاجلدوا الایه و نسخ جلد المحصن بحديث
ما عن رضی الله عنه **فان فعل** واللذان يأتيا نهما منكم فأذوها فان تابا
وأصلحا فاعرضا عنهما از الله كان توابا رحیما و ان مرد و زن که بیارند
فایشه را از شما یعنی زنا کنند و محصن نباشند بیارایش ایشان را بریان
از تعمیر و دشنام یعنی گویندشان که زنا کردیت و فرمان خدای عزوجل نگوید
و نگاه نداشتید پس اگر توبه کنند و بصلح باز آیند روی بگردانید از صلات
و تعمیر ایشان از بعد توبه میانداریت ایشان را که خدای عزوجل بهم یزل و لا
یزال بدین توبه است و بخشاید بر تائبان قیل المراد بقوله واللاقی یأینین
الفاحشه التحق والمراد بقوله والذان یا تیانها اللواطه و قال الحسن رحمه
الله الایه الثانية قبل الاولى فانه كان في ابتداء جلد الزنا الا بلاء لهم نسخ بالحس
ثم نسخ بالجود والرحم فراه ابن كثير والذان بتشدید النون **فان فعل**
انما التوبة على الله للذين يعملون السوء کماله ثم يتوبون من
قرب فاولیک بتوبه الله علیهم و كان الله علیما حکیما هر چند بدین
توبه برخیزد عزوجل بقول دیگر فرقی دادن بتوبه کردن بر خدایت عزوجل
بقول دیگر تجاوز کردن از گناهان از خدایت مران کسانی که نکنند
بدی بنادانی باز توبه کنند از توبه دیگر یعنی زود توبه کنند ایشان اندک توبه
بدید خدای عزوجل از ایشان و هست خدای عزوجل دانا کارکنان و

صواب کار بدین رفتن توبه ایشان قال ابن عباس رضی الله عنهما و قوله يعملون
السوء کماله کل مؤمن یدب فهو جاهل و قد یقول بیکر این جهالت عمل
میخواهد که خطا مرفوعست ازین اکت لکن چون لذت فایده را بگزیند بر لذت
باقیه ان جهالت باشد بقول دیگر چون عقوبت او بداند این جهالت باشد
و عن عباس رضی الله عنهما انه قال من تاب قبل موته فهو قریب اخلا و کرده
اند که توبه در وقت بارس بدین رفتن آید یا بی بعضی گفته اند که بدین رفتن نیاید
مگر کربیش از معاینه شدن غیب باشد بعضی گفته اند که بدین رفتن آید و اگر چه
در وقت بارس و ظهور رسکرات مگر بدین رفتن عباد بن الصامت
رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من تاب قبل موته
تاب الله علیه ثم قال ان الساعة لكثیر من تاب قبل موته بشهر تاب الله علیه
ثم قال ان الشهر لكثیر من تاب قبل موته بجمعة تاب الله علیه ثم قال ان الجمعة
لكثیر من تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه ثم قال ان الیوم لكثیر من تاب
قبل موته بساعة تاب الله علیه ثم قال ان الساعة لكثیر من تاب قبل ان
یفرغ من تاب الله علیه و عن الحسن قال ان ابليس لما قال الله تبارک و تعالی یغفر
لک لا غفر لهم اجمعین ولا افارق ابن آدم ما دام الروح فی جسده قال الله
تعالی فبعت لا احب التوبة عن عبدی ما لم یغفر من نفسه مقاتل
گفت این آیت در شان مردی آمد از قریش که می خورد و مست شده
و در می خوردن و ستایش آن شعری بگفت و لا تعزى كدوى یاد
کرد و بعث و قیامت را منکر شد چون با مداد برخاست او را خبر دادند
گفت انا لله و انا الیه راجعون و با شیمانی با چشم گریان بحضرت رسالت
ه صطفی آمد علیه السلام این آیت بیامد و وعده داد بقبول توبه او که اتا
التوبة على الله للذين لا یؤمن و توبه بارس خبر داد و گفت
فان فعل ولیست التوبة للذين یعلمون السیات حتی اذا حضر احدهم
الموت قال لیبت الایه و الا ان و الا الذين یوتون وهم کفار اولئک
اعتدناهم عذابا الیما و من بدین رفتن توبه مرگستانی که بگفت

واخذن منك اني حين عليكم عريدا وثيفا بالنكاح وقال النبي الا نضاه هوان
 يجمعها في الحان واحد جامعها اولها معا قولها **ولا تلتكوا** اما نكح
 اباؤكم من النساء الا ما قد سلف انه كان فاحشة و
 مقتا وساء سبيلا بزني مكنت زناي را که بزني کرده باشند بدین
 شما از زنان مکررا آنچه که سست است یعنی در جاهلیت آنچه که دید از شما در
 که داشتیم که آن نکاح کردن زن زشتکاری و نه شایسته و بدلا همیت چون این
 ایت بیامد که لا یحل لکم ان ترثوا النساء کهها از بعد نزول این ایت اگر زن رضا
 دادی بسر مرده اول بخواستی از پس مرگ بدی و اگر زن رواندیشی بخوای
 این ایت **ولا تلتکوا** اما نكح اباؤکم بیامد و جمله زنان منکوحه و مدخوله بدی
 کرد بعضی گفته اند که مراد ازین نکاح نفس عقد است و بعضی گفته اند که مراد است
 لان اسم النکاح يقع علی الوطی والعقد جمیعا لا تعبارة عن الضم لقول الشاعر
 انکحت ضم جمعا ما خبت بعلی تعشرت فی لیک السهل والحلله ای ضممتها ومعنی
 الضم یوجد فیها فحرم منکوحه الا اب و موطوءه علی ابن و مکیه فی الایة
 اخبرنا فقد یرها **ولا تلتکوا** اما نكح اباؤکم فانکم ان فعلتم ذلک تؤخذوا به و تعاقبوا
 قبوا الا ما قد سلف ثم قال انه کان فاحشة یعنی **محصنة** و مقتا ای فضا
 و ساء سبیلا ای بسوء المسک ذلک و نصب سبیلا علی التمییز بین
 زنا فی نکاح ایشان حرام است بر مردان یا ذکر در قوله **عز وجل**
حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و عجا
تکم و اخلاؤکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم
نکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة
 حرام کرده شد بر شما مادران شما و دختران شما و جدات را همین گمان باشند
 و اگر جد و در شوند و دختران فرزندان را حکم همین باشد و خواهران شما
 از هر جانب که باشند و عجمان شما و عجمان مادر و پدر نیز در آیند و خالکان
 شما و خالکان مادر و پدر نیز در آیند و دختران برادر و دختران و پسران
 ایشان و مادران شما نیز آنها که شیر دادند شما را و پسران شما از شیر نکاح

شماره ۱۰

جمله حرام است و حکم خبر مصطفی صلی الله علیه و سلم که گفت یحرم علی الرضا
 ما یحرم من النسب ای بنسب حرام شده است بر رضاع نیز حرام باشد مگر
 مادر مادر و مادر خواهر و مادر عم و مادر عمه و مادر پسر **نکاح**
وامهات نسائکم و بناتکم و بناتکم اللاتی فی حوزکم من
نساءکم اللاتی دخلتم بهن و مادران زنان شما و دختران
 زنان شما آنها که در کنارها و شما اند که آن زنا فی باشند که شما با ایشان
 دخول کرده باشید **فان لم تکنوا دخلتم بهن فلا**
جناح علیکم پس اگر دخول نکردی باشید با ایشان بن نیست
 بر شما اگر دختران ایشان را نخواهید اما مادران بجز عقد دختر حرام
 کرد و دختر بجز عقد مادر حرام نکرد تا با مادر می دخول نباشد
 و کونه فی حجر الزوج هل هو شرط للثبوت الحرمة عند عامة الصحابة و العلماء
 لیس بشرط و قال بعضهم هو شرط و بعضی گفته اند که مراد ازین حجر خانه
 زوج است **فان لم تکنوا** و زنان بجز شما از سرای که
 از بستنها و شما باشد زن بسر حلیله خوانند که حلال شدن بسر است نکاح
 و قیل لا نه تحمل معه فی الفراش و هو من الجلول و کنیزک بسر حلیله
 نخواهند و حکم حرام کنیزک بسر بر پدر بجز و ملک همین نباشد تا دخول
 یا بشودن نباشد و منکوحه بسر بر پدر بجز عقد حرام شود و مخصوص
 کردن نمران صلبی از بهر آن بود تا زنان بسر خواند در حکمت این تحریم داخل
 نباشند چنانکه زنان بسران صلبی باشند و زنان بسران شیر دهن تحریم
 داخل باشند رسول صلی الله علیه و سلم نیز ریب را خواسته بود و او زن
 بسر خواند و بوقه بود و مر رسول صلی الله علیه و سلم کا فان طعن فی
 کردند بجهالت که زن بسر نکاح کرد چنانکه در سوره الاقزاب بیان گیم
 ان شاء الله تعالی قوله **فان لم تکنوا** و ان جمعوایس الاحشی **الا**
ما قد سلف ان الله کان غفوراً رحیماً مگر که
 بر شما که جمع کنید میان دو خواهر در عقد مکررا آنچه که شست است در حکمت

الدين من اصلکم

که هر این خدای عزوجل آمرزگار است و رحمت کنند این عباسی گفت که اهل
جاهلیت اقرا میکردند بحر می این همه زنان مکرزن بدو و جمع میان
دو خواهر که درین هر دو موضع یاد کرد که الا ما قد سلف و اگر بشی ازین
کرده بودند آن از شما عفو کرده شد بعد ازین چنان مکنید و دست ازین
بدارید فقیل غفور الما مضی فی الجاهلیة حیثا لم یکن و الا سلام ان تاب
من ذلک **قوله** و المحصنات من النساء الا ما ملککم
ایمانکم این مفضل است با ما قبل او یعنی حرام کرده شد بر شما
فکاح زنان با شوی مکرانج باد شاه کرد و دستها را راست شما یعنی بر شما را
که بده کیریت و شویان ایشان در دار حرب بمانند و استبرای ایشان
نگاه دارید و ایشان اسلام آرند با ایشان صحبت روا باشد چنانکه در بقا
امد است از ابو سعید خدری رضی الله عنه که مسلمانان در سوز و طاس زنان
برده گرفتند و ایشان را شویان بودند از کافران مسلمانان اجترار نمی کردند
از صحبت کردن با ایشان بسبب شویان که داشتند این را بیت پیامد صادی را
فرمود رسول صلی الله علیه و لم ناند که الا لا توطئ الحیا حتی یضع حملهن
ولا الحیا حتی یستبرین حیضه سبب فرقت آفکنده میان زن و شوکی
درین حکم اختلاف دار هر دست و در اسلام عذبه قاصد هشتانی
محرورده گرفتن است **قوله** کتاب الله علیکم
این نبشته و خدای است عزوجل بر شما بقول دیگر اینها اند که حرام کرد
خدای عزوجل بر شما در کتاب بقول دیگر انج خوانده می شود بر شما کتاب را
خدایت متابعت کنید انرا و خلاف مکنید و زجاک گفت بر نص علی الصده
و صغار روی تا و کید است یعنی حرمت علیکم و کتب علیکم التحريم کتابا و قبل
ان یضرب علی التحريم یعنی احفظوا کتاب الله و الزموا **قوله** و احل لکم ما وراء ذلك ان تبتموا باموالکم
محصنین غیر مسافحین و جلال کرده شد بر شما در نکاح
انج جز این زنان است که یاد کردیم که بچوبید بجاها و شما یعنی بکامیر فکاح

کنند کان نه زنا کنند کان و قبل ان تبتموا باموالکم محصنین
ای کوفوا متعففین غیر زانیین **قوله** فما استمتعتم به فانکم
اجورهن فرضیه تسبیح منفعه کبرید تسبیح از ایشان بدهید مروتها
ایشان فرضیه است مرا بماند بر شما از خدای عزوجل و انقض علی مراتب الایجاب
قال مقاتل رحمه الله المراد منه المنفعة یعنی کما استمتعتم به منهن الی حل مسی
فانکم اجورهن ای اعطوهن ما شرطتم لهن این جمله در بعضی عزوها و رسول
بود منسوخ شد و روی عطار عن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال ما کان فی النکحة
الارحة رحمه الله علی هذا الامه و لولا انه نهی لعمر رضی الله عنه ما زنا الا شقی
و عن ابن مسعود رضی الله عنه انه قال انما رخص فی المنکحة فی بعض المغازی ثم
فسخ بآية الطلاق والميراث والعدة **قوله** ولا جناح علیکم
فما تراضیتم به من بعد الفرضه ان الله کان علیما حکیما
و نت بن بر شما در انج خوشنود کردید از یکدیگر بوی از زیادت و نقصان
در کابین از بعد فرضیه یعنی کابین بریده کرده که خدای عزوجل داناست در انج
رخصت داد و حکم است در انج حرام کرد این دلیل است که زیادت کردن در
کابین روا باشد **قوله** و الکسانی و حفص اجل کم بضم الالف علی فعل مالم
یم قاعده و الباقون بالنصب **قوله** و من لم یستطع منکم
طولا ان یتکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملککم
ایمانکم من کتباتکم المؤمنات و هر که توانا نباشد از شما بتو کتبی
و افزونی که بنوی کند زنان آزاد با رسانیان موصنان یعنی کابین ندارد که
زن آزاد بخیر اهد بنوی کند انج دستها را شما مالک شود یعنی کثیر که مؤنه
بخیر اهد الطول یکدیگر و براد به القنا و السعة و هو قول ابن عباس و قتاده
عنهما و قال جابر و زید و دیعه الطول هو الهوی یعنی من لم یقدر منکم علی
نکاح الجارین هوکی و رجاء مایه لا یشع قلبه لنکاح حرق فلیتزوج الایة التي یوایها
و المسئلة مختلفة قالک جامع من اهل الفقه اذا کان عند الرجل من المال مقدارا لم یکن
ادیتن و ج الحق لا یجوز له ان یشترج الایة فی قوله علما انما یمکن ان یکن عند یحرق

وفي نكاح الامة غير المودة وقال بعض الناس لا يجوز ان يتزوج اليهودية ولا نصرانية
 وفي قول علي بن ابي طالب رحمه الله يجوز والاية محمولة على الاصل قوله **واالله اعلم بما تكلم**
بعضكم ببعض وخداي عز وجل والله اعلم يعني فيه من زمان آدم
 بنده وانه بل يريد دين بقول ويكفر بعضكم ببعض يعني من زمان آدم بنده وانه
 وقيد والله اعلم بما تكلم بعضكم من بعض وقيل ونكح واحد وبعضكم على بعض **قوله**
فانكحوا من ياتون اهلهم في اوتهم اخوة بالعرف
 يعني كنيده ايشان را بدستوري خدا ونداشته ايشان را از اهل ايشان به نيكوي
 يعني كتابين ايشان به هيد كتابين نكاح نه مهر زنا وانه درم نكح باشند باياد
قوله المحصات غير مسلمات ولا متحذات اخدان منافكات ونكاه
 دارند كان فرج از حرام نه زنا کنندگان و نه كيرندگان دوستان حرام در سرتا
 در جاهليت بعضي زان بردند كه زنا مي كردند ايشان را و ايشان را نشانيها بودي كرد
 كويها و بازارها را انتها نصب كردند تا خانه ايشان را بدستند و بعضي بودند كه در
 سورتان حرام مي گرفتند و زنا مي كردند بنهان مولى تعالى فرمود كه زنان نهفته و بار
 سارا و اهيده و زنان زنا کنندگان در اشكار و نهان را مخواهيد و عريان عباس رضي الله
 عنهما انه قال فيهم من يحرم ما ظهر من الزنا ويستعمل ما خفي فنهى الله تعالى عنها وامن
 ايت استخباياست نه ايجاب تا اگر كسي زنا نكند خواهد روا باشد **قوله** عز وجل
فان احضن فان اتين بفاحشة فعليهن نضج
المحصات من العذاب چون اين كنيزي شري كند بقول ديكر چون اسلام
 او دند اگر بيارد فاحشة يعني زنا كند برايشان است تيمم از انج برآزادان
 نهفتگان است از عذاب يعني حد كنيزگان چون زنا كنند بنجاه ناز يانه باشد نيمه
 جدا از ابدان كه رجم صورت نهند از مهر انگ از ابدان جدا و شرايط احصان است
 و انجا از ادي نيافته رجم لازم باشد **قوله** عز وجل **فان احضن فان اتين بفاحشة فعليهن نضج**
 منكم وان تضبروا خير لكم والله عفو رحيم ان مري
 را باشد كه بترسد كه در زنا افتد از شما يعني نكاح كردن كنيزگان كسي را باشد
 كه كابين آزادان بپردازد و بترسد كه در زنا افتد و اگر صبر كند و كنيزگان بپردازد نكاح

نكند ان بهتر باشد مر شما را كه فرزند شما نباشد كرد و خداي عز وجل آمرزگار است
 و رجم است كه مباح كرد مر شما را كنيزگان بر چال ضرورت و قال مجاهد وان قصروا
 على نكاح الامة خير لكم من ان تبغوا في الفجور قيل العت الاثم وقيل الفلن و
 قيل الزنا بقول ديكر نكاح كردن كسي روا باشد كه بترسد بزنان و رجم و سر
 افتد بقول ديكر كسي روا باشد كه از عشق بترسد از مهر اگر عت عبارت
 از مشقت و هلاكت است و درين جيزها مشقت و هلاكت است قوله **الكسالى المحصنات**
 بكسر الصاد في جميع القرآن الا في قوله والمحصنات من النساء والباقيات بالنصب
 وقوله حمزة والكسالى وعاصم فاذا احصن بنصب الالف يعني تزوجن والباقيات بالرفع
 يعني نكحن قوله فمن لم يستطع منكم طولا طولا الغنا والسعة وقيل الهوى
 والفتاة الملة الشابة والفتات جمعها الا ان الامة تفي ذنبا شابة كانت او
 عجوزة والاحصان التعفف واصدائع وفي القرآن الاحصان على اربعة اوجه
 التزويج والحرة والكلام والعفاف والوقت المشقة ونصبت المحصات
 على الحال ونصب غير على البدل منها في **قوله** عز وجل **لكن الله ليعين لكم**
ويهديكم سنن الدين من قبلكم ويتوب عليكم
 والله عليم حكيم مي فرماد خداي عز وجل تا بيان كند مر شما را كه صبر كردن بهتر
 از نكاح شد بقول ديكر تا بيان كند مر شما را كه نكاح كنيز كنيز شما را انج روا باشد
 در چال ضرورت بقول ديكر مي فرماد خداي عز وجل تا بيان كند شما را انج حاجت
 باشد شما را در كار دين از جلال و حرام و بيان كند شما را راهها شرعتهاء ان
 كساني كه بيش از شما بودند از اهل قوميت و انجيل و بيبيرد قويه شما را بقول ديكر
 عفو كند از شما و خداي عز وجل داناست بحال كسي كه كذا مي كند باشد و حكم است
 كه فرمود بنكاح كنيزگان بنده بعد از عجز ان نكاح آزادان **قوله** عز وجل **والله ليعينكم**
ان يتوبوا عليكم ويريد الذين يتبعون
الشهوات ان تميلوا ميلا عظيما و خداي عز وجل مي
 خواهد كه بديد يرد توبه شما را و در كنار او شما بقول ديكر مي خواهد كه دلالت
 كند مر شما را بر سبب توبه و مي خواهد كه كماله و كفايه كند و از دين صواب

والاسلام

بر كوي بد از حق گشتي
 نكند ان كستانت آرزو عاين
 نكند ان كستانت آرزو عاين

که ما را داد و نیست از میراث و زنان را یک شیار و مید داریم که در خیرات و طاعات
مالی از ثواب دوشیر باشد و زنان را یک تیر این است بیامد و قيل والنساء
نصيب مما اكتسبن من الشرف لا تنقص من اثمهن شيء و كذلك الرجال
وقراء ابن كثير والكسائي وسئلوا الله بغير حق في جميع القرآن والباقر
بالهز وهو الاصل والجذف للتخفيف **قوله** وكل جعلنا موالی
مما ترك الوالدان والاقربون وهریک را بکردیم میراث خواریان
یعنی بیان کردیم مهرمردی را از آنچه دست باز دارد مادر و پدر و خویشاوندان
یعنی از بعد از مرد خود بگذارند مالها قيل الموالی هم العصبه بقوله بذكر بیان
کردیم مهرمرد را میراث خواریان تا میراث کنند از آنچه بماند از مهره و آن میراث
خواریان مادر و پدر و خویشان اند **فعلم القول الاول** قد ير الاية الوالدان
والاقربون هم المورثون **وعلم القول الاخر** هم المورثون يرثون ما ترك الميت
قوله والذين عقدت ايمانكم فاتوهن نفيدهم
ان الله كان على كل شيء شهيدا وان كسالى كسبت سؤلن
شما بان بدهید نصیب ایشان که خدای عزوجل بر هر چیزی گواه است یعنی ذات
باجرای شما بقول **كلمة** ومقاتل این آیت در حق کسی آمد که تا کسی عقد نکاح
بستی و مهر بدهد و ندی و سؤ کند خورد ندی که از یکدگر میراث برند همچون
یکی از فرزندان پس این حکم منسوخ شد بآیت و اولوالارحام بعضهم اولى
ببعض بقول دیگر این آیت در وصیت آمد که وصیت نمی کردند بحال کسی
فرمود تا نصیب ایشان بدهند از ثلث مال بقول دیگر مراد از این عقد موالی
است و این معروف است و منسوخ نیست **قوله** حصة والكسائي وعاصم عقد
والباقر عاقبت بالالف والمولى المعتق والولى وابن العم والصر والعصبه
والناصر والخلیف والسيد والجار واصله القرب والمراد ههنا الورثة
قوله الرجال قوامون على النساء ما فضل الله
بعضهم على بعض وبما اتفقوا من اموالهم مردان بر استاگان
اند بر کار زنان با آنچه فضل نهاد خدای عزوجل بعضی از ایشان بر بعضی

بعضی مردان بر بعضی با آنچه فضل نهاد خدای عزوجل و قوت
و تصرف و با آنچه نفقه کردند از مالها و خود بر زنان یعنی کسین و نفقه
دادند شان این آیت در حق دختر محمد سلمه آمد رضی الله عنه و شریک
او اسعد بن الربیع که یکی از نقیبان صحابه بود وقتی طایفه بزرگ بر روی آن
زن زن خشم گرفت و بنزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و کلمه کرد رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود تا قصاص کنند چون زن قصد کرد خود را شریک
خود را باز زند در اثر و حی ظا هر شد بر رسول صلی الله علیه وسلم و این آیت
بیامد رسول صلی الله علیه وسلم ان قصاص بکسر **قوله** الرجال مسلطون
على قلوب النساء وامورهن وقيل بما فضل الله به بعضهم على بعض
ای فضل الرجال بالعقل الكامل والرأى الشامل وبالانفا في عيشت
وبزيادة القوة في النفس والطبع لان طبع الرجال غلبت عليه الحرارة و
البرودة فيكون فيه القوة والشدة وطبع النساء غلبت عليه الرطوبة
والبرودة فيكون فيه اللين والضعف فلهذا جعل الرجال قواما على
القوام والقيم كل من يقوم على الغير فيما يحب **قوله** والصالحات
قانتات جافطات للغيب بما حفظ الله زنان بارشایان
فرمان برداران باشند مرثویان را و نگاه دارند کان نهان باشند با آنچه
نهان داشت خدای عزوجل یعنی با آنچه فرمود خدای عزوجل بقول دیگر
زنان نیکوکاران زنا فی اند که فرمان بردارانند شوی خود را و نگاه دارند
کان را می ایشان اند و نگاه دارند کان فرجهها و زداند و نگاه دارند کان
مال شیعیان خود اند بحفظ الله اياهن وكلمة ما للصلاة ههنا وقيل
حافظات الله في اوامر ونواهي لان الله هو الغيب وقيل فالصالحات
المحسنات الخ والجاهن القانتات المطيعات لله تعالى وقيل الصالحات
الموقدات والقانتات القابحات امور واجهن الى افطات للغيب یعنی
غیب را واجهن فی فرجهن وهن لا یفتین ولذا علیهم بما حفظ الله
ای بحفظ الله اياهن **قوله** واللاتي يخافون تشوهن

فَعُظُّوْهُنَّ وَاهْجُرُوْهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوْهُنَّ

وای زنانی را که بترسید یعنی فلانی خشم گرفت ای ایشان و عصیان ایشان
مرشویان را بنید و عید ایشان را و کد سوار خدای عزوجل بترسید که حق شویان
بمنها واجب است اگر بنید بنید بریزید و فرمان نکنند جدا شوی از ایشان در
خوابگاهها اگر این نیز سود ندارد بنید ایشان را زدی که جراحت نکند قال
ابن عباس رضی الله عنهما ضربه بالید لا بالعصا بقول دیگر واهجروهن یعنی بگری
از ایشان بگری دانید در فراس بقول دیگر سخن درشت گوید ایشان را و دشنام
دهیدشان برین قول این امر از هجر باشد و هجر سخن نافرجهام گفتن باشد و بقول
اقل امر باشد از هجر و آن بریدن و دور شدن باشد ذکر الشیخ الامام ابو منصور
رحمه الله فی تاوید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال فعظوهن بکبار الله تعالی
فان اطعنكم والا فاجروهن واهجران لا بمجامعها ولا بیضاها جمعها فان
فعلن والا فاضربوهن ضربا غیر مبرح ولا کاسراهن عظیما **قوله عز وجل**
فان اطعنکم فلا تبغوا علیہن سبیلا ان الله کان
علیما کبیرا پس اگر فرمان برداری کنید شما را مجریید بر ایشان
راهی یعنی مهانه زن ایشان که هست خدای عزوجل بر ترازمه در قدح
و عظمت نه بیکان و جبهه و نیزه کوارست در صفات پاک خود و منقش از ضعف
و نقصان **قوله لا تبغوا علیہن سبیلا** ای لا تکلفوهن علی حکم فارغوا
القلب ولسریدها **قوله عز وجل وان خفتن شقاق بینہما فاب**
بعثوا من اهلہ و حکما من اهلہا اگر بترسید یعنی
بدانید ای مومنان که بعد ازین نصیحت خلافتی و دشمنی میان زن و شوی
بفرستید میانجی از تنباز شوی و میانجی از تنباز زن و قیل ان علمتی
الفراف بینہما ولا تدرن من قبل اہلہا یقع الشوز فابعثوا رجلا عدلا
من اهل الزوج و رجلا عدلا من اهل الازہ حتی یسالا عن حالہما و حکما بینہما
قوله عز وجل ان یرید اصلحا فوفق اللہ بینہما ان
اللہ کان علیم الخبیر اگر بخوانند این دو میانجی بصلح آوردن

حکما

کار و مودت میان زن و شوی ساز واری آفکند خدای تعالی میان ایشان
که خدای عزوجل و اناست بفعل حکمان و حکامت بفرم دل زن و شوی بقول
دیگر اگر نخواهند زن و شوی مصلحت میان ایشان و موافقت میان یکدیگر
خدای تعالی الفت و موافقت بدیدار میان مرد و العاضی من بفضیله
السلطان و الحکم من نصیبه الخصمان للصلو و کذلک الحاکم **قوله عز وجل**
واعبدوا الله ولا تشکروا به شیئا وبالوالدین احسانا
بترسید خدا را عزوجل بقول دیگر یکی گوید خدا را عزوجل و انان
مکر دانید بری چیزی را و نیکی کند با مادر و پدر نیکی **قوله عز وجل**
و بذی القربی والیتامی و المساکین و الحارث
القربی و الحارث الحنب و یولی کنید با خوشتان وندان و بایتمان
و بادریشان و با همسایگان که فریش باشند و با همسایگان و بایتمان
و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم
و بایاران هم بدو یعنی زین در سخن بقول دیگر جفت نکاح و با مهران بقول
دیگر مراد از ابن السبیل راه کد ری است و دیگر نیکی کنید با دم خربکان
فرمود که از بعد آنک مر یکی گوید با ایشان نیکی کنید لما روی عن رسول الله
صلی الله علیہ وسلم انه قال لا یزال جبریل یوصینی بالحارث حتی طنت انہ سیوف
و ما زال یوصینی بالنساء حتی طنت انہ سیحرّم طلا فھن و ما زال یوصینی
بالمالیک حتی طنت انہ سيجعل لهم اذا اتوا الیہا اعتقوا و ما زال یوصینی
بالسواک حتی طنت ان تخفی فی و ما زال یوصینی بقیام الدیل حتی طنت
ان خیارا حتی لا ینامون لیل الا و روی عن رسول الله صلی الله علیہ وسلم انه قال
اللہ فیما ما ملکت ایمانکم اللہ ای اتقوا اللہ فی خبر اخر اطعموهم
میتاناکلون و السومم مما تلکسون و لا تکلفوهم ما لا یطیعون فانهم لجم
و دم و خلق امثالکم **قوله عز وجل ان الله لا یحب من کان**
مخفلا لا فخورا هرینه هرینه خدای عزوجل دوست ندارد
باشد خرافه و فخر کنند و نازند و خوشتر نیست قبل

قوله و الصاحب بالجنب
و یولی کنید با خوشتان وندان و بایتمان
و بادریشان و با همسایگان که فریش باشند و با همسایگان و بایتمان

مختلا في مشيته فخورا على الناس وقيل فخورا في نعم الله لا يشكر و
متكبرا على الناس **والذين يبخلون ويأثمون**
الناس بالبخل ويلتزمون ما اتاهم الله من فضله
واعتدنا لذلك آفة من عذابنا مهينة ان كسانی اندك
بخيل كنند و بخر ما بیند مردمان بخیل کردن و می پوشند ان را که داده است
ایشان خدای عزوجل از فضل خود یعنی علم قوت و قوت و غیر اینها نمیدانند اینها
ایشانند کافران در حیانت مرخای عزوجل و اما در کرده ام که کافران را عذاب خواهد کرد
مجاهد و مقاتل گفتند ای راست در شان جود ان آمد که بخیل میکند ندانیم خود رفت
مضطربا بر صلی الله علیه و سلم بهمان میدان شدند در کتاب حق و دیگران را میفرمودند
بهمانند داشتن از سعه و بادشاهان خود بقول دیگر در شان کثرت است بخیل کردن
بعلی از علوم دینی و قیل و رتبه الایة فی الیهود الذی یخلفون بالمال لا یتقوا
لا یطوون احدا شیئا عا دهم الاخذ و المنع و یا مؤمنون قوهتم بالمنع و قوهتم
و الاکسای و البخل نصب البلاء و الحناء و الباقون بضم الباء و جزم الحاء و کلاهما و جزم
كما قال الشاعر و ما آربوا المال لیجبه و لا للبخار و لا للبخل و لا لکثرة اثمائه
و اکرام ضیف اذا ماتکله **قوله عزوجل و الذین ینفقون اموالهم**
مراء الناس و لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و من ینکن
الشیطان له قرینا فساء قرینا و انسانی که نفقه کنند ماله را خود را
نمایند و ممان و نکروند بخدای و بر و زبان بسیر ما و د قرین ایشان دیو باشد
و هر که دیو قرین و هم نشین باشد یا رجا باشد و یا دیو متقابل است در میان خود
است سخاک گفت در شان نشا فقا آمد بقول دیگر و حق را ساء و مکة و آو
خیان آمد که درون بدن بر ساء ماکا فل و نفقه میکردند و قیل یقرین به شیطان
فی سلسلة الیران فیهم **قوله عزوجل و ما ذاعلهم لو آمنوا بالله و بالیوم الآخر**
و انفقوا مما رزقهم الله و کان الله بهم علما چه بودی
برایشان اگر بکروید ندیدی خدای بروز یا بسین و نفقه کردندی آنچه رزقی
داد مرا خدای تعالی معنی اگر بجای کفر و بخل ایمان آوردی و احسان

کردند

کردندی چه زبان داشتی ایشانرا بقول دیگر بودی برایشان چیزی
از عذاب و عتاب اگر بکروید ندیدی بخدای عزوجل و روز قیامت و نفقه کردندی
در طاعت خدای تعالی با افعال و اعمال ایشان را دانست جز ایشان بدید
قوله عزوجل ان الله لا یظلم شیئا و ان تک حسنة
عفیها و یؤت من لدنہ اجر عظیم اهل اینه خدای عزوجل
نکند ستم بر کسی بنزد که در کتاب ظاهر کند بقول دیگر در امر موجه نفقه
معنی عمل کسی بدین در آن که نکند و بر بدی کسی بدین در آن که نکند
و اگر بشک باشد زیاد نکند و اندر مران را و بدهد مرورا انزد خود نزدی
بزرگ سخاک گفت اگر کسی هیچ نیکی بد رفتن باشد بخیر یکی ان یکی را افزون
کردند تا یکی نیکی و دایا مرند و بهشت دارا رد و قیل معنی
الایه و ان تک حسنة مقبوله یفاه الله تعالی الی ما لا یحصى قول
نافع و این کثیر حسنة بالرفع لانه اسم کان و الباقون بالنصب لانها
خبر و الا سم فیه ضمیر یعنی و ان تکلی لفعل حسنة و عملان صعود
یعنی الله عنه قال خمس آیات و سورة النساء اجب الی من الدنيا
و ما فیها قوله ان تحتبوا کبار ما تنهون عنه قوله ان الله لا یظلم
متقال ذکره الایه و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء الایه و قوله و لو انکم
اذ ظلموا انفسکم قوله و من یعمل سوا او یظلم نفسه الایه **قوله عزوجل**
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئناک
على هو لا شکیلا چگونه باشد انگاه که بیاریم از هر گروهی گواهی
و بیاریم ترا بر اینها گواه یعنی بر امت تو و بقول دیگر بر کافران مک و جود
و ترسایان و ان جنان باشد که در روز قیامت فرمان اید مرا امتان
گذشته را که بیغامبران ما رسالت با بشارت رسانیدند که نیکوئی رسولان
گویند ما رسانیدیم لکن ایشان قبول نکردند و ما را برین گواه است
و ان امت محمد است پس این امت را بیارند ایشان گواهی دهند بر امتان
گذشته ایشان گویند امت محمد در روز کار ما نبودند بر ما چگونه گواهی

خوات
و قله العجید

الم تر الى الذين اتوا نصيبا من اكل
الضلالة ويترون ان تضلوا السبيل والله اعلم
باعدادكم وكفى بالله نصيرا
اولی بنی و نگاه نمی کنی کسی که داده شده اند بهیچ آنکه از بعضی می بینی
این جمہودان را که تودیت دادیم ایشانرا اختیار می کنند کما می و کفر را بر راه راست
می خواهند که کم کنید شمار را راست را یعنی که دست بداریت از مسلمان و خدای غرض
دانا تر است بدشمنان شما و بسند است خدای غرض را یاری دهند مرشاهان این
عباس گفت رسول الله عنہما این است در شمارند دو جمہود آمد نام ایشان
اليسع و رافع بودند نزد عبدالله بن مسعود و مالک بن الحنفی آمدند و ایشانرا از
مسلمانان می گزینید ند یعنی می گفتند که مسلمان مشویت که دین محمد حق نیست و مصطفی
صلی الله علیہ وسلم می گزینیدند تا مسلمانان در دل ایشان نیاید این است بیامد در وقت
ایشان بقول صحاح در حق کعب اشرف و یاران وی آمد لعنہم الله نصیرا
و نصیرا علی التفسیر و الباء فی بالله للبا لغة قولہ و کفی بالله ای اکتفوا بالله جافلا
و ناصیرا کم علی اعدائکم **قوله رجل من الذين هادوا** و اجر فون الکلم
عزموا ضعه و يقولون سمعنا و عصينا ازان کسی که
بکشند از مسلمانان یعنی از جمہودان قوی اند که می گزینند سخنان را از حایطها
ان یعنی صفت رسول را علیه السلام که در تودیت است ایشان بر می گردانند و می گویند
شنیدیم گفتار تو و عاصی شدیم در زمان تو یعنی ظاهر می گویند سمعنا و در دل می دارند
عصینا **قوله ثم اذعوا** و اذعوا لا بالستهم و طعنا
فی الدین و می گویند بشنوا مخری یا یعنی ظاهر می گویند بشنوا و در طعن می
داشتند و می گویند کوش مجاد و می بجایند زبان خود را بجایند
تا بگردانند آن کلمه را از لفظ معراجات بلفظ دعوت می بردند و قصد شتم
او می کردند و طعن کردند در دین یعنی عیب کردند که می خدا کرد و بیگانه
بداندی که ما می اندیشیم و اول نیز خدای خبر دادی این است بیامد و ایشانرا
فضیحت که **قوله ثم اذعوا** و اذعوا لا بالستهم و طعنا و اذعوا

وانظرنا ان كان خيرا لهم واقوم ولكن لعنهم
الله و كثرهم فلا يؤمنون الا قليلا و انما
يؤمنون انما يؤمنون و فرمان برداریم مشنوا و بجایند بودی این سخن
در است بر و صواب تر از آنچه می گفتند لکن لعنت کذب خدای تعالی بر ایشان بکفر
ایشان یعنی فرمود داشت خدای تعالی ایشانرا با اختیار ایشان خدای غرض
گفت ایشان را بکرویت ایشان بخدای و رسول وی نکر و بدیدند مکراندگی
وان عبدالله سلام بود و غیر او از مؤمنان اهل کتابین بقول دیگر نکر و بدیدند
مکراندگی از هر آنک ایشان بقران و بعضی بیغایران می گردیدند و آنچه در کتاب
ایشان بود هر چه خوش آمدی ایشانرا بان بکرویت و هر چه خوش نیامدی
و بر خلاف مراد ایشان بودی نکر و بدیدند سبب نزول است
در سوره البقره یاد کرده شد در است لا تقولوا لعنا **قوله ثم اذعوا**
او تو الکذا امنوا بما نزلنا مصدقا لما معكم من
قبل ان نطمس وجوهنا و فرها علی ادبارها
ای کسی که تودیت داده شد است ایمان آرید با حق فرستادیم بر محمد صلی الله
وسلم یعنی بقران دیگر بکرویت که راست گوی دارند است مراد کتابی را
که با شماست یعنی تودیت بدیش از آنک نشان کنیم رویهای شما را و بدیش را
بر گردانیم تا رویهای شما سوخته قفا شود بقول دیگر طمس این باشد که یعنی
و چشمهایم بر شود و رویهایم قفا گردد بقول دیگر رویهایم کینیم
بعضی گفته اند که این بقیامت خواهد بود و قبل هذا قهدهم لهم فی الدنیا
بالسح و قبل بر دها عیضا بر الدنیا قبل بر وجه القلب و آورده
اظهار انفسا و فی القلب **قوله ثم اذعوا** و اذعوا لا بالستهم و طعنا
السبت و کان امر الله مفعولا یا لعنت کنیم ایشانرا چنانک
اصحاب مقرر شده را یعنی مسیح گردانیم صورتها را ایشانرا چنانک
اصحاب سبت را حمد و نکر دانستیم و هست چک خدای غرض بودی
و فرما او کرده فی قصه اصحاب سبت را در سوره اعراف بیان کنیم

ان شاء الله تعالى فان قيل او عذبه بالطغيان ان لم يؤمنوا ولم ينفعهم نعم
 قلنا المراد به عدم ايمان الجميع وقد آمن بعضهم كما روي ان عبد الله بن سلام
 رضي الله عنه قدم من الشام فلم يأت اهل بيته حتى قدم رسول الله صلى الله عليه
 فقال ما كنت اري ان اصل اليك حتى تحول وجهي وقفاي وفي رواية
 كنت قد قرئ علي يا ايها الذين امنوا الاية اخشى ان لا اصل
 اليك حتى تحول وجهي فاسلم وجماعة معه اسلموا فصرق عنهم ذلك العذاب
 اكثر ايمان بعض عذاب من ان كانا فان دبرك بكتش به عجب اكر بايمان ما عذاب
 ان ما بكتش ان الله لا يغفر ان يشرك به و
 يغفر ما دون ذلك لمن يشاء ومن يشرك بالله فقد
 افترى اشياء عظيمة اه ربه خدای عز وجل تبارك وتعالى انما اراد ان يقرض
 بوي يغفر شرك را نيامزد وانچه جزا از شرک باشد بيا نيامزد مران را که خواهد و هر شرک
 آرد خدای عز وجل هر ربه بر یافته باشد گناهی بزرگ بعضی دوزخ عظیم گفته باشد الا فترى
 افتعال من الضربة وهي الذور اين ايت در شران وحشی است که چون آن کار عظیم بردست
 بر رفت که چهره را رضى الله عنه بکشت و شيمان شد و چو وياران او بنوشند نندرسند
 صلى الله عليه وسلم که ما بشيمان شد ايم و ما را هیچ مانع نیست از ايمان او بدن بترجيز انک
 که خود را مکر بردی می خواند که والذين لا يدعون مع الله الها اخر ونحن قد دعونا مع الله
 الها اخر وقتلنا و نيتنا فلو اهدى الآيات لاتبعناك فنزل قوله الا من تاب وامن بعمل
 صالحا الا انه فبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم هذه الآيات اليهم فلما وثقوا كتبوا اليه ان
 هذا شرط شديد تخاف ان لا يعمل خلاصا فلا يكون من اهل هذه الاية فنزل ان الله لا
 ان يشرك به الاية فبعث اليهم فكتبوا ان فيها شرط فلما كان ان لا يكون من اهل مشيئة فنزل
 قل يا ايها الذين اسرفوا على انفسهم الاية فبعث اليهم فلما قرئوها وجدوها اوسع مما كان
 قبلها فجاؤا واسلموا و غمهم رضى الله عنه انه قال لكان اذا مات الرجل منا من اهل الكبيرة
 شهدنا انه من اهل النار حتى نزلت هذه الاية فامسكنا عن الشهادة وهذه الاية حجة على
 من قال من مات على الكبيرة بخلد في النار **و قال عز وجل** الموت الى الذين يتركون
 انفسهم بل الله يترك مريشا ولا يظلمون فتبلى نكرى بان

ازم

کسانی می نمایند خود را نه چنانست که ایشان می گویند بل که خدای بتاید انرا که خواهد و هم
 کرده نشود بمقدار فتبلى قال مقاتل للقتيل هو الذي فشتي النواة وقال الكلبي
 هو ما قتله بين اصبعيك من الوح يعني ان قد شر باعمال او که نکینم و ذلك ان
 روى اليهود قالوا يا محمد هل علم اولادنا شي من ذنب قتال لا قالوا فانهن الا که انهم
 في الطهارة فنزلت الاية عجيبا من قولهم مع قبح فعلهم قوله **و قال عز وجل** انظر كيف يفترون
 على الله الكذب **و كفي** بها غما مبينا بکري يا محمد که چگونه دروغ بری
 بافند بر خدای و سيند است اين سخن بن بيدا اين هر دوايت در حق محمد بن عمرو و حمر
 ابن زيد آمد که با جماعتی نزد رسول صلى الله عليه وسلم آمدند از جهودان کودکان نارسيد
 خود را بياوردند و گفتند برين کودکان ما کناه هست گفت که گفتند بان خدای که بوی
 سکند خوردند که ما نيم درياکی مکر مانند ایشان ما هیچ گاه نمیکنیم در شب الا که
 روز کفارت شود و هیچ گاه نمیکنیم در روز الا در شب کفارت شود که داد
 و فرزندان خدا يعصم اين دوايت بيا مدرد گفتار ایشان **و قوله عز وجل**
الذين امنوا انصبا من الكتاب يؤمنون بالحيت
والطاغوت فكاه و كنى يا محمد بانكسائي که داده شد از ان
 بهر از کتاب يعنى قدرت که می کردند بحيت و طاغوت و قيل الحيت
 جحش بن اخطب و الطاغوت كعب بن الاشرف يهوديان لعنهم الله قتيبي
 هر معبودی که مجاز خدايست از صورتها وان خير در نفس خود قبح است
 ان را طاغوت خوانند چون ديو و بت و مهران كفار و مانند ان بقول ديگر
 حيت و طاغوت نام دويت است بقول ديگر هر معبودی که از چهره گيرند
 باشد اول بان نام گویند **و يقولون للذين كفروا**
هو الله اهدى من الدين امنوا سبيلا و قى كويد مران
 کسانی را که كفر شد اند که اينها بر راه راست تر اند از ان کسانی که گرويدند اند اين
 ايت در كعب اشرف آمد که با هفتاد کس بمکه رفت و با سفیان عهد بست و با کافران
 مکه سکند خورد بر مخالفت رسول صلى الله عليه وسلم و عهد رسول را صلى الله عليه
 و سلم بشکست فقال ايه سفیان انشدکم بالله ايشا اقر بالله و اولی بالحق

و موجب

نمی گوی

نمی گوی

ام محمد فقال لعبد بل انت فتركت الامة في مذمتهم **قوله** ورجل اولئك الذين
لعنهم الله وصرى عن الله فلن تجد له نصيرا ايشان اندان
كسانی که لعنت کرد ایشان را خدای عزوجل هر که را خدای لعنت کرد هر که را نیای
او را یا یکی کشتن که عذاب از او باز دارد **قوله** الفقيه ابوالميثم رحمه الله باسناد
عن ابن عباس ان لعن بن الاسرف وحي بن اخطب اتيا قرشيا فقالتم قريش
انتم اهل كتاب واهل علم اخبروا عنا وعن محمد ديننا القديم ودين محمد
وحن نضل الزجم ونسقي الحج ونفك الهامة ومحمد ضنبور قطع ارحامنا
واتبعه شران الحج بنو غفار فحن اهدى لهم فقالوا اصيلون بل انتم اهدى
سبيلا منهم فتركت اليتان فيهم ونصب سبيلا على القير **قوله** ورجل
ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يوتون الناس فقيرا
یا حکمرانان را نصیبی باشد از بادشاه و بگویند چو مردان را انگاه ندهند مردمان را
نقیری از بخل و حسد **قوله** النقرة التي علمها الله من فضله فقد اتينا
حسدون الناس علم ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا
آل ابراهيم الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما
یا حسد می کنند مردمان را بآنچه بداد ایشان را خدای عزوجل از فضل خود یعنی
حسد می کنند و محمد را که خدای او را بیغامبری داد هر چند داده بودیم **قوله** ابراهيم
كتاب و حکمت یعنی علم و فهم و بدادیم ایشان را بادشاهی بزرگ یعنی سلیمان و داود را
و بیش از ایشان یوسف را علیه السلام مگر مصردادیم **قوله** دیگر بک که حسد
می کنند چو مردان بر مردان بسیار زنان مراد که می گفتند مشغول کرده است و بسیاری
زنان از سغامیری خدای تعالی گفت بیش از یوسف و سغامیران دیگر بوده اند و هر یک از
ایشان زنان بسیار بوده اند چنانکه او را در حدیث و در سلیمان را رسید زن
بود بجز صورتیان **قوله** دیگر که می رحمه الله گفت سلیمان را هفتصد زن بود و میصد
صورت و ایشان از نبوت باز نداشت نکاح ایشان محمد را بجز از می دارد
گفته اند که فایده بسیاری زن خواستن آن بود مرایشان را که هر زن از قبیله
خراستندی تا هر چه از اسیر ایشان بودی باهل قبیله برسانیدندی که هیچ کس

نقصی
و قوله
له فانه
نزل

براسرار مردان تا تر از زن او نباشد فایده دیگر اهل هر زنی را نسبت بدو قبیله
بودی از روی پدر و مادر تا هر دو قبیله یا یکی کنند کان بغامیر شدندی و چنان
او و قبل کلن نبی قتی از بعین رجلا و کان محمد قتی از بعین نبیا و من کان
اقوی فهو اکثر نکاحا و قبل من کان اتقى فهو اشد شهوة و اتقى لان الذی لا
یکون تتفرج بالنظر والمتى فیصیر شهوة متفرقة والتقى لا یطر ولا یتش
فیکون شهوة مجمعة فیکون اکثر جماعا از هر ان معنی را که بغامیران
شهوت بیشتر بود ابو بکر و راقی گفت که هر شهوتها دل را سخت کند مگر شهوت
جماع که دل را صافی کند و از برای آن بود که بغامیران جماع بیشتر کردند و
قیل کلامه ام و الا بیتین معنی بل **قوله** من هم من امن به مسلم
من صد عنه و کف بحکم سعیرا و از ایشان یعنی از جهردان کسی
که ایمان آورد محمد علیه السلام و آن عبدالله سلام است و یاران او و از ایشان کسی
که برگشت از وی یعنی از ایمان محمد علیه السلام و نکر و بدند و سست است دوزخ و آتش
سوزان مرمکنان را بقول کلی بکر و بدند از ایشان دکتانی که با ابراهیم آمد
و بعضی روی بکر جانیدند و نکر و بدند و الهاء فی قوله به کنایه عن ابراهیم علیه السلام
او عن کتابه **قوله** و الذین کفروا باياتنا سوف نصيدهم
فانرا کما نصحت جلودهم بد لنا هم جلودا غیرها
لیذ و قول العذاب ان الله کان عزیزا حکما
هر آن کسانی که کافر شدند باینها ما یعنی محمد و قرآن زود باشد که در ایم
ایشان را دشتی هرگاه که بخت شود بوسنهاء ایشان معنی سوخته شود بدل
کنیم ایشان را بوسنهایی جز آن تا بکشند عذاب را خدای عزوجل سختی کرده
است و ستمنا را و استوار کا راست حس بصری گفت که سر رسیده است که در
هر روی هفتاد هزار بار بوسنه ایشان سوخته شود و دیگر باران دست شود
همان بوسنه راحت کنند و بدل کرده شدی چنانکه ترا می بوسد هفتاد
زنده کرد و بعد از اول را باز آورد **قوله** جلودا غیرها ذکر علی طرف
الحجاز کما قال فی ایه آخری بوسنه لارض غیر الارض فلان ارض عباس
و بدل کردن بطرف و عذاب
و چون دست شود و باز
نوبت داشت کوفی

تقی

بعضی

و بدل کردن
و چون دست شود
نوبت داشت کوفی

رخی از آنها یعنی زینت ستمها و نستی چنانچه او دینها بر بازگشت
 جای بود منان را یاد کرد گفت **قوله** **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ أَجْرًا كَثِيرًا و اینها را از آنها خبر دادیم
 فیها ابد هر اینه آن کسانی که بگریزند و بگریزند یکی هارود باشد و در این
 ایشان را در بوستانهای که می رود در درختان آن جویها جاودانه باشند
 در اینجا همیشه **قوله** **وَلَهُمْ فِيهَا نِجْوَى وَمِنْهَا مَطَافٌ عَظِيمٌ**
 ظلیل از ایشانرا باشند در آن بوستانها جفتان پاک کرده از همه عیبها درختان
 و خلق و در این ایشانرا در سایه ناکرم نه پادشاه دار بقول صحیحاک در سایه و در
 ختان همشت و در سایه کوشکها و قال کلی ظلیل ای دایما و قال مقاتل
 ظلیل یعنی آنان القصور ظلیل لا یدخل فیها **قوله** **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ أَجْرًا كَثِيرًا و اینها را از آنها خبر دادیم
 ان قود و الامانات الی اهلها هر اینه خدای عزوجل می فرماید شما را
 که بگزارید امانتهال بخدای و ندان آن سبب نزول ایت ان بود که کلید کعبه
 در دست بنی شیبیه بود و سقایت الحاج در دست بنی هاشم بود چون روز فتح مکه
 بود رسول علیه السلام خواست که کعبه را بدید عثمان بن طلحه را بخواند و کلید کعبه
 بخواست عباس گفت یا رسول الله سندات کعبه مرا می باید چون سقایت الحاج
 مراست تا سندات و سقایت مرا باشد عثمان دست باز کشید و کلید را سخت
 گرفت رسول صلی الله علیه و آله گفت کلید بخیز عثمان خواست که بدهد عباس
 ان سخن را گفت فوج عثمان دید مخافته ان بدفع المفتاح الی العباس فقال
 علیه السلام ان كنت تؤمن بالله واليوم الآخر فهذه المفتاح فلم يجد بئرا من
 دفعه فقال هاك امامة الله تعالى يا رسول الله مصطفی صلی الله علیه و آله کلید
 بگیرت و در کعبه بگشاد و بگشاد در آمد صورتی دید بر منان صورت ابرهیم
 بر دیوار نقش کرده و در دستها و او صورت بنان نهان و نزدیک از صورت
 صورت اسماعیل و صورت کبش کرده فقال علیه السلام قاتل الله القاتل ما لا یومر
 و القدر فامر بالصورة فحرق بالباء چون از کعبه بیرون آمد سه بار یا جبار یا بار
 طواف کرد صبر علی علیه السلام بیامد و این ایت بیاورد رسول صلی الله علیه و آله

بوستانها
 ل

عثمان بن طلحه را بخواند و کلید بوی داد و این ایت بر خواند پس چک ان عام شد
 در حق همه امانتها چون عثمان هجرت کرد و بعدینه آمد کلید را به برادر خود
 شیبیه داد و عثمان بعدینه از دنیا رگدشت و کلید در دست شیبیه و فرزندان
 او بماند بقول دیگر در حق همه مسلمانان آمد در حق کواردن و زانیان و همه
 طاعتها که ان امانتی است نزد ایشان کفوله ان اعرضنا الا مائة على السجود
 والارض والجبال الى قوله وحملها الانسان **قوله** **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ أَجْرًا كَثِيرًا و اینها را از آنها خبر دادیم
 ان الله كان سمیعا بصیرا و چون چک کنید در میل مردمان
 می نماید که چک کنید برستی و میل نظم مکنید قال الضحاک و اذا احکمت
 فاحکموا بالعدل یعنی البیئة علی الدعی و البیمن علی من انکره که خدای عزوجل
 بنویسد و می هد بوی که بفرمود عدل کردن در حکم که هر اینه خدای عزوجل
 مشنواست و بیناست **قوله** **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ أَجْرًا كَثِيرًا و اینها را از آنها خبر دادیم
 و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم ای مؤمنان فرما
 برادر باشید خلا را در این فرمود و فرمان بردار باشید رسول را در این
 بیان کرد و کند و فرمان بردار و طاعت دار باشید مر خدا و ندان کار را
 از شما قیل معناه اطیعوا الله بقول لا اله الا الله و اطیعوا الرسول بقول
 محمد رسول الله اختلاف گرفته اند در معناه اولی الامر عبد الله عباس
 و ضحاک گفتند مراد از من علما و فقها و ناصحان در دین اند و محققان در شریعت
 که فتوی دهند و تخیرات فرمایند فرمود که ایشان را فرمان بردار باشید
 بقول دیگر خلفا و سلاطین و امرا اند که ایشان را طاعت باید داشتی
 جز در معصیت خدای تعالی بقول کلی و مقاتل امر را با اند
قوله **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**
لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ أَجْرًا كَثِيرًا و اینها را از آنها خبر دادیم
 ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر فليكن خیر و
 احسن تاء و بلا ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر فليكن خیر و
 خلی در شریعت باز کرد انید از فرمان خدای تعالی باج فرموده نباشد

ر
 امانتها

موسی و برسر خدای جواله کنید در این خبر دهد از وحی و از بعد رسول بکتاب خدای
 باز کردید و بخبر رسول اگر گوید آیت بخدای و بر وفیامت این مبر و نیکو سر انجام
 تر مبر شمار از آنکه خود جواب دهید بنادای معنی باز گشتی بکتاب خدای بخبر
 رسول بهتر از اختلاف در دین و قیل فردی الی الله ای الی الله الله و اذله
 رسول و قال بعضهم معناه اذا اشکل علیکم شیء فقولوا لله و رسول اعلم كما قال عمر
 رضی الله عنه الرجوع الی الحق خیر من التماهی فی العاجل فقال الخلیل بن احمد
 البصری رحمه الله الناس اربعة رجل لا یدری وهو لا یدری انه لا یدری فهذا
 الحق فاحتسبوا عنه ورجل لا یدری ویدری انه لا یدری فهذا جاهل فقلوا ورجل
 یدری ولا یدری انه یدری فهذا نائم فایقظ ورجل یدری ویدری انه یدری فهذا
 عالم فاتبوا بقول بیشتر مراد ازین مفتی اند و علمای که رد بقیاس و بکتاب و با استدلال
 و خبر جزعلا ندانند هکذا روی عرج بر وهو قول مجاهد قوله **وَجعل**
المرء الی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک و ما ا
 انزل من قبلک یریدون ان یحاکموا الی الطاغوت ای تکی بان
 کسی که دعوی میکند که ایشان آورده اند آنچه فرستاده شد است تو معنی قرآن
 و آنچه فرستاده شد است بیشتر از حق یعنی تورات و کتابها دیگر میخواهند که در این
 حکومت سوی طاغوت زند یعنی سوی کعب اشرف روند قوله **وَجعل** و قد مر فی
 آن که کفر و ابه و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا
 و ایشان فرموده شد آنکه فرغند بری و بخواهند بری که بی راه گشت ایشان بی راه گردند
 انحق سبب نزول آیات آنکه بشر متافق با جنوی خصوصیت یکدیگر و انحق
 در حکم اسلام متافقتی آمد و در حکم جودی بر ظهور بی حد متافقت گفت نزد کعب اشرف
 و بزم تا حکم گفت میان تا و جنود میگفت تیر محمد بن ابی ایشان در خصوصیت بود که عمر
 گفت و حکم گفت میان آنها مرد و را آنجا ایشان گفت باشد تا مران آنجا آنجا آمد
 و مع تیر گفت و بیامد و متافقت کردند و فی بعض النسخ **ایرا** انما دقت الی الله
 صلی الله علیه و سلم فحکم الی الیهودی فاختلف الی الیهودی فحکم الیهودی فقال المتافقون
 و یتیک عمر فوالله ما کسار الی عمر فقال الیهودی فی اختص فی هذا الی محمد

فقتضی فلم یرض بقضایه و زعم انه بخاصم الیک فقال عمر رضی الله عنه
 كذلك المتافق نعم فقال عمر رضی الله عنه و قد کما جتی اخرج الیکما و دخل
 البیت و اخرج السیف و ضرب المتافق حتی برید و هرب الیهودی فشتکا
 اهل المتافق الی رسول الله صلی الله علیه و سلم من عمر رضی الله عنه فانزل الله تعالی
 هذا الایة فقال علیه السلام لعمر انک القایوف و قال الضحاک نزلت الایة فی المتافقین
 الذین امنوا بلسانهم و لم یؤمنوا بقلوبهم و رکنوا بقول الیهودی **وَجعل** و اذ اقل
 لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول ایة المتافقین
 یصدون عنک صدودا و بعد گفته شود ایشانرا یعنی منافقانرا
 گویند که سیاید باج فرستاده است خدای عزوجل یعنی قرآن و بسوی بهما صبر
 سیاید یعنی منافقانرا که می گردند از فکر دین یعنی از حکم تروی می گردانند
 فقال صد یصد صدّا اذا انصرف و اعرض و صد صدّا اذا صر فی غیر
 و نزلت این آیت در حق منافقان بود که چون ایشانرا بحکم قرآن و حکم
 رسول خوانند بای اجابت نکردندی و نزد جهودان رفتندی چنانکه یاد کردیم
 فعوذ بالله تعالی من خزیهم و نکالهم بس و عید کرد ایشان و گفت **وَجعل**
فکیف اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدهم ثم جاؤک
 یخلفون بالله ان اردنا الا احسانا و تو فیکما بگویند باشد
 آنکه برسد ایشانرا مصیبتی بمعنی کشتن بشر متافق بقول دیگر مانجه
 بس فرستاده باشد دستها ایشانرا بخنات و نفاق بس بیایند نزد تو
 سوکنند می خورند بخدای که نخواستیم ما مکر نیکوکاری و سازواری بقول
 دیگر مراد ازین مصیبت عقوبت و بذیت است که بایشان رسد بکفر و
 نفاق این آیت در شان قوم بشر متافق آمد که نزد رسول صلی الله علیه و سلم
 آمدند و از عمر رضی الله عنه دست یا قصاص خواستند پس شیطان شد ندو
 عذر خواستند که مراد ما ازین جز موافقت حق نبود بقول دیگر این در حق محمد
 ضارا آمد و رسیدن مصیبت مرایشانرا ضرب کردن مسجد بود پس بیامدند
 و سوکنند می خورند که ما ازین مسجد بخیر احسان و موافقت میان ما

و شما بخواستیم و بقول دیگر ما اردنا الا مرا فقه الكتاب على ما ينبغي بعد هذا في
سورة التوبة **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ يُلْمُونَ آلَ اللَّهِ بِالْكَافِرِينَ مَا يَفْعَلُهُمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعَظِّمْ قُلُوبَهُمْ وَانفُسُهُمْ قَوْلًا بَلِيغًا يُنذِرُ لِمَنْ كَانَ كُفْرًا** و
داند خدای عزوجل را آنچه در دلها ایشانست از نفاق و تکبر و کفر و از ایشان بعضی
از عقوبت ایشان بقول دیگر از قبول عذر ایشان و بند ده ایشان را و بگوید
مرا ایشان را در تنها و ایشان گفتا رخام رسید یعنی شتر سان ایشان را و بگوید که
شما نیز این کنید عقوبت کنم شما را و قال مقارن بقدم الیه بقدم ثا و ثقیفا
قُلْ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
وَلَوْ أَنَّهُمْ أَظْلَمُوا انْفُسَهُمْ جَاوَزَ فَاسْتَعْفُوا وَاللَّهُ
وَاسْتَعْفَرَ لِّلْمُرْسَلِينَ لَوْ جَدَّ اللَّهُ تَوَابًا رَّحِيمًا
و ما نظر ستادم هیچ بغاصیری مکرر از برای آنکه تا فرمان برداری کنند
و را بفرومان خدای و اگر ایشان چون ستم کردند بر تنها و خویش طلب کردند حکم
بطاعون بیا مدندی بنزد تو و امرزش خواستند از خدای و آمرزش خواستی
مرا ایشان را رسول بیا فتدی خدای را بدیرید و توبه و بخشایند به آنها که ایشان
از بعد گناه و معصیت بنزد تو آمدند و از ما عذر خواستندی و توبه کردند
من بدیر توبه و بخشایند **قُلْ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**
جَعَلَ لَكُم مِّنْهُ مَوَاجِدَ وَبَدَّلَ إِلَهُكُمْ
جَعَلَ لَكُم مِّنْهُ مَوَاجِدَ وَبَدَّلَ إِلَهُكُمْ
چون قضیت و بیکو تسلیم نه چنانست که ایشان میگویند
خدای تو تکرر و مومنان نداشتند تا حکم کنند در آنچه خصوصت افتد
بجای ایشان پس نیابند در جاه و خویش نیکی از آنچه حکم کنی تو و گردن بدهند
حکم تو کردن دادنی انگاه مسلمان باشند و قبل چرخهای ای شکار و این دلایلت
کی هر که یک حکم را قبول نکند مسلمان نباشد سبب نزول آن بود که میان
زیر عوام و ثعلب بن طلب خصوصتی بود بنزد رسول صلی الله علیه و آله رفتند
حکم زیر را نوعی و چون باز آمدند که افتد ایشان را بر مقدار آید مقدار بر یک حکم که
آمد ثعلبه گفت من بر عسمة خود را حکم کند که اگر ثواب را بختبایی بیپیل

طاب

استغفر

استغفر الله و یطهرن عقوبه ثم یسألون فی قضاء یقضونهم فایم الله فقلوا انفسکم فقلنا فبلغ قتلنا سبعین المائ فی
صیوة موسى بن عمران فقال لنا اقلوا انفسکم فقلنا فبلغ قتلنا سبعین المائ فی
لاعة الله حتی یخرجنا فقال ثابت بن قیس وکان معهم اما والله ان الله لیسلم
نخی الصدق تو امری محمدان اقل نفی فعلت فنزلت هذه الایة و در بعضی قایل
بت فکیف اذا اصابهم وایت دیگر واد اقل لهم درین قصه آمد **قُلْ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
وَلَوْ أَنَّهُمْ أَظْلَمُوا انْفُسَهُمْ جَاوَزَ فَاسْتَعْفُوا وَاللَّهُ
وَاسْتَعْفَرَ لِّلْمُرْسَلِينَ لَوْ جَدَّ اللَّهُ تَوَابًا رَّحِيمًا
و تنها و خویش را بایرون شویت از سهل یهاتان نکرد ندی مکرر اندکی از ایشان چون
بند الله مسعود و عمار یاسر و ثابت بن قیس و غیر ایشان و بعضی از مخالفان
با آن که ایشان گفته بودند که اگر ما را خدای عر و صل بفرماید که خود را بکشید
یا از خانها بیرون شویت ما بکردی و رسول علیه السلام در حق ایشان که الا امان
نبت فی قلوب رجال من الحیال القداسی و الحمد لله که ما از آن موجدانیم که میگویم
که اگر کار را بشلا نه ها ما را جدا کنند نور معرفت از دل ما جدا نشود و اگر منشور
بشلاء آن افتد انفسکم بر جان ما عرضه کنند جواب گوئیم که ما در پرتو غیب از
بسط ما فقلو بحر ثبت الا قلیل منهم دیرست که رسید ایم و جان را در جنت
جوی و در آن در تکاوی کوی محبت جست که ایم تا کی ای تو در رسد بقضاء
آن جواب گوئیم که است بکم فلا بغی سواکم محافه ان اضل فلا اریک **قُلْ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
وَلَوْ أَنَّهُمْ أَظْلَمُوا انْفُسَهُمْ جَاوَزَ فَاسْتَعْفُوا وَاللَّهُ
وَاسْتَعْفَرَ لِّلْمُرْسَلِينَ لَوْ جَدَّ اللَّهُ تَوَابًا رَّحِيمًا
و اگر ایشان یعنی آن منافقان بکردندی آنچه بنده داده می شوند بوی بهرودی
مرا ایشان را بواب در عقبی و سخت تر در سوار کردن در دنیا و قبل کتان
خیر لهم من المائکة الی غیرک و اشد تنیة القولم علی الصواب فیرا این
بامر قلیلا نصبا علی الاستیفاء و الباقون بالذم یعنی ما فقلو و بعد از
تدیل منهم **قُلْ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
وَلَوْ أَنَّهُمْ أَظْلَمُوا انْفُسَهُمْ جَاوَزَ فَاسْتَعْفُوا وَاللَّهُ
وَاسْتَعْفَرَ لِّلْمُرْسَلِينَ لَوْ جَدَّ اللَّهُ تَوَابًا رَّحِيمًا
عظیمی و لهدینا هم صراطا مستقیما و انگاه بلاد می

ایشان را از نزد خود نزد بزرگ در قیامت و بخوردی ایشان را راه راست
نزد دنیا و قبل از اینها هم **و من يطع الله والرسول**
فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين
والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقا
و هر کس فرمان بردار باشد خدا یار و رسول ایشان باشند با آنکه سها ی که
نیکوئی کرد خدای با ایشان و منت نهاد ببعثت بر ایشان از سفامبران و صریقان
یعنی رات کشت رات و رات کرد آن که صدیق کس باشد که همیشه بخیری
باشد از گفتن و کردار که موافقت حق در آن باشد و نهیدان مراد از و کشتن در راه
حق این و بقول دیگر کوهان باشد بر مرقه فان **والصالحين ينجون** و ایشان کس
باشند که استقامت گرفته باشند حال ایشان نیکوئی اعمال ایشان و نیکو یان
ایشان یعنی درشت **فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين**
ان فضل یعون منت و عطا از خدای است و از فضل او و بسند است خدای دانا
با حوال بندگان و ثواب ایشان و رفیقان بلفظ و عدان یا کرد و مراد از روی جمع است
چنانکه بحر حکم طفلانی اطفا لا و این نصب علی التقریر است و مجوز آن یکون معناه
چون کل واحد رفیقا و این آیت در شان ثوبان آمد مولای رسول و صلی الله علیه و آله
و مر رسول را نیک دوست داشتی چنانکه یک رفیقان ای جمال رسول نبودی و صبر
نکردی روزی بنزد رسول آمد علیه السلام رخسارها زده کشته و تن ضعیف شد
فقال علیه السلام ما غیر لو نکل فقال یا رسول الله مالی و جمع و لا سقم که زکمر نکر دانید
چنانکه نراند بیدم شوق جمال تو صرا زده کرد و فرقت خدمت تو مراد از فکر کرد و
ترسم که فردا چون ترا بمنزلت انبیا و مرتبت اعلی رسانند من از خدمت تو دور مانم
و چون ترا نبینم رنجور مانم این آیت بیامد که هر که در طاعت داری درست باشد
در محبت خدای و رسول مخلص و محبت باشد فردا در بهشت در مقام صدق
با سفامبران هم شستن باشد و در مقامی که امت هم قرین باشد و هوول چنانکه این در شان
جمو از صحابه آمد که گفتند یا رسول الله تو بدرخت نبوت جوی بمنزل جفا بفرستی
و بمراتب و سایل انس رسیدی ما ترا پیوسته نجسیم بر مانت خوش نباشد که

تو باشیم

تو باشیم این آیت بیامد و بر وایت فقیه ابو الیث رحمه الله از خلیل بن احمد از ابو العباس
با سناد و قاصد امر شعبی رحمه الله انه قال جاء رجل من الانصار الى رسول الله صلی الله علیه و آله
و قال یا رسول الله لانت احب الى من نفسی و ولدی و اهلی و مالی و ولای
انک قال لربیت ای سوف اموت قال و انک الانصاری فقال علیه السلام ما
ابک قال ذکر ثی و موت و ترفع مع النبیین و نحن یکون ان دخلنا الجنة
دو نکل فلما حبه بشی فانزل الله تعالی هن الاله تسلبه لقلوبهم چون حال کسانی
که روزی جسدند در دنیا از جمال او بهر و گرفتند و در مداومت وصال قدحها
جلاب وصال جمال ما لا مال جسدند چنین باشد حال سوختگان انس و وقت
که آزاد بار محال رفتن فردا در دهن عطر افشند و از وصال جلاب محبت محمدی
و از زلاله زوال اجدی مهجور گردند چگونه باشد اگر در قیامت سنن و فرائض
تقصیر یافتند در کشیدن بار محبت محمدی هیچ تقصیر نیست بوری آن منبع
سیادت و سرور و قبله فتوت و مهتری نشسته بود و زینکار اشکال ازین
دن محصل هدایت می زد و دوان کرم روان کوی محبت محمدی برانوار آمد و
سمها باستماع حکمت نهاده و هر یکی درین تکرر متفکر و درین حال متحیر که چون انتاب
جمال تو بر طریق در جانت مقاعد صدق با انوار اقامت نبوت دلبری انسانیت
در و دوان آمد او باش سیام بشریت یکا در آن منزل جای یابند بحر هجران روی
نخواهد بود در بحر مانع نری کن جمعی از صحابه درین حیرت بودند که مردی شریک
وارد آمد و غصه خمیر بردست عرض نهاد که متی الساعة خواجه هر دو کون
جواب داد که مادی اعددت لها آن مرد گفت ای سید کاینات وای مهتر موقوف
کی خواهد بود که سسد مهر بزنند و تبیین الفارعة ظاهر شود مهتر جواب
داد که اما دکی آن روز راه داری گفت از بصاعت طاعت صلیم کن
وسیلت با عظم دارم گفت از جیست گفت رسول در حین دل
درخت محبت تو نشانده ام و ساقها باب و فاش ترتیب کرده ام تا به میوه
حیاصل اید سید کونین جواب داد که المی مع من احبته مژده مر ترا که
میوه این درخت آن باشد که چون تو در باغ طاعت خدای و رسول خدای

آمد

تا

احب

بني بني وبنال محبت بهشتي ودرخت فرايض وستن را ابر خلاص بدهي
این کرامت یا تو که فالو لیک مع الذین انعم الله عليهم الایه چون عوی محبت کردند
مع ان انسان طلب گم بهما در گم فرموده **قوله** **يا ايها الذين آمنوا**
خذوا حذرکم فانکم فوات ثبات او انکم فوات حقیقتا ای ای کسانی که ایمان
آورده اید بکیرد ساز نان یعنی سلاح را و پیر و فریاد کرده کز یابیر و رویت همه با رسول
صلی الله علیه و سلم قال الزجاج الثبات الثغرات المتفرقات والثبات الطائفة
یعنی چون شویید بر آنکه یا بجمع از هر چه کافران و نصیب ثبات علی الحال **قوله** **وجعل**
وان منکم من لکن لیبطئن فان اصابکم مصیبة قال
قد انعم الله علی اذ لم اکن معهم شهیدا و در این از شما کسیست که
کران و کمر داند مرد ماتر به بیرون شدن جهاد اگر برسد شما را مصیبتی یعنی هر چیزی که
هر ایند نیکی کرد خدای بر من چون نبودم با ایشان حاضر یا بن حرب و الشیطیة
التثقیل و بطاء اذا تأخر اللام الاولى للتأكيد والثانية للتعقید و هذا
لخطاب المؤمنین و اراد به المنافقین یعنی از شما بعضی منافقان اند که از بیرون شدن
بجرب خلاف میکنند و دیگران را و کرده اند و جد بن قیس و عبد الله بن الحنفیة
و غیر ایشان بودند از منافقان **قوله** **عز وجل** **واين اصابکم**
فضل من الله ایقولن کان لم یذکر و یدنه مودة یا
لیتی كنت معهم فافوز فوزا عظیما و اگر برسد شما را فضلی
از خدای عز وجل یعنی طف و غنیمت بگوید که تو که نبودی میان شما و من ای کاش
من بودی با ایشان تا رستگار گشتی رستگاری بزرگ یعنی تا غنیمت یافتی و مال
و قال مقاتله الایه قدیم و تاخیر فان اصابکم مصیبة قال انعم الله علی
اذا لم اکن معهم شهیدا کان لم یذکر مودة فی الذین ولا ولایة ولا قرابة و این
اصابکم فضل من الله لیقولن بالیتی كنت معهم فافوز فوزا عظیما ای اجوز غنما
جسیما فراه ابن کثیر و حفص کان لم یذکر بالفاء لان المودة مؤنثة و الیاء مؤنث
بالیا و لان المودة مؤنثة شاعریة لا حقیقة **قوله** **فلیقاتلن فی سبیل**
الله الذین یشررون الحیوة الدنیا بالآخره کارزار کنند

الذین آمنوا یقاتلون
فی سبیل الله

در راه خدای آن کسانی که ایمان بفرموده شدند و در کافی این چهار را باختر و برین قول
الذین در محول رفیع باشد که فاعل شود و بقول دیگر کارزار کنند با آن
کسانی که می فرود شدند آخرت را بدینا و هذا الخطای يكون للبطی و كلمة
الذین علی هذا القول فی محل النص لصیرورتها مفعولها و الشراء من
الاخذاد **قوله** **عز وجل** **ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب**
فسوف نؤتیه اجرا عظیما و اگر کارزار کنند در راه خدای و غلبت او بپرس
گشته شود یا غلبه کند هر ایند بدینم و در یک در بهشت **قوله** **عز وجل** **وما**
لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال
و النساء و الولدان چه بوده است شما را که کارزار نمی کنید در راه خدای
و از بهران و یون کر فنان و ضعیفان از مردان و زنان و کودکان که حاکم
بودند و ایشان را می رنجانیدند بقول شما که اهل مکه هفت کس را اسیر گرفته بودند
از مسلمانان از بعد هجرت مولی تعالی می فرماید بکارزار کردن از بهر خلاص
ایشان و گفته اند که جماعتی در مکه ماند بودند از بعد هجرت انقضمان و آن
سمله بن هشام بود و عیاش بن ربیع و ولید بن ولید و غیر ایشان و خویشان
و هم شهریان ایشان را می رنجانیدند تا مگر از دین برگردند مولی تعالی
این ایت بفرستاد و تجریض کرد بر کارزار از بهر خلاص ایشان پس بیان
کرد که ایشان چگونه دعا می گفتند **قوله** **عز وجل** **الذین یقولون ربنا اخرجنا**
من هذه القرية الظالم اهلها واجعل من لدنک ولیا واجعل
لنا من لدنک نصرا آن کسانی که میگویند از آن ضعیفان که ای خداوند ما بپس
آرمان از این ده یعنی آن مکه که شما را ند اهل او و یکن ما را از نزد تو که داری
و یکن ما را از نزد تو یاری کنند قال الکلبی لما فتح الله تعالی مکه جعل لهم
ولیا مثل رسول الله صلی الله علیه و سلم و نصیرا مثل عتاب بن اسید و کان
عتاب و الیاء فی مکه بعد الفتح بنصف الضعیف من القوی و ذکر المستضعفین
فی محل الخفض لا خیار کلمة عن اونی و سواد کت مؤمنان را که کارزار کنند
از بهر رضا او **قوله** **عز وجل** **والذین یمروا یقاتلون فی سبیل الطائفة**

گفتا که گویند اند کارزار میکنند در راه خدای و طاعت او و انکسای کافران
ند اند کارزار میکنند در راه دیو و طاعت او **فوق** فقط انوار اولیا
الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً کارزار کنید با دیو است
دیو یعنی کافران که تکرر بوضیفات قبل از او بهر روز انقدر رحمت قال
لا غالب لکم الیوم من الناس الا الله و قبل مکن ضعف یعنی لای دوم و انکسای
فی فساد الحاکم **فوق** الامر الی الذی یقتلکم کفوا یدیکم و اقیسوا
الصلوة و آتوا الزکوة آنکاه کفی بسوی آنکسای که گفتند ملائکته
بان دایم دستجات ان کارزار و نماز بیای دایم و زکوة بدهید **فوق** و صل
فلما کت علیهم القتال اذا فرغ منهم محثون الشاکسته الله
اول شد خشیت بر چمن بنشته شد برایشان کارزار در میشه آنکاه که همان
ایشان می ترسند ان مردمان یعنی از کافران حرف ترسیدن از خدای یا سخت
ترسیدن از وی یعنی بلکه از کافران بیشتر از ان می ترسند که از خدای تعالی
فوق و قالوا ربنا الم کثبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل
قرب و بگفتند ای خدا و فد ما جراتشتی بر ما کارزار یعنی چه فریض کردی بر ما
قتال چرا زمان ندادی ما را تا اجل نزدیک یعنی تا روز مرگ **فوق** و صل
الدنیا قلیل و الاخرة خیر لمن اتقى و لا تظلمون فتلا
بکری یا محمد که بر خود داری دنیا اندک است و سرای آخرت بهتر از دنیا مران
گسی که بر هیئت از کفر و کباب و رسم نکنند بر شما یعنی که نکنند از ثواب عمل
شما با نذران آن و سخی که در میان دو انکست مالیه شود و سبب نزول
این آیت ان بود که عبد الرحمن بن عوف و طلحه و سعد و قاص و مقداد
و غیر اسنان رجس اسعهم چون عکه بودند و کافران مردمان را می رنجانند
دستوری خواستند که ما را فرمان باشد که با کافران کارزار کنیم فرمات
امد که صبر کنید و کارزار نکنید با ایشان چون هجرت کردند بعدینه
فرمان آمد که کارزار کنید در بدر صغری بعضی کراهیت داشتند
و ان کشتن بر رسیدند و بقول دیگر در حق منافقان اعدو قرابان

کثیر و جز و کسای و نافع و لا یظلمون بالباء و الباقون بالهمزة و کلمه او یعنی بل
فوق ایها الذین یؤمنون یدیکم الموت و لو کنتم فی ریح
مستفید هر کجا باشید در باید شما را مرگ و اگر چه بسیار شید در کوششها
استوار کرد بلند بر او و تا با آسمان قال القبر البروج الحضور و المستفید المطوله
و قبل هی انبیه علی السور و قبل المستفید المطولیه بالشیء و هو الجص و قبل
المرتفعة یقال شاد بناء یثید اذا رفعه و اصل البروج الظهور و سبب نزول
آیت ان بود که چون جماعتی از مؤمنان کراهیت داشتند مرجهاد کردن را از بیم مرگ
و بقول دیگر منافقان کاهلی و کردند در جهاد و می ترسیدند از مرگ مولی تعالی
خبر داد که از مرگ نتوانید که بگریز چون اجل آمد هر کجا باشید مرگ بشمار رسید
و پیش از اجل کشته نشود و چون می بیاید مرد هیچ شکر نیست که شمشیر شما
خوشترا باشد بنمود که هر را این شربت جشید نیست و این ریح کشید نیست
از وی خلاص نیست اگر چه خود را در حصار آهن استوار کنند کس
ان وی نتواند که بگریخت و اگر چه سیر و آسمان بیاید از برای این معنی که فرمود مهر
کوس و خواجه عالمیر علی علیه السلام که منلی و مثل الدنیا کراکب قال فی خلق
شجرة ثم لاح و ترکها و قال علیه السلام فی خبر آخرک فی الدنیا کانک غریب و عابر
سبیل و بعد نفک من اصحاب القبور و یقین او در آمدن مرگ جهان بود
و حتی چنین فرمود که بان خدای که جان من در فرمان اوست که هرگز قهر در دهان
نخواهم که همان بدم که بعش از مرگ بخلق من در باید و وصیت می کرد که آمدن ملک
الموت را فراموش نکند که او شما را فراموش می کند و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
روایت کرد که روزی رسول علیه السلام بیادیت بیماری در آمد مد و ان ترکت مرگ
لا هر شد بود بران بیمار رسول علیه السلام خطاب کرد مرگ ملک الموت که که ارفق
بصاحبی مدد کن بایار من گفت یا رسول الله من با هم مؤمنان رفیق کنم چون
من ببالین بیماری و جسم بیمار بر من افتد و هیبت هیات من در مد او اثر کند
و بیشتر در مدی او ظاهر شود و خوششان او گریبان سوزد و فرزند نون توجه کردی
گیرید من مرا ایشان خطاب کنم که ان که می گیرید انرا از او بکار می گیرید او با و

یاد شاهیت که مکر خود تصرف می کنند کس را اعتراض نرسد و اگر از من می پرسید
 من بنده فرموده شد ام یا محمد هیچ شبانه روز بگذرد تا من در روی هر یک
 پنج بار تنگرم یعنی آماده باشید مرا آمدن مرا و بان خدا کی که ترا برستی بخلاق
 فرستاده است که من نتوانم جان بسته برداشتن مگر بفرمان او **قوله رجل**
وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سيئة
يقولوا هذه من عندى و اگر برسد ایشان را اینکوتی یعنی فراخی
 و آسانی و نظری بگویند منافقان و جهودان که این همان نزد خدای است یعنی از
 فضل خدای است و اگر برسد ایشان را بدی یعنی تنگی و فقر و هر گز بگویند
 بگویند که این از نزد تست یعنی از تنگی تو است **يقول** دیگر بسبب تست که مار برین
 داستی و سبب نزول این آیت آن بود که طایفه از منافقان و جهودان میگفتند
 که از آن وقتباز که این مرد از نزد ما آمدن است یعنی رسول صلی الله علیه و سلم
 در میوه ها ما نقصان در آمدن است و چرا خوارها ما داخل شده است و
 شکستی که عای رسد از شوی وی و یاران و هیست مولى تعالی آن گفتار ایشان را
 که از نادانی بگفتند یاد کرد پس ایشان رد کرد **قوله** **رجل** قل کل من عند الله
 فما لا هولا والقوم لا يكادون يفقهون حديثا بکوی یا محمد که هزار نزد خدایست
 سوجه بوده است این قوم را یعنی منافقان و جهودان را که نمی خواهند دریافتن
 سخنی را **قوله** **رجل** اما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك
 من سيئة فمن نفسيك ایچ برسد ترا از یکوتی یعنی از فتح و غنیمت
 از خدایست و ایچ برسد بتوان بدی یعنی بدیت و شدت و هر گز آن تو تو
 و حکم من است و بعضی گفته اند یعنی ایچ روز بدی بتو رسید از خدای بود
 و ایچ در روز احد رسید از کناه یاران تو بود که مرکز را رها کردند
 و فرمان را خلاف کردند **يقول** دیگر ایچ بتو رسید از تنگوار ظهور و مجرات
 از خدایست و ایچ بتو رسید از بدی و غم یعنی بدون آمدن جبرئیل و
 انقطاع و حج آن تو بود که استثنای گفتی **يقول** دیگر این مخاطب آدمیت
 مطلق **يقول** دیگر در روی اصنام راست یعنی فالو لا اله الا القوم لا يكادون

شوی

يعقوبون حدیثا **قوله** اما اصابك من حسنة فمن الله الاية **قوله** **وارسلنا**
الناس رسولا وكفى بالله شهيدا و بعضی اندیم مرزا بنامیری
 بعضی بر تو نیست جز تبلیغ رسالت و پس است خدای بر مقالت ایشان و فعل ایشان
 گواه **قوله** **رجل** من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن
 تولى فاورسلناك **عليه** حفيظا امره فرمان بر تو رسول
 هر چند فرمان برده باشد خدای را و هر که برگردد از فرمان رسول ما فخر ستا ویم
 ترا برایشان نگاه بان یعنی مسلط نگردیم ترا بر ایشان تا خبر کنی ایشان را برایمان
 سبب نزول آن بود که رسول صلی الله علیه و سلم گفت من اجبني فقد احببت
 ومن اطاعني فقد اطاع الله فقالت المنافقون ان هذا الرجل يريد ان
 يتخذ جناتا فيقول قل ان كنتم تحبون الله الاية ومن يطع الرسول فقد
 اطاع الله و **قوله** **رجل** من تولى فاورسلناك **عليه** حفيظا نزلات قبل الامر بالقتال
 فنسخت بانه القتال **قوله** **رجل** و يقولون طاعة فاذا امرنا من
 عندك بقت طاعة منهم غير الذي يقول والله يكثر
 ما يبيتون فاعرض عنهم و توكل على الله وكفى بالله وكيلا
 و همی گویند فرمان بردار نیست یعنی منافقان و گویند در پیش تو که فرمان ترا
 فرمان برداریم و قول ترا متابعم پس چون بیرون شوند از نزد تو شب گذارند
 گروهی از ایشان جز آنکه تو گوئی یعنی بگردانند جماعتی از ایشان هر چه تو فرمونی
 باشد و خدای می نویسد ایچ شب گذارند یعنی می داند هر چه ایشان در شب
 بیکانند و بگردانند بدی بگردان از ایشان و مرایشان را عقوبت مکن
 و توکل بر خدای کن یعنی کار خود را بخدای عزوجل باز گذار و بسند است خدای
 کارسان بندگان این در شان منافقان آمده که روز در خدمت رسول علیه
 السلام می بودند و هر چه می فرمود می شنودند و میگفتند فرمان برداریم چون
 شب در آمدی ملافا تا بگذرد ایستادی و میس ویدی می سکا ایستادی این
 آیت بیامد پس منسوخ گشت **قوله** تعالی یا ایها الذین جاهدوا الكفار
 والمنافقين الاية **قوله** **رجل** افلا يتدبرون القرآن ولو كان

ای رجا

الشی

من عند غير الله لو جدد فيه اختلافا كثيرا حزن منافقان
وكافران منكروا شدة مرقان را وى گفتند كه محمد اين را از ديكران مى شنود و ان
خود مى سازد اين ايت بيا مد و معجزه وى چرا اندیشه نمكند در قران و چرا تفكر
نكند در ايات او تا بند كيرند بكميم موا عطا او و حسن نظم او و خبر دادن
او از مضميرات سراير ايشان و خفيات ضمائر ايشان و بقول ديكر چرا فاضل
نكند در قران كه چگونه نظم او يكديگر بماند كه اگر از نزد جز خداى بودى بيا فتنه
در وى تناقض بسيار و بقول ديكر ابطال و كذب بسيار و اين دليل است
كه اجماع حجت است **قوله** واذ اجمع امر من الامن او الموقن
اذا عول به ولورده الى الرسول ولى الى الامر منهم لعله
الدين يستندونهم و چون بيايد بايشان خبرى از ايمنى يا از ترس
اشكارا كنند از امر حق منافقان امد كه چون خبرى از كار سرايا و لشكرى كه
جاي رفته بودندى بيا مدى ان خود را جيف و زياد قى مى كند نهى و خبر مى
دهد و فتنه ندى اين ايت بيا مد كه چون خبر لشكر بيايد از ايمنى و غنيمت و ياز
و هرجت از خود اشكارا مى كنند اگر ان خبر را باز گوارند و باز كردن استدى رسول
و بخدا و ندان كار را بايشان معن عالمان ان بكن و عمر و عثمان و على بن ابى طالب
و غير ايشان بقول ديكر اميران سرايا و سر و ملت لشكر با ايشان اشكارا كنند
ببازى ان كسانى كه برون دارند او را و مران را با ايشان معن بباشند كه ان
اشكارا مى شايد كردن يافى و انمكايد كافران بباشند كه درست هست يافى
قوله واذ لا فضل الله عليكم ورحمته لا تبعتم الشيطان
الا قليلا و اگر فضل خداى استى بر شما بفرستادن رسول و رحمت او
بمعن قران متابعت كرديدى ديورا و خلاى را نشناختيد مگر اندكى و ان
بر بدن عمر و بود و قى اين ساعده بقول ديكر فيه تقديم و تا خبر و اذ اجمع
امر من الامن او الموقن اذا عول به الا قليلا من اخبر و قيل اذا عول به الا قليلا
لم يذعه لم قال فى اخلا لا تبعتم الشيطان و قيل لا تبعتم الشيطان
فى الماخى الا فى معرفه الله تعالى و ترك الايمان فانه يعرف جل و عز بالعلم

و العقل ولا يشترط فيه التسمع و هذا رة على ما اشترط التسمع فى معرفه الله تعالى
وقال الفصالح و لورده الى الرسول يعنى ولورده و اوردنم فى الحلال و الحرام و اقبله الله
فى التصديق و الى اولها ليرى حجة المقتد لعله الذى يستنبطونه و تحصى
عن العلم و لولا فضل الله عليه كثر بالقران لا تبعتم الشيطان الا قليلا و هم الذين
استبحر الله قلوبهم و فى الآية دليل على جواز الاستبصار من الخبر و ان كتاب
الاستبصار الاستخراج و اصله من القبط و هو الماء الذى يخرج من البكر فى
اول ما يحضر و قيل لعله الذين يستنبطونه الا قليلا منهم **قوله** فقاتل
فى سبيل الله لا تكلف الا نفسك و حرز المؤمنى كازار
كن در طاعت خداى عز و جل و فموده نشود ان ممكن تو بعهت نكند ترا مكر بلكا ف
مقاتل كفت بر تو نيست كنه كسى ديكر بقول ديكر رجاء بفرمود خداى مر رسول
بجهاد و اگر چه تنها باشد ان يراك و عده داد مرا و يا نبصرت بقول ديكر در بدره جفرى
امد كه رسول عدى الالم و عده نهاده بود با ابو سفيان ببيرون شدن از بدره صفرى
مومنان را خوش مى امد ببيرون شدن از جرب مولى تعالى بفرمود مر رسول را كه
بيرون شو و اگر چه تنها باشى و تحريض كن و بفرماى مى ماند ان بكار را كردن
قوله واذ لا فضل الله ان يكف باء من الذين كفروا و الله اشد
ببائسا و اشد تنكيلا مكر خداى باز دارد ان تو و دفع كن حركه كن
ان كسانى كه كافرشند و خلاى عز و جل سخت تراست در قوت معن در
عذاب كردن درمن جهنم و سخت ترست در عقوبت كردن درمن جهنم معن
تراست و عقوبت او سخت تراست و معن در معن صفات خلاى جز مر و اجيرى
نباشد كه هر ايد ان جيز بياشد تا شريكافران را دفع كرد و قوت مر اهل ايمان را
ماند و در بدره صفرى كافران حاضر نشدند و ابو سفيان بيا مدى و رسول عدى الالم
بافتراد سوار چا حاضر شد و بخوشى دلى بافت و مراد و منفعت دين و دنيا از فضل
خداى تعالى بديد باز رفتند چنانكه در سوره آل عمران بيان كرده شد و اصل
الناس الشدة و الباس قتال و الباس من العذاب و عيب باء و على التميز
قوله من يشفع شفاعة حسنة يكل له نصيب منها

ومن يشفع شفاعة سيئة يكن له كفل منها وكان الله
 على كل شيء مقبلاً هر که خواهی گفت گناهش نیکو باشد مهر از آن
 و هر که خواهی کند خواهی بد باشد مهر از آن و هست خدای عزوجل
 بر هر چیزی توانا بقول صحاح هر که سنت نیکو نهد مهر اسلام مهر او را باشد و هر
 که بدان سنت کار کند بی آنکه از مرد گزند و سنت کم شود و هر که سنت بد نهد
 در مسلمان مهر او را باشد و بال هر که بدان سنت کار کند بی آنکه از او ایمنی که
 کم شود بقول هر که در میان دو ملائی در مصیحت بگوید مهر او را مرد باشد
 از آن و هر که در میان دو کس جنت کند و بد گوید مهر او را باشد از آن بقول
 فی اهد ان شفاعة کردن است بعضی مر بعضی را همه از جهت عظمای قاطع از وی
 دفع کند و فی الحدیث استغفروا توجروا فان الدخول منکم لیس الا من غفرت
 کما تشفعوا فتوجروا بقول دیگر توجروا و دیگران را توجید فرماید و طلعت
 آرد و دیگران را بطاعت فرماید مهر او را مرد عملی را عامل بدهند و مرد عملی او
 و هر که کافر شود و دیگران را بفرماید بن کفر آن کس که بفرمان او کافر شود بروی
 باشد و قید و الشفاعة فی اللغة الضم للشيء الى مثله و الکفل النصيب و النصيب للقتل
 کما فی ردی ضمن کففت النفس عنه و کنت علی مسامحة مقبلاً و قیل کما فی ردی
 تعطي علی قدر حاجة المعطى و قیل یعنی بامر الزرق و قوت کل دابة و قیل الشفاعة
 الجنة الدعاء للمؤمنين و الشفاعة السيئة الدعاء علیه قوله جوابی از اجبتیم
 بنحیة محیوا باحسن منها او دروها ان الله كان على كل شيء
 حسیباً و چون سلام گوید شمار سلام گفتنی جواب باز گوید نیکوتر از آن یا جواب
 باز دهد همچنان که خدای هست بر هر چیزی شمار دار و نگاه دار بقول دیگر جزا
 دهد بقول قناد و چون مؤمنی سلام گوید جواب نیکوتر باز گوید و چون ذی ایم
 گوید چنان باز گوید بعضی و علیکم فی الحدیث ان رجلاً دخل علی رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فقال لا اله الا الله و علیکم السلام و کبر عشر حسان و دخل اخر
 فقال السلام علیکم و رحمه الله و بركاته علیه و قال لک عشرون حسنة و دخل اخر
 و قال السلام علیکم و رحمه الله و بركاته علیه و قال لک ثلاثون حسنة

وین

و در خبر دیگر گفت که سلام ناقص مگویند یعنی اللام علیکم و لکن علیکم گویند
 که هر اینه ان کس با فرشتگان باشد و فی الخبر اخر من سلم علی العشرة
 فکانا اعتق الرقبة بقول دیگر چون هدیه دهند شمار عوف نیکوتر از آن باز
 دهد و ابن ثوابی از ابو جنیفه رحمه الله امد است قوله عزوجل الله لا اله الا
 اله و لیجمعنکم الی یوم القیمة لا ریب فیه و من اصدق
 من البتة سیرین است خدای است که نیت خدای مکرار جمع کند شمارا
 در روز قیامت که شک نیست در وی و کلمة الی الصلاة بقول دیگر هر اینه جمع
 کند شمار دگرها تا آن تاریخ قیامت پس زنده کند شمار در آن روز که نیست
 شک در هستی او نزد مومنان و قیل یعنی ان لا یشک فیه و لیت راست گوئی
 از خدای عزوجل در سخن و کفار بقول دیگر نیست کسی و فاکتد تر در دعاء
 از خدای و نه راست گری تر از خدای و قوله لیجمعنکم لام القسم لان کل لام بعد هائون
 مشتقة فهی لام القسم و نصب جد یشا علی التیمین و قراء حرة و الکسانی و من اذق
 و الصاد فایدلت بالاولی لقرب الخ و بس عتاب کرد مومنان را از اختلاف
 کردن در منافقان چنانکه گفت قوله عزوجل فی الکفر فی المناقضین
 فمتین و الله اکرهم بما کسبوا و چه بوده است شمار که در منافقان
 دو گروه شده است و خدای باز گردانده است ایشانرا بکفر با چه کردند از بدی که
 شان قوی امد از قریش که مدینه هجرت کردند و ایمان آورده بدی ایشان شده
 و مرسلان را گفتند که سال هواء مدینه تا خوش امد و بساخت بیرون شویم
 بصحرایان در ست شویم و ترهت کبریم بیرون شدند و منزل بمنزل بگرد رفتند
 و نزد رسول علیه السلام نامه نوشتند که بران عهدیم که از تو جدا شدیم ایم از تصدیق
 و ایمان و لکن ما را آن روزی زمین خویش امد پس خواستند که بشام روند تجارت
 اهل مکه را ایشانرا گفتند که شما بر دین محمدید اگر از راه مدینه رویت تا شمار زمینند
 باک نباشد چون بیرون شدند بسوی شام گرویی از مسلمانان گفتند که با ایشان
 چرب کنیم که بر دین ما نیستند و طایفه گفتند که ایشان بر دین ما اند چگونه
 با ایشان چرب کنیم و مالی ایشان بگیریم این آیت بیامد و معناه فای شی لکم

بوره

يقع خطأ في قيل ولا خطاء منه وما جاز له ان يقتل عمدا ولا خطا او يمس
بنيان كرهه مسلمانا لا بخطا يكسبه برويت آزاد کردن بنده كرهه و
دیت تسليم كرده باهل او بعه دیت او بخويشان كشته برساند تا كفارت
شويان كناه بزرگ كرهه است مكره صدقه كنند و نكحند و بنده كافر و با
در كفارت قتل و دیت و هزار در مستك نفعن است يا هزار دينار زر سرخ يا
صد شتر يا دوازده كوسبند يا دويت كا و در سه سال هر سال
و بر عاقل واجب ايد بر هر كسي سه درهم و قاتل يكي از ايشان باشد و عاقل اهل
ديوان باشد اگر قاتل از اهل ديوان باشد و اگر از اهل ثنبا باشد بر اهل جرئت
او و خويشان او و قبيله او تا باين عدد برسند و اگر اهل جرئت و قبيله نباشند
و خويشان نباشندش بر بيت المال باشد و حسب نزول اين ايت ان بود كه
عياش بن ربيعة ايمان آورد بكمه و بكرخت و بجدينه رفت مادرش سوگند خوند كه در
هم خانه نيايد تا عياش از بن محمد برنگردد و بولد در مازي بود مرا اهل بوجل
بر هشام را و جارت بن هشام را ايشان با حارث بن زيد جديده آمدند و گفتند
كه مادرهم سوگند خود دست كه در شش نيايد تا قوت باز نيايد و سوگند مي دهد
بحق كه باز آي و تو بر من از همه قرنندان و دوسئري جداي بفرينند و كه
از مدینه برون آورند چون براه برون آمدند مرد را بنگردند بكمه بردند
و در افتاد كرمش بيكندند و مي زدند تا مرد كشت فغوه بالله بس جارت
بن زيد مرا و در سر زني كرد و گفت اگر بر حق بودي چرا هست باز داشتی از حق
و اگر باطل بودي چرا در باطل شروع كردی عياش سوگند خود كه هر گاه
و را خالي ميتابد بكشد بس عياش ديگر بار اسلام آورد و بكرخت و بجدينه شد
بس جارت بن زيد اسلام آورد و در غيبت عياش روئي در غيبت بقي
رفت جارت را بديد بر ظهر قبا و دانست از اسلام او را بكشت بس و را
گفتند كه وكي ايمان آوردن بود بس بيا آمد بنور رسول عليه السلام و را خبر داد
اين ايت بيايد و هر حق هر مسلمانان عام كشت و بنور ديگر در حق ابوالفضل
آمد شيا في لا خطا بكشد بود **قوله عز وجل** فان كان من قوم

عدو لكم و هو مؤمن فخر رقبه مؤمنة اگر بيايد ان كشته
ان قوم دشمن بغير از اهل حرب در دار حرب و او ايمان آورده باشد بر كشتن
ازد کردن بنده ايمان آورده باشد و ديت واجب نيابد اين در شان اسامة
بن زيد آمده كه مردی را بكشت نام او مرد اس در دار حرب و او اسلام آورده بود
بالمدينة ثم ياتى قومه من المشركين فيقيم فيهم فيقوم
بسلام فيقتل بن الكفار فزالت الامة فيه **قوله عز وجل**
وان كان من قوم بينكم و بينهم ميثاق فدية ملة الى اهله
و تحرير رقبه مؤمنة و اگر بيايد كشته از قومی كه ميان شما و ميان
ايشان عهد باشد واجب ايد ديتي سپرده باهل او بعه بر عاقل و كشتن ديت
واجب ايد كه با ولياء مقتول دهد و آزاد کردن بنده مؤمن اين عباس گفت
رضي الله عنهم كه اين در شان دو مستار من آمده كه بنزد سيدا آمدند عليه السلام
و لا كسوت و مركب ادا چون برون آمدند عمر بن اُمَيَّة الضمري مرأشرا
بدید هر يك بكشت و ندانست كه ايشان را امان داده است سيد عالم عليه السلام
چون اين ايت بيايد رسول عليه السلام ديت دو آزاد مسلمان بداد با ولياء ايشان
و اين دليل است كه ديت مسلمان و ذمي برابر است **قوله عز وجل** **فمن لم يجد**
فصيا شهرين متتابعين قوتة من الله و كان الله عليما
حكا و هر كس نيايد بعه اگر قاتل نتواند آزاد کردن بنده برويت بونه
بسته و كفارت قوتة است از خدای مرا و بقول ديكر اين سبب نجا
خدای عز وجل صرفا نل و هست خدای عز وجل و انا بقاتل خطا
تا كه چك كرد بر قاتل خطا بدت و كفارت و نصيحتي به علي بن الصديق
بلكون منصوبه باخار الانام بس حكم قتل عمد بيان كرد و وعيدان
چند كند از ان **قوله عز وجل** **ومن يقتل مؤمنا متعمدا**
جهنم خالدا فيها و غضب الله عليه و لعنة و
علا بها عظيما و هر يك كشد مؤمنی را بقصد سزا و و پا
و زخ است جاودانه باشد در دوزخ و خدای بر وی باشد

فرستای لعنت خدای که یعنی دور گرداند و را خدای از رحمت خود و امانه
کردست و را عذاب جزا که بعضی ادا استحقاق قبل المؤمن فهدى الاشياء الملكة
جزا و بقول دیگر مراد از خلود دمار بودن است کما فی قوله تعالى و لکنه
اخذ الی الارض اراد به طول الملک و قيل خالدا ای داخلا کما یقال
خالدته فی السجن ای ادخلته و قيل مجزاه جهنم خالدا فیها ان جائله کما روی
أنشی رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال اذا وعد الله العقیبة ثارا
فهو مخوف و ان اوعد العقیبة فله المشیئة ان یثأ عفا عنه و ان شأ عاقبه و
قيل اذا قتله لاجل ایمانه مستحله لزم فله الخلود فی النار لانه یکفر به و قيل
هو منسوخ بقوله و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء و قيل بر دة لانه ورد فی شان
بعل قتل مؤمنان ثم ارتد لغزو الله و هو مقیس بن ضبابه و ان حنان بود این
قصه که مقیس مر برادر خود هشام را در بنی النجار کشته بیافت رسول
علیه السلام بگفت رسول علی السلام مرودی را از بنی فهر بفرستاد که برو با مقیس
و گفت که سلام من بر شما و بگوئی ما کشته را بکنر ندانر سیاه و قصاب کنند
و اگر نیا بند بخواه کس نکند خورند و دیت بدهند چون ان مرد فهری بیغام
برسانید جواب دادند که سمعنا و طاعة لحکم الله و امر رسول و کلمه الکشف
و لا یغنی دایم غرامت دیت بکیشم صد شتر خون بها بپردازند و ایشان باز کشتند
بشوی مدینه ابلیس علیه اللعنه و سوس کرد مقیس را که خون برادر را می ببرد
این صفت مرتزق است حمیت جا هدیت در دل وی آمد که این فهری را
باید کشتن عوض برادر و خون بها مرا فضل باشد پس فهری را نکند داشت
تا قاتل کشت پس سرش را بسنگ کوفت و بر شتری نشست و باقی
شتران را براند بسوی مکه و کافر شد و نفوذ بالله و این دو بیت
شعری گفت قلت به شعرا و جدت عقد سره بنی النجار ارباب فایز
فادرکت ثاوری واضطجعت مؤسدا و کنت الی الاوثان اقل الرجح
پس در روز فتح مکه مقیس را بکشتند و بکشتند این بیت در حق او آمد
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان الاله عامه فی کل قاتل عم و عن ساء

الجلجل

عند
الجلجل قال کنت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما بعد ما کلف بصره فجله
رجل فناداه ما تقول فبین قتل مؤمنا متعمدا قال جزا و جهنم خالدا
فیهما الاله قال رايت ان تاتوا و عمل صالحا ثم اهتدي قال وانی له الهی
سمعت نبیک علیها السلام يقول یا ربی قاتل المؤمن متعمدا و یعلق به المقتول
عند عرش الرحمن فیقول یا رب سل هذا فیه فتلنی فوالله فی نفسی بین ان
هذه الاله انزلت فیه و ما نسختها من ایه بعد نبیک علیه السلام و ما نزل بعد
من برهان و عن ابن عمر ابو هريرة رضی الله عنهما انه لا یقر له و قال غیرهما
له النوبة لان الله تعالى ذکر الشکر و القتل و الاثم قال الامن ناب و
امن الاله قوله و جعل یا بها الذین امنوا اذا ضربتم فی
سبیل الله فقتلوا ولا یقولوا لمن القی الیکم السلام
ست مؤمنات معون عرض الحیون الدینا فقتل الله
مغانم کثیره ای ان کسائی که بکروید اید چون بروت در طاعت خدای
بجهاد کردن در هر کسایت نایب شود شما را که در مؤمن و شتاب مکنید در
نشتن کسی و مگوید هر کسی را که بیفکند بیسوی خدا شتی و بشناید شما را
ثم الاسلام که نیستی کروید می جوید چیزی از زندگانی دنیا بفرستد نا غنیمت
شید انج در دست وی است و نزد خدای است غنیمتها و بسیار یعنی ثواب
بسیار بقول دیگر مراد ازین غنیمتها و ثواب می خواهد که قدرت دهد شما را
ان قوله کذلک کنت من قبل فی الله علیکم فقیسوا و الله
کان یأمر بالحق خیرا همچنین بود شما پیش یعنی ش از هجرت منت
ما خدای بجا بفرست پس در کت کنید و تعیل نکنید در کشتن خدای وقت با نرینما
بکنید و انا بقول دیگر محضه و بدینا از یک قاتل مال و خوف ثواب حاج
منت نهاده خدای شما با سلام پس اراست عام شد ده سه سرا که با سلام
شد بخط این آیت و ثبات مرد احب بعلیه آمد که اسلام آورد و یوه و قبیله
و کس دیگر اسلام یا و ده یوه از قبیله و یی جیت بشنید بیک سره آن سرایای
سلام قصد ایشان می دارند هر یک بکنند مکر مراد از آن که در میان کرسند ان

و

خود بود در عاقبت او انکه چون بشنید که ایشان تکبیر می گفتند او از کوه
فرود آمد و بلند می گفت که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله ثم قال اللهم عليکم فتعشاء اسماء بن زيد رضي الله عنه اى اکثرن
في ثيابه واخبرني في بعض شهادته انان مرد بنبرد وى آمد او را بگرفت و بگشت
و کوبیدند ان و پاره پاره کردند رسول الله عليه السلام خبر داد که من چنین کردم
رسول الله عليه السلام از ان کار رنج عظیم یافت و بروى متعجب گشت اين آيت بيامد
اسماء گفت يا رسول الله من امرش خواه ودا امرش خواست و هر مودت انرا
ازاد کند و بولایت دیگر رسول گفت بگشتى کسی را که می گفت لا اله الا الله گفت
يا رسول الله بزبان می گفت نه بدي رسول الله عليه السلام گفت چرا دل و دشت گفتم
و ذکر الفقيه ابو الليث رحمه الله و انه باسناده عن غير بن جوشيب عن جدي بن
سفيان قال كنت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ جاءه بشير من الشريفة
فاخبره بالفتح وقال يا رسول الله بينما نحن نطالب القوم وقد هزمهم الله
تعالى فقصدت رجلا فلما احسنت ان السيف واقع به قال لى مسلم
فقتلته قال عليه السلام فقال يا رسول الله انه قال تعوذ و اذ قال
ان لا شفت عن قتله فقال يا رسول الله استغفر لى فقال لا استغفر لك
ثم ات الرجل فدنوه فاصبح على وجه الارض ثم دفن ثم اصبح على وجه الارض
ثلاث مرات فلما راي ذلك قهره اسحق فخرجوا بالقوى في شيع من الشع
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عند ذلك سيكون بعدى فتن كقطع اللب
المظلم يصدم الرجل لصدم حبة فجور الثيران يصيح الرجل فيهما مسلما
و يحسى كافرا و يحسى مشكلا و يصيح كافرا فقال رجل من المسلمين فكيف يصنع في
ذلك يا رسول الله قل ادخلوا بيوتكم و اخلوا دكركم فقال رجل من المسلمين
اقرانك ان دخل على احد بنى فقال فليمسك بيده و ليكر عند الله
المفتون و لا تكن عند الله الفاتر الله في الله فيا منى مال اخيه فميتك
دوم و يحصى ربه و يكفر بحاله و يجب له جهنم فنزلت هذه الآية القرآنة
قرآن حمزة و الكسائي مثبتون من التثنية و الباقون بالياء من التثنية و هما

التثنية و التثنية و قرآن ابو عمر و عاصم و الكسائي و السلام و السلام و السلام
و قرآن نافع و ابن عامر و حمزة و السلم و هو الخاضع و لا نقاد
لا يستوى القاعدون من المؤمنين غير اولى الضرر و المحام
هدون في سبيل الله باموالهم و انفسهم بارزوا بشهادة نبيهم ان
حرب انكروا و كان يجوز خدا و ندان زبان و در ماندگی و کارزار کنندگان در
راه خطای نخواستند و خویش و تنها و خویش یعنی ان کسانی که از جهاد باز
باشند بی عذری بل بر نباشند با ان کسانی که جهاد کنند بحال و حق خویش
در ثواب و در جهه قال ابن عباس رضي الله عنهما قال ان مكنوم و محمد بن حنفی
انا اعميان فهل لنا من خصية في الجهاد يا رسول الله فنزلت غير اولى الضرر
و ذكر الفقيه ابو الليث رحمه الله مستند الى زيد بن ثابت رضي الله عنه ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم املى عليه لا يستوى القاعدون من المؤمنين و المجاهدون
في سبيل الله فجاوب ان ام مكنوم و هو يميلها على فقال يا رسول الله و الله لو استطعت
الجهاد لجاهدت فانزل الله على سوله و فخذ على فخذ فقلت حتى خشيته ان
يخضع فخذى ثم ترمى عند فانزل الله غير اولى الضرر اى غير ذى العذل و الرضى
و الله في قوله عز وجل فضل الله المجاهدين باموالهم و انفسهم على القاعدین
نحو جهه و كلا و عد الله الحسنی فضل مناد جهاد کنندگان را بر استقامت
تثنية و خویش و تنها و خویش بر نباشند ان از حرب یعنی عذری در جهه
همه را و عد کرد نیکوئی یعنی هست توجید قوله عز وجل فضل الله المجاه
دين على القاعدین اجرا عظيما درجات منه و مغفرة و رحمة
و كان الله عفورا رحيم و فضل مناد خطای عز وجل جهاد کنندگان
نزد بر نباشند ان بر عذر مذدی نیکو پس مناد را بیان کرد و در جهه ان وى یعنی
نهاد و منزلتها از خطای تعالى در بهشت و امرش مرگنا هان ایشان را و
شيش و هست خطای عز وجل امر را در رحمت کنند و قيل المجاهدین
و القاعدین در جهه و على القاعدین بغير عذر درجات و نافع و الكسائي
بن عامر غير اولى الضرر بالنسبة على الاستينار و قيل على الحال و الباقون بالرفع

چون کسی را از دشمنان ندانند ایمن شدند سلامها بپا دارند و رسول صلی الله
علیه و سلم تنها از یاران جدا شد و از وادی بگذشت تا کاه ابری برآمد و باران
در گرفت و از کوه سیلی فرود آمد و چایک شد میان او و یاران او بعضی از
شرکان بران کوه بودند و یکی از مبارزان ایشان نام او عورت بن چارث
الحجاری چون بدید که رسول الله جدا افتاد از کهنتران خود و سیل عظیم
در میان ایشان حایل شد تیغ برداشت و قصد کرد چون بنزد رسول رسید
علیه السلام تیغ برکشید و گفت یا محمد و من یعضمک منی قال علیه السلام خواسته
تیغ بروی زدن رسول گفت اللهم الکفی عورث بما شئت عورث در روی
افتاد چنانکه کوئی کسی در قفاش زدی و پنداختی و تیغ از دست افتاد
رسول علیه السلام از جای بخت و تیغ و را بگرفت و گفت ترا که رهاند از من تیغ
کسی گفت اگر اسلام آری تسبیح و تیغ بتو باز دهم عورث گفت نکریم و لکن
عهد کنیم که تو بسوی تو باشم و نه با تو باشم عهد کرد و رسول علیه السلام تیغ بوی داد
عورث گفت یا محمد تو بهتر از منی که چون قادر گشتی بر کشتن من و ایستاد گری
برگشتن من و مرا کشتی و تیغ بمن باز دادی پس آن کافریان خوشی باز رفت
مرا و لا گفتند که دیدیم که تیغ بر او روی که باز داشتند گفت ندانم که زد در میان
دو کتف من که زنده را ندادم بیفتادم و تیغ از دست من جدا شد و محمد
بگرفت بعضی از آن قوم او ایمان آوردند که بلاستند حقیقت رسالت
و از انکاه آن سیل باز ایستاد و رسول علیه السلام بنزد یاران باز رفت و از آن
حال خبر داد این آیت بیامد که ولا یجتاح علیکم الا الله و یخاف خوف در قرآن
یک رکعت از پیش یاد نکرد اما عبد الله بن عمر و غیره روایت کردند که رسول علیه السلام
باطایفه اول یک رکعت بگزارد و با طایفه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و
سلام داد پس طایفه اول باز آمدند و این طایفه دیگر بر رفتند پس دشمن
طایفه اول یک رکعت دیگر بپا آوردند بی قنات و سلام داد پس این طایفه
بیشتر دشمن شدند و طایفه دوم باز آمدند و یک رکعت اول و با قنات
بپا آوردند و هر هر طایفه از نماز تمام شد و این اخبار علماء ماست در نماز

خوف **قوله عز وجل** فاذا قضیة الصلوة فاذا ذکر و الله قیاماً
و قعوداً و علی جنوکم فاذا اطمأنتتم فاقموا الصلوة
ان الصلوة کانت علی المومنین کتاباً موقوتاً
پس چون نماز خوف بگذاردید و فارغ شدید از بعد آن نماز بگذاردید
ایستاده یعنی چون تن درست باشید و نشسته بیارت چون بیمار باشید
و خفته بیارید چون نتوانید نشسته گذردن بقول دیگر چون در دار چوب
نار کنید بگذارید نماز را ایستاده و به ستور نشسته یا بر پهلو بعد خوف
و بیمار چون معتزل خود باز گردید و پیارا مید نماز را تمام بگذارید با ارکان
او به نماز بر مومنان فریضه است پیدا کرده شده قال مقاتل کتاباً موقوتاً
ای فریضه معلومه لان الکتابه فی الفرض فی القرآن کقولک علیکم
الصلوات ای فرض علیکم قوله عز وجل ولا تلتموا فی ابتغاء القوم
ان تکونوا تاملون فانهم یاملون کما تاملون و ترجون
من الله ما لا یرجون و کان الله علیما حکیم و ضعف شوق
ای مومنان بوقت گرفتن قوم یعنی اهل مکه را در بند صفری که اگر شما
درج مند شده ایت یعنی شما را که جراحیت رسید است ایشان نیز درج مند
شده اند چنانکه شما درج مند شده ایت و شما امید می دارید از خدای
عزوجل انج ایشان امید می دارند و ان ثواب بهشت است و هست
خدای دانا بمصالح شما و حکیم است در آنچه بفرمود شما را تا کافران مقهور
شوند و شما ثواب مجاهدان برسید این آیت در حق چرب بدر صفری
آمد که از بعد چرب احد بفرمود مرا ایشان را به بیرون شدن بحرب بدر
صفری و بعضی از ایشان مجروح بودند دستور آمد بر ایشان بیرون
شدن بحرب یا انی سفیان و یاران او این آیت بیامد و عتاب کردندشان
که بسبب جراحیت چرا که می کنید چنانکه بیان کردیم بدر حشر العینان
و بقول دیگر از بعد جراحیتها و فراغت از چرب احد کافران دیگر بار
قصد کردند تا جدا شوند بر رسول علیه السلام و یاران او تا یکبارگی مرایشان

نیست کنند این ایت بیامد و میایشان را بنمود تا در طلب کافران
 و حرب ایشان بیرون شوند **فصل** انا انزلنا الكتاب
 بالحق لحكم بين الناس بما اراد الله ولا تكن للخائنين
 خصيما اما بعد ستادیم بنو این کتاب را برستی تا حکم کنی میان مردم
 با حق بنمود خدای ترا یعنی بیاموزانید ترا خدای و مباشی مرخیانت کنند
 کائنات یاری کنند قتاده بن نعمان گفت این در شان طعمه بن ابییرق آمد
 که نام او شری بود و مرد شاعر بود و منافق هجو کردی یاران رسول را علیه السلام
 و می گفتی این فلان کسی گفته است و دو برابر دیگر داشت نام ایشان بشیر
 و مبشر بی این طعمه از خانه عجم من رفاعة بن زید بار طعام و در عی در جوار
 نهاده بود و در آن جوار آمد بود بفرمودن حوال را چون با مدار شدن
 عجم من مرا بخواند و گفت دوش مارا غارت کردند گفت که کردی بشیر
 و در آن وی من بشیر رسول علیه السلام و خبر دادم که جنس کرده اند
 اما طعام ایشان را که مارا بلان حاجت نیست لکن سلاح را بفرمای تا
 بما باز رسانند قوم ایشان بیامدند و خداوندان زبان و بیان بودند و گفتند
 یا رسول الله قتاده بن نعمان و عجم او قصد کرده اند بخانه دان ما و خانه دان
 مارا تهمت می دهند این سخن ایشان شنید رسول علیه السلام بموقع افتاد و خانه که
 رسول علیه السلام بر ایشان تغییر آورد ایشان نشانی بگرفتند که آن جوار را
 درین کیهان بود و آن آمد بخت بود از در خانه رفاعة تا در خانه طعمه چنانکه
 معلوم شد که این طعمه کرده است پس طعمه چون دانست که بوی نسبت
 خواهد شد نزد بخانه زید بن السخین اليهودی برد و امانت نهاد و قوم
 خود را گفت که نشان آمد را بگرفت تا بخانه جهود ظاهر است و در دیدند
 خانه وی باشد بگرفتند در خانه زید جهود بیافتند نام دزدی بروی
 نهادند و قوم طعمه بنزد رسول آمدند که نام دزدی بر طعمه می نهاده و
 سلاح در خانه جهود ظاهر شد رسول علیه السلام خواست که طعمه را معذور
 دارد و جهود را تعزیر زند این ایت بیامد و **ضحاک** گفت این طعمه

درع ز بر عوام را بدزدید و منکر شد رسول علیه السلام ز بر را گفت جحشی
 بیار این ایت بیامد مقاتل گفت طعمه منافق درع جهودی بدزدید
 و منکر شد قوم طعمه خصومت کردند و رسول علیه السلام یار ایشان بود این
 ایت بیار حال ایشان بیان کرد کلبی گفت طعمه درع قتاده بن نعمان
 بدزدید که همسایه وی بود و در خانه جهودی امانت نهاد پس چون
 روز شد خبر شد که طعمه کرده است از طعمه طلب کرد طعمه سوگند خورد که من
 نذر دیدم ام و مرا علم نیست قتاده گفت شب در آمدی و بیرون آوردی
 و ما نشانی آن تا بخانه تو آوردیم گفت جهود دزدیده بود من فی بخانه
 جهود در آمد بیافتم جهود گفت این طعمه بمن داده است و جماعتی جهود
 کواهی دادند برود بیت قوم طعمه جمع شدند و گفتند بنزد محمد رویم و از
 هر طعمه و مجادله کنیم و عذر او ظاهر کنیم بیامدند و گفتند یا محمد از هر طعمه
 نیکوی بگوی و مجادله کن که اگر یاری طعمه نکنی هلاک شود و جهود شداد کرد
 مصطفی خواست که جهود را عقوبت کند این ایت بیامد که گفتیم و بیان کرد
 که طعمه دزدیده است و جهود بی گناه است پس فرمود رسول را تا امر بشیر
 خواستن از آن قصد کرده بود **قوله** عز وجل استغفر الله ان الله كان عفوا
 رحیما و امرش خواه یا محمد از خدای و تقوی کن از قصد زدن جهود که
 خدای عز وجل امرش راست و رحمت کنند **قوله** عز وجل لا یجادل
 عن الذین یختلون انفسهم ان الله لا یحب من کان خوانا
 ایما و خصومت مکن از بهر آن کسانی که خیانت می کنند تنها خوش
 را که و بالخیانت کنند و بنه کار هم در شان طعمه آمد پس صفت شب فتن
 دزدان کرد **قوله** عز وجل یستخفون من الناس ولا یستخفون الله
 وهو معهم از بهیشتون مالا یرضی من القول فکان الله بما یعملون
 محیطا ای بیوشانند از مردمان یعنی بتوانند که بیوشانند از مردمان
 و نه توانند که بیوشانند از خدای عز وجل و او با ایشان است یعنی خدای دان
 بحال ایشان چون شب همی گذرانند با نخ رضا ندهد خدای عز وجل

یاوم

تخت کرم

بیست و هشتاد و شان
 که خدای عز وجل و
 ندان و مری را که
 خیانت کنند

انگاره بر عمل اگر

از گفتار ایشان که قوم طبر اتفاق کردند در شب و تنه بر کردند که بان جهود
دهند و آهت بروی دهند و هست خدای عزوجل باج میکند و اناضحا
گفت چون زره را بزدند در زیر خاک پنهان کرد در خانه خود تا کسی نبند
این آیت بیامد که اگر از خلق پنهان کنه نتوانی که از من پنهان کنی **فوله ع**
جلها و تم هو لا جا دلتم عنهم في الحيوة الدنيا فمن جادل
الله عنهم يوم القيامة ام مني يكون عليهم و كيدا هاتبه
راست و معاد وی شایسته ای آنها که قوم طهر آیت خصوصت کرد دید
از هر ایشان بعضی از هر طهر با رسول علیه السلام در زندگانی این جهان گشت
که خصوصت کند با خدای عزوجل از هر ایشان در روز قیامت یا که باشد
بر ایشان نگاه بان که کار ایشان را اصلاح کرد و ضحاک گفت سبب نوال است
ان بود که چون رسول علیه السلام خواست که طهر را تفریزند یا جده قطع اقامت
کند جهودان بیامدند با سلاح و طهر را بر بودند و از هر او خصوصت کردند
این آیت بیامد چنانکه بیان کردیم **فوله ع** **جل و من يعمل سوءا او يظلم**
نفسه ثم يستغفر الله يجد الله عفورا رحيم و هر که بدی کند یا برین خوش
ستم کند بعضی گفته اند که هر که بدی کند بعضی سرقه و قتل و غیر آن یا برین
خود ستم کند چون دروغ و سوگند دروغ و شرب خمر و غیر آن پس امرش
خواهد از خدای عزوجل بیاید خدا را آمرزگار و کند کلی گفت در حق طهر
آمد من بعمل سوءا بسرقه الدرع او بظلم نفسه بر میه غیره و جهود
ثم يستغفر الله ای يتوب الى الله ضحاک گفت که این آیت در پنهان و جشی
آمد چنانکه گفته ایم و از امیر المومنین علی رضی الله عنه می آید که گفت که چون چنگ
از رسول علیه السلام شنید می مرا منقعه را بودی چنانکه خواست خدای بود
و چون کسی دیگر بشنود می و را سوگند داد می که دل من بند برفتی اما او بیک
رضی الله عنه مرا چندی بیادیت کرد دل من بند رفت که راست گفت او بیک
رضی الله عنه و ان جدیدت این بود که ما من عبد ذنبا ثم يتوضا
و صلی رکعتین و يستغفر الله تعالی الاغفر الله تعالی له ثم قرأ هذه الآية

و من يعمل سوءا او يظلم نفسه **الاية ع** و من يكسب اثما فانما يکسبه علی نفسه و كان الله علیما حکیم و هر که بدی و من
انگ نمکند برین خود میکند یعنی تحقیق این بروی باشد و هست خدا
عزوجل دانا و صواب کار فوله ع **و من يكسب خطیئة او اثما**
ثم یرمیه بر یا فقد احققت لهما و **اثما مبینا** و هر خطائی کند
یا آن پس آهت کنی بان و گناهی را هر آینه برداشت و بال دروغ و من
بدا بعضی گفته اند که و اثم یلی باشد و بعضی گفته اند که خطا سرقه است
و اثم سوگند دروغ هم در میان طهر آمد و معنی ثم یرمیه بر یا ای القویین
عایشه رضی الله عنها قولاً عظیماً **فوله ع** **و لا فضل الله علیک**
و رحمة له ثم طایفة منهم ان یضلوا و ما یضلون الا
انفسهم و ما یضرونک من شیء و اگر نه فضل خدای بودی بر تو
بنیوت و رحمت او بوی که آگاه کرد ترا از دمی طهر قصد کرده بودند گروهی
از ایشان که در خطا افتند ترا در حکم تو بر طهر و کم فوده نکرد اند مکر متهم
خوش را عی و بال آن ضلال با ایشان باز کرد و زیان نکند ترا بحیزی
بعضی با عصمت من خدای ترا هرگز بخون یا بی نتوانند رسانیدن **فوله ع**
و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علیک ما لم تکن تعلم و کان
فضل الله علیک عظیماً و بفرستاد خدای بر تو کتاب را یعنی قرآن را و
حکمت را یعنی علم جلال و جبرام را و بیا موزانید قرآن را باج تو که آنست بودی
فیه از احکام شرع و هست فضل خدای بر تو بزرگ یعنی نبوت و نگاه داشت
از ضلال **فوله ع** **الا حسیر فی کثر من یحکم الا من امن بصدقة**
او معروف او اصلاح پس الناس نیست خیر و نیکی در بسیاری
از آن زها و ایشان بعضی را از قوم طهر که تدبیر می کردند بقول دیگر خیرست
در سخنان ایشان مکر را از کسی که نظر نماید بصدقه دادن یا نیکی کردن
با اصلاح آوردن میان مردمان بقول دیگر بخوی قوی اند که را از گویند
بقول فصالی و اذ هم بخوی پس استثنای این اخبار برین قول درست باشد

و من یحکم الا من امن بصدقة او معروف او اصلاح

لن نبعث ولن نعذب فنزلت الآية ليس بامانكم ولا امانى اهل الكتاب الا
 وقيل ليس القدر والمنزلة عند الله بامانكم لكن الامر الى الله يعز من يشاء وبذل
 من يشاء **فمن يعمل من الصالحات من اولئها هو**
مؤمن فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون نقيرا
 هلكه يكند از نيكيها از مرد يا از زن واكر ويد باشد ايشان انكه درينديست
 وستم کرده نشوند با نذر نقطه نبشت دانند خرم را من كثير وابوعمر ويدخلون
 الجنة بهم الياء والباقر بالنصب الاول من الادخل والثاني من الدخل
قره فخرجوا من احسن دينا ممن اسلم وجهه لله وهو
محسن واتبع ملة ابراهيم حنيفا واتخذ الله ابراهيم خليلا
 وليست يتكودين توازن كس كخال كرده است دين خود مردى را واو نيكو كردار
 باشد يقول ديكر او موجد باشد ومتابع كند دين ابراهيم را بر كشته از دينها
 باطل يقول ديكر مستقيم بر دين راست وبكرت خدای ابراهيم بدوستى قيل
 اصطفا بالحنة وقيل اتخذ صافيا بلاخلل يقول ديكر خليل از بهر ان كفتش
 هلكه حاجت خویش را بحر باخدای تكفت واصل الحنة الحاجة وقيل اصل الحنة المنزلة
 والرفعة والكرامة وفى الحديث ان الله تعالى واتخذ ابراهيم عليه السلام ان خليلا فى الارض
 فقال لرب من موفا بى اليه لم لم تسالنى عنه فقال ابراهيم عليه السلام حتى احبته ان
 اتخذ خليلا كما اتخذته خليلا او كلا ما هو هذا فقال الله تعالى انت يا ابراهيم
 وقيل اما اختص باسم الحنة من اخلاق لبذل له وظهار سخاوة ولصبر
 فى ابتلاء الله تعالى له بالبلالا فى قضيتته حتى اتقى النار فصبر ولم يستعن
 باجد سواء وابتلى بذبح الولد فاوفاه وامر بالهوى مرتين وترك الولد
 والاهل فى الجبال والمقاو بلاضرع ولا زرع ولا مونس ففعل فلهذا
 اتخذ الله خليلا وقد روى لما دخلت عليه ليلة شعبة الارض فهاهم
 بعمل سمع فلم ياه كلوا منه وقالوا لانه كان شيئا غير ممن فقال لهم اعطوا
 ثمنه فقالوا وما ثمنه فقال ان تقولوا فى اقله لسم الله وفى اخر الحديث فقال الله
 فيما بينهم حق على الله ان يتخذ خليلا فاتخذ الله خليلا وروى عن جابر بن عبد الله

ذكر

اصح

عز سولى

عن رسول الله عليه السلام انه قال اتخذ الله ابراهيم خليلا لا طعام الطعام وانشاه السلام
 وصنعه فى الليل والناس نيام **فلا يجل والله ما فى السموات وما**
فى الارض وكان الله بكل شى محيطا او مردى راست ايج ولسانها
 واهم در زمينهاست و هست خدای بهر جيزى دانان **فلا يجل والله ما فى السموات وما**
فى الارض وكان الله بكل شى محيطا او مردى راست ايج ولسانها
 قل الله فيكم فيهن وما يتلى عليكم فى الكتاب فى نياهم النساء
 اللاتى لا توفىهن ما كتب لهن وترغبون ان يتكهن
 وعبير سند تر در زنان بعض در ميراث زنان يكوى ملايشان كه خدای بيان كند
 وجواب دهد شما در ميراث ايشان واهم خندان شود بر شما در قرآن در ميراث
 نيمان زنان ان كسانى كه نهي دهيد ملايشان ايج فريضة كرده شده است ملايشان را
 از ميراث و نهي خواهيد كه بزنى كه كذا آرد صامت ايشان اين ايت در شان دختر
 ام كنه آمد جنانك در اول سورة بيان كرديم كه ميراث ايشان نهي دادند كما
 ذكرنا و ابراهيم نهي كفت رحمه الله كه مرد بودى كه بزرگيك وي شيعه بودى فى جمال
 و با مال كرهيت اشتى نكاح او از نقصان جمال او وكراهيت داشتى كه
 بكسى ديكر ادى از بهر مال او ابراهيم كفت عمر رضوانه عنه بفرمودى مرد را نان
 نيمه از نكاح كردى از بزرى چم اين ايت را وعائشه رضوانه عنها كفت اين ايت
 در شان نيمه امده كه در حجر مردى بود مى خواست تا او را نكاح كند وكابن
 رى تمام نداده بفرمود خدای عز وجل بتمامى كابن دادن او مجاهد كفت
 اهل جاهليت در زنان وكردگان را ميراث نهي دادند و نهي كفته ايشان
 غرض نكند ملايشان را ايت نباشد مولى تعالى بفرمود بدان ميراث
 ايشان را بفرمود مرثيه را بدان حصه او **والمستضعفين**
من الاولاد ان وان نفقه مولا للميتاى بالقسط وما تفعلوا من
خير فان الله كان به عليم او بن عطف است بر ماقبل او يعنى
 يستفتى نك فى النساء والمستضعفين من الاولاد وجوابه قل الله فيكم
 فيهن وفى المستضعفين عن الاولاد بيان مى كند وجواب مى دهد خدای
 عز وجل در ضعيف كرستان از مردان در حقوق ميراث ايشان چنانك

بیان کرده شد است برساند نصیب ایشان و بی فرمایند بایستید و نکه
 داریت مکار تیمارا برستی و مال ایشانرا صدق و آنچه مشکند از میگوید
 هراینه خدای عزوجل هست روی دانا **و این امر را خاف من**
بعلمها نشونک او اعراضا و در جناح علیها ان تصلحها بنهما
صلحا و الصلح خیس در حق دختر محمد مسئله آمد رضی الله عنه و شوی او
 سعد ابن الربیع که ولده وقت جوانی خواست چون بسال بزرگ شد بر سر او رفتی
 جان خواست و جوان را بر سر بر کردید و بروی جفا می کرد زن کند بر بنزد
 رسول رفت صلی الله علیه و سلم و کله کرد از سعد بن الربیع این بیامد و معانها
 و اگر رفتی برسد از شوی خویشی نشوزی یعنی خشم و خولشتن کشیدن یا زوری
 کرد اینند بن نیست برایشان که صلح کنید میان یکدیگر صلح کردی بهیتر انا
 بر نشوز و قید نشوز ترک مجامعتها و اعراضا بری مجادتها و قید معنی قلم
 نصلحی ای نزد فی قسم الشایسته مرضا الاخری و بعضی گفته اند که معنی علم است
 اینجا که از عایشه رضی الله عنها می آید که این در حق زنی آمده است که شوی او و را
 دوست ندارد از دما مت او پس زن مر شوی را که بد که مر اطلاق مد و من
 از تو نفقه و قسم نخواهم و شوی برین صلح کند اینست و از امیر المؤمنین علی
 رضی الله عنه همچنین آمد از اناه رجل یستفتیه عن امره خافت من بعلمها انش
 ان اعراضا قال هی المرأة التي تكون عند الرجل و یبوی عیاه من دما متها
 او کبرها او فقرها و سوء خلقها و تکره المرأة فراقه فان رضعت من مکرها
 شیئا حلاله وان جعلت من ابامها لغيرها من الزوجات فلا حرج علیها
 فانزل الصلح بهذا و انزل الخوف بالعلم و یقول دیگر این درین موضع وارد روی
 حقیقت خوین است که ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که سوده بنت زمعه
 بر رسید که رسول علیه السلام و اطلاق دهد نوبت خویش بعایشه داد رضی الله عنها
 نادر چکم نکاح رسول علیه السلام ماند و فردا صرصر عیالان وی باشد این نیت
 بیامد ابن عباس گفت اینست آن صلح که خدای عزوجل فرمود **و این**
و حضرت الانفس الشیخ و ان تحسنوا و تقول فان الله کان

صلح کردن

چیزی

بما تعلمون خبر از جاحظ کرده شد اند تنها و خیل یعنی افروین شدن اند تنها و او
 بهیچ احتمال آن دانه که مراد از شیخ بخد است و احتمال آن دارد که مراد است
 و هر دو معنی بر یک است از برای آن خد از حوص باشد و حوص نیز بران دارد
 بخد کند و شیخ اینجا ان باشد که زن قسم خویش بکسی ندهد و مرد نیز حصه
 یکی بدیگر ندهد و یقول دیگر شیخ مرد تقصیر است در حق کیس یعنی
 زن کند بیک از روی طبیعت از قسم آن محتجع گردد چون جوانی دیگر با حال
 بر بیست و شیخ زن ان باشد که رضاند هد حصه قسم خود بدیگری دادن و اگر نکند
 کشید شیخ که مرد انید باز نان که حق زن بهتر برسانید و بر هر بند از میل خود
 و از کم حق او هراینه خدای باج شما می کشید دانا است جز او شما برسانید پس
 تخفیف یاد کرد که اگر بادل بر نیاید بیکبار روی مکرر انید **قول عز وجل**
وان تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصت فی الاموال
کل الیل فتذروها کالمعلقة وان تصلحوا و ان تقول فان الله
سنان غفور رحیم و هرگز نتوانید که راستی کنید میان زنان در دوستی ایشان
 و اگر چه چیزی کنید یعنی اگر چه جهد کنید در عدل میل میکند هر میل کردنی
 زن جوان تا بماند ان زن پس را چون او مخنه یعنی چون دین زندان کرده و محسوس
 شد بیستی که شوی دیگر تواند خواستی و نه باشوی که نفقه و کسوف و قسم یا بد
 بقول دیگر میل میکند نفقه و قسم شوی زن جوان و بر را بکدار بیت
 چون زندانی بی قسم و نفقه و اگر بصلاح اریست و بر راسته باشید و بر هر بند
 از ظلم و میل هراینه خدای عزوجل هست امر کار هر میل کردن بجا انرا و حجت
 کنند و مراد از راستی کردن در اول راست دوستی دل را می خواهد که رسول
 صلی الله علیه و سلم چون قسم زنان تمام کردی بکفایتی اللهم هن قسمتی فاما امکن
 فلا تأخذنی بما لا امکن و مراد از ان برابری و تسویه در دوستی خواستی که
 عایشه را بدید از هر عیالان خود دوستی داشتی **و ان تبصر فاما**
رضوان الله کلامی است و جان الله **و ان تبصر فاما** و اگر از
 یکدیگر جدا شوند زن و شوی با لاقی بی ساز کشد خدای عزوجل همه را

از جهت رحمت بقول دیگران فراموشی خود و هست خدای عزوجل بسیار
 عطا و استوار کار درین احکام که بیان کرد **و الله ما فی السموات**
وما فی الارض ولقد وصینا الذین اوتوا الكتاب من قبلک
واياکم ان اتقوا الله و من خدای راست آنچه در آسمانهاست و زمینهاست
 و هر آنکه اندک از کردیم و بفرمودیم آن کسانی را که داده شده اند کتاب بخشایند
 و شما را نیز بفرمودیم ای امت محمد در کتاب شما که بترسید از خدای عزوجل
 بدایح می فرماید بتوصید و قامت شریع و در کار تیمان و زنان و غیر آن
قوله عزوجل و ان تکفر فان الله ما فی السموات و ما فی الارض
وکان الله غنیاً حمیداً و اگر کافر شوید شما هر آنکه مر خدا بر است
 آنچه در آسمانها و زمینهاست و هست خدای عزوجل بی نیاز از همه خلق و
 در ذات صفات و قوت و فعل یعنی اگر شما ایمان نیاورید خدای عزوجل بی نیاز
 از اغان شما و از شما که سجده می داشت بادشاهی اسما و زمینها **قوله عزوجل**
و الله ما فی السموات و ما فی الارض و کف باله و کیدا و مر خدا بر است
 آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست و بسند است خدای کار ساز و نوپرداز
 از کلمات از برای مژدگانها و مرتبه اعتبار است **قوله عزوجل و الله**
غنیاً یعنی بی نیاز است **قوله عزوجل انکم** **یا ایها الناس و یایة باخرین و کان الله**
غنیاً **قوله عزوجل** و اگر نخواهد ببرد شما را بعضی هلاک کند شما را ای مردمان و
 یارد دیگران از شما فرمان برتر و هست خدای عزوجل بدین توانا بعضی
 گفته اند که این خطاب هر کافران راست و احتمال آن دارد که در حق کسی است
 که فرمان او را خلاقی کند و بعضی گفته اند که درین آیت تخریف است مر
 امل و ایان را و مر خلاطین و رؤساء که عدل نکنند و معاد را که بعلم خود
 کار یکصد و بیست و نسیحت نکنند و مقابل گفت که بخواد بیا فرستد فرمان
 برتر از شما لکن نیا فرستد که وی از طلعت شما بی نیاز است شما را از این
 منفعت خود نیا فرید از این منفعت شما افرید فان قتل چون مشیت
 او ازنی است آنچه بودی بود است که نباشد و آنچه بخوایست دراز نماند

مرتبه

هر افرمود که این دنیا بیهوده است و خلق دیگر در قدرت او است
 و من قادرم خلق دیگران فرستم لکن نیا فرستد که مشیت از نیست
 ن رفت **قوله** **من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب**
دنیا و الاخره و کان الله سمیعاً بصیراً هر که می خواهد با دانی
 از جهان از عمل خود باید که عمل از هر خدای را آورد یعنی در سفره الانعام
 که چون بشنویند اینها را خدا را که کافر شوند بان و افسوس کنند بر آن
 نشنید تا آنگاه که بحدیث دیگر مشغول شوند بچران که اگر در آن حال با
 شما نشنید شما همچون ایشان باشید یعنی اگر در آن وقت با ایشان
 شنید و متوانید که ایشان را از آن باز دارید و ندانید و ببال با ایشان
 برآید **ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی**
عذابهم جمیعاً هر آنکه خدا کرده است منافقان و کافران از عذاب
 را این آیت در حق کسانی که در راه **قوله عزوجل** **ان الله**
جامع المنافقین و الکافرین فی عذابهم جمیعاً و منافقان را از نشستن
 کافران درین آیت که و ای ارباب الدین محضون فی اياتنا و اعرض عنهم
 و چون مدینه آمدند با **قوله عزوجل** **ان الله** **جامع المنافقین و الکافرین فی**
عذابهم جمیعاً و منافقان می نشینند ایشان را فلا تقعدوا
 قرا عاصم نزل بنصب النون و ن تکلیف ان هذا الا
 ناعت هو ما کنید تا راستی نکنید بان سبب و معنی آیت است که حق
 پیدا اگر همه بر تنها بر شما باشد و اگر گواهی دارید راست دهد ان گواهی
 بر ما در و بدر و خویشان شما باشند و اگر در ویش اند میل میکنند از
 قول کفری و بوشانید گواهی را از هر در ویشی او بقول دیگر گوا دهد
 با و بدر و ویش باشند ایشان یا قوا که خدای عزوجل با ایشان
 عیتر و اولی ترین آیت در شان انصاری آمد که از رسول علیها السلام سوال
 کرد که من چه می دارم و گشتی را بروی حق است و من این گواهم و مرا از گواهی
 دو هیچ چیز باز می دارد **قوله عزوجل** **ان الله** **جامع المنافقین و الکافرین فی**
عذابهم جمیعاً و منافقان می نشینند ایشان را فلا تقعدوا

وقال مقاتل فلا تبعوا الهوى للمقارنة واتقوا ان تصدوا عن الحق الى الهوى
قله من جبر وان تلوا اول او تعرضوا فان الله كان بما تعملون خبيرا
وكان ينجي ابيات زبان را بعض زبان را بگردانيد و جبري گويد كه كول هو باطل
گردانيد و بگرددانيد و كولا بگرددانيد هر نه خدای هست باج شما می كنيد
دانا قرا و حضرت طاب ثوابه تلوا بوا و واجد من الولاية معني اقم الشهادة و قدوة
و هاهنا الباقر و اقرين من اللهي و هو التحريف **قله من جبر** يا لها الذين امنوا
امنوا بالله و رسوله و الكتاب الذي نزل على رسوله و الكتاب
الذي انزل من قبل اي ان كسانی كه بگروید ايت موسى و توريت
بگروید بخدای و رسولان معني محمد عليه السلام اين خطاب مرا جبار جبريان را
بقول ديكر اى ان كسانی كه می بگرويت موسى و عيسى بگرويت محمد و باي
كتابی كه فرستاده شد و همان قرآن و بان كسانی كه فرستاده شد بدش از
قرآن معني توريت و انجيل اين است در حق عهد الله سلام امد و اسد
اسيد بمران كعب و قله بن قيس و غير ایشان كه گفتند يا رسول الله بگرو
بش و بكتاب نو و موسى و توريت و عيسى و انكروم بدیكران اين ايت پیام
و فرمود كه نه بگرويت بقول ديكر در شان مومنان امد معني امر مؤمنان
بر ايمان استوار باشد بقول ديكر اى كسانی كه ايمان آورده ايت در روز
ميثاق بگرويد بخدای و انبيا و كتابها را و بقول ديكر در شان مصلحت
امد معني اى كرويد مكان بزبان و خطا بگرويد بدل و باطن **قله من جبر**
و من يكفر بالله و ملائكته و كتبه و رسوله و اليوم الاخر فقد
ضل ضللا لا يعيرل و هر كه كفر شود بخدای و فرستگان او و كتابها را او
و رسولان او و روزگار بسين هراتمك بوده شد كم بوده شدن دوران حق
قرار نافع و عاصم و حرمه و كسانی انزل نصب الالف و الباقرين هم الالف
على فعل ما لم يسم فاعله **قله من جبر** ان الذين امنوا ثم كفروا ثم
امنوا ثم كفروا ثم اذوا و افضل لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليعذبهم
سبيلا هر ان كسانی كه بگرويد اند بخدا و توريت بس كافر شدند

بوم

۲۱

بومك بعد ان بس بگرويدند بعيسى و انجيل بس كافر شدند از بعد ان
بس بگروند و دند كافر را محمد و قرآن بقول ديكران كسانی كه بگرويدند
بموسى و كافر شدند بعيسى بس بگرويدند محمد عليه السلام بدش از بعد
از بس كافر شدند از بعد مبعث از جسد و عداوت بس بگروند و كافر
ثبات گردند بركض بقول كلبى بگرويدند موسى عليه السلام بس كافر شدند
بومى بس بگرويدند بعزير بس كافر شدند بعيسى بس بگروند و كافر محمد
عليه السلام بقول محمك اين ايت در شان ابو عامر راهب امد لعنه الله كه جود
ضار را بنا كرد و بمصطفى عليه السلام ايمان آورد باز كافر شدند ايمان آورد باز
كافر شدند بس بروم رفت و بركض بزم و نعوذ بالله و بجزان الاله نزلت في منافق
له الايمان بلسانه و اخبر الكفر ثم آمن ثم كف و قيل نزلت في يهود المدينة
بلفهم بعث الرسول و هو بكة امنوا به ثم كفروا بعد قدومه المديته ثم امنوا
بعيسى ثم كفروا يوم اذوا و افضل بالاضرار على الكفر لم يكن الله ليغفر لهم
يا شد كه خدای بگرويد ايشان را و نباشد كه راه راست نمايد ايشان را **قله**
بششر المنافقين يا ان لهم عذابا اليما مزده ده بعض خريده منا
فان را كه مر ايشان زست عذاب در دناك در قيامت اين ايت ر دست
بر معتزل كه ايشان هدى را از خدای تعالى مجرد بيان و قیامت دلایل
گویند و انجاد دليل است كه مراد از هدايت بيان كردن نيست كه در حق ايشان
اين بيان و قیامت و دليل بود و با اين همه می فرمايد و لا يهديهم سبيلا
معلوم شد كه در بيان و قیامت دلایل جزی ديكر هست كه مر كافران را ندان
بود بس صفت ان جهودان يا ذكر **قله من جبر** ان الذين آمنوا ثم كفروا
اولياء من دون المؤمنين ايتمنون عند هم العزة فان العزة من
الله جميعا ان كسانی كه می گیرند مر كافران را دوستان بجز از مؤمنان
از می بچينند نزد ايشان عزيزي و قوت بعض ايشان نزل نيست قدرت
عزیز گردانیدن هر ايشان عزيزي و قوت مر خدای راست عزوجل همه
و عيسى بگروانيدن از خدای بايد صفت نه از كافر و كافران و اصل العزة محكم

بر ایشان واجب آید انچه بر کافران باشد و هرگز اخذی متعالی که بود و کردارند
 هرگز نیایی اول را می نجات و فی الجمله من احسن الصلوات حیث
 یراهما الناس و اساءها حبیبی خلا و فیکل استهافه تستهین بهار کفر و
توبه **فصل** یا ایها الذین آمنوا لا تأخذوا الکافرین اولیاء
 من دون المؤمنین اتريدون ان تجعلوا لله علیکم
 سلطانا صیفا ای مؤمنان مکیریت کافران را در میان جز از مؤمنان
 و می خواهید که مکنید مرخدا را بر شما حتی بعد از این عباس گفت خدای
 عنها این آیت در شان منافقان آمد که دوستی می کردند با جهودان و در
 فساد کار مؤمنان می گوشتید معنی می جنب باشد که ای کسانی که بظاهر
 ایمان آورده اید کافران را بدوستی مکنید بقول دیگر در حق مخلص
 امده که با جهودان دوستی داشتندی بحکم قرأت و رضاع که در میان
 بود خدای نمی کرد ایشان را از ان دوستی **فصل** ان المنافقین
 الذین الایمن من النار و کن تجد لهم نصیرا هرگز منافقان
 در درگاه فروترین از آتش باشند نام ان هاویه و هرگز نیایی ایشان را یاری
 کنند که عذاب را از ایشان بگردانند چنانکه بهشت را در جات بر اعالی باشد
 هر چند بلند تر شود لغت نعمت بیشتر باشد دوزخ را در کات در اسافل باشد
 هر چند فرو تر شود عذاب و عقوبت بیشتر باشد و هم در کافران عذاب سخت تر از
 در کافران فرو تر نباشد که در این جا منافقان باشند قرآن حمزه و الکسانی و عاصم الذکر
 بحرم الراء و الباقون بنصب الراء و کلاهما واجد و الذکر للشر و الراء **فصل**
 الا الذین آمنوا تا قبل و اصلحوا و اعتصموا بالله و اغلضوا دینهم
 لله فان لیکن مع المؤمنین و سوف یوفی الله المؤمنین اجر عظیم
 مکران کسانی که تمیز کنند از فاق و بصلاح اند اعمال خود را و دست بدین
 خدای زنند و خالص کنند دین خود مرخدا را ایشان با مؤمنان باشند یعنی
 با مؤمنان برابر باشند در احکام دین در دنیا و ثواب عقبی و هرگز بهر خدای
 متعالی مؤمنان را فری برتر در این آیت دلیل است که منافقان بدترین مخلوقان

بر وقت و عید ایشان راحت ترین بها معین کرد و در وقت توبه چهار
 هرگز نیایی از فاق و بصلاح بودن و اعتصام و اخلاص آنکه در
 عذاب گفت ایشان را با مؤمنان گفت که ایشان مؤمنان اند و گفت
 ان یومهم الله بل گفت و سوف یوفی الله المؤمنین اجر عظیم بغض الله
 ناعنهم و این منافقان درین روزگار مانده ایمان و یحیدان اند که در میان
 ن الله بطاعت ایمان اند و در باطن از مستهزبان اند و در اسلام و احکام شرع
 پیوسته کان اند **فصل** ما یفعل الله بعد ان شکرت و انتم
 ن الله شاکر علیما چه کند خدای عذاب کردن شمارا اگر شما شکر
 و بگویند خدای و رسول او یعنی چه حاجت است مرخدا را در
 با اگر شما ایمان آرید لکن قضیت چیست چنانست که عذاب رسد کافران
 ن خدای تعالی سباس را یعنی بدین اعمال نیکوکان است که هر چه اندک
 و داناست ثواب ایشان و الشکر من الله تعالی قبول عمل القلیل مع
 اء الثواب الخیر و الشکر من العباد اعتراف بالنعم من الله تعالی و الشکر
 عتله **فصل** لا تحب الله اکبر یا سوء من القول الا من ظلم
 ن الله سمیعا علیما دوست ندارد خدای تعالی اشکار کردن بدی را
 نیستند گفتار بدی را مکرر کسی را که ستم رسیده باشد و خدای شنو است
 از حال و داناست بگردارها بقول دیگر دوست ندارد معاصی بد کردن
 کسی بر کسی را مکرر مظلومی باشد بر ظالم خود دعا گوید بقول دیگر
 است ندارد خدای سخن زشت گفتن مر کسی را مکرر رسیده باشد اگر گوید
 ای بود این آیت در حق ابو بکر صدیق آمدن طوی الله که مر می او را دشنام
 داد و ابو بکر خاموشی بود چند بار تا جواب باز گفت رسول الله
 غاست و از بی پروت ابو بکر گفت یا رسول الله تا او را حاضی گفت نمی رفتی
 من جواب باز گفت بروی گفت تا تو نمی رفتی فرشته آمد و روح جواب
 از می داد چون تو بحواب مشغول شوی نریشیت بیروت من نیز بروتم
 برین حدیث دلیل است که جواب با گفتن رواست و با نالفتن اولی

باشد و هذا الآية حجة على من لم يقبل بقدم صفات الفعل من الخ
المغفرة وغير ذلك وهم المعتزلة وغيرهم من اهل البدع لان الله تعالى
قال وكان الله عفو راحما وهم يقولون ما كان الله عفو راحما
قوله يسأل الله الكتاب ان ينزل عليهم كتابا من
السماء فقد سأل موسى النبي من ذلك فقالوا اننا الله
جهنم اين ايت در شان كعب اشرف وفتح اسرار عازم وباران ايت
امد ارجو ان نعمهم الله كه گفتند اي نبوتك وبعثنا نبي
فرشتگان برداشته باشند اثر وبي آرند از آسمان ببرد ما چنانكه
توريت را جلد بيكار بياوردند بقول ديگر هر يك از اهل كتاب كه
تا بهر يك از ما نامه نيايد كه محمد رسول منست قوي بگويت نگويم
بما قال الله تعالى بل يريد كل امرئ منهم ان يؤتي صحفا من السماء
يأخذ بها فاعلموا انهم لا يملكون ان ينزلوا من السماء كتابا
انما ان كتابي از آسمان جلد هر يك خواسته اند بدران اشان
از موسى بزرگتر اين گفتند موسى را بنماي ما خود را از آسمان
اين درخواست ان هفتاد كس كرده بودند كه با موسى عليه السلام بطور
لفظ بودند كه قصه اشان در سورة اعراف نكوبم ان شاء الله
تعالى **قوله** فاعلموا انهم الصاعقة نزلهم ثم اتخذوا العجل
من بعد ما جاءهم اليينات بكفرت اشيا الصاعقة يعني اني
بايانك بيا مد از آسمان و اشان را بسوخت نظم اشان بعد از
سؤال محال اشان هم سوخته شدند پس بگرفتند مد از اشان
كوساله را بخدايي يعني باجنس گفتار و سؤال محال كوساله را بخدايي
گرفتند از بعد از آن بيا مد با اشان چنانچه بيا و ان يدر بيا بود و
عصا و ايتها و ديگر بر حقيقت توحيد و بطلان شرك **قوله** فاعلموا
عن ذلك و ان موسى سلطا نا صديقا بس و كبر رايه
از اشان ان كوساله برستي را دعوت از بعد از توبه عفو كرديم از اشان

عمر مستاء وصل كرديم و بداديم موسى را چنانچه بيا و همان يدر بيا بود و عصا
و در اين ايت اشان را استيكي است كه فرستادن قرآن در حقيقت جواز بود چرا
سؤال از اشان كبري باشد تا سؤال كه ششگان اشان اكبر باشد و ديگر
دنيا را خداي عزوجل جازين الوجود بود چرا انرا اكبر خواند و معتزله باين ايت
حجت كردند كه اگر ديوار او محال نبود چرا گفت فقد سألوا موسى اكبر من
ذلك اما الجواب عنهما اين سؤالها از اشان بر طريق تعنت بود از بهر ان
كبري و اكبر گفت از بهر انكه دلايل و علامات بيا و معجزات ظاهري رسانيد
و اشان ميديدند و ميگوييدند تعنت مي كردند و دليل ديگر مي خواستند
اين استحالتي بتعنت اشان بيا كردند نه بجواز سؤال جواب ديگر كرديم
دنيا بديدند و ايمان نغييب نمائدي و چنانچه ابتلا بر خاستي جواب ديگر گفتند
گفتند انرا الله جهنم و جهنم بر لغت مقابله باشد و اين در صفات خدايي روا
شود جواب آخر **قوله** على المعتزلة لان الله تعالى شبه سؤال الرؤية بسؤال
انرا ان القرين جمله في جبر الامكان جاز و هذا يدل على ان الرؤية جاز ايضا
و فتح ذلك السؤال السؤال واستحالة العلم انهم يكن لغير الرؤية و انما كان
للعقول و مكابرهم على جهلهم **قوله** و رفعنا فوقهم الطور عرشا
وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و قلنا لهم لا تعدوا في
السبوت و اخذنا منهم ميثاقا غليظا و برداشتم برزرا اشان
كوساله را چنانچه اشان يعني از براي خلافت اشان مر عهد ها را كه در
توريت بود و قيل با نرا هم بما في التوبة ومع هذا ان يقبلوا الشراخ
و گفتند اشان را كه در ايد از در شهر را بجا سجده كنند كان جنانكه در سورة
البقرة ياد كرديم و تقسيم مر اشان را كه در حان صدر ميگوييد در روز
شنبه يعني ماهي ميگوييد و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قيل
لهم لا تعملوا في السبت عمل الدنيا و فخرنا فيه للعبادة في انقوا مسجدا
تعالى قمره و بگرفتيم از اشان عهد و پيمان استوار در ظاهر كردن تعنت
سؤال مصطفى عليه السلام بر جاهدان خود بقول اني ميثاق غليظ عهد ها را

بود که در قریه یاد کرده بود قراء نافع بر پایه ویدی لایحه و بنشدند
الذال لانه فی الاصل لا یقتضی و او خیر جفصة هکذا فادعیت ان
الذال **فما نقضهم میثاقهم** و کفرهم بايات الله و قیل
الانبياء بغیبي حق و قولهم قلوبنا غلفت بل طبع الله علیهم
بکفرهم فلا یؤمنون الا قليلا التلیس بی الاثنین فاخذنا
منهم میثاقا غلیظا ففوضنا میثاقهم فبنقضهم میثاقهم لغتاهم کما قال
فما نقضهم میثاقهم لغتاهم الایة کلمة ما للصدمة معنی آیه بکشتن ایشان
عمد ایشان را و بکفر آوردن ایشان بایشاء خدای تعالی یعنی بکافر شدند
جهودان با نجد و قرآن و بکشتن ایشان بغمائل و را علمهم الایة می جو
احتمال دارد که مراد ازین قصد قتل باشد نه حقیقت قتل که قصد کردند
جهودان تا رسول را بکشند عبد الله عباس گفت رسول الله عتقا که بزرگان
ایشان بغمائل را بکشته بودند و گفتن را ایشان که دلها را در غلاف
است و بسته شده است و در غی بابی سخن ترا و اگر بر رفع لام خوانی غلف
جمع غلافی باشد یعنی دلها را او عتیه است مرهم علیها را سخن ترا یاد
نکردند پس خدای تعالی جواب ایشان بداد گفت نه جانت که ایشان
می گویند بل که خدای تعالی ظفر کرده است دلها را ایشان را بکفر ایشان
و اختیار ایشان مکر را نه کردند ایشان مکر اندکی و ان عبد الله سلام
بود و یاران او رضوان الله علیهم قولا دیگر بگروند مکر باندگی از هر آنک
بعضی گرویدند و بعضی نکردند **و کفرهم** و قولهم علی مریم
بهتاتنا عظیما و بکافر شدند ایشان بعیسی غیبه الایام و الجیل و بکشتن
ایشان بر مریم دروغی بزرگ که او را نسبت کردند زنا و ان جنان الله بوق
مریم رضی الله عنها در مسجد بیت مقدس می بود و عبادت می کرد خدای
تعالی مریم را فرزند می داد بی پدر جهودان تهمت کردند و بکشتن این
فرزند از یوسف بن ماریان است که بر مریم بود و خاتم مسجد بیت
مقدس بود صولی تهمالی تکذیب کرده مرایشان را و لغت این بهمانی بزرگ

نهم را یاد کرد و جواب ان یاد نکرد جواب در وی
ما و کوهان و است لغت کردیم برایشان
مریم عیسی بن مریم رسول الله
بما قتلون و ما صلیون و لکن شئبه لهم و لغت کردیم
ایشان را بکشتن ایشان که گفتند ما بکشیم مسیح عیسی بر مریم را پس
مژدای گفت رسول الله که جهودان او را رسول الله نکند و منکر بودند
سالت را خدای گفت عزوجل نکستند عیسی را و بردار بکشدند و
استان کرده شد مرایشان را کسی دیگر ناان کسی را بکشند بر مکان
بیست است جنانک در سورع ال عمران بیان کردیم **و کفرهم**
ختموا فیہ لفی شک منه ما لهم به من علم الا الا
و ما صلیون یقینا بل رفعه الله و کان الله
ظاهرا ان کسانی که اختلاف کردند در وی یعنی در
الم هرازد در شک بودند از وی یعنی در کشتن او و بودند سائر بان داشته
بیشی یعنی آنچه می گفتند که او را کشیم متابعت کسانی می کردند و بکتمان سخن
می گفتند جنانک در روایت آمده است که صورت آنکس چون صورت
عیسی علیه السلام شد تا روی و چون روی عیسی علیه السلام می دیدند و می
خون تن را ریخته می دیدند بشک افتادند که عیسی هست یا نه همچنان در آن
کسان برادر کردند شریقی یقینی برداشت خدای تعالی او را و با سحانه ابرو
رخدای عزوجل لم یزل لا یزال قویست در بادشاهی خود که عیسی را نگاه دار
از کشتن و حکیم است که حکم کرد در حق عیسی یا سحانه برون مقامات گفت که
در ماه رمضان بود و شب قدر بود خطا گفت بعد عاشورا بزرگان
نمان بکشتن و نماز دیگر و قدرت القصه بتمامها فی حوزة العمران
و اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل
و اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل
و اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل
و اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل

و کتاب خود هم **قرآن مجید** است
الله لیغفرکم

لدين فيها اكنة و كان دين

کسانی که کافر شدند و ستم کردند بر تنهایی
از ایمان که چنانست که بیا مرزد خدای تعالی
بنمایند ایشان را راهی مکرر راه دوزخ جاودانه
و هست آن بر خدای ایشان یعنی تخلید اند

است این آیت که دوتا و ویل است یکی آنکه در قیامت راه تنهایی ایشان
بجز راه دوزخ لما روی عن الضحاک ان اهل الايمان يرفع لهم طريقا
الى الجنة و لاهل الکفر طريقا الى النار تاویل دیگر در دنیا ایشان را
راه راست بنماید یعنی توفیق ندهد به ایشان و بخدول دارد ایشان بجز
کفر ایشان را که ایشان راه ایمان بخوبید این دوايت در حق قوی آمد
از جهنم دان که بعلم از دل دانست خدای تعالی که ایشان هرگز ننگر وند
و اختیار جز کفر نباشد چون حال کافران و بطلان اعتقاد ایشان
یاد کرد خبری دهد که حق با محمد یاران او است **قرآن مجید** یا بیا
قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم فامتلوا خیرا لکم ای مراد
هر آنکه آمد بشما این بیغامبر یعنی محمد بر آستی از خدای شما یعنی از
هر بیان حق آمد و آن دین ملامت بقول دیگر از بهر اظهار است
آمد و الحی و ههنا معنی الظهور پس بنی کائنات فرمود که بگردید بوی که
آن بهتر باشد مر شما را از ناکر و بدین بهی نصیب خیرا قال الفراء معناه
و انفق هو خیر لکم فلما سقط هو نصیب و قال الخلیل معناه ایتوا
خیرا لکم و قال انکسالی هو نصیب علی القطع **و ان تکفروا**
عالمها حیاتی **و الارض و**
و اگر تو وید بر سالت محمد مر خدا را چه زیان باشد که خدا را راست
انج در سالتانها و زمین است و خدای داناست بشما که که کرود و که

و فی رسول علیه
الاهل کتاب

در بخدای نسبت کردند تعالی الله عن ذلک این آیت
و غلو کردن نمی کردند شان گفت **قرآن مجید** یا اهل کتاب
نکیر و لا تقولوا علی الله الا الحق ای اهل کتاب

بر خدای تعالی مکرر را یعنی بنا سزا صفت مکنید حق را و آن گویند که
لا یق صفات و ذات او باشد بحمد الله عیا کتب که مگویند مر خدا را فرزند
و جفت و آن جنان بود که جهودان در دشمنی عیسی علیه السلام غلو کردند
و گفتند که جلال زاده نیست و تنهاییان در دوستی عیسی ز جد در کردند
ناطایه از ایشان گفتند که بسر خدای است و آن نسطوریان بودند و
طایفه دیگر گفتند که او خدای است و همان مار عقوق بیان بودند و طایفه
دیگر گفتند که ثالث ثلاثه است و آن مکهانیان بودند یعنی از سه یکی
بود پدری و دیگری و زنی سبحان الله تعالی عما یقول الظالمون و یبروت
بکر المسیح و امه و الدوب و آن مرقوسیانی اند و ایشانرا مکهانیان گویند
منهم الله پس حقیقت حال عیسی را بیان کرد و گفت **قرآن مجید** یا اهل کتاب
عیسی **ع** **مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه**
فرشته مسیح عیسی بر مریم رسول خدای است و کلمه او است که بیفتند
او را به مریم یعنی او را گفت بیاش یسوع یعنی بیا و روان کلمه را بر گیر
بر مریم رسانید و چنانست از بهر اظهار خدای کلیم گفت در معنی
روح منه یعنی امر منه این و مالی بود از خدای عزوجل که جبرئیل میآورد
بدید در جیب درع مریم پس ایشان فحشه بر مریم رسید و بشک او
بر آمد عیسی بفرمان خدای عزوجل در رحم مادر هست شد و از دنیا
مردای بود و مادر او بر ستار خدای بود بقول دیگر و روح منه ای یحیی



۱۷۴
بسم الله الرحمن الرحیم

باسم تعالی بود
هست شما بقول
خدای عز وجل بیاورد آنرا ازین جهت خود اضافت کرده
چنانکه گوئی آسمان و زمین مرخداست راست این روح
عز وجل ترسایان گفته چون روح منه گفت و مرهم روح
و چون محله و تبعیض است این دلیل کند که عیسی یعنی از
الله عن ذلک ما جواب گویم که این اضافت و کمیت چنانکه می فرماید
و تحرکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه و مراد ازین اضافه
ملک است نه انکه آسمان و زمین بعضی از خدای است عز وجل اینجا نیز همین
باشد بقول دیگر عیسی علیه السلام جانی بود از خدای که بد عاوا و مرده زنده
شدی چنانکه بحان زنده شود و قیل و یسبح منه ای رسول من الله
الرسول مدحاً لان الرسول سبب لحيوة القلب كما ان الروح سبب
لحيوة القلب **قوله عز وجل** فامنول بالله ورسوله ولا تقولوا ثلاثة
انتموا خیر لکم بکروید ای اهل کتاب بیگانگی خدای عز وجل
و بر سالت رسولان او صلوات الله علیه اجمعین و مکتوبه که خدای
عز وجل سه است و از سیم خدای عز وجل یکی است یعنی عیسی را مکتوب
و باز باشد ازین سخن گمان بهتر باشد مرهم را بعضی فرموده به از شرک
قوله عز وجل انما الله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما
فی السموات و ما فی الارض و له کون الله و کون الله
خدای بکر آمده و در هر ده هزار عالم بحر از وی خدای نیست تا آنکه مراد
راست از هر قدرها و از آنکه باشد مثل و را فرزند و او را فرزند مکتوبه
باشد که مراد است از این در اسمهاست و آنچه در مرهمهاست پسند
است خدای نگاه بان و نگاه دار و راست گشتن و کار بندگی آن پس
همین این است پیامی و فرمود بخوان بیامدند و گفتند یا محمد مر عیسی
و ما جبرئیل گوئی که هر گفته گفتند می گوئی که وی سید است خدای نیست